

جلد چهاردهم

آخرین روزهای زندگی

شاه شاهان

وسر نوشت آخرین نخست وزیر شاه

نوشته و تحقیق

دکتر معتمدی

۱۱۳

ایران در عصر پهلوی

برگزین

۳۱	۲	۲	۲	۲
----	---	---	---	---

دوره کامل (ایران در عصر پهلوی)

- ۱ - جلد اول - شگفتی های زندگی رضا شاه
 - ۲ - جلد دوم - رضا شاه در تبعید
 - ۳ - جلد سوم - بازیگران سیاسی از بدو مشروطیت تا بحران ۵۷
 - ۴ - جلد چهارم - پهلوی دوم در فراز و نشیب
 - ۵ - جلد پنجم - بحران نفت و ترورهای سیاسی و مذهبی
 - ۶ - جلد ششم - ملی شدن صنعت نفت و زندگی پرماجرایی
دکتر مصدق
 - ۷ - جلد هفتم - کودتا یا ضد کودتا و دور دوم سلطنت
 - ۸ - جلد هشتم - سرنوشت سیاست پیشگان و قربانیان نفت
 - ۹ - جلد نهم - جنبش های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران و
سرنوشت رهبران حزب توده
 - ۱۰ - جلد دهم - آریا مهر در اوج اقتدار
 - ۱۱ - جلد یازدهم - جنگ قدرت در ایران و خاطراتی از دوران
نخست وزیری: دکتر اقبال - شریف امامی - دکتر امینی و علم
 - ۱۲ - جلد دوازدهم - دولت های حزبی و حزب های دولتی - یادمانده
هائی از دولت های حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا
 - ۱۳ - جلد سیزدهم - بحران در ۵۷ و وقایع مهم دوران نخست
وزیری: آموزگار - شریف امامی و ازهارى
 - ۱۴ - جلد چهاردهم - آخرین روزهای زندگی شاه شاهان و سرنوشت
آخرین نخست وزیر شاه
- برای تهیه هر جلد از کتاب با ارسال (۱۰ پوند) و دوره کامل (۱۴۰ پوند)
با افزایش هزینه پستی هر جلد (۲/۵۰ پوند) می توانید کتاب هارا از
موسسات معتبر فروش کتاب فارسی و آدرس زیر تهیه فرمائید.

BOOK PRESS (PAKA PRINT)

4 MACLISE Rd.

LONDON W14 OPR

ایران در عصر پهلوی

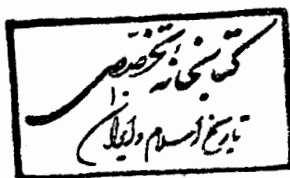
جلد چهاردهم

آخرین روزهای زندگی
شاه شاهان

وسر نوشت آخرین نخست وزیر شاه

نوشته و تحقیق

دکتر محسن تبریزی



چون عمر بسر رسید چه بغداد و چه بلخ
پیمانہ چوپر شد چه شیرین و چه تلخ
خیام

جلد چهاردهم ایران در عصر پهلوی (آخرین جلد)
آخرین روزهای زندگی شاه شاهان و سرنوشت آخرین نخست وزیر شاه
تاریخ انتشار: آذرماه ۱۳۷۱ - نوامبر ۱۹۹۲
لندن - چاپ پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

تورا ای گرامی گهر دوست دارم
بزرگ آفرین نامور دوست دارم
برومند و بیدار و بهروز باشی
مهدی اخوان ثالث

تورا ای گرانمایه دیرینه ایران
تورا ای کهن زاد بوم بزرگان
جهان تاجهان است پیروزی باشی

فهرست مندرجات

پیشگفتار

اظهار نظر نویسنده فاضل دکترهایونفر درباره کتاب
خلاصه ای از نامه های رسیده

- ۱ - دکتر شاپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه از ۱ تا ۳
- ۲ - مرغ طوفان - دکتر بختیار به میدان آمد از ۴ تا ۳۳
- ۳ - دولت بختیار و چگونگی رأی اعتماد مجلسین از ۳۴ تا ۶۶
- ۴ - تظاهرات در دانشگاه تهران علیه رژیم از ۶۷ تا ۷۰
- ۵ - شاه رفت از ۷۱ تا ۹۹
- ۶ - شورای سلطنت و شورای انقلاب از ۱۰۰ تا ۱۲۸
- ۷ - وقایع مهم دوران حکومت بختیار از ۱۲۹ تا ۱۵۳
- ۸ - دیدار بختیار و خمینی در پاریس چرا بهم خورد؟ از ۱۵۴ تا ۱۷۱
- ۹ - تزلزل روزافزون دولت بختیار از ۱۷۲ تا ۱۹۱
- ۱۰ - بازگشت خمینی به ایران از ۱۹۲ تا ۲۱۲
- ۱۱ - تشکیل دولت موقت در کنار شورای انقلاب از ۲۱۳ تا ۲۳۰
- ۱۲ - شورش در نیروی هوایی و تظاهرات همافران از ۲۳۱ تا ۲۳۶
- ۱۳ - اعلامیه بیطرفی ارتش از ۲۳۷ تا ۲۸۹
- ۱۴ - چگونه رژیم سقوط کرد؟ از ۲۹۰ تا ۳۰۵
- ۱۵ - ترور و قتل و اعدام امرای ارتش از ۳۰۶ تا ۳۲۱
- ۱۶ - نقش (خلخال) یا (آی‌شمن ایران) در اعدامها از ۳۲۲ تا ۳۲۵
- ۱۷ - چگونگی خروج دکتر بختیار از کشور از ۳۲۶ تا ۳۲۹
- ۱۸ - بختیار و نهضت مقاومت ملی از ۳۳۰ تا ۳۴۴
- ۱۹ - نخستین سوء قصد به بختیار در پاریس از ۳۴۵ تا ۳۴۱

- ۲۰ - بختیار چگونه به قتل رسید؟ از ۳۶۶ تا ۳۵۲
- ۲۱ - پهلوی دوم در تبعید ۳۶۷
- ۲۲ - محمدرضا شاه پهلوی در خارج از کشور از ۳۶۹ تا ۳۶۸
- ۲۳ - تصمیم شاه به ترك کشور از ۳۷۷ تا ۳۷۰
- ۲۴ - آغاز سفری بازگشت شاه به مصر و اقامت در اسوان از ۳۹۰ تا ۳۷۸
- ۲۵ - شاه و شهبانو در مراکش از ۴۱۰ تا ۳۹۱
- ۲۶ - هواپیمای طلای شاه از ۴۱۵ تا ۴۱۱
- ۲۷ - فرار بنی صدر و رجوی توسط خلبان شاه از ۴۱۹ تا ۴۱۶
- ۲۸ - «بهشت دنیا» یا جهنمی برای خاندان سلطنت از ۴۲۰ تا ۴۲۵
- ۲۹ - شدت بیماری شاه در مكزيك و آگاهی از بیماری سرطان از ۴۳۰ تا ۴۲۶
- ۳۰ - شاه در بیمارستان کرنل نیویورك از ۴۴۴ تا ۴۳۱
- ۳۱ - مشکلات فراوان در پاناما - شاه ایران با مرد ۱۵ میلیون دلاری از ۴۴۵ تا ۴۵۶
- ۳۲ - اعلام جرم علیه خاندان پهلوی و تقاضای استرداد شاه از ۴۵۷ تا ۴۹۵
- ۳۳ - آخرین سفر شاه - پروازی پرهراس از پاناما به قاهره از ۴۹۶ تا ۵۰۴
- ۳۴ - آخرین مصاحبه های شاه از ۵۲۷ تا ۵۰۵
- ۳۵ - درگذشت محمدرضا شاه پهلوی در قاهره از ۵۲۸ تا ۵۴۷
- ۳۶ - وصیت نامه شاه از ۵۵۸ تا ۵۴۸
- ۳۷ - منابع و مآخذ از ۵۶۰ تا ۵۵۹
- ۳۸ - خدا حافظی با خوانندگان گرامی از ۵۶۱ تا ۵۶۴

پیشگفتار

جلد چهاردهم (ایران در عصر پهلوی) به آخرین روزهای زندگی محمد رضا شاه پهلوی و آخرین نخست وزیر شاه اختصاص داده شده که متأسفانه هم شاه و هم دکتر بختیار روزهای بسیار سختی را پشت سرگزارده و سرانجام شاه در قاهره باماتم و اندوه فراوان در گذشت و دکتر بختیار هم در پاریس به طرز بسیار فجیعی به قتل رسید. تغییری که در سال ۱۳۵۷ در کشور کهن سال ما روی داد از نظر تاریخی حائز اهمیت می باشد زیرا سرنوشت ملتی بزرگ دچار دگرگونی مهمی گردید که شیرازه امور کشور ما از هم گسست به نحوی که اکنون پس از چهارده سال شاهد وضع ناگواری هستیم و می بینیم کشوری که روزی پرچمدار آزادی و عدالت بوده از سونی خود در معرض ظلم و ستم قرار گرفته و از سوی دیگر اقتصاد رو به توسعه اش چنان دچار نابسامانی گردیده که آینده ای بس تاریک را در دیدگاه علاقمندان به وطن مجسم می سازد و در نتیجه این کشور مستعد و ثروتمند تبدیل به مملکتی ورشکسته و ماتمکده شده است.

به سروده یکی از شعرای معاصر

نه اقتصاد، نه عمران، نه عدل و دانش و داد

ز کاروان تمدن چنین عقب تا کی؟

در جهان ما دگرگونی های زیادی صورت گرفته و در حال حاضر هم هر روز شاهد تغییرات فوق العاده ای هستیم. اگر این امر منجر به پیشرفت کشور و آسایش و رفاه ملت گردد مسلماً با استقبال و خوشحالی زایدالوصف مردم روبرو بوده پایه های رژیم تازه روز بروز محکمتر و استوارتر می گردد ولی اگر این تغییر موجب عدم رضایت و ناراحتی ساکنین آن سرزمین گردد مسلماً محکوم به شکست خواهد بود که نمونه آن هم در طویل تاریخ زیاد

دیده شده و هم این روزها شاهد و ناظر خیلی از رژیم های دیکتاتوری و خود گامه هستیم که ناگهان فرو ریخته اند.

بی تردید اکنون خیلی از کسانی که در روزهای بحرانی خواستار تغییرات اساسی در کشور ما بوده و دانسته و ندانسته در تظاهرات و راه پیمائی ها شرکت می کردند آرزو داشتند دورانی فرا رسد که از رفاه و آسایش بیشتر و آزادی و برابری و تساوی حقوق به حد کمال برخوردار بوده و به دوران تبعیض و بی عدالتی و فساد و خودکامگی پایان داده شود ولی حال باید دید پس از گذشت این زمان طولانی و آزمایشهای مکرر آیا آنها به چنین نتایجی رسیده اند؟ مسلما اگر منصفانه داوری شود باید گفت جواب این سؤال منفی است زیرا بیلان این مدت نشان می دهد که مردم ایران غیر از مصیبت و جنگ و بی عدالتی و گرانی و اعدام و مصادره و فساد و رشوه و ورشکستگی و ناامنی نصیبی نداشته اند. بهمین جهت آنها همصدا با استاد رشید یاسمی چنین می گویند:

گذشت فرصت و از کار خود پشیمانیم

دریغ و درد که تدبیر خود ندانستیم

شاهان پهلوی اگر هر عیبی داشتند به امنیت کشور و رفاه مردم و عمران مملکت و بسط دانش و فرهنگ علاقه زیادی نشان می دادند و می کوشیدند که ایران را به هر صورتی است در کوتاه مدت از ردیف کشورهای در حال توسعه خارج ساخته و با جبران عقب ماندگی های قرون گذشته خود را به کاروان ممالک پیشرفته نزدیک سازند. با وجود کمی امکانات مالی و ضعف نیروهای انسانی و مداخلات علنی و پنهانی سیاستهای بیگانه و کارشکنی عناصر ضد اصلاحات در داخل و خارج و هزاران مشکل دیگر بازم شب و روز در این راه تلاش می کردند و در نتیجه روزی که محمد رضا شاه با چشمانی اشکبار کشور را برای همیشه ترک گفت مطلعین گفته و نوشته اند که ایران حداقل ۲۸ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت، کارخانه های کشور با ظرفیت کامل کار می کرد، تولید نفت به

روزی ۵ تا ۶ میلیون بشکه رسیده بود، کارخانجات عظیم ذوب آهن و پتروشیمی به سرعت تکمیل می گردید، توسعه امور کشاورزی و تاسیس سدهای جدید و برنامه های وسیع آبیاری مورد توجه خاص دولت بود، فرهنگ و بهداشت و امور نظامی و تسلیحات اولویت خاصی داشتند، درآمد سرانه به سرعت بالا می رفت، بیکاری از بین رفته بود و چند میلیون کارگر خارجی در ایران به کار مشغول گردیده و اعتبار ایران در نزد موسسات بین المللی افزایش یافته بود و در نتیجه آینده کشور چنان امید بخش بنظر می رسد که شاه می گفت داریم به سوی (تمدن بزرگ) پیش می رویم.

بودیم و کسی پاس نمی داشت که هستیم

باشد که نباشیم و بدانند که بودیم

دردوران سلطنت شاه رشد سریع اقتصادی که پشتوانه آن افزایش ناگهانی درآمد نفت بود موجب گردید که کارشناسان و متخصصین ایرانی که در سایه ثبات و آرامش و امنیت کشور از همه سوی جهان به میهن خود روی آورده و با سپردن کارهای مهم به آنان می کوشیدند طرحهای ایده آلی شاه را جامعه عمل ببوشانند و در نتیجه این تحولات که شاید دقیقا مورد مطالعه قرارنگرفته بود بافت اجتماعی ایران را بکلی تغییر داد. افزایش ناگهانی دستمزدها موجب شد که سیل زارعین و دهقانان از روستاها به شهرها کشیده شده تعادل در جامعه ما بهم بخورد و در آن شرایط هرچه مقامات مملکتی می خواستند اهرم های اجتماعی را کنترل کنند توفیق نیافتند خصوصا اینکه مخالفین رژیم با استفاده از فرصت مناسب در صدد برآمدند بهر صورتی است رژیم را متلاشی سازند و زمام امور کشور را به دست بگیرند. در نتیجه با بهره گیری از سیاست های داخلی و خارجی موجباتی را فراهم ساختند که ایران ما به صورت کنونی درآمد.

اکنون خیلی ها در ایران بطور پنهان خاطره شاهان پهلوی را گرامی می دارند که دوران سلطنت آنها از ایام خوب ایران بود که

قطعا به آنها چنین گفته می شود:

تا هستم ای عزیزدانی که کیستم روزی سراغ من آئی که نیستم
حال پس از ۱۴ سال بررسی کنیم ببینیم با داشتن چنان
پشتوانه ای به کجا رسیده ایم؟ این تغییر که طرفدارانش آن را
(انقلاب) و مخالفینش آن را (شورش و فتنه) نام نهاده اند بیلاتش
چیست؟ و برای کشور و ملت ما چه نتایجی داشته است؟

مطالعین می گویند در این مدت حدود ۲۰۰ میلیارد دلار از
نفت درآمد به دست آمده است، ۲۸ میلیارد دلار از گذشته باقی
مانده بود، ثروت شاه و خاندان سلطنت و بخش های دولتی و
خصوصی هم در اختیار رژیم تازه قرار گرفت. با وجود این امکانات
اکنون می گویند رژیم تازه بیش از ۳۵ میلیارد دلار بدهی خارجی
دارد، سالی ۲۲ میلیارد دلار واردات کشور بوده که درآمد نفت و
صادرات کشور نمی تواند آن را تامین کند، حدود سه میلیون نفر از
مردم ایران از کشور خارج شده اند که در بین آنها تعداد زیادی
کارشناس و متخصص در رشته های مختلف وجود دارد که در
هرکشور و رژیمی این قبیل افراد ارزش زیادی دارند، اینها که در
کشور خود منشاء خدمات ارزنده ای بودند به علت وضع نامناسبی که
ایجاد گردید از کشور گریختند و خیلی زود گروهی از آنان به
سهولت جذب صنایع و موسسات علمی و صنعتی و پزشکی جهان
گردیدند. به سروده (فراز) از شعرای معاصر:

باقرار مغزها از سرزمین بوعلی

گنج دانش را خریداران چه ارزان برده اند

بر طبق گفته شاه کشور ما باید تا پایان قرن بیستم به یک کشور
پیشرفته ای تبدیل می شد تا بتواند خود را به ردیف کشورهای
متمدن برساند و آرزوی شاه این بود که هرچه می تواند به سرعت
پیشرفت کشور بیفزاید تا ایران در قاره آسیا مقام (ژاپن دوم) را
احراز کند که اگر وضع ادامه می یافت شاید چنین می شد ولی

جانشینان او و مقامات رژیم فعلی با اقداماتی که انجام دادند و روشی که پیش گرفتند کشور مارا به جهتی سوق داده اند که طبق نظر کارشناسان مطلع باید آن رویاهای طلایی را فراموش کرد و با مشکلات فراوان فعلی و خصوصا افزایش جمعیت ایران از ۳۵ میلیون به ۶۰ میلیون نفر در این مدت کوتاه و تامین احتیاجات آنها با مشکلات مهمی که از جهات مختلف گریبانگیر جامعه شده تدریجا باید ایران را با (افغانستان و بنگلادش) و کشورهای نظیر آن مقایسه کرد که خواسته و گفته بعضی از بلندگوهای خارجی از جمله بی بی سی بود. با این طرز می توان گفت متأسفانه آیتده کشور ما بس تاریخ و سرنوشت این ملت آریائی و این مردم شریف و نجیب غم انگیز به نظر می رسد.

به سروده نویسنده و شاعر گرامی باستانی پاریزی:

ملکت از پایه ویران است، گوئی نیست، هست

خواجه اندرنقش ایوان است، گوئی نیست، هست

اگر رژیم جدید توانسته بود به مردم آزادی و امنیت و عدالت اجتماعی و رفاه و آسایش بدهد که موجبات آن از هر جهت فراهم بود مسلما پشتوانه مردمی اش روز به روز نیرومند تر می شد ولی چون در این راه توفیقی نداشته با این همه مخالف روبرو است که پنهانی و علنی به مبارزه پرداخته اند. در نتیجه اداره کنندگان فعلی کشور خود دچار سردرگمی شده و در برابر طوفان خشم و عصیان مردم برای سرکوبی ناراضیان به روشهای قرون وسطائی توسل جسته و بآبهره برداری از احساسات پاک مذهبی مردم می خواهند براین شکستها و ناکامی ها سرپوش بگذارند که این روش حتی موجب خواهد شد که خیلی ها به اصول مذهبی نیز بی اعتقاد گردند. به سروده شهریار شاعر بلندآوازه معاصر:

چون حقایق مسخ شد دین جز یکی افسانه نیست

بی خبر آنان که این افسانه باور می کنند

مشکلاتی که رژیم فعلی با آن دست به گریبان است موجب گردیده که خیلی ها مملکت را در گرداب وحشتناکی درحال انهدام بدانند.

مداخله همه جانبه مقامات دولتی و حاکم در کلیه امور اقتصادی و خلع ید خیلی از مدیران بخش خصوصی و مصادره صنایع و کارخانه ها و بانکها و بعضی از مزارع و باغات به تصور این که منافع زیادی از آن را عاید دولت بسازند موجب شد که ضعف مدیریت در کلیه کارها آشکار شد و با فرار کارشناسان و متخصصین، کارهای مهم به افراد غیر متخصص و بستگان رژیم و افراد بیکاره متظاهر به طرفداری از رژیم سپرده شد که در نتیجه بی اطلاعی و بی تدبیری آنان قسمت اعظم موسسات تولیدی کشور در معرض انهدام و ورشکستگی و نابودی قرار گرفت و موجودیت نظام جدید را در معرض خطر قرار داد و موجب پیدایش وضع فعلی شد که حاکمان فعلی باتوسل به دین و مذهب و با ترور و اعدام و تهدید می خواهند کشور را از ناآرامی ها به ظاهر حفظ کنند که مسلما ادامه پذیر نیست.

به سروده صادق سرمد وضع چنین است:

چو طوفان خفته در امواج بحرم، گر چه آرام

چو آتش زیر خاکستر نهانم، گر چه خاموشم

مطالعین معتقدند که زیان ناشی از جنگ عراق موجب ویران شدن چنداستان گردید و دو میلیون آواره و یک میلیون معلول به جای نهاد وحدافل برای بازسازی مناطق آسیب دیده چهارصد میلیارد دلار اعتبار لازم است که نه در توان چنین رژیمی است که قسمت زیادی از ثروت کشور را صرف کارهای تروریستی و کمک به حرکتها و جنبشهای اسلامی در کشورهای مختلف می کند و نه گروه دیگری با هر اندازه کارشناس و اعتبار و ثبات و امنیت کشور موفق به انجام آن می گردد مگر در یک زمان طولانی با افراد و کارشناسان معتقد و حمایت کشورهای دیگر جهان و سازمانهای اعتباری بین

المللی که يك برنامه ايده آلی است تا بتوان کشور را به جانی رسانید. زیرا متأسفانه سرعت رشد افزایش جمعیت هرگونه اعتباری را خواهد بلعید.

کشور خراب و توده پریشان و کار زار

یارب بنای ما به چه آئین نهاده اند

این اشاره مختصر به اعداد و ارقام در پایان این ۱۴ جلد کتاب لازم به نظر رسید تا هرگونه واقعه و جریانی که در این ایام روی داده و سعی شده با بی طرفی به نظر هموطنان گرامی برسد مورد مطالعه قرارگیرد تا با آگاهی دقیقتر درباره خدمات انجام شده و اشتباهاتی که حاکمان روز مرتکب شده اند با اطلاع کامل و با انصاف و مروت قضاوت شود.

غرض نقشی است کزما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی بی تردید هرکشوری به ساکنین و مردم آن تعلق دارد و آنها هستند که باید هرنوع حاکمیتی را تایید و تنفیذ کنند. مملکت به هیچ فرد و خانواده و سلسله و گروهی از شاه گرفته تا فقیه و شیخ و خان و فتودال و امام جمعه تعلق ندارد تا بتوانند بامیل و اراده شخصی خود سرنوشت کشور و ملت را تعیین کنند. بنا براین هرگونه داوری درباره اعمال و رفتار کسانی که به هرصورتی زمام امور کشور را به دست می گیرند باملت ها است که صاحب اصلی و حقیقی کشور می باشند.

حال که به داوری درباره اقدامات عصر پهلوی پرداخته ایم وقتی صادقانه خدمات را درکنار اشتباهات و لغزشها می گذاریم می بینیم این دوره از تاریخ ایران از نظر سازندگی و توسعه و عمران و پیشرفت از ایام درخشان تاریخ ایران بوده که نه قبل از پهلوی ها و نه بعد از آن (تا به حال) نظیر نداشته و از این جهت می توان گفت بیلان سلطنت پهلوی درخشان است. درضمن اشتباهات و تندیها و سانسور و اختناق و تجاوزات و روشهای شخصی در حکومتهای

فردی نیز بیان شد تا يك طرفه به قاضی نرفته باشم و اگر کسانی هم در کنار آن رژیم به سوء استفاده پرداخته اند تا حدی که اسناد و مدارک در دسترس بود مورد اشاره قرار گرفت.

ای کاش جلوی این اشتباهات و تبعیض ها و سوء استفاده ها و اعمال ناشی از حکومت فردی و خودکامگی گرفته می شد تا آنهایی هم که مته به خشخاش می گذارند و ازکاهی کوهی می سازند و هر اشتباهی را بیش از اندازه بزرگ جلوه می دهند روش خود را تعدیل نموده درباره گذشته مملکت و خدماتی که با تلاش و کوشش میلیونها ایرانی در آن مدت برای اعتلای ایران صورت گرفته داوری منصفانه تری می کردند.

امروز شاهان پهلوی جهان را ترك گفته و هیچگونه قدرت و حاکمیت و تأثیری ندارند ولی صفحات تاریخ درباره بررسی اعمال و افعال آنها باز است و مورخین بادقت و هوشیاری ویی نظری خدمات و اشتباهات آنها را زیر ذره بین نهاده به اطلاع همگان می رسانند. چه خوب است حاکمین فعلی که تصادفا زمام قدرت به دستشان افتاده به این امر توجه داشته باشند که دیر یازود بیلان عملکرد و روش و طرز کار آنها نیز مورد بررسی و موشکافی دقیق تاریخ نویسان قرار گرفته و منصفانه درباره آنها قضاوت خواهد شد. باید از گذشته درس عبرت بگیرند و از دوران حاکمیت خود آثار نیکوئی به جای بگذارند تا در پیشگاه تاریخ روسفید باشند نه اینکه چنان روشی داشته باشند که نفرت مردم ستمدیده ایران بدرقه راه آنها گردد. آنها باید بدانند که سرانجام این ایام و این قبیل حاکمیت ها هم پایان خواهد یافت. بهتر است این شعر را مد نظر قرار دهند:

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار
با وجود یأس و ناامیدی که درخیلی از هموطنان مادیده می
شود نویسنده کتاب معتقدم در حالیکه ندای آزادی و فریاد حاکمیت
ملی و استقلال طلبی و مبارزه با زور و قلدری فضای جهان را پر
کرده است دیگر نمی توان مردم سرزمینی را که روزی کشورشان مهد

آزادگان بوده و از پیشقراولان حقوق بشر و حامی حقوق انسان ها به شمار رفته اند در رژیم استبدادی و حاکمیت فردی و اختناق مذهبی نگه داشت. مسلما خیلی زود مردم وطن ما از هرگونه تجاوز و تعدی و ظلم و ستم و اعمال ضد بشری و تندرویهائی که صورت گرفته از قبیل اعدام ها و مصادره ها و تبعیض ها و بی عدالتی ها نجات خواهند یافت و سرانجام حاکمیت با کسانی خواهد بود که هم آهنگ با مردم گام بردارند و به اصول آزادی و حاکمیت ملی و حقوق انسان ها احترام بگذارند. بی تردید در چنین روزهایی که اکثر مردم جهان طعم آزادی و دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را چشیده اند دیگر نمی توان ملتی با آن پشتوانه تاریخی را در زنجیر اسارت و بی سروسامانی و در چهار دیواری افکار قشری و قرون وسطائی نگه داشت. به سروده یکی از شعرای معاصر

شب تاریک رود، روشنی روز رسد روز آزادی مردان و زنان خواهد شد
کشورماکه چنین گشته خراب و بدنام باز نام خوش او، ورد زبان خواهد شد
بایدش بهر نجات وطن آماده شویم بیگمان باز، که با نام و نشان خواهد شد
با پایان این کار مهم تاریخی از این پس کوشش نویسنده این
خواهد بود که به جمع آوری اسناد و مدارک تاریخی درباره گذشته و
همچنین وقایعی که هم اکنون در وطن ما روی می دهد بپردازم تا
سرانجام از هرگونه واقعه ای چه خوب و چه بد پرده برداشته شود.
معلوم شود چو پرده ها بردارند اسرار زیادی به جهانیان گردد فاش
گرچه هنوز خیلی مطلب و گفتنی و اسناد و مدارک درباره
عصر پهلوی وجود دارد ولی انتشار بیش از ۱۴ جلد کتاب برای
نویسنده مقدور و میسر نیست. بنا براین در اینجا این نوشته ها
پایان می یابد.

شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید شب را چه گنه قصه ما بود دراز

مصطفی - الموتی

لندن - شهریور ماه ۱۳۷۱

اظهار نظر درباره کتاب

دوست فاضلم دکتر عزت الله همایونفر نقدی برکتاب های - ایران در عصر پهلوی در «روزنامه نیمروز چاپ لندن» نوشته و از بعضی مطالب کتاب انتقاد کرده است. با تشکر از این نویسنده نکته پرداز که در تمام مدت انتشار کتاب مشوق نویسنده بوده و در هر جلدی صمیمانه ایرادات و انتقادات خود را یادآور شده است اکنون متن نوشته این نویسنده خوش قریحه را به نظرتان می رسانم:



کتابی در هفت هزار صفحه

در این سیزده سالی که به صورت «طفیلی» در دامان جامعه ای غیر ایرانی آخرین دانه های تسبیح عمرم را می شمارم، تنها چراغی که گاهگاه خانه دلم را روشنائی می بخشد دیدار دوستان باصفا و یارسیدن نامه های مهرآمیز هموطنانم می باشد و غیرازاین «جزصراحی و کتابم نبود یاروندیم» در این مدت تقریباً تمام کتابها و مقاله هائی را که درباره

«پهلوی ها» نوشته شده مطالعه کرده ام. اما در میان آنها کمتر کتاب و مقاله ای را سراغ دارم که نویسنده اش با «بی نظری» و «واقع گرایی» که اساس اعتبار هر «گفته» و هر «نوشته ای» است، دست به قلم برده باشد. غالب آنها نه همه شان مانند خیرها، گزارش ها، شایعه ها و نقل قول ها، یا بوی محبت و طرفداری می دهد و یا رنگ بی محبتی و خصومت دارد. به عبارت دیگر با کمتر نوشته ای روبرو شده ام که مشحون از «حب» و یا مملو از «بغض» نباشد. در این سیزده چهارده سال که به حکم حادثه برایمان روشن شد که علت العلل سقوط و دریدری مان، فرار از واقع بینی و واقع گرایی بوده و علاج کارمان جز آشتی با واقعیت، هرچند تلخ، چیز دیگری نیست، معهذاً هنوز فضای ذهن مان را از تعصب و احساس خالی نکرده و تعقل و واقع بینی را جای آن نگذاشته ایم. هنوز بعد از این همه نتایج تلخ، عبرت نگرفته کماکان اسیر و معتاد به همان شیوه تفکر احساسی هستیم و ناگزیر درباره هر موضوع و هر مسئله با تعصب اظهار نظر می نمائیم. مثلاً هنوز قبول نداریم که سقوط کرده ایم. هنوز قبول نداریم که ما خود با دست خود و بر اساس احساس و نه «اندیشیدن» کلید زندگی را به چاه انداخته ایم. برای برائت خود هر وقت دستمان رسیده یا برسد می گوئیم و می نویسیم که دشمن چنین کرد و یا دوست چنان نمود. بی آنکه برای بیان آن «چنین ها» و آن «چنان ها» از منطق و استدلال کمک بگیریم و فراموش نکنیم که:

آتش به دو دست خویش بر خرمن خویش

من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش

اعمال انسان در سایه تفکر و اندیشه اوست. اگر در کار تفکر و اندیشیدن تعصب را راه بدهیم همانی به دستمان می رسد که بر سرمان آمد و تا سراغ واقع بینی و واقع گوئی نرویم و دست از تمجیدهای اغراق آمیز، و یا تنقیدهای اهانت آمیز برنداریم گره از کارمان باز نخواهد شد.

نیمی بیشتر از «عدم وحدت» در جامعه مان، ونیمی بیشتر در «ناسازگاریهامان» با یکدیگر و نیمی بیشتر از شکست هائی که در تلاش های اجتماعی مان می خوریم به خاطر احساسی فکر کردن و در نتیجه «حب و یا بغضی» است که به جای منطق و دلیل در حرف ها و در اعمال مان به کار می بریم. مثلا بردامنه وسیع خبرها، شایعات و گفتگوهای که در این سیزده چهارده سال درباره یکدیگر به راه انداخته ایم نظری بیاندازید تا ملاحظه فرمائید که در میان آنهاهمه گفته ها و شایعه ها و اعلامیه ها ونوشته ها کمتر حرفی درکمال بی طرفی و کلامی منطقی پیدا می شود. يك مشت احساس و عصبانیت بر له این و یا «علیه آن» و دیگر هیچ .

بنا براین با توجه به این «احوال اجتماعی» مان که بهرحال ناظر به احوال گروهی و «نه همه» از قلمزنان مان هم می شود، نویسنده بی طرف و اصولی کمتر داریم و بهمین نسبت خواننده بی طرف و اصولی هم کمتر می شناسیم. مثلا بارها از زبان هواخواهان پهلوی ها می شنویم که چرا دکتر الموتی حق رضاشاه ومحمدرضاشاه را در کتاب اش (کتابهایش) کاملا به جا نیاورده؟ منظور از این کلمه «حق» از زبان طرفداران پهلوی ها تمجید فوق العاده و مدح «ظهیرالدینی» است تا سرحد دل بهم خوردن... و یا : از زبان مخالفان پهلوی ها مکرر می شنویم که دکترالموتی که در کتاب اش همه جا از «پهلوی ها» حرف زده و تعریف کرده (۱) و منظور اینست که چرا آنها را به باد بدگوئی و ناسزا نگرفته؟

در حالی که این کتاب چهارده جلدی ۷ هزار صفحه ای تالیفی است برای روشن کردن موضوع و نه برای تعریف و یا تکذیب، در این کتاب اسناد و مدارك و شواهدی «بی دخل و تصرف» و بی آنکه به آنها جلائی داده شده باشد و یا از «جلای» آنها کاسته شده باشد آورده شده، «تعریف نامه» و یا «تکذیب نامه» نیست. اما توقع عمومی عموما این است که کتابی را بخوانند که یا به حمایت نوشته شده باشد و یا به خصومت پرداخته باشد تا جنبه احساسی

مثلا من خود در چند سال پیش در مقاله ای نوشته بودم «شهبانوی سابق» دلیل به کاربردن این اصطلاح هم این بود که همسر محمدرضاشاه در حیات محمدرضاشاه شهبانوی ایران بوده، اما حالا که محمدرضاشاهی نیست، حکومت پادشاهی وجود ندارد، اگر بخواهیم درنوشته ای یا گفته ای از همسرشاه فقید نام ببریم بهترین عنوان «شهبانوی سابق» است. اما به محض این که من نوشتم شهبانوی سابق فوراً آنها که طرفدار هستند عموماً «درحدود حرف و احساس» فریادشان بلند شد که چرا سابق؟ و آنها که مخالف هستند صدایشان بلند شد که چرا شهبانو؟ در حالی که هرآدم بی غرض که سالم فکر کند و بخواهد سالم سخن بگوید و بخواهد که سالم چیزی بنویسد باید به همسر محمدرضا شاه بگوید «شهبانوی سابق» و الا به دنبال این عنوان هر حرفی دارد از موافق و مخالف بزند امری است مربوط به خودش. اما آنچه واقعیت می باشد اینست که موافق بودن یا مخالف بودن «موضع اجتماعی» و یا «عنوان اجتماعی» همسر محمدرضاشاه را عوض نمی کند. ایراد هردو دسته ایرادی احساسی است بر مبنای «حب و یا بغض» و از منطق دور. چرا که شهبانو در حیات «شاه» شهبانو بود و در ممات شاه شهبانوی سابق است والسلام... نه تنها او بلکه همه ما «سابق ایم»: سرهنگ سابق، مدیر سابق، وزیر سابق، وکیل سابق، سرتیپ سابق، سناتور سابق. اگر می خواهیم لاحق بشویم باید آستین هارا بالا بزنیم و یادمان نرود که «به عمل کار برآید به سخندانی نیست»

بر اساس احساسی بودن و بی طرف نبودن است که غالب کتابهایی که خودمان درباره پهلوی ها تالیف کرده ایم بی شباهت به يك لایحه دفاعیه نیست، به شرطی که نویسنده آن طرفدار باشد. و بی شباهت به يك عرض حال و یا يك اعلام جرم نیست به شرطی که نویسنده مخالف باشد.

اما اکثر نویسندگان غربی در این باب تالیف شان «يك دست» است یعنی «غرض آلود و تبلیغاتی» مانند پارسونز آخرین سفیر انگلیس، سولیوان آخرین سفیر آمریکا، ژنرال هویزر که قهرمان «خلاف نویسی» است و امثال اینها و حکم ماموریتی که از طرف سازمانهای سری سیاسی شان دارند به تالیف کتابهایی پرداخته اند. نشر اینگونه کتابها از طرف غربیها در واقع یکی از صدها برنامه ای می باشد که غربیان (استعمار) برای تحریک عواطف و احساسات ما مردم شرقی تدوین کرده اند تا سر مارا به این حرف ها گرم کنند. مائی که ازراه احساس زودتر برانگیخته می شویم و ازراه تعقل کمتر تردد می نمائیم. غربیها (استعمار) غیراز نشر کتاب برای ما وافکار عمومی ملت هاشان فیلم ها می سازند، گزارش ها جعل می کنند، ارقام و اعدادی را منتشر می کنند، سلمان رشدی به راه می اندازند، کتاب و فیلم (هرگز بدون دخترم) رابه هفت زبان پخش می کنند و هزارنیرنگ و رنگ و وارنگ دیگر. درمیان کتابهاییکه درباره پهلوی ها تالیف شده کتاب ۱۴ جلدی دکتر الموتی حالتی خاص دارد و از غرض ورزی دور و به واقع گرایی بسیار نزدیک است چرا که آنچه او در کتاب اش آورده یا سندی کتبی دارد و یا نقل قول از کسانی است که نام عاریه روی خود نگذارده و چادر سر اسم شان نکرده اند و یا از زبان کسانی است که وجود دارند و من باب احتیاط نباید نام شان به میان آید. کتاب تالیفی است مستند. نه لایحه دفاعیه است در دفاع از خانواده پهلوی و نه عرضحال یا اعلام جرمی است علیه آنها.

مؤلف سند هارا درباره مسائل و مباحث تاریخ دنبال هم آورده و نتیجه گیری را بیشتر برعهده خواننده گذارده و خود در حدود يك ناظر اظهارنظرهای بیطرفانه ای کرده. در واقع کارش برسه پایه استوار می باشد. تحقیق و جمع آوری مدارک، تدوین و تالیف آنها و آنگاه تحلیل و نتیجه گیری محدود و گذرا درباره هر موضوع و هر مطلب، و در کمال احتیاط.

اصولا ما يك تاريخ تحقيقي داريم و يك تاريخ تحلیلی. بیشتر تاريخ هائی که ما ایرانیان از قدیمی ترین ایام تالیف کرده ایم «روایتی» است و در آنها تحقیق درباب مسائل خیلی دقیق نیست و اسناد و مدارک به علت ترس از شیخ ها و شاه ها غالبا در متن تاریخ ها نیامده و بیشتر نوشته ها جنبه تعارف و تملق دارد. در بسیاری موارد توجهی به ارقام و اعداد نشده گاهی مورخ (!) از خود چیزهائی افزوده. نقل قولها معتبر نیست، چنانچه مکرردرباره يك موضوع چند جور نقل قول آمده و امثال اینها و درمورد تحلیل دربارہ مسائل یا تهدیدهای عقیدتی و یا تعرض های حکومتی موجب شده که طوری مطالب تحلیل گردد که مورد پسند شیخ و شاه قرار گیرد. برعکس غربیها که به تاریخ تحلیلی بیشتر پرداخته اند نمونه اش کتاب ایران در زمان ساسانیان تالیف مستشرق معروف دانمارکی آرتور کریستنسن است، یا «ویل دورانت» و آن مجموعه تاریخ بزرگ اش و یا مثلا در «مینیه» و کتاب تاریخ انقلاب کبیر فرانسه اش و امثال آنها. در میان تاریخ نویس های خودمان شبیه ابوالفضل بیهقی، با آن وسواسی که در کار تاریخ نویسی داشته و یا مانند جوینی و کتاب تاریخ جهانگشایش و تا حدودی اسکندربیک ترکمان با عالم آرای عباسی اش بسیار کم داریم. برعکس تاریخ نویسانی چون لسان سپهر (ناسخ التواریخ) و یا وصاف و تاریخ وصاف و یا میرزامهدیخان منشی الممالک و دره نادری بسیار زیاد داریم که البته وجودشان به زعدم می باشد و باز هم مدرک و سندی دربارہ حوادث دارد اما تعارف و تملق و اشتباه و دربارہ سپهر مقدار زیادی دروغ کار مورخ و محقق رابرای استفاده از آنها بسیار سخت و سنگین می کند.

دکتر الموتی سعی کرده است که احساسات اش را در کار تدوین کتابش حتی المقدور راه ندهد. اما من که تمامی جلدهای کتاب اش را آنهم مطابق معمول بادقت خوانده ام گاهی قسم حضرت عباس را دربارہ آن نمی توانم بخورم. چرا که دم خروس

ارادت اش به دكتر اقبال و دم خروس وطن پرستی خودش و دم خروس ضدخرافاتی بودنش و دم خروس مخالف ظلم و زجر دادن بودن اش در جاهای مختلف کتابش پیداست و اورا ناگزیر کرده و تحريك نموده کلمه و کلماتی احساسی را به کار ببرد و از رنگ بی طرفی اش به مقدار کمی بکاهد و از کجا که این: خود یکی آزمایای کتاب اش و طبیعی بودن تالیف اش به حساب نیاید. کار دكتر الموتی در درجه اول يك تالیف است و در درجه دوم يك تحقیق و سرانجام تحلیل هائی کوتاه، بی غرض و محتاطانه، مانند طبیعت و تربیت خودش. البته کاری به این بزرگی عشق می خواهد و اراده می طلبد، ای بسا که خواننده چون کم و بیش با بسیاری از مطالب کتاب که مربوط به زمان خود خواننده می باشد آشناست ارزش و سنگینی کار را متوجه نمی شود و عقب چیزهائی می گردد که ای بسا عنوان آنها را هم نمی داند. درحالی که انجام چنین کاری سنگین آنها در دوران و شرایط تبعید و اگر جناب دكتر نرنجد با توجه به شناسنامه، کاری است که جز به عشق و جنون نمی توان تعبیرش کرد و این عشق و جنون های سازنده است که خدمت به حساب می آید آنچه آنکه عشق ها و جنون های مخرب است که خیانت محسوب می گردد. خاصه که تنها مسئله گردآوری اسناد و مدارك كتاب مزبور در چند مجلد، در ازبین رفتن و فراموش شدن و برباد رفتن حقایق جلوگیری کرده است.

الموتی با این که از دولتمردان دوران پهلوی است کتابش را حتی المقدور در سرحد بی نظری تدارك کرده و مسئله دیگر آن که کلمات زشت و زننده و کنایه آمیز و یا اصطلاحات اغراق آمیز به ندرت در سراسر هفت هزار صفحه و يك صد و هشتاد هزار سطر و میلیونها کلمه به چشم می خورد. سبك نگارش ساده است. مترجم و مفسر نمی خواهد و مانند هرنوشته روان به «گفتن» بسیار نزدیک است، آنچه آنکه هر «گفته روان» نیز باید به نوشتن نزدیک باشد.

دکتر الموتی وسایل و ابزار و اسباب ساختن بنای عظیمی از تاریخ دوران پهلوی ها را جمع آوری و آماده کرده، آنها را دنبال هم گذارده، فصل بندی نموده، در تمام موارد برداشت ها و نظرات خودش را به صورت تحلیل و بسیار کوتاه آورده بی افاده و غرور، و کار محققان و تحلیل گران تاریخ دوران پهلوی ها را بسیار و بسیار آسان کرده، خدایش عمر بدهد و بر عداد الموتی ها بیفزاید.

ژنو - اوت ۱۹۹۲ - دکتر عزت الله همایونفر

برای استحضار دکتر همایونفر عزیز باید بگویم که اگر معاون دکتر اقبال هم نبودم با پستی که از اوسراغ داشتم باید از این دولتمرد عصر پهلوی تجلیل می کردم. بعد از انتشار بیوگرافی دکتر اقبال خیلی از کسانی که او را از نزدیک می شناختند مخصوصا تنی چند از پزشکان عالی مقام کتبا و شفاها از من تشکر کرده و گفته اند (تمام مطالبی را که درباره دکتر اقبال نوشته اید زبان حال ماست و حق بود از این مرد شایسته تجلیل می شد)

نویسنده هم از نظر دینی که شخصا به دکتر اقبال داشتم وهم از نظر شرافت و امانت آن مرد درستکار و وظیفه دار بودم که آنچه درباره او می دانستم به تاریخ بسپارم.

و اما درباره انتقادات دکتر همایونفر باید یادآور شوم که مثل هراقتدای که از کتابها شده با جان و دل پذیرا هستم. بعد از آن بلای که سرما آمد اکنون باید سعه صدر داشته باشیم و انتقادات را با صبر و حوصله بپذیریم. اگر بجا بود قبول کنیم و اگر نادرست بود گوینده را از اشتباه در آوریم.

بهر صورت این سری کتابها پایان یافت و اگر کتابهای تازه ای انتشار یافت سعی خواهم کرد طبق گذشته با رعایت اصول بیطرفی هرگونه انتقادی را که از دکتر همایونفر عزیز و دیگران برسد بیش از پیش مورد توجه قرار دهم.

نامه های رسیده

نامه های زیادی از علاقمندان به تاریخ معاصر ایران و کتابهای ایران در عصر پهلوی رسیده که متأسفانه به علت کمی جا نتوانستم نسبت به انتشار آن اقدام کنم. باپوزش از همه کسانی که با زحمت فراوان به تهیه مطالبی پرداخته اند تا تاریخ ایران را غنی تر سازند امیدوارم در فرصتی مناسب ترتیب چاپ این نامه داده شود. اکنون از میان نامه های رسیده چند نمونه به طور خلاصه نقل می گردد.

خاطره ای از کابینه ازهارى

دوست فاضل بسیار عزیزم

جلد سیزدهم «ایران در عصر پهلوی» را مانند سایر جلد های تالیف منیف تان مطالعه کردم. واقعا زحمتی کشیده اید که در دو کلمه باید بگویم حداقل جاده ای را صاف کرده اید تا در آینده هر کس بخواهد تالیفی درباره وقایع و تاریخ دوران «پهلوی ها» بکند بطور قطع از مهم ترین و واجب ترین منابعی که ناگزیر مراجعه به آن می باشد دوره کتابهای «ایران در عصر پهلوی» است. در مورد دوران نخست وزیری ارتشبد ازهارى مواردی لازم به نظرم رسید که به اطلاعاتان برسانم شاید گوشه های تاریک آن در روزهای پر آشوب روشن شود.

پنج روز قبل از تغییر کابینه شریف امامی، ارتشبد اویسی به وسیله تلفن از من خواست که او را ملاقات کنم. به دیدن او رفتم در دفتر کارش (عباس آباد - فرماندار نظامی) ضمن ناهار خوردن معاونین او سپهبد رحیمی که شهید شد و تیمسار رحیمی لاریجانی

که افسری بسیار باسواد و حقوقدان می باشد مکرر به او مراجعه کرده اخباری را به اطلاعش می رساندند و دستوراتی از او می گرفتند. بعد از ناهار اظهار داشت دیشب شرفیاب بودم قرار شد شریف امامی برود و من مامور تشکیل کابینه بشوم و تو هم بر حسب امر شاهانه وزیر مشاور خواهی بود. دست من در انتخاب وزراء باز است و اعلیحضرت اختیار کافی به من خواهند داد. درباره انتخاب وزراء صورتی تهیه کرده بود که به من نشان داد. تیمسار رحیمی قرار شد فرماندار نظامی و رئیس شهربانی بشود. دکتر صدر حزب ایرانیان سرپرستی رادیو و تلویزیون را بر عهده بگیرد و یا وزارت اطلاعات را. دوازده ساعت ۱۲ شب به من تلفن کرد و گفت قرار شد تیمسار از هاری به جای من مسئول آن مقام شود ولی شما در کابینه خواهید بود. صحبت چند نفر از جمله شما همین امشب در حضور اعلیحضرت بود. فردای آن شب (صبح جمعه) ارتشبد از هاری (که با او سابقه دوستی و آشنائی نداشتم) به من تلفن کرد و خواهش کرد که روز شنبه ساعت ۱۰ صبح او را در ستاد بزرگ ملاقات کنم. روز شنبه ایشان را در دفترش دیدار کردم. اظهار داشت که کمیسیون مهمی مرکب از تمام امرای ارتش در اتاق پهلوی دفتر تشکیل شده باید در آن کمیسیون باشم اما چون واجب بود شمارا ببینم چند دقیقه صحبت می کنم. صحبت مان بیشتر در اطراف مسائل روز بود و بالاخره اظهار داشت که مامور تشکیل کابینه شده و روز دوشنبه باید هیئت دولت را معرفی کند و از من خواست ساعت ۱۰ در کاخ صاحبقرانیه حاضر باشم. آن روز به علت سنگینی و نامرتبی ترافیک نتوانستم سر ساعت ۱۰ در صاحبقرانیه باشم وقتی رسیدم سپهبد بدره ای اظهار داشت که تیمسار از هاری منتظر شما بودند نیامدید گفتند شما حتما بیائید به نخست وزیری. وقتی به نخست وزیری رسیدم (باز هم به علت سنگینی ترافیک) حدود دو بعد از ظهر بود سراغ ایشان را گرفتم. «پارسا» رئیس دفتر نخست وزیر گفتند جلسه هیئت دولت تشکیل شده. نشستم تا ساعت چهار

بعد از ظهر ایشان به همراه تیمسار قره باغی از جلسه بیرون و از پله ها بالا می آمدند. تیمسار قره باغی بنده را به ایشان معرفی کرد. تیمسار خندید و گفت پله پله. مرا به اتاق خودشان بردند حدود نیم ساعتی صحبت کردیم قرار شد اعلامیه کوتاهی تهیه شود. آن را تهیه کردم شب ساعت ۹ به اتفاق ایشان به تلویزیون رفتیم. تیمسار سعادت‌مند به عنوان کفیل وزارت اطلاعات و تورج فراز‌مند که تلویزیون را سرپرستی می کردند آنجا بودند. یکبار دیگر تیمسار از هاری نطق مزبور را که بسیار موجز و صریح نوشته شد به عنوان تمرین خواند و آنگاه پخش شد. به اتفاق بیرون آمدیم قرار شد روز ۵ شنبه که بقیه وزراء را معرفی می کنند مرا هم به عنوان وزیر مشاور معرفی نمایند.

بالاخره کابینه ایشان روز ۵ شنبه (برای بار دوم) معرفی شد.

دو سه روز در تهیه مقدمات معرفی کابینه به مجلسین شورا و سنا و نیز به بحث درباره « نفت - آذوقه - امنیت » جلسات متعددی در هیئت دولت و پاره ای مواقع با حضور دو سه تن از وزراء صرف شد. تیمسار از هاری نیز در مقام انتخاب سایر وزراء بودند. با تماسهایی که با مجلسین گرفته شد به نظر رسید که در موقع معرفی کابینه به مجلسین مشکلی پیش خواهد آمد. به این معنا که بر طبق ماده ۶۴ قانون اساسی چون وزیر نمی تواند غیر از وزارت شغل اجرائی دیگری داشته باشد پس در مجلس با فضای تازه ای که پیدا شده و با توجه به « رقص خوشرقصان فصلی و موضعی » دولت گرفتاری پیدا خواهد کرد. به اتفاق تیمسار حضور شاه شرفیاب شدیم و مراتب را بعرض رساندیم. فرمودند با روسای مجلسین مشورت کنید. این بود که از دکتر سجادی و دکتر سعید روسای مجلسین و دکتر یگانه رئیس دیوان کشور دعوت کردیم. نخست وزیر و بنده فقط در آن جلسه حاضر بودیم. موضوع وزیر شدن فرماندهان نیروهای سه گانه را مطرح کردیم. بحث کافی شد.

سراخجام به این نتیجه رسیدیم که فرماندهان نیرو با حفظ سمت نمی توانند وزیر باشند. به عرض رساندیم قرار شد افراد تازه ای انتخاب شوند و فرماندهان نیروهای سه گانه سرکارخودشان برگردند. ارتشبد از هاری به سراغ انتخاب افرادی می گشت و بالاخره برای سومین بار کابینه به این شرح تکمیل شد.

وزیر امور خارجه امیر خسرو افشار - وزیر کشور ارتشبد قره باغی - وزیر دارائی حسنعلی مهران - وزیر صنایع مهندس امین - وزیر بهداشتی دکتر مرشد - وزیر نیرو سپهبد ایرج مقدم - وزیر اطلاعات سپهبد سعادتمند - وزیر جنگ ارتشبد عظیمی - وزیر کار سپهبد بازنشسته کاتوزیان - وزیر آموزش دکتر عاملی تهرانی - وزیر علوم دکتر مفیدی - سرپرست اوقاف محسن شریعتمداری - وزیر پست و تلگراف مهندس معتمدی - وزیر آبادانی و مسکن دکتر منوچهر بهرون - وزیر بازرگانی دکتر معمارزاده - وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه مرتضی صالحی - وزیر دادگستری دکتر نجفی - وزیر راه مهندس شالچیان - وزیر مشاور در امور سیاسی و اجتماعی دکتر عزت الله همایونفر - وزیر مشاور در امور اجرائی دکتر مصطفی پایدار - وزیر مشاور در امور پارلمانی احمد ناظمی

در هیئت دولت دو نفر از وزراء صریح تر و رشید تر حرف هایشان را می زدند یکی ارتشبد قره باغی و دیگری دکتر عاملی تهرانی بود.

عمر دولت از هاری دو ماه بود (۵۹ روز). او را شخصی یافتم نه سیاسی بود نه نظامی. اهل آرامش و تاحدودی گوشه گیر، سوءظنی و گاه زودباور.

در روزهای سوم و چهارم نخست وزیری اش سفیر انگلیس به دیدار او آمد. من هم حضور داشتم. سفیر با بیانی مودبانه در مقام تضعیف روحیه نخست وزیر بود. وقتی به او گفتم این حرف های مسموم B.B.C مشابه دشمنی شما با ماست و با حرفهایتان در

اینجا که به قول خودتان منباب دوستی با ملت ایران می زبید جور در نمی آید ساکت ماند، گوئی یا ماست توی دهانش ریخته بودند و یا پنبه توی گوشهایش چپانده بودند. تیمسار از هاری بعد از این ملاقات روحیه روزهای اولیه اش را از دست داده بود.

نطق هائی که در مجلسین شورا و سنا کرد ابتکار خودش بود و ابتدا پاکسی مشورت نکرده بود، وقتی در مجلس سنا و در موقع معرفی هیئت دولت شروع به آن حرف های بی سر و ته کرد علی دشتی که صندلی اش در پشت صندلی من بود دست روی شانه ام گذارد و گفت برای این جناب رئیس دولت یادداشتی بفرست و در آن بنویس که «حرفش را کوتاه کند - در مجلس هرچه حرف کمتر بزند بهتر است». من یادداشتی نوشتم و دادم به تیمسار وزیر جنگ گفتم برای ایشان بفرستید موثر تر است. علتش این بود که ارتشبد عظیمی وزیر جنگ در گذشته مدتی رئیس ارتشبد از هاری بود. بعد که از هاری بازنشسته شده بود او از ارتشبد جم تقاضا کرده بود که از هاری راه عنوان قائم مقام ستاد ارتش به شاه معرفی کند و تیمسار جم هم همین کار را کرده بود و بدینوسیله بموجب ماده ۱۰۰ از هاری از بازنشستگی خارج و مجددا «پوست پلنک» را می پوشد و به قائم مقامی ستاد ارتش مشغول خدمت (۱) می شود. بعد از برکناری تیمسار جم شاه او را رئیس ستاد ارتش می کند. شش سال در این مقام می ماند. بنا بر این از هاری همواره نسبت به ارتشبد عظیمی احترام قائل بوده و از او حرف شنوی داشت. در هیئت دولت هم احترام او را واقعا نگاه می داشت و این می رساند که از هاری مردی حقشناس و اخلاقی بود.

بهر حال یادداشت مرا تیمسار عظیمی برای از هاری فرستاد. اما تیمسار از هاری بعد از خواندن یادداشت سرش را بلند کرد و خطاب به سناتورها گفت: برای بنده یادداشتی فرستاده اند که حرفم را کوتاه کنم چه می فرمائید؟ بدیهی است که فریاد بلند شد که نه... نه... فرمایش بفرمائید. بخصوص یکی از خوشترقصان

موضوعی و فصلی با صدای بلند نخست وزیر ناشی را که نه مردی سیاسی بود و نه نظامی تشویق به پرحرفی کرد و بهانه به دست مخالفینش داد.

سالها بعد شنیدم که وقتی ارتشبد جم به شاه عرض کرده بود که اجازه بفرمائید از هاری را به عنوان قائم مقام ستاد به پیشگاه مبارک معرفی کنم شاه گفته بود: «از هاری؟ مگر تو نمی دانی، این را نمی شناسی؟» و همان شاه نه تنها او را به سمت قائم مقام قبول کرد بلکه شش سال هم در سمت ریاست ستاد ارتش او را نگاه داشت تا به تاریخ درس بدهد که در حکومت فردی يك موی آدم آن چنانی به وجود هزارها آدم لایق و فهمیده می چربد!

بیماری از هاری در آخرین جلسه هیئت دولت (بعنوان سگته) نوعی بیماری سیاسی بود... از آن تاریخ تا امروز چهارده سال است که آن مرد (سگته ای) بحمدالله تعالی زنده است و در میهمانیها شرکت می کند. او سگته نکرده بود، «ایران» قرار بود سگته کند که کرد... اما هنوز نفس می کشد و نفس ها خواهد کشید. «ایران» به سگته کردن ها در طول عمر تاریخی اش عادت دارد. روسیاهی برای آنها که با ایران آن می کنند که هر فرزند ناخلفی می کند. آیا دیروز برای فردا بهترین درس نیست؟

ارادتمند - دکتر عزت الله همایونفر

ژنوی ۱۹۹۲ سپتامبر ۱۹۹۲

منابع پرارزشی برای تاریخ معاصر ایران

دوست بسیار گرامی و محقق ارجمند

انتشار جلد ۱۳ ایران در عصر پهلوی را تبریک می گویم. در سال ۱۳۵۷ که باید آن را منحوس ترین سال های تاریخ معاصر

ایران دانست وقایعی روی داده که انصافاً خوب آن را تنظیم کرده
اید. درباره کیفیت کتابها و ارزش محتویات مطالبی بلا استثناء از
تقدیر و تمجید انتشار یافته و در این باره وحدت نظر هست که منبع
پرارزشی برای محققین خواهد بود و با این طرز دیگر ضرورتی
ندیدم که چیزی بنویسم. حسن خداده را حاجت مشاطه نیست. یا به
قولی مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید.

در مقدمه این جلد نوشته اید:

من از بیگانگان هرگز ننالم که با ما هرچه کرد آن آشنا کرد
درتایید این نظر شما باید بگویم چندسال پیش از انقلاب در
شهر واشنگتن روزنامه ای به نام (ایران آزاد) منتشر می شد که
بیشتر مطالب آن علیه رژیم سلطنت در ایران بود. این روزنامه که در
بدو انتشار تیراژی بیش از ۲۰۰ شماره نداشت با تقویت و
مساعده های مالی کارش بالا گرفت و به مقدار زیادی منتشر گردید
و بطور مجانی برای تعداد قابل توجهی از ایرانیان مقیم خارج
فرستاده می شد. تدریجاً قسمتی از مطالب آن به انگلیسی تنظیم و
برای خارجی ها هم ارسال می گردید.

در شماره مهرماه ۱۳۵۷ مقاله مفصلی تحت عنوان (کوره آدم
سوزی هیتلر ایران محمد رضاشاه پهلوی) داشت که آتش زدن سینما
رکس آبادان را به رژیم منتسب ساخت. با اینکه عاملین این عمل
فجیع ضد بشری چندین بار کتبا و شفاهاً اعتراف کرده اند که این
کار را با راهنمایی چه کسانی از گروه مخالف و به خاطر حمایت از
اسلام انجام داده اند که در کتاب شما دقیقاً به این امر اشاره شده
ولی مقاله روزنامه ایران آزاد حاکی بود که مامورین دولتی وابسته
به ساواک و عده ای از طرفداران شاه این کار را انجام داده اند.
متن مقاله بقدری زننده بود که نقل آن را جایز نمی دانم. ولی با
اشاره مختصر چنین بود (حدود ۶۰۰ تن از زن و بچه مردم محروم
ایران برای گذراندن وقت در ماه رمضان به سینما رکس رفته بودند
که ناگهان سینما آتش گرفت و وقتی مردم به سوی درهای خروجی

رفتند متوجه شدند که درها بسته است و موقعی که می خواستند درها را بشکنند و جان عده ای را نجات دهند رئیس شهرانی آبادان اسلحه خود را از کمر کشید و از نزدیک شدن مردم به درهای سینما جلو گیری کرد. سربازان محافظ شهر نیز گفتند وقتی هم ماشینهای آتش نشانی رسیدند آب نداشتند و هنگامی هم خواستند که لوله هارا به شیر آب وصل کنند توجه یافتند شیرشکسته است. رئیس شهرانی در تمام این مدت با اسلحه به بهانه برقراری نظم از رفتن مردم برای نجات سوختگان ممانعت می کرد و سرانجام اجازه داد که از ماشینهای آتش نشانی شرکت نفت که از هرحیث مجهز بود برای خاموش کردن آتش استفاده شود که وقتی درها باز شد بوی کباب گوشت و استخوانهای انسان های سوخته فضا را پر کرد. چنین وضع فجیعی را فقط در فیلم های جنگ دوم جهانی و کوره های آتش سوزی هیتلر می توان دید)

این دروغهای بزرگ که اکنون پرده از روی آن برداشته می شود مردم را متوجه می سازد که چه نقشه هائی برای حوادث آن روزها کشیده شده تا تغییر رژیم در ایران صورت گرفت.

همچنین اولین روزنامه (جمهوری اسلامی) در واشنگتن در آذر ماه ۱۳۵۷ منتشر گردید که طرفداران خمینی و جبهه ملی و عده ای از مهندسين و روشنفکران و کسانی که از رژیم سابق صدمه دیده بودند آن را منتشر کردند. اینها اقداماتی بود که به وسیله عوامل داخلی صورت گرفت تا وضع چنین شد.

با عرض ارادت - علی مشیری - لندن ۱۶/۹/۱۳۷۱

بعد از انقلاب نیز روزنامه موثری به نام (ایران آزاد) از طرف آزاده شفیق درپاریس منتشر می گردید که مطالب جالبی را منتشر می ساخت که با روزنامه مورد اشاره قبل از انقلاب از نظر نوع مطلب تفاوت فراوان داشت و هیچ ارتباطی هم این دو روزنامه با یکدیگر نداشتند.

یادآوری خدمات و اشتباهات

دوست عالیقدرم: جلد سیزدهم ایران در عصر پهلوی را با دقت مطالعه کردم. مانند جلد‌های قبلی آموزنده و حاوی نکاتی بود که هریرانی باید از آن اطلاع حاصل کند. امیدوارم هرچه زودتر جلد چهاردهم را هم مطالعه کنم.

جلدهای قبلی نمونه بارز همت و پشتکار و فعالیت آن دوست پرتلاش می باشد که به زور طبع آراسته شده و در همه محافل مورد بحث و گفتگوست. خیلی خوب آگاه هستم که این کار چقدر همت و پشتکاری خواهد که صدا البته در شما خداوند به ودیعت نهاده است. از خواندن پیشگفتارها واقعا لذت می برم. اشعاری نغز در آن وجود دارد که با دقت انتخاب شده است. درباره هرواقعه ای گفته های موافق و مخالف هست که انسان را از هر جهت تحت تأثیر قرار می دهد.

با خواندن این کتابها بیشتر متوجه خدمات و اشتباهات گذشتگان می توان شد که بطور مسلم برای آیندگان مفید می باشد تا با هوشیاری بیشتر بتوانند به کشور خدمت کنند.

نوشته های گهربار استاد جمال زاده در ۱۰۳ سالگی انسان را متوجه تفکر و اندیشه این نویسنده نامدار ایران می سازد.

در این کتابها اشاره به نقش خارجی ها شده است. اگر همه افراد و مقامات ما در داخل و خارج دست در دست هم نهاده با صداقت و راستگوئی و فداکاری تلاش کنند و فساد را از جامعه ریشه کن سازند خارجی ها هرگز نمی توانند برای حفظ منافع خود اراده ملت ما را درهم شکنند و قدرت ملی ما را که در پناه عقل و تفکر صحیح باشد از هم بپاشند.

در پیشگفتارهای عالی ۱۳ جلد به دفعات به این نتیجه رسیده اید که (از ماست که بر ماست). پنجاه سال دوران سلطنت

پهلوی و دوران حکومت اخیر را از خوب و بد شکافته اید و مفتاح آن را به هم میهنان گرامی توصیه کرده اید که برای درمان دردهای اجتماعی باید به خود پردازند و سپس از دیگران انتظار داشته باشند.

باید (مدح منصوب) و (ذم معزول) را که شیوه ناجوانمردانه ایست فراموش کنیم و خدمات افراد را پاس بداریم و با نادرستی ها و کجرویها مبارزه کنیم.

بهرصورت با بی صبری هرچه تمامت ————رنظیرخیلی از هموطنان گرامی در انتظار جلد چهاردهم هستم که متأسفانه آن را (آخرین جلد) دانسته اید. امیدوارم با استراحت مجدد بازهم مردم وطن ما را از انتشار چنین مطالب پرارزشی بهره مند سازید.

ازادقند - عبدالله صمصامی - مهرماه ۱۳۷۱

تاریخ ۲۰ هزار روزپهلوی

احمد انصاری مدیر مجله پژواک ایران چنین می نویسد:
وقتی کتابهای شمارا خواندم به راستی ازخدمات شما تجلیل کردم زیرا همه گفتنی هارا گفته اید. هرصفحه کتاب ورقی است ازتاریخ ۲۰ هزار روزه سلسله پهلوی که پایه گذار ایران نوین بودند که متأسفانه بر اثر همان اشتباهات ذکر شده درکتابهایتان کشور ما ازهم پاشید.

این دگرگونی از طرفی هم آموزنده بود و خوبها و بدیهارا هم شناساند. آنانی که انسان بودند نظیر جنابعالی خود را نشان دادند ولی خیلی ها تفسیر قیافه دادند که ذکرنامشان موجب شرمساری است.

ازادقند قلبی شما - احمدانصاری

محقق گرامی و دوست ارجمندم

هرچند گاه ساعاتی را درکمال رضایت آمیخته به هیجان به
بسر می برم و آنهم اوقاتی است که جلد هائی از کتاب (ایران در عصر
پهلوی) رامی خوانم و لذت می برم. آنقدر مطالب گیرا و جالب
است که صفحات کتاب به سرعت ورق می خورد. چون به پایان می
رسد افسوس می خورم که چرا به انتها رسیده است. در انتظار
جلدهای بعدی و بازگشت ساعاتی از شوق و اشتیاق

ارادتمند - محمد ستاری - سوم اکتبر ۱۹۹۲

دوست بزرگوار و بسیار عزیزم

ماقصه سکندر و دارا نخوانده ایم از مابجز حکایت مهر و وفا میسر
از مطالعه کتابها که بهترین نوع تاریخ معاصر است لذت می
برم و تا کنون نظیر آنرا ندیده بودم. فقط با دعای خیر می توانم
منویات درونی را ابراز نمایم.

از خاطر دلها نرود یاد تو هرگز ای آنکه به دلها همه جا ورد زبانی
مرحبا و صد آخرین پریدران و اجداد شما که چنین وجود مفیدی به
جامعه تحویل داده اند. واقعاً تاریخ معاصر ایران را زنده فرموده
اید.

با درود فراوان - ارادتمند محمود ارم - ۷ آبان ۱۳۷۱



دکتر شاپور بختيار

آخرين نخست وزير شاه

۱ - دکتر شاپور بختيار در سال ۱۲۹۴ شمسی برابر سال ۱۹۱۴ میلادی در منطقه بختياری متولد شد. پدرش سردار فاتح در زمان رضاشاه همراه گروهی دیگر از بختيارها تيرباران شد. در ۷ سالگی مادر خود دختر مصمصام السلطنه را ازدست داد. قسمتی از تحصیلات خود را در بیروت به پایان رسانید و در پاریس از دانشگاه سوربن در رشته حقوق درجه دکترای دولتی گرفت.

دکتر بختیار به زبان فرانسه تسلط کامل داشت و زبان دوم تحصیلی اش آلمانی بود و چون در بیروت درس خوانده بود مقداری هم زبان عربی می دانست. به زبان انگلیسی هم آشنائی داشت. به ادبیات فارسی مسلط بود. اشعار زیادی از شعرای ایران را از حفظ داشت.

۲ - دکتر بختیار همراه با گروهی از جوانان فرانسوی با عنوان دانشجوی افسری علیه رژیم فرانکو در اسپانیا به جنگ پرداخت و تا سال ۱۹۴۵ عضو نهضت مقاومت ملی فرانسه بود. همچنین در جنگ دوم جهانی داوطلبانه در کنار فرانسویها در نبرد علیه آلمان نازی شرکت نمود.

۳ - دکتر بختیار در سال ۱۳۲۴ به ایران مراجعت کرد و در وزارت کار استخدام گردیده عضویت حزب ایران را پذیرفت و در وزارت کار در حکومت دکتر مصدق تامقام معاونت وزارت کار ارتقاء یافت.

۴ - به علت مخالفت با شاه و عضویت در جبهه ملی و انتشار نامه و اعلامیه و نطق های تند چند بار به زندان افتاد و مدتی هم در بخش خصوصی به کار اشتغال داشت.

۵ - در سال ۱۳۵۷ در اوج بحران سیاسی ایران و دعوت از سران جبهه ملی برای تشکیل کابینه، دکتر شاپور بختیار با محمدرضا شاه به توافق رسید و با رأی تمایل مجلسین و صدور فرمان از طرف شاه از روز ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ نخست وزیر ایران شد.

۶ - پس از ۳۷ روز حکومت به علت واقعه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به مخفی گاه رفت و در تابستان سال ۱۳۵۸ از پاریس سر درآورد و به شدت با رژیم جمهوری اسلامی در افتاد و نهضت مقاومت ملی ایران را تشکیل داد.

۷ - دوبار در پاریس مورد سوء قصد قرار گرفت. یک بار انیس نقاش قصد قتل او را داشت که توفیق نیافت ولی چندتن دیگر به قتل رسیدند. بار دیگر روز ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ برابر با ۶ اوت

۱۹۹۱ در محل کار و زندگی خود در (سورن) حوالی شهر پاریس در سن ۷۶ سالگی به قتل رسید.

۸ - دکتر بختیار دوبار ازدواج کرد. از همسر فرانسوی خود دارای چهار فرزند (دو پسر و دو دختر) بود که یکی از دخترانش بعد از ترور او درگذشت. از همسر دوم خود که نوه عموی او است دارای یک پسر به نام گودرز می باشد که در آمریکا به سر می برد.

۹ - بختیار چهل و سومین نخست وزیر دوره مشروطیت و سی و یکمین نخست وزیر دوره محمدرضا شاه پهلوی و آخرین نخست وزیر عصر پهلوی دوم بود.

خود او نیز گفته است که (آخرین نخست وزیر محمدرضا شاه بودن را بر اولین نخست وزیر خمینی بودن ترجیح می داده ام.)

مرغ طوفان

دکتر بختیار به (میدان) آمد

من مرغ توفانم نیاندیشم زتوفان موجم نه آن موجی که از دریا گریزد
بعد از شرفیابی هیأت رئیسه دومجلس معلوم شد که شاه به
نخست وزیری دکتر بختیار تصمیم گرفته و از سناتورها و وکلای
طرفدار خود خواست که به او رأی بدهند تا بتواند ازکشورخارج
گردد. بهمین جهت دکتر سجادی و دکتر سعید رؤسای مجلسین
درصدد برآمدند که زمینه مساعد برای او درداخل مجلسین فراهم
سازند.

چندروز بعد از این شرفیابی، دکتر سعید ازمن و دکترضیائی
و محمد شهرستانی و چندتن دیگر ازوکلا خواست به دیدن دکتر
بختیار برویم. محسن خواجه نوری که سالها رئیس فراکسیون
پارلمانی حزب ایران نوین بود به نویسنده تلفن کرد و گفت بختیار
بامن خیلی دوست است، او مردی قوی و با شهامت می باشد که اگر
تقویت شود ممکن است بتواند کشور را از بحران نجات دهد. نظر

خواجه نوری این بود که ما بختیار را تقویت کنیم. با احترامی که به خواجه نوری داشتم و با صداقت و صمیمیتی که همیشه از او دیده بودم با دوستان پارلمانی صحبت کردم تا به تقویت بختیار پردازیم. من شخصاً بختیار را نمی شناختم. فقط گاهگاهی در کلوپ فرانسه بهم برخورد می کردیم، آنهام برخورد ناآشنا. سرانجام به اتفاق دوستان پارلمانی به فرمانیه به خانه دکتر بختیار رفتیم. در کتابخانه اش زیرعکس دکتر مصدق نشسته بود. سید اسدالله موسوی و جلالی نائینی هم از مجلس سنا حضور داشتند. بختیار گفت می دانید در شرایط فعلی قبول پست نخست وزیری ساده نیست رشادت و فداکاری می خواهد. من خود را آماده کرده ام و پیشنهاداتی داشته ام که مورد قبول اعلیحضرت قرار گرفته که عبارت است از مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور - دادن رأی تمایل از طرف مجلسین - انحلال سازمان امنیت - آزادی زندانیان سیاسی - تقدیم لایحه محاکمه وزراء از سال ۱۳۴۲ تا سال ۵۷ و پیشنهاد اعدام درباره بعضی از آنها پس از صدور حکم در يك دادگاه ملی. مطالب زیادی گفته شد. نویسنده کتاب پرسید که محاکمه وزراء و مجازات اعدام برای آنها چه صورتی خواهد داشت؟ خیلی از این وزراء کاری نکرده اند که مستوجب مجازات آن هم اعدام باشند. آنها از همین مجلسین که شما رأی تمایل و رأی اعتماد می خواهید رأی گرفته و از شاه فرمان دارند. البته اگر کسی سوء استفاده کرده و به آن علت محاکمه و مجازات شود مطلبی است لازم و هیچکس هم مخالف نیست ولی این وزراء را به علت قیام علیه حکومت ملی به دادگاه کشیدن با وجود شاه و مجلسین چه صورتی دارد؟

دکتر بختیار گفت اعلیحضرت تمام پیشنهادات مرا قبول کرده اند. درباره اعدام بعضی از وزراء هم ایشان سئوالاتی کردند و گفتم اگر يك دادگاه ملی تشکیل شود و به کارهای نخست وزیران و وزرای بعد از سال ۴۲ و اقدامات آنها که خلاف قانون اساسی بوده

رسیدگی شود و نقض قانون اساسی مشخص گردد باید اعدام شوند و مخصوصاً افرادی نظیر هویدا که ۱۳ سال سرکار بوده و کراراً از طرف ایشان قانون اساسی نقض شده و اگر دادگاه رأی بدهد او مستحق اعدام است. اعلیحضرت گفتند آخر چرا اعدام؟ عرض کردم چاره ای نیست؟

ازبختیار ستوال شد شما چه اطمینانی به دوام دولت خود و پیروزی در رفع بحران دارید؟ او گفت من با مخالفین رژیم و عده ای از روحانیون مهم در تماس هستم. یکی از آیات عظام قم (منظور شریعتمداری است) صریحاً قول همه گونه کمک داده است. واسطه هائی هم دارم که با آیت الله درپاریس هم وارد مذاکره شده و امیدواری زیاد دارم که با ایشان هم مسائل را حل کنم. اگر مجلسین و ارتش صمیمانه ازمن حمایت کنند امید من به حل مشکلات خیلی زیاد است. بختیار گفت چون اعلیحضرت به مسافرت خواهند رفت شورای سلطنت و ظایف مربوط را طبق قانون اساسی به عهده خواهد گرفت. بختیار گفت برای وزارت جنگ ارتشبد جم را در نظر گرفته ام. یکبار از تهران تا اروپا از راه روسیه با او همسفر بوده ام. همه می گویند افسر شریف و تحصیلکرده ایست که نظامیها از او تبعیت می کنند. می خواستم ازآقایان بخواهم هرکدام با ایشان آشنائی دارید صحبت کنید که پست وزارت جنگ راپذیرفته با دولت همکاری کند.

با این طرز خانه بختیار را ترك گفته و به مذاکرات با او خیلی امیدوار شدیم و روز بعد جریان را بادوستان پارلمانی در میان نهادم و در فراکسیون وحدت ملی تصمیم گرفتیم به بختیار رأی تمایل داده و بعداً هم رأی اعتماد بدهیم.

در همان ایام ناگهان پیام زیر از طرف بختیار از رادیو و تلویزیون پخش شد.

پس از ۲۵ سال مبارزات پیگیر و اعتراضات مستمر به نحوه

اداره کشور امروز شاهد يك آشفتگی عظیم و گسترده ای در ایران عزیزمان هستیم. زندگی سیاسی من در سی سال اخیر آن چنان روشن است که برای آشنایان کمترین نقطه ابهامی در آن دیده نمی شود. تمام امکانات ترقی و پیشرفت بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که منجر به سقوط حکومت ملی دکتر مصدق شد برای من میسر بود و بی کاری و گوشه زندان را بر آلودگیهای حکومت های فاسد و جابر ترجیح دادم و اکنون که در خزان عمر قبول مسئولیت خطیر و تاریخی فعلی را نموده ام همه می دانند که منظوری جز نجات مملکت که در تاریخ ترین ایام خود می باشد ندارم. حال که خزانه دولت تهی و موج اعتصابات و هرج و مرج اغلب نقاط کشور را فرا گرفته با درك تمام اشکالات قبول تشکیل يك دولت ملی را نمودم. البته حفظ وجاهت ملی و به هر قیمت باقی ماندن در زمره افراد شریف برای من هم میسر بود ولی آن ایرانی اصیل و شریف که کشورش را در این شرایط می یابد و نسبت به آن بی اعتنا می ماند به ملت خود و به شرف خود به نظر من پشت پا زده است. من دردهای اساسی جامعه کنونی ایران را بهتر از هر کس می شناسم. بیست و پنج سال حکومت های فاسد و ضد ملی جامعه ما را به فساد و نومیدی و بی ایمانی سوق داده اند و در ۱۵ سال گذشته تا کنون رواج فساد تا این حد گسترش پیدا نکرده بود به طوری که فاصله ثروتمندان و رنجبران کشور هر روز به فزونی نهاده، کشاورزی مملکت نابود گردیده، وضعیت کشور که باید پی ریزی شده و بر طبق اصول اقتصادی بنیان گذاری می شد به نفع عده ای بسیار محدود مبدل به صنعت مونتاژ گردیده است. برنامه های فرهنگی و آموزشی ما به دست افرادی بی دانش و بی ایمان همه ساله در تغییر است. در بخش های غیرانتفاعی سرمایه گذارهای کلاتی ضمن حیف و میل دستگاههای اجرائی شده است. مبالغ گزافی بدون توجه به ضرورت و اولویت به کشور هایی داده شده که اسامی بعضی از آنها را اغلب ایرانیان نشنیده اند. نفوذ فرقه ها و نفاق اندازان

مضحک وحدت دینی و تشییع مارا ماهرانه متزلزل نموده است. بالاتر از همه شرافت کار و کارگری باتن پروری و لاابالیگری بازده این سرمایه واقعی ملت را که کار است به تاراج برده و وضع کنونی ما نتیجه بی عدالتی ها و بی علاقه های ذکر شده است.

من و یارانم در جبهه ملی و حزب ایران کمترین دخالت در این نابسامانی ها نداشتیم و اکنون فقط شاهد نتیجه نکبت بار آنها هستیم. اگر وجدان ما راحت است وظیفه ملی ما منتفی نشده و من تمام گفته ها و نوشته های خود و یارانم را در این دقایق خطیر در مد نظر دارم. من به تمام افکار و عقاید سی سال عمر سیاسی خود وفادارم و از تمام اختیارات و امکانات قانونی خود برای تحقق بخشیدن به آن آرمانها استفاده خواهم کرد. حاضرم در این لحظات تاریخی که سرنوشت ما را تعیین می کند این وظیفه خطیر را به هر فرد ایرانی که خود را داوطلب این خدمت می کند واگذار نمایم ولی حاضر نیستم اگر به قیمت جانم و اعتبار و حیثیتم هم باشد بگذارم که کشورم به سوی نابودی و زوال سوق داده شود. من به عنوان پسر یکی از سرداران مشروطه و یکی از وفادارترین یاران رهبر بزرگ ملت دکتر محمد مصدق سوگند یاد می کنم که تا آخرین نفس با تجزیه طلب و آنهایی که از خلق های ایران و از پرچمی غیر از پرچم سه رنگ سخن می گویند مبارزه کنم.

من سوگند یاد می کنم که به محض رسیدن به قدرت و به طور سریع افرادی را که به جان و مال و ناموس مردم تجاوز نموده اند و یا از بیت المال مردم سوء استفاده نموده اند به اشد مجازات برسانم.

من سوگند یاد می کنم که مروج دین اسلام در کشور خود بوده و در ضمن مذاهب شناخته شده را با دیده احترام بنگرم.

من سوگند یاد می کنم که کلیه زندانیهای سیاسی را به شرط سیاسی بودن آنها از زندان آزاد کنم.

من سوگند یاد می کنم که کلیه آزادیهای فردی و اجتماعی مصرح در قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر را در اسرع

وقت جامه عمل بپوشانم.

کلیه افرادی که به عنوان زندانی سیاسی هستند آزاد خواهند شد. حکومت نظامی رابه تدریج لغو می کنم تا ارتش برای دفاع از مرزها همواره آماده باشد. ارتش ایران نمی تواند از کشور ایران و مردم ایران جدا باشد. ما همه افراد برادر و از يك خون و يك آئین هستیم. هرچه زودتر ترتیبی داده خواهد شد که مطبوعات آزادانه و برطبق قوانین جاریه کشور و بدون اعمال سانسور شروع به کار نمایند.

رسیدگی دقیق خواهم کرد که بازماندگان شهدای سه ماه اخیر در صورت لزوم از مقام مساعدت های مادی و معنوی برخوردار باشند. کلیه احزاب سیاسی که غیرقانونی نیستند می توانند شروع به فعالیت نمایند و دستجات ممنوع نیز می توانند در صورتی که وابستگی به خارج نداشته باشند پس از رسیدگی در زمره سایرین درآیند.

با این حال و با در نظر گرفتن اوضاع خطیر کشور و به پشتوانه سی سال روش سیاسی ملی و آزادگی از تمام هم میهنان خود تقاضا دارم که از جریاناتی که منجر به تخریب و قتل و یا جلوگیری از آسایش دیگران می شود حتی اگر موقتا هم شده باشد دست بردارند.

در صورتی که ظرف يك مدت معقول تمام وعده های بالا جامه عمل نپوشند، خواهید توانست که در قضاوت خود تجدید نظر کنید و اعتبار سی ساله مرا باطل نمائید. ولی دشمنان کشور باید بدانند که من با علم و اطلاع از اوضاع اسفبار مملکت قبول مسئولیت نمودم و با قدرت ایمان و پشتیبانی همه شما دوستان عزیز امیدوارم به آسفتگی کشور سروسامان داده و کشور را به سوی يك کشور سوسیال دموکرات واقعی سوق دهم.

در این راه از خدای بزرگ و همت افرادی که مرا می شناسند مساعدت می طلبم و هیچ تهدید یا تردیدی مرا از راه خدمتگذاری

بازنخواهد داشت.

من مرغ توفانم نیاندیشم زتوفان موجم نه آن موجی که از دریا گریزد

این پیام بختیار واکنش های مختلفی داشت. به (کودتای ۲۸ مرداد) و این که حکومت های قبلی (ضدملی و فاسد) بودند خیلی هارا عصبانی کرده و می گفتند چطور شاه می خواهد مملکت را به دست چنین کسی بسپارد و برود ولی گروهی می گفتند وقتی شاه خود تحمل شنیدن چنین مطالبی را دارد پس چرا دیگران مخالفت کنند شاید مصلحت در این باشد که با این طرز کشور و سلطنت و قانون اساسی حفظ شود.

رحیم شریفی از نزدیکان دکتر بختیار در ماهنامه روزگارانو (دی ماه ۱۳۷۰) مقاله مفصلی درباره چگونگی تشکیل حکومت بختیار نوشته که قسمتی از آن چنین است:

آشنائی نگارنده با دکتر بختیار از سال ۱۳۳۰ آغاز شد. در آن سال به عنوان نماینده کنگره حزب ایران از مشهد به تهران آمده با او آشنا شدم و چون به عضویت کمیته مرکزی انتخاب گردیدم در تهران ماندم. در آن موقع که جوان ترین عضو کمیته مرکزی حزب بودم بختیار را به عنوان مسئول سازمان جوانان پیشنهاد کردم که تصویب گردید. از آن روز به بعد رابطه ما به دوستی صمیمانه ای مبدل گردید و تا آنجا که حتی روز ترورش به من تلفن کرد و قرارشام گذاشته بود.

نامزدی بختیار برای نخست وزیری از طرف شاه شگفت انگیز بود زیرا شاه جبهه ملی را از حزب توده خطرناکتر می دانست و در جبهه ملی بیش از هرکس با بختیار عناد داشت. عبدالله انتظام به من گفت (شاه برای واگذاری مقام نخست وزیری به دکتر صدیقی - دکتر سنجابی - دکتر بختیار با شورای عالی نظامی تبادل نظر کرده بود. آنها نظر داده بودند که دکتر صدیقی مرد بزرگوار است ولی

معلم می باشد. دکتر سنجابی شایستگی این کار را در این شرایط ندارد ولی بختیار شجاع و وطن دوست می باشد. معهذا بختیار آخرین نفری بود که شاه به او پیشنهاد نخست وزیری کرد. (انتظام می گفت پیشنهاد دکتر صدیقی این بود که شاه در ایران بماند. وقتی شاه به دکتر سنجابی رو کرد من و دکتر امینی تبادل نظر کردیم و تصمیم گرفتیم موقعیت کنونی و نقش جبهه ملی را برای نجات مملکت به دکتر سنجابی گوشزد کنیم. دکتر امینی او را به شام دعوت کرد و سه نفری صحبت کردیم و گفتیم وظیفه سنگینی به عهده جبهه ملی واگذار شده خواستیم موضوع را بادید مثبت نگاه کند. اما متأسفانه در دیداری که با شاه داشت او را خیلی ضعیف یافت و گفت این کسی نیست که در این شرایط دشوار بتواند مملکت را اداره کند و چنین شد که به سراغ بختیار رفت. این مطلب را بعداً دکتر امینی در سال ۱۹۸۰ در پاریس تأیید کرد.

من همراه مهندس حسینی برای حل مسئله نفت به جنوب رفته بودم. فوراً به تهران آمده نزد دکتر بختیار رفتم. در ایوان مشرف به کتابخانه اش مشغول تهیه اولین پیام نخست وزیری اش بود و گفت برای اولین بار بعد از ۲۸ مرداد يك نخست وزیر دارد نطق خود را می نویسد و از ۲۸ مرداد به نام کودتای ننگین نام می برد. دیگر چه می خواهید؟ گفتم این کافی نیست خیلی چیزهای دیگر هم لازم است. دکتر بختیار گفت من عصر نزد شاه می روم، شب ساعت ۹ اینجا باش و به خانم و بچه هایت هم بگو يك هفته منزل نخواهی رفت.

در ساعت مقرر به خانه دکتر بختیار رفتم. گفتم چرا این کار را بدون طرح در شورای جبهه ملی و کمیته مرکزی حزب ایران انجام داده اید؟ شما همیشه فردی منضبط بوده اید. دکتر بختیار گفت اولاً اکثریت اعضای شورای جبهه ملی از مدت‌ها پیش از کم و کیف جریان با خبر بودند و هیچکس در جبهه ملی مخالف این امر نبود که یکی از سران جبهه ملی در شرایط حساس کنونی زمام امور

کشور را به دست بگیرد. وقتی پیشنهاد نخست وزیری به من شد در منزل مهندس حق شناس موضوع را با زیرک زاده - عزالدین کاظمی - علی اردلان - عبدالحسین دانشپور - دکتر سنجابی در میان گذاشتم و گفتم شاه تمام پیشنهادات مرا که شامل آزادی مطبوعات و آزادی زندانیان سیاسی و اجرای کامل قانون اساسی است پذیرفته و مهمتر از همه قبول کرده که طرح ۸ ماده ای پیشنهادی دکتر مصدق را بپذیرد و قرار است آن را موقع معرفی کابینه بخواند. دکتر سنجابی گفت شاه دروغ می گوید او حتی از مملکت نخواهد رفت و در امور دولت کار شکنی هم خواهد کرد. در جواب گفتم اتفاقاً شاه در خروج از کشور عجله دارد و به من گفته (در نظر دارد به سفر برود ولی جزئیات آن را فعلاً نمی تواند مطرح کند ولی ظرف دو یا سه روز آینده خواهد رفت)

دکتر سنجابی گفت چرا این پیشنهادات را از من نپذیرفت. گفتم حاضرم امروز که ساعت ۶ بعداز ظهر نزد شاه می روم از او خواهش کنم که شما را بخواهد و مطالب را در حضور شما بگوید. دکتر بختیار گفت فکر من این بود که از شاه خواهش کنم با توجه به این که دکتر سنجابی رئیس شورای جبهه ملی است و ۱۰ سال هم از من بزرگتر می باشد اجازه دهد به نفع او کنار بروم. قرار شد عصر این برنامه اجرا شود و هیچکس هم با اصل موضوع مخالفت نکرد. ولی ساعت ۳ بعد از ظهر دکتر سنجابی تلفن کرد و گفت حالا که شاه پیشنهادات مرا نپذیرفته آمدن من نفعی ندارد و شما هم دارید ترمد می کنید. به او گفتم مملکت دارد از دست می رود، وقت این حرفها نیست، من سرمایه زندگی ام را برای خدمت به مملکت گذاشته ام اما متأسفانه شما شجاعت و شهامت روبرو شدن با مشکلات را ندارید و برای نخست وزیر شدن بدترین راه را انتخاب کرده اید که آن تمکین از آخوندها و تسلیم مملکت به آنهاست. بختیار گفت این آقایان سرشان با آخوندها در یک آخور بند است. فروهر و شاه حسینی دائماً با دارو دسته خمینی در تماس هستند و جزو وزرای

آینده رژیم آخوندی می باشند. سنجابی هم خواب نخست وزیری خمینی را می بیند. مدتی هم در جلسه شورای جبهه ملی پیشنهاد کرد برای اعلام فعالیت جبهه ملی از خمینی به طور رسمی و تلگرافی کسب تکلیف کنیم. با این ترتیب اگر من موضوع را در جبهه ملی مطرح می کردم به جایی نمی رسید. برای من مثل روز روشن بود که آخوندها با نقشه و برنامه مملکت را به روز سیاه خواهند نشانند. بنا براین سکوت را خیانت می دانم و يك نفر باید فداکاری کند و به میدان بیاید ولو این که موفقیت ناچیز باشد. من با آگاهی به عظمت کار قدم به میدان گذاشته ام. حساب این است که اگر موفق شدم مملکت نجات پیدا می کند ولی اگر شکست بخورم ضررش متوجه خودم خواهد شد.

باید اضافه کنم که دکتر بختیار با وجود فشار اعضای شورا در هیچیک از تظاهرات عید فطر و عاشورا و تاسوعا شرکت نکرده بود زیرا شرکت در تظاهرات را ریختن آب به آسیاب آخوندها می دانست. دکتر بختیار می گفت یادت هست که سه ماه قبل از پلنوم حزب ایران که در همین منزل تشکیل شد ابوالفضل قاسمی طرحی راقرائت کرد که در آن مبارزات خمینی مهمتر از مبارزه ملی شدن نفت عنوان شده بود و پیشنهاد می کرد که حزب ایران جریان را تأیید و با خمینی همکاری کند که من به شدت مخالفت کرده و گفتم اگر این جریان تصویب شود من نخواهم ماند که خوشبختانه با مخالفت اکثریت روبرو گردید و تصویب نشد.

به دکتر بختیار گفتم حرفهای شما را قبول دارم ولی مثل این که دیر شده و توفیقی در کار شما نمی بینم و بدون قبول پستی در کنار شما خواهم ماند. ۵ شبانه روز در منزل بختیار ماندم و اولین کسی بودم که صبح شنبه ۱۶ دی ماه ۵۷ پا به نخست وزیری گذاشتم و جزو آخرین افرادی بودم که روز ۲۲ بهمن پس از خداحافظی او را ترک گفتم.

در آن روزها کمتر کسی شهادت قبول مسئولیت داشت. بیشتر

وقت ما صرف تعیین وزراء شد. اسم نظام الدین موحد را جزو وزراء نوشتیم که چهار نفر را واسطه کرده بود ولی بختیار معتقد بود که او آدم منفی است و روز شرفیابی جازد و تلفنی معذرت خواهی کرد. ولی تعدادی افراد فداکار و خوشنام ولی نا متجانس به میدان آمدند و غیر از یکی دونفر بقیه ایستادگی نشان دادند و تا آخر خط خود را کشاندند. دکتر مدنی هم کاندیدای پست وزارت کشور بود و با اینکه روزهای سه شنبه هر هفته درنخست وزیری با دکتربختیار غذا می خورد در کابینه بازرگان به کار مشغول گردید و برای فرار از ایران هم به دکتر بختیار متوسل شد و همراه عباسقلی بختیار و سیروس آموزگار و منوچهر آریانا به خارج آمد. یکی از جریانات مهم دعوت روزنامه نگاران بود که بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۴ دی ماه به منزل دکتر بختیار آمدند که خطاب به آنان گفت (اگر شما از فردا کارتان را آغاز نکنید من به نخست وزیری نخواهم رفت. شما باید از هیچکس نترسید و کسی شما را برای اظهار نظرتان مورد تعقیب قرار نخواهد داد مگر آن که عملی غیرقانونی انجام دهید که دردادگاه طرح خواهد شد ولی بدانید آن شاکمی من نخواهم بود)

قیافه ها دیدنی بود. همه حیرت زده بودند. سفری به حرف آمد و گفت کسی مطالب ما را سانسور نخواهد کرد؟ بختیار گفت هیچکس هم در چاپ و انتشار مزاحم شما نخواهد شد. البته آنها کار را آغاز کردند. عکس امام را در ماه دیدند، موی ریشش را درلای صفحات قرآن مخصوصاً در سوره بقره یافتند، به چاپ بشارت نامه جبهه ملی پرداختند. شاعری از جناح چپ در مدح امام سرود (باعصای موسی، با هیبت عیسی و با کتاب محمد می آید) آن دیگری نوشت (ای دل غافل این مرد به خدا می ماند) جالب این که در آن روزها همین روزنامه ها بیشتر به دکتر بختیار تاختند.

آنچه از ۳۷ روز حکومت بختیار باقی ماند شجاعت او در

برخورد با حوادث و تسلط او بر اعصابش بود. دکتر شایگان بعد از سقوط کابینه بختیار به من گفت (وقتی اولین صحبت بختیار را از رادیو شنیدم برای يك لحظه ای فکر کردم که دکتر مصدق زنده شده است. بعد که مصاحبه هایش را شنیدم ذوق زده شدم چون به نظرم آمد که سالها برای نخست وزیری تمرین کرده است که با وجود آن همه مشکلات چگونه بر اعصابش مسلط بوده است) شایگان از پیشنهاد بختیار که گفته بود حاضر است واتیکانی برای آخوندها در قم درست کند خیلی خوشش آمد. بارها دکتر صدیقی از بختیار به نیکی یاد می کرد.

رحیم شریفی همچنین در کیهان لندن چنین نوشت:
اوایل انقلاب دکتر بختیار مرا به سراغ دکترسنجایی فرستاد و پیغام داد که جبهه ملی را پای آخوندها قربانی نکنید و به فعالیت مستقل خود ادامه دهید. رفقای جبهه ملی سه ماه فرصت بدهند تا من مجلس مؤسسان را تشکیل دهم و آنچه مردم خواستند به انجام برسانم. دکتر بختیار گفت به دکتر سنجایی بگو قول می دهم نه نخست وزیر بشوم و نه در صورت خواست مردم و تغییر رژیم رئیس جمهور. من و تو سال ها برای اجرای قانون اساسی و آزادی تلاش می کردیم حالا که موفق شده ایم باید آن را نگه داریم و الا دچار بلای خواریم شد که بدتر از فتنه مغول خواهد بود. با حضور دوشاهد که زنده هستند مطالب را به دکتر سنجایی گفتم که او در جواب گفت بختیار اشتباه می کند، این سید قصد حکومت ندارد، به قم می رود و کارها را به دست خود ما خواهد داد. شگفتا که وقتی ایشان از وزارت خارجه استعفا کرد به دیدنش رفته و علت استعفارا پرسیدم؟ گفت انقلاب ایران خارجیا را مجبور کرده بود که در برابر حکومتگری ملیون تسلیم شوند و با تأسیس يك حکومت ائتلافی از جبهه ملی و نهضت آزادی و برخی از روحانیون آزادیخواه موافقت کنند ولی بعدها متوجه شدم که بازرگان سر جبهه ملی کلاه گذاشته و جبهه ملی را چرخ پنجم کرده است، این بود که استعفا کردم. پرسیدم چرا

سایر اعضای جبهه ملی استعفا نکردند؟ و چرا جریان را طی اعلامیه ای به اطلاع مردم نرساندید؟ جوابش این بود که نخواستیم متهم به کارشکنی در امر انقلاب شوم.
فعالیت مخالفین بختیار

دکتر شاپور بختیار در شرایط بسیار سختی قبول مسئولیت نمود که از يك طرف باید برای رفع بحران اقدام می کرد و از سوی دیگر باید با مخالفین دست و پنجه نرم می نمود که روز به روز تعدادشان اضافه می شد. قبل از همه دونفر از نمایندگان سابق دکتر مظفر بقائی و حسین مکی شروع به انتشار اعلامیه هائی علیه بختیار نمودند.

دکتر بقائی در تاریخ ۱۲/۱۰/۵۷ به عنوان رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران چنین اعلام نمود:

ظلم و فشار و تجاوز به قانون و زیرپاگذاردن حقوق بشر و فساد همه جانبه ملت ایران را به جان آورده بود که ندای حقیقت و آزادیخواهی از حلقوم آیت الله خمینی رهبر عالیقدر مذهبی در سراسر ایران طنین انداخت و زندان و تبعید در عزم راسخ ایشان به کندن ریشه های فساد اثری نبخشید. مبارزه مردم تحت رهبری جامعه روحانیت شکل گرفت و تمامی مردم ستمدیده و مظلوم و بی پناه در زیر پرچم (جنبش مذهب) گرد آمدند و کشتارها را تحمل کردند تا به آستان پیروزی رسیدند. ولی مگر زورگویان و قانون شکنان و چپاولگران داخلی و عمال اختناق و حریص ترین محافل امپریالیستی جهان که حامی و شریک آنها در ظلم و فساد و اختناق بودند بهمین آسانی دست از حمایت بر می دارند؟ وقتی در سال ۱۳۳۰ اداره اطلاعات شرکت نفت منحل و خانه (سدان) محاصره شد يك گاو صندوق به دست آمد. در بین اسناد عاملیت و خدمتگذاری دکتر شاپور بختیار به شرکت سابق نفت روشن شد و چکهای پرداختی شرکت نفت به ایشان که سمت رئیس اداره کار

خوزستان را داشته و با حقوق ۷۲۰ تومان ماهیانه یک صد هزار ریال از شرکت نفت دریافت می داشته که وسیله دکتر مصدق روی میز شورای امنیت گذارده شد و موجب پیروزی ایران شد. ایشان در سال ۱۳۲۴ تسلط فرقه دموکرات بر آذربایجان راقیام شناخت. در سال ۱۳۳۶ در زمان اعلام طرح آیزنهاور از هول حلیم توی دیگ افتاد و به تصور این که با تأیید دکترین مزبور به قدرت می رسد تمامی عهود را پذیرفت و در سال ۱۳۳۹ اعتصاب شکوهمند دانشگاه را به دستور پسر عم جلال خود تیمور بختیار شکست. همچنین در کنفرانس کار ژنو به جای دفاع از حقوق زحمتکشان محروم نفت به نفع شرکت مزبور داد سخن داد. من به همه درباره او و خطری که متوجه مملکت هست هشدار می دهم و به دکتر بختیار ها اجازه نمی دهم بایبان این که کمونیستها و فاشیستها و اشخاص ناباب در اطراف آیت الله خمینی جمع شده اند به این نهضت و جنبش اصیل مارک کمونیستی بزنند. این دولت از نظر ما مردود است و متأسفیم که بعضی افراد خوشنام در آن شرکت دارند. به حول و قوه الهی اتحاد پلید توده نفتی را که جناب بختیار مظهر آن می باشد درهم خواهیم شکست.

این نامه از (استاد خانه سدان) به دست آمده است:

۲۱ نوامبر - به طوری که اطلاع دارید، یکی از نمایندگان شرکت در کنفرانس بین المللی کار در ژنو نطق شدیدالحنی علیه شرکت ایراد نمود. ممکن است متن نطق مزبور را از حزب توده در تهران (اداره روزنامه مردم) دریافت کرده باشد. آقای لیندون به من پیشنهاد کرد که معاون اداره رئیس کل شرکت نفت و دکتر بختیار به این نطق جواب بدهند. چون مطمئن نیستم که متن نطق مزبور قبل از مراجعت مصطفی فاتح و دکتر بختیار به آبادان برسد. (از قرار معلوم مشارالیهم تا دو روز دیگر باید مراجعت کنند) خواهشمندم متن نطق های مزبور را برای ایشان هرچه زودتر ارسال دارید. ممکن است متن آنها برای مطبوعات شما هم مفید واقع شود.

ف - استاکیل

حسین مکی که سالها از سیاست کناره گرفته بود وقتی بختیار نامزد نخست وزیری گردید به شدت علیه او به فعالیت پرداخت. یکی دویار به نویسنده کتاب تلفن کرد که به دکتر بختیار رأی ندهید. به او و سایر مخالفین بختیار گفتم ما که در فراکسیون وحدت ملی عضویت داریم تصمیم گرفته ایم به بختیار رأی بدهیم. علاوه بر این که شاه به نخست وزیری بختیار ابراز تمایل کرده او را شخصی شجاع و منطقی و مبارز شناخته ایم و شاید بتواند در این شرایط بحرانی کاری انجام دهد. شما می دانید که با بختیار سابقه آشنائی ندارم ولی در شرایط فعلی راه دیگری به نظر نمی رسد. به هرصورت در همان روزها قسمتی از مطالب کتاب مکی به صورت پلی کپی بین نمایندگان مجلس توزیع شد که قسمتی از آن چنین است:

امیرمجاهد بختیاری در اواخر سال ۱۳۰۹ در خراسان تبعید بود. در یکی از ملاقاتهایش پس از نوشیدن کمی مشروب نسبت به سیاست انگلستان گله می کند و می گوید قیام سعادت در خوزستان با شیخ خزعل و به دستور کنسول انگلیس در اهواز بود که وعده هرگونه کمک مادی و مهمات حتی توپ و اسلحه کافی می داد. پس از آلودگی بختیارها و این که باید بختیارها در قیام شیخ خزعل علیه سردار سپه شرکت نمایند در نتیجه مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه با عده ای سوارعازم اهواز می گردد که گویا در آنجا کنسول چکی هم برای مخارج مقدماتی می دهد. پس از رفتن سردار سپه به خوزستان و شکست خزعل، اقدام به دستگیری امیرمجاهد و سردار فاتح و سلطانعلی بختیاری و حاج شهاب می کند که پس از محاکمه سردار فاتح (پدر شاپور بختیار) تیرباران و امیرمجاهد در زندان درگذشت و حاج شهاب در سال ۲۳ فوت کرد. شاپور بختیار که آن زمان در بیروت درس می خواند و هزینه تحصیل او از سهام بختیارها

در شرکت نفت پرداخت می شد پس از شهریور ۲۰ برای دریافت سهام پدر خود از شرکت نفت ایران و انگلیس به دادگستری شکایت کرد. همچنین توسط ملك الشعرا بهار به قوام السلطنه معرفی گردید که چون خوب درس خوانده بود از طرف وزارت کار به اصفهان مأموریت یافت که کارگران را به اعتصاب کشید. بعد با سمت مدیرکل کار به خوزستان رفت و اعتصاب ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ که عده ای کشته و مجروح و مفقود داشت از یادگارهای دوران مأموریت اوست. پس از آن مدتی بیکار بود. چون دکتر مصدق به هنگام کودتای ۱۲۹۹ پس از استعفا از استانداری فارس به ایل بختیاری پناه برده بود و به پاس حقتشناسی آن پذیرائی ها، دکتر شاپور بختیار را معاون وزارت کار کرد. او چند بار کوشید که از اصفهان و آبادان وکیل شود که توفیق نیافت. پس از ماجرای ۲۸ مرداد و کشف شبکه نظامی حزب توده معلوم شد که وی رابط جبهه ملی و حزب توده بوده است. پس از رهائی از زندان مدیریت بسیاری از کارخانه های دولتی را داشت و مشاور حقوقی چند شرکت خارجی بود.

سیاوش بشیری چنین می نویسد: شاپور بختیارفرزند سردار فاتح بختیاری است که در واقع فاتح دره شلیل می باشد. وقتی رضاشاه برای سرکوبی متجاوزین خزعلی عازم خوزستان شد بازهم سردار فاتح و یوسف خان امیرمجاهد و حاج شهاب به اتفاق خزعل قیام سعادت را تدارک دیدند. تلگراف محرمانه نمره ۵۱ مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۲۳ از طرف لرن (تهران) به (پیل) در اهواز چنین است: اخیراً بین وزیر جنگ - رضاشاه و خوانین بختیاری مشاجره و بحرانی حادث شده که مبدأ آن از قضیه شلیل است که سال گذشته واقع گردید. وزیر جنگ مشغول تهیه و اعزام قوه است به بختیاری زیرا که خوانین ایل مزبور در ادای غرامت اظهار عدم اطاعت و بی میلی می کنند. من شاه و رئیس الوزراء و خوانین را از مخاطره

جدی که به علت تصادف قوای مسلح بختیاری و قشون دولت ایران ظهور خواهد کرد آگاه ساخته ام و خاطر نشان کرده ام که دولت انگلستان نمی تواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد با بی اعتنائی بنگرد. هر سه شخص مذکور به وخامت اوضاع و سختی موقع برخورد و تصدیق دارند لیکن وزیر جنگ رضاشاه هنوز اصرار و ابرام خود را ترك نگفته است امیدوارم نفوذی که من مجهز و مجری کرده ام قضیه را حل کند و مداخله قوای را ایجاب ننماید. خوانین رامتقاعد کرده ام که اختلافات داخلی خود را تصفیه نمایند. البته موقعیت آنها به واسطه انتصاب حکومت طایفگی جدیدی بلا تأخیر استحکام خواهد گرفت.

کنسول دولت بریتانیای در عربستان (خوزستان)

تلگراف محرمانه دیگر رمز شماره ۲۹/۱۳۶ مورخ ۱۴ می ۱۹۲۳ کاپیتان پیل به سرپرسی لرن در تهران و ناکس در بوشهر (نقشه های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و هیچ بهانه رضایت بخشی در مداخله ما برای کمک به بختیاری به دست نمی دهد.)

تلگراف رمز دیگر متضمن پیام وزیر مختار انگلیس به شیخ خزعل: عده ای از سران بختیاری و قشقایی و بویراحمدی و ممسنی در دیوان حرب محاکمه و محکوم به اعدام شده و در محوطه زندان قصر اعدام شدند. اعدام شدگان عبارتند از محمدرضاخان بختیاری (سردار فاتح) - محمدجواد اسفندیاری (سردار اقبال) - علیمردان خان چهارلنگ - آقای گودرز بختیاری - مرادخان بویراحمدی. غیر از آنها عده ای نیز به حبس های طویل المدت محکوم گردیده اند. ***

یکی از مخالفین نخست وزیری دکتر بختیار دکتر هوشنگ نهاوندی بود که او را بعد از سقوط رژیم درنیس دیدم که به نویسنده کتاب چنین گفت:

من در ایام بحران طرفدار نخست وزیری دکتر صدیقی بودم

ولی او هم شرط نخست وزیری را اقامت اعلیحضرت در ایران قرار داد که نپذیرفتند.

در خارج از کشور سه بار محمد رضا شاه پهلوی را ملاقات کردم. وقتی از ایشان سؤال کردم که چرا بختیار را انتخاب فرمودید؟ گفتند از مخالفین، بختیار حاضر به قبول این سمت شد. به هر حال (او آخرین نخست وزیر شاهنشاهی بود. چه فرقی می کرد که او باشد یا دیگری.) اعلیحضرت گفتند من پس از ۲۸ مرداد هنگامی که وکلای دوره هفدهم شرفیاب شده بودند اشاره ای کردم که بعضیها هم با مصدق نزدیک بوده و هم با انگلیسها ارتباط داشتند که منظور من بختیار بود. من به خوبی اورا می شناختم و یکی از کسانی که برای نخست وزیری بختیار پافشاری داشت شهبانو بود. از قرار معلوم شهبانو تصور می کرد با رفتن شاه و آمدن بختیار شاید بتواند تا مدتی در مقام نیابت سلطنت قرار بگیرد و بعداً رضا پهلوی که به سن قانونی رسید خود وظایف سلطنت را انجام دهد.

دکتر نهاوندی می گفت يك روز با سرتیپ صفاری که مرد نازنینی بود نزد شهبانو رفتیم. صفاری خیلی عصبانی بود و با تندی صحبت می کرد و چون به او (عموجان گفته می شد) با ناراحتی خطاب به شهبانو گفت (عموجان) تصور نفرمائید که با رفتن اعلیحضرت شما می توانید در مقام نیابت سلطنت دوام کنید. من نظامی هستم و می دانم که آنها پس از شاه از هیچکس اطاعت نخواهند کرد، در این باره قدری فکر کنید و کار سلطنت و نیابت سلطنت به این سادگی نیست که شما فکر می کنید.

دکتر نهاوندی که مدتها رئیس دفتر شهبانو بود می گفت به امر اعلیحضرت این سمت را پذیرفتم. اعلیحضرت فرمودند می خواهم يك مقام دانشگاهی این مقام را داشته باشد و به کار آنجا سروصورتی بدهد و من شما را در نظر گرفته ام. لحن اعلیحضرت طوری بود که باید این مقام را قبول می کردم. پذیرفتم و با کمال صداقت کار کردم و مورد احترام شهبانو هم بودم.

دکتر نهاوندی می گفت روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ به دستور بختیار توقیف شدم و مرا به جمشیدیه بردند. با سپهبد کمال در يك اتاق بودیم که او هم به دستور بختیار توقیف شده و با این که پیر و علیل و نا توان شده بود به شدت به بازداشت خود و اقدام بختیار اعتراض می کرد. من هم از علت بازداشت خود بی اطلاع بودم که روز ۲۲ بهمن پس از ریختن مردم به جمشیدیه از آنجا خارج شده و با کمک یکی از دانشجویانم که در صف انقلابیون بود نجات یافتم و پس از چندی با زحمت توانستم خود را به خارج از کشور برسانم و اکنون هم در پاریس به کارهای علمی و دانشگاهی مشغول هستم.

در کتاب یکرنگی دکتر بختیار هم دیدم که از مقام علمی و فرهنگی شهبانو خیلی تجلیل کرده بود و این امر نشان می دهد که بین دکتر بختیار و شهبانوفرخ حسن مناسبات وجود داشته است که قطعاً در خارج از کشور هم می توان این حسن مناسبات را در رابطه با سلطنت رضاشاه دوم مورد نظر قرار داد.

مهندس شریف امامی می گفت: یکی از کسانی که در ماههای آخر سلطنت اعلیحضرت تلاش داشت به مقام نخست وزیری برسد دکتر نهاوندی بود که خیال می کرد با گروه اندیشمندان می تواند کاری انجام دهد در حالی که وضع خیلی مهمتر و بحرانی تر از آن بود که بشود کاری انجام داد. باید در میدان بود و مشکلات را دید تا به وخامت اوضاع در آن روزها توجه داشت.

یکی از بستگان دکتر بختیار به نویسنده کتاب گفت قسمت اعظم این مطالبی که علیه بختیار منتشر شده صحت ندارد. دکتر بختیار هیچگونه سهمی در شرکت نفت نداشته است ولی بختیارها سهامی داشته اند که بعد از شهریور ۲۰ مدعی شدند که در زمان

سلطنت رضا شاه سهام آنها به قیمت نازلی خریداری شده است. دکتر شاپور بختیار به نمایندگی از طرف بختیارها اقدام کرد و ارسلان خلعت بری هم به وکالت بختیارها را قبول نمود و سرانجام رائی به نفع بختیارها صادر شد که مبلغ ۷ میلیون تومان به آنها داده شود و تا مدتها هم این پول پرداخت نمی شد و سرانجام در سال ۱۳۳۶ این مبلغ به بختیارها پرداخت گردید.

همچنین قیام بختیارها هیچگونه ارتباطی به شیخ خزعل نداشت و مطالب منتشره خالی از حقیقت می باشد. دکتر بختیار مدتی مشاور حقوقی چند شرکت بود و همچنین ریاست هیئت مدیره کارخانه وطن اصفهان را به عهده داشت و با بانک توسعه صنعتی و معدنی همکاری می نمود. دکتر بختیار که در آن شرایط بحرانی با رشادت این مسئولیت را پذیرفت مخالفین با انتشار این مطالب می خواستند او هم میدان را خالی کند ولی چون شخص مبارزی بود تا آخرین لحظه مقاومت کرد و شایعه مربوط به استعفای او هم در آخرین روزهای سقوط رژیم نادرست می باشد.

دکتر بختیار علت قبول نخست وزیری خود را چنین بیان می کند: «نخست وزیری من مولود جبر تاریخ بود. در مدت ۲۸ سال من درحال مبارزه برای استقرار يك حکومت مشروطه طبق قانون اساسی بودم. وقتی امکان نخست وزیری فراهم شد دیدم اگر شانه خالی کنم شبیه يك خیانت است. ما در مبارزات خود بعد از سقوط دولت مصدق همواره طرفدار انتخابات آزاد - مجلس واقعاً منتخب مردم - حکومتی که به قوانین کشور احترام بگذارد - سلطنتی که شاه بدون مسئولیت خاص و بدون قدرت تغییر و تبدیل در قوانین، سمبل و مظهر استقلال و وحدت ملی باشد بودیم. وقتی قبول مسئولیت کردم برای به کرسی نشاندن حکومت قانونی بود. وقتی دکتر مصدق قبول کرد نخست وزیر همان پادشاه بود برای دگرگونی عظیم در مملکت و انتخابات آزاد و ملی کردن صنعت نفت و

رفرمهای اساسی دیگر بود. من سعی کردم در آخرین دقایقی که هیچکس جرأت قبول چنین مقامی را نمی کرد قبول مسئولیت کنم و نهراسم. برای تدوین برنامه های دولت، دوستان من به تمام قطعنامه ها و متینکها و مدارک مراجعه کرده از حزب توده گرفته تا مرجع ترین لیبرالها و تمام اینها خلاصه می شد در چند ماده که برنامه دولت من بود.

درباره این که آخوندها و مرجعین مرا جاه طلب و فرصت طلب خوانده اند باید بگویم من با تحصیلات و مبارزاتم برای چنین شغلی تربیت شده بودم ولی آنهایی که در فیضیه قم راجع به مطهرات و کثافات و نجاسات آن مهملات را نوشته اند جاه طلب هستند که خود را به صورت خلیفه اسلام و صاحب نظر راجع به تمام مسائل علمی - فنی - فلسفی - اقتصادی و حقوقی می دانند یا من؟ من قبول نخست وزیری را بدون قید و شرط نکردم، من با ادب و تواضع فرمان گرفتم ولی روی اصولی که باید پافشاری کردم. راجع به مواد قانون اساسی که شاه حق دخالت در امور را ندارد آن چنان پافشاری کردم که شاه موقع معرفی هیأت دولت گفت: اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی را دقیقاً رعایت خواهد کرد. اصلی که صراحت دارد شاه از مسئولیت مبری است و قوانین و دستخط های شاه را مشروط به امضای وزیر مسئول می کند.

خمینی و اطرافیان معلوم الحالش درك کرده بودند اگر بختیار يك یا دو ماه دیگر بماند کار آنها تمام است. پس باید آتش سوزی راه بیاندازند و آنچه از دستشان برمیآید بکنند برای این که ما وقت آن را نداشته باشیم که خود را به ملت نشان بدهیم. اگر شاه سه ماه قبل مرا دعوت به تشکیل کابینه کرده بود امروز همه ما در ایران بودیم و خمینی در نجف یا پاریس یا جای دیگر. اشکال کار در این بود که شاه مایل نبود از ما تشکیل کابینه را بخواهد. وقتی مرا خواست که سرطان خمینی سراسر پیکر ملت ایران را فرا گرفته بود. بهمین جهت پیشنهاد کردم که شاه به خارج سفر کند که بارفتن ایشان دیگر بهانه

ای در دست خمینی نباشد. من از شاه خواهش کردم که کشور را ترک کنند حال اگر آمریکائیا یا دیگران ایشان را در فشار گذارده اند امر علیحده ایست. اگر مکانیسم مشروطیت کار می کرد هرگز به این بلا گرفتار نمی شدیم. در سال ۵۶ ما از شاه هیچ نخواستیم بودیم جز اجرای قانون اساسی. نه سنجایی ونه فروهر که این قدر دور امام تعلق می گفتند به جایی هم نرسیدند جز به نفرت عمومی که روی آنها همیشه سایه می اندازد.

درباره رأی اعتماد از مجلس باید بگویم تقاضای رأی تمایل کردم که در مکتب دکتر مصدق آموختم. ولی افرادی که در مجلس رستاخیزی سروصدا راه می انداختند از سرسپردگان ساواک بودند و فکر می کردند که امام به آنها ارفاق خواهد کرد و بازم به مجلس بازخواهند گشت. دیدیم که خمینی در این مورد اشتباه نکرد. به هرحال اگر بخواهیم آن مجلس را با مجلس دوره خمینی مقایسه کنیم من آن مجلس را ترجیح می دهم.

درباره اسناد خانه سدان باید بگویم این ساخته و پرداخته دکتر بقائی است. حسین مکی هم به دلائلی علیه من اقدام می کرد. وقتی دکتر بقائی در محضر دکتر مصدق چنین چیزی را گفت مصدق به او اظهار داشت (آقا مدرک بیاور) هیچ دلیلی برای هم آهنگی من با شرکت نفت نمی تواند باشد. از آبادان که برگشتم منتظر خدمت و خانه نشین شدم. این پاداشی بود که من در مدت ۲۵ سال از شرکت نفت داشتم. این اراجیف نظیر همان اباطیلی است که شمس الدین امیر علائی سفیر جمهوری اسلامی گفته است، وقتی مخفی بودم گفت بختیار از سال ۶۳ برای سیا کار می کند. وقتی از او مدرک خواستند گفت در کتابهایم نشان می دهم که از آن خبری نیست. تنها چیزی که علیه من پیدا کردند این است که به وزیر خارجه دستور دادم که گذرنامه اردشیر زاهدی را به او بدهند که شرش را بکند و از این جا برود. بختیار گفت شنیده ام که مکی به سوابق من اشاره کرده و به من تاخته است. ایشان با آن رفتاری که با حکومت ملی

دکتر مصدق کردند حق ندارند اسم ایشان را بیاورند. ایشان ظاهراً تصمیم دارند به روی گذشته خود و ضربه ای که به نهضت ملی زده اند پرده کتمان بکشند.»

دکتر شاپور بختیار بیوگرافی خود را چنین مینویسد:
«من در يك خانواده قدیمی از ایل بختیاری به دنیا آمده ام. صدسال پیش ظل السلطان نیای چهارم مرا به قتل رسانید. در جنبش مشروطیت ایل بختیاری به سودمشروطه خواهان به گونه موثر شرکت نمودند و صمصام السلطنه بختیاری پدر بزرگ مادری من که بعدها نخست وزیر ایران شد و علیقلی خان سردار اسعد بختیاری مستقیماً در نبرد برای مشروطیت شرکت داشتند. در زمان رضاشاه به خاطر رفتار مخالفی که خانواده من در برابر تقاضاهای انگلیس ها داشتند مورد خشم رضاشاه قرار گرفتند و رضاشاه در صدد برآمد که خانواده ما را نابود کند. بهمین جهت در سال ۱۳۱۳ چندتن از سران بختیاری از جمله پدر مرا اعدام کرد. پس از خاتمه تحصیلات متوسطه به پاریس رفته در رشته های حقوق قضائی و علوم سیاسی و اقتصاد عمومی به تحصیل پرداختم. چون از کودتای فرانکو در اسپانیا رنج می بردم با گروهی از هم باوران خود در نبردها و تظاهرات علیه او شرکت کردم. با شروع جنگ دوم در سال ۱۹۳۹ به طور داوطلب وارد ارتش فرانسه شده پس از دیدن آموزش سپاهی به پشت خط ماژینو منتقل شدم. پس از محاصره خط ماژینو توسط قوای هیتلر به سختی توانستیم عقب نشینی کنیم. پس از دریافت دکترای دولتی حقوق از پاریس به ایران بازگشتم و در وزارت کار به کار مشغول گردیده با آغاز جنبش ملی کردن صنعت نفت با تمام قوا از دکتر مصدق پشتیبانی کردم. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با این که منسوبان نزدیکی از جمله ملکه ثریارا در رژیم داشتیم از پذیرفتن هرشغلی چشم پوشیدم و با دستگاه حاکمه وقت به شدت مبارزه کردم و با گروهی از جمله آیت الله زنجانی و مهندس بازرگان

و اعضای حزب ایران همکاری داشتم. چندبار به زندان افتادم و یک بار به سه سال زندان محکوم شدم. پس از آزادی از زندان بار دیگر جبهه ملی را سروسامان دادیم. در سال ۴۲ خمینی درباره دو اصل برابری حقوق زن و مرد و تقسیم اراضی مخالفت کرد که با هدفهای جبهه ملی سازگاری نداشت. نام خمینی را خیلی ها نمی دانستند. برای سروسامان دادن به زندگی شخصی در شرکتهای خصوصی کار می کردم و حقوقی می گرفتم. در سال ۱۳۵۶ با نوشتن نامه ای به شاه او را از تجاوز به حدود قانون اساسی برحذر داشتیم. وقتی دولت ارتشبد از هاری با شکست روبرو شد سپهبد مقدم به دیدن من آمد و گفت اعلیحضرت به من دستور داده اند درباره مسائل ایران با شما و بازرگان و سنجایی مذاکره کنم. من می دانستم که شاه چند قدمی هم به سمت عبدالله انتظام و اویسی برداشته است. همچنین می دانستم که مقدم با بازرگان و سنجایی ملاقات کرده است.

وقتی قبول مسئولیت کردم به مشکلات لاینحل و خطیری که در پی داشتم آگاه بودم. در ۳۷ روز عمر دولت من اعصاب من تحت فشار فوق العاده ای بود. من می خواستم قانون اساسی را اجرا کنم. من یکبار نمایندگان مجلس را دعوت کردم که از ۲۲۰ نماینده ۱۸۰ نفرشان آمدند، بالحنی قاطع گفتم من به اینجا آمده ام که قانون اساسی و قدرت دولت را تضمین کنم. شما برای این که مانع من شوید یک راه دارید که مرا در اقلیت قرار دهید در آن صورت بدانید که مجلس منحل و انتخابات تجدید خواهد شد. سلف من به تظاهرات و اعتصاب کنندگان مزد می داد ولی من گفتم مزد در مقابل کار است. اگر دوماه مهلت می دادند اوضاع آرام می شد. وقتی بعدها یکی از خبرنگاران از من پرسید که آیا ترجیح می دادید که اولین نخست وزیر خمینی باشید یا آخرین نخست وزیر شاه جواب دادم که مطمئناً نمی خواستم اولین نخست وزیر خمینی باشم. «

دکتر بختیار درباره معرفی اعضای کابینه به شاه چنین می نویسد: بدون تعظیم های غرای متعارف ولی بسیار مؤدبانه چنانکه

درفرانسه رسم است یا مختصری بیشتر چنانکه در انگلستان مرسوم است اعضای دولت را معرفی کردم. یکی از کسانیکه محمدرضاشاه را به فکر واداشت نام میرفندرسکی وزیرخارجه بود. بهترین و درخشان ترین دیپلمات ایرانی که من طی این سی سال شناخته ام. میرفندرسکی علاوه برآشنائی عمیق و تسلط کامل برتمام مسائل سیاسی خارجی چهار زبان هم می دانست. شش سال در مسکو سفیر ومدتی معاون وزارت خارجه بود. اوهم باشاه درگیریهائی پیدا کرده بود. در جنگهای ۶ روزه مصر و اسرائیل دولت شوروی ازشاه خواسته بود که هواپیماهایش در راه رسانیدن تجهیزات جنگی به مصر از قسمتی از خاک ایران بگذرد، شاه هم پذیرفته بود. حدود ۳۰ طیاره هم عبور می کند. شاه می گوید همینقدر کافیست اینها مشغول جاسوسی هستند. شاه هم می خواهد به مصر کمک کند هم نمی خواهد آمریکائیها برنخند، شاه سر دوراهی قرار می گیرد. میرفندرسکی می گوید اگر اینها قصد جاسوسی داشته اند که تا به حال به هدف خود رسیده اند و اساساً در این منطقه مسئله ای وجود ندارد که به درد جاسوسی بخورد. اگر این پل هوائی بریده شود از یک طرف روسها خشمگین می شوند و ازطرف دیگرمصر از دریافت کمک مورد نیاز محروم خواهد شد در حالی که سیاست اعلیحضرت این بوده که به مصر کمک شود. بحث در حضور وزیرخارجه در می گیرد. پس ازآن میرفندرسکی دیگر به پستش باز نگشت. به هرحال شاه با بی میلی میرفندرسکی را قبول کرد. (نویسنده کتاب هم که میرفندرسکی را از نزدیک می شناسم باید بگویم از دیپلمات های ارزنده ای است که در سطح بین المللی مورد قبول می باشد. مردی است ادیب - فاضل - وارسته که برای وزارت امورخارجه از هر جهت شایستگی داشت. در مدتی که معاون وزارت خارجه بود و به مجلس می آمد از احترام خاصی در میان نمایندگان برخوردار بود و همه از سجایای اخلاقی او تجلیل می کردند.)

در این شرفیابی من و اعضای کابینه همه با لباسهای مشکی

و کراوات تیره رفتیم و هیچکس ژاکت نپوشیده بود. پس از معرفی اعضای دولت اعلیحضرت حرفهائی را که با هم در نظر گرفته بودیم بیان داشتند و تأیید نمودند که برطبق قانون اساسی دولت مسئول است و در آینده نیز از این تصمیم عدول نخواهد شد. هرگز مصدق نتوانست از او چنین اظهارات روشنی بشنود. هرگز از زمان رسیدنش به تاج و تخت این جملات را به این نحو ادا نکرده بود. شکی نیست که در موقعیتی خطیر قرار داشتیم.

متن اظهارات شاه چنین است:

همانطوری که در ۱۵ آبان خطاب به ملت ایران اظهاراتی کردم که شاید خیلی ها شنیده باشند، در آنجا من يك تعهداتی کردم که بدان پای بندم و طبیعی است که سعی می کنم این تعهدات انجام بگیرد.

یکی از آن تعهدات این بود که برای مشکلات ایران يك راه حل سیاسی پیداکنم که در واقع با الهام از جنبش ملت ایران که ندای خودش را بدینوسیله سریع به گوش من و هرکس که می خواست گوش کند رسانده ، ما پاسخ بدهیم.

مملکت ایران با تاریخ گذشته اش این مملکتی است که باید باقی بماند. این تاریخ که پر از لحظات هیجان انگیز و غرور آفرین ملی است نمی تواند متوقف بماند و باید ادامه پیدا کند.

ادامه اش در جهان امروز به عقیده من و فکر می کنم تمام میهن پرستان این باید برپایه شرکت اکثریت و همه افراد ملت در امور کشور باشد. خوشبختانه قانون اساسی ما و بعد مقرراتی که داریم این امر را روشن تر کرده است. حقوق اساسی که مردم دارند این امر را خیلی مسجل کرده و حالا احتیاج به شرکت در امور پیش از پیش مردم را وادار خواهد کرد که در تمام شئون و امورشان مطابق وجدان و البته سلیقه و عقیده خودشان شرکت کنند.

این از يك طرف حقوقی است که قانون اساسی ما برای مردم

ایران قائل شده و از طرف دیگر وظائفی که هر فردی نسبت به مملکت و جامعه اش دارد . هیچ جامعه ای بدون قیود قبول شده مردم قابل دوام نیست.

متعاقب صحبت هائی که در ۱۵ آبان کردم از معرفی دولت جدید که براساس همان پیدا کردن راه حل سیاسی تشکیل شده است، استفاده می کنم که تذکر بدهم اضافه برتمام موادی که قانون اساسی تکلیف سلطنت را روشن می کند چون مربوط می شود به موضوع های فعلی ماده ۴۴ و ۴۵ به خصوص خاطر نشان می کنم که هم رعایت می کنم و هم مسلماً دولت و کسانی که به آنها مربوط می شود و مواد دیگری است که حال طول می کشد که بیان شود.

غیر از این امیدوارم که دولت در پیشبرد تکالیفی که انکار نباید کرد تکالیف ساده و آسانی نیست و بسیار تکالیف مشکلی است و فوق العاده و این در واقع فداکاری و علاقه به مملکت فکر نمی کنم انگیزه دیگری برای رئیس دولت، نخست وزیر و سایر اعضای دولت بوده باشد که در این کار وارد شوند. ولی امید موفقیت دارم برای شما به خصوص که پس از استقرار دولت خیالمان راحت شد.

بعد از مدت ها کار و تحمل شواهدی که هست در مملکت مسلماً خستگی به من دست داده و احتیاج به استراحت دارم که اگر این استراحت در مملکت دیگری خارج از ایران باشد خوب، مطابق قانون اساسی و یا سنت ها در غیاب ما یک شورای سلطنتی خواهد بود که قانون اساسی ما به قوت و استحکام خودش ادامه داشته باشد.

از تمام این چیزها مهمتر این است که دو مرتبه چرخهای مملکت به کار بیفتند و اقتصاد مملکت جریان یابد چون اگر اقتصاد مملکت به جریان نیفتد من آینده خوشی را پیش بینی نمی کنم برای هیچ فردی و هیچ کسی و فکر می کنم همه کس در این مملکت از این موضوع صدمه شدیدی ببینند. لذا به جهات مختلف من برای این دولت آرزوی موفقیت دارم که به خواست خداوند متعال ما بتوانیم کارها را به

امور عادی برگردانیم و تحت لوای قرآن و فرامین عالیّه مذهب اسلام
انجام دهیم.

دکتر بختیار می نویسد: «وقتی معارفه اعضای کابینه پایان یافت و وزراء از دفتر شاه خارج شدند، شاه از من خواسته بود که چند لحظه ای بیشتر بمانم تا دربارّه بنیاد پهلوی با من صحبت کند. پادشاه نه فقط در این مورد به قولش وفا کرد به علاوه اعلام نمود که قصد دارد تمام دارائی خانواده اش را در ایران به دولت واگذار کند. این پیشنهاد چون از طرف اعلیحضرت بود من استقبال کردم ولی پیشنهاد شاه را برای این که به این پرونده رسیدگی کنم نپذیرفته گفتم چون گرفتاریهای فراوان دارم و آدمهای صالح تری برای این کار هستند باید به یکایک پرونده ها برسند، توصیه کردم شخصیت مستقلى از دولت مثل رئیس سابق دیوانعالی کشور (امامی) برای این کار در نظر گرفته شود. اگر نیازی هم بود من می توانم برکارها نظارت کنم که مورد قبول قرار گرفت. من می خواستم شورای وزیران را درخانه خود مثل مصدق تشکیل دهم و موضوع را مطرح نمودم که اعلیحضرت مرا متوجه کمبود امکانات در خانه ام کرد که لااقل به ۱۵ تلفن احتیاج بود. به ناچار جلسات هیأت وزیران را در نخست وزیری تشکیل دادم. همکاران همه موافقت خود را با ادامه کار در کابینه ابراز داشتند جز صادق وزیری که مرد شریفی است و برادرش که عضو حزب توده بود او را به کناره گیری وادار کرد و بعداً هم به زندان افتاد.»

وزیرای کابینه دکتر بختیار عبارت بودند از :

یحیی صادق وزیری دادگستری - احمد میرفندرسکی خارجه -
محمد امین ریاحی آموزش و پرورش - دکتر منوچهر رزم آرا
بهداری - جواد خادم خرم آبادی مسکن و شهرسازی - منوچهر
آریانا کار و امور اجتماعی - ارتشبد شفقت جنگ - سیروس
آموزگار اطلاعات و جهانگردی - مهندس لطفعلی صمیمی پست و

تلگراف - دکتر منوچهر کاظمی کشاورزی - دکتر رستم پیراسته
امور اقتصادی و دارائی - دکتر عباسقلی بختیار صنایع و معادن -
معاون نخست وزیر محمد مشیری یزدی.

مجله امید ایران درباره این جلسه و جلسه بعدی شاه و نظامیان
و بختیار چنین نوشته است:

چند تن از اعضای کابینه از قبیل رستم پیراسته و دیگران چنین
نقل می کنند: شاه به محض اینکه با بختیار تنها شد گفت پیام
شمارا از رادیو شنیدم و تحت تأثیر قرار گرفتم. ای کاش این طور
که شما فدائی مصدق هستید بعضیها با من صادق بودند. بختیار
گفت روابط شما با رجال بعد از مرداد ۳۲ به صورتی است که
هیچکس به فردای خود اطمینان ندارد. برای ایجاد روابط با
دولتمردان آنکه باید گذشت کند شما هستید. شاه تبسمی کرد و
گفت درست شبیه مصدق هستید. بختیار گفت اگر با مصدق به همان
شیوه رفتار می کردید امروز سلطنت در ایران مثل انگلستان و ژاپن
می ماند ولی چون تصمیم گرفتید قدرت را در وجود خود متمرکز
کنید وضع به این صورت شد. شاه گفت خیلی از نزدیکان به
خصوص نظامیان معتقدند که خروج من از کشور باعث گسیختن
شیرازه امور کشور خواهد شد. بر سر دوراهی هستم به شما قول
داده ام نمی خواهم قول خود را بشکنم. از طرفی نظامیان تحمل
خروج ما را ندارند در تردید هستم. بختیار گفت در این صورت
بهتر است همان آقایان شریف امامی و ازهارى کابینه تشکیل دهند.
شاه گفت به هرحال من تصمیم خود را به سفر گرفته ام که دیگر
موضوع منتفی شد.

در جلسه ای که با حضور شاه و بختیار و ۲۴ تن از سران
نظامی کشور تشکیل شد شاه گفت: به علت وضعی که در گذشته
بود سالیان دراز از وجود امثال دکتر بختیار استفاده نشد ولی امروز
حاضر به قبول مسئولیت شده و بدون وحشت از فشارهای چپ و

راست می خواهد کشور را از بحران نجات دهد. غرض از جلسه امروز این بود حال که برای معالجه به خارج می روم از همه آقایان می خواهم که نهایت همکاری را با دولت به عمل آورید. با این طرز جلسه پایان یافت.

پس از خروج بختیار از کاخ فردوست به کاخ آمد و جلسه دیگری از شاه و فردوست و سران نظامی بدون حضور بختیار تشکیل شد. شاه گفت چون کاملاً از نیات بختیار آگاه نیستم خواستم از همه آقایان بخواهم که در غیاب من فردوست بر همه کارها نظارت خواهد داشت و يك نسخه از گزارشات رابه ایشان بدهید که در دفتر من در نیاوران خواهد بود. ضمناً بدره ای و رحیمی و مقدم هم مراقب ارتباطات مقامات دولتی و نخست وزیر باشند. فردوست برای انجام هرکاری اختیار دارد و در صورت لزوم می تواند یکی از آقایان را به عنوان رئیس دولت موقت برگزیند تا ترتیب بازگشت ما به ایران داده شود. مقدم می گوید گزارشاتی داریم که بختیار از طریق شخصی به نام شبستری با روحانیون قم و تهران ارتباط دارد و همچنین با مطهری و بهشتی و امیرانتظام و حتی قصد دارد به پاریس برای دیدار خمینی برود. شاه گفت به هرصورت موقع مقتضی تصمیم لازم را بگیرید.

تهمورس آدمیت سفیر سابق ایران در شوروی درباره برکناری میرفندرسکی چنین می نویسد: هنگام جنگ ۱۹۷۳ مصر و اسرائیل شوروی ها می خواستند که هواپیمایشان اسلحه به مصر برسانند. معاون سیاسی و پارلمانی می رود پیش شاه که اجازه پرواز بگیرد. می گویند شاه اجازه پنج فروند هواپیمارا می دهد ولی هفتاد هواپیما از فراز خاک ایران به مصر می رود. آمریکا که گوش به زنگ بود و چهار چشمی جریان را می پائید به وحشت می افتد. وقتی به شاه مراجعه می شود شاه معاون سیاسی و پارلمانی را می خواهد و خطاب به او می گوید برو به خانه ات.



دولت بختیار و چگونگی رأی اعتماد مجلسین

دکتر شاپور بختیار که ناطق ورزیده و بازیگر سیاسی هوشیاری بود می کوشید که در آن شرایط بحرانی نظیر دکتر مصدق قبلاً (رأی تمایل) و بعداً (رأی اعتماد) از مجلسین بگیرد. از دوره بیستم که در مجلس شورایی عضویت داشتم این برای اولین بار بود که می دیدم يك کاندیدای ریاست دولت قبولی کار را به (رأی تمایل) مجلسین موکول کرده است.

در آخرین روزهای عمر مجلس بیست و چهارم و پس از انحلال حزب رستاخیز با همکاری گروهی از نمایندگان مجلس (فراکسیون وحدت ملی) را تشکیل دادیم که همه طرفدار سلطنت و پشتیبان قانون اساسی بودند و سعی داشتند در جریانات حاد مجلس برای ثبات و آرامش و امنیت کشور گام بردارند و مسائل پارلمانی و مملکتی پس از طرح در فراکسیون به رأی گذاشته شود.

روزنامه اطلاعات در ۱۱ آبان ماه ۵۷ چنین نوشت:

تشکیل فراکسیون های جدید از نظر تغییر چهره مجلس یکی از نکات توجه انگیز می باشد که در تحولات آینده سیمای پارلمان نقش قابل ملاحظه ای دارد. فراکسیون پان ایرانیست که در گذشته همه اعضای آن عضو حزب رستاخیز بودند ولی عملاً حزبی در داخل حزب بودند. دومین فراکسیون (وحدت ملی) است به رهبری دکتر الموتی با عضویت دکتر دادفر - دکتر بقائی یزدی - صدری کیوان - حسن صائبی - محسن اجاق و غلامحسین دانشی که اکثریت مجلس را دارند. آنها رسماً اعلام نمودند که به هیچ حزب و دسته ای بستگی ندارند. در این فراکسیون بیش از ۱۲۰ نفر عضویت دارند. دکتر بقائی یزدی گفت فراکسیون وحدت ملی به خاطر حمایت از حق و حقیقت و سالم سازی محیط تشکیل شد و ما خواهان آن هستیم که همه لوایح و قوانین و کارهای کشور بر اصول قانون اساسی جریان داشته باشد. فراکسیون دیگر که از نمایندگان خراسان از قبیل دکتر ضیائی - محمد شهرستانی - دکتر اعتمادی - بهار و جمعی دیگر تشکیل شده روش مستقلی در پیش گرفته است. تعداد اینها از مرز ۵۸ نفر گذشته است. این فراکسیون هیأت اجرایی موقت مرکب از ۷ نفر دارد و به صورت جمعی اداره می شود.

فراکسیون دیگر (راه ملت) نام دارد که از نمایندگان وابسته به قطب های کشاورزی تشکیل شده و دکتر ستاری - دکتر یغمائی -

رستم رفعتی و حدود ۱۲ نفر در آن عضویت دارند که دکتر ستاری به دولت شریف امامی رأی کبود داد و بقیه رأی موافق. نقش اصلی در دست فراکسیون (وحدت ملی) است که اکثریت دارد و اکثر وکلای آن سوابق پارلمانی تمتد دارند.

به طور کلی صف اقلیت و مخالف که از نمایندگان پان ایرانیست و بنی احمد و عده ای دیگر تشکیل شده روزبه روز قوی تر شده و بر تعدادشان افزوده می شود. اوضاع متشنج سیاسی کشور به صورتی است که هر روز عضویت اعضای فراکسیونها تغییر می یابد. عده کمی از نمایندگان به صورت منفرد باقی مانده اند که به زودی جذب یکی از این گروهها خواهند شد.

برای اینکه تکلیف نمایندگان در برابر دولت بختیار روشن شود مرتباً جلسه فراکسیون وحدت ملی تشکیل می شد. در نخستین جلسات که برای دادن رأی تمایل تشکیل شده بود دکتر سعید وسیله تلفن به نویسنده خبر داد که خوشبختانه مسافرت اعلیحضرت منتفی شده که وقتی مطلب را در فراکسیون مطرح کردم موجی از شادی فضای فراکسیون را فرا گرفت و همه گفتند با این طرز جلوی بحران گرفته می شود. پس از نیم ساعت دکتر سعید مجدداً تلفن کرد و گفت آن خبر صحت ندارد و شاه خواهد رفت که این مطلب همه را ناراحت کرد و اعضای فراکسیون معتقد بودند کتباً نامه ای به شاه بنویسیم و از ایشان بخواهیم که از سفر منصرف شوند. گفتم در شرفیابی هیأت رئیسه مجلسین همه اصرار کردیم که در این موقع مسافرت مصلحت نیست ولی ایشان رامصمم دیدیم که به مسافرت خواهند رفت. نوشتن نامه هم تأثیری در تصمیم ایشان ندارد. بعضی از وکلای می گفتند ما می دانیم که سفر شاه مصلحت نیست و بختیار هم اصرار به سفر شاه دارد چرا ما به ایشان رأی تمایل بدهیم بهتر است به دنبال شخص دیگری برویم که مثل صدیقی اعتقاد داشته باشد که شاه در کشور بماند. سرانجام رأی گرفته شد و اکثریت تصویب کردند

که به بختیار رأی تمایل داده شود. در جلسه خصوصی مجلس تصمیم (فراکسیون وحدت ملی) را دائر به ابراز تمایل به نخست وزیری دکتر بختیار مطرح کردم. گروه اقلیت به خصوص پان ایرانیستها به شدت مخالفت کردند و در نظر داشتند يك نفر از خودشان راه نخست وزیری منصوب کنند که آن هم امکان پذیر نبود. پس از دادن رأی تمایل، دکتر سعید شرفیاب شد و همان روز فرمان نخست وزیری بختیار صادر و کابینه او حضور شاه معرفی گردید. ولی چون از همه سو فشار بود که دولت بختیار در جلسه علنی نتواند رأی اعتماد بگیرد و برنامه فراکسیون وحدت ملی و شخص رئیس مجلس و خلاصه طرفداران سلطنت و قانون اساسی هم این بود که هرچه ممکن است بر تعداد موافقین بختیار در مجلس افزوده شود و از هرسو تلاش به عمل می آمد.

روز بعد رئیس مجلس به من خبر داد که متفقاً به نخست وزیری برویم تا در باره رأی اعتماد مجلس صحبت کنیم. جلسه با حضور دکتر بختیار - دکتر سعید - محسن خواجه نوری - محمد مشیری و معاون نخست وزیر و نویسنده تشکیل شد. دکتر بختیار ضمن تشکر از رأی تمایل مجلس گفت می خواهم ببینم نظر شما در باره رأی اعتماد چیست؟ من گفتم تا آنجا که به وضع داخلی مجلس آگاه هستم و تصمیم فراکسیون وحدت ملی که ۱۲۰ نفر هستیم شما اکثریت خواهید داشت منتها باید خودتان و وزراء هم سعی کنید که با وکلا تماس داشته باشید زیرا این روزها وضع طوری است که با تهدید وکلا سعی دارند نگذارند شما موفق شوید و خیلی ها تلاش دارند که دولت شما قبل از رأی اعتماد سقوط کند.

بختیار گفت من نظیر دکتر مصدق علاقه داشتم که با رأی تمایل مجلسین فرمان نخست وزیری بگیرم. در باره رأی اعتماد هم معتقدم وکلا هر اندازه می خواهند در باره برنامه دولت صحبت کنند و من هم برنامه های خود رامی گویم. برنامه این دولت به صورتی است که افراد هر اندازه بی انصاف باشند به آن رأی موافق خواهند

داد. من از آزادی مطبوعات و آزادی زندانیان سیاسی و انحلال ساواک و تعقیب و مجازات متجاوزین به حقوق عمومی و اموال ملی صحبت می‌کنم و این کارها خواسته همه آزادیخواهان و تظاهرکنندگان می‌باشد. منتها اعلیحضرت برای سفر به خارج عجله دارند و خیال می‌کنم حالا که فرمان صادر شده اگر سفر بروند اشکالی پیش نخواهد آمد و مسائل با شورای سلطنت در میان گذارده خواهد شد. محمد مشیری هم اظهار داشت شاید با رفتن شاه قدری افکار عمومی تسکین یابد و برای آرامش کشور مفید باشد. من گفتم به عکس نظر دوست قدیم و عزیز خود محمد مشیری باید بگویم رفتن شاه قبل از رأی اعتماد مشکلات را زیادتر می‌کند. در فراکسیون وحدت ملی تصمیم گرفته شده به دولت بختیار رأی داده شود به خاطر تمایلی که شخص شاه به نخست وزیری ایشان داشته اند ولی اکثر اعضای فراکسیون با ایشان و دولت ایشان آشنائی و ارتباط ندارند من مخصوصا از آقای نخست وزیر خواهش می‌کنم که از اعلیحضرت بخواهند تا خاتمه رأی اعتماد مجلسین در تهران باشند. در این موقع معلوم شد که شاه می‌خواهد با تلفن با بختیار صحبت کند. مذاکرات تلفنی برقرار شد و بختیار بدون تملق و با صراحت و بسیار مؤدب شروع به صحبت با شاه کرد و جریان جلسه را گفت. از قرار معلوم شاه گفت من حرفی ندارم ولی باید کاری کرد که مجلسین زودتر رأی اعتماد بدهند و بهتر است تا روز سه شنبه کار تمام شود چون از نظر پزشکی ضرورت دارد که زودتر این سفر انجام شود. بختیار عین مطلب شاه را در حالی که تلفن در دستش بود بیان کرد. من گفتم با این طرز بهتر است اول مجلس سنا رأی اعتماد بدهد بعد مجلس شورایی چون مجلس سنا يك پارچه است و کار مجلس شورای ملی را تسهیل خواهد کرد. وقتی بختیار این مطلب را وسیله تلفن گفت شاه پرسید مگر این کار امکان دارد؟ همه ما معتقد بودیم اشکالی ندارد. قرار شد به این صورت عمل شود و خود شاه با دکتر سجادی رئیس مجلس سنا صحبت کند.

البته این برای اولین بار بود که مجلس سنا قبل از مجلس شورای ملی به دولت رأی اعتماد می داد.

قرار بود روز سه شنبه ۲۶ دی ماه مجلس شورایی به دولت بختیار رأی اعتماد بدهد. چون ناطقین مخالف خیلی اصرار به ایراد مخالفت با دولت داشتند کلیه موافقین نطق هارا کوتاه کرده فرصت کافی به مخالفین داده شد تا کار به اخذ رأی کشید. در این موقع که مجلس می خواست به دولت رأی اعتماد بدهد مهندس ریاضی که در اروپا به سر می برد وارد تالار جلسه علنی شد و پهلوی دست من نشست. ضمن ابراز خوشوقتی از دیدار ایشان پرسیدم چرا در این موقعیت حساس به ایران باز گشتید؟ با خنده گفت آمده ام که به دولت بختیار رأی بدهم و رأی موافق هم داد. گفت راستش این است که در اروپا حوصله ام سر رفته بود و فکر کردم به ایران برگردم شاید در این موقعیت مهم بتوانم کمکی بکنم. وقتی رأی اعتماد به دولت بختیار داده شد بختیار و دکتر سعید با هلیکوپتری که در پارکینگ مجلس پارك شده بود به فرودگاه مهرآباد برای بدرقه شاه رفتند. یعنی موقعی که مجلس داشت رأی می داد شاه در مهرآباد منتظر نشسته بود.

آن روز با مهندس ریاضی و دکتر خطیبی و دکتر عباسقلی بختیار در مجلس ناهار باهم بودیم به مهندس ریاضی گفتم به نظر من آمدن شما در این شرایط به تهران مصلحت نبود و بهتر است مراجعت کنید چون وضع خیلی متشنج است و خطر ترور وجود دارد مخصوصاً چهره آشنائی مثل شما. من هم دوروز بعد برای رسیدگی به وضع فرزندم که پایش شکسته و در لندن بستری است می روم و ماندن شما را در تهران صلاح نمی دانم. مهندس ریاضی گفت همیشه به خدای بزرگ اتکاء داشته ام و ازجان خود هم ترس ندارم. يك عمر خدمت کرده و این همه شاگرد تربیت کرده ام و در زندگی کار بدی نکرده ام که بترسم، هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد.

وقتی دکتر بختیار در روز ۲۱ دیماه ۵۷ دولت خود را به مجلس معرفی کرد چنین گفت:

خداوندا مرایاری ده که در این لحظات حساس کشورم و در این مکان مقدس که فضای آن طنین انداز صدای رادمردانی از جان گذشته بوده جز خیر و صلاح مردم و جز راستی و صداقت کلمه ای نگویم.

ریاست محترم مجلس شورای ملی - خانم ها، آقایان، در تاریخ پرنشیب و فراز کشور کهنسال ما ایام تاریکی وجود داشته که اگر به دیده محقق بنگریم اغلب دست آورد غلبه اجانب در ایام تسلط موقت آنها بوده است. خطر کنونی که موجودیت و وحدت کشور را تهدید می کند اگر به ظاهر اذرون کشور و معلول فساد و عدم لیاقت دولت های بیست ساله اخیر بوده روز به روز روشن تر می شود که يك توطئه بین المللی عظیمی برای تضعیف و خدای نخواستہ تجاوز به موجودیت و حاکمیت ایران است.

قبل از حضور در این مکان مقدس به همگان اعلام نمودم که اگر نخست وزیر این کشور بشوم يك نخست وزیر مسئول خواهم بود و کلیه سنن پارلمانی و آزادیهای فردی و اجتماعی را در مد نظر خواهم گذاشت. در صورتی که نمایندگان محترم که به اکثریت آراء بنده را کاندیدای نخست وزیری نمودید به دولت من رأی اعتماد بدهید می توانید اطمینان داشته باشید که روح و کلام قانون اساسی که پیوند نا گسستنی با مذهب اسلام دارد همواره محترم شمرده خواهد شد. همانطور که بارها به طور غیر مستقیم حضور نمایندگان محترم عرض شد این جانب خود رامتعهد و ملزم می دانم که هر دسیسه و هر فرد یا تشکیلاتی که برای تجاوز به وحدت و یگانگی ملت ایران تحمیل شود باتمام قوای برای خنثی کردن آن مرا بانیروی لایزال ایمان و پشتیبانی ملت و قدرت ارتش که یکی از ارکان مهم ثبات و استقلال کشور است روبرو خواهد دید.

دولت این جانب نتیجه مسلم انقلابی است که از دوسال پیش

برای رفع تجاوزات مستمر و فجایع غیر قابل توصیف که در کشور متداول گردیده است می باشد. دولت این جانب به اصول اهداف جبهه ملی ایران همواره چشم دوخته و در راه تحقق آنها کوشش خواهد نمود.

در این موقع که خزانه دولت خالی و اکثر کارخانه های کشور تعطیل می باشد من از شما افراد کشور و نمایندگان محترم تقاضا دارم که از بذل توجه در مورد به کار انداختن چرخهای اقتصادی کشور که ضامن استقلال و رفاه ملت است کوتاهی نفرمائید. باید به دولتی که در شرایط بسیار وخیم کنونی و با کمال حسن نیت و با نهایت صمیمیت می خواهد بر طبق اصول و تعالیم عالیه اسلام و قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر کشور را به سوی يك رژیم مترقی و خالی از فساد و تباهی سوق می دهد حداقل فرصت راداد. اکنون بانهایت توقیر برنامه کوتاه مدت دولت را به حضور نمایندگان محترم تقدیم می نمایم و برای اجتناب از اطاله کلام برنامه تفصیلی و دراز مدت را نیز تکثیر نموده و در اختیار آقایان محترم خواهم گذارد.

رئوس برنامه های فوری دولت:

۱ - انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور و جایگزین نمودن آن با يك دستگاه اطلاعاتی در خدمت استقلال و امنیت کشور و ملت.

۲ - محاکمه سریع غارتگران و متجاوزان به حقوق ملت یا از طریق دادگاههای موجود و یا از طریق تدوین و ارائه قوانین مورد نیاز به مجلسین جهت ایجاد دادگاههای ملی با اختیارات خاص.

۳ - انتصاب يك کمیسیون بی نظر جهت رسیدگی به کارهای گذشته و سوابق خدمتی مأمورین ساواک و تحویل خلاقاران به مقامات قضائی برای محاکمه و مجازات عمل.

۴ - آزادی کلیه زندانیان سیاسی - کلیه کسانی که برخلاف اصول قانون اساسی مربوط به حقوق ملت ایران در محاکمی که استقرار آنها مشروعیت قانونی نداشته محکوم شده اند بایستی

آزاد گردند.

۵ - اعاده حیثیت کلیه زندانیان سیاسی که بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکنون گرفتار شده اند.

۶ - پرداخت غرامت معقول از طرف دولت به کلیه کسانی که به جرم سیاسی برای مدتی بیش از یک سال متوالی در زندان به سر برده اند و یا این که به جرم سیاسی مورد آزار قرار گرفته و نقص عضو پیدا نموده اند (از سال ۱۳۳۲ تاکنون).

۷ - پرداخت غرامت متناسب از طریق دولت به بازمانده های صغیر و یا تحت کفالت کلیه کسانی که در زندان های به اصطلاح امنیتی جان خود را از دست داده اند (از سال ۱۳۳۲ تاکنون).

۸ - لغو تدریجی حکومت نظامی ضمن جلب همکاری مراجع محترم تقلید در شهرهایی که حکومت نظامی در آنها برقرار است.

۹ - اعلام رسمی کشته شدگان سیاسی اخیر به عنوان (شهدا) از طریق گذراندن قانون از مجلسین.

۱۰ - پرداخت غرامت از طرف دولت به خانواده (شهدا) و به آنهایی که در مبارزات اخیر دچار نقص عضو شده اند.

۱۱ - پایان دادن به اعتصابات با همکاری مراجع محترم تقلید، روشنفکران صاحب رسالت، کارگران و صنعتگران.

۱۲ - ایجاد یک زمینه نزدیک همکاری بین دولت و عالم روحانیت به طوری که آیات عظام ناظر بر اجرای درست امور باشند.

۱۳ - ترمیم خرابیهای اخیر و به جریان انداختن امور روزمره کشور.

۱۴ - به جریان انداختن امور تولیدی کشور و بهبود وضع اقتصادی.

۱۵ - برنامه ریزی برای ایجاد یک انتخابات آزاد در سطوح مختلف (از انجمن روستا تا انجمن شهر) و انتخابات آزاد شهرداری ها و بالاخره انتخابات مجلسین شورا و سنا.

۱۶ - اخراج کلیه کارمندان خارجی زائد و کارگران خارجی

غیر مجاز از کشور.

۱۷ - ایجاد امنیت اجتماعی در پناه قانون.

سیاست خارجی دولت ایران

سیاست خارجی این دولت مبتنی بر شناخت صحیح واقعیات داخلی و خارجی و صداقت در روابط بین المللی و صراحت از هر جهت خواهد بود. براساس این سه اصل است که دولت تصمیم قاطع دارد حقوق و منافع ملت ایران را که متضمن تمامیت ارضی و وحدت - حاکمیت و امنیت ملی است حفظ کند.

خطوط کلی سیاست خارجی دولت که بر اصول فوق استوار خواهد بود عبارت از:

۱ - تقویت و توسعه روابط سیاسی - اقتصادی و فرهنگی با کشورهای اسلامی.

۲ - حفظ و توسعه روابط با کلیه دول جهان به خصوص همسایگان بر اساس احترام متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر و همزیستی مسالمت آمیز با توجه کامل به منافع عالی ملت ایران.

۳ - توجه به وجوه مشترک و بستگی های ملت ایران با ملل در حال رشد، دولت ایران به توسعه روابط با این کشورها کوشا خواهد بود.

۴ - از آنجا که پیشرفت برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی و مآلاً تحقق آرمانهای ملت ایران با وجود صلح و آرامش در روابط بین المللی ملازمه دارد دولت ایران از هرگونه تلاش و کوششی که در جهت رفع تشنجات بین المللی صورت پذیرد پشتیبانی خواهد کرد. به عبارت دیگر دولت در اختلافات و کشمکش های بین المللی به طور نسنجیده و بگونه ای ناپخته طرف یکی را در دعوی علیه دیگری نخواهد گرفت. در برابر مسائل و معضلات خارجی موضعی را که منطبق با منافع واقعی ملت ایران و سازگار با اصول اعلام شده سیاست ملی ایران است اتخاذ خواهد نمود.

۵ - سیاست دولت ایران پشتیبانی بدون قید و شرط از اصول منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های مربوط می باشد و در راه اجرای این هدف در حفظ و حمایت از حقوق بشر و کمک به تحقق خواسته های مشروع ملل که در راه رهائی از قید هرگونه استعمار یا آثار آن تلاش می کنند اهتمام خواهد نمود.

۶ - در زمینه رفع تبعیض نژادی و مبارزه با آپارتاید که مجمع عمومی ملل متحد رویه رژیم های نژاد پرست جنوب آفریقا را به کرات محکوم کرده است دولت ایران بدون توجه به ملاحظات خاص اقدامات جدی به عمل خواهد آورد و به این جهت تصمیم دارد که براساس قطعنامه های مصوب مجمع عمومی و در جهت رفع ایرادات منطقی به سیاست گذشته در روابط خود با آفریقای جنوبی تجدید نظر بنیادی به عمل آورد و منجمله فروش نفت را به آفریقای جنوبی قطع خواهد نمود.

۷ - در مورد مسئله خاور میانه دولت ایران کمال همبستگی را با برادران عرب خود ابراز داشته و از آنها به خصوص ملت فلسطین در راه تحصیل حقوق حقه خود پشتیبانی کامل به عمل خواهد آورد و نظیر آفریقای جنوبی فروش نفت را به اسرائیل موقوف خواهد ساخت.

برای اجرای اصول مذکور در فوق دولت باید سازمان دیپلماسی خود را که در واقع پیاده کننده و مجری سیاست خارجی است مورد تجدیدنظر کامل و قطعی قرار دهد تا عوامل منفی و موانعی را که در گذشته وجود داشته مانند قانون شکنی، تبعیض، بی بند و باری، و حیف میل اعتبارات دولت و تسلط روابط برضوابط از میان برداشته شود. دولت من تصمیم قطعی دارد که دستگاه دیپلماسی مملکت را به طور اساسی اصلاح و برای اجرای سیاست خارجی که اصول آن به عرض رسید پاکسازی و با استفاده از تمام امکانات که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است تجهیز نماید. دولت من متعهد می شود که در وزارت امور خارجه به قانون شکنی و عدم رعایت

مقررات اساسنامه قانونی این سازمان خاتمه دهد و لوایح دیگری هم برای تکمیل اساسنامه مذکور همان طور که در خود اساسنامه پیش بینی شده در اسرع وقت برای تصویب قوه مقننه تقدیم نماید.

قبل از ارائه جزئیات برنامه کار وزارت خانه ها، در دولت این جانب نظر نمایندگان محترم را به دو تغییر اساسی زیر در دو وزارت خانه جلب می نمایم:

۱ - به منظور جلوگیری از هرگونه دخالت ناروای دولت در امور دانشگاه ها و استقلال واقعی آنها در دولت این جانب وزارت علوم و آموزش عالی منحل و به جای آن اداره ای در نخست وزیری به منظور برنامه ریزی و هم آهنگی دانشگاهها و مدارس عالی و تأمین بودجه آنها با توجه به نیازهای آموزش عالی کشور تشکیل خواهد شد (در این مورد لایحه ای بانظر اساتید محترم دانشگاهها تنظیم و تقدیم مجلسین خواهدشد).

۲ - به منظور جلوگیری از هرگونه دوباره کاری و ضمناً لوث شدن مسئولیت ها سازمان برنامه و بودجه مورد تجدید نظر و تقلیل سازمان قرار گرفته تا آنجا که بتواند جوابگوی نیازهای کشور در بودجه بندی گزارش دهی و کنترل اجراء باشد نه بیشتر و نه کمتر (دراین مورد نیز لایحه ای با همکاری کارشناسان برنامه ریزی تهیه و تقدیم مجلسین خواهد شد).

برنامه کار سایر وزارتخانه ها تهیه گردیده که به ساحت مقدس مجلسین جهت اطلاع و بررسی و اعلام نظر تقدیم می گردد.

رئوس برنامه سیاست داخلی دولت عبارت است از تأمین آزادی فردی و اجتماعی و آزادی قلم و بیان در چهارچوب قانون اساسی - عدم دخالت در امور تجارت و صنعت مگر صنایع نفت و گاز - عدم تمرکز در کلیه امورکشوری و تجدیدسازمان استانداریها - تأمین رفاه کارمندان و مبارزه با فساد - خودکفائی کشاورزی و دامپروری - مبارزه با تورم - اجرای برنامه مؤثر تأمین اجتماعی.

وقتی نخست وزیر به نطق خود پرداخت و برنامه دولت را تشریح می کرد سکوت در مجلس حکمفرما بود. با این که تعداد نمایندگان مخالف به پنجاه تن رسیده بود معیناً اعتراضی نشد. تا نطق بختیار خاتمه یافت چند تن از قماش‌چیان کف زدند که موجب اعتراض نمایندگان اقلیت شد.

پزشکپور رهبر گروه پان ایرانیست عقیده داشت که این دست زدن‌ها با مقدمه بوده و از رئیس مجلس خواست دستور تحقیق دهد تا بررسی شود آنها با معرفی چه کسانی به مجلس آمده اند. هنگام طرح برنامه دولت بختیار، دکتر شیروانی نماینده تهران در مخالفت چنین گفت:

ملت ایران از شما سئوالاتی دارد که باید از پشت این تریبون به آن پاسخ بگوئید: در این ۲۵ سال گذشته که داد سخن داده اید که در زندان و تبعید و خانه نشین بوده اید چطور از بانک توسعه صنعتی حقوق دریافت کرده اید؟ و چطور مدیر عامل چند شرکت بوده اید؟ و در یک شرکتی هم که جزء بنیاد پهلوی بوده است مگر خودتان به این بنیاد ایراد نمی گرفتید؟ مردم از من خواسته اند که به عنوان نماینده آنها از شما سئوال کنم که پاسخ شما در باره نامه ای که در این چند روز گذشته در مطبوعات هم چاپ شده است (از طرف حسین مکی) چیست؟ این اسناد وجود دارد؟ مگر همین سند نبود که در شورای امنیت ضمن چند سند دیگر سبب شد که ملت ایران به حقوق حقه خود برسد؟

شما از مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران مرحوم دکتر محمد مصدق نام می برید و خود را از یاران دیرین آن شادروان می دانید، مگر دکتر مصدق نبود که این مدرک را در آن مکان ارائه داد؟ شما از جبهه ملی که در صف نهضت انقلاب ایران است طرد شده اید و آنان را یار خود می دانید. شما از یاران دیرین خود یاد کرده اید، این همان جبهه ملی است که شما را طرد کرده و رسماً

هیأت اجرائی آن شمارا اخراج نموده است همانطور که دیگر دبیرکل حزب ایران نیستید. شما از اهداف جبهه ملی دائم سخن می گوئید، همیشه بدان چشم دوخته اید اگر از آن پیروی خواهید کرد پس چرا نگذاشتید که جبهه ملی خودش آنها را انجام بدهد. چرا از آنها جدا شدید تا آنها هم شمارا طردکنند. چرا تا آخرین لحظه با آقای دکتر صدیقی مبارزه کردید و نخواستید که قبول مسئولیت کنید. چرا به ایشان کمک نکردید و یا در کابینه ای که می خواست تشکیل بدهد عضو آن نشدید؟ آیا مردم حق ندارند بگویند که نخست وزیری شما به علت جاه طلبی و فرصت طلبی بوده است.

عنایت الله قائمی نماینده آباده چنین گفت:

وضع ما نمایندگان نیز که در سال های گذشته مورد اعتراض واقع شدید مشکل است، قضاوت با ملت و تاریخ است و خوشبختانه مذاکرات مجلس سندی در این زمینه می باشد. (یک نماینده - شما به هویدا رأی اعتماد دادید) بله من به همان هویدا هنگام طرح بودجه این مطالب را گفتم.

(یک نماینده - می خواهید وجیه الله شوید. متأسفانه بعضی ها نه تنها ۱۸۰ درجه بلکه ۳۶۰ درجه تغییر جهت داده اند.) ملت ایران کشته نداد که کرسی صدارت به شما تفویض شود ولی من هرچه در برنامه شما جستجو کردم انعکاسی از پیام ملت ایران ندیدم. ناطق گفت: مگر جبهه ملی اعلام نکرده است که شما از جبهه ملی اخراج شده اید.

(نمایندگان - جبهه ملی ده نفر بیشتر نیستند) مگر حزب ایران که از رهبران آن بوده اید عضویت شمارا منتفی اعلام نکرد. مگر از موضع عالی انقلاب و جنبش ملت ایران اعلام نشده است که موضع شما قانونی نیست؟ اکنون سرنوشت ایران مطرح است. ایران باید بماند و می ماند. آقای بختیار در چنین شرایط حساس و بحرانی انتظار می رفت که چهره های بسیار قوی و با تجربه و کسانی که بتوانند این بار سنگین را بر دوش بگیرند در کنار خود داشته باشید

ولی من مرد کار این روزگار در کابینه شما نمی بینم (عده ای از نمایندگان : برای این که همه آنها را نمی شناسید)
مگر عباسقلی بختیار وزیر شما معاون عالیخانی نبوده است؟
مگر او سهمی در این نا بسامانی ها ندارد؟
مگر همانها که وطنشان پول بود چمدان، چمدان پول به خارج نفرستادند؟

مگر سیروس آموزگار مجله تلاش را اداره نمی کرد؟
ناطق با اشاره به رئوس برنامه های دولت گفت: آقای نخست وزیر من به برنامه های شما رأی مخالف می دهم.
اشرف حریری نماینده آستارا چنین گفت: در این شرایط خاص هردولت و کابینه ای که روی کار بیاید، وقتی موفق خواهد بود که از حمایت مراجع محترم روحانیت برخوردار باشد و به قدرت ملت متکی بوده و با صحنه گذاشتن به نهضت ملی و مذهبی مردم، برنامه کار خود را براساس خواست مردم تنظیم و به مرحله اجرا درآورد.
مردمی که علیه ظلم و بیداد و غارت بیت المال فریاد اعتراضشان همچون امواج دریائی خروشان در سراسر ایران طنین انداز است، مردمی که دیگر نباید و نمی توان آنها را و قمایلات و خواسته ها و معتقداتشان را نادیده گرفت. با وجودی که برنامه اعلام شده توسط دولت آقای دکتر شاپور بختیار در بسیاری موارد در جهت خواست مردم تنظیم شده است اما از آنجائی که در این برهه از زمان مردم ایران همانطور که گفته شد تنها دولتی را پذیرا هستند که از پشتیبانی حضرات آیات عظام برخوردار باشد و به لحاظ این که دولت ایشان مورد حمایت مراجع عالیقدر روحانیت قرار نگرفته و از طرف گروه سیاسی جبهه ملی نیز تأیید نشده است لذا به نظر من این دولت نمی تواند پایگاهی در میان مردم داشته باشد و از این جهت قادر به اجرای برنامه اعلام شده نیز نخواهد بود.

هرزندی نماینده مرنند چنین گفت: انتخاب آقای دکتر شاپور بختیار نه تنها مورد تأیید جامعه روحانیت و نیروهای ملی سیاسی

قرار نگرفت بلکه با موجی از اعتراض گسترده همه طبقات مختلف مردم روبرو شد. با دریافت واقعیت‌های عینی انقلاب ایران، نماینده مردم باید موضع خود را در کنار ملت انتخاب کند و نماینده مجلس نمی تواند و نباید رودر روی مردم قرار گیرد بنا بر این معتقدیم باید کسی نخست وزیر ایران بشود که با تکیه به نیروهای اصیل ملی و مذهبی مملکت را از این بن بست کنونی خارج ساخته و با به پیروزی رساندن ملت ایران مشکل گشای مسائل کشور باشد.

اخلاق پور نماینده آبادان چنین گفت:

آقای نخست وزیر در برنامه خود اشاره به تکوین يك توطئه بین المللی علیه موجودیت ایران کرده اند بی آن که توضیح دهند این توطئه از ناحیه چه دولت یا دولتهائی طرح ریزی شده است. آیا مردم ایران که با این توطئه روبرو هستند نباید بفهمند که طراحان آن چه کسانی هستند؟

ناطق افزود برای نخست وزیری آقای بختیار از مجلس شورا (نظر مشورتی) خواسته شد نه (ابراز تمایل) و از نظر حقوقی بین نظر مشورتی و رأی تمایل فرق است و آقای نخست وزیر که خود را معتقد به رعایت سنت های پارلمانی می دانند آیا می توانند نظر مشورتی مجلسین را به عنوان ابراز تمایل به دولت خود بپذیرند؟ آقای نخست وزیر گفته اند که به اصول هدف های جبهه ملی همواره چشم دوخته اند. اگر این گفته صحت داشته باشد آیا اخراج ایشان از جبهه ملی و تشکیل این دولت منافی با اصول و اهداف آن جبهه نمی باشد؟

حسن ملکشاهی نماینده ایلام گفت: همه آگاهیم که فشارهای نامعقول و اشاعه انواع فساد در مملکت به وسیله دولت های گذشته چه مصیبت هائی به بار آورده است. غارت بیت المال، بی توجهی به حقوق حقه مردم، عدم توجه به مقام روحانیت و لطمه به کشاورزی باعث عصیان مردم شد. مگر ملت ایران ۱۳ سال تمام باز چه دست يك دولت خودکامه قرار نگرفت؟

نیرنگ مسئولان مملکت را به پرتگاه سقوط رسانده و با
ظاهرسازی به جای تمدن بزرگ از جهنمی سوزان سردر آورده ایم. آیا
به جای نمایشگاه عکس تحولات ایران در طول دوران حکومت ۱۳
ساله نمایشگاه واقعی از زندگی مردم جنوب تهران به معرض نمایش
گذاشته می شد؟

حسین علی سلیمانی نماینده میانه با خواندن آیاتی از قرآن
گفت تازمانی که عدالت در توزیع ثروت ملحوظ نگردد، افزایش
ثروت در مملکت اثر مثبتی نمی تواند داشته باشد و حتی جز ایجاد
فاصله طبقاتی و مآلاً بروز نارضایتی عمومی حاصلی نخواهد داشت.
چنانچه مورد تأیید ملت ایران نباشید تنها راه باقی مانده راه
زور خواهد بود که شما آن را به قدرت تعبیر کرده اید. ولی بدبختی
این است که از طرفی علت آن قدرت ناشی از ملت نخواهد بود و از
طرف دیگر هر قدرتی که از علتش پا فراتر نهد از حق خود تجاوز
کرده است و در چنین صحنه ای است که ملت به این نتیجه می رسد
که اگر لازم باشد به زور اطاعت کرد دیگر احتیاجی نیست که از
روی وظیفه اطاعت نمود و بالاخره در چنین صورتی شما هم به این
نتیجه خواهید رسید که همیشه اختلاف بزرگی بین مطیع ساختن
گروهی از مردم و اداره يك اجتماع وجود دارد. باکمال تأسف آن
روز دیگر خیلی دیر خواهد بود.

پزشکپور گفت: هیأت حاکمه ایران طی سال های متمادی به
گونه ای خشن ترین و ظالمانه ترین و فاسدترین نوع حکومت های
استبدادی را بر جامعه ایران تحمیل کرده است. غارتگری نسبت به
ملت ایران در تاریخ جهان بی سابقه است و رسیدگی سریع و دقیق
در این زمینه در وظایف اولیه نظام انقلابی ملی خواهد بود. تاکنون
جز عده قلیلی بازداشت نشده اند و بقیه هم رفتند. آقای بختیار شما
گفتید که ما نمی خواهیم ژاندارم خلیج فارس باشیم. این خطرناک
ترین زمزمه ای است که من شنیده ام.

رستم رفعتی گفت: ما همه به عنوان نمایندگان مجلس که در

دوران حکومت هویدا نماینده مجلس بوده ایم مسئول هستیم (همهمه نمایندگان) در طول ۱۳ سال حکومت هویدا سکوت محض بود ولی همت جوانان و دانشجویان به رهبری روحانیت عالیقدر فضای امروز را به وجود آورد. آقای بختیار اساس ساواک را یک بختیاری گذاشت امیدوارم شاپور بختیار مثل تیمور بختیار نباشد. متأسفم که شما زمانی نخست وزیری را پذیرفته اید که روحانیت و اعضای جبهه ملی با شما مخالفند.

دکتر صدیق اسفندیاری گفت: شما در یک پیام رادیویی ضمن تجلیل از حکومت دکتر مصدق ۲۸ مرداد را کودتا علیه حکومت مصدق اعلام کردید و از دو دهه اخیر به عنوان سال های نکبت بار ایران یاد کردید.

شما در ۲۵ دسامبر با مجله اسپیکل در مورد سلطنت ایران و رهبران ایران مصاحبه ای داشتید و به عنوان عنصر وفادار جبهه ملی ایران حاضر نشدید یک روز حتی از امکاناتی که داشتید استفاده کنید. برای من جای تعجب است که هنگام نخست وزیری چرا دوستان همزمتان را رها کردید و آنها در کنار شما قرار نگرفتند و ای کاش ما را دقیقاً به این مسأله روشن می کردید.

شما در مصاحبه ای گفتید مجلسی که به تمام دولتهای غیرملی رأی اعتماد داد چطور به یک دولت ملی رأی اعتماد نخواهد داد.

اتمسفرسیاسی مملکت در دو دهه اخیر آن چنان بود که حتی رکن چهارم مشروطیت هم اجازه نداشت مذاکرات مجلس را به تفصیل چاپ کند. ما می گفتیم چرا روزی ۷ میلیون تومان صرف تغذیه رایگان می کنید درحالی که سقف مدرسه ها چکه می کند. می گفتند فرمان شاه است، می گفتند منویات ملوکانه است و زیر این پوشش کارها می کردند. آنچه را که نمی بایست می کردند کردند در نتیجه امروز این مملکت را کسی نمی تواند آرام کند. مگر شما معجزه کنید. ناطق گفت: این غیر انسانی است که یک فرد با گذرنامه سیاسی و بهره گیری از امکانات و مزایای نمایندگی مجلس

در پاریس بنشینند و علیه پارلمان ایران سخن بگویند. اگر راست می گفت از نمایندگی استعفا می داد و آن وقت در تلویزیون فرانسه علیه پارلمان (شو) اجرا می کرد. اگر اطرافیان خائن شاه می گذاشتند شاه بر اساس قانون اساسی سلطنت کند و نه حکومت امروز موضع ما در صحنه جهانی و موضع مجلس و موضع ۳۵ میلیون ایرانی مشخص بود و امیدوارم روزی به نقطه ای برسیم که هیچکس مسئولیت خودش را به دیگری واگذار نکند. قانون اساسی تکلیف همه چیز را روشن کرده است. همین مجلس را هم هیأت حاکمه آلت دست اعمال خود کرده بود حتی قوه قضائیه را ... به جای آنکه یک نماینده این امکان را داشته باشد که با شاه خصوصی درد دل کند کمیسیونها و بازرسیهای مختلف تشکیل شد و حاصل آن شد که حتی یک نفر را هم مجازات نکردند. آنهایی که توانستند ثروت بیکران این ملت را برداشتنند و به قمارخانه های اروپا بردند و به ریش این ملت خندیدند.

قائمی نماینده آباچه چنین گفت: ممکن است شرایط موجود همان طور که خود گفته اید موجب شده باشد که مقام صدارت را به دست آورید ولی این تصور را نکنید که نتیجه انقلاب و جنبش مقدس ملت ایران هستيد.

شما که از صف یاران سابق خود یعنی سران جبهه ملی و در نتیجه از جبهه ملی کنار گذاشته شده اید، شما که حتی از حزب ایران که جناحی از جبهه ملی بوده اخراج شده اید، شما که از موضع عالی انقلاب و جنبش ملت ایران طرد شده و موقع دولت غیر قانونی اعلام شده چه سان خود را نتیجه انقلاب و جنبش ملت ایران می دانید؟ وی افزود در یکی از مصاحبه های تان گفته بودید که تنها دولت شما نیست که از دیدگاه رهبر انقلاب حضرت آیت الله خمینی غیر قانونی اعلام می شود بلکه دولتهای متعددی چنین وضعی داشته اند و آیا این جواب موجب توجیه دولت شما می شود؟ مسلماً چنین نخواهد بود. شاید اگر موضع ملی خود را از

دست نداده بودید می شد امید داشت که در این برهه از زمان چهره شما در رأس دولت مشکل گشا باشد. اما دریغ و افسوس که پشتوانه خود را از دست داده اید. باری، شما در یکی از مصاحبه هایتان از قائد عظیم جنبش مقدس ملت ایران انتقاد کرده و گفته بودید که اطرافیان ایشان همچون اطرافیان شاه چندان باب و ذیصلاح نیستند و از این قیاس که مع الفارق است می گذرم ولی آیا به اطرافیان خود با دقت نگاه کرده اید، در دولتتان از دوسه چهره آشنا و شهره به نیکنامی که بگذریم دستتان خالی است.

لطیف شیخ الاسلامی نماینده کردستان در سخنرانی خود پیرامون برنامه دولت در آغاز ضمن تأیید اقدام شجاعانه دکتر شاپور بختیار و امیدواری به نجات مملکت از بحران کنونی گفت اگر اکنون مجلس به دولت شمارای اعتماد می دهد از این نظر است که پیش بینی می کند در این موقع حساس و بحرانی اگر يك فرد ایرانی رشید و از خود گذشته واقعاً فداکاری نکند زمام مملکت را به دست نگیرد خطرات ناپود کننده ای در انتظار ملت ایرانست که کوچک تر از همه يك کودتای نظامی است.

اشرف حریری گفت: دولت های گذشته به بهانه ضرورت نظارت همه جانبه بر اجتماع اعمال نظارتی شدید بر تمام اعمال و افکار مردم راعملی کردند و این گونه دخالت و نظارت عرصه را بر همه گروههای اجتماعی تنگ کرد و به علت سلب آزادی صدای اعتراض مردم بلند شد. به طورمثال به خاطر مطالعه کتابی، جوانی را سالها محکوم به زندان و تحمل زجر و شکنجه کردند. ناطق در پایان سخنان خود گفت از آنجا که دکتر بختیار از طرف مراجع روحانی مورد پشتیبانی قرار نگرفته و از جبهه ملی نیز برکنار شده است لذا به نظر من نمی تواند در میان مردم پایگاهی داشته باشد و لذا به دولت ایشان رأی مخالف خواهم داد.

پس از بیانات دکتر فروزین نماینده شمیرانات - افتخاری نماینده لار - قربانی نسب نماینده تهران - اسحقى نژاد نماینده تبریز -

اسحقی کاهکش نماینده خوزستان - عباس میرزائی نماینده تهران در موافقت و مخالفت با دولت بختیار اقدام به اخذ رأی شد.

در این جلسه دکتر سعید رئیس مجلس چنین گفت: ارتش ایران مورد احترام همه مردم مملکت است. ارتش حافظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و حدود و ثغور کشور است. رئیس مجلس در حالی که سخنانش تأیید یکپارچه نمایندگان را همراه داشت افزود می خواهیم راه حل هائی پیدا شود که به طور قاطع از برخورد بین ارتش و مردم پرهیز شود.

دکتر سعید که نخست وزیر را مخاطب داشت گفت: در برنامه دولت به آزادی اندیشه و قلم اشاره شده است که نشانی از اعتقاد راسخ رئیس دولت به این مسائل است لذا از ایشان می خواهیم ترتیبی داده شود که به هر طریق که مصلحت می دانند از کارکنان رادیو و تلویزیون نیز رفع ناراحتی بشود تا در جهت مصالح مملکت و میهن بتوانند خدمت کنند.

دکتر بختیار در پاسخ نمایندگان چنین گفت: درباره مجازات خطاکاران باید بگویم همین امروز از نصیری بازجوئی آغاز شده است. یا من می روم یا آنها را به مجازات می رسانم. هیچکس بیش از من از ساواک رنج نبرده است. من در سلول هائی بوده ام که نه می شد نماز خواند و نه می شد ورزش کرد. امیدوارم این قبیل عملیات وحشیانه دیگر تکرار نشود. ما اجازه می دهیم هرکس هرچه خواست بگوید ولی اجازه نمی دهیم هرکس هرچه خواست بکند. صحبت شد که آیات عظام بادولت همراه نیستند. آیات عظام بالاتر از این هستند که بیایند وارد گود سیاست شوند. آنها باید دولت ها را از موضع عالی خود ارشاد کنند. من بارأی تمایل نمایندگان آمده ام و با رأی عدم اعتماد شما خواهم رفت. من آنچه را که جبهه ملی می خواست در برنامه دولت خود آورده ام. وقتی ایران به راه ترقی افتاد اگر خواستند می مانیم و اگر نخواستند می رویم. درباره مطبوعات هیچ کنترلی نیست ولی درباره رادیو حتی بی بی سی هم کنترل دارد زیرا

تأسیساتی که با پول دولت اداره می شود نمی تواند زیر کنترل دولت نباشد. من معتقدم که باید آزاد زندگی کنیم و هم بگذاریم دیگران آزاد زندگی کنند. ما دیگر در خلیج فارس رل ژاندارم را نداریم. نکته ای را که باید بگویم این است که هویدا قبل از مرگ مرد ولی دکتر مصدق هنوز زنده است. ارتش پشتوانه استقلال و تمامیت ارضی کشور می باشد و باید عناصر ناپاک آن تصفیه شوند. دانشگاهها استقلال کامل دارند. کادر آموزشی و کارکنان باید رؤسای دانشگاهها را انتخاب کنند.

بختیار گفت: من وارث اوضاعی شده ام که شخصاً در آن دخالتی نداشته ام و وارث يك سازمان بهم ریخته ای شده ام که در ۲۵ سال اخیر نصیب من جز زندان و تبعید و خانه نشینی نبوده است و اگر اوضاع مانند چند سال پیش بود هیچگاه از من برای کار دعوت نمی شد.

نخست وزیر افزود به همین دلیل باکمال احترام از شما تقاضای همکاری و حمایت می کنم نه برای خودم و همکارانم بلکه صرفاً برای مملکت.

بختیار اعتقادش را به اجرای دقیق و صحیح قانون اساسی تأکید کرد و افزود باید استقلال قوه قضائیه حفظ شود و قوه مجریه در راه اجرای برنامه های سازندگی پاك گردد.

بختیار در پایان یادآور شد که تمام مشکلات موجود را با صبر و حوصله برطرف خواهد کرد و در این راه تنها به حمایت صادقانه روحانیون و همکاری نمایندگان مجلسین و مردم نیاز دارد و از همه استمداد می کند.

پس از پاسخ بختیار رأی گرفته شد و دولت بختیار ۱۴۹ رأی موافق از ۲۰۵ نفر عده حاضر در جلسه را داشت. ۴۳ نفر رأی مخالف و ۱۳ نفر رأی ممتنع دادند.

آن روزها وضع مجلس به صورتی بود که در هر جلسه تعداد زیادی سؤال و اعلام جرم تقدیم و تذکراتی داده می شد که از آن

جمله چنین بود.

غلامحسین دانشی تنها روحانی مجلس رستاخیز اعلام کرد که اگر دولت بختیار ظرف ۱۵ روز به سئوالات وی درباره واقعه سینما رکس آبادان پاسخ ندهد دولت را استیضاح خواهد کرد. چند روز بعد دانشی هنگامی که به مجلس می آمد ترور شد و در بیمارستان بستری گردید. سپس در رژیم خمینی با حالت بیماری اعدام شد.

نواب صفا از دولت چنین خواست: به وضع مالی رضا قطبی - محمود جعفریان - محمودی متصدی تلویزیون طبق قانون (از کجا آورده ای؟) رسیدگی و نامبردگان را به جرم ایجاد تشویش اذهان عمومی و اشاعه فساد و خیانت به محاکمه دعوت کنند.

نمایندگان خراسان از دولت خواستند که نسبت به واقعه صحن مقدس و حادثه اسفبار بیمارستان شاهرضا و حوادث اخیر مشهد رسیدگی و عاملین را به مجازات برساند. همچنین مسببین حمله به منزل آیت اله شیرازی مجازات شوند.

دکتر حیدرقلی برومند به نویسنده کتاب چنین گفت: پس از سفر شاه به خارج از کشور ما حدود ۱۲۰ نفر از وکلای مجلس بودیم که هم قسم شدیم تا آخرین حد توانائی از قانون اساسی دفاع کنیم بهمین جهت تلاش همه جانبه داشتیم. با مقامات مختلف ملاقات کرده و کمک می خواستیم. چند بار با ارتشبد فردوست و سپهبد مقدم و سپهبد محققى رئیس ژاندارمری دیدار داشتیم. فردوست در جلسه اول می گفت باید برای حفظ رژیم کمک کرد ولی درعین حال گله داشت که چرا شاه او را جزو شورای سلطنت نگذاشته ولی می گفت قره باغی مرا در جریان کارهای شورای سلطنت می گذارد و مشاوره هم می کند. در جلسه دوم که نزد فردوست همراه عده ای از وکلا رفتیم به کلی آب پاکی را روی دست همه ما ریخت و گفت وضع خیلی بد است و هیچ امیدى به آینده نیست. گفتار او به صورتی بود که وکلارا مایوس ساخت. گرچه بعداً با تلفن گفت

وضع تا حدودی بهتر شده است. من به او گفتم تیمسار هروقت يك طور صحبت می کنید. گاهی خیلی امیدوار و گاهی خیلی مایوس هستید. فردوست گفت اوضاع به قدری تغییر می کند که هرآن با وضع تازه ای روبرو هستیم. من باید با اعلیحضرت تماس بگیرم و جریانات را بگویم که آن هم صورت نمی گیرد. به طور کلی وضع فردوست به صورتی بود که نشان می داد خیلی موافق حفظ رژیم نیست.

وقتی با سپهبد مقدم صحبت می کردیم و می گفتیم ما هرکدام در شهرستانها عده ای موکل داریم و می توانیم آنها را در دفاع از قانون اساسی و مشروطه سلطنتی راه بیاندازیم می گفت اگر موافقین راه بیفتند آن وقت مخالفین تحریک می شوند و کار بد تر خواهد شد. وقتی که لایحه انحلال ساواک به مجلس داده شد سپهبد مقدم گفت: در چنین شرایطی که عده زیادی فلسطینی و خارجی وارد خاک ایران شده و علیه امنیت تحریک می کنند و عده زیادی زندانی بیرون آمده اند با انحلال ساواک وضع امنیت کشور چه می شود؟ بادکتر بختیار نخست وزیر به عنوان رئیس کمیسیون استخدام مجلس که باید لایحه را بررسی و تصویب کند صحبت کردم او گفت من هم می دانم که وجود سازمانی برای جمع آوری اطلاعات و حفظ امنیت کشور لازم است اما من با ساواکی که مردم را شکنجه کند و بی جهت مورد آزار و اذیت قرار بدهد مخالفم ولی شما اگر سازمانی را تصویب کنید که کارش فقط و فقط حفظ امنیت کشور باشد موافق هستم مشروط بر آن که ریاست آن با شخص نخست وزیر یعنی خودم باشد که دیگر به عنوان معاون یا قائم مقام افرادی نتوانند مزاحم مردم بشوند. با این طرز لایحه انحلال ساواک به تصویب رسید و با توضیحاتی هم که در مجلس سنا بهمین صورت داده شد در آنجا هم مورد تصویب قرار گرفت.

وقتی به فردوست می گفتیم دکتر بختیار جلوی انداختن مجسمه های شاه و شاه فقید را نمی گیرد می گفت بختیار برای خود

برنامه ای دارد و هلیکوپترش هم آماده است. وقتی وضع خطرناک شد با هلیکوپتر خواهد رفت. در داخل مجلس هم علاوه بر اقدامات وکلای مخالف حتی کارکنان مجلس و تلفن چپها اکثراً مخالف شده به دارو دسته خمینی پیوسته حتی تلفن مجلس را به وکلای طرفدار رژیم متصل نمی کردند. هیچ نوع امنیتی برای وکلای موافق نبود ولی معهذاً آن عده ای که هم قسم شده بودند تا آخرین لحظه به قسم خود وفادار ماندند.

در همان روزهایی که دکتر بختیار برای رأی اعتماد به مجلس می آمد چون شنیده بودم چهار نفر از سناتورها یعنی سرلشکر مطبوعی - مصطفی تجدد - پرویز یار افشار و باقر بوشهری را که با گذرنامه سیاسی عازم خارج بوده از فرودگاه برگردانده اند از بختیار جریان را پرسیدم که مگر وکلا و سناتورها ممنوع الخروج هستند؟ در پاسخ گفت آنها ممنوع الخروج نبوده اند ولی چون عده سناتورها کم هستند اگر چند تن دیگر از کشور خارج شوند دیگر اکثریتی در مجلس سنا نخواهد بود بهمین جهت از آنها خواهش شد که مسافرت خود را به تأخیر اندازند. من گفتم چون برای نظارت در معالجه فرزندم قصد سفر به لندن را دارم می خواستم به گویم که روز ۲۸ دی ماه ۵۷ عازم خارج هستم. بختیار گفت پس از خاتمه رأی اعتماد مانعی ندارد. فردا صبح در نخست وزیری با من تماس بگیرید. وقتی مراجعه کردم مطلب به محمد مشیری معاون نخست وزیر مراجعه شد. مشیری گفت خوشبختانه اسم شما در لیست خارج کنندگان ارز هم نیست سفر شما مانعی ندارد و مراتب را به شهرداری گفته ایم. چون در آن روزها بدون موافقت نخست وزیر هیچ وکیل و سناتوری نمی توانست از کشور خارج گردد. قرار شد باسپهبد جعفری که آن روزها کفیل شهرداری بود تماس بگیرم. او گفت به سرهنگ خسرویانی در فرودگاه دستور لازم داده شده و اگر اشکالی پیش آمد با من تماس بگیرید. سپهبد جعفری گفت بحمدالله شما به خارج می

روید ولی ما فعلاً در آتش هستیم.

پس از رسیدن به لندن چند بار وسیله تلفن با دکتر سعید رئیس مجلس و دکتر بقائی یزدی که بعد از من کارهای فراکسیون وحدت ملی را اداره می کرد و این دو پزشک با ارزش کشور هم اعدام شدند تماس گرفته و وخامت اوضاع را متذکر شدم. محمد مشیری در لندن به من گفت دکتر سعید چند روز قبل از سقوط رژیم قصد داشت برای دیدار همسر و یگانه دخترش به لندن بیاید ولی به علت مشکلات فراوان وضع کشور و اداره مجلس این کار انجام نشد. دکتر بقائی هم که کمک های زیادی به آیت الله صدوقی در یزد کرده و با بازرگان تماس نزدیکی داشت تصور نمی کرد بعد از سقوط رژیم مزاحمتی برایش فراهم گردد ولی معلوم شد یکی از کسانی که نقش مهمی در اعدام او داشته همان صدوقی بوده است که بعداً دیدیم خود صدوقی هم در یزد پس از نماز جمعه با نارنجک کشته شد.

در اینجا لازم می دانم از دکتر شاپور بختیار که به طرز ناجوانمردانه ای به شهادت رسید و اکنون که دستش از دنیا کوتاه است به خاطر موافقت با خروج من از کشور و همچنین از محمد مشیری معاون او و دوست قدیمی خود تشکر کنم. اگر آن روز که آنها قدرت را در دست داشتند و با این کار موافقت نمی کردند و نویسنده در ایران می ماند معلوم نبود دچار چه سرنوشتی می شدم. گرچه به نا حق تمام اموال من و خانواده ام مصادره و غارت شد ولی خوشبختانه این سعادت را داشته ام که توانسته ام در ایام تبعید اجباری و با تحمل دوری از وطن، تاریخ معاصر ایران را تنظیم کرده و آن را به هموطنان عزیز و حق شناس خود تقدیم نمایم.

درمجلس سنا

دکتر بختیار هنگام معرفی دولت خود چنین گفت:
ریاست محترم مجلس سنا - خانم ها - آقایان دربحران کنونی

کشور که افق امیدهای ما را تیره و تار نموده برای این جانب بسی افتخار است که امروز در این مکان که اعضای آن را خدمتگذاران قدیمی این آب و خاک تشکیل می دهند حضور یافته و کلمه ای چند درباره اوضاع آشفته کشورمان که در نتیجه سوء سیاست و عدم توجه دولت های ۲۵ سال گذشته به مرحله خطرناک کنونی رسیده است بیان نمایم.

ایران می توانست با بهره برداری از اوضاع بین المللی يك ربع قرن اخیر و با استفاده از امکانات مالی که منابع نفت کشور در اختیار دولت های وقت گذارده بود بدون هیچگونه گزاف گوئی و مبالغه به يك کشور نیرومند و سالم صنعتی و کشاورزی تبدیل شده باشد، اما با کمال تأسف دولتی که بیش از ۲۲ میلیارد دلار درآمد نفتی سالانه در اختیار داشت اکنون دچار وضع اسفناک مالی شده است که نه ذکر جزئیات آن در حوصله این گفتار است و نه من به خود اجازه بیان مطلب را در این محضر محترم می دهم.

بی ایمانی و اهانت به میانی مقدس دینی و معنوی، اختناق و زورگوئی، تبعیض و فساد جامعه ما را آن چنان دچار آشفته گی کرده است که اکثرا افراد اجتماع به خصوص نسل جوان ما را دچار سرخوردگی و عصبان نموده است. سیاست مداران کهنه کار در اندیشه که چه بایستی کرد و روشنفکران صاحب رسالت سرگردان به دنبال راه نجات به طوری که بدون آن که به زورگوئی و فساد گذشته برگردیم و یا کشور از هم متلاشی گردد، آزادی به دست آوریم و دنیائی بسازیم که فقط ایرانی صاحب اختیار ایران باشد و در عین حال ایران باشد و استقلال باشد و امنیت ...

دسایس اجنبی و عمال آنها از يك طرف و عدم سیاست واقع بینانه مبتنی بر منافع ملی توسط متصدیان امور از طرف دیگر خود مزید بر علت گردیده و رشته امور را به طور کلی از هم پاشیده است.

خانم ها - آقایان - خزانه خالی، فقر مالی، ورشکستگی بخش

خصوصی، اعتصابات همه جانبه دستگاه های دولتی، عصیان نسل جوان، خشم استاد و معلم، سرخوردگی دانشجو و دانش آموز، دسیسه و نیرنگ اجانب و عمال آنها در بیشتر بهمزدن اوضاع و از همه مهمتر ملتی داغدیده و عزادار اینهاست میراث حکومت های گذشته برای دولت این جانب، اما من برای این که ملت و کشور خود را از این نا به سامانی نجات دهم نه تنها احتیاج مبرم به پشتیبانی و همکاری همه ملت میهن دوست دارم بلکه آرزومند کمک و مساعدت و دعای خیر همه آیات عظام و رهبران صاحب رسالت دینی می باشم و اگر سراپا ایمان و عشق به وطن باشم که انشاءالله هستم بدون پشتیبانی و همکاری قاطبه ملت میهن دوست و با ایمان موفق نخواهم شد و آن وقت است که همه بایستی نگران آینده کشور باشیم. وقتی که این جانب قبول این مسئولیت خطیر را نمودم با کلیه مسائل و مشکلات آشنا بودم، من در این محضر گرامی متعهد می شوم که با تمام قوا و بدون کمترین تزلزل ایمان و تردید برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور مبارزه نموده و در راه اعتلای حقوق ملت شریف ایران از هیچ کاری دریغ ننمایم حتی اگر به قیمت جان من تمام شود.

در مجلس سنا فقط يك نفر مخالف وجود داشت که سناتور جلالی نائینی بود که قبلا عضویت جبهه ملی را داشته است. او چنین گفت: در حال حاضر هیچ دولتی نمی تواند اکثریت مردم را جمع و جور کند مگر آن که آیات عظام و خاصه آیت الله خمینی از او حمایت کند. آیا دولت شاپور بختیار می تواند نظر آیات عظام را جلب کند؟ و اگر نتواند آب در هاون کوبیدن است.

جلالی نائینی گفت دکتر مصدق مطابق حکم محکمه محکوم است و وزیر خارجه اش نیز کشته شده چون روزنامه باختر امروز در امر ملی کردن صنعت نفت نقش مؤثری داشته است. فوراً يك ماده واحده ای بیاورید که این محکومیت ها ملغی گردد. دانشگاهیان خواسته هائی دارند که باید انجام شود. دانشگاه

تهران کارش را آغاز کرده ولی بایدکاری کنید که طبقه جوان و استاد دلگرم شود و مطمئن شود که در این مملکت آزادی و امنیت قضائی به وجود آمده است.

در مورد سیاست خارجی مردم دولتی را می خواهند که استقلال تام و تمام داشته باشد تا هرطور مصلحت مملکت است تصمیم بگیرد و هر دولتی که می خواهد با ما دوست باشد باید با آن دولت رابطه متقابل داشته باشیم.

در مورد قطع نفت برای اسرائیل و افریقای جنوبی این دو کار بس عاقلانه و عادلانه است و این سیاست دولت مورد قبول اکثریت است. روزنامه های جنجالی می نویسند که در ایران ممکن است کودتا بشود که چطور بشود؟ نسل جوان از کودتا می ترسد؟ مردم عادی می ترسند؟ هیچوقت افسران و سربازان ما حاضر نمی شوند به روی مردم وطن خود اسلحه بکشند. کودتا مال اوگاندا است، کودتا مال ممالک عقب افتاده است نه ایران...

من امیدوارم افراد ملت و ارتش اگرچه ارتش هم جزوملت ایران و گل سرسبد ملت است دست به دست هم بدهند و با وحدت و یک دلی کشتی شکسته مملکت را به ساحل نجات برسانند. ناطق افزود ما هر چه گفتیم با روحانیت ستیزه نکنید گوش ندادند. پس از چاپ آن مقاله که علیه روحانیت در روزنامه چاپ شده بود به اتفاق چند تن نزد آموزگار نخست وزیر وقت رفتیم و اعتراض کردیم. تمام این مبارزات از روز ۱۷ دی پس از چاپ آن مقاله بوجود آمد. امیدوارم شما آقای نخست وزیر روحانیت را موافق دولت خود بکنید و از حمایت آنان برخوردار شوید. به عقیده من اولین کار این است که شما بروید پاریس و مشکلات مملکت را یک به یک برای حضرت آیت الله خمینی تشریح کنید و از ایشان تقاضای همکاری کنید.

پس از آن دکتر بختیار نخست وزیر پشت تریبون رفت و چنین گفت: آنچه شما در اینجا گفتید مربوط به دولتهای گذشته است و

آنچه در مجلس شورای ملی عنوان شد همانهایی بود که خود من ۲۵ سال است دارم می گویم. عمل من در این مدت مؤید روش و معتقداتی است که همیشه داشته و دارم. من در شرایطی قبول مسئولیت کردم که مملکت از جهت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده بود. من اگرچنین شرایطی نبود اطمینان دارم که مرا به سمت نخست وزیری منصوب نمی کردند. ولی چه باید کرد فرار از مسئولیت درست نیست. هرفردایرانی که از مواهب این مملکت برخوردار است مسئولیت هائی هم دارد. مسئله دموکراسی و مسئله سیاست خارجی را که ایشان فرمودند تأیید می کنم. اولین عمل دموکراتیک من تقاضای رأی تمایل از طرف مجلسین بود. چون معتقدم که پارلمان مملکت باید در تعیین نخست وزیر حق قاطع و مسلم و نقش مؤثر داشته باشد. در مورد مسائلی که در ۲۵ سال اخیر در مملکت گذشته است تصور نمی کنم هیچکس مانند من به آن واقف باشد. نخست وزیری که اینک در برابر شما ایستاده است یازده ماه قبل در یک توطئه حزب رستاخیز جان سالم بدر برد و هرچند که دستش شکست ولی هنوز هم خوب نشده است (بختیار در این موقع دست چپ خود را به سناتورها نشان داد) نخست وزیر گفت من قاطعاً می گویم با اکثریت آیات عظام در تماس هستم. من مدتها زندانی سیاسی بوده ام و در ۳۸ سالگی بازنشسته شدم. زندانیان سیاسی ما از ۱۴۰ یا ۱۵۰ نفر تجاوز نمی کنند ولی باید بین زندانی سیاسی و قاتل فرق گذاشت. مهندس بازرگان زندانی سیاسی بود ولی کسی که با اره دست و پای کسی را قطع می کند زندانی سیاسی نیست. نخست وزیر درباره استقلال دانشگاه گفت دانشگاه را آزاد می گذاریم و استقلال دانشگاه قطعی خواهد بود ولی باید دانشگاهیان نیز حرمت وحدت ملی را در مد نظر داشته باشند، اتفاق نظر داشته باشند و اگر در دانشگاه پرچم سرخ و یا پرچمی غیر از پرچم سه رنگ دیدم امکان ندارد تحمل چنین دانشگاهی را بکنم (سناتورها - احسنت) در مورد شکنجه بختیار

گفت گاهی شکنجه هائی می شده است که شرم آور است من قول می دهم تازمانیکه من هستم شکنجه نخواهد شد. بختیار دربارہ سیاست خارجی گفت ما نباید مانند کبک سرمان را زیر برف بکنیم. باید واقعیت را بسنجیم و منافع کشور را همواره مد نظر داشته باشیم ولی دیگران هم چه در کشورما و چه درکشورخودشان منافعی دارند، من تازمانیکه اسرائیل با برادران مسلمان ما کنارنیاید امکان ندارد یک قطره نفت به این کشور بدهم. روی خوش هم به دولت اسرائیل یا دولت متجاوز دیگری نشان نخواهم داد. در مورد فلسطین هم به همین ترتیب از وزیر خارجه خواهم خواست که راجع به آن مذاکره کند چون دولتهائی هم سازمان آزادیبخش فلسطین را به رسمیت شناخته اند.

پس از اظهارات نخست وزیر با ورقه اخذ رأی به عمل آمد. از ۴۱ سناتورحاضر در جلسه ۳۸ نفر رأی موافق دادند. جلالی نائینی رأی مخالف داد و ۲ رأی ممتنع داده شد که گفته می شد متعلق به موسوی سناتور خوزستان و جلیلودن بوده است.

طبق اعلام دفتر مجلس سنا در آخرین روزهای سقوط رژیم ۳ سناتور استعفا کردند که عبارتند از: جلالی نائینی - سید اسدالله موسوی - علی اکبر جلیلودن.

نخست وزیر در جلسه سوم بهمن ۵۷ در مجلس شورایملی چنین گفت: باید بگویم دوره مفتخوری تمام شده و نخست وزیر و وزیران در برابر خدمتی که می کنند حقوق می گیرند، خود من جز حقوق ثابت تمام مزایای نخست وزیر را حذف کرده ام. من وسیله نمایندگان مورد اعتماد آیت الله خمینی مذاکراتی انجام داده ام اما چون تمام نشده فعلا توضیحی نمی دهم. من ازآزادی دفاع می کنم ، نباید به یک قسم دیکتاتوری جدید گرایش پیدا کنیم. اگر قرار باشد از یک دیکتاتوری به یک رژیم اختناق جدید بیفتیم بهتر است برگردیم.

هیچگونه تزلزلی در ارکان این دولت نیست و هیچگاه سنگر قانون اساسی را ترك نخواهم گفت. در جلسه هیئت دولت مشکلات را گفتم و از وزراء نظر خواستم. همه آنها يك دل و يك صدا گفتند یا می میریم یا از قانون اساسی دفاع می کنیم (احسنت).

وقتی بختیار این طور دولت را قوی می دانست آیت اله خمینی دستوراتی به شرح زیر از پاریس به تهران فرستاد:

۱ - به کلیه بانکها اخطار می شود که از خروج سپرده شاه و بستگانش و سایر افراد رژیم جلوگیری کنند.

۲ - به وکلای مجلسین اخطار می شود که از رفتن به مجلسین احتراز کنند و در صورت غفلت مؤاخذه خواهند شد.

۳ - به اعضای شورای سلطنت اخطار می کنم که کناره گیری کنند و در صورت تخلف مسئول هستند.

۴ - از دانشگاهیان انتظار دارم که دانشگاه ها را باز نگاه دارند و استادان همکار رژیم را راه ندهند.

۵ - مأمورین دولت گندمها را از سیلو خارج می کنند که قحطی ایجاد شود باید جلوی آن گرفته شود.

۶ - آمریکائیها در صددند اسلحه و مهماتی را از ایران خارج یا منفجر کنند باید جلوی آن گرفته شود و الا خیانت است.

۷ - کشاورزان اقدامات خود را برای افزایش کشت توسعه دهند.

۸ - بانکهای اسلامی به کشاورزان قرض الحسنه بدهند.

۹ - اعضای شورای انقلاب به زودی معرفی خواهند شد.

رادیو لندن ضمن تفسیری چنین گفت:

دکتر بختیار پایه های بسیار ضعیفی دارد. باید سعی کند که هرچه زودتر حمایت قسمتی از جناح مخالف شاه را جلب کند. او با این که سانسور مطبوعات را لغو کرده و زندانیان سیاسی را آزاد

ساخته و قصد محاکمه و اعدام بعضی از سران رژیم سابق را دارد و از آیت الله خمینی دعوت کرده که به ایران باز گردد معهذا هر دو جناح مخالف شاه همکاری با او را رد کردند. بهمین جهت بختیار به خاطر ارتباطی که هنوز با نظام سلطنتی دارد احتمال موفقیتش کاهش یافته است. بختیار برای شکست یا موفقیت دولتش دو ماه مهلت خواسته است.

نویسنده کتاب در روزهایی که بختیار به مجلس می آمد از او به طور خصوصی پرسیدم تا چه اندازه به موفقیت خود امیدوار هستید؟ دکتر بختیار گفت اگر اقداماتی که کرده ام به نتیجه مثبت برسد یقین است که دولت می ماند و چند سال دوام خواهد داشت ولی اگر شکست بخورم یکی دو ماه بیشتر نخواهم ماند. معلوم شد سرانجام قسمت دوم عملی گردید که پس از ۳۷ روز به مخفی گاه رفت.

تظاهرات دردانشگاه تهران علیه رژیم

در بحران سال ۱۳۵۷ یکی از نقاط مهمی که کانون ضد رژیم شده و همه گروهها در تظاهرات آن شرکت می کردند دانشگاه تهران بود.

روزنامه آیندگان در شماره یکشنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ درباره این تظاهرات چنین می نویسد:

دیروز صدها هزار نفر از مردم پایتخت درهای دانشگاه را گشودند. شکوه بی مانند همبستگی و اراده قاطع مردم در بازگشایی دانشگاه، این دژ آزادی یک بار دیگر پیروزی منطق مردمی و خواست ملی را به نیروی قهریه ای که از سوی دستگاه حاکم اعمال می شود نشان داد.

بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه بیش از دویست هزار نفر در این مراسم شرکت کرده بودند که فقط یکصد هزار نفر از آنان در محوطه دانشگاه جای گرفتند. در این بازگشایی اعضای سازمان دانشجویان که در طی ۲۵ روز اخیر متحصن شده بودند به میان مردم آمدند، تمام در و دیوار عکس های آیت الله خمینی و دکتر شریعتی بود. در طول ۵ ساعت تظاهرات دانشجویان با بستن بازویند هائی کنترل جمعیت را عهده دار بودند.

در ابتدای مراسم برای بزرگداشت شهدای وقایع اخیر یک دقیقه سکوت اعلام شد.

بدوا آیت الله طالقانی طی نطقی گفت دانشگاه تهران باید به يك مركز مطالعه شیعه تبدیل شود. سپس نماینده سازمان ملی دانشگاهیان پایان تحصن استادان و باز شدن دانشگاهها را اعلام نمود.

در این مراسم سندیکای نویسندگان و خبرنگاران چنین اعلام داشت: ما در بیانیه مان اعلام کردیم که چکمه پوشان ستاره بردوش نفس هایمان را درسینه هایمان حبس کردند و قلم هایمان را شکستند تا نتوانیم مبارزات ملت ایران را به گوش جهانیان برسانیم. این حرف خشم گروهی را علیه ما برانگیخت و به تهدید مان پرداختند.

دکتر راشد نماینده سازمان ملی پزشکان گفت دیدیم و شنیدیم که خونریزان رژیم طی این مدت چه به روز ملت آوردند. آنها حتی مقررات زمان جنگ را نادیده گرفتند و مجروحین را به زور از بیمارستان خارج کرده و به سوی قتلگاه می بردند. در چند شهر از جمله قزوین - نهاوند و نجف آباد خانه پزشکان به آتش کشیده شد. عاملان رژیم حتی جنازه استاد نجات اللهی را می خواستند بریابند که ما ناچاراً جنازه را به بیمارستان هزار تختهخوابی بردیم.

دکتر سنجابی دبیر کل جبهه ملی ایران چنین گفت:

تاریخ ۲۵ ساله ما دو قسمت می شود یکی تاریخ سیاه استعمار و دیگری تاریخ جانفشانی ملت برای کسب آزادی و رهائی از چنگال کسانی که در سالیان دراز منابع ملی ما را غارت کرده اند. طی ۵۰ سال گذشته سیاه چال ها را پر کردند. همین دانشگاه شهیدانی به ملت تقدیم کرده است. ما این پیروزی بزرگ را مدیون دانشگاهیان هستیم. شما نشان دادید که ملت ایران زنده است. ما این پیروزیها را مدیون آیات عظام و مخصوصاً رهبر عالیقدر ملت ایران آیت الله خمینی هستیم که جنبش ها را هدایت می کنند. انشاءالله به زودی آنچه را خواهانش بودیم به آغوش کشیده و شاهد يك ملت متحد و متفق درقلب خاورمیانه باشیم.

پس از سخنرانی دکتر وهابی از طرف نهضت آزادی، دکتر کریم لاهیجی چنین گفت:

بازگشودن این درها نتیجه ریختن خونهای مقدسی است که دانشگاهیان روز ۱۳ آبان تقدیم کردند، نتیجه خون استاد نجات‌اللهی است، ثمره اعتصاب و تحصن استادان دانشگاه می باشد. دنیا بداند که ملت ایران منظوری جز حاکمیت ملی ندارد. دنیا بداند که ملت ایران در بر قراری نظام حکومتی مردمی ازپا نخواهد نشست. دنیا بداند که ملت ایران پس از دادن هزاران کشته و مجروح و پس از سالها شکنجه و خفقان و اسارت از هیچ کوششی برای مبارزه ضد استعماری دریغ نمی کند.

دکتر میناچی از سوی جمعیت آزادی گفت ما با تمام کوشش خود اقدام کردیم که سازمانهای جهانی با اعزام گروهها و افراد آزادیخواه به ایران از شکنجه ها پرده بردارند.

سیدمحمودمانیان ازسوی جامعه بازاریان و اصناف پیروزی ملت ایران را تبریک گفت.

خلیل رضائی (پدر رضائی ها) و همچنین مادر (رضائی ها) سخنانی گفتند. در پایان قطعنامه دانشگاهیان صادر گردید که خلاصه آن چنین است:

برای اعتراض به محاصره نظامی دانشگاهها و هم چنین بستن دانشگاهها و سکوت دستگاه مدیریت فرمایشی ۲۵ روز پیش گروهی از استادان دانشگاه عضو سازمان ملی دانشگاهیان در دبیرخانه دانشگاه متحصن شدند. دانشگاهیان از جنبش انقلابی مردم ایران که هرروز موج تازه ای می گیرد و دیوارها و حصار ظلم و استبداد را فرو می ریزد الهام می گیرند.

اکنون نظام حاکم درواپسین لحظات حیات خودمی باشد و مردم ایران به رهبری آیت الله خمینی یکی از درخشان ترین انقلاب های جهان را پیروزمندانه به پیش می برد. سلاح این اعتصاب مشت است و یانک الله اکبر پشتوانه این انقلاب می باشد. گشوده شدن دانشگاه

خواسته همه مردم ایران است. این اجتماع بدین منظور است که در برابر نبوغ انقلابی ملت ایران سرتعظیم فرود آوریم. خواست اصلی مردم ایران برانداختن دستگاه استبدادی وابسته به امپریالیسم می باشد. این اجتماع برای این است تا اعلام داریم که باید دموکراسی و آزادی در کلیه سطوح ایجاد گردد.

این اجتماع برای این است که جامعه ای به وجود بیاید که حاوی آرمانها و پاسخگوی نیازهای ملتی مستقل و آزاد باشد تا با استقرار دموکراسی واقعی جامعه مطلوب و دلخواه به وجود آید. این اجتماع برای این است که اعمال خشونت آمیز دستگاه حاکم و رفتار موهن مدیریت های فرمایشی را نسبت به دانشجویان و کارکنان و استادان شدیداً محکوم کنیم. این اجتماع برای این است که اعلام داریم که همه زندانیان سیاسی در سراسر کشور آزاد و از تمامی آنان احقاق حق شود.

این اجتماع فرصتی است تا اعلام داریم که قدرت حاکم هیچ گونه حقانیت و مشروعیتی ندارد و کسانی که توسط این نظام به کار گمارده شده اند جز در خدمت دشمنان ملت ایران نبوده و نخواهند بود. روزنامه آیندگان می نویسد: در مراسم باز گشائی دانشگاه ملی مأموران از ورود استادان و دانشجویان و کارکنان دانشگاه جلوگیری کردند ولی دانشجویان وارد دانشگاه شده و در سالن ورزشی اجتماع نمودند. در آنجا به یاد استاد نجات اللهی يك دقیقه اعلام سکوت شد. سپس شمس الدین امیرعلاتی - دکتر محمود کاشانی - دکتر مفتاح - دکتر سعید فاطمی - دکتر خسرو سیف از طرف گروههای مختلف مطالبی گفتند و با تصویب قطعنامه ای به اجتماع خود پایان دادند.

در شورای دانشکده پزشکی دانشگاه پیشنهاد شد که بیمارستان جدید ۷۰۰ تختخوابی خیابان اوین به نام دکتر مصدق و بیمارستان سعادت آباد به نام دکتر فاطمی نام گذاری شود.



(شاه رفت)

از وقایع بسیار مهم دوران حکومت بختیار مسافرت شاه به خارج از کشور و بازگشت خمینی پس از ۱۵ سال تبعید به ترکیه و عراق و پاریس بود که موجب تغییرات مهمی در تاریخ ایران گردید. از زمان حکومت شریف امامی گاهگاهی شعارهایی علیه رژیم داده می شد ولی در دوران حکومت ازهارى به خصوص در تظاهرات

تاسوعا و عاشورا اکثر شعارها علیه رژیم سلطنت پهلوی بود. با اعتصاب روزنامه نگاران خبری از مطبوعات مهم صبح و عصر نبود. ولی پس از روی کار آمدن بختیار و رفع اعتصاب مطبوعات و لغو سانسور به تدریج عکس‌های بزرگ خمینی به چاپ می‌رسید و با صراحت به شاه و خاندان پهلوی حمله می‌شد. هرچه به روز ۲۶ دی ماه ۵۷ که روز حرکت شاه بود نزدیک تر می‌شدیم مطالب روزنامه‌ها نسبت به شاه زنده تر و نسبت به خمینی احترام‌آمیز تر بود. چنانکه روزنامه اطلاعات در شماره‌های ۲۴ و ۲۵ دی ماه چنین نوشت:

در سال ۴۲ علمای دستگیر شده در قلهک در منزل جم مستقر شدند. روزی رئیس ساواک نامه‌ای از دربار در سینی گذارد و نزد آیت‌الله خمینی آورد. پرسیدند از چه شخصی است گفته شد از شاه. گفتند آیا نویسنده نامه مسلمان است و به معتقدات دینی علاقه دارد و در امور دینی مقلد هست یا نه؟ چون من مرجع تقلید هستم باید از من تبعیت کند نه من از او، بنا براین به نامه او دست نخواهم زد. خبرگزاری فرانسه گفت شاه قبل از این که خمینی تبعید شود در پیغام محرمانه‌ای به خمینی می‌گوید من بیست میلیون تومان در اختیار شما می‌گذارم که از کشور خارج شده به امور مذهبی بپردازید. خمینی می‌گوید من ۴۰ میلیون می‌دهم که شما به خارج بروید. رئیس ساواک می‌پرسد این پول را از کجا تأمین می‌کنید؟ آیت‌الله می‌گوید اگر من از مخالفین شاه بخواهم که هر کدام یک یا دو تومان به حساب بریزند ظرف مدت کوتاهی این پول جمع خواهد شد.

(به نظر نویسنده این مطلب ساخته و پرداخته آخوندهاست و صحت ندارد. در خیلی از موارد به آخوندها و ملاها پول داده می‌شد ولی در مورد خمینی چنین وضعی نبوده و چنین پیشنهادات و چنان پاسخی هم مطرح نبوده است و هیچ مقام مطلعی هم این موضوع را تأیید نکرده در اینجا به عنوان یک شایعه مورد اشاره قرار گرفت.)

شاه در آن وقت روزهای بسیار سختی را می گذرانید و آگاهی نداشت که روزهای سخت تری در پیش دارد.

سپهبد پرویز خسروانی می گفت در قصر صاحبقرانیه در اتاق انتظار نشسته بودم که گروهی از امرای ارتش آماده شرفیابی بودند. در این موقع ابوالفتح آتابای که از خدمتگذاران وفادار خاندان پهلوی بود در آنجا حضور داشت و گفت شما امرای ارتش امروز وظیفه سنگینی برعهده دارید. من باید به شما بگویم اعلیحضرت خیلی مریض و ناتوان هستند و نمی توانند تصمیم بگیرند. برای حفظ استقلال مملکت و نگاهبانی از تاج و تخت و حمایت از قانون اساسی شما باید همت کنید و منتظر تصمیم ایشان نباشید و اگر دیر بجنبید این سیلی که راه افتاده همه شمارا هم خواهد برد. جان همه شما در خطر است و مملکت از دست خواهد رفت. شما که می خواهید شرفیاب شوید این مسائل را در نظر بگیرید. این شما هستید که باید تصمیم بگیرید نه ایشان که مریض و خسته هستند و قدرت اتخاذ تصمیم را ندارند. من دقیقا در جریان اوضاع هستم و خواستم به همه شما هشدار بدهم. حال خود دانید با آینده مملکت و سرنوشت خودتان و شاه. مثل این که آتابای پیش بینی اوضاع بعدی را می کرد که می خواست امرای ارتش را وادار به اتخاذ تصمیم تندی بکند تا شاید کشور ازین بست نجات یابد.

در همان وقت (ترنر) رئیس پیشین سازمان سیا گفت: پیش بینی بحران سیاسی ایران به طور جدی ناکام بوده است. هیچیک از سازمانهای اطلاعاتی مهم دنیا اوضاع را درک نکرده بودند و روزنامه نگاران و صاحبان نظران پیش بینی نمی کردند که وضع به صورتی درآید که شاه مجبور به ترك ایران شود.

راديو بی بی سی چنین گفت: ایران طی ۵ سال آینده دستخوش تغییرات بنیادی عمیقی خواهد شد که پی آمدهای آن سبب ضعف

شدید بنیه مالی و نظامی ایران خواهد بود. پس از این دوره اُفت و خیز زمام امور به دست کسی خواهد افتاد که به علت ناتوانی مالی و نظامی دیگر برنامه هایش جانی برای رؤیای (تمدن بزرگ) وجود نخواهد داشت و به سبب شرایط حاکم بر جوّ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران این کشور مقامی هم پایه کشور هم جوارش افغانستان را خواهد یافت، برای همیشه رؤیای (پنجمین قدرت نظامی و اقتصادی و سیاسی جهان) را فراموش خواهد کرد.

(تبدیری دژاردن) خبرنگار فیگارو گفتگوی خود را با شاه در آخرین روزهای اقامت در ایران چنین منتشر ساخته است:

شاه - شما که در شهر گردش کردید اوضاع را چگونه دیدید؟
خبرنگار - کمی آشوب است، نزدیک دانشگاه بین ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر شعارهای ضد رژیم می دهند و ارتش هم دخالت مؤثر نمی کند.

شاه - به من هم همینطور گفته اند. راجع به دولت بختیار چه نظری وجود دارد؟

خبرنگار - مخالفین رژیم، بختیار را يك خائن می دانند که می خواهد از سوابق يك فرد مبارز برای رژیم بهره برداری کند و طرفداران شما او را خائن می دانند زیرا به بهانه نجات رژیم می خواهد شما را به تبعیدگاه بفرستد.

خبرنگار می نویسد شاه از مخالفین غیر مذهبی هیچ واهمه ای ندارد و در واقع شاه معتقد است اگر بختیار را تنها بگذارد مذهبی ها بختیار را جaro خواهند کرد. اگر بختیار سعی کند خود را رئیس جمهور معرفی کند در آن صورت هرج و مرج خواهد شد و ارتش مداخله خواهد کرد. شاه برای خروج از کشور دچار تردید است زیرا اگر برود بین ارتشی ها و مذهبی ها درگیری خونین اتفاق خواهد افتاد و اگر بماند هیچ راهی برای خروج از بن بست وجود ندارد.

شاه قبل از ابتلاء به سرطان و در ایامی که با قدرت امور

کشور را اداره می کرد و کارهای مملکت را به سرعت پیش می برد در بیاناتش از قدرت و حاکمیت و دفاع از مملکت و رفاه مردم و مبارزه با ارتجاع و کمونیسم و خرابکاران حرف می زد چنانکه در یکی از نطقهایش چنین گفت: (از وجب به وجب خاک ایران، از آب تلخ دریاها تا خاک شور کویرها در صورتی که لازم باشد حتی با چنگ و ناخن و دندان دفاع خواهیم کرد. هیچکس نمی تواند در خاک مملکت ما قدمی پیش بگذارد مگر از روی نعلش بیست و چند میلیون نفر مردم این کشور بگذرد. من اولین کسی هستم که در این راه جان برکف ایستاده ام.)

شاه در یکی دیگر از نطق هایش به شدت به ارتجاع و کمونیسم بین المللی و همکاری ارتجاع سیاه و نیروهای سرخ اشاره کرد و گفت کاروان ترقی و تمدن ملت ایران به پیش خواهد رفت (مه فشانند نور و سگ عوعوکنند.)

به تدریج که شاه از کسالت خطرناک خود رنج می برد روحیه اش به کلی ضعیف گردید و طرز تفکر و اقداماتش به صورت دیگری درآمد.

مجله روزگارانو درباره بیماری شاه چنین می نویسد:
در سال ۱۹۷۳ محمدرضا شاه پهلوی برای معاینات طبی به سویس می رود. پس از آزمایشات لازم دکتر سویسی می گوید شما به شدت بیمار شده اید. اگر از فعالیت سیاسی دست بردارید و به معالجات خود ادامه دهید تا ۲۰ سال دیگر زنده خواهید بود. دکتر ایادی می گوید من معالجات شاه را در تهران انجام خواهم داد و با این گفته شاه را به ایران بر می گردانند. یکی از مطلعین هم گفت شاه همان سال نزد پروفیسور فلینکر به وین می رود. او به شاه می گوید باید استراحت کنید و الا بیماری شما شدید خواهد شد و لاعلاج خواهد بود. پس از فوت شاه من نزد فلینکر رفته درباره وضع کسالت شاه از او پرسیدم گفت حالا که فوت کرده می گویم خون به

مغزش نمی رسید و این موضوع باعث تشدید سرطان شد. این فرد مطلع می گفت چون شاه به دکتر ایادی اعتماد داشت به حرفهای او گوش می داد. اگر شاه در همان سال به نفع ولیعهد از سلطنت کناره گیری می کرد و دولتی مسئول در مقابل مجلسین تشکیل می داد و فرمان هائی را که به شهبانو و ارتشبد جم داده بود پس نمی گرفت و پاره نمی کرد شاید حکومت مشروطه سلطنتی سال ها در ایران دوام می کرد.

روزنامه آلمانی (بونت) از قول شهبانو چنین نوشت: در سال ۱۹۷۳ پزشکان شوهرم را معاینه کرده و پروفیسور (می لژ) بیماری را سرطان تشخیص داد ولی غیر از پزشکان ومن هیچکس در جریان نبود. حتی خانواده شوهرم هم مسبوق نبودند زیرا از اسرار کشوری محسوب می شد. از همان وقت شاه دروین و پاریس با اشعه کوبالت تحت معالجه قرار می گرفت. در مکزیک ناراحتی خیلی شدید شد. شاه مبتلا به ورم کبد بود. در آخر اکتبر پروفیسور (می لژ) او را دید و گفت حال شاه روبه وخامت است.

به هرحال کسالت مهلك سرطان - تظاهرات دامنه دار مخالفین در سراسر کشور - مطالب رسانه های گروهی در داخل و خارج و حمله همه جانبه به شاه - پراکنده شدن شعارهای (مرگ برشاه) در همه نقاط کشور - فرار سربازان و نظامیان از پادگان ها - شروع اعتصابات در همه سازمانهای کشور - فلج شدن تشکیلات مملکت - پیوستن گروههایی از طرفداران شاه به مخالفین - ایراد نطق های تند و تیز در مجلسین که مستقیم و غیر مستقیم شاه و خاندان شاه را دربر می گرفت - تحریکات شدید خارجیها و پیشنهادات گوناگون و از جمله سفر شاه به خارج - همکاری نزدیک همه گروههای مخالف با یکدیگر و هم آهنگی همه علیه رژیم سلطنت پهلوی موجب گردید که شاه از هر جهت وضع خود را متزلزل دیده و حتی جان خود را در معرض خطر ببیند. بهمین جهت در صدد برآمدنمای حکومتی را

با روی کارآوردن یکی از شخصیت های مخالف سروصورتی بدهد و پس از انجام کار و تشریفات حکومت بختیار کشور را ترک گوید. خیلی ها معتقدند شاه نباید از کشور می رفت و اگر مانده بود برای حفظ حکومت بختیار هم مفید بود و دیگر سران ارتش نمی توانستند بدون اطلاع نخست وزیر دورهم جمع شوند و آن اعلامیه را امضا کنند. اساساً تمرکز قدرتهای مختلف مملکتی طی سالهای طولانی در يك فرد و یا در يك نهاد و آن وقت چنانچه در شرایط بحرانی ناگهان آن فرد شانه خالی کند و یا آن نهاد درهم شکند بدیهی است بنائی که طی سالیان دراز بر روی يك پایه محکم و استوار قرار گرفته بود با ازبین رفتن آن پایه فرو خواهد ریخت. شاه کراراً می گفت در مقابل حملات خارجی ها جان برکف خواهد ایستاد ولی این امر چون قیام یا تشنج و یا آشوب داخلی بود هرگز قصد نداشت که مردم کشته شوند یا نتیجه خود را از ماجرا کنار کشید ولی به هر حال باید گفت ناخدای کشتی باید آخرین نفری باشد که عرشه کشتی را رها می کند. ولی متأسفانه او اولین نفر بود.

عده ای می گویند محمدرضا شاه پهلوی باید کار لئوپولد پادشاه بلژیک را می کرد. در زمان جنگ دوم هنگامی که آلمان ها به کشورش حمله کردند و دولت بلژیک و خیلی از مقامات آن کشور به انگلستان گریخته و دولت در تبعید را تشکیل داده بودند از شاه هم می خواستند که به آنها ملحق شود. شاه در کشور ماند تا به دست آلمانها اسیر شد. اوبعداً در مصاحبه ای گفت من شاه بودم و هم فرمانده کل قوا. از نظر سیاسی شاه باید به لندن می رفت و دولت در تبعید را رهبری می کرد ولی از نظر نظامی فرمانده کل قوا نمی تواند سنگر خود را ترک کند. اگر رفت نباید از دیگران انتظار مقاومت داشته باشد چون به هر حال جان برای همه عزیز است. من در کنار افسران و سربازان بلژیکی ماندم و به آنها ثابت کردم که من هم سربازی هستم مثل همه منتها در مقام فرماندهی کل قوا. طرفداران شاه می گویند خیلی ها به شاه ایراد می گیرند که

چرا از ایران رفت. باید در کشور می ماند و کشته می شد تا نامش برای همیشه در تاریخ با عظمت بیشتر برده می شد همانطور که گفته بود باید با چنگ و دندان از کشور دفاع می کرد تا دست آوردهای دوران سلطنت پهلوی از بین نمی رفت و این همه انسان های شریف و ارزنده به هلاکت نمی رسیدند. ولی آنها نمی دانند مخالفین و خارجی ها و حتی نزدیکان شاه چه به روز او آورده بودند که با وجود ابتلا به بیماری خطرناک سرطان، پیش آمدها و وقایع خطرناک روحیه شاه را بکلی متزلزل کرده بود. اصولاً محمدرضا شاه قدرت و مقاومت رضاشاه را نداشت، در موارد متعدد نشان داده بود که سعی دارد خود را از ماجرا کنار بکشد. وقتی می دید زیر متکای او نوشته اند (مرك برشاه) و یا این که آشپز شاه اعتصاب می کند و بعدا همان آشپز رئیس کمیته انقلاب می شود، یا وقتی رئیس ساواک با مخالفین همکاری نزدیک دارد و بعضی مقامات نظامی با مخالفین همکاری می کنند شاه حق دارد برای حفظ جان خود از کشور برود تا شاید از خونریزی جلوگیری شود. به هر حال در قضاوت برای رفتن شاه باید خیلی عوامل را در نظر گرفت.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد:

قرار شد شهبانو و من پس از این که بختیار از مجلسین رأی اعتماد گرفت برای چند هفته استراحت و تمدد اعصاب کشور را ترك كنیم. آخرین روزهای اقامت در تهران سخت دشوار بود و شبها با بی خوابی می گذشت و می بایست روزها به کار ادامه دهم. هر لحظه که تاریخ حرکت نزدیک تر می شد از وضع دلخراش ایران فارغ نبودم. نمی توانم احساسات خود را هنگام ترك کشور وصف نمایم. نسبت به آینده سخت نگران بودم. آرزو داشتم سفر من موجب پیدایش آرامش و تسکین تشنجات شود. امیدوار بودم بخت با شاپور بختیار یاری کند و بتواند وطن را از ویرانی و نابودی نجات دهد. در فرودگاه مهرآباد بر اثر اعتصابات تعداد زیادی هواپیما متوقف بود. درپای

پلکان هواپیمای سلطنتی مقامات مهم لشکری و کشوری از جمله نخست وزیر و رئیس مجلس و چند نفر از وزیران و فرماندهان نیروهای مسلح به بدرقه آمده بودند. به همه توصیه کردم که در رفتار خود جانب حزم و احتیاط را نگاه دارید. خدا را به شهادت می گیرم که آنچه می توانستم برای نجات خدمتگذاران وطن از مخاطرات احتمالی انجام دادم. امام جمعه تهران که دعای سفر می خواند غایب بود. بعضیها تعبیرات خاص کردند ولی او بیمار بود و متأسفانه چند هفته بعد در ژنو در گذشت. من مثل همیشه يك جلد کلام الله مجید همراه داشتم. احساسات و وفاداری و صمیمیتی که در فرودگاه نسبت به من ابراز شد سخت مرا تحت تأثیر قرار داد. بعضی سکوت کرده و بسیاری می گریستند. آخرین تصویری از ایران که ۳۷ سال بر آن سلطنت کردم چهره های سرگشته و غمگین و اشک آلود کسانی است که به بدرقه آمده بودند. مرحله اول شهر اسوان بود. از آنجا با استقبال گرم و مردانه پرزیدنت سادات مواجه شدم. از بزرگواری و شهامتی که در او سراغ داشتم جز این هم انتظاری نمی رفت. طی چند روز اقامت محبت و توجه خاص و میهمان نوازی سادات و همسرش برای شهبانو و من بسیار تسلی بخش بود. او می خواست ما مدتی طولانی تر در مصر بمانیم ولی من احساس می کردم که باید از ایران دور شوم و برای دیدار فرزندانم به آمریکا بروم.

دکتر بختیار درباره سفر شاه چنین می نویسد:
 با هلیکوپتر بین مجلس و فرودگاه بیش از چند دقیقه طول نکشید. هلیکوپتر نزدیک محلی که شاه ایستاده بود فرود آمد. پیش از ادای احترام شاه گفتم من ۲۰ دقیقه است منتظر شما هستم. گفتم امیدوارم اعلیحضرت مرا ببخشند در مجلس و در انتظار رأی اعتماد بودم. اصرار داشتم که شاه قبل از خاتمه رأی ایران را ترك نکنند. البته لایحه انحلال مجلسین را در جیب داشتم و اگر در اقلیت قرار

می گرفتم از آن استفاده می کردم. شاه گفت با اکثریت سه چهارم رأی آوردید بسیار خوب است، خوب کردید که منتظر نتیجه ماندید. بعد شاه مرا به اتاق کوچکی در پاپویون سلطنتی برد و چند دقیقه در حضور شهبانو آنجا بودیم. شاه پرسید درباره حکومت نظامی استانها چه نظر دارید؟ گفتم یکی بعد از دیگری لغو خواهد شد و تهران آخرین خواهد بود. شاه پرسید استانداران را از بین افسران انتخاب خواهید کرد یا غیر نظامیان؟ گفتم غیر نظامیان را ترجیح می دهم ولی افسران بازنشسته خوشنام را هم می شود به کار دعوت کرد. ملکه وارد مذاکره شد و گفت بختیار از خود گذشتگی به خرج داده باید به او اعتماد کامل کرد. شهبانو غمگین بود.

بعد ملکه درباره چند نفری که سوابق سوئی نداشتند گذرنامه خواست، به شهبانو اطمینان دادم که به آنها گذرنامه داده خواهد شد. بعد اسم چند نفر را برد که پایشان به مسائل مشکوک کشیده شده بود. مثلاً شهبانو وساطت دادستان نظامی مصدق را کرد. با احترام خواهش ایشان را رد کردم و گفتم مساعدت به این قبیل افراد مایه بی آبرویی است.

وقتی از كوشك سلطنتی خارج شدیم پادشاه به طرف کسانی رفت که برای تودیع آمده بودند. امیران - سرهنگان - محافظان نزدیک که بعضیها ۳۰ سال در خدمتش بودند بیشتر به پایش افتادند و دستش را بوسیدند. پادشاه منقلب شد و اشک می ریخت. ما آخرین کسانی که حرمت نهائی را نسبت به او به جای آوردیم حدود ۶۰ نفر بودیم. همه ماجراها به ساده ترین شکل برگذار شد. در هواپیما دوباره اعلیحضرت مرا به حضور خواست. شاه پشت فرمان هواپیما نشسته بود. کنار شاه نشستم. شاه گفت به اسوان می رویم. سؤال کرد درباره بودجه نیروی دریائی چه فکر کرده اید؟ گفتم می دانم که مایل نیستید ایران ژاندارم خلیج فارس باشد ولی کشتی های جنگی باید دست نخورده باقی بماند. شاه گفت مبارزه با قاچاق را در خلیج فارس تقویت کنید. اجازه مرخصی گرفته از هواپیما خارج

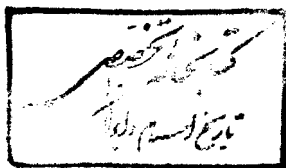
شدم.

اواخر اقامت شهبانو در مصر وقتی به دیدار سادات رفتم شهبانو به من گفت اگر شما سه ماه زودتر نخست وزیر شده بودید همه ما الان در تهران بودیم.

ارتشبد قره باغی درباره سفر شاه چنین می نویسد:
مسافرت شاه از ایران خصوصی و غیر رسمی بود که معمولاً رؤسای مجلسین و نخست وزیر و رئیس ستاد و عده ای از درباریان در فرودگاه حاضر می شدند. اعلیحضرت به فرماندهان نظامی حتی فرمانده نیروی هوایی اجازه حضور در فرودگاه راندادند.

در فرودگاه اعلیحضرت درباره جلوگیری از خونریزی تأکید فرموده و حل مشکل را از طریق سیاسی وسیله دولت یادآور شده و تکرار کردند (مواظب باشید که فرماندهان يك وقت دیوانگی نکنند و به فکر کودتانیفتند) اعلیحضرت بعد از خدا حافظی در حالی که خیلی متأثر بودند به طرف هواپیما رفتند. در این موقع عده ای از افسران و مأموران گارد دستهای اعلیحضرتین را به نشانه خدا حافظی می بوسیدند. هرچه اعلیحضرت به هواپیما نزدیکتر می شدند از دیدن این احساسات بیشتر متأثر می شدند. صحنه بسیار دلخراش بود. یکی از افراد گارد قرآن به دست گرفته نزدیک پله هواپیما ایستاده بود که اعلیحضرتین از زیر آن عبور کرده و قرآن را بوسیدند و سپس از پله ها بالا رفتند. من احترام نظامی به عمل آورده داخل هواپیما شدم. ضمن آرزوی سلامتی از حضورشان خدا حافظی کردم.

اعلیحضرت در فرودگاه ضمن مصاحبه ای چنین گفتند:
مدتی است احساس خستگی می کنم و احتیاج به استراحت دارم و ضمناً گفته بودم پس از این که خیالم راحت شد و دولت مستقر گردید به مسافرت می روم. بارای اعتماد مجلس شورای ملی و



مجلس سنا امیدوارم که دولت بتواند به جبران گذشته در پایه گذاری آینده موفق شود و برای این کار مدتی به همکاری و حس وطن پرستی به معنای اشد کلمه احتیاج داریم. اقتصاد ما باید راه بیفتد. مردم باید زندگی عادی شان شروع شود و پایه ریزی بهتری برای آینده بکنیم. سخن دیگری غیر از حفظ وضع مملکت و انجام وظیفه بر اساس میهن پرستی ندارم. در مورد مسافرت این بستگی به حال من دارد و اکنون نمی توانم آن را دقیقاً مشخص کنم.

پس از سفر اعلیحضرت دستور دادم که فوری فرمان حفظ و رعایت انضباط را که اعلیحضرت در فرودگاه امضا کرده بودند به نیروها مخابره شود تا به همه ابلاغ گردد. همچنین برای جلوگیری از تحریکات مخالفین در تعقیب پیام اعلیحضرت پیامی از طریق رسانه های گروهی برای پرسنل نیروهای شاهنشاهی فرستادم که از همه خواستار شدم با وحدت و انضباط در راه انجام وظیفه فداکاری کنند و نیروهای مسلح شاهنشاهی در پشتیبانی از دولت قانونی بیش از پیش کوشا خواهند بود.

به هرحال با سفر بدون بازگشت اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی خیلی ها معتقدند که از همان روز رژیم سقوط کرد. زیرا مخالفین رژیم در سراسر کشور مثل حلقه های زنجیر بهم متصل گردیده و زمام امور کشور به دست نخست وزیری سپرده شده بود که ۲۵ سال با رژیم شاه مبارزه کرده و چندین بار هم به زندان افتاده بود. گروهی از طرفداران شاه و سلطنت نیز به زندان افتاده و گروهی هم از کشور خارج گردیده و عده ای هم به مخالفین پیوسته و تعداد زیادی هم دچار ترس و دلهره و وحشت از آینده خود بودند. در چنین شرایطی شاه با چشمانی اشکبار کشور را ترک گفت.

پس از صرف ناهار در مجلس به مهندس ریاضی گفتم زودتر به خانه برویم زیرا اگر در ساعت ۲ بعد از ظهر رادیو تهران خبر

مسافرت شاه را بدهد ممکن است تظاهرات شدیدی در شهر بشود و رفتن به شمیران مشکل باشد. متفقاً از مجلس به شمیران رفتیم. وقتی به خانه رسیدیم که موقع پخش خبر بود. رادیو تهران گفت امروز اعلیحضرتین در میان بدرقه گروهی از رجال و شخصیت های مملکتی با هواپیمای سلطنتی شاهین تهران را به سوی اسوان در مصر ترك گفتند. خبرگزاری پارس خبر داد که مراسم بدرقه در میان حزن و اندوه حاضران انجام شد و شاهنشاه گفتگوی کوتاهی با خبرنگاران داشتند. در این سفر اصلا ن افشار رئیس تشریفات دربار اعلیحضرتین را همراهی می کنند.

شهبانو در مصاحبه ای چنین گفتند: اطمینان دارم استقلال مملکت و وحدت ملی همیشه پایدار خواهد ماند و من به ملت ایران ایمان و اعتقاد دارم، همینطور به فرهنگ ایران زمین، می دانم که خداوند همیشه پشت و پناه ملت ایران خواهد بود.

خبرگزاریها چنین خبر دادند: شاه در اسوان با تشریفات کامل نظامی استقبال و ۲۱ تیر توپ شلیک شد. انور سادات به نشانه سپاسگذاری از حمایت های گذشته مالی و نفتی شاه استقبال با شکوهی از شاه و شهبانو به عمل آورد. شاه پس از پیاده شدن از هواپیما در حالی که آثار خستگی از چشمانش نمایان بود با سادات دست داد. رئیس جمهور مصر با احساسات فوق العاده ای شاه را در آغوش کشید و بوسید. رئیس جمهور مصر و جهان سادات ضیافت شام مجللی به افتخار شاه و شهبانو دادند. سادات مدت ۲۰ دقیقه به طور خصوصی صحبت کرد. انور سادات در هتل (اوبروی) محل اقامت شاه به سر خواهد برد. شخص سادات از سفر شاه لطمه خواهد خورد و مخالفین عرب سادات به او حمله خواهند کرد که از يك ديكتاتور حمايت می کند. آمریکائیهها چون می خواستند فرار شاه محرمانه باشد این برنامه را ترتیب دادند. بی بی سی گزارش داد که شاید شاه ایران برای همیشه کشورش را ترك کرده باشد

روزنامه اطلاعات تحت عنوان این که (ایران غرق در نور و گل شد) چنین نوشت:

ملت ایران رفتن شاه را جشن گرفت. با اعلام خبر خروج شاه از ایران میلیونها نفر در سراسر کشور به کوچه ها و خیابان ها ریختند و به جشن و پایکوبی پرداختند. مردم بهم تبریک می گفتند و نقل و شیرینی توزیع می کردند. مردم در حالی که فریاد می زدند بعد از شاه نوبت آمریکاست تا پاسی از شب به جشن و سرور پرداختند. در تبریز جوانی هنگام پائین آوردن مجسمه به علت برخورد با بدنه مجسمه کشته شد. تظاهر کنندگان در همه جا مجسمه ها را پائین آوردند. در بعضی نقاط هم تیراندازی شد و چند تن کشته شدند. بعضی از نقاط کشور ضمن شادی ساختمان های ساواک و بعضی از ادارات را آتش زدند. یکی از شاهدان عینی می گفت کماندوها به سوی مردم تیراندازی می کردند ولی سربازان دخالتی نداشتند و حتی سربازی به طور پنهانی گریه می کرد. خلاصه دیروز همه جا نور بود. گل بود. بوسه بود. مهربانی بود. چهره ها باز بود. لبها پر از لبخند بود. غریو شادی به آسمان برمی خاست. مردم از ته دل می خندیدند و شیرینی توزیع می کردند. وقتی درشت ترین تیر روزنامه ما (شاه رفت) را دیدند غریوشادی تا دورترین کوچه ها و محلات رفت. مردم تهران از چند روز قبل سربازان را گلباران می کردند و بعد از شنیدن خبر عزیمت شاه سربازان را بوسه باران می کردند. همه اتومبیل ها حتی اتومبیل های ارتشی چراغ های خود را روشن کردند و در همه جا کاروان شادی به راه افتاد. همه مردم این رویداد مهم تاریخ را بهم تبریک می گفتند. صدای بوق اتومبیل ها فضای پایتخت را پر کرده بود. مردم می گفتند شاه رفت مراقب باشید تا کودتای ۲۸ مرداد تکرار نگردد. در واقع دیروز از آسمان تهران نقل و گل می بارید. مردم فریاد می زدند (به همت خمینی - شاه فراری شده) - (این شاه آمریکائی - دیگر بر نمی گردد) سرنشینان همه اتومبیل ها دست های خود را به علامت پیروزی با دو انگشت

بیرون آورده نقل و نبات پخش می کردند. زنان در تظاهرات دیروز نقش چشم گیری داشتند. با تمام وجود و با لباس های متفاوت و شادی فراوان شرکت نمودند.

اکثر خبر گزارها این سفر شاه را (بدون بازگشت) اعلام کردند. رادیو مسکو چنین گفت: شاه ایران مانند يك فراری کشور را ترك گفت. خبر خارج شدن او هنگامی رسماً اعلام شد که هواپیمای شاه به سوی اسوان در پرواز بود. برعکس در اسوان سادات به نشانه قدردانی از موضع شاه ازوی به طور رسمی و با گریه استقبال کرد. خبرگزاری تاس اظهارات خمینی را که گفته عزیمت شاه نخستین پیروزی ملت ایران در مبارزه علیه رژیم پادشاهی است نقل کرده و گفت هدف نهائی رهائی از سلطه خارجی می باشد. خبرنگار خبرگزاری فرانسه در پایگاه هوائی تکراس آمریکا با رضا پهلوی ولیعهد ایران تماس گرفت که گفت تصور می کند با پدرش بار دیگر به ایران بازگردد و امیدوارم هرچه زودتر اوضاع ایران روپراه شود ولی هنوز نمی دانم که پدرم قدرت سابق را به دست خواهد آورد یا خیر ولی در حال حاضر تمام کارها در دست دولت بختیار است. درپاریس خبرنگاران به خانه خمینی هجوم بردند. نخستین کسی که خبر مسافرت شاه را به خمینی داد یزدی بود، خمینی خیلی خونسرد بود ولی گفت الله اکبر - الله اکبر مبارزه ملت ایران به ثمر رسید. سپس به خبرنگاران گفت: این پیروزی ثمره مبارزه قهرمانانه ملت ایران است و من آن را به مردم مبارز و رشید ایران تبریک می گویم. حکومت اسلامی باید اقدام جدی کند که تمام دارائی شاه و خانواده اش که متعلق به ملت ایران است مسترد گردد. خمینی همچنین به روزنامه نگاران چنین گفت:

آمریکائیها شاه را از کشور خارج کردند و دولت فعلی را پشتیبانی می کنند و می خواهند در يك فرصت مناسبی بازم شاه را برگردانند. ولی این دولت مشروعیت ندارد و پیش ملت ایران به جایی نمی رسد و ملت باید تظاهرات کند تا این دولت هم ساقط

شود. دولت های سابق وعده صلح دادند ولی با تفنگ و مسلسل مردم را کشتند، آنها هم ادعا داشتند که چپاولگران را محاکمه می کنند این نقشه ایست که دولتی بیاید و بگوید اوقاف را به علما برمی گردانیم. علما احتیاجی به اوقاف ندارند. می گویند ساواک را بر می داریم جایش اداره اطلاعات می گذاریم. فقط کلمه را با کلمه عوض می کنند. اینها شاه را برده اند ولی می خواهند کودتا کنند. آمریکائیهها از اول از شاه حمایت می کردند و حکومت نظامی گذاشتند و دیدند که مردم اعتنا ندارند. حالا می گویند حکومت نظامی را برمی داریم برای مردم علی السویه است. ملت با ارتش مخالف نیست آنها برادران ما هستند و ملت ارتش را می خواهد. ارتش مال شاه نیست. ارتش خیال نکند ملت با آنها دشمن است. این نقشه شیاطین است که می خواهند برادر کشی راه بیاندازند. من عقیده دارم که این امر خدائی است که ملت توانسته این چنین پیروز شود. ملت نترسید، پایداری کنید، اگر هم کشته شویم به بهشت می رویم، این منطق اسلام است.

دکتر بختیار پس از عزیمت شاه به خارج طی پیامی چنین اعلام کرد:

هم میهنان عزیزم - همانطوریکه در برنامه دولت به طور مشروح بیان داشتم این جانب در بحرانی ترین دقایق حیات کشور قبول مسئولیت اداره آن را نمودم و برعکس دولتهای پیشین محور فعالیت خود را بر اساس حکومتی دموکراتیک که در آن کلیه افراد آزادانه بتوانند ابراز عقیده نموده و در امر مربوط به خود و هم میهنانشان فعالیت داشته باشند استوار نمودم. تمام حقوق و سنت های بریاد رفته مشروطیت را زنده کردم و در مدت ده روز زمامداری با وجود شرایط بسیار دشوار آنچه را که مترقی ترین احزاب سیاسی می توانند ارائه دهند من توانستم به ملت ایران تقدیم نمایم.

آنچه را که باید به عرضتان برسانم آن است که ملت ایران در

يك پرتگاه بود و نبود قرار گرفته و نتیجه ۲۵ سال اختناق و فساد خشم شما هم میهنان عزیز را برانگیخته است. در این ساعات سرنوشت سازباید با منطق و خونسردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند استحقاق آزادی و دموکراسی را دارد. وقت آن است که ما به جهانیان بفهمانیم که کشور ما می تواند يك کشور آزاد و مستقل و دموکرات باشد. ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و اختلاف سلیقه دارند تجاوز نمائیم. ما نباید کاری انجام دهیم که افراد این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند، ما نباید کاری بکنیم که خدای نخواستہ زمزمه های شومی از بعضی از نقاط کشور به گوش برسد.

من به اتکای قانون و به عنوان نخست وزیر مسئول با تمام اختیارات و امکانات خود برای جلوگیری از هرج و مرج و تجاوز به حقوق مردم عمل خواهم کرد. در عین حال که به شما اطمینان می دهم در اسرع وقت متجاوزین به حقوق ملت مجازات خواهند شد. از شما می خواهم که همان طور که آیات عظام انتقام شخصی و تخریب را محکوم نموده اند شما نیز به عنوان ایرانیانی پاک نهاد و روشن دل گوش به تحریکات عناصر مشکوک و غیر مسئول فرا ندهید و همواره به فکر آینده خود و فرزندان خود باشید.

بسیار طبیعی به نظر می رسد که تحول يك جامعه با نظام استبدادی به يك جامعه مترقی و دموکرات بدون برخورد میسر نخواهد بود ولی ما به اندازه کافی قربانی داده ایم. جوانان بیش از حد از خود گذشتگی نموده اند ولی افرادی که پیشاپیش این دگرگونی بنیادی راه گزاف گوئی و خودستائی را گرفته اند اغلب از نمک پروردگان همین دستگاه مخوف می باشند که من ۲۵ سال تمام در مقابل آن ایستاده ام و با آن مبارزه نمودم.

همه روزه مردم رابه کوچه و بازار کشیدن و دانشجویان و دانش آموزان را از درس و مدرسه منع کردن و کارگران را از تولید

بازداشتن و با ایجاد خوف و تهدید مردم را مرعوب نمودن برخلاف دین و برخلاف اخلاق و برخلاف مصالح کشور است.

من به عنوان يك نخست وزیر مسئول به قوای انتظامی کشور دستور داده ام که عناصر مخرب و آنهائی که در سر هوای تضعیف یا تجزیه خاک ایران عزیز را می پروراندند بر طبق موازین قانونی دستگیر و به دادگاه های صالحه بفرستند.

اطمینان کامل دارم که مردم با ایمان و وطن دوست کشور منطق مرا در این روزهای حساس درک نموده واز همکاری باقوای انتظامی که حامی و حافظ قانون هستند دریغ نخواهند نمود. در هر صورت من در انجام وظایف نخست وزیری که ثبات و موجودیت کشور را تضمین می نماید لحظه ای به خود تردید راه نخواهم داد. و من به عنوان يك ایرانی مبارز که وطن خود را در خطر یافته قبول مسئولیت نمودم. باشد که دعای خیر شما و گذشت زمان مرا از پوته امتحان روسفید و سربلند بیرون آورد.

رادیو بی بی سی چنین گفت:

عزیمت شاه از ایران يك امرحیاتی برای ثبات سیاسی است ولی این امر مرتباً به تعویق افتاده و شایعات فراوان پیرامون آن پخش شده است تا آنجا که ناظران در تهران تصور می کردند که وجود شاه در ایران دکتر بختیار و دولت وی را به خطر انداخته و باعث شعله ور شدن بحران دیگری می شود.

خسروداد در مصاحبه ای گفت ارتش فقط شاه را می خواهد و از شاه فرمان می برد و اگر دکتر بختیار نتواند مانع از عزیمت شاه بشود با دست خود گور خود را خواهد کند. اگر هم کمونیستها ایران را تصرف کنند ارتش ایران این وضع را تحمل نخواهد کرد.

روزنامه فیگارو در مصاحبه با شاه ایران مطالبی نوشت و یاد آور شد که شاه ایران اطمینان دارد که اگر با خارج شدن از کشور بختیار را تنها بگذارد نخست وزیر جدید وسیله روحانیون جارو خواهد شد.

فیگارو می نویسد که شاه ایران معتقد است که سه ماه پس از عزیمتش ملت ایران پشیمان خواهد شد ولی باور نمی کند که مجدداً ایرانیان او را به کشور عودت دهند.

سرلشکر نشاط فرمانده گارد می گوید وظیفه ما حفظ تاج و تخت و حمایت از دولت قانونی است. اعلیحضرت برای يك مرخصی رفته اند و وقتی که باز گردند سربازان آماده جانپازی در راه ایشان هستند.

افسران و افراد گارد سلطنتی ۱۲ هزار نفرند که در میان ۴۳۰ هزار ارتشی بیش از همه به شاه وفادارند.

خبرگزاری فرانسه چنین گفت: خمینی خروج محمدرضا پهلوی را طلیعه پیروزی ملت و سرلوحه سعادت و دست یافتن به آزادی و استقلال دانسته و گفت به ملت فداکار ایران تبریک می گویم. شما به ملت های مظلوم ثابت کردید که با فداکاری و استقامت می توان بر مشکلات هرچه باشد غلبه کرد. گرچه شاه با جیب انباشته از ذخایر ملت ایران از دست ما گریخت ولی به خواست خداوند به زودی به محاکمه کشیده خواهد شد و انتقام مستضعفین گرفته می شود و لیکن قطع دست ستمکار از ادامه ظلم به دست ستم دیدگان فوری است. او رفت به هم پیمان خود اسرائیل دشمن سرسخت اسلام و مسلمین پیوست و اشفتهگی ها را برجای گذاشت که ترمیم آن جز به تأیید خداوند متعال و همه طبقات ملت و فداکاری اقشار کاردان و روشنفکر میسر نخواهد بود. اکنون در این طلوع سعادت و پیروزی توجه عموم را به مطالبی جلب می کنم: اول بر جوانان غیور لازم

است برای حفظ نظم با آن دسته از قوای انتظامی که به آغوش ملت بازگشته اند همکاری کنند که بدخواهان و منحرفین آشوب و نا امنی ایجاد نکنند. دوم به تظاهرات و شعارهای پرشور علیه رژیم سلطنتی و دولت غاصب ادامه دهند و هر انحرافی و شعاری که مخالف مسیر ملت است به دست عمال شاه مخلوع و عمال اجانب تحقق می یابد. من از جمیع اشخاصی که انحراف داشته و یا گرایش به بعضی از مکتب های انحرافی داشته تقاضا دارم که به آغوش اسلام بازگردند. ما آنها را برادرانه می پذیریم و باید از هر اختلافی جلوگیری شود. سوم آن که دولت موقت برای تهیه مقدمات مجلس مؤسسان معرفی می گردد. وزرای فعلی غیرقانونی هستند و لازم است خود را در مسیر ملت قرار دهند. چهارم آن که به کلیه نیروهای انتظامی - زمینی - هوایی - دریائی و غیره توصیه می کنم که دست از حمایت شاه که مخلوع است و بر نمی گردد بردارند و به اسلام بپیوندند که صلاح دین و دنیای آنان در آن است. از همه طبقات خصوصاً علمای اعلام تشکر می کنم و سعادت همگان را خواستارم. وحدت کلمه را همیشه خصوصاً تا برانداختن رژیم و استقرار حکومت اسلامی خواستارم.

* * *

رادیو بی بی سی دو گزارش داد یکی درباره بدرقه سرد و شادی مردم ایران از رفتن شاه و دیگری استقبال بسیار گرم و جالب دولت و مردم مصر از شاه که طی آن چنین گفت: هنگامی که خبر رفتن شاه به مردم رسید همه به خیابان ها ریخته فریاد می زدند (مرگ بر شاه سابق). گزارشگر بی بی سی می گفت آنچه مرا به حیرت واداشت شعارهای جدید بود که می گفتند بعد از شاه نویت آمریکا است. مردم عکسهای شاه را از روی اسکناسها برداشته و عکس های خمینی را گذاشته بودند. نکته دیگر این که کامیونهای ارتشی هم چراغ های خود را روشن کرده و مرتب بوق می زدند. عده ای از سربازان به جمعیت پیوسته مانند سایرین فریاد می زدند

(مرگ بر شاه) و مردم رامی بوسیدند. زنان شیک پوشی که بارها به اروپا و آمریکا رفته گل به دست در خیابانها شادی می کردند. در تضاد با خروج شاه از ایران که به سردی صورت گرفت و از کشوری که ۳۷ سال بر آن حکومت می کرد در اسوان آذین بسته شده با پرچم ها و بطرز با شکوهی از شاه استقبال شد. برفراز نیزه های سربازان پرچم های رنگین به اهتزاز درآمده بود. فرش قرمز رنگی گسترده شده بود. در خیابان های اسوان بلندگوهای مساجد از مردم می خواستند به شاه خیر مقدم گویند. تصویر شاه ناگهان بر تیر چراغ های برق ظاهر شد. شاه در يك هتل مجلل اقامت گزید و سادات می خواست که شاه در مصر احساس آرامش کند بهمین جهت مقدم شاه را صمیمانه گرمی داشت و از او تجلیل زیادی به عمل آورد.

دکتر اصلان افشار می گوید: من می دانم شاه نمی خواست از ایران برود. پس از گفتگوهائی تصمیم گرفت که فقط برای دو ماه در اوایل ژانویه به آمریکا برود تا با کارتر و اعضای کنگره و سیا مذاکره کند چون نمی داند که سولیوان سفیر آمریکا چه گزارشاتی به واشنگتن می دهد.

بهمین جهت من جامه دانهایم را به کاخ فرستادم و از اداره کل تشریفات هم چند هدیه کوچک برداشتم. در نتیجه يك هواپیما پر از اثاثیه و لوازم مورد احتیاج به آمریکا فرستاده شد.

شاه می گفت می خواهم به آمریکا بروم تا مقامات آن کشور را روشن کنم که سقوط رژیم و روی کار آمدن افراطی ها چه خطراتی دارد.

آمریکائیهها ظرف ۲۴ ساعت گفتند از سفر شاه به آمریکا استقبال می کنند و می تواند در خانه (والترانتبرک) در پالم اسپرینگ استراحت کند. او از دوستان شاه و نیکسون می باشد. ولی بعداً برنامه تغییر کرد و شاه تصمیم گرفت موقتاً برای دیدن سادات به

مصر پرود.

شهبانوفرچ در مصاحبه ای به شوکراس گفته است (اونیز مثل شاه مخالف نابود کردن انقلاب با خونریزی بود و مثل شوهرش مطمئن نبود که باید کشور را ترك کنند. می گوید يك بار به شاه پیشنهاد کرد به خاطر کسانی که به آنها اعتقاد دارند شاه از کشور خارج گردد ولی او بماند ولی شاه قبول نکرد و گفت باید باهم کشور را ترك کنند) شاه هنگام ترك کشور در فرودگاه گفت: گفته بودم که مدتی است احساس خستگی می کنم و احتیاج به استراحت دارم ضمناً گفته بودم اول باید خیالم راحت شود و دولت مستقر گردد بعد مسافرت خواهم کرد. این فرصت بارأی مجلسین به دست آمد و امیدوارم دولت هم در ترمیم خرابیهای گذشته وهم در پایه گذاری آینده موفق گردد. شاه خطاب به دکتر بختیار گفت اکنون شما همه چیز را در دست دارید امیدوارم موفق شوید. ایران را به شما و شما را به خدا می سپارم.

همراهان شاه در این سفر عبارت بودند: از شهبانو فرح - دکتر اصلان افشار - سرهنگ کیومرث جهان بینی رئیس گارد محافظ شاه - دکتر لوسا پیرنیا - سرهنگ یزدان نویسی محافظ مخصوص ملکه - گروهبان علی شهبازی - امیر پور شجاع و محمود الیاسی پیشخدمتهای مخصوص - علی کبیری آشپز مخصوص - سرهنگ خلبان معزی.

مطلعی می گفت اغلب دوستان ملکه از کشور خارج شده بودند. یکی از دوستان ملکه ازدواج کرده بود و نمی خواست از کشور خارج گردد و یکی دیگر هم مذهبی شده بود و چادر اسلامی به سر کرده بود. دکتر لوسا پیرنیا برای خداحافظی نزد ملکه آمده بود که با او مذاکره شد و موافقت کرد با هواپیمای شاه به سفر بیاید تا بتواند به ملکه و فرزندان شاه در خارج کمک کند.

امیرطاهری می نویسد: شهبانو فرح مقدار زیادی از جواهرات خود را به قیمت ارزان فروخت. یکی از دوستان نزدیک شهبانو

مقداری از جواهرات را فروخت و پولی برای شهبانو نفرستاد.

دکتر باهری به نویسنده کتاب چنین گفت:

در آخرین روزهای اقامت اعلیحضرت در ایران هر روز يك بار شرفیاب می شدم. ولی يك روز قبل از حرکت اعلیحضرت به کاخ صاحبقرانیه احضار شدم. وقتی حضورشان رسیدم و مطالبی فرمودند استدعا کردم از مسافرت به خارج صرفنظر فرمائید زیرا بارفتن از ایران نمی توان آینده را پیش بینی کرد. فرمودند خبلیها مخصوصاً خارجیها ۵ سال است که می خواهند من از ایران بروم و با این طرز دیگر اقامت در ایران ممکن نیست و باید حتما بروم.

تقاضا کردم خوب است این مطلب را به مردم بفرمائید تا حقیقت برای همه روشن باشد. فرمودند کدام مردم؟ مردمی که عکس خمینی را در ماه می بینند؟ مردمی که روی پشت بام ها فریاد (مرگ برشاه) می زنند. مردمی که در راه پیمائیهای پی در پی شرکت می کنند. مردمی که در اثر توسعه اقتصادی از رفاه و آسایش زیادی برخوردار شده اند. پاسخ آنهمه زحمات و خدمات این بود؟ من باید از کشور بروم. با این طرز با حال تأثر و تأسف از کاخ خارج شدم.

(۱- ع تافته) در مجله روزگاران دربارۀ مسافرت شاه چنین می نویسد: دربارۀ این که چرا محمدرضا شاه پهلوی ایران را ترك کرد و با كمك ارتش با انقلابيون مبارزه نکرد جواب سئوال كاملاً معلوم است. در كودتای ۱۹۷۵ بنگلادش ۲۲۰ نفر از اقوام و بستگان شیخ مجیب الرحمان كشته شدند. در كودتای ۱۹۷۸ محمد تركی در افغانستان، داودخان و ۳۲ نفر از فامیل او به قتل رسیدند. در حالیکه در انقلاب بهمن ۵۷ حتی يك نفر از فامیل شاه و شهبانو كشته نشدند و او توانست با وجود كسالت سرطان از وقوع حوادثی نظیر بنگلادش و افغانستان برای فامیلش جلوگیری کند. در اواخر

تابستان ۵۷ شاپور غلامرضا و خانمش از سفر تابستانی اروپا به تهران بر می گردند. شاه قبلاً به تمام فامیل خود و شهبانو دستور داده بود از ایران بروند و برنگردند ولی شاپورغلامرضا برمی گردد. در فرودگاه مهرآباد مقامات امنیتی از ورود او جلوگیری کرده جریان را به شاه گزارش می دهند. شاه دستور می دهد با همان هواپیمائی که آمده مراجعت کند. خانمش با شهبانو مذاکره کرده می گوید من لباس زمستانی ندارم. باشاه مذاکره شد و به سرعت به کاخ خود می رود و مقداری لباس و جواهر خود را برداشته فوراً به اروپا پرواز می کند. طبق اظهار بهبهانیان قبل از انقلاب (کیم روزولت) از طرف کارتر باشاه ملاقات کرده می گوید راهی جز خروج شما از ایران باقی نمانده است اگر مقاومت شود صدماتی به شما و خاندان سلطنت زده خواهد شد.

بعد از این ملاقات شاه از آمریکائیها مایوس شده به شورویها متوسل می گردد که در صورت حمایت او علاوه بر لوله دوم گاز، استخراج نفت شمال به روس ها واگذار خواهد شد. هم چنین در تجارت خارجی امتیازاتی به شورویها خواهد داد. سفیر جواب می دهد مطالب را به اطلاع مسکو می رسانم. چند روز بعد شاه سفیر را می خواهد می گویند به مسکو رفته که تا سقوط رژیم به ایران مراجعت نکرد.

در جلسه ۲۲ بهمن ۵۷ شورای عالی ارتش وقتی فردوست از پدره ای می پرسد چه نیروئی در اختیار دارید؟ او جواب می دهد لشکر گارد شاهنشاهی در اختیار من است ولی سایر پادگانها فقط افسران و درجه داران سرخدمت هستند. در ۶ ماه گذشته هر سرباز وظیفه ای که به مرخصی رفته به پادگانها بر نگشته و شاه از فراریان سربازان وظیفه مطلع بوده است.

با توجه به جریانات بالا نمی شود به شاه ایراد گرفت که چرا مملکت را ترك کرد زیرا اگر شاه با برنامه ابرقدرتها که قسمتی از آن تغییر رژیم بود مخالفت می کرد و از ایران خارج نمی شد

وسيله هايزر و سوليوان كه مأموريت دو جانبه اي در ايران داشتند كودتا مي شد و شاه و فاميلش به قتل مي رسيدند و چون مقاومت نكرد و رفت كودتا صورت نگرفت. در مطبوعات مختلف هست كه هايزر به ارتشيان ايران كلك زد تا كودتا نكنند.

داود شومر در كتاب سقوط شاهنشاهي مي نويسد: روز ۸ فوريه ۷۹ كميسيون محرمانه اي در دفتر قره باغي تشكيل و روز ۱۰ فوريه براي كودتا معين مي شود كه خسروداد با چتريازانش با يك كودتاي سريع مواضع حساس تهران را تصرف كنند و رهبران انقلاب دستگير شوند. مراتب توسط قره باغي به هايزر اطلاع داده مي شود كه جلوي كودتا را مي گيرد. روز ۲۳ بهمن ۵۷ سپهبد بدره اي و سرلشكر نشاط و سرلشكر خسروداد تصميم به كودتا گرفته مي خواستند با استفاده از لشكر گارد نقاط حساس را تصرف كنند كه جريان به سرلشكر قره ني رئيس ستاد خبر داده مي شود كه با كشته شدن بدره اي و نشاط برنامه بهم مي خورد. ايراد به شاه اين است كه وقتي فهميد چند روز بيشتر از عمرش باقي مانده چرا حقايق را نگفت تالاقل نسل آينده از آن سرمشق بگيرد.

حسني هيكل درباره سفر شاه چنين مي نويسد:
اسرائيليها اولين كساني بودند كه زنگ خطر را به صدا در آوردند و نگراني خود را از طريق ژنرال افشار به اطلاع شاه رسانيدند. ليكن شاه آنها را مطمئن ساخت كه بر اوضاع مسلط است و جلوي اين كارها گرفته خواهد شد. به زحمت مي توان كساني را پيدا كرد كه در صورت سقوط شاه بيش از اسرائيليها زيان ميديدند. سالي ۴۰۰ ميليون دلار داد و ستد تجاري با ايران داشتند. ايران يكي از مشتريان پر و پا قرص سلاح هاي اسرائيلي بود. در سال حدود ۶۰۰ ميليون دلار اسلحه سبك به ايران مي فروختند.
در سپتامبر ۱۹۸۷ كميته مخصوصي از كنگره آمريكا گزارش

داده بود که حداقل تاده سال دیگر هیچ خطر عمده ای شاه و رژیمش را تهدید نمی کند زیرا هیچ قدرتی توانائی مقابله با ارتش شاه را ندارد.

در ۱۹ نوامبر همان سال روسها هم که روابط حسنه ای با ایران داشتند سکوت را شکستند. پراودا نوشت: که برژنف هشدار داده هرگونه مداخله نظامی در امور داخلی ایران به منزله اقدامی است که امنیت روسیه را به خطر خواهد انداخت. در همان ایام شاه سفیر شوروی ولادیمیروینوگرادوف را احضار کرد که روابط خوبی پاشاه داشت. شاه از او در باره حوادث اخیر سؤال کرد. سفیر گفت شما حقایق را بهتر از من می دانید ولی نظرم این نظر مارکسیستی است و این حرکتها نشانه وجود طبقات فقیر در جامعه است که خواسته های آنان تأمین نشده و طبقات متوسط هم از مداخلات خارجیها به تنگ آمده و خود را از امکان تعیین سرنوشت خود و مداخله در امور حکومت محروم می دانند ولی از فساد دستگاه و مداخلات آمریکائیها و نزدیکی شاه با آمریکا حرفی نزد شاه ناگهان پرسید اگر شما به جای من بودید چه می کردید؟ سفیر گفت من در عمرم هرگز شاه نبوده ام و متأسفم که نظر من به درد شما نخواهد خورد. با این طرز سفیر نشان داد که شوروی در جریانات دخالتی ندارد و آماده کمک به ایران است. در حالی که روسها معتقد بودند که انقلاب ایران از در مذهب درآمده که همه جا عامل ارتجاع است.

با رفتن شاه از ایران مخالفین جان تازه ای گرفتند. تظاهرات روز سفرشاه و پائین کشیدن مجسمه ها در سراسر کشور آنها را مصمم تر ساخت که بهر صورتی است رژیم شاهنشاهی را در ایران سرنگون سازند. بارفتن شاه بختیار سعی داشت که آرامش به کشور باز گردد. دکتر بختیار با داشتن رابطه نزدیک با بازرگان می کوشید از آن طریق خمینی را وادار کند که برای اجرای برنامه ها به او

مهلتی بدهد بهمین جهت بدوا با احترام و تجلیل از خمینی و علمای اعلام یاد می کرد و سپس برنامه دیدار از خمینی در پاریس تهیه شد ولی نزدیکان خمینی می کوشیدند که بهیچوجه بین بختیار و خمینی ملاقاتی صورت نگیرد و با استفاده از حاد بودن اوضاع موجبات سقوط دولت و رژیم را فراهم سازند. بهمین جهت خمینی که تصمیم داشت بلافاصله بعد از رفتن شاه به ایران باز گردد به علت همین مذاکرات و شایعات مبنی بر این که هواپیمای خمینی در آسمان ایران منفجر می گردد یا این که خمینی و همراهانش با هواپیما به یکی از جزایر ایران راهنمایی می شوند به تأخیر افتاد. بیش از هر چیز در آن روزها آمدن و نیامدن خمینی به ایران مطرح بود.

نهضت آزادی ایران در تاریخ ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ طی بیانیه ای چنین اعلام داشت:

- ۱ - با رفتن شاه مبارزات را پایان یافته تلقی نکنید.
 - ۲ - در برابر هیچ توطئه ای که به تثبیت رژیم سلطنتی منجر می گردد فریب نخورید.
 - ۳ - از هرگونه تخریب و آتش سوزی پرهیزید.
 - ۴ - به هیچگونه اقدام فردی و خودسرانه دست نزنید.
 - ۵ - حرکت تعاونی اسلامی را گسترش دهیم.
 - ۶ - همبستگی خود را برای تحقق نهضت اسلامی نشان دهیم.
- نهضت آزادی همانطوری که در ۱۲ آبان ۱۳۵۷ اعلام کرد
- (۱) - اکثریت مردم ایران شاه و رژیم او را نمی خواهند و خواستار حکومت اسلامی هستند.
 - ۲ - اکثریت قاطع ملت ایران آیت الله العظمی خمینی را به رهبری خود برگزیده اند
- ***

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۴۰۲ مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۱ درباره تصمیم رهبران کشورها چنین می نویسد:

رهبری سیاسی همه اش بهره مندی از مزایای قدرت نیست. اوقاتی پیش می آید که باید پای همه چیز ایستاد. باید خیلی از چیزها را فدا کرد حتی وجاهت ملی و محبوبیت را. برد و باخت در بازی سیاست يك مسئله خصوصی نیست چیزی به مراتب مهمتر از آن است که در لحظه تصمیم نباید دچار تردید شد یا این که به فکر خود بود.

باید گفت رهبران سیاسی هم بشر هستند و از ضعفها و نقص های بشر مبرا نیستند. همه آنها ممکن است اشتباه کنند، بترسند، بلغزند. ممکن است در لحظات حساس نتوانند تصمیم بگیرند. چنانکه درباره قوی ترین آنها یعنی ژنرال دوگل چنین شد. در روز ۲۹ ماه مه ۱۹۶۸ ژنرال دوگل که او را مظهر مقاومت در جهان می شناختند از حوادث گریخت. يك روز تمام کسی نمی دانست دوگل به کجا رفته است. اعتصابات و تظاهرات فرانسه را فلج کرده بود. دوگل با هلیکوپتر نزد ژنرال ماسو فرمانده نیروی فرانسه در آلمان رفته بود. دوگل به ماسو گفت (همه چیز از دست رفت. کمونیستها کشور را فلج کرده اند. من کنار کشیده ام و خود را در پناه تو قرار می دهم) ژنرال ماسو او را به دفتر کار خود برد و گفت شما مرد جنگ دیده اید، از سال ۱۹۴۰ وارد نبرد سیاسی شده اید و باید تا آخر ادامه دهید مثل يك سرباز. سرانجام دوگل تسلیم شد و روحیه خود را بازیافت و دست ماسورا فشرده و بازگشت. دوگلیست هاتظاهرات بزرگی کردند، چپی ها روحیه خود را باختند و دوگل مسلط شد.

درباره احمدشاه هم همین امر پیش آمد. وقتی قشون روس وارد ایران شد و تا قزوین پیش آمد احمدشاه تصمیم گرفت به اصفهان برود که فرمانفرما خود را به شاه رسانید و گفت اگر پایت را از تهران خارج بگذاری تخت و تاج خودت و دودمان قاجار را بر باد می دهی. اجداد ما تاج و تخت را آسان نگرفته اند که آسان از دست می دهی. سماجت فرمانفرما موجب شد که احمدشاه از سفر منصرف شود. با آمدن سپهدار تنکابنی و صمصام السلطنه بختیاری

و بازداشتن شاه از سفر تا مدتی سلطنت قاجار حفظ شد. اخیراً در الجزیره نیز محمد بوضیاف رئیس شورای عالی آن کشور در گفتگوی مطبوعاتی چنین گفت (برای نجات کشور هرگاه لازم باشد ده هزارتن بازداشت و تبعید شوند مسئله مهمی نیست. من این را با وجدان آرام می گویم) او با این طرز الجزیره را از خطر نجات داد. ولی سرانجام جان خود را هم از دست داد.

تاریخ نشان می دهد که فاجعه وقتی اتفاق می افتد یعنی روزحادثه انسان نه (ژنرال ماسورا) درکنار دارد و نه (فرمانفرما) را.



وداع شاه با آخرین نخست وزیرش در فرودگاه مهرآباد

(شورای سلطنت) و (شورای انقلاب)

درگیرودار رفتن شاه و آمدن خمینی دو شورا در ایران تشکیل شد یکی شورای سلطنت که طبق قانون اساسی در غیاب شاه باید وظایف سلطنت را انجام دهد و دیگری شورای انقلاب که از طرف خمینی تعیین شده بود که باید به وظایف انقلابی و کارهای انتقال رژیم پردازد.

اعضای شورای سلطنت عبارت بودند از: ۱ - دکتر شاپور بختیار نخست وزیر ۲ - دکتر محمدسجادی رئیس مجلس سنا ۳ - دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورایملی ۴ - دکتر علیقلی اردلان وزیر دربارشاهنشاهی ۵ - ارتشبد قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ۶ - عبدالله انتظام ۷ - سیدجلال الدین تهرانی ۸ - محمدعلی وارسته ۹ - دکترعبدالحسین علی آبادی.

روزنامه اطلاعات درباره شورای سلطنت در ۲۳ دی ماه ۵۷ چنین نوشت: درآغاز قرار بود که شورای سلطنت از چهره هائی تشکیل شود که علاوه برندااشتن مسئولیت رسمی در سال های گذشته ازکارهای دولتی برکنار بوده اند بهمین جهت با این افراد تماس گرفته شد. اللهیارصالح مسئله خستگی و کهولت را عنوان کرد و دلائل دیگری را برای عدم قبول ذکر نمود. دکتر صدیقی دعوت را نپذیرفت چون معتقد به رفتن شاه به خارج از کشور نبود. دکتر سنجابی هم دعوت را رد کرد. دکتر امینی گفت ترجیح می دهد که

بدون داشتن مسئولیت ارتباط خود را با همه گروهها حفظ کند. بنا
براین در آخرین ساعات اسامی شورای سلطنت اعلام گردید.

محمود دژکام می نویسد: در طوفان ۵۷ يك روز دكتر امینی
از من خواهش کرد که اگر ممکن است با اللهیار صالح صحبت کنم که
آیا حاضر است ریاست شورای سلطنت را بپذیرد؟ در صورت قبول
شاه، شخصاً به ایشان تلفن خواهد کرد. جریان را به اطلاع ایشان
رساندم. صالح گفت اگر دیگری بود همان پاسخ کلی را می دادم که
بازنشسته هستم ولی به شما می گویم که سال هاست شاه را امتحان
کرده ام، شخصی است دو بهم زن، بارها به خاطر مصلحت کشور
مطلبی را به او گفته ام بلافاصله مطلب را با طرف در میان گذاشته
و نام گوینده را هم ذکر کرده، حالا هم که به سراغ من آمده از بد
حادثه است، بگذار آنچه را در کودتای ۲۸ مرداد کاشته درو کند.

صالح علاوه برآنکه خود ریاست شورای سلطنت را نپذیرفت
نزد نجم الملك و وارسته هم رفت که آنها هم نپذیرند که فقط نجم
الملك حرف او را پذیرفت.

به دكتر امینی گفتم چرا شما از شاه حمایت می کنید؟ او در
گذشته برای همسر شما پرونده ساخت و حتی گروهبانی را وادار کرد
که در تلویزیون ثابت به سوی شما تیراندازی کند و شمارا بترساند.
دكتر امینی گفت وضع شاه خراب است و بسیار مضطرب و
ترسو شده است، بیماری هم او را خیلی رنج می دهد، من به اتفاق
انتظام می کوشم تا آلت دست ژنرال ها نشود، آنها می کوشند تا
شاه را وادار به مقاومت و حتی بمباران تظاهرات بکنند. اللهیار
صالح با ایمان به جمهوری اسلامی رأی داد. همین که فیلم شرکت
او در رفراندوم در تلویزیون پخش شد مخالفان به خانه اش تلفن
کردند که بعضی هم بی ادبانه بود ولی او می گفت عقیده دارد.

ارتشبد قره باغی چنین می نویسد: اولین جلسه شورای

سلطنت روز ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ در کاخ نیاوران تشکیل شد. اتاق مزبور جنب دفتر اعلیحضرت بود که معمولاً شوراها در حضور شاهنشاه تشکیل می گردید. وقتی دور میز نشستیم وارسته چنین گفت: روز ۱۶ خرداد ۴۲ به دعوت تلفنی علاء وزیر دربارگرد آمدم. علاء گفت دو روز است مملکت دچار هرج و مرج شده و مردم تظاهراتی علیه دولت و به نفع روحانیت می نمایند، متأسفانه عده ای هم کشته و مجروح شده اند که این وضع نمی تواند ادامه یابد. از آقایان دعوت کرده ام که نظرات شما رجال قدیمی مملکت را که مورد اعتماد مردم می باشید دریافت و بررسی نمائیم که برای آرامش چه باید کرد؟ من اظهار کردم در قدیم وقتی این قبیل بحرانها پیش می آمد دولت مستعفی می گردید و رجالی مانند مؤمن الملک و مستوفی الممالک مصدر کار می شدند و چون مردم به آنان اعتماد داشتند و می دانستند آنها خدمتگذار هستند آرام می گرفتند، لازم است در این موقع حساس دولت مستعفی گشته کسی سرکار بیاید که مورد نظر مردم باشد و دولت آینده هم از روحانیون دلجوئی نماید. انتظام گفت مقتضی نبود اعلیحضرت به قم رفته در میدان شهر اظهاراتی علیه روحانیت بنماید که موجب کدورت آنها گردد، لازم است از آنها رفع کدورت شود. گویا پس از خاتمه جلسه سپهبد یزدان پناه یکی از حاضرین در جلسه شرفیاب شده و اظهار نموده اند اعلیحضرتا چه نشسته اید که در منزل خودتان علیه شما گفتگو می نمایند و دولت تعیین می کنند و شما اطلاعی ندارید. اعلیحضرت پس از اطلاع اظهار نموده اند که باید این رجال را در توالی انداخته و سیفون را کشید. بعدها علاء از وزارت دربار و انتظام از شرکت نفت کنار گذاشته شدند و من و سایرین هم مورد غضب بودیم تا حالا. شرکت کنندگان در آن جلسه عبارت بودند از حسین علاء - سپهبد یزدان پناه - محمدعلی وارسته - مهندس جعفر شریف امامی - عبدالله انتظام - دیوان بیگی.

قره باغی می نویسد: اعلیحضرت در جلسه شورای سلطنت

حاضر شده چنین فرمودند: دولت برابر قانون اساسی تشکیل و رئیس دولت از قانون اساسی پشتیبانی می نماید، به ارتش هم دستور داده ایم از دولت پشتیبانی کند، برابر قانون اساسی لازم بود که شورای سلطنت تشکیل شود تا در مدت مسافرت وظایف را برابر قانون انجام دهد، امیدواریم دولت موفق شود به اعتصابات و اغتشاشات خاتمه داده و آرامش را در کشور برقرار سازد، فکر نمی کنم اشکالی در کار رأی اعتماد مجلسین باشد. رئیس مجلس سنا گفت فردا به دولت رأی اعتماد داده می شود. نخست وزیر اطمینان داد که به زودی اغتشاشات و اعتصاب ها پایان می یابد و استدعا نمود که مسافرت بعد از رأی اعتماد صورت گیرد. همه تأیید کردند مسافرت روز سه شنبه ۲۶ دی ماه بعد از رأی اعتماد مجلسین انجام شود. تهرانی هم در گوش اعلیحضرت مطالبی گفت و ایشان می خندیدند.

به طور کلی اعضای شورای سلطنت در مورد رئیس شورا و مسافرت تهرانی به پاریس بحثی نکردند تا اینکه بعداً نخست وزیر گفت تهرانی به علت سابقه دوستی با آیت الله خمینی با عنوان رئیس شورای سلطنت برای ملاقات ایشان به پاریس خواهد رفت. بختیار اصولاً به شورای سلطنت که به پیشنهاد خودش به وجود آمده بود اعتقادی نداشت و نمی خواست تشکیل جلسه بدهد بهمین جهت بعد از سفر اعلیحضرت دو نوبت آنهم به اصرار من تشکیل شد. در جلسه یکم بختیار در مورد برقراری آرامش و اظهار امیدواری به سفر تهرانی به پاریس گفت با ایشان از پاریس مذاکرت تلفنی داشته و موافقت نموده که به منظور ملاقات با خمینی از ریاست شورای سلطنت استعفا بدهد و امیدوار بود که با اقدامات ایشان در پاریس و مذاکرات خودش با مخالفین به زودی نا آرامیها پایان یابد. وقتی متن استعفای تهرانی منتشر شد که شورای سلطنت را غیرقانونی دانسته و نتیجه ای هم از مذاکرات حاصل نشد و چگونگی را از بختیار سؤال کردم گفت این حرفها تأثیری ندارد ما کار خود را انجام

می دهیم. در حالیکه چنین نبود غیرقانونی اعلام شدن شورای سلطنت غیرقانونی شدن بختیار هم بود که توسط خمینی غیرقانونی شده بود. پیشنهاد بار دوم من برای تشکیل شورای سلطنت به این دلیل بود که چون اعلیحضرت در موقع خروج از کشور خلاف معمول همیشه اختیارات را به رئیس ستاد بزرگ نداده بودند تا به موجب آن فرامین ارتش امضا شود تصمیم گرفتم فرامین به امضای رئیس شورای سلطنت برسد و چون جریان را به بختیار گفتم اظهار داشت این کار مهم نیست من خودم فرامین را امضا می کنم. گفتم اگر قرار است شما امضا کنید لازم است شورای سلطنت این اجازه را به نخست وزیر بدهد. بهمین جهت جلسه شورای سلطنت در نخست وزیری تشکیل و پس از بحث زیادی شورا موافقت ننمود که فرامین را نخست وزیر امضا کند. قرار شد وارسته از طرف رئیس شورای سلطنت امضا کند که بهمین ترتیب عمل شد. در این جلسه رؤسای مجلسین و وزیر دربار به بحران و آشفتگی و اعتصابات اشاره کرده خواستار اقدامات جدی تری شدند، حتی گفته شد اگر لازم است با سفرای امریکا و انگلیس و شوروی مذاکره شود تا ترتیبی داده شود که این آشوبها خاتمه یابد. بختیار گفت من مشغول مذاکره با آنها هستم، دو راه بیشتر وجود ندارد یکی فراندم تا مردم نظرشان را بدهند که اگر مقدور نباشد که دکتر سجادی ضمن قطع صحبت ایشان اظهار داشت جلسه مشترک مجلسین دعوت شوند تا دوماه قانون اساسی اصلاح گردد که بختیار تکرار آن را کرد دوماه قانون اساسی اصلاح گردد تا به این آشوبها و اغتشاشات خاتمه داده شود. (منظور دوماه مربوط به تغییر رژیم سلطنت در قانون اساسی می باشد.) چون هر دوره حل صورت قانونی دارد دیگر اشکالی درین نخواهد بود.

درباره فراندم پیشنهادی بختیار بعدا بازرگان چنین نوشت:
دراوایل بهمن ۵۷ جلسه سه نفری با شرکت یکی از روحانیون عضو

شورای انقلاب و سفیر آمریکا تشکیل گردید. موضوع برگزاری
رفراندم جهت تبدیل مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی بود. نظر
سفیر آمریکا این بود که رفراندم را وزارت کشور دولت بختیار انجام
دهد که از نظر حقوق بین الملل اشکالی پیش نیاید ولی نظر دونفر
دیگر این بود که در رفراندم توسط دولت بختیار، ملت شرکت
نخواهد کرد بهتر است این کار در مساجد و مدارس انجام و دولت
نظارت کند و زیر نظر وزیر کشور و دولت مورد انتخاب و اعتماد
رهبری انقلاب باشد.

دکتر یزدی درباره فعالیت های محرمانه بختیار و تغییر
دوماده قانون اساسی چنین می نویسد: امام پیغام داد شورای
سلطنت غیرقانونی است آن وقت قرار شد طرح دیگری پیاده شود
یعنی بختیار اعلام جمهوری کند و با تشکیل جلسه مجلسین اصل
رژیم شاهنشاهی را از قانون اساسی حذف کند و علت این که بختیار
از امام چند هفته مهلت خواسته همین بود.

قره باغی می نویسد: جریان مذاکرات شورای سلطنت و
اظهارات بختیار را درباره اصلاح قانون اساسی در کمیته بحران
مطرح کردم و گفتم اعلیحضرت معتقد بودند مشکل مملکت سیاسی
است نه نظامی و به عهده نخست وزیر محول فرموده و ارتباط
تلفنی با ایشان دارند و به ستاد و فرماندهان اجازه ارتباط نداده اند
بهتر است تأمل کنیم تا ببینیم نخست وزیر چه می کند. در عمل
دیدیم که نخست وزیر بهیچوجه علاقه ای به شورای سلطنت نداشت
و مایل نبود که شورا تشکیل شود. بهمین جهت نخست وزیر در
هیچ موردی به شورای سلطنت مراجعه ننموده و مشورتی به عمل
نیآورد.

روزنامه ایـران پست چنین نوشت: در نخست وزیری جلسه

شورای سلطنت تشکیل و به پیشنهاد دکتر بختیار قرار شد سیدجلال
تهرانی رئیس شود تا با روابط نزدیکی که با خمینی و آخوندها دارد
واسطه کار شود. سیدجلال به بختیار گفته بود که بدون استعفا نمی
تواند خمینی را ببیند. بختیار که به موفقیت خود امیدوار بود گفت
مانعی ندارد که بتوانید بدون واسطه پیغام مرا به ایشان برسانید
منتها ما جلسه شورا را تشکیل می دهیم و با استعفای شما
مخالفت می کنیم. پیشنهادات بختیار برای خمینی يك مقدمه و سه
بخش داشت. در مقدمه یادآور شده بود که هر نوع راه حلی بدون
موافقت روحانیت امکان پذیر نیست. راه حل اول فرصت دو ماهه ای
بود که در اختیار دولت بختیار گذارده شود تا با آزادی زندانیان
سیاسی و مطبوعات و احزاب سیاسی و اجتماعات جامعه را به سوی
دموکراسی حرکت دهد. دوم اینکه در همین مدت با انحلال مجلسین
و محاکمه و مجازات سردمداران ظلم و فساد به خواست ملت ایران
پاسخ دهد. سوم این که امرای ارتش را که به فکر کودتا هستند از
قدرت دور کند. در مقابل بختیار از خمینی می خواست از مردم
بخواهد که سرکارهایشان بروند تا کارهای مملکت فلج نشود.

سیدجلال تهرانی به گفته خودش فقط يك بار دست شاه را
بوسیده بود و آن هم در زمانی که به اتفاق پاکروان سند مرجعیتی را
که شریعتمداری و میلانی و خونسازی برای خمینی ساخته بودند
نزد شاه برده و گفته بود (قربانت گردم. دست از سر این سید بردار
خونش گردنت را می گیرد. او که چیزی نمی خواهد به جای تبعید و
زندان به قم برگردانش. بعد هم به عنوان زیارت قم او و سایرین را
ببین، به خدا قسم سید تا آخر عمر دعاگو خواهد بود. او آدم مغرور و
جاه طلبی است دلش می خواهد سری توی سرها داشته باشد دستور
بده پسرش سید مصطفی را هم از قم وکیل کنند و مقداری از وجوه
اوقاف را هم برایش بفرست) به هرحال سیدجلال با این سابقه و
خصوصیت عازم پاریس شد. سیدجلال برای ملاقات چندتن از
روحانیون و نزدیکان خمینی به (هتل کریون) رفت. این همان

هتلی است که در زمان نخست وزیری از هاری یک بار اردشیر زاهدی در آنجا با ابوالحسن بنی صدر ملاقات کرده بود. پدران آنها روابط بسیار صمیمانه داشتند. زاهدی در زمان مصدق مدتی در خانه آیت الله بنی صدر در همدان پنهان بود و پس از سقوط مصدق ابوالحسن بنی صدر را از زندان نجات داد. زاهدی از بنی صدر خواست که ترتیبی بدهد که به دیدار خمینی برود و اگر موافقت کند استعفای شاه را بگیرد و ولیعهد به سلطنت برسد و هر که را امام معین می کند نایب السلطنه باشد. بنی صدر گفت خمینی از کسانی است که حتی نمی تواند افرادی نظیر اردشیر زاهدی را در یک فرسنگی خانه اش ببیند. بهتر است ایمن مذاکرات و ملاقات پنهان بماند ولی این پیشنهادات بعداً در روزنامه فیگارو چاپ شد.

بهرحال سیدجلال در همین هتل چندتن از نزدیکان خمینی را در جلسه ای دید که همگی به او گفتند فقط در صورت استعفا می تواند آیت الله را ببیند و بس.

بعضی دیگر از نشریات نوشته بودند قبلاً قرار بود دکتر سجادی و دکتر سعید متفقاً به پاریس بروند و از خمینی بخواهند و دعوت کنند که به ایران بیاید ولی این برنامه منتفی شد.

دکتر بختیار درباره شورای سلطنت چنین می نویسد: تعیین شورای سلطنت از وظایف شاه است. البته ایشان از بنده و انتظام و دکتر امینی دکتر صدیقی هم پرسیدند. انتصاب سیدجلال تهرانی به چند دلیل بود. اولاً ایشان یک آخوند بود و در جریان گرفتاری خمینی در سال ۴۲ نقش به تمام معنی مؤثری بازی کرد. ایشان گفتند فتوای شریعتمداری - میلانی - قمی راجع به درجه اجتهاد حاج آقا سیدروح الله را من به شاه داده و از او دفاع کرده ام. من دکتر علی آبادی را پیشنهاد کردم که با کمال شهامت قبول کرد و تا روز آخر هم ماند. همچنین دکتر علی اکبر سیاسی و محمد سروری را پیشنهاد

کردم که به علت کهولت قبول نکردند. وقتی تصمیم گرفتم به آقای خمینی پیغام بدهم که از خر شیطان پائین بیاید و مثل يك آدم منطقی صحبت کند بهترین راه این بود آدمی همزبان خودش باشد که مخصوصاً به او خدمتی هم کرده باشد. وقتی خمینی خواست اوهم استعفا کرد. هر کس يك فلزی دارد از اشخاص بیش از ظرفیت شان نباید توقع داشت.

در نشریات مختلف متن استعفای سیدجلال تهرانی را به دو صورت دیدم که کامل ترین آن چنین است:



یکشنبه اول بهمن ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی مطابق ۲۲ صفرالمظفر ۱۳۹۹ هجری قمری-پاریس - قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف این جانب فقط برای مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود. ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت این جانب به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بودتشکیل نگردد. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت به طوری که

برای احترام به افکار عمومی و با توجه به فتوای حضرت آیت الله العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا آن را غیرقانونی دانسته کناره گیری کردم. از خداوند و اجداد طاهرين و ارواح مقدسه اولياء اسلام مسئلت دارم که مملکت و ملت مسلمان ايران را در ظل عنایات حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه از هرگزندی مصون داشته و استقلال وطن عزیزما را محفوظ فرمایند.

محمدالحسینی سیدجلال الدین تهرانی

دکتر یزدی در این باره چنین می نویسد: روز ۳۰ دی ماه ۵۷ نامه ای از سیدجلال تهرانی خطاب به امام به دستم رسید که درخواست کرده بود به دیدار امام بیاید. درخواست را با امام مطرح ساختم. در آن جلسه حاج احمدآقا و اشراقی و شاید یکی دو نفر دیگر هم حضور داشتند. امام اجابت درخواست تهرانی را موکول به استعفای کتبی از شورای سلطنت دانسته و باید تشریح کند که شورای سلطنت را غیرقانونی می داند. این مطلب را برای سیدجلال در حاشیه نامه اش نوشته برایش فرستادم. صبح روز بعد سیدجلال شرحی مبنی بر استعفا از شورای سلطنت نوشت و فرستاد اما (به غیرقانونی بودن) اشاره ای نکرده بود لذا مورد قبول امام قرار نگرفت. قرار شد حاج احمدآقا و دکتر سیف الدین نبوی به خانه سیدجلال در پاریس بروند. بعد از نیم ساعت برگشتند و استعفا نامه طبق نظر امام اصلاح شد. بهمین جهت دو متن استعفا وجود دارد که (هر دو در این کتاب دکتر یزدی چاپ شده است).

دیدار سیدجلال با امام کوتاه و تشریفاتی حدود ده دقیقه بود. مطلب جز تسلیم استعفا و دعای خیر توسط امام چیزی مطرح نگردید. وقتی مرا دید گفت بالاخره کار خودتان را کردید. گفتم اگر چه عضویت در شورای سلطنت عمل خلاق بود ولی با استعفای خود آن را منحل و به سهم خودتان به انقلاب کمک کردید و قابل تقدیر است. او هنگام خداحافظی با اشراقی رویوسی کرد و به

خبرنگاران گفت هیچگونه تماسی با بختیار ندارد.

استعفای سیدجلال بعد از خروج شاه از ایران به عنوان بزرگترین پیروزی برای امام تلقی شد و تیر خلاص برای شورای سلطنت بود. خبرگزاریها گفتند رئیس شورای عالی سلطنت یعنی بالاترین مقام بعد از خروج شاه از ایران ۹ روز پس از انتصاب استعفای خود را به مصمم ترین دشمن شاه یعنی خمینی شخصاً تسلیم نمود. او که باید در غیاب شاه تمامی قدرت سلطنت را اعمال نماید تسلیم کامل خود را به رهبر مذهبی تبعیدی ایران با تغییر متن استعفای اولش به درخواست آیت الله نشان داد. عده ای عمل سیدجلال الدین را خیانت خواندند که او در پاسخ گفت اینها به مسائل ایران جاهلند و باکوتة نظری قضاوت می کنند. من افکار عمومی ایرانیان را در تهران دیدم و فکر کردم با استعفا از شورای سلطنت ممکن است بتوانم به حل مشکل کمکی بکنم.

به طور کلی باید گفت تشکیل شورای سلطنت از زمان روی کار آمدن دولت شریف امامی مطرح بود. دکتر امینی برای این کار اصرار داشت و با مطهری تماس می گیرد و او با مشورت همکاران ۵ نفر محیط طباطبائی - دکتر یدالله سبحانی - دکتر علی آبادی - دکتر ایزدی - مهندس مهد مینا را معرفی می کند. امینی به سبحانی می گوید شورای سلطنت با عضویت ۵ نظامی و ۵ غیر نظامی تشکیل شود ولی سبحانی رد می کند و موضوع را در شورای انقلاب مطرح می سازد. مطهری در تماس تلفنی با پاریس نظر امام را می پرسد. گفتند هرگز، هرگز مصلحت نیست بپذیرید. نام اشخاص دیگر هم مثل بهشتی - شریعتمداری - اللهیار صالح و دکتر سنجابی برده می شد. به علاوه دربارہ اسم شورا هم بحث بود. شورای نیابت سلطنت یا شورای اداره امور کشور یا شورای ملی؟

سرانجام شورای سلطنت تشکیل شد و دکتر علی آبادی هم عضویت را پذیرفته و همان موقع هم استعفای کتبی خود را به طور خصوصی به شورای انقلاب داد تا هر زمان که لازم دانستند منتشر

سازند. متن استعفا که تاریخ آن ۱۵ دی ماه ۵۷ بود در ۱۱ بهمن ۵۷ منتشر شد. بعد از پیروزی انقلاب دکتر علی آبادی به جرم عضویت در شورای سلطنت بازداشت و به کمیته سلطنت آباد زیر نظر دانش منفرد برده شد. وی چگونگی عضویت و استعفای خود را از شورای سلطنت بیان داشت اما آنها قبول نکردند تا آنکه خانواده ایشان به مطهری متوسل شدند. مطهری به کمیته سلطنت آباد رفته او را آزاد کرد.

پس از بازگشت امام دکتر جواد سعید رئیس مجلس توسط دکتر سنجابی پیغام داد که برای حل بحران و روی کار آمدن دولت مورد نظر امام نمایندگان حاضرند دولت بختیار را باقیمده فوریت استیضاح کنند و فی المجلس رأی عدم اعتماد بدهند و در همان جلسه به مهندس بازرگان بدون این که به مجلس بیاید رأی اعتماد بدهند و پس از آن دسته جمعی استعفا کرده خود به خود مجلس را منحل سازند. وقتی این پیشنهاد در مدرسه علوی در حضور امام مطرح شد راقم استدلال کردم که این رسمی شناختن سلطنت و ارکان آن می باشد لذا این پیشنهاد مردود شناخته شد. استدلال این بود که حاکمیت جدید از انقلاب ملت ایران نشئت می گیرد و هر انقلابی قوانین خود را وضع می کند و نیازی به احراز مشروعیت از قوانین گذشته را ندارد.

روزنامه کیهان می نویسد: دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی و عضو شورای سلطنت طی نامه کتبی به مهندس بازرگان پیشنهاد کرده بود که جلسه مشترکی از دو مجلس تشکیل و شرکت کنندگان ضمن سلب اعتماد نسبت به کابینه بختیار، دولت بازرگان را به رسمیت بشناسند و مجلسین هیئت مدیره موقت را تحت ریاست بازرگان و با حضور رئیس ستاد ارتش تا مرحله تشکیل مجلس مؤسسان عالی ترین مرجع رسمی کشور اعلام کند. بازرگان در بست این پیشنهاد را پذیرفته بود که این کار هم جلوی خونریزی را می

گرفت و هم کشور را پای بند به دموکراسی معرفی می کرد. بهمین جهت بازرگان که با دکتر سجادی نسبت فامیلی داشت موضوع را با تلفن به اطلاع رئیس مجلس سنا هم می رساند و موافقت خود را با طرح رئیس مجلس شورایملی اعلام می کند. شورای انقلاب هم در جریان این پیشنهاد قرار می گیرد.

خسرواقبال می گفت سیدجلال تهرانی را پس از استعفا از ریاست شورای سلطنت دیده و با او مذاکره کرده است: سیدجلال به او گفته بود که هنگام اقامت در تهران يك جلسه از شورای سلطنت را حضور اعلیحضرت تشکیل دادیم. پس از خاتمه جلسه حضور شاه رفتم و گفتم خیلی ها معتقدند که بهتر است اعلیحضرت قدری سفر را به تأخیر اندازند زیرا این مسافرت موجب خواهد شد که طرفداران سلطنت مرعوب شوند. اعلیحضرت با عصبانیت گفتند مگر اوضاع را نمی بینید. می خواهید در اینجا بمانم و به قصر من حمله کنند و ما را نابود سازند، من هم مریض هستم و هم صلاح نیست در داخل کشور بمانم شاید با رفتن به مسافرت قدری آرامش برقرار شود. سیدجلال گفت وقتی تصمیم شاه را به سفر خیلی جدی دیدم و غیرقابل تأخیر، دانستم که این سفر دائمی است و حساب عاقبت کار خود را کردم.

نویسنده کتاب سیدجلال تهرانی را چند بار در ایران و در خانه اش در سه راه امین حضور دیدم که به صورت يك موزه با نصب چند دستگاه ستاره شناسی در آورده بود. عده ای معتقد بودند که او با استفاده از علم نجوم و پیشگوئیهایش توانسته خود را به دربار نزدیک کند. خیلی شوخ و صریح اللهجه به نظر می رسید. می گفت علت کنارگذاشتن او از سمت سناتوری انتصابی این بوده است که در مجلس سنا به دولت منصور رأی کسب کرده است. از کارها و اقدامات او هنگام استانداری خراسان و نیابت تولیت داستانهای

می گویند که نشان می دهد وضع خیلی عادی نداشته است و انتخاب او به ریاست شورای سلطنت یکی از اشتباهات بزرگ بود که لطمه فراوان به رژیم زد و در تسریع سقوط خیلی مؤثر افتاد.

دکتر عباسقلی بختیار درباره استعفای سیدجلال تهرانی چنین توضیح می دهد:

روزاستعفای ایشان (۲۱ ژانویه ۱۹۷۹ برابر با اول بهمن ۱۳۵۷) به خاطر انجام مأموریتی از طرف نخست وزیر درپاریس بودم، از خبر استعفای ایشان وسیله تلویزیون فرانسه مطلع شدم پس از پخش خبر، تهرانی با تلفن با من تماس گرفت و خواست که فردای آن روز خدمتشان برسم اما چون روز دوم بهمن عازم تهران بودم عذر خواستم ولی از من خواستند که به اطلاع دکتر شاپور بختیار نخست وزیر برسانم علت آن که از نخست وزیر برای استعفا از ریاست و عضویت شورای سلطنت به دلیل غیرقانونی بودن آن کسب نظر نکرده ام کمبود وقت و مشکل برقراری ارتباط بوده و تأکید کرد کاری که کرده مآلاً به نفع دولت بختیار خواهد بود. از این گذشته دکتر بختیار در زمان حیات سیدجلال تهرانی در کتاب خود نوشته که استعفای تهرانی بدون اجازه و بدون اطلاع ایشان صورت گرفته است.

سهام الدین مزینی پس از درگذشت تهرانی در کیهان لندن چنین نوشت:

سیدجلال الدین تهرانی در قصبه (شنه) ۲۲ کیلومتری جنوب غربی پاریس در گذشت. او در جریانات ۶۰ سال سیاست اخیر ایران نقش مهمی داشت ولی سعی دارم که قسمتی از اقدامات او را به ویژه درسال ۵۷ و ۵۸ منتشر کنم.

او از طرفداران حکومت مشروطه سلطنتی بود با این که در دوران رضاشاه مدت ۱۸ سال به صورت (خودتبعید) در اصفهان و

فرانسه و بلژیک مقیم شد. او اعتقاد راسخ داشت که طی تاریخ ایران هرگاه بین روحانیت و سلطنت تفاهم و همکاری بوده مردم ایران در رفاه و امنیت و آسایش بوده اند به همین جهت در بحران ۵۷ و هنگامی که ملک حسین پادشاه اردن به پاریس رفت و شایع شد که ممکن است بین شاه و خمینی میانجیگری کند تهرانی با حسن استقبال از این اقدام امیدوار بود که آن بحران به سود ملت ایران و تداوم سلطنت فیصله یابد.

علاوه بر سرلشکر پاکروان که در سال ۴۲ در خواست بخشش خمینی را از شاه نمود سیدجلال تهرانی نیز در سمت استانداری خراسان و نیابت تولیت استان قدس هنگامی که شاه برای گشایش آرامگاه نادرشاه به مشهد رفته بود برای بخشوده شدن خمینی وساطت کرد. او همیشه از خمینی به عنوان (ابن عم) یاد می نمود و نسبت به وی ارادت می ورزید.

سیدجلال به ریاست شورای سلطنت علاقه فراوانی ابراز می داشت. شبی که موضوع در حضور شاه مطرح بود او را به کاخ نیاوران دعوت کرده بودند. پس از مراجعت به من گفت (فراماسونها نمی خواستند من رئیس شورا باشم ولی خود شاه اظهار داشت که چون اختلاف بین سلطنت و روحانیت می باشد بهتر است سیدجلال که مورد تأیید هر دو طرف هست ریاست شورا را عهده دار شود.)

دوروز بعد که او را در منزلش دیدم گفت معینیان رئیس دفتر مخصوص می خواست اوراق و احکام و فرامینی را که باید به توشیح برسد برای امضا نزد من بیاورد ولی به ایشان گفتم که جهت دیدار خمینی به پاریس خواهم رفت و پس از مراجعت این کارها انجام خواهد شد. او با تسهیلاتی که از طرف دکتر بختیار فراهم شد روز ۲۹ دی ماه به پاریس رفت. او می گفت قصدش از این سفر مذاکره با آیت الله و جلب موافقت او برای آرام کردن اوضاع کشور می باشد و معتقد بود که این سفر بهترین راه حل خواهد بود. چون خود شاه به دیدار خمینی و دلجوئی از او نمی رفت ولی او که در غیاب شاه

وظایف او را عهده دار است می توانست این کار را انجام و کشور را از سقوط نجات دهد اما خبر استعفای او همه را مبهوت کرد و آخرین امیدی را که برای نجات رژیم سابق بود از بین برد.

سیدجلال همان روز از پاریس تلفنی با من صحبت کرد. وی خواست بازتاب این عمل را بداند. گفتم مردم می گویند چرا این سمت را قبول کردید؟ و اگر قصد استعفا داشتید چرا استعفا را به همان شخصی که شمارا منصوب کرده بود تقدیم نکردید؟ او گفت استعفا نکرده ام بلکه کناره گیری نموده ام. هنوز برای من روشن نیست که فرق استعفا و کناره گیری چیست؟

در اینجا لازم می دانم که از پایمردی یکی دیگر از اعضای شورای سلطنت یاد کنم. عبدالله انتظام وقتی سمت ریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل شرکت نفت را پذیرفت انجمن اسلامی شرکت نفت با ایشان دیدار کردند و گفتند (شما یا باید از شورای سلطنت استعفا کنید یا سمت خود را در شرکت نفت ترك گوئید) انتظام گفت (من عضویت در شورای سلطنتی را به شخصی قول داده ام لیکن کار شرکت نفت را به کسی قول نداده ام و می توانم کنار بروم).

به هرحال در زمستان سال ۵۷ نیز که کارکنان صنعت نفت اعتصاب کرده بودند نگارنده به انتظام یادآور شدم چنانکه سیدجلال پادر میانی کند با حسن رابطه ای که با آیت الله خمینی دارد بحران برطرف خواهد شد. پس از مذاکره تلفنی انتظام و تهرانی و تماس های سیدجلال با قم و پاریس کمیته ای به ریاست مهندس بازرگان تشکیل و اعتصاب کارکنان به صورت محدود شکسته شد تا مصرف داخلی کشور تأمین گردد.

به نظر می رسد که انگیزه سیدجلال تهرانی پس از استعفا این بود که به عنوان رئیس جمهور ایران انتخاب بشود اما با تعیین بنی صدر به این سمت خواست او تحقق نیافت.

آخرین دیداری که در تابستان ۱۳۶۴ با او داشتم گفتم نظر مردم این است که سیدضیاءالدین طباطبائی بساط سلطنت قاجار را

جمع کرد و سیدجلال الدین تهرانی هم با استعفای خود به عنوان رئیس شورای سلطنت در بحرانی ترین زمان عملاً سلسله پهلوی را منقرض نمود. ولی سیدجلال گفت تمایلی به قبول این سمت نداشته بلکه بنا به دعوت شاه توسط دکتر ناصر یگانه او از پاریس به تهران آمد و هرکاری که انجام داده در جهت جلوگیری از خونریزی و کشتار و با صلاحدید شاه بوده و بهمین دلیل شاه هم در کتاب خود اشاره ای به این استعفا نکرده است.

سید جلال تاروز ۲۹ دی ماه ۵۷ در خانه پدری خود در سه راه امین حضور زندگی می کرد و خانه اش به شکل موزه ای بود که پشت دیوارهای ضخیم خانه نیز رصدخانه مجهزی وجود داشت. وقتی قطب زاده مدیر عامل رادیو تلویزیون بود قصد تصرف و سکونت در منزل سیدجلال را داشت ولی ایشان ضمن نامه ای از پاریس برای من چنین نوشت (شنبه سوم مهرماه ۱۳۶۱ - انقلابی است که به شهادت خودتان همیشه پیش بینی می شد. بنده مانعی ندارم از آنچه در سهم بنده بوده است. چه همه می دانند که آنچه داشتم و از ارث به بنده رسیده بود در سال ۱۳۵۰ وقف استان قدس رضوی کردم و اطرافیانی که صفای باطن و ارتباط مرا با شخص آقای خمینی خطری برای وضع بی ثبات خود می دانستند نایل به عناد شدند و به عنوان نبودن بنده در ایران می خواستند تعرض به منزل کنند یا ایجاد اختلاف کنند. بنده تذکر دادم که بر حسب وقف نامه منزل و آنچه در منزل است بعداز من باید می رفت به استان قدس. حالا با اجازه شخص خودم نایب التولیه وکیل است که اثاثیه را نقل استان قدس کرده و هر دو منزلی را که برای موزه و کتابخانه و درمانگاه گذارده ام نگاهداری کنند. این شد که توفیق حاصل نکردند که اموال مرا ببرند و خوش باشند که ایجاد اختلاف کردند. به طوری که می دانید بنده هیچوقت دنبال کاری نرفتم.

سیدجلال با اعدام های سیاسی - اصلاحات ارضی - خرید اسلحه پیش از حد مخالف بود و روزهای جمعه در منزل خود ترتیب

ملاقاتها را می داد که اکثر مخالفین نزد او می رفتند. در سیاست خارجی با وابستگی به آمریکا و برقراری رابطه با اسرائیل مخالف بود ولی همیشه به قانون اساسی و مقام سلطنت احترام و اعتقاد راسخ داشت. همسر بلژیکی سیدجلال که دو سال قبل از او در بروکسل درگذشت. در سن ۸۸ سالگی به مطالعه درباره علوم نجوم می پرداخت و می گفت به گفته (ابوریحان بیرونی مانع یا ایرادی هست که من این مطلب را هم فرا گیرم و بعد بمیرم؟)

سیدجلال تهرانی در سن ۹۰ سالگی در فرانسه روز دهم مرداد ۱۳۶۶ درگذشت. خانه ای مجلل با عتیقه فراوان داشت و چون دارای زن و فرزندی هم نبود تکلیف روشن نشد. او مدتی وزیر مشاور - وزیر پست و تلگراف - استاندار و نایب التولیه استان قدس رضوی و سناتور انتصابی بود و سرانجام رئیس شورای سلطنت گردید.

احمد پاك زاد قاضی بازنشسته در باره علی آبادی در مجله ره آورد چنین می نویسد: جزو اولین گروه دانشجویان حقوق تهران بود که در دوران وزارت دادگستری داور وارد خدمت قضائی شد و بعد به عنوان بهترین محصل به فرانسه رفت و مدت ۱۷ سال به کسب دانش پرداخت و موفق به اخذ دکترای (دتا) در حقوق و فلسفه شد. در دانشکده حقوق به تدریس حقوق جنائی پرداخت و مدت ۱۷ سال در مقام دادستان کل کشور خدمت کرد. حقوق جنائی او در پنج جلد تدوین گردیده است. مؤسسه انتشاراتی حسینیه ارشاد مجموعه آراء و رویه قضائی دیوان کشور را در زمان تصدی او منتشر ساخت. مردی پاك و متدین و درویش بود. جثه نحیف و لاغر داشت که وقتی دکتر هدایتی او را به شاه معرفی کرد شاه گفت تصور می کنید این مرد با این جثه ضعیف بتواند پست مهم دادستانی کل را اداره کند و او هم ثابت کرد که بیش از حد تواناست. از اعضای مؤسس

حسینیه ارشاد بود. يك شب مأمورین به منزلش ریخته قصد توقیفش را داشتند و چون از مقام او مطلع شدند به دستور رئیس شهربانی از مأموریت خود باز گشتند. در جمهوری اسلامی به عنوان عضو شورای سلطنت به خانه اش ریختند و چشم او را بستند و به کمیته بردند که همان روز آزاد شد و این عمل اثر بسیار نامطلوبی در او باقی گذاشت که در مرگ او بی تأثیر نبود.

دکتر علی آبادی و محمد سروری دو برادر بودند که با حسن شهرت و پاکی سالیان دراز مقامات مهم قضائی را برعهده داشتند. مدت مدیدی سروری رئیس دیوانعالی کشور و دکتر علی آبادی دادستان کل بود. سروری که روزی چند ساعت پیاده روی می کرد اخیراً در آمریکا درگذشت.

یکی از مطلعین می گفت ریاست شورای سلطنت از بدو تشکیل با محمدعلی وارسته بود. بعد از سال ها وزارت و نیابت مجلس سنا به مناسبت اینکه بعد از ۱۵ خرداد در آن جلسه معروف شاه را از تندروی علیه روحانیت برحذر داشته بود دیگر از کارها برکنار بود و خود هم داوطلب هیچ پست و مقامی نمی شد. در آخرین روزهای سقوط رژیم عده ای از قبیل دکتر امینی - دکتر اردلان - دکتر صدیقی و بستگانش به سراغ او رفتند و از او خواستند که عضویت و سرانجام ریاست شورای سلطنت را بپذیرد. قبل از تشکیل هرگونه جلسه ای سیدجلال تهرانی خود را رئیس شورای سلطنت نامید ولی جلسات شورای سلطنت به ریاست وارسته تشکیل می شد و از نامه های منتشره چندتن از اعضای شورای سلطنت هم استنباط می شود که ریاست جلسات با وارسته بوده است.

یکی از فرزندان وارسته می گفت پدرم می خواست به هر ترتیبی است در حل بحران و رفع تشنجات کشور سهمی داشته باشد بهمین جهت با وجود کهولت سن این مسئولیت را پذیرفت. چون خانه

پدرم در خیابان قدیم شمیران نزدیک پمپ بنزین بود و غالباً به مناسبت کمبود نفت و بنزین در آنجا اجتماعاتی می شد به پدرم پیشنهاد شد که چند نفر برای محافظت او بگمارند. او زیر بار نرفت و گفت احتیاجی به این کار نیست. راه حلی به نظر رسید که چند تن از مأموران به عنوان بستگی با مستخدم منزل او با لباس سویل شب ها در خانه اش کشیک بدهند. اینها چند شب در خانه پدرم بودند. یک شب مادرم خواست با تلفن صحبت کند وقتی گوشی تلفن را در اتاق خواب برداشت دید یکی از مأمورین با شخص دیگری مشغول صحبت است. از او پرسید حالا کجا مأموریت داری؟ گفت در خانه پیرمردی به نام وارسته که رئیس شورای سلطنت است. گفت عجب جای خوبی هستی، همین امشب کلک او را با یک گلوله بکن، فرصتی از این مناسب تر نیست. مأمور گفت این پیرمرد خیلی نجیب و شریف و بی آزار است، خدا را خوش نمی آید. گفت ای بابا حالا وقت این حرفها نیست فرصتی از این مناسب تر نیست تا وقت نگذشته کلکش را بکن خیلی سروصدا خواهد کرد. مادرم با شنیدن این حرف دچار تشنج شد و تا صبح از پشت شیشه مراقب حرکت مأمور بود و در سپیده صبحگاهی یکی از برادرانم را خواست و گفت هرطوری هست شر این مأمورین را از این خانه بکنید، ما مأمور نمی خواهیم. با این طرز خطر بزرگی از بیخ گوش پدرم گذشت. خدا پدر آن مأمور محافظ را بیامرزد که با انصاف بود و دست به هیچ کاری نزد ولی در جو آن روز هرکاری و هر عملی امکان پذیر بود.

روزنامه تایمز چاپ لندن در شماره ۲۶ ژانویه ۱۹۸۹ چنین نوشت: محمدعلی وارسته آخرین رئیس شورای سلطنت ایران به هنگام انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ در تهران در سن ۹۸ سالگی درگذشت. وارسته بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کابینه های مختلف از جمله در کابینه عموی خود منصور الملک وزیر شده بود. در کابینه دکتر مصدق در زمان ملی شدن نفت وزیر دارائی بود که دولت ایران تأسیسات

نفتی را به موجب قانون ملی شدن نفت در اختیار گرفت. پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ارسته از محاکمه و تعقیب نجات یافت و به سمت استاندار اصفهان تعیین شد. بعد به عضویت مجلس سنا درآمد و سمت نیابت ریاست سنا و ریاست کمیسیون دارائی را برعهده داشت. مدت ۱۵ سال شغلی نداشت ولی منزل او مرکز رفت و آمد گروههای مختلف بود. آخرین شغل او ریاست شورای سلطنت بود. بعد از این که سیدجلال تهرانی استعفای خود را به خمینی داد. باامضای و ارسته در دولت بختیار زندانیان سیاسی آزاد شدند.

وارسته شخصیتی بود وطنپرست که ازفساد و آلودگی های مالی برکنار بود.

نویسنده کتاب به مناسبت بستگی فامیلی محمدعلی وارسته را خوب می شناختم. مردی شریف و امین و درستکار بود. در هر شغل و سمتی که داشت به علت پاکی و بی نظری می توانست احترام همگان را جلب کند. وقتی وزیر یا سناتور بود و یا شغلی نداشت در خانه کوچکی که داشت مردم رامی پذیرفت و انتقادات را قبول می کرد و خود نیز انتقاداتی داشت. اهل تظاهر و نطق و خطابه نبود. تا آخر عمر سلامت جسمی را حفظ کرده بود ولی شناسائی خود را از دست داده و حتی فرزندان خود را نمی شناخت. از نظر وضع خانوادگی نیز محیط گرم و صمیمانه ای داشت. با وجود ارث فراوانی که از سپهسالار تنکابنی به همسرش رسیده بود معهذاً هنگام فوت ثروتی نداشت. از او به نیکنامی یاد می شود.

دکتر پرتو اعظم می نویسد: وقتی تصمیم به تشکیل شورای سلطنت گرفته شد دکتر اردلان وزیر دربار به علی معتمدی پدر همسر سابقم به گلندونک تلفن کرد که عضویت و ریاست شورای سلطنت را بپذیرد و بلافاصله اتومبیل فرستاد که شرفیاب شود ولی او گفت بیمار است و نمی تواند این سمت را قبول کند. در حقیقت

می دانست که دیگر کار تمام است. بعداً پیشنهاد شد سیدجلال
تهرانی رئیس شورای سلطنت گردد.

از اعضای شورای سلطنت سیدجلال تهرانی در اروپا درگذشت.
دکتر جواد سعید اعدام شد. دکتر اردلان و دکتر علی آبادی برای
مدت کوتاهی بازداشت شدند. برای وارسته و دکتر سجادی مزاحمتی
ایجاد نشد. هرچهار نفر در تهران فوت کردند. دکتر بختیار قره
باغی پس از تغییر رژیم مخفیانه از ایران گریختند. دکتر بختیار
درپاریس کشته شد. قره باغی درپاریس به سر می برد.

شورای انقلاب جمهوری اسلامی

در همان ایامی که شاه جامه دان سفر را می بست و بابی صبری
منتظر رأی اعتماد مجلسین به دولت بختیار بود تا عازم مصر شود
خمینی و دار و دسته اش موجبات استقرار رژیم خود را فراهم می
ساختند. چنانکه روز ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ (دوروز قبل از سفر شاه)
اعلامیه زیر از طرف خمینی به منظور تشکیل شورای انقلاب در
روزنامه ها انتشار یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم - به موجب حقوق شرعی و براساس
اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده
است در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت شورائی به نام شورای
انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد
وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. اعضای این
شورا در اولین فرصت مناسب معرفی خواهند شد. این شورا موظف
به انجام امور معین و مشخصی شده است. از آن جمله مأموریت دارد
تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده
و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد. دولت موقت در اولین فرصت که
مناسب و صلاح دانسته شود به ملت معرفی و شروع به کار خواهد
نمود. دولت جدید موظف به انجام مراتب زیر است:

۱ - تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم به منظور

تصویب قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی.

۲ - انجام انتخابات براساس مصوبات مجلس مؤسسان و قانون اساسی جدید.

۳ - انتقال قدرت به منتخبین جدید.

* *

خمینی پس از تأکید بر این که بارفتن شاه خللی بر ارتش وارد نخواهد شد افزوده است ملت شریف باید تا نتیجه نهائی دست از مبارزات پرشور خود برندارند که نمی‌دارند. باید به اعتصابات و تظاهرات ادامه دهند و در صورتیکه چماق به‌دستان و یا مفسدین به آنان حمله کردند می‌توانند دفاع از خود کنند اگر چه منتهی به قتل آنان شود. از خداوند تعالی تصرف اسلام و مسلمین و نابودی مخالفین ملت شریف را خواهانم.

السلام علیکم ورحمت الله - روح الله الموسوی الخمینی

خمینی با اشاره به اینکه دولت کنونی منصوب شاه و مجلسین غیرقانونی است افزود که این دولت هرگز مورد قبول مردم نخواهد بود و همکاری با این دولت غاصب به هر شکل و به هر نحوی شرعاً حرام و قانوناً جرم است. همانطوریکه کارمندان محترم و مبارز بعضی از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی عمل کرده‌اند باید از اطاعت وزرای غاصب سرپیچی نموده در صورت امکان آنان را به وزارتخانه‌ها راه ندهند. خواست ملت مظلوم ایران تنها رفتن شاه و برچیده شدن بساط نظام سلطنتی نیست بلکه مبارزه ملت ایران تا استقرار جمهوری اسلامی که متضمن آزادی ملت و استقلال کشور و تأمین عدالت اجتماعی باشد ادامه خواهد داشت. تنها با رفتن شاه و انتقال قدرت به ملت است که آرامش به کشور عزیز باز خواهد گشت. خمینی در جای دیگر اعلامیه‌ی خود تأکید کرده است که تنها با استقرار حکومت عدل اسلامی مورد تأیید و پشتیبانی مردم و با شرکت فعالانه همه ملت است که می‌توان خرابیهای عظیم فرهنگی و اقتصادی و کشاورزی را که رژیم به وجود آورده است جبران کرد و نوسازی مملکت را به نفع طبقه زحمتکش آغاز نمود. خمینی همچنین

به این نکته اشاره کرده که ممکن است يك كودتای نظامی هنگام خروج شاه از ایران اتفاق بیفتد اما هشدار داده است که ملت دلیر می داند که در ارتش جز تنی چند سرسپرده و خونخوار که از قرار مذکور در پست های مهمی مستقر شده اند و به من نیز معرفی گردیده اند جناح های شریف ارتش به این سرسپردگان اجازه نخواهند داد تا دست به چنین جنایتی که مخالف با ملیت و مذهب آنان است بزنند. من برحسب وظیفه الهی و ملی خود به ارتش ایران هشدار می دهم و از صاحب منصبان و درجه داران می خواهم که در صورتی که چنین توطئه ای درکار باشد شدیداً از آن جلوگیری کنند و راضی نشوند چند نفر خونخوار، ملت شریف ایران را به خاک و خون کشند. این وظیفه الهی شما ارتش محترم است. در صورت فرمانبرداری از این خائنان بالفطره پیش خدای تبارک و تعالی مسئول و در جوامع بشریت محکوم و مورد نفرین نسل های آتیه خواهید بود. برملت شجاع ایران است که خود را در مقابل چنین توطئه ای به هر وسیله ممکن مجهز کند و با اتکاء به خدای تعالی از اشخاصی که به جز سود طلبی چیزی در نظر ندارند نهراسند که مبارزات پرشور ملت ایران نشان داده است که نمی هراسند و می دانند که اینان هم مثل آن خائنینی که فرار را اختیار و با مال ملت درخارج زندگی را انتخاب کرده اند استقامت را از دست داده اند. ملت ایران موظف است که به درجه داران و افسران و صاحبمنصبان شریف احترام بگذارد. باید توجه داشت که چند نفر ارتشی خائن نمی توانند اکثریت ارتش را آلوده کنند. حساب این چند نفر ارتشی خونخوار معلوم و از حساب ارتش ایران جداست.

* * *

با وجود نشریات گوناگون جمهوری اسلامی هنوز اسامی کلیه اعضای شورای انقلاب که مسئول کارهای اولیه رژیم از قبیل اعدام ها و بازداشت ها و مصادره ها و تندروی ها هستند منتشر نگردیده ولی مسلم است که ریاست شورا برعهده آیت الله مطهری بوده و

این اشخاص نیز در آن عضویت داشته اند.

منتظری - موسوی اردبیلی - هاشمی رفسنجانی - دکتر باهنر - سیدعلی خامنه ای - محمدرضا مهدوی کنی - لاهوتی - دکتر محمدحسین بهشتی - سید محمود طالقانی - مهندس بازرگان - دکتر سبحانی - مهندس کتیرائی - احمد صدر حاج سیدجوادی - دکتر عباس شیبانی.

دکتر بهشتی در چهارم اسفند ۱۳۵۸ چنین گفت: شورای انقلاب از اواسط حکومت شریف امامی تشکیل شد. وظیفه اش شناسائی افراد برای تشکیل حکومت موقت بود. در آن وقت طالقانی و منتظری در زندان بودند. ریاست جلسات با مطهری و مدتی هم با طالقانی بود. پس از تشکیل دولت موقت کسانی که به عضویت دولت موقت درآمدند از شورای انقلاب خارج شده و جای خود را به بنی صدر - دکتر یزدی - قطب زاده دادند ولی غالباً بعضی از اعضای دولت مهندس بازرگان در جلسات شورای انقلاب شرکت می کردند.

مهندس بازرگان می نویسد تیمسار قرنی و تیمسار مسعودی هم در شورای انقلاب عضو بودند.

(کرایسکی صدر اعظم اتریش که همراه نخست وزیر سوئد به ایران رفته و با اعضای شورای انقلاب مذاکراتی انجام داده بود در مراجعت در مصاحبه ای گفت شورای انقلاب ایران شبیه دارالمجانین است و مقامات رژیم کنونی ایران قابل تماس و مذاکره نیستند.)

از اعضای شورای انقلاب مطهری و بهشتی و باهنر و قرنی با ترور و حادثه انفجار از بین رفتند. طالقانی و لاهوتی به طرز مرموزی درگذشتند. قطب زاده اعدام شد. بنی صدر از کشور گریخت. بازرگان و منتظری و دکتر یزدی و سیدجوادی در صف مخالفین رژیم قرار دارند. فقط خامنه و رفسنجانی که از واقعه ترور جان سالم بدر بردند اند برکشور حکمروائی دارند. موسوی اردبیلی هم وقتی رئیس دیوانعالی کشور بود برنامه ترور او کشف گردید.

مصاحبه زیر از مهندس کتیرائی در نشریه نهضت آزادی ایران منتشر شده است:

در دولت از هاری جلسه ای در منزل مطهری تشکیل شد که پس از گفتگویی مطهری به پاریس رفت. در آن جلسه صحبت از تشکیل دولت موقت شد که هر وقت رژیم سقوط کرد زمام امور کشور را به دست بگیرد. گفته شد این دولت باید توسط امام منصوب گردد که اختلافی پیش نیاید. یازده روز بعد یکی از روحانیون آن روز که از شخصیت های حاکم امروز می باشد به من گفت يك حرف محرمانه ای دارم که هیچکس نباید از آن مطلع شود. مطهری در سفر پاریس از امام دستور گرفته که محرمانه يك دولت موقت تشکیل شود، شما هم عضو دولت هستید.

موقعی که این پیشنهاد مطرح شد شاه بر تخت سلطنت نشسته بود، قوای انتظامی هم به فرمان او بودند، از هاری هم نخست وزیر نظامی سرکار بود. گفتم مگر پیروزی را نزدیک می دانید؟ گفت من نه ولی امام خیلی نزدیک می داند. گفتم ۲۴ ساعت مهلت بدهید فکر کنم. گفت امکان ندارد. حقیقت این است که در آن وقت قبول این مسئولیت را برابر از بین رفتن خود می دانستم چون احتمال پیروزی در حوالی صفر بود. فکر می کردم که اگر دستگیر شوم ممکن است زیر شکنجه طاقت نیاورم و عده ای را لو بدهم از این جهت ناراحت بودم ولی به هر حال مسئولیت را پذیرفتم. تا آن وقت مهندس بازرگان - احمد صدر حاج سیدجوادی - دکتر سحابی هم قبولی خود را اعلام کرده بودند. پس از این که برای حل قضیه نفت به خوزستان رفته و مراجعت کردم معلوم شد آن عده شورای انقلاب هستند که اساسنامه را نوشتیم و دولت موقت را تشکیل دادیم. از هاری در شرف رفتن بود و بختیار هم می خواست کابینه را تشکیل بدهد. وقتی شاه رفت کابینه موقت برای معرفی به امام آماده شده بود.

دکتر یزدی چنین می نویسد: بختیار پس از انتصاب به مقام نخست وزیری وسیله مهندس بازرگان با شورای انقلاب تماس گرفت. روز ۲۶ دی ماه ۵۷ پس از خروج شاه از ایران بازرگان به من گفت که بختیار توسط حسینی پیغام داده که آقا چه امری دارند؟ بروم یا بمانم، خدمتی که باید انجام بدهم دادم چه مصلحت می دانید؟ مطلب را با امام در میان گذاشتم پاسخی ندادند. در بهمن ۵۷ بازرگان در تماس تلفنی با پاریس یاد آور شد که در شورای انقلاب موافقت شد بختیار به پاریس بیاید همراه چندتن از وزراء و از این که او را خائن خوانده اند ناراحت است و می خواهد اعاده حیثیت شود آیا بختیار را می پذیرند؟ وقتی جریان را به امام گزارش دادم گفتند پذیرش بختیار مشروط به استعفای او است و آن هم حالا صلاح نیست بماند برای بعد.

شاید اگر بختیار در آن شرایط استعفا می داد کودتای نظامی می شد. در ۲۷ دیماه بهشتی درباره تماس با نظامیان کسب نظر کرده بود گفتند تماس بگیرید و دلگرم کنید و اطمینان بدهید که وضع ارتش خیلی بهتر خواهد شد. قولی ندهید که عمل نشود و از بهشتی خواستند که يك نفر را به عنوان نخست وزیر تعیین کنید که او مسئول مطالعه باشد و بررسی کند. به این ترتیب تاکتیک رهبری در آن مرحله تماس با هر دو طرف یعنی هم با بختیار و هم با سران ارتش بود که هم بختیار جا نزند و به طور زودرس کنار برود تازمینه برای کودتای نظامی آماده شود.

بختیار سه مسئله را از شورای انقلاب خواسته بود:

- ۱ - دوماه به ایشان مهلت داده شود و سفر امام به تأخیر افتد.
 - ۲ - چند پست وزارت به اختیار شورای انقلاب بگذارد تا هرکس را خواستند منصوب کنند.
 - ۳ - نظارت نسبی شورای انقلاب را هم بردولت می پذیرند.
- بختیار گفته بود اگر این خواسته ها پذیرفته نشود وضع وخیم است

چپی ها نفوذ دارند و مملکت نابود می گردد. اما امام کلاً همه پیشنهادهای را رد کردند. شواهد حاکی بود که آمریکائیان و بختیار و ارتش می خواستند بعد از رفتن شاه و با انحلال ساواک و برخی تغییرات و حتی انحلال سلطنت و اعلام جمهوریت از بالای سر انقلاب پل بزنند و حربه و شعار را از انقلاب گرفته و آن را خلع سلاح کنند. اما خیلی دیر جنبیده بودند و احتیاج به زمان داشتند ولی حرکت انقلابی آن چنان سرعت و شتاب پیدا کرد که برای شاه و آمریکا غافلگیرانه بود و سنگر به سنگر عقب نشینی کردند.

بازرگان در سوم بهمن ۵۷ از قول سپهبد مقدم در مکالمات تلفنی چنین گفت: شخصاً به آقا ارادت دارم و خیلی نگران هستم برای آقا. این نگرانی از طرف مردم نیست از طرف ارتش است. مردم تمام پیش بینی هارا کرده اند. به مقدم تلفن دکتر بهشتی را دادم که بایشان تماس بگیرد.

حسن نزیه به دیدار امام آمده بود. نقطه نظرهای او باباورهای امام اختلاف داشت ولی در مورد سرنوشت دولت بختیار نظرش با امام یکی بود. نزیه می گفت بختیار را خیلی سست و متزلزل یافته است. او گفت بختیار می گوید نهایت احترام را به امام می گذارم تا جمهوری می روم اما آنها از اول بامن سر جنگ داشتند. در منزل دکتر سیاسی با مهندس بازرگان صحبت می کردیم که هلیکوپتر ببریم احمدآباد و جنازه مرحوم مصدق را برداریم طبق وصیت او به گورستان شهدای ۳۰ تیر ببریم. راجع به آمدن آقا من نمی توانم تأمین امنیت کنم. فرودگاه بسته شده و برج مراقبت تعطیل گردیده و اینها در اختیار من نیست. با بازرگان و بهشتی به توافق رسیدیم که لوایحی ببریم برای انحلال ساواک و تأسیس مجلس مؤسسان و تغییر رژیم.

مرتب خبر می رسید که در صورت پرواز هواپیمای حامل امام به سوی ایران در فضای ایران هواپیمارا سرنگون خواهند کرد و یا آن را مجبور به فرود در منطقه دور افتاده ای بنمایند. طرحی در

مورد دستگیری امام و نزدیکان ایشان وجود داشت اما تماس های مکرر و مرتبی بین اعضای شورای انقلاب با رهبران ارتش خصوصاً قره باغی و مقدم برقرار بود و مذاکرات به منظور تأمین سلامت ورود امام و عدم مداخله ارتش صورت می گرفت.



خمینی در پاریس در (نوفل دوشاتو) طی مصاحبه ای گفت در تهران دولت موقت و شورای انقلاب تشکیل می گردد.

وقایع مهم در دوران حکومت بختیار

در مدت ۳۷ روز حکومت بختیار در کشور ما وقایع مهمی روی داد که از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارد از این جهت چند مورد آن نقل می گردد:

پایان اعتصاب روزنامه نگاران

باشروع کار دولت شریف امامی و دادن آزادی به مطبوعات و انتشار روزنامه ها و مجلاتی که مدتی ازاننتشار آنها جلوگیری شده بود حملات به دولتهای سابق شدت یافت. هویدا بیش از هرکس مورد حمله قرار گرفت و هرچه زمان رفتن شاه به خارج از کشور نزدیک تر می گردید حمله به شاه و رژیم نیز افزایش می یافت.

يك بار در دولت شریف امامی روزنامه نگاران در دفتر نخست وزیری با حضور دکتر آزمون و دکتر عاملی تهرانی تشکیل جلسه داده و مقرراتی برای آزادی کامل مطبوعات امضا کردند که با این طرز مطالب تندی در مطبوعات کشور انتشار یافت. وقتی حکومت نظامی در دولت نظامی طبق ماده ۵ و ۸ اقدام کرد و مأمورینی به روزنامه اطلاعات و کیهان فرستاد اعتصاب در مطبوعات کشور آغاز گردید و مدتی اکثر روزنامه های کشور حتی اطلاعات و کیهان منتشر نگردید تا این که در دولت بختیار مطبوعات شروع به انتشار کردند.

یکی از بیانیه های کانون نویسندگان ایران چنین بود:

به دنبال مبارزات پیگیر گروههای مردم ایران، وکلا و قضات دادگستری، شاعران و نویسندگان و دیگر اهل قلم، روزنامه نگاران و نویسندگان مطبوعات، دانشجویان دانشگاهها، اعضای هیأت علمی مراکز آموزش عالی کشور برای دفاع از آزادی ها و حقوق قانونی و صنفی خویش، دولت مدعی دفاع از حقوق بشر و گسترش آزادی ها و فضای باز سیاسی پس از آزودن شیوه های اختناق و سرکوب آشکار، اینک روش محیلاته تری را برای انتقام جویی در پیش گرفته است.

دولت در ادامه سیاست حداکثر آزادی ها تصمیم گرفته است از طریق اخراج آزادیخواهان و معترضان ازکار عرصه را بر خود آنان و خانواده هایشان تنگ سازد چندان که زیر فشار مادی معیشت مجبور شوند از پافشاری در راه احقاق حقوق قانونی و صنفی خویش دست بکشند و مطیع و سربه راه عوامل دولتی باشند.

پس از خاتمه دادن به خدمت دوتن از اعضای کانون نویسندگان ایران، آقایان منوچهر هزارخوانی (نویسنده و مترجم) در کمیسیون ملی یونسکو و اسلام کاظمیه (نویسنده) در پژوهشگاه علوم انسانی، پس از جلوگیری از ادامه مأموریت رسمی آقای ناصر پاکدامن (اقتصاددان و دانشیار دانشگاه تهران) در مؤسسه برنامه ریزی ایران و پس از آزودن آشکارای سیاست قطع نان در مورد هیأت علمی دانشگاه صنعتی آریامهر، فشارهای مستقیم دولت بر مدافعان آزادی ها و حقوق قانونی و صنفی اینک شتاب بیشتری گرفته و امنیت شغلی و حرفه ای جمعی از نویسندگان مطبوعات و اعضای کانون نویسندگان ایران را نیز یکباره به مخاطره افکنده است. آقایان جلال سرفراز، بزرگ پورجعفر و جواد طالعی از نویسندگان با سابقه مطبوعات کشور، از روزنامه کیهان اخراج شده اند و آقای داریوش آشوری محقق و مترجم معروف بعد از لغو مأموریت رسمی اش در مرکز مطالعه فرهنگها، اینک با صدور حکم رسمی از طرف سازمان برنامه و بودجه به مدت شش ماه از کار برکنار شده است.

همه شواهد حاکی از آن است که دولت قصد دارد این قبیل فشارها را در آینده هم ادامه دهد و جمعی دیگر از معترضان و فعالان مبارزات اخیر را از کار برکنار سازد.

کانون نویسندگان ایران با اعلام مراتب فوق به ملت ایران نسبت به سیاست انتقام جوئی غیرقانونی و ارعاب و تهدید دولت و عوامل دولتی شدیداً معترض است. ما خواستار لغو این محدودیت ها و رعایت آزادی شغلی و حرفه ای همه افراد ملت به ویژه کسانی هستیم که تا کنون به دستور دولت، شغل و حرفه خود را از دست داده اند. ما همصدا و همگام با کلیه کسانی که آزادی و امنیت شغلی آنان به مخاطره افتاده است اعلام می داریم که با این قبیل اقدامات خلاف اصول و شئون انسانی آب رفته به جوی باز نخواهد گشت و گروههای مردم از ادامه مبارزه برای دفاع از حقوق قانونی و صنفی خویش باز نخواهند ایستاد. اقداماتی از این قبیل و یا احیاناً اعمال فشار برای وادار کردن افراد به نوشتن مطالب تأییدآمیز برخلاف میل قلبی خویش نتیجه ای جزبی اعتبار کردن بیشتر دولت در برابر افکار عمومی نخواهد داشت.

سراجمام پس از ۶۱ روز اعتصاب روزنامه نگاران و تعطیل مطبوعات روز ۲۶ دی ماه روزنامه های کشور با عکس بزرگی از خمینی و دکتر مصدق و دکتر شاپور بختیار شروع به انتشار کرده و سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بیانیه ای تحت عنوان (پایان پیروزمندانه اعتصاب) چنین اعلام داشت:

از آغاز تشکیل دولت غاصب نظامی که سراسر حیات سیاهش باقتل و کشتار و تجاوز آشکار به حقوق مردم و تحمیل اعتصاب به مطبوعات همراه بود چکمه پوشان ستاره بردوش در خدمت استبداد علیه آزادی ملت پیا خواستند. با اشغال مؤسسات مطبوعات جمعی از نویسندگان و خبرنگاران را زندانی کرده و گروهی را تحت تعقیب قرار دادند. اما کارکنان شرافتمند مطبوعات تا آخرین لحظه آن

حکومت دست از مبارزه برداشتند و به اعتصاب خود با همه تضییقات مادی و معنوی ادامه دادند.

حکومت نظامی به استناد مواد ۵ و ۸ قانون خود هیچگونه حق مداخله ای در کار مطبوعات ندارد و تنها مرجع رسیدگی به جرائم مطبوعاتی قوه قضائیه است.

هیئت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در شرایط تازه ای که فراهم شده با درود فراوان به کارگران و کارکنان و قلم زنان اعتصابی از آنان می خواهد که کار خود را از سر گیرند و از پیشوایان عالیقدر مذهبی و سیاسی واجتماعی که یاران اعتصابی را راهنما بوده اند سپاسگذاری می نماید.

روز ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ خمینی نیز اعلامیه زیر را منتشر ساخت:
بسمه تعالی - از متصدیان مطبوعات محترم که زیر سانسور دیکتاتوری نرفتند تشکر می کنم. اکنون که دولت غیرقانونی جدید مدعی برداشت سانسور است آقایان به کار ادامه دهند و از اعتصاب بیرون آیند تا تکلیف ملت با دولت غیرقانونی معلوم شود.

والسلام علیکم - روح الله الموسوی الخمینی
در همان ایام در تهران انتشار داشت همکاران خمینی و مخالفین رژیم به سران اعتصابیون پیشنهاد کرده بودند حقوق کارکنان و کارگران را در ایام اعتصاب خواهند پرداخت که در مضیقه مالی قرار نگیرند. از قرار معلوم بعضی هانیز از این کمک ها استفاده کرده اند ولی حقیقت امر روشن نگردید.

راه پیمائی بزرگ اربعین

یکی از بزرگ ترین راه پیمائیها در روز ۲۹/۱۰/۵۷ که مصادف با اربعین بود در تهران صورت گرفت. چون این راه پیمائی پس از مسافرت شاه بود شعارها بیش از همیشه درباره سقوط رژیم و علیه شخص شاه بود. تعداد شرکت کنندگان را بین یک تا دو

میلیون نفر ذکر کرده اند. قطعنامه در ۱۰ ماده تنظیم گردیده که مضمون آن چنین است:

۱ - ما غیر قانونی بودن سلطنت خاندان پهلوی و خلع شاه را از مقام سلطنت که او و پدرش باقوه قهریه غصب کرده بودند اعلام می داریم.

۲ - ما رژیم ارتجاعی شاهنشاهی رامردود می دانیم و خواهان برقراری حکومت جمهوری اسلامی هستیم که بارای مردم سرکارآید.

۳ - ما تشکیل شورای انقلاب اسلامی را که از طرف رهبر مبارزات ملت ایران امام خمینی که مطابق رأی اعتماد مکرر قبلی به ایشان صورت گرفته تأیید و افزایش می خواهیم که هرچه زودتر اعضای شورای انقلاب و حکومت موقت را معرفی کنند و مقدمات مراجعه به آراء عمومی را فراهم سازند.

۴ - ما دولت بختیار را که از طرف سلطنت غیرقانونی و با رأی مجلسین غیرقانونی برسرکار آمده به رسمیت نمی شناسیم.

۵ - سربازان و درجه داران و افسران ارتش که در کنار مردم و پشتیبان انقلاب اسلامی باشند مورد احترام ما هستند و از همه ارتشیان می خواهیم که خود را ازملت جدا نکنند.

۶ - قیام ملت ایران ماهیت کاملاً اسلامی دارد و همه قشرهای ملت در آن صمیمانه شرکت دارند و به هیچ عامل بیگانه وابستگی ندارد.

۷ - ما خواهان روابط حسنه با همه ملت ها هستیم به شرط آن که دولت هایشان در مبارزه ملت قهرمان ما کار شکنی نکنند.

۸ - مبارزه ملت در شکل های مختلف: تظاهرات - اعتصابات و نظایر آن تا پیروزی نهائی و استقرار حکومت حق و عدل اسلامی ادامه خواهد یافت.

۹ - ازوکلائی غیرقانونی مجلسین می خواهیم که از رفتن به خانه ملت خودداری کنند و به صفوف ملت بپیوندند.

۱۰ - ما از کسانی که در شورای سلطنت غیرقانونی داخل

شده اند می خواهیم که غیر قانونی بودن سمت خود را اعلام کنند و بدانند که همه مسئولیت های کشور باید در دست شورای انقلاب اسلامی باشد که امام خمینی تعیین خواهند کرد.

قطعنامه راه پیمائی مردم تهران و شهرستانها در روز ۲۸
صفر ۱۳۹۹ مطابق ۷ بهمن ۱۳۵۷

۱ - ما کلیه مواد قطعنامه های تاسوعا و عاشورا و اربعین را که به تصویب میلیونها نفر از مردم رسیده است تأیید می کنیم.

۲ - افتخار راندن شاه مخلوع از کشور و نجات از دودمان پهلوی متعلق به ملت ایران و جنبش عظیم اسلامی است که رهبر آگاه ملت از ۱۵ سال پیش آن را شعار مبارزه قرار داده است.

۳ - هر فرد و سازمان دولتی در داخل و خارج توطئه بازگشت شاه را تعقیب کند جز تضييع وقت نخواهد بود و ملت آگاه ایران تحت هیچ شرایطی زیر بار سنگین استبداد پهلوی نخواهد رفت.

۵ - همانطوری که رهبر جنبش امام خمینی تأکید کرده اند هرکابینه ای که با حفظ رژیم گرچه به صورت شورای سلطنت موافق باشد از جمله دولت غاصب کنونی از نظر ملت ایران غیرقانونی و محکوم می باشد.

۶ - ملت ایران مشتاق دیدار پیشوای محبوب خود می باشد و هیچگونه عذر و بهانه ای را برای جلوگیری از ورود معظم له نمی پذیرد.

۷ - مبارزات پیگیر و بی امان ما تا رسیدن به نظام عدل اسلامی ادامه خواهد یافت.

۸ - ما حمله وحشیانه به مردم را در تهران و شهرستانها به عنوان حمایت از قانون اساسی محکوم می کنیم.

ارتشبد قره باغی در این مورد چنین می نویسد:
پس از خروج اعلیحضرت از کشور خبر آمدن خمینی شایع

گردید که روز اربعین به تهران وارد شده تا بهشت زهرا راه پیمائی خواهد داشت. سپهبد مقدم می گفت مبادا از راه پیمائی ممانعت شود که منجر به زد و خورد و شورش عمومی خواهد شد. نخست وزیر گفت مانند روزهای تاسوعا و عاشورا راه پیمائی خواهد شد و خودشان متعهد می شوند که مانع هرگونه بی نظمی شوند. شریعتمداری اظهار داشت در راه پیمائی اربعین مانند زمانی که اعلیحضرت در تهران بودند عمل شود تا از خونریزی جلوگیری شود. دکتر امینی گفت روحانیون از راه پیمائی اربعین وحشت دارند، وقتی اعلیحضرت در ایران بودند از حضورشان تقاضا می کردم اجازه راه پیمائی داده شود حالا خودشان هم تضمین می کنند که هیچ اتفاقی نیفتد بفرمائید نظامیان مداخله نکنند. من گفتم این مسائل در شورای امنیت با حضور نخست وزیر مطرح و رسیدگی می شود. در جلسه شورای امنیت سپهبد جعفری که بعد از بازنشستگی سپهبد صمدیان پور شهربانی را اداره می کرد گفت عده ای از پاسبان ها و سرپاسبان ها می گویند ما مقلد خمینی هستیم و نمی توانیم خلاف دستور ایشان عمل کنیم. افراد سایر نیروها از قبیل نیروی هوائی و تسلیحات و یگان های هواپیمائی و نیروی زمینی نیز به موضوع تقلید اشاره می کردند. همین امر موجب شد که نخست وزیر با بازنشستگی سپهبد جعفری موافقت کند. وقتی مذاکره کردم گفت اصولا از انجام وظیفه و سوابق ایشان رضایت ندارم. سرانجام سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران برای این کار در کمیته بحران پیشنهاد شد ولی اصرار داشت که از این کار معاف گردد و گفت بختیار عقده دارد و نمی شود با او کار کرد و معلوم نیست چه هدفی دارد. گفتم همه ما به امر اعلیحضرت کار می کنیم، اگر قبول نکنید ممکن است به عدم پشتیبانی از دولت تعبیر شود. او قبول کرد و سپهبد جعفری که سعی داشت از مسئولیت شهربانی کنار بکشد به هدف خود رسید.

باشنیدن زمزمه رفراندم و تغییر رژیم و آمدن خمینی به ایران به نظر من و کمیته بحران تنها راه جلوگیری از شورش و خونریزی

مانعت از آمدن خمینی است در حالی که نخست وزیر می گفت (آنچه مورد احترام ماست تصمیماتی است که شخص آیت الله می گیرند) تنها راه جلوگیری از آمدن خمینی را استعفا از ریاست ستاد دانستم. یا در شورای سلطنت با نظر من درباره جلوگیری از ورود خمینی موافقت می شد و یا استعفای من مورد قبول قرار می گرفت که شاهد حوادث ناگوار و از هم پاشیدگی مملکت نباشم. در کمیته بحران با استعفای من مخالفت کردند. گفتم قبول این سمت به امر اعلیحضرت بوده و مسافرت ایشان برخلاف گفته بختیار موجب آرامش نگردید بلکه وضعیت بدتر هم شد حالا هم خمینی می خواهد بیاید من بیش از این نمی توانم تحمل کنم و استعفا می دهم. در این موقع ژنرال هایزر و ژنرال گس که قصد ملاقات داشتند به اصرار حاضرین در جلسه شرکت نمودند و از موضوع استعفا مطلع شده و مخالفت کردند و حتی هایزر گفت اثر این استعفا در شرایط حاضر ضررش برای ارتش بیش از خروج شاه از ایران می باشد. وقتی تصمیم را به اعضای شورای سلطنت گفتم بختیار خیلی ناراحت شد و گفت ساعت ۶ بعد از ظهر ایشان را در نخست وزیری ملاقات کنم. وقتی به آنجا رفتم سولیوان هم حضور داشت خیلی تعجب کردم. سولیوان می نویسد هرچند با نظر قره باغی موافق بودم ولی تصمیم داشتم در حفظ وفاداری ارتش به بختیار بکوشم. بنا بر این با قدرتی که داشتم همراه بختیار به طوری استدلال کردم که قره باغی منصرف شد. سولیوان هم همان جمله هایزر را تکرار کرد. موضوع آمدن خمینی و تغییر رژیم را مطرح ساختم که بختیار گفت از آمدن خمینی جلوگیری می کنم و موضوع تغییر رژیم هم مطرح نیست بلکه گفته می شود به آراء عمومی مراجعه شود. منظور فقط آرام کردن مردم است. ضمناً با مخالفین در تماس است و مشغول پیدا کردن راه حل می باشد. حتی در نظر دارد به پاریس و به ملاقات خمینی برود. بختیار در کتابهای خود به استعفای من اشاره ای نکرده در حالی که برای جلوگیری از استعفا به جای مراجعه به شورای سلطنت

به سفیر آمریکا متوسل گردید.

(سپهد جعفری از افسران شریفی بود که نویسنده کتاب او را از نزدیک می شناختم. در روزهای بحرانی يك روز در کنار پارک شاهنشاهی او را دیدم که گفت وضع کشور خیلی وخیم است. بعد از تظاهرات تاسوعا و عاشورا همراه اعلیحضرت با هلیکوپتر برفراز شهر پرواز کردیم به اعلیحضرت گفتم تعداد تظاهر کنندگان خیلی زیاد شده و اگر اعلیحضرت تصمیم قطعی نگیرید و جلوی این کارها گرفته نشود کشور از دست خواهد رفت. متأسفانه اعلیحضرت را خیلی مصمم ندیدم و تظاهرات گسترده تر شد.

سپهد جعفری با این که از کار کناره گرفت متأسفانه بعد از سقوط رژیم دستگیر و به جوخه اعدام سپرده شد.)

پس از راه پیمائی اربعین خبرها حاکی از آمدن خمینی بود. با ضعف روحیه نیروها و نتایج نامطلوب آزادی زندانیان و الحاقشان به مخالفین و افزایش اغتشاشات و آشوبها بعد از سفر اعلیحضرت و طرح لایحه انحلال ساواک در مجلسین و مصاحبه های بختیاردریافتم که وی جاه طلب و فرصت طلب است و علاوه بر داشتن عقده ریاست مسائل را به گونه ای دیگر می بیند.

بختیاری گفت موقعیت بین المللی خوب است و این اعتصابات و تظاهرات درست خواهد شد. تنها فرقی که دولت بختیار با دولتهای قبل داشت این بود که کارمندان اعتصابی وزرای بختیار را به وزارت خانه ها راه نمی دادند و بختیار هم می گفت عمر دولت من یا ۵ روز است یا ۵ سال ولی می توان گفت دولتی وجود نداشت تا بتوان عمری برای او قائل شد.

پس از راه پیمائی اربعین سپهد رحیمی به من گفت طرفداران قانون اساسی اجازه راه پیمائی می خواهند. گفتم با نخست وزیر صحبت کنید ولی اگر ارتش کمک نکند بهیچوجه نتیجه مطلوب نخواهد بود. کمیته بحران موافقت کرد. بختیار هم موافق بود و گفت به شرطی که (جاوید باد شاه) نگویند و الا زحمات به هدر

خواهد رفت. گفتم به پرسنل نظامی ابلاغ می کنم که اگر مایل باشند خانواده هایشان در تظاهرات شرکت کنند. دریادار حبیب اللهی گفت دریادار مجیدی معاون نیروی دریائی می تواند در کارهای تبلیغاتی کمک کند. بعدا حبیب اللهی گفت مجیدی به نخست وزیری رفته بختیار و مشیری را راضی کرده که تظاهرات نشود. پرسیدم چرا؟ گفت اگر این راه پیمائی ۱۰ یا ۱۵ روز تأخیر افتد تظاهرات مجللی ترتیب داده خواهد شد. گفتم لزومی ندارد شما شرکت کنید. این تظاهرات با جمعیت قابل توجهی در میدان بهارستان صورت گرفت. دریادار مجیدی در ۷ اسفند ۵۷ با سمت معاون نیروی دریائی بازرگان گفت: از دو سال قبل همراه دریادار مدنی علیه استبداد و مفاسد رژیم مبارزه می کرده و جلسات محرمانه ای داشته و درباره این تظاهرات هم به دولت بختیار گفته (فقط يك راه حل دارد و آن هم قرار گرفتن زیر چتر خمینی است و الا شکست می خورد. به سپهبد رحیمی هم گفتم این کار را نکنید باعث تضاد زیادتری خواهد شد. به رحیمی گفتم شاه درافکار عمومی جائی ندارد، بختیار مرا به شورای فرماندهان فرستاد، آنها قانع نشدند و تظاهرات انجام شد.)

دولایحه مهم دولت بختیار

دکتر شاپور بختیار از روزی که به او پیشنهاد نخست وزیری شد درباره تهیه و تصویب دو لایحه اصرار فراوان داشت.

۱ - لایحه انحلال سازمان امنیت ۲ - تعقیب و مجازات نخست وزیران و وزراء از سال ۴۲ تا سال ۵۷ که هردو لایحه به تصویب مجلسین رسید ولی عمر دولت بختیار وفا نکرد تا در اجرای این دو قانون اقدامی به عمل آورد.

متن قانون انحلال ساواک در جلد دهم انتشار یافت و اینک متن قانون دوم منتشر می گردد:

متن لایحه تعقیب نخست وزیران و وزیران:

سیاست اداری هر نخست وزیر و معاون امنیتی نخست وزیر و هر وزیر از سال ۱۳۴۲ تا پایان مرداد ۱۳۵۷ که بر اساس عمل یا اعمالی از نوع بی اعتنائی و یا سلب حقوق ملت ایران، مندرجه در اصول قانون اساسی و متمم آن و یا تبعیض در اجرای قوانین و روش ازراه صدور تصویبنامه ها، بخشنامه ها، قراردادها، دستور های کتبی و شفاهی و امثال آن و یا اتلاف اعتبارات و بودجه ها و درآمدهای کشور و ارائه آمار گزاف و گمراه نمودن مردم و نکث تولیدات ملی ازکشاورزی و صادراتی که ملت ایران را ناتوان نموده و یا وضع اقتصادی را با برنامه های غیرضروری که باعث خروج ثروت از کشور و ناتوانی بنیه مالی گردیده و با افزایش حجم اسکناس و ایجاد تورم سطح گرانی هزینه زندگی را به نحوی بالا برده که قدرت تحمل ملت ایران را ضعیف نموده است و یا باسیاست اختناق و سلب آزادی افراد که توأم با شکنجه و آزار بوده و سانسور نشریات حتی کتاب و بلکه خواندن آن قلوب مردم را جریحه دار نموده است و یا با بکار بردن سوء سیاست آموزشی و پائین آوردن سطح تعلیمات و فراموشی حقوق سیاسی و نادیده گرفتن مبانی مذهب اسلام که حیثیت دینی و معنوی و فرهنگی ملی ما را لکه دار نموده و یا از این نوع اعمالی که منجر به عصیان مردم گردیده است، نظریه استمرار این عملیات در دوره ای نسبتاً طولانی و با توجه به اصل مسئولیت مشترک اعضای دولت، این نحو اداره کشور قیام برضد حکومت ملی و مشمول ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ است.

به استناد اصول قانون اساسی درباره محاکمه وزرا و همچنین به علت این که اعمال اداری نخست وزیر و وزراء ازجرایم سیاسی است محکمه ای مرکب از هیئت عمومی دیوانعالی کشور و هیئت منصفه تشکیل می گردد. مبدأ مرور زمان مرداد ۵۷ می باشد. اگر ضمن رسیدگی اتهامات دیگری باشد و شرکاء و معاونین جرم هم باشند آن اتهامات در دیوان جنائی رسیدگی می گردد.

اموال کلیه مشمولین این قانون و همچنین اموال همسر و فرزندان تحت ولایتشان از تاریخ تقدیم لایحه بازداشت و نقل و انتقال باطل می باشد.

وقتی لایحه تقدیم شد چون در ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی حداکثر مجازات (اعدام) بود مجلس سنا در آخرین روزهای عمرش حداکثر مجازات را برای متهمین مزبور به (حبس ابد) تبدیل کرد. همچنین شمول قانون را که معلوم نبود چرا دولت بختیار (مرداد ۵۷) قرار داده بود به (تاریخ تصویب قانون) در مجلس تغییر داد که در حقیقت دولت بختیار هم مشمول همین قانون گردید ولی با سقوط رژیم دیگر این قانون به مرحله اجرا رسید.

ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی چنین است:

ماده ۸۲ - هر يك از وزراء و اعضای پارلمان و صاحبمنصبان و مأمورین دولتی که بر ضد حکومت ملی قیام نماید یا حکم قیام را بدهد محکوم به اعدام است.

اختلاف دکتر بختیار و مهندس شهرستانی

در گرماگرم کشمکش خمینی و دکتر بختیار و توسعه تشنجات در سراسر کشور ناگهان مهندس جواد شهرستانی شهردار انتخابی پایتخت از سمت خود استعفا کرد.

روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ روزنامه ها چنین نوشتند:

امروز مهندس شهرستانی نزد امام خمینی رفت و پس از بوسیدن دست امام اجازه خواست تا استعفای خود را تقدیم کند.

شهرستانی گفت بنا بر خواست اکثریت ملت ایران و تصمیم قاطع ملت، شما رهبر انقلابی هستید که به برکت اسلام به پیروزی خواهد رسید و از آنجا که دولت فعلی غیر قانونی است و این غیرقانونی بودن از سوی ملت و شخص امام مکرر بازگو شده است من از سمت خود به عنوان شهردار تهران استعفا می دهم. سپس استعفانامه خود را تقدیم داشت و گفت اگر ضروری بدانند به عنوان

شهردار امام خمینی نه شهردار دولت سرکار باز خواهم گشت. امام گفتند این موضوع را به متن استعفانامه اضافه کنید تا تصمیم مقتضی بعداً گرفته شود.

پس از انتشار این خبر دکتر بختیار نخست وزیر چنین گفت: در ابتدای کارم به توصیه چندتن از مشاوران تصمیم داشتم شهرستانی را برکنار و بازداشت کنم ولی ترجیح دادم که پرونده های او کامل و اقدامات لازم را به عمل آورم. پرونده های ایشان هم اکنون مورد رسیدگی دولت می باشد. سناتور موسوی هم در مجلس سنا مطرح کرده است که یکی از آنها پرونده خرید کامیون می باشد. درست زمانی که ایشان خطر بازداشت را می شنود استعفا می دهد که در صف آزادگان و انقلابیون قرار گیرد. دولت من به شدت آنها را مجازات می کند و پنهان شدن در پشت امام خمینی نمی تواند آنها را نجات دهد.

در همان موقع کارکنان شهرداری تهران حرکت انقلابی مهندس شهرستانی را مورد تأیید قرار داده و اعلام داشتند استعفای ایشان در جهت پیشبرد نهضت و اعلام غیر قانونی بودن دولت بختیار است که از هر جهت از طرف کارکنان شهرداری پشتیبانی می شود و به اعتصاب ادامه خواهند داد.

مهندس شهرستانی در پاسخ دکتر بختیار در مطبوعات چنین توضیح داد: من می دانستم کسب اجازه از مراجع عالیقدر و رهبر انقلاب امام خمینی موجب ناراحتی و کینه توزی شما می شود. شما به چه مجوزی گفته اید شهرستانی چند پرونده اختلاس دارد و چرا اظهار کرده اید که در اول کارمی خواستم شهرستانی را بردارم. مگر نمی دانید شهردار پایتخت منتخب مردم است و منصوب دولت نیست. درباره سوء استفاده مالی از دستگاه قضائی می خواهم مطابق قانون (از کجا آورده ای) هستی این جانب و چگونگی تحصیل و تملک آن را رسیدگی کنند. حاضرم کلیه اندوخته و دارائی خود و همسر و فرزندانم را از سال ۴۷ که از مشهد منتقل شده در برابر

سند رسمی در مقابل ۵ هزار متر مربع زمین دریند که در آن موقع ۲۵۰ هزار تومان خریده بودم مصالحه کنم.

در مورد خرید کامیونها ۵ سال قبل از تصدی این جانب در وزارت راه و ترابری اتفاق افتاد. سه سال است دادگستری و بازرسی شاهنشاهی و دیوان محاسبات مشغول رسیدگی هستند و مسئول اجرای طرح هم اکنون در خارج به سر می برد و تاکنون اتهامی متوجه این جانب نشده است. آقای بختیار به اتهام مفتری و اهانت شما را تعقیب می کنم.

مهندس شهرستانی را تا آنجا که نویسنده کتاب می شناسد مرد درستکاری است. در مشهد به عنوان شهردار مشهد خدماتی انجام داد که به عنوان (شهردار نمونه کشور) معرفی گردید بهمین جهت انجمن شهر تهران او را به عنوان شهردار پایتخت انتخاب نمود. از قرار معلوم مهندس شهرستانی که تا چند سال قبل در ایران به سر می برد اکنون در آمریکا زندگی می کند. گروهی به این استعفای مهندس شهرستانی ایراد دارند و می گویند او که مردی خوشنام بود و با رژیم قبلی همکاری داشت در آن روزها نباید دست به چنین کاری می زد. شاید به علت مذهبی بودن خانواده شهرستانی و فشار بستگانش استعفا داده است.

مجید فیاض در مجله ارتباط در این باره چنین می نویسد:
من در مجلسی حضور داشتم که یکی از انتقادکنندگان از شهرستانی دلیل استعفایش را پرسید. شهرستانی با خونسردی گفت این اعتراض را یک سرهنگ ارتش که در تهران مستغلات زیادی داشت در یکی از شهرهای آمریکا مطرح کرد. به او گفتم اولاً حضرتعالی زودتر از اعلیحضرت ایران را ترك کرده و با ثروت خود پشت به این سیستم کردید؛ چیزی از شریف امامی و از هاری نمی گویم ثانیاً این شاه نبود که به من مقام داد بلکه من چند برابر آن حمایتها خدمت کردم، من شهرداری در یک گوشه مملکت بودم، در

زلزله طبس و گناباد براساس اعتقادات مذهبی ام خدمت کردم، خدمت من توجه آنها را جلب کرد و مرا شایسته شهرداری تهران دانستند که در آن مقام و استانداری کرمانشاه و وزارت راه خدمات زیادی کردم. اگر سیستم و شاه از من حمایت کردند من هم خدمت کردم و طلبی از هم نداریم. دربارہ کشتار ۱۷ شهریور نمی توانستم شاهد باشم و دم نزنم. من خود را آن قدر مدیون شاه نمی دانستم که اگر دلش خواست مردم و وطنش را بگذارد و برود و سگ هایش را هم با خود ببرد. به فکر افراد خانواده اش باشد اما از صمیمی ترین خدمتگذاران خود غافل باشد. من نمی توانستم جوش و خروش مردم را که آن روزها یکپارچه شده بودند نادیده بگیرم. معهذاً ۱۱ سال بعد از شما و شاه در ایران ماندم و مشکلات را تحمل کردم.

سه هزار ممنوع الخروج

در ۳۷ روز حکومت دکتر بختیار که از بحرانی ترین ایام تاریخ معاصر ایران بود وقایعی روی داد که بعضی از آن چنین است:

۱ - ممنوع الخروجها - وقتی دکتر بختیار به کاخ نخست وزیری رفت جزو اولین دستورات او این بود که عده ای ممنوع الخروج شدند. او در مصاحبه ای با خبرنگار اطلاعات چنین گفت:

س - ما شنیده ایم سه هزار نفر را ممنوع الخروج کرده اید؟

ج - شاید نتوان تعداد را به این دقت مشخص کرد ولی گروه کثیری از مقامات گذشته و امروز در رده های عالی کشور قرار دارند که ممنوع الخروج شده اند و باید درباره آنها تحقیق شود. چون فسادی که در بیست و پنج سال گذشته و به دنبال کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی دکتر مصدق در سراسر شئون ما به چشم می خورد باید ریشه کن گردد و من نمی گذارم عوامل این فساد از کشور بگریزند.

روزنامه هادر همان ایام این دستور نخست وزیر را برای خارج شدن ارتشبد از هاری و اردشیر زاهدی منتشر ساختند:

در تاریخ ۱۹/۱۰/۵۷ دکتر بختیاری طی دستور (خیلی محرمانه) به وزیر دادگستری چنین می نویسد:

جناب یحیی صادق وزیری وزیر دادگستری خواهشمند است دستورفرمائید خروج تیمسارغلامرضا ازهارى و جناب آقای اردشیر زاهدی از کشور به مراجع مربوط بلامانع اعلام گردد.

نخست وزیر - دکتر شاپور بختیار ۱۹/۱۰/۱۳۵۷
امیرعلائی می نویسد در میان نامه هائی که از وزارت خارجه به دست آمده شاپور بختیار با امضای خود به وزارت خارجه توصیه کرده که به بعضی از رجال گذرنامه سیاسى داده شود که تعدادشان یکصد نفر می باشد از جمله مهندس شریف امامی می باشد.
بازداشت شدگان در بحران ۵۷

در دولت های شریف امامی و ازهارى و بختیار تدریجا عده ای بازداشت شدند که گروهی از مقامات سابق و تعدادی از افراد بخش خصوصی بودند. هر يك از دولت ها فكر می کردند با بازداشت عده ای ممکن است بتوانند موجبات آرامش را در کشور فراهم سازند. گفته می شد که سپهبد مقدم آخرین رئیس ساواک اسامی سه هزار نفر را تهیه کرده و اعتقاد داشت که با بازداشت آنها کشور آرام خواهد شد. بهر حال باز داشت شدگان عبارت بودند از:

امیرعباس هویدا - ارتشبد نصیری - مهندس منصور روحانی
- دکتر مجید مجیدی - دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر غلامرضانیک
پی - دکتر منوچهر آزمون - داریوش همایون - دکتر شیخ الاسلام
زاده - مهندس رضا صدقیانی - دکتر منوچهر تسلیمی - دکتر
فریدون مهدوی - دکتر عبدالعظیم ولیان - دکتر کیان پور - دکتر
باقر عاقلی - دکتر نیلی آرام - دکتر نقابت - منوچهر پیروز -
سپهبد کمال.

پرونده های مهندس موسویان - رضا شایگان - محمدعلی

سمیعی هم به جریان افتاد که از کشور خارج شده بودند.
از بخش خصوصی هژبر یزدانی - قاسم ساریانها - رسول
رحیمی - حسین فولادی - حسن رسولی - علی اصغر رزازان -
رحیم علی خرم توقیف شدند.

بازداشت شدگان که توسط حکومت نظامی توقیف شده بودند
و موارد اتهام آنها چه سیاسی و چه غیر سیاسی و حتی طرز
فعالیت شان روشن نشده وعده ای از قبیل دکتر نهاوندی - دکتر
مجیدی - صدقیانی - همایون - ولیان - پیروز مهدوی - تسلیمی
و چند تن دیگر در روز انقلاب از محل بازداشت خود خارج شده و
مدتی در مخفی گاه به سر برده و سرانجام مخفیانه از کشور خارج
گردیده و اکنون در کشورهای مختلف به سر می برند.

هژبر یزدانی در روز ۲۲ بهمن وقتی زندان قصر گشوده شد
همراه سرتیپ محرری رئیس زندان خارج شده متفقاً خود را به خارج
رسانیدند که اکنون در کستاریکا به سر می برند و در کارهایی که
هژبر ایجاد کرده سرتیپ محرری همکاری دارد. دکتر مجیدی و دکتر
نهاوندی و سپهبد کمال در دولت بختیار توقیف شدند که فقط چند
روز در زندان بودند و روز ۲۲ بهمن از زندان گریختند که سپهبد
کمال در تهران ماند و در گذشت ولی مجیدی و نهاوندی اکنون در
پاریس به سر می برند.

دکتر آزمون در زندان طی مصاحبه ای این شایعه را که قصد
داشته با همکاری علیمحمد خادمی و سپهبد صدری با کمک قذافی
علیه شاه کودتا کند تکذیب کرد.

برکناری سفرای ایران

دولت بختیار ۱۰ سفیر ایران را در خارج از کشور تغییر داد
که عبارتند از:

اردشیرزاهدی سفیر ایران در آمریکا - فریدون هویدا سفیر
ایران در سازمان ملل متحد - پرویزراجی سفیر ایران در انگلستان -

خانم دولتشاهی سفیر ایران در دانمارک - دکتر تاجبخش سفیر ایران در هندوستان - شعاع الدین شفا سفیر ایران در ایتالیا - شاپور بهرامی سفیر ایران در فرانسه - خسرواکمل سفیر ایران در استرالیا - دکتر پرویز عدل سفیر ایران در کانادا - سپهبد معتضد سفیر ایران در لبنان

بختیار بعدها در کتاب یکرنگی نوشت ۸ تن از سفیران ایران از دست نشانندگان والاحضرت اشرف بودند

اغلب سفرای سابق ایران که در خارج از کشور زندگی می کنند وضع زندگی مناسبی از نظر مالی ندارند. تنی چند از آنها به کار مشغول گردیده و تعدادی هم در تهران زندگی می کنند و معدودی از آنها هم توانسته اند از حقوق باز نشستگی خود استفاده کنند.

یکی از سفرای ایران که توانست در خارج از کشور صاحب دفتر و نشریه ای گردد جعفر رائد آخرین سفیر ایران در عربستان سعودی می باشد که به زبان عربی تسلط کامل داشته و در بین کشورهای عربی دوستان فراوانی دارد. مدتی با همکاری اسمعیل پوروالی ماهنامه روزگار نو را منتشر ساخت ولی اکنون نشریه عربی (الموجز) را منتشر می سازد.

بعداز سقوط رژیم در نخستین ماههای حکومت بازرگان اکثر سفرای ایران تغییر یافتند که تعدادی از آنها دیگر به کشور مراجعت نکردند.

اخیراً بعضی از سفرای سابق به کشور بازگشته و می کوشند که اموال بازداشتی را مسترد داشته و حقوق بازنشستگی را دریافت دارند.

شایعات درباره کودتا و اعلام جمهوریت

احمد سمیعی می نویسد: اکنون مسلم شده که هیچیک از

هشدارها درباره احتمال کودتا بی جا و نادرست نبوده است. شاهدان عینی گفته اند که وقتی شاه به قصد خروج از کشور به فرودگاه رفته و سپهبد ربیعی و سرلشکر خسروداد خود را به پای شاه انداخته اجازه خواسته اند که قم و قسمتهائی از تهران را بمباران کنند ولی شاه به سخنان آنها پاسخی روشن نمی دهد. خسروداد قبلاً گفته بود اگر بختیار مانع خروج شاه از ایران نشود گور خود را کنده است.

خسروداد در جریان محاکمه خود از دوکودتا سخن به میان آورد. در اولی قصد داشته به محض خروج شاه از کشور با نیروی هوایرود کودتا کند و بختیار را کنار زده خود زمام امور را به دست گیرد. در دومی تصمیم داشت روز ۲۱ بهمن در تهران چترباز پیاده کند و درستاد انقلاب و منزل امام يك نفر را زنده باقی نگذارد.

سرتیپ فضل الله ناظمی فرمانده پادگان فرح آباد نیز گفته است قرار بود ساعت ۲۴ روز ۲۱ بهمن سه واحدتانک از پادگان لویزان از طریق جاده آبعلی و تهران پارس به پادگان فرح آباد حمله ور شوند و این يك کودتای نظامی بود.

ابوالحسن بنی صدر چندروز پس از ۲۲ بهمن گفت يك روز پیش از تسلیم قشون به ما اطلاع دادند که قرار است فردا نظامی ها کودتا کنند و نام آن را هم گذارده اند (کورتاژ) که طبق آن يك ضربه ناگهانی واردکنند و تمام رهبران انقلاب را به قتل برسانند و دنیا را در مقابل عمل انجام شده قرار بدهند. من گفتم شما نمی دانید قشون در روابط موجود میان ایران و قدرت مسلط آمریکا چه وضعی دارد و چگونه پیوندهایش متلاشی شده و مطمئن هستم که مجموعه قشون نمی تواند این کار را انجام دهد مگر این که يك دسته از قشون این کار را انجام بدهد، آن دسته هم توانائی آن را ندارند که هم برارتنش و هم بر مردم مسلط شوند. بقدری به این نظر خود اطمینان داشتم که آن شب با وجود اعلام این تهدید در منزل خود به سر بردم. وقتی اعلام حکومت نظامی برای ساعت ۴/۵ بعداز ظهر شد تا قشون خواست وارد عمل شود امام گفتند مردم

باید به خیابانها بریزند و دیدیم که قشون از درون فرو ریخته بود. سرهنگ نصرتی رئیس پلیس هم گفته که سپهبد رحیمی برای آن روز دستوری داده بود که نشان می داد کودتائی در شرف وقوع است ولی من که از دو سال قبل با نهضت ملی همکاری می کردم به نفع مردم وارد عمل شدم و طرح کودتای ارتش بهم خورد.

مجله روزگارانو از (کتاب حاشیه ای بر تاریخ) چنین نقل می کند:

دکتر بختیار در ۳۷ روز حکومت خود همه روزه باقره باغی و فرماندهان نیروهای سه گانه جلسه داشت و می گفت سنگر خود را ترک نمی کنم، ارتش دستور دارد که از دولت من پشتیبانی کند، در مقابل تحریکات مخالفین باید ایستادگی نمود. گزارش این جلسات توسط آریانا وزیر کابینه اش ضبط می شد. در یکی از جلسات اظهار شده بود که در صورت لزوم باید هواپیمای آیت الله را در هوا منفجر نمود. شیخ صادق خلخالی در محاکمه بعضی از امرای ارتش می پرسد که آیا تو این صورت جلسه را امضا کرده ای که در صورت مثبت آنها را به جوخه اعدام می سپرد.

ارتشبد فردوست جریان زیر را بعد از انقلاب برای یکی از دوستانش نقل کرده است: مدتی قبل از انقلاب به من خبر داده شد که به زودی شاه از ایران می رود و خمینی به ایران می آید و حکومت را در دست می گیرد. از مذاکرات ارتشبد قره باغی باشاه فهمیدم که این خبر صحیح است.

من با قره باغی ازدوران دانشکده افسری دوست بودم و تا انقلاب ۵۷ این دوستی ادامه داشت. او تنها کسی بود که دفتر من به روی او باز بود. بعد از این که بختیار نخست وزیر شد قره باغی پدید آمد و گفت مطلب محرمانه ای دارم. بختیار در نظر دارد حکومت جمهوری اعلام کند و به من پیشنهاد کرده با حفظ سمت معاون رئیس جمهور بشوم. به او گفتم بختیار سیاستمدار و بازیگر

است. پس از این که نقشه او باشکست مواجه شد از ایران خواهد رفت و تو گرفتار می شوی و محاکمه و تیرباران خواهی شد. قره باغی نصیحت فردوست را گوش می کند و پیشنهاد بختیار را نمی پذیرد.

در یکی از جلساتی که در دفتر نخست وزیر تشکیل می شود بختیار تغییر مواد قانون اساسی و اعلام جمهوری را مطرح می کند - سپهبد بدره ای ازجا بلند شده می گوید تو جمهوری خودت را اعلام کن و من هم با لشکر گارد تکلیف جمهوری تو را معلوم خواهم کرد. بعدا با پادرمیانی قره باغی نثار آنها از بین می رود.

فردوست به یکی از دوستانش گفته که سرلشکر فرید که بعداز انقلاب مدتی رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی بود در سازمان بازرسی شاهنشاهی با من همکاری داشت و می دانستم که با جبهه ملی هم سروسری دارد. چون می دانستم مقاومت در برابر خمینی و انفجار هواپیمای او باعث کشتار و تجزیه کشور خواهد شد توسط فرید به بختیار پیغام دادم که اگر به خمینی استعفا بدهد ممکن است مأمور تشکیل کابینه شده و با تشکیل کابینه جدید با شرکت اعضای جبهه ملی کار مملکت بدون خونریزی ادامه خواهد یافت. او وقتی این پیغام را به بختیار می دهد می گوید پیغام شخصی است. بختیار می گوید (من بهیچوجه سنگرم را ترک نمی کنم و استعفا نخواهم داد.)

تظاهرات طرفداران قانون اساسی

در گرماگرم فعالیت طرفداران خمینی گروهی از طرفداران قانون اساسی تصمیم می گیرند که برای ابراز قدرت در میدان امجدیه تظاهراتی بکنند. از نقاط مختلف شهر تهران گروه گروه مردم به سوی امجدیه حرکت می کنند و طرفداران جمهوری اسلامی نیز سعی داشتند که با چوب و چماق و تظاهرات پراکنده مانع اجتماع آنها

گردند. دولت بختیار و مقامات ارتش و طرفداران بقای سلطنت نیز می کوشیدند که این تظاهرات دامنه دار باشد. مطلعین می گویند بین ۵ تا ۱۰ هزار توانستند خود را به نزدیکی های میدان امجدیه برسانند ولی مخالفین با تهدید مانع اجتماع آنها می شدند. سرانجام عصر روز پنجشنبه ۱۸ بهمن سال ۵۷ این عده در میدان امجدیه تظاهرات کرده و در پایان قطعنامه ای به این مضمون صادر شد:

۱ - حفظ قانون اساسی و استقلال و تمامیت ارضی ایران

۲ - مبارزه با استعمار سرخ و سیاه

۳ - پشتیبانی از ارتش شاهنشاهی و دولت قانونی بختیار

هنگامی که جمعیت از میدان امجدیه خارج می گردد شعارهای موافق و مخالف داده موجب کشمکش و زدو خورد گردید که تلفاتی نداشت و مأمورین انتظامی تظاهر کنندگان را متفرق ساختند.

شعارهای موافق رژیم

در گزارشات منتشره از طرف ساواک شعارهای طرفداران قانون اساسی چنین بوده است:

ما خواهان اجرای کامل قانون اساسی هستیم. قانون اساسی ضامن استقلال ماست. مجازات سریع فاسدان را خواستاریم. ما از استقلال و تمامیت ارضی کشور دفاع می کنیم. ما علیه ظلم و ستم قیام کرده ایم. ایرانی از خانه ات دفاع کن. ما امنیت و آسایش می خواهیم. ایرانی فریب تبلیغات جهان وطنان رانمی خورد. ما حافظ دین و کشور خود هستیم. ایرانی به ایران بیاندیش. ایرانی خانه ات را آباد کن. خوشا به حال زنده دلانی که روی از فتنه و فساد بر می تابند. صلح و تفاهم شرط اصلی زندگی و بقاست. ازدولت قانونی شاپور بختیار حمایت می کنیم. ایرانی به وحدت ملی بیاندیش. استقلال و تمامیت ایران هدف هر ایرانی پاک سرشت است. چوایران نباشد تن من مباد (لاضرر ولاضراری الاسلام) ویرانگران هرگز به فکر جان و مال و خانه مردم مسلمان نیستند. سکوت در برابر

دشمنان قانون اساسی خیانت به ایران است. بختیار - بختیار
سنگرت را نگهدار.

تظاهرات علیه شاه و رژیم در روزهای بحران

هر روز درگوشه ای ازکشور تظاهرات می شد که طرفداران خمینی می کوشیدند شعارهایی علیه رژیم بدهند. این امرموجب کشمکش و زد و خورد می شد که خبرآن مرتباً در مطبوعات روز منتشرمی گردید. یکی از مهمترین تظاهرات در دی ماه ۵۷ واقعه مشهد بود که روزنامه اطلاعات در این باره چنین می نویسد:

روزدهم دیماه ۵۷ کارکنان استانداری واستان قدس پیوستگی خو را به نهضت مردم اعلام کردند. آیت الله شیرازی و گروهی از روحانیون برای تشکر به استانداری رفته و در يك اجتماع ۵ هزار نفری سیدعلی خامنه ای شروع به صحبت کرد. در این هنگام يك هلیکوپتر ازآسمان مردم را به رگبار مسلسل بست و مأمورین انتظامی با تانک و زره پوش حمله نمودند و در نتیجه ۵۰۰ نفر مقتول و يك هزار تن مجروح شدند. به دنبال آن تظاهرات عظیمی روی داد که عده زیادی درآن شرکت داشتند. در حمله به منزل آیت الله شیرازی عده ای کشته شدند. روز ۱۲ دیماه در مشهد حکومت نظامی اعلام گردید و سپهبد یزدجردی فرماندار نظامی شد.

خبرنگار ما گزارش می دهد که روزهای ۱۰ و ۱۱ دیماه ۵۷ را باید خونین ترین روزهای مشهد نام برد. سرهنگ کمالی با چماق و مشت و لگد کشته شد. فروشگاه ارتش را آتش زدند. سه نفر از اعضای ساواک و دو مأمور نظامی در میدان شاه مشهد به دار کشیده شدند. ساختمان نیروی پایداری را سوزانیدند. ساختمان هتل هایت به اشغال درآمد. فرماندار نظامی تعداد کشته شدگان را ۱۱۶ نفر اعلام داشت. روز ۱۳ دی ماه دکتر نشان استاد دانشگاه مشهد به ضرب گلوله کشته شد. کامیونهای ارتش ۲۵۰ جسد را تحویل متوفیات دادند. گفته می شود ۳۰۰ تن از مجروحین نیز جان

سپردند دوزن و دو كودك كه برای زیارت آمده بودند با گلوله
مأمورین کشته شدند (چون در آن روزها از این قبیل اخبار زیاد
منتشر می شد صحت و سقم آن روشن نبود، جریان امر ممکن است
به صورت اغراق آمیز در مطبوعات منتشر شده باشد. در آن روزها
در تهران گفته می شد که آیت الله شیرازی - شیخ علی تهرانی -
برادران خامنه ای - شیخ طبسی که همه با خمینی همکاری داشتند
از عوامل اصلی این واقعه بودند.)

شعارهای مخالفین رژیم

یکی از کارهای مهمی که از طرف مخالفین رژیم مخصوصاً
آخوندها که در این قبیل کارها تخصص دارند صورت می گرفت
تهیه شعارهای تندى علیه شاه و به نفع خمینی بود که هنگام حرکت
جمعیت ها در روی پارچه ها نوشته می شد و ضمناً مقداری از آن
هم به در و دیوار ها نقش می بست و درخاطره مردم اثر می گذاشت.
قسمت عمده ای از این شعارها چنین بود که برای ثبت در تاریخ چاپ
می شود:

نهضت ما حسینی است ، رهبر ما خمینی است - تا مرگ
شاه خائن نهضت ادامه دارد - ارتش تو بی گناهی ، آلت دست
شاهی - تنها راه سعادت ایمان، جهاد، شهادت - جمهوری اسلامی
ایجاد باید گردد - زندانی سیاسی آزاد باید گردد - ارتش به
ماملحق شو - ننگ بر این سلطنت پهلوی - زنده و جاوید باد راه
شهیدان ما - ما پیرو قرآنیم ، ما شاه نمی خواهیم - چین، شوروی،
آمریکا دشمن خلق ما - برادری، برابری، آزادی فقط درسایه
حکومت اسلامی - حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله -
ایران کشور ماست ، خمینی رهبر ماست - خمینی عزیزم، بگو
تاخون بریزم - تانك، توپ، مسلسل دیگر اثر ندارد - کارگر،
کشاورز، دانشجو، روحانی پیوندتان مبارك - به گفته خمینی،
جمهوری اسلامی ایجاد باید گردد، پرسنل هوائی آزاد باید گردد-

این است شعار ملی: خدا قرآن خمینی - می کشم می کشم آنکه برادرم کشت - به گفته خمینی رژیم شاهنشاهی الغاء باید گردد - به گفته خمینی این شاه آمریکائی اعدام باید گردد - بیاری خمینی، شاه تورا می کشیم - کاخ نیاوران را به خاک و خون می کشیم - به همت خمینی، شاه فراری شده - این شاه آمریکائی دیگر بر نمی گردد - نظام شاهنشاهی عامل هرفساد است - جمهوری اسلامی مظهر عدل و داد است - ما پیرو قرآنیم سلطنت نمی خواهیم - وای به روزی که مسلح شویم، در صدد خون برادر شویم - کابینه بختیار يك حيله جدید است - خمینی خمینی تو وارث حسینی - ما همه سرباز تو ایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی - روح منی خمینی، بت شکنی خمینی - جز راه قرآن راهی نداریم، غیر از خمینی شاهی نداریم - شاه نجف خمینی است، اصل شرف خمینی است - الله اکبر، خمینی رهبر - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - تا شاه کفن نشود، این ملک وطن نشود - آمدن خمینی طلیعه رهائی است، کشته و کشته شدن وظیفه فدائی است - برادر ارتشی، چرا برادر کشی

در سال های پس از سقوط رژیم در تظاهرات مردم شعارها بکلی تغییر کرد در حالی که خیلی ها از شاه فقید با (خدایا مرز) یاد می کنند. روزنامه نیمروز چاپ لندن در شماره جمعه ۱۵ خرداد ۱۳۷۱ چنین می نویسد: در تظاهرات مشهد مردم به آتش زدن تصویر خمینی و خامنه ای و رفسنجانی پرداخته و چنین شعار می دادند.

(مرگ برخامنه ای و رفسنجانی - سرنگون باد رژیم یزیدی - ما حافظ قرآنیم، ما ولی نمی خواهیم - خمینی، خمینی ننگ به نیرنگ تو، ساقط و نابود باد رژیم پرننگ تو- تائزید کفن نشود، این وطن وطن نشود)

با این طرز باید گفت (حقیقتاً تاریخ تکرار می شود)



دیدار بختیار و خمینی در پاریس

چرا بهم خورد؟

دکتر شاپور بختیار که سعی داشت در آن وضع بحرانی برکشور مسلط شده مشکلات را حل کند چون می دانست نقش اصلی در دست خمینی است روز ۳ بهمن وقتی که شاه از ایران رفته بود نامه زیر را به خمینی نوشت:

حضور مبارك حضرت آيت الله العظمى سيدروح الله خميني
پس از عرض سلام و تقديم احترام به حضور مقدس آن پيشواي

بزرگ روحانی که به الطاف الهی به فضیلت مجاهدت در راه حق آراسته است اجازه می خواهد به اختصار چند نکته قابل توجه را به استحضار خاطر شریف برساند. امیدوارم به یاری خدای بزرگ بتوانم آنچه را که به عنوان يك ایرانی مسلمان مبارز به عهده دارم به روشنی بیان کنم که مبدا به سبب تردید در بیان حقیقت نزد بندگان حق پرست حقیقت جوی خدا شرمسار شوم.

۱ - آن حضرت واقفند که برنامه این دولت از صدر تاذیل کلاً و جزئاً همان مطالبی است که طی سالیان دراز و دوران ارباب و اختناق مورد نظر آن وجود مقدس و سایر مبارزان حق و آزادی بوده است و به محض تصدی نخست وزیری بلافاصله با توکل به خدای متعال با کمال شوق و اخلاص شروع به اجرای آن کردم و جای هیچگونه تردید نیست که اگر مهلت معقولی داده شود به خاطر صیانت حقوق حقه ملت مسلمان و مبارزایران و به حرمت روان پاک شهیدان راه آزادی و به حکم بیست و پنج سال مبارزات سیاسی برای حفظ استقلال و تمامیت خاک میهنم و به خواست خدای متعال تمام این برنامه را مردانه و مخلصانه به موقع اجرا خواهم گذاشت. این کار البته در گروتوفیق الهی است. امیدوارم در این راه از برکت انفاس قدسیه آن حضرت و دعای خیر همه نیکخواهان این مرز و بوم برخوردار شوم.

۲ - هر چند زیارت آن پیشوای روحانی سعادت است که من نیزمانند بسیاری از فرزندان ایران که هواخواه آزادی و استقلال ایران و مودب به آداب اسلامی در تحلیل مقام علمای اعلام ، آیات عظام در آرزوی آنم ولی اجازه می خواهد به عرضتان برسانم که به تصور این جانب در شرایط کنونی به سبب تحریکات گوناگون و حالت عصبیانی که در گروههای موافق و مخالف وجود دارد بازگشت آن وجود مغتنم موجب تشنجات داخلی خواهد شد که دولت را از ادامه برنامه ای که متفق علیه همه آزادیخواهان خداپرست ایران است بازخواهد داشت. لذا تمنی دارد استدعای ارادتمند را در تأخیر

عزیمت به ایران به سمع قبول تلقی فرمائید.

۳ - اگر پس از تشریف فرمائی مبادرت به اعلام يك سازمان سیاسی بفرمائید که با قانون اساسی کنونی کشور سازگار نباشد یقیناً دولت را در وضع دشوار و خطرناکی قرار خواهند داد که این جانب نمی تواند مسئولیت عواقب آن را بپذیرد.

۴ - امیدوارم با توجه به موقعیت این جانب به حکم درایت حکیمانه و نیت مخلصانه و خیرخواهانه ای که برای سعادت مردم ایران داشته و دارید اجازه بفرمائید که هر تغییر در نظام مملکت از راه صلح و سلم و آرامش و برطبق سنن دموکراتیک معمول در تمام جهان انجام گیرد. مبدا خدای ناخواسته پس از يك ربع قرن سیطره خودکامگی و درنده خوئی مطلق و فساد عام و شامل دوباره گرفتار مصیبتی عمیق تر و بلائی بزرگ تر گردیم که در آن صورت باید بگویم مسکین من و رنج های بی حاصل من.

حضرت آیت الله

از خدادان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست من به حکم ایمان عمیق آرزومندم که آن پیشوای روحانی بزرگ در این لحظه خطیر نیز با الهامات ربانی ملهم شود تا علیرغم اخبار فعلی صمیمیت و اخلاص من در راه حق و آزادی برای آن وجود مقدس آشکار گردد و به علم الیقین موفق گردند که این استدعا صرفاً به خاطر اجتناب از پیش آمدهائی است که در صورت بروز برای من نیز جز تأسف نتیجه ای نخواهد داشت. کوه اندوهی که از آن حوادث بردل ما فرود خواهد آمد همه مبارزان راه حق و آزادی را در سالیان دراز سوگوار خواهد کرد و روح شهدای راه آزادی را تا ابد متألّم خواهد ساخت. ارادتمند- شاپور بختیار ۵۷/۱۱/۳

ساعت ۱۰ و ۲۵ دقیقه شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۷ رادیو تهران ناگهان برنامه خود را قطع کرد و چنین اعلام داشت:
آقای دکتر شاپور بختیار برای برقراری تماس مستقیم با آیت

الله العظمی خمینی عازم پاریس هستند و بیانیه زیر را که مورد قبول حضرت آیت الله می باشد صادر کرده اند:

من به عنوان يك ایرانی وطن پرست که خود را یکی از اجزای این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و رأی ایشان راهگشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد تصمیم گرفتیم که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم له نایل آیم و با گزارشی از اوضاع خاص کشور و اقدامات خود ضمن درک فیض دربارہ کشور کسب نظر کنیم.

ارتشبد قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران هم اعلام کرد که از سفر بختیار نخست وزیر به پاریس پشتیبانی می کنم. ارتش به موجب سوگندی که به قانون اساسی خورده از دولت پشتیبانی می کند و امیدواریم همه مشکلات با مذاکره حل شود.

دکتر یزدی گفت آیت الله پیشاپیش از برنامه بختیار با خبر بود و خوشحال است. فکر می کنم این حرکت بختیار نشان دهنده تغییر سیاست اجتماعی او می باشد. بختیار اظهار تمایل کرده که عقاید حضرت آیت الله را بشنود. آیت الله قبول کرده که این فرصت را به او بدهد.

مهندس بازرگان می نویسد: با توجه به اعتصابات کمرشکن دولت بختیار در وضعی قرار گرفت که تا حدودی تسلیم عقل سلیم توصیه طرفداران امام گردید و راضی به سفر پاریس و رسیدن خدمت امام و مذاکره حضوری و احیاناً استعفا و دریافت مأموریت یا اجازه تشکیل کابینه مورد قبول امام و زیر نظارت شورای انقلاب شده و قول و قرارهایی بادکتر بختیار در مشورت سه طرفه (بختیار- شورای انقلاب - پاریس) صورت گرفت و اعلامیه ای دایر به تجلیل و تمکین از امام به خط یکی از اعضای شورای انقلاب و به امضای بختیار از رادیو و تلویزیون پخش شد.

دکتر بختیار درباره مسافرت به پاریس به نقل از کتاب ۳۷ روز گفته است: این فکر شخص خود من بود، هیچکس در این کار مرا ترغیب نکرد. یک مردی به ناحق سوار یک عده مردم بدون آگاهی سیاسی و ستم کشیده و محرومیت دیده شده و عده کثیری از مردم به خمینی اعتقاد پیدا کرده بودند و خارجیها از دامن زدن به این فتنه خودداری نمی کردند. من فکر پنجاه سال دیگر را می کردم که مردم تاریخ را می خوانند بگویند بختیار که از نظر سن جای پسر خمینی بود اگر به پاریس می رفت و با این مرد مسائل را مطرح می کرد و می گفت گرفتاریهای مملکت این است و می خواهم این کار هارا بکنم چه عیبی داشت؟ و ببینیم این سید چه می گوید. روی این فکر متنی را تهیه کردم و بازرگان را خواستم و گفتم حاضرم بروم پاریس و خمینی را ببینم و راجع به مسائل کشور به عنوان دو ایرانی صحبت کنیم. غافل از این که این مرد چیزی که برایش مطرح نیست مملکت است. به این شخص گفتم بدون این که تعهدی بسپارم یا استعفا بدهم و ایشان بخواهد به عنوان رهبر مملکت با من صحبت کند فقط به عنوان شاپور بختیار و روح الله خمینی صحبت کنیم. این موضوع با بهشتی و مطهری صحبت شد و موافقت به عمل آمد و متنی هم تهیه شد و تصویب گردید که من به پاریس بروم. به بازرگان گفتم باطیاره نخست وزیری می رویم به شهر نیس. از آنجا شما با طیاره دیگری بروید نزد خمینی و من هم می روم منزل یکی از بستگانم و روز بعد به پاریس می آیم و با ایشان ملاقات می کنیم. یک مقداری تنها و مقداری با حضور شما. بازرگان گفت من نظر موافق دارم و موضوع را به بهشتی گفتم.

به وزارت خارجه تلفن کردم که برای من و دوتن از وزرای کابینه و دوسه نفری که گرفتاری داشتند و طیاره پیدا نمی کردند و پاسپورت های لازم اقدام کنند. حدود سی چهل هزار فرانک هم برای تأمین مخارج آوردند. اطمینان داشتم که فردا صبح حرکت می کنیم و با این فکر خوابیدم. صبح که بیدار شدم گفتمند آقا عدول کرده

است. من می دانستم که بهیچوجه با خمینی نمی توانستم توافق کنم. ما به دو زبان و از دو چیز مختلف صحبت می کنیم. من از ملت و ایران ولی او از امت و اسلام صحبت می کند. من از ترقی و تکنولوژی صحبت می کنم ولی او می خواهد ما را به ۱۴۰۰ سال قبل برگرداند. من از این کار که انجام نشد حداکثر استفاده را کردم. در تاریخ نوشته خواهد شد بختیار با تمام فحش هائی که می خورد خواست بیاید و یک گره را با شانس یک در هزار باز کند حالا کی مانع شد؟ بنی صدر می گوید من مانع شدم زیرا اگر نفس بختیار به نفس خمینی می رسید امکان داشت جا بزند. این آقا برای این که می خواست رئیس جمهور شود. یا سنجابی و فروهر روی حقارت نتوانستند ببینند کاری انجام شود و آنها سهمی نبرند. من به هر حال با این اقدام چیزی از دست نادم.

دکتر یزدی در کتاب (آخرین تلاشها در آخرین روزها) می نویسد: ارتباط و مذاکره شورای انقلاب با بختیار و سران ادامه داشت و محور صحبت ها این بود که بختیار چگونه استعفا دهد تا دولت مورد وثوق امام و مردم قدرت را در دست بگیرد. مسئله بختیار در شورای انقلاب مطرح و ۵ حرکت مورد بررسی واقع شد. حرکت اول این که پس از ورود آقا به تهران بختیار به فرودگاه بیاید و شرح حال و خدمات خود را بگوید و اعلام کند که در اختیار آقاست که هرطور صلاح بدانند عمل کنند. در حرکت دوم این که آقا بگویند به کار خود تا اطلاع ثانوی ادامه دهید. حرکت سوم این بود که بختیار بیاید پاریس و استعفا بدهد و آقا نپذیرد و بگوید به کار خود ادامه دهید. حرکت چهارم این که بختیار در پاریس استعفا بدهد ولی آقا او را تا اتخاذ تصمیمات بعدی به طور موقت به کار بگمارد. حرکت پنجم این که چهار وزیر شورای انقلاب منصوب شوند. از جمله وزارت کشور و قبول نظارت شورای انقلاب بر دولت، از این راه حل ها بختیار روی حرکت پنجم اصرار داشت. مطلب دیگر

این بود که همه پرسى زیر نظر شورای انقلاب انجام شود. بختيار مى خواست سفر امام را به تأخير اندازد تا برنامه هاى احتمالى ديگر را اجرا نمايد. پيغام کارتر به امام توسط ژيسکارستن و دولت فرانسه همه حاكى بود که بختيار به دنبال زمان مى گردد. امام فرمول چهارم را که بختيار به پاریس بيايد و استعفا بدهد قابل قبول دانسته ولى قسمت دوم که ایشان را مجدداً مأمور انجام کار کنند قابل بحث دانست. قرار شد برای صحبت بختيار به پاریس بيايد و همراه بازرگان باشد تا پس از استعفای بختيار آقا حکم نخست وزیری بازرگان را بدهد. پس از آن یا بختيار درپاریس مى ماند یا همراه امام به تهران مى آمد و در دولت آینده به او پستی داده مى شد. اگر بختيار به پاریس مى آمد ممکن نبود قبل از استعفاء امام را ملاقات نمايد. بختيارحتى در تهران متن استعفا را نوشته و به دوستان خود داده بود که شورای انقلاب از متن آن آگاهی داشت.

احمد صدر حاج سيدجوادى از اعضاى اوليه شورای انقلاب در ۱۳ اسفند ۱۳۵۷ ضمن مصاحبه اى چنین اظهار داشت: (چون بختياردر انجام مهمترين شرط نخست وزیری اش يعنى بیرون فرستادن شاه از کشور موفق شده بود ما فکر مى کردیم در مسیر مردم گام بر مى دارد. به نظرمان رسيد که بختيار خدمت امام برسد و استعفای خودرا تقديم کند و امام هم موقتاً اداره امور را به خود او واگذار کند. متن استعفا را برايش فرستادیم و او به خط خود که عين آن نزد من است دستکاريهاى کرد و موافقت شد ولى وقتى که آن رامجدداً برای بختيار فرستادیم حاضر به امضاء نشد. متن نهائى استعفای بختيار را چنین اعلام داشت:

(از آنجا که نهضت اسلامى ملت ايران با ايثار خون جوانان عزيز به آستانه پیروزی رسیده است، از آنجا که اکثریت قاطع ملت ايران به رهبر عظیم الشان خود امام خمیى ابراز اعتماد نموده است، از آنجا که دولت اين جانب شاپور بختيار فعلاً از طرف اکثریت ملت ايران مورد توجه و علاقه نمى باشد لذا اين دولت استعفای خود را به

پیشگاه ملت عزیز ایران به رهبری امام خمینی تقدیم می دارد و با توجه به خدماتی که این دولت در عمر بسیار کوتاه خود در راه رسیدن به اهداف عالی ملت ایران انجام داده امیدوار است که بعد از این نیز همراه و همگام سایر آحاد و افراد ملت ایران بتواند بقیه راه طولانی موفقیت را پیماید.)

به گفته سیدجوادی گویا متن اولیه این استعفا در شورای انقلاب تهیه شده و بختیار در آن اصلاحاتی کرده اما این که چرا امضاء نمود ظاهراً باید علت آن را در روابط با ارتش و آمریکاییها جستجو کرد.

پس از توافق درباره متن بیانیه بختیار که توسط مهندس کتیرائی عضو و دبیر شورای انقلاب برای عراقی خوانده شد همان شب بعد از نیمه شب حاج احمد خمینی به اتاقم در نوفل لوشاتو آمد و گفت اقا متنی تهیه کرده و به تهران اطلاع داده اند مبنی بر این که تا بختیار استعفا نکند نمی تواند به دیدن امام بیاید. حاج احمد آقا هم از این کار ابراز ناراحتی می کرد و گفت کاری است که شده و دیگر نمی شود کاری انجام داد. متن چنین است:

(بسم الله الرحمن الرحيم - حضرات حجج الاسلام تهران و سایر شهرستانها دامت برکاتهم - آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست وزیری می پذیرم دروغ است. بلکه تا استعفا ندهد او را نمی پذیرم چون او را قانونی نمی دانم. حضرات آقایان به ملت ایران ابلاغ و اعلام فرمایند که توطئه ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورند. من با بختیار تفاهم نکرده ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین من و او بوده دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کند و مراقب توطئه ها باشد.)

انتشار این بیانیه برنامه سفر بختیار را بهم زد. زیرا او نمی خواست به طور علنی استعفا بدهد و به پاریس بیاید چون دیگر نخست وزیر نبود و دیدارش با امام فایده و معنایی نداشت و دولت

و ارتش فرودگاهها را بسته بودند و دیگر بختیاربا هواپیمای ارتشی نمی توانست خارج گردد و به احتمال قوی در تهران کودتا می شد. بعداً در تهران شنیدم مسبب اصلی بهم خوردن این برنامه ربانی شیرازی و خلخالی بودند.

شیخ حسینعلی منتظری بعداً گفت وقتی بختیار سعی داشت به دیدار آیت الله برود و نزدیک بود میانجی ها درکار خود توفیق حاصل کنند او وسیله تلفن با بختیار تماس گرفت و گفت اگر از نخست وزیری استعفا ندهد امام او را نخواهد پذیرفت.

مهندس بازرگان از این بیانیه امام با تلفن اظهار ناراحتی کرد و گفت چرا خلف وعده شده و دستگاه امام زیر قول و قرارها می زنند و آبروی خودشان و مارا می برند و چرا يك فرصت و امکان عالی پیروزی را از دست دادیم. این کار نتایج بسیار بدی برای ما خواهد داشت و خواهند گفت که بازرگان می خواسته بختیار رابه پاریس ببرد و با آقا آشتی بدهد.

جریان را به آقا گفتم ایشان اظهار داشتند به بازرگان بگوئید فقط در صورت استعفای بختیار چه در تهران و چه در پاریس ملاقات امکان پذیر بود. صحیح نبود که نخست وزیر را بپذیریم و صحیح هم نبود که بیاید و نپذیریم و اگر با شما هم می آمد نمی پذیرفتم بدتر بود لذا ملزم بودم که بنویسم و کسی هم به شما سوءظن نمی برد جبران خواهم کرد. الان هم اگر از نخست وزیری استعفا کند او را می پذیرم تکلیف را روشن کنید.

امیر انتظام که رابط شورای انقلاب با بختیار بود پیغام داد و گفت در مذاکرات قبلی با بختیار موضوع استعفا مطرح نبود بلکه موافقت شده بود که بختیار این نامه را بنویسد و سپس به پاریس بیاید. متن نامه بختیار هم به تصویب شورای انقلاب رسید حالا می گویند تا استعفا ندهد پذیرفته نخواهد شد. گفتم آقا ممکن نبود نخست وزیر را قبل از استعفا بپذیرد. همان شب امام گفت بختیار دیگر نخست وزیر نیست که استعفا بدهد این برای حفظ ظاهر بود

باید می گفت من دیگر نخست وزیر نیستم.

بختیار هم گفت من به عنوان نخست وزیر نزد ایشان نمی رفتم به عنوان يك ایرانی در برابر يك ایرانی دیگر می خواستیم درباره مشکلات صحبت کنیم. من بهیچوجه سنگر خود را به عنوان نخست وزیر قانونی ترك نمی کنم.

بختیار در مصاحبه ای گفته که نامه ای برای امام فرستاده است. از قرار معلوم بختیار مهندس مرزبان را به عنوان نماینده رسمی خود فرستاده بود که حامل نامه بوده است. وی با هواپیمای ارتشی همراه خانواده سرلشکر نشاط به پاریس آمده بود. امام او را نپذیرفت و باقطب زاده ملاقات کرد.

رسانه های گروهی خبر دادند که بختیار در این نامه پیغام داده که آماده است تحت بعضی شرایط کناره گیری کند. اول این که امام سفر خود را سه هفته به تأخیر اندازد. دوم اینکه اعلام تشکیل مجلس شورای اسلامی دچار تعویق گردد آن وقت او پس از انتخابات مجلس مؤسسان کنار خواهد رفت.

پس از آمدن آقا به تهران بختیار در مصاحبه ای گفت:

آیت الله خمینی باید درك کند که من قانونی هستم و دولت من تنها دولت ایران است. تمام عمر برای دموکراسی مبارزه کرده ام و در اصول عقاید من نه با آیت الله سازش خواهم کرد و نه با کس دیگری. اگر خمینی بار دیگر از من بخواهد که استعفا بدهم جواب منفی خواهد بود. هیچکس نمی داند که جمهوری او چیست؟ او نه کثرت گرائی سیاسی و نه دموکراسی را می پذیرد. می خواهد روحانیون قانون الهی را اجرا کنند.

حسن نزیه در مجله روزگار نو درباره ملاقات بختیار و خمینی

می نویسد:

مطالبی که دکتر یزدی از قول این جانب نوشته صحت ندارد. من در مدت نخست وزیری بختیار با ایشان دیداری نداشته و تقریباً

در خارج از کشور بوده ام. در مورد نحوه انتقال قدرت و تشکیل حکومت موقت پیشنهادهای داشتم که با طالقانی در میان گذاشتم. او از من خواست که به فرانسه بروم و با خمینی در میان بگذارم. در دو جلسه با این تصریح که طالقانی هم با نظرات موافق است پیشنهادات را طرح ساختم. در خصوص شورای سلطنت که با حضور دکتر یزدی - سیداحمد خمینی - اشراقی و قطب زاده مطرح شد گفتم شاه طبق اعلام یکی از رجال طرف مشاوره خود در نظر داشت اختیارات خود را به شورائی مرکب از ۵ نفر شامل سه نفر از ملیون (مثلاً بازرگان - طالقانی - سنجابی) و دکتر امینی و عبدالله انتظام تفویض نماید که به نظر من مقرون به مصلحت و قابل قبول به نظر می رسید که اولاً از پاشیدگی ارتش جلوگیری می کرد و ثانیاً تغییر نظام سیاسی کشور از سلطنت به جمهوری با رفراندم و رأی مجلس مؤسسان تحت نظر و مراقبت شورای مزبور صورت می گرفت که قائم مقام و نایب و وکیل شاه بود که خمینی نپذیرفت و گفتگوئی هم درباره بختیار صورت نگرفت. صبح یکی از روزهایی که در پاریس بودم دکتر بختیار از من خواست که با خمینی ملاقات کنم و از طرف ایشان بگویم: (مسائل بسیار مهم و حیاتی وجود دارد که باید به اطلاع ایشان برسد و موضوع در حدی است که وسیله نامه و پیغام و تماس تلفنی و اعزام پیک مقدور و مصلحت نیست. به عنوان یک ایرانی مسلمان باید خمینی را در موضع رهبری از مسائل مذکور حضوراً مطلع سازم که قطعاً برای پیشگیری از یک رشته عواقب نامطلوب مؤثر خواهد بود. گفت چند نکته را به خمینی خاطر نشان سازم. کفش های شاه برای رفتن جلوی در جفت شد و او رفت که مورد علاقه و انتظار خاص عموم و خود آقا بود. در نقل خبر حادثه جلوی دانشگاه و ژاندارمری مبالغه شده و افسر مربوط تحت تعقیب قرار گرفته است. در بین نخست وزیر و ارتش اختلافی نیست معذالك نباید از اقدامات افراطی بعضیها در درون ارتش غافل ماند.) عصر همان روز به دیدار خمینی رفتم و ضمن پیغام

گفتم مذاکره و ملاقات با بختیار ممکن است مقرون بر مصالح ملی و عمومی باشد. خمینی قبول کرد و آن را مربوط به استعفای بختیار نمود. وقتی که از اتاق خارج شدم دکتر یزدی از مذاکرات جويا شد جریان را گفتم. دکتر یزدی که مانند عمال رژیم جمهوری سرآمد نقض اصول امانت و اخلاق بوده پس از چندسال در کتاب خود می نویسد که بختیار به نزیه گفته به آقا بگوئید کفش ها را جلو در درمی آورم و نهایت احترام را به امام می گذارم. در حالی که گفته شد کفشهای شاه جلوی درجفت شده است. دکتر بختیار میل داشته از موضع قدرت سخن بگوید و ممکن نبود از من بخواهد به اطلاع خمینی برسانم که هیچگونه قدرت و نفوذ و اختیاری ندارد. دکتر بختیار که کاندیدای نخست وزیری از طرف خمینی و شورای انقلاب هم بوده معقول و منطقی نیست که خودرا عاجز و فاقد قدرت و اختیار معرفی کند.

(سن ملکیان) در روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد: (عامل بهم زدن ملاقات بختیار و خمینی شخص رمزی کلارك بود) و چنین توضیح می دهد: وقتی رادیو تهران اعلام کرد که شاپور بختیار نخست وزیر تا ۴۸ ساعت دیگر برای ملاقات با خمینی به پاریس می رود پس از دو ساعت اطلاعیه ای از طرف دکتر ابراهیم یزدی در پاریس از طرف دفتر آیت الله انتشار یافت که (دفتر آیت الله از مسافرت قریب الوقوع شاپور بختیار نخست وزیر مطلع بوده و وقت این ملاقات قبلاً تعیین شده است.) یزدی تبعه آمریکاست و طبق مندرجات ۳۰ سپتامبر ۷۹ در روزنامه نیویورک تایمز شریک عمده کارخانه شیمیائی در هوستون تکزاس می باشد. چون تابعیت آمریکائی خود را لغو نکرده طبق قوانین آمریکا حق ندارد بدون اجازه دادستان آمریکا برای يك کشور خارجی کار کند و مسلماً نظیر همپالگی های خود از قبیل صادق قطب زاده - چمران - امیرانتظام که همگی تابعیت امریکا را داشتند دستورات و اجازه های لازم را

دریافت داشته اند. بهر صورت روز ۲۸ ژانویه خیر ملاقات خمینی و بختیار انتشار یافت و روز ۲۹ ژانویه رمزی کلارک با خمینی ملاقات و مدت ۹۰ دقیقه مذاکره می کند و پس از ملاقات می گوید (آیت الله خمینی مردی است متفکر - سالم - درستکار - صریح و به خوبی می تواند رهبری ایران را به عهده بگیرد) چهار ساعت پس از این ملاقات علی کنی (فرزند محمدرضا کنی) که انگلیسی را با لهجه اکسفورد صحبت می کند به عنوان سخنگوی آیت الله گفت ملاقات با بختیار منتفی شده است. وسیله تلفن در نیمه شب با بختیار تماس گرفتم و جریان را گفتم. در پاسخ اظهار داشت خبر شما درست نیست و ساعت ۱۰ صبح فردا با هواپیمای افرانس عازم پاریس خواهم بود. اندکی بعد نخست وزیر تلفن زد و گفت متأسفانه خبر شما صحیح است و رندان کار خود را کرده اند. قرار بود در این ملاقات بختیار استعفای خود را به آیت الله تقدیم و دوباره مأمورتشکیل کابینه بشود. ولی رمزی کلارک فرستاده مخصوص کارتر کار خود را کرد.

قطب زاده ضمن مصاحبه ای در پاریس چنین گفت: امام حاضرند شاپور بختیار را بپذیرند نه نخست وزیر را. او باید از نخست وزیری استعفا کند و پس از آن آیت الله نخست وزیر موقت را انتخاب خواهند کرد.

امیرانتظام معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت بازرگان در نامه ای که پس از بازداشت درباره اتهامات خود نوشته از جمله چنین اشاره کرده است:

قبل از ۲۲ بهمن به مهندس بازرگان پیشنهاد کردم که اگر موافقت دارند بدیدن بختیار برویم و او را راضی کنیم که از نخست وزیری کنار برود. بازرگان با رهبران انقلاب که برای من ناشناخته بودند صحبت کرد و گفت با دکتر مدنی که با بختیار مربوط است

بیدار ایشان بروید. دکتر مدنی وزارت کشور بختیار را قبول نکرده بود. مطلب را به دکتر مدنی گفتم وسیله ملاقات را با بختیار فراهم ساخت. چند جلسه به تنهائی و با حضور دکتر مدنی و دکتر سبحانی مذاکراتی شد. در حدود دهم بهمن بود که بختیار به استعفا رضایت داد و متن استعفانامه را هم به خط خودنوشت در آن جلسه دکتر مدنی هم حضور داشت. من آن متن را به اتفاق ایشان برای مهندس بازرگان به مدرسه رفاه بردیم. در آنجا با دکتر بهشتی ملاقات کردم همراه اتاقی هدایت کرد که طالقانی - مطهری - موسوی اردبیلی - ربانی شیرازی - هاشمی رفسنجانی و دکتر باهنر در آنجا بودند. با حضور دکتر مدنی گزارش ملاقات خود را با دکتر بختیار به اطلاع آنان رسانیدم. طالقانی اشاره کرده که به اتاق دیگر برویم. در آنجا مطهری و ربانی شیرازی و هاشمی رفسنجانی و دکتر مدنی شرکت داشتند. هاشمی رفسنجانی متن جدیدی تهیه کرد و خواند و به ما داد که به بختیار بدهیم. وقتی آن را نزد بختیار بردم قبول نمود و دو اصلاح کوچک در متن استعفانامه به خط خود کرد. من متن را به مدرسه رفاه نزد مهندس بازرگان بردم و قرار شد با پاریس تماس گرفته شود. بازرگان حدود یک ساعت با تلفن صحبت کرد و متن را برای دکتر یزدی خواند و قرار شد به اطلاع امام برسد و روز بعد جواب آن داده شود. بعداً تلفن شد که متن مورد موافقت امام نیست ولی ما دست بردار نبودیم و می خواستیم بختیار را از صندلی نخست وزیری به زیر بکشانیم. مجدداً نزد بختیار رفتیم. بختیار برای این که از خود سلب مسئولیت کند جلسه ای با حضور دکتر سبحانی و ارتشبد قره باغی و سپهبد مقدم تشکیل داد. آن دو نفر ارتشی می گفتند همه چیز در اختیار بختیار به عنوان نخست وزیر هست ولی بختیار اصرار داشت که بگوید نمی تواند ارتش را متوقف سازد. آن شب به جائی نرسیدیم تا اینکه در جلسه عصر روز جمعه ۲۰ بهمن که در منزل او داشتیم قانع شد که استعفا کند اما روز بعد ساعت حکومت نظامی را تقلیل داد و شاید برنامه ای داشت که

امام از مردم خواست به خیابان ها بریزند. روزیکشنبه ۲۲ بهمن بختیار به مهندس بازرگان تلفن کرد و گفت امروز چهار بعد از ظهر جلسه ای که قرار بود تشکیل می گردد .

دکتر رزم آرا وزیر بهداشتی کابینه بختیار بعد از انقلاب طی يك سخنرانی چنین گفت:

در دسامبر سال ۱۹۷۸ خمینی را برای مدت نیم ساعت در نوفل لوشاتو دیدم. وردست های او بنی صدر - قطب زاده - یزدی فعالیت چشمگیر و صحنه سازیهائی داشتند. ملاقات با حضور قطب زاده که یادداشت بر می داشت انجام شد و موضع او را خواستار شدم. خمینی گفت هیچ عاملی نباید در تشکیل يك حکومت اسلامی اشکالی ایجاد کند و هر دولتی غیر از يك دولت اسلامی با مخالفت او روبرو خواهد شد. وقتی پرسیدم در این موقع و جود دولت مستقلى که مجرى امور باشد ضرورى است خمینی گفت نگران نباشید تمام جوانب امر در نظر گرفته شده و فترتى ایجاد نخواهد شد.

وقتی دکتر بختیار تصمیم گرفت به پاریس برود متن نامه ای تهیه شد که من آن را نزد دکتر بهشتی بردم که وسیله پیک مخصوصی برای خمینی فرستاده شود. دکتر بهشتی خود را موافق نشان داد و گفت این دیدار بی نتیجه است و باید دکتر بختیار استعفا کند تا راه برای تشکیل دولت اسلامی که تنها مورد تأیید آیت الله خمینی است هموار گردد. گفتم غیر ممکن است. او گفت شخصاً با تعدادی از وزراء استعفا کنید. گفتم کناره گیری من مشکل شمارا حل نمى کند. چون برای بختیار فرق نمى کند که دولتی ده عضو داشته باشد یا ۹ عضو ولی بهر صورت وقتی دولت استعفا کند با ارتش چه مى کنید؟

بهشتی گفت هیچگونه نگرانی نداشته باشید ما مسئله را با ارتش حل کرده ایم.

فرمان بمباران مخازن اسلحه ارتش در جمعه شب بیستم بهمن

که بلا اثر ماند و بی اثر ماندن منع عبور و مرور سرانجام اعلامیه بی طرفی ارتش ناشی از همان زدو بندها بود.

با بازرگان و امیرانتظام در دفتر شرکت تأسیساتی ایشان دیداری داشتم. وقتی همه آنها توجه یافتند که بختیار حاضر به ترک وظیفه و رسالت خود نیست و سر سخنان در قبال حکومت وحشت ایستاده است در صدد برآمدند که دولت را از درون منفجر کنند بهمین جهت کاری کردند که بعضی ها با این که قبول کرده بودند شرکت در دولت را رد کردند.

ماهانامه روزگارانودر شماره دیماه ۱۳۶۸ تحت عنوان (رازهائی که کم کم برملا می شود) به امضای ج - حقگو چنین می نویسد:

پنج سال پیش در منزل مرتضی حایری در حضور حسین خمینی نوه روح الله خمینی و شیخ عبدالکریم حایری صحبت در باره سفر شاپور بختیار به پاریس و بهم خوردن آن بود. روایتی که از گفتگوهای آن روز به دست آمد این بود که وقتی در اوایل بهمن ۵۷ یکی از دوخبرگزاری احتمال دادند که خمینی روز ۶ بهمن از پاریس به تهران خواهد آمد دولت بختیار با عجله فرودگاهها را بست تا جلوی بازگشت خمینی را بگیرد. صبح روز دوشنبه ۷ بهمن مرتضی مطهری که در واقع مغز متفکر انقلاب بود و شورای انقلاب را می گرداند احسان نراقی را واسطه رساندن پیغامی برای بختیار کرد که مصلحت شما نیست که از ورود خمینی ممانعت به عمل بیاورید بلکه مصلحت این است که با انقلاب کنار بیائید و بگذارید در محیطی خالی از تشنج خمینی به تهران برگردد و اگر شما نیز در فرودگاه استعفای کتبی خود را به ایشان بدهید با آشنائی که ما به اخلاق خمینی داریم یقیناً عکس العمل او به نفع شما خواهد بود و بفرض که استعفانامه را بگیرد از شما خواهدخواست که فعلاً به کار خود ادامه دهید. با این که نراقی از رساندن این پیام امتناع داشت ولی در اثر تأکید مطهری قبول کرد و به نخست وزیری رفت. چون

نخست وزیر در جلسه شورای امنیت بود نراقی به اتفاق محمد مشیری معاون نخست وزیر و هدایت الله متین دفتری که قصد دیدار نخست وزیر را درباره وضع زندانیان سیاسی داشت در تالار پذیرائی نخست وزیر نشستند.

وقتی جلسه شورای امنیت تمام شد ابتدا با متین دفتری خلوت کرد و بعدها فاش شد که حامل پیام آیت الله زنجانی بوده که خودتان پیشقدم شده و اعلام جمهوری کنید و کلک کار را بکنید. بختیار جواب داد من مخالف جمهوری نیستم ولی اعلام این مطلب در حکم اعلان جنگ به ارتش می باشد و من نمی توانم با ارتش در بیفتم.

وقتی نوبت احسان نراقی رسید و او پیغام مطهری را داد بختیار که خود مستقیماً با بازرگان و بهشتی و امیر انتظام نیز ارتباط داشت گفت قصد من ممانعت از ورود خمینی نیست، قصد من این است که قبل از آن به پاریس بروم و ایشان را در جریان بعضی از مسائل مهم و حساس مملکتی بگذارم.

احسان نراقی که از مطهری شنیده بود خمینی نظر منفی به بختیار ندارد ولی از او دلخور است که چرا در اولین نطق خود در تجلیل از مصدق آنهمه حرف زد بدون این که يك کلمه از او و نهضتی که ایجاد کرده مطلبی بگوید. جواب می دهد اگر چنین منظوری هم داشته باشید بدون زمینه سازی امکان پذیر نیست. بختیار موافقت می کند که نراقی با مطهری صحبت کند. وقتی در مدرسه علوی با مطهری مطلب بختیار را می گوید مطهری اظهار می دارد که بختیار وقتی می تواند به پاریس برود که استعفا داده باشد. نراقی می گوید چنین کاری درست نیست و اگر استعفا بدهد انگیزه سفر خود به خود منتفی می گردد و ممکن است ارتش عکس العمل نشان بدهد.

نتیجه تبادل نظر این می شود که بختیار بیانیه ای منتشر سازد و زعامت خمینی را بپذیرد. بختیار از نراقی می خواهد که

خود او متن بیانیه را تهیه کند. نراقی متن را تهیه می کند و به نظر بختیار می رساند و بعد بامطهری تلفنی صحبت می کند که در آن اصلاحاتی می شود. مطلبی که بختیار در متن تغییر داد این بود که (برای آینده کشور کسب تکلیف نمایم) را به (کسب نظر) تبدیل نمود.

وقتی اعلامیه نخست وزیر منتشر می شود مخالفین این ملاقات از قبیل منتظری - طاهری - ربانی شیرازی - خلخالی و... با نوفل لوشاتو تماس می گیرند و می گویند نخست وزیر برای (کسب نظر) می آید نه (کسب تکلیف) و این امر به اعتبار شما لطمه می زند که برنامه سفر بهم می خورد.

در همان جلسه حسین خمینی شرح داد که خیلیها دنبال قدرت با مسالمت و بدون خونریزی بودند ولی بیشتر جوانان و از جمله خود من طرفدار تسخیر قدرت بودیم و عقیده داشتیم که تنها به این ترتیب می توانیم مشروعیت انقلاب را به کرسی بنشانیم.



پست جمهوری اسلامی ایران



ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN

مطهری و بهشتی مغزهای متفکر انقلاب بودند که پس از پیروزی خمینی با ترور و انفجار از بین رفتند. اسرار قتل آنها هنوز فاش نشده است.



تزلزل روز افزون دولت بختیار

بعد از رفتن شاه از ایران و بهم خوردن سفر دکتر بختیار به پاریس روز به روز دامنه تظاهرات علیه شاه و دولت در سراسر کشور افزایش می یافت. دکتر بختیار که حتی وزرایش حاکمیتی بر وزارت خانه ها نداشتند می کوشید با نطق و خطابه و مصاحبه اوضاع را آرام کرده و دولت را بر اوضاع مسلط سازد ولی هرچه زمان می گذشت امکان موفقیت او کمتر می شد.

دکتر بختیار در آن روزها مرتب نطق می کرد که قسمتی از آن چنین است: مردم عزیز ایران، ازاین که نخست وزیر شما بیش از حد

اعتدال مزاحم شما می شود پوزش می طلبم ولی وضع کشور عزیز آن چنان مورد تهدید قرار گرفته و عناصر غیرمستول و ماجراجو آن قدر خیال های باطل در سر می پروراندند که لازم دیدم همگان را از چگونگی اوضاع روشن نمایم. دولت کنونی به شهادت رفتار و اعمال خود بر طبق برنامه تقدیمی به مجلسین تمام تعهدات خود را یکی بعد از دیگری انجام می دهد. کلیه زندانیان سیاسی آزاد شده اند و مقرر گردیده که با وجود سوء استفاده مسلم از آزادی، بعضی از روزنامه ها که ۲۵ سال مزدور دولت های فاسد بودند با انتشار اکاذیب و تحریک احساسات و بمنظور ازدیاد تیراژ شروع به مسموم نمودن اذهان عمومی می کنند. آنچه را که نسبت به شخص من می گویند و یا می نویسند در زیر سطح نفرت و بی تفاوتی من باقی خواهد ماند ولی ادامه اهانت و اتهام به ارتش یا افراد دیگر کشور بدون پاسخ نخواهد ماند و من برای آخرین بار تقاضا می کنم که پیش از درج مطالب با عقل سلیم به صحت و سقم آن ها توجه شود. تمام اراجیف و شایعات استعفای من و خالی کردن سنگر مقدس قانون اساسی و حرکت به سوی مجهول مطلق بی اساس است. دولت من در سه هفته ای که روی کار آمده تمام برنامه هائی که گروه های مترقی، مذهبی، کمونیست، جبهه ملی و سایر گروهها می خواستند به اجرا درآورده و یا مقدمات اجرای آن را فراهم کرده است. لایحه انحلال ساواک تا یک هفته دیگر تصویب خواهد شد. زندانیان سیاسی تقریباً همگی آزاد شده اند. آزادی قلم در حدی است که حتی در پیشرفته ترین جوامع دموکراتیک نظیر آن وجود ندارد. آزادی بیان و تظاهرات و تشکیل احزاب و گروههای سیاسی داده شده است. متأسفانه گروهی از این آزادی ها سوء استفاده کرده اند و این طور وانمود می کنند که این آزادی برای بعضی ها باید وجود داشته باشد و برای بعضی ها خیر. من دیکتاتوری را به هیچ نوع و نحو تحمل نمی کنم.

خبرنگاری پرسید: کم و بیش شنیده می شود که شما خود

متمايل به جمهوری هستيد آيا امکان دارد که در برابر جمهوری اسلامی پيشنهادی امام خمینی شما يك جمهوری دموکراتيك مبتنی بر سوسیال دموکراسی در ایران برقرار کنید؟

دکتر بختيار: چون حاکميت ناشی از اراده ملت است و این مردم هستند که نوع نظام حکومتی خود را انتخاب می کنند هرگز فرد نمی تواند برای بود یا نبود يك سیستم سیاسی اعمال نفوذ و قدرت کند. در يك دموکراسی باید پارلمانی که نمایندگان واقعی ملت در آن وجود دارند نوع حکومت را تعیین کنند. ما قانون اساسی داریم در این قانون اساسی حکومت ایران مشروطه سلطنتی است، اگر بخواهیم تغییری در این قانون اساسی بدهیم باید از راه قانون این کار را بکنیم با کوکتل مولوتوف و راه پیمائی و درگیری با ارتش نمی شود تغییراتی داد و يك نهاد قانونی را جایگزین آن ساخت. ترور فکری را من به هیچ نوع قبول نمی کنم و اجازه نخواهم داد که تصمیمات فردی آینده ساز مردم ما باشد.

شاپور بختيار در پاسخ سئوال يك ایستگاه رادیوئی فرانسه پیرامون اختلافاتش با خمینی چنین گفت: هرچه بادا باد و اضافه کرد می توانید اطمینان داشته باشید که در ایران کشتار و فاجعه ای روی نخواهد داد.

بختيار تأکید کرد ملتی که زیر فشار و شکنجه بوده اکنون يك آزادی دموکراتيك به شیوه اروپائی و واقعی به دست آورده و به راه خود ادامه می دهد. درست است که گروهی آشوب طلب و متعصب می خواهند همه چیز را زیر و رو کنند اما او از قانون اساسی کشور که به آن احترام می گذارد دفاع خواهد کرد و افزود من در فرانسه آموخته ام که چگونه به قانون احترام بگذارم. بختيار درباره خمینی گفت من پیوسته کوشیده ام ایشان را قانع کنم اما در زندگی لحظاتی پیش می آید که باید گفت خیر، و اکنون آن لحظه فرا رسیده است و من می گویم خیر. مردم آزاد ایران و عده بیشتری از من می خواهند که مشکلات کشور و گرفتاریهای دولت را با مردم

مستقیماً در میان بگذارم. من مثل همیشه به رأی اکثریت گردن می نهم و ملت را مخاطب قرار می دهم: کشور ایران لحظات بسیار حساس و تا حدی خطرناکی را می گذراند، مسأله وحدت و موجودیت ما هدف اصلی دولت است و در این راه همان طور که بارها تکرار کرده ام از هیچ گونه فداکاری و مجاهدت دست برنخواهم داشت.

برای من مفهوم آزادی بسیار روشن است و در این مدت کوتاه عملاً آن را به کلیه مردم این کشور و بخصوص مخالفان خود نشان داده ام، در هر حال من به عنوان يك ایرانی شناخته شده و يك مبارز راه حق و آزادی از همه شما دعوت می کنم که به این تذکرات من توجه کنید، باز تکرار می کنم در مطبوعات ما که ۲۵ سال تمام زیر تسلط يك رژیم دیکتاتوری بودند هم اکنون اکثراً همان افرادی که نوکران استبداد بودند بمنظور تطهیر، خود را در پیشاپیش نهضت از همه انقلابی تر و پرجوش و خروش تر جلوه می دهند، دولت همانطوری که بارها یادآور شدم تعالیم عالییه اسلام را همواره در مد نظر دارد ولی وظائف قانونی خود را نیز قاطع انجام خواهد داد و در مقابل هرج و مرج و اعمال ضد انسانی عناصر مشکوک قویاً ایستادگی خواهد کرد، دولت اجازه نخواهد داد که جان و مال و ناموس مردم به دلائل خاص و اغراض شخصی و کینه توزی های افراد مورد تجاوز قرار گیرد.

دولت اجازه نخواهد داد که تصدی امور کشور جز به وسیله و یا قدرت مرکزی اداره شود.

شاپور بختیار ضمن مصاحبه ای با رادیوی ملی فرانسه گفت: موجودیت و وحدت کشور بر همه مسائل دیگر از جمله آیت الله خمینی، شاه و قانون اساسی مقدم است. نخست وزیر ایران درباره شورش و بی نظمی های کنونی گفت این شورش ها پیامد ۲۵ سال دیکتاتوری شاه است که در این مدت کشور را به سوی بی نظمی سوق داده است. بختیار در پاسخ این سؤال که اگر رهبری مذهبی

ایران جمهوری اسلامی اعلام کند چه کار خواهد کرد؟ گفت: من آن را نادیده خواهم گرفت.

شاپور بختیار در مصاحبه با بنگاه سخن پراکنی کانادا گفته است هر نوع دگرگونی در حکومت ایران باید از راه انتخابات آزاد باشد و نه از راه ازدحام يك جمعیت و احساساتی خیابانی. وی گفت که می خواهد با آیت الله خمینی دیدار کند اما در ضمن اضافه کرد که رهبر شیعیان باید این نکته را دریابد که حکومت من قانونی و تنها حکومت در ایران است.

رادیو مزبور گفت بختیار که یکی از رهبران مخالف شاه بوده و از سوی وی به نخست وزیری برگزیده شده است می گوید: تمام عمرش را در راه برقرار کردن دموکراسی در ایران صرف کرده لذا با خمینی و یا هر کس دیگر اصول دموکراسی را وجه المصلحه قرار نخواهد داد، اگر دموکراسی و انتخابات آزاد و اعلامیه حقوق بشر رعایت شود با آن موافقم اما در مورد بعضی مسائل و بعضی اصول نه با شاه و نه با خمینی سازش نخواهم کرد.

بختیار گفته است در ۲۵ سال گذشته با فساد و خودکامگی رژیم شاه مخالفت کرده است، به گفته بختیار نباید دیکتاتوری را با دیکتاتوری دیگر عوض کنیم.

شاپور بختیار نخست وزیر ایران ضمن مصاحبه ای با روزنامه «لوماتن» چاپ پاریس گفته است که همچنان برای مذاکره آماده است اما اگر آیت الله خمینی بازهم از وی بخواهد که استعفا کند به ایشان پاسخ منفی خواهد داد.

نخست وزیر ایران در این مصاحبه گفته است که اجازه نخواهد داد آیت الله خمینی يك دولت موقتی در ایران تشکیل دهد. بختیار اضافه کرده است اگر تشکیل دولت موقت از حرف به عمل نزدیک شود مشکلاتی بروز خواهد کرد که نتیجه آن نامعلوم است.

بختیار اضافه کرد اگر روحانیون بخواهند دست به تظاهرات بزنند می توانند همه روزه این کار را انجام دهند. من به ارتش دستور

داده ام که از تیراندازی خودداری کند. اما اگر با کوکتل مولوتوف و اسلحه به تظاهرات پردازند به سوی آنها تیراندازی خواهد شد و مسئولیت آن متوجه آیت الله خمینی خواهد بود.

نخست وزیر ایران که بارها تأکید کرده است از مقام نخست وزیری کناره گیری نخواهد کرد در باره احتمال تشکیل يك دولت اسلامی گفته است که اگر يك دولت اسلامی در شهر قم تشکیل دهند من ایشان را در این کار آزاد خواهم گذارد و در این صورت ما يك واتیکان کوچک خواهیم داشت اما هرگز اجازه تشکیل يك دولت واقعی داده نخواهد شد.

بختیار گفت: برای آزادی فکر، آزادی بیان، آزادی برای مخالفین ارزش بی اندازه قائل هستم. اما آزادی که به ترور آزادی به يك صورتی به اسم آزادی به مردم تحمیل شود ۲۵ سال کافی بود. گمان نمی کنم که من سعی بکنم چنین چیزی را در این مملکت اجازه بدهم، ماسعی می کنیم که يك قطره خون ریخته نشود ولی همانطوری که گفتم اگر حمله شد، اگر مسلح شدند ما پاسخ فشنگ را با فشنگ خواهیم داد. وی گفت رهبران فعلی جبهه ملی با اتخاذ سیاست غلط باعث شکست جبهه ملی و از بین رفتن محبوبیت آن هستند.

بختیار گفت: تنها يك حکومت می تواند وجود داشته باشد، این حکومت باید یا بازرگان باشد که رسمیت ندارد یا دولت من که به وسیله قانون منصوب شده است. اگر قانون اساسی بناست عوض شود باید این امر وسیله پارلمان باشد. بختیار به جبهه ملی و هم به ۴۴ نفر نمایندگان پارلمان که استعفا کرده اند حمله کرد.

بختیار گفت که برگزاری يك رفراندوم را در محیط آرام و دموکراتیک می پذیرد و در صورت ادامه شورش های خیابانی با آن مخالفت خواهد کرد. بختیار درباره انتخابات عمومی که قرار است در ماه ژوئن انجام شود گفت که دولت حاضر است تاریخ این رأی گیری را به جلو بیاندازد ولی نمی تواند وجود يك دولت موقت را به

من به رأی مردم احترام می گذارم ولی مردم باید در محیطی دموکرات رأی بدهند نه در محیط خفقان و ترور. آوردن مردم به خیابان ها مطلب دیگری است. من در چهار هفته حکومت خود خیلی از کارها را که در پنجاه سال نشده انجام داده ام و باز هم می مانم مبارزه می کنم، اگر چه قربانی دیکتاتوری و خفقان طرف دیگر شوم، با اختناق شاه جنگیدیم و با اختناق این سونیزمبارزه می کنیم. دکتر بختیار در مورد اشغال وزارتخانه ها توسط وزرای منتخب خمینی با کمک کارمندان گفت: اگر آنها این کار را کردند من هم اقدام قانونیم را انجام خواهم داد. من حاضریم آن ها به قم بروند و واتیکان درست کنند من هم دور قم را برای آنها دیوار می کشم.

رادیو لندن مصاحبه خود را با دکتر شاپور بختیار چنین منتشر ساخت: در ارتش احدی نمی تواند بدون نظر من تصمیم بگیرد. من تاکنون خیلی از خواسته های آیت الله خمینی را اجرا کرده و می کنم. مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور از مسائلی بود که همیشه در نظر داشتیم و مسلماً عصیانها و ناراحتیها را تسکین می بخشد. ایشان موضوع مسافرت را قبول کرده یازده روز پس از نخست وزیری من این و عده را انجام دادند. به ارتش دستور اکید داده شده که در اختیار من باشد.

من نه تنها از مسافرت شاه ممانعت نکردم بلکه خودم به ایشان توصیه کردم که از کشور خارج شوند و اصولاً شرط پذیرفتن نخست وزیری توسط من همین بوده است.

بختیار که به وضع کشور در چند روز اخیر اشاره داشت گفت باید به دولت فرصت داد تا برنامه های خود را اجرا کند و از دولتی که تازه شروع به کار کرده نمی توان انتظار بیش از این داشت. بختیار افزود همانطور که قول داده بودم حکومت نظامی را به تدریج لغو خواهم کرد و این موضوع در شیراز اجرا شده و به احتمال زیاد اوائل

هفته آینده در يك شهر ديگر نيز اجرا خواهد شد.

شاپور بختيار در توجیه این درخواست که باید به دولت وی فرصت داد اظهار داشت: وی در حال حاضر می کوشد از وقوع يك کودتای نظامی جلوگیری کند زیرا در حقیقت مملکت از يك طرف در خطر دولت های فاسد است که در ۲۵ سال اخير انواع تجاوز را به حقوق این ملت روا داشتند و از طرف ديگر خطر دولت نظامی پيئوشه وار وجود دارد و کشور در تلاطم این دو خطر است. بختيار گفت من می کوشم از این دو خطر حذر کنم زیرا با کوچک ترین لغزش خسارت های جبران ناپذیری به مملکت وارد خواهد شد.

نخست وزير در مورد شایعه اعدام جمعی از مقامات فاسد مملکت که بر اساس گفته وی انتشار یافته است گفت: البته ممکن است اما باید توجه داشت که چنین تصمیمی باید توسط يك دادگاه ملی اتخاذ گردد و تا زمانی که دادگاه رأی نداده است نمی توان اظهار نظر کرد.

ارتشبد قره باغی درباره دولت بختيار چنین می نویسد:

روز ۲۳ دیمه ۵۷ به تقاضای بختيار جلسه ای در کاخ نیاوران حضور شاهنشاه تشکیل شد با شرکت بختيار - ارتشبد طوفانیان - سپهبد بدره ای - سپهبد ربیعی - درباردار حبیب اللهی و من. قبل از شروع مذاکرات بختيار صورت زندانیان سیاسی را که تقاضای آزادی آنها شده بود به امضای اعلیحضرت رسانید. معلوم شد تنها زندانیان سیاسی نبودند بلکه زندانیانی هم که مرتکب جنایاتی شده جزو آنان می باشند که پس از آزادی به صف مخالفین پیوسته و در نتیجه آشوب و اغتشاش و آتش سوزی در شهرها زیاد تر شد. من هم از طرف فرماندهان گفتم وظایف و مأموریت ارتش روشن است همگی به سوگندی که برای حفظ قانون اساسی یاد کرده ایم وفادار بوده و خواهیم بود. سپس فرماندهان مشکلات ناشی از اعتصابات و کمبود مواد سوختی را گفتند که گفته شد به انتظام

دستور داده شده است.

سپس اعلیحضرت راجع به رسیدگی به اموال خانواده سلطنتی و بنیاد پهلوی سؤال نموده و گفتند در دولت از هاری قرار بود هیئتی به این امور رسیدگی و اموال و املاک اشخاص به خود آنها اعاده شود. بختیار گفت هیئت تکمیل شده اعلیحضرت ناراحت نباشید پس از سفر این مسائل حل و خاتمه خواهد یافت. در این موقع اعلیحضرت فرماندهان را مرخص فرمودند. ارتشبد طوفانیان به علت انتصاب ارتشبد شفقت به وزارت جنگ تقاضای بازنشستگی کرد که اعلیحضرت فرمودند شما که با وزیر جنگ کاری ندارید. در این جلسه اعلیحضرت خواستند با پشتیبانی از دولت قانونی دو نکته را روشن کنند یکی عدم حضور وزیر جنگ که نشان بدهند وزیر جنگ مانند گذشته اجازه دخالت در امور ارتش را ندارد و دیگر این که تغییری در وضع ستاد حاصل نشده و فرماندهان فقط اوامر اعلیحضرت را اجرا می نمایند.

چون بختیار نوشته است که از ورود ژنرال هایزر به ایران اطلاعی نداشته اند باید بگویم این ژنرال آمریکائی يك هفته قبل از شرفیابی ۲۳ دی ماه به ایران آمده و روزنامه اطلاعات در ۱۷ دی ماه نوشت که سفر هایزر درباره امنیت و وضع سلاحهای پیشرفته آمریکا در ایران و مذاکره با رهبران نظامی برای حمایت از يك دولت غیرنظامی است و مهمترین هدف او تمایل نظامیان به دولت بختیار می باشد. در بحث هائی که با هایزر داشتیم نظر این بود برای برقراری آرامش باید ارتش از دولت بختیار حمایت کند تا اعتصابات و شورش ها برطرف گردد. در مذاکرات بعدی هایزر گفت که دیگر دولت آمریکا از اعلیحضرت پشتیبانی نمی کند و سفر اعلیحضرت ضروری بوده و دولت های غربی هم دیگر پشتیبان اعلیحضرت نیستند. از این گفته متوجه شدیم که چرا بختیار شرط قبولی نخست وزیری را سفر اعلیحضرت قرار داده است.

یزدی وزیر خارجه بارزگان در ۱۵ مرداد ۵۸ با فاش کردن

متن پیامهای کارتر برای خمینی روشن نمود که در کنفرانس سران چهار کشور گفته شده که اگر خمینی دولت بختیار را حمایت نکند در ایران حمام خون به راه خواهد افتاد. بهمین جهت کارتر از خمینی خواست که همه نیروهای خود را به کار اندازد تا از مخالفت با بختیار کاسته شود و به نفع همه خواهد بود که از هرگونه انفجاری جلوگیری شود. خروج شاه قطعی است. با دخالت ارتش اوضاع بدتر خواهد شد. در مذاکرات با فرماندهان طوفانیان - ربیعی -

حبیب اللهی گفتند هایزر اظهار می کند دولت امریکا از بختیار پشتیبانی می کند و ملت ایران اعلیحضرت را نمی خواهد. مصلحت در سفر شاه و پشتیبانی از دولت بختیار می باشد.

سپهبد بدره ای گفت وضعیت نیروها خیلی خراب است. روحیه پرسنل ضعیف و داخل یکانها بی انضباطی عجیبی است نمی دانم چه باید کرد؟ طوفانیان می گفت پشتیبانی آمریکا جز يك مشت وعده پوچ چیز دیگری نیست. بهر صورت در جلسه فرماندهان چنین تصمیم گرفتیم که برای جلوگیری از سفر شاه تلاش کنم. در مورد پشتیبانی از دولت بختیار و راه برقراری آرامش و جلوگیری از آمدن خمینی و ممانعت از تحرکات به خصوص برنامه های بی بی سی و ورود اعلامیه ها و کاست ها که این مطالب با اجازه اعلیحضرت به هایزر گفته شد اظهار داشت امشب با رئیس جمهور صحبت می کنم و پیشنهادات شمارا خواهم گفت. وقتی از هایزر جواب خواستم گفت بی بی سی که دست ما نیست. در مورد آمدن خمینی واشنگتن مشغول بررسی می باشد. سپس گفت خویست تیمسار با بازرگان و بهشتی نمایندگان خمینی ملاقات کنید و تلفن میناچی را به من داد و گفت ایشان ترتیب ملاقات را خواهد داد. گفتم این پیشنهادات بی نتیجه است زیرا وظایف ارتش مشخص است ولی گفت این ملاقات حتماً مفید خواهد بود. جریان را به اعلیحضرت گفتم. پرسیدند اینهارا می شناسید؟ عرض کردم درباره بازرگان رئیس دادگاه تجدیدنظر نظامی بودم ولی بهشتی رانمی شناسم. فرمودند ما می

شناسیم. چه می خواهید بکنید؟ عرض کردم هرچه امری فرمائید. فرمودند فکر نمی کنم فایده داشته باشد. چون اعلیحضرت در این باره مرا آزاد گذاردند بعد از ۱۵ روز که بازرگان توسط مقدم تقاضای ملاقات داشت موافقت کردم.

اعلیحضرت در تمام شرفیابیها درباره جلوگیری از خونریزی تأکید فرموده می گفتند دقت کنید که مبادا یکی از فرماندهان دیوانگی کند. چون خبر کودتا ایجاد وحشت کرده تکذیب کنید. در دورترین نقاط ایران هم برنامه بی بی سی را مردم گوش می کنند. اقدام درباره قطع تبلیغات و تحریکات بی بی سی و پخش اعلامیه های خمینی به جایی نرسید. درباره سفر اعلیحضرت که برای انصراف صحبت کردیم عرض شد می گویند مراجعتی در بین نیست، این سفر در روحیه نیروهای مسلح مؤثر بوده و بر تعداد غائبین و فراریان افزوده شده استدعا دارم از مسافرت صرفنظر فرمائید. فرمودند شما که در جریان همه کارها نیستید، برنامه و طرحی وجود دارد. با این طرز فهمیدم که مسافرت قطعی است.

از اعلیحضرت خواستم پیامی به نیروهای مسلح بدهند فرمودند پرکردن نوار به علت این که مخالفین يك نوع نوار دروغ درباره دستورات کشتار به تقلید از صدای ما تهیه و در بین مردم پخش کرده اند مصلحت نیست. سرانجام فرمانی را توشیح فرمودند. در فرودگاه هنگام حرکت به عرض رساندم درباره ارتباط ستاد ارتش با اعلیحضرت مقرر فرمایند ترتیبی داده شود. با ناراحتی فرمودند (نه - خیر). عرض کردم اگر گزارش فوری بود چگونه به عرض برسد؟ با تندى فرمودند چه گزارشی؟ چه کاری خواهید داشت و از اتاق خارج شدند و رفتند. بعد از سفر وقتی جریان را در کمیته بحران مطرح کردم سپهبد بدره ای گفت اعلیحضرت نمی خواستند بعد از مسافرت با ایشان ارتباط گرفته شود.

چند روز پس از مسافرت در جلسه ای که با فرماندهان در دفتر بختیار در نخست وزیری داشتیم بختیار تلفن اعلیحضرت را

گرفتند و گفت (خبر قابل عرضی نیست، وضع آرامش کشور رو به بهبودی است، اعلیحضرت نگران و ناراحت نباشید. اوامراعلیحضرت ابلاغ شد. دستور دادم اردشیر زاهدی که معزول شده بود تا يك ماه دیگر سرکارش باشد که بتواند کارهای اعلیحضرت را انجام دهد.)

يك بار سپهبد بدره ای در کمیته بحران گفت که شهبانو به سرلشکر نشاط تلفن زده و گفته اند دودستگاه از اتومبیل های اعلیحضرت و مقداری وسایل شخصی و چند آلبوم عکس را که در اتاق خود ایشان می باشد برایشان بفرستیم، اجازه می خواست با هواپیمای نیروی هوایی به قاهره فرستاده شود. گفتم خودتان با نخست وزیر مذاکره نموده و ترتیب کار را بدهید.

وقتی خبرگزاریها خبر دادند که خمینی روز جمعه ۶ بهمن می خواهد وارد ایران بشود در بین مردم و گروه های مخالف شادی و مسرت توأم با ترس و وحشت از آشوب و شورش ایجاد گردید. کارمندان هواپیمای کشوری که مدتی اعتصاب کرده بودند و فرودگاه توسط پرسنل هوایی اداره می شد اعلان کردند که یکی از هواپیماهای ۷۴۷ را به نام (پرواز انقلاب) برای انتقال خمینی به پاریس خواهند فرستاد. نخست وزیر شورای امنیت را برای بررسی آمدن خمینی دعوت نمود. بختیار متعهد شده بود که با آمدن خمینی موافقت نکند. در این جلسه نخست وزیر گفت: سیدجلال تهرانی دو ملاقات طولانی در پاریس با خمینی داشته و نتیجه نگرفته و حالا خمینی می خواهد به ایران بیاید. مشغول تهیه برنامه ای هستیم که برایشان بفرستیم و مذاکراتی هم در تهران با نمایندگان ایشان داریم که مطمئن هستیم به نتیجه خواهد رسید. سپهبد مقدم گفت روحانیون در شهرستانها مردم را تشویق می کنند تا برای استقبال خمینی به تهران بیایند. کارکنان هواپیمائی ملی می خواهند هواپیما را به پاریس ببرند و چون بین آنها عناصر کمونیست هستند احتمال خرابکاری می رود و اگر به هواپیمای خمینی آسیبی برسد در کشور حمام خون راه می افتد. سپهبد ربیعی هم مراتب را تأیید

کرد و گفت بردن هواپیما مصلحت نیست. سرانجام موافقت شد که فرودگاه بسته شود. در این جلسه میرفندرسکی گزارشی از جریان کنفرانس گوادولوپ داد و منظور این بود که تصمیم خروج اعلیحضرت با موافقت ۴ دولت اتخاذ شده و بازگشتی در بین نیست. من جریان را به فرماندهان گفتم. ارتشبد طوفانیان از قول سپهبد بخشی آذر گفت تصمیم به جلوگیری از آمدن خمینی مصلحت نیست. وقتی جریان را به سپهبد مقدم گفتم اظهار داشت ممکن است ایشان هم مثل بعضی دیگر از افسران تماس هائی با مخالفین داشته باشد و ضد اطلاعات هم مراقب این قبیل افسران می باشد. بختیار با خوشحالی به من گفت تصمیم گرفته ام خودم برای ملاقات آیت اله به پاریس بروم و اطمینان داشت که آیت الله را راضی خواهد کرد و برای تقویت دولت پشتیبانی ارتش را ضروری دانست که نظر ایشان طی مصاحبه ای عملی شد. رادیو لندن گفت بختیار از امام سه هفته مهلت خواسته و این مهلت برای تغییرات در قانون اساسی می باشد. بعد از استعفای سیدجلال تهرانی و عدم موافقت خمینی با ملاقات بختیار به پیشنهاد سپهبد مقدم و با موافقت نخست وزیر، بازرگان و یدالله سحابی در منزل پدیدار من آمدند. بازرگان با اشاره به نبودن آزادیها و محدودیت های گذشته گفت وضعیت را ملاحظه می فرمائید که ادارات تعطیل و کارکنان و کارگران در حال اعتصاب و نفت و سوخت در اختیار مردم نیست. این وضع تاکی باید ادامه یابد؟ گفتم این امور مربوط به دولت است و ارتش حق دخالت در سیاست را ندارد و ازدولت قانونی هم پشتیبانی می کند. بازرگان گفت ملت ایران متفقا خواهان جمهوری اسلامی هستند تاکی باید خونریزی ادامه داشته باشد. سپهبد مقدم گفت آیا قانون برای مردم است یا مردم برای قانون؟ که بازرگان و سحابی گفتند احسنت. من گفتم در ارتش به قرآن و پرچم سوگند یاد شده که حافظ قانون اساسی باشیم و ارتشیان به سوگند خود وفادار هستند و از دولت قانونی پشتیبانی می کنند. سحابی گفت مردم يك پارچه

جمهوری اسلامی را می خواهند. سپس بازرگان به بختیار تلفن زد و منزل مرا ترك گفتند. من هرگز با بهستی تماس نداشته ام. بختیار در کتابهای خود این مسائل را طور دیگر جلوه داده است. به هر حال پس از بسته شدن فرودگاه روحانیون در دانشگاه متحصن شدند و مردم می خواستند فرودگاه را اشغال کنند تا برای ورود خمینی آماده شود. چون راههای فرودگاه بسته شد در میدان ۲۴ اسفند به اتوبوس های ژاندارمری حمله شد و درمقابل دانشگاه و ژاندارمری عده ای کشته و مجروح شدند. در این میان بختیار به من اظهار داشت نمایندگان آیت الله در تهران به من پیشنهاد می کنند استعفا کنم و اطمینان می دهند آیت الله مرا به نخست وزیری منصوب می کند.

اظهارات بختیار حاکی بود که حاضر است نخست وزیری خمینی را بپذیرد و طبق قول و قرارهایی حاضر شده بود زیر نظر شورای انقلاب دولت تشکیل دهد ولی خمینی قبول ننموده است. درباره استقرار جمهوری بختیار طی مصاحبه ای گفت چون حاکمیت ناشی از اراده ملت است و این مردم هستند که نوع نظام حکومتی را انتخاب می کنند اگر بخواهیم تغییری در قانون اساسی بدهیم باید از راه قانون این کار را بکنیم. بالاخره به این نتیجه می رسیدیم که اعلیحضرت هم در مصاحبه با واشنگتن پست گفتند (بزرگ ترین اشتباه من این بود که به گفته آمریکائیه ها و انگلیس ها در زمینه امور داخلی گوش دادم. راه حل هایی را که آمریکائیه ها از طریق سولیوان به من دادند کمک نمود که آخرین لحظات سعی نمایم مخالفین را به قدرت برسانم).

با بررسی در کمیته بحران برای فرماندهان مسلم شد که تنها هدف بختیار جلب رضایت مخالفین و تغییر رژیم و اشغال اولین کرسی ریاست جمهوری ایران بود. بعداً دکتر یزدی فاش ساخت که در ۲۸ دی ماه طرحی از تهران در زمان نخست وزیری بختیار شامل ۵ یا ۶ ماده فرستاده شد که باشورای سلطنت مذاکره تا به نام شورای حکومت ملی تغییر نام یابد و سپس این شوری قدرت

قانونی را به شورای ملی اسلامی منتخب امام تفویض نماید و آن شورا دولت فعلی را ساقط و دولت ملی تشکیل دهد. این پیشنهاد به این منظور بود که برنظام گذشته صحه بگذارند ولی امام پیغام داد که شورای سلطنت غیر قانونی است، آن وقت قرار بود طرح دیگری اجرا یعنی خود بختیار اعلام جمهوری کند و با تشکیل جلسه مشترك مجلسین اصل رژیم شاهنشاهی را از قانون اساسی حذف کند. علت این که بختیار گفت از امام خواسته بود که به او چند هفته مهلت بدهند به همین دلیل بود.

بختیار در باره بازگشت خمینی گفت من بر سر دوراهی قرار دارم. اگر خمینی باز گردد و جمهوری اسلامی را اعلام کند یا باید بمانم و خود را دولت قانونی بدانم که در این صورت خونریزی روی خواهد داد یا ازکار کناره گیری کنم و به ارتش بگویم دیگر جایی برای من نیست و شما از تعهدی که به دولت داشته اید آزادید.

بازرگان هم گفت: استقرار جمهوری اسلامی قطعی است. بین آیت الله و بختیار توافق ضمنی صورت گرفته و بختیار تقبل کرده که به مجرد تشکیل دولت موقت اسلامی ازکار کناره گیری کند. عاقلانه ترین راه بختیار استعفا می باشد. بختیار را که ۳۴ سال است می شناسم مطمئن هستم که در برابر خواست ملت استعفا خواهد داد. دولت غیر از وزیرانش حامی دیگری ندارد.

امیر انتظام می نویسد: جلساتی با حضور بازرگان و مدنی و سحابی با بختیار در مدت ۳۷ روز زمامداری ایشان داشتیم. روز ۱۰ بهمن سرانجام بختیار به استعفا رضایت داد و متن استعفانامه را به خط خود نوشت که به مدرسه رفاه بردیم. چند روز بعد از آمدن خمینی و انتخاب بازرگان به نخست وزیری نگرانی فرماندهان را به نخست وزیر یاد آور شدم. گفت فردا بعد از ظهر بازرگان و سحابی اینجا هستند شما هم با سپهبد مقدم بیائید. در این جلسه بازرگان نبود ولی امیر انتظام شرکت داشت. از بختیار خواستند که بیهوده

مقاومت نکند و استعفا دهد. بختیار گفت من نخست وزیر قانونی هستم و فرمان نخست وزیری را برای اعتماد مجلسین مانند دکتر مصدق گرفته ام و استعفا نمی کنم. آنها گفتند ملت ایران يك دل و يك زبان خواهان آیت الله خمینی و جمهوری اسلامی هستند و مصلحت شما در استعفا می باشد. بختیار دولت بازرگان را به عنوان (دولت سایه) قبول کرد و گفت نمی تواند استعفا بدهد. من گفتم ارتش حافظ قانون اساسی است و از دولت قانونی حمایت می کند.

پارسونز سفیر انگلیس در ایران درباره دولت بختیارچنین می نویسد: قبول پیشنهاد نخست وزیری از طرف بختیار موجب بروز اختلاف در جبهه ملی شد. بختیار در گفتگویی که با من داشت مطمئن و استوار به نظر می رسید. من نمی توانستم در خوشبینی او و کسانی که برای او شانس موفقیتی می دیدند شریک باشم. من معتقد بودم که خمینی به راحتی او را کنار خواهد زد. من در بختیار با همه شجاعت و عزمی که داشت آن توانائی را نمی دیدم که بر مشکلات عظیمی که در پیش رو داشت فائق آید. خروج شاه از کشور به تنهایی مسئله را حل نمی کرد. اگر شاه برای همیشه کشور را ترک می کرد حداکثر موفقیتی که نصیب دولت می شد کنترل مرحله انتقالی از رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری بود. ژنرال هایزر برای این به ایران آمده بود که ژنرال هارا از يك اقدام نظامی یا کودتا باز دارد و آنها را به پشتیبانی از حکومت بختیار پس از خروج شاه وادار سازد. توصیه من به لندن در کنار کشیدن خود از این جریانات خطرناک و پریپیچ و خم بی ثمر بود. من دیگر حرفی برای گفتن باشاه نداشتم و هر اقدامی که بکند چه حکومت بختیار و چه اقدام تند نظامی شانس بسیار ضعیفی برای موفقیت دارد. من معتقد بودم که در این مرحله مداخله آمریکا و انگلستان جز زیان بیشتر به منافع این دو کشور ثمری به بار نخواهد آورد. نظر من این

بود جز در مواردی که شاه مرا به کاخ بخواند از تماس با او خودداری کنم زیرا اگر شاه را می دیدم به ناچار باید بدبینی خود را نسبت به اوضاع ابراز نمایم و سوءظن همیشگی او که انگلیسها علیه او توطئه می کنند تشدید می شد. من در روزهای آخر اقامت خود در تهران شاهد عقب نشینی قدم به قدم شاه و از دست دادن تاج و تخت او بودم. روز هشتم ژانویه برای خدا حافظی نزد شاه رفتم، او را برخلاف گذشته خیلی آرام و بی حال دیدم، حالت کسی را داشت که به کلی خود را از جریانات کنار کشیده است. گفتم هرگز تصور نمی کردم در چنین اوضاع و احوال غم انگیزی از او خدا حافظی کنم. چشمانم پر از اشک شد که وقتی آن را پاک کردم شاه گفت احساس شما را درک می کنم. شاه گفت به او سه پیشنهاد شده بعضی می گویند بماند و با قدرت عمل کند، عده ای معتقدند به بندرعباس بروم و دست ارتش را در غیاب خود باز بگذارم و بالاخره آخرین راه حل این است که کار را به دست دولت بسپارد و کشور را ترک گوید. از من نظرخواست گفتم ترجیح می دهم که نظر ندهم چون هرچه بگویم آن را توطئه انگلیسی تلقی خواهید نمود. شاه اصرار کرد گفتم نظر شخصی من این است که امید موفقیتی نیست و هر روز که شما در کشور بیشتر بمانید بختیار مثل برف ذوب می شود و اگر کشور را ترک گوئید شانس بسیار کمی برای بازگشت وجود دارد. شاه گفت اگر موضوع مربوط به خودم بود تاده دقیقه دیگر به خارج می رفتم و منظور از ماندن در کشور برای تأیید حکومت بختیار از طرف پارلمان است. قبل از انجام تشریفات اگر بروم مجلس از هم خواهد پاشید و دولت نمی تواند رأی بگیرد.

در پایان شاه گفت هنوز نمی داند چرا پس از این همه کاری را که برای مردم کرده است علیه او شوریده اند؟ گفتم علت اصلی این دگرگونی این است که شاه می خواست مردم را به چیزی تبدیل کند که نبودند و این تعارض سرانجام آنها را به طغیان و به رهبری پیشوایان مذهبی واداشت. در تاریخ ایران همین ملاها و بازاری ها

و روشنفکران قدرت را در واقعہ تنباکو و مشروطیت نشان دادند. در رویدادهای اخیر ہم باید گفت من هرگز مردم ایران را دارای چنین روحیه و شجاعت و اعتقاد و انضباطی نمی دانستم و نمی توانم حالت تحسین خود را کتمان کنم و اگر شاه می توانست این ملت را جلب کند در راه نیل به تمدن بزرگ مشکلی نداشت. شاه حرکت انقلابی مردم را تصدیق کرد و قیاس خود را با سلاطین قاجار نپذیرفت و گفت بیش از هر شاه دیگری در دوهزار سال گذشته برای ایران کار کرده ام و شما نمی توانید مرا با چنین اشخاصی مقایسه کنید.

روز بیستم ژانویه من آخرین ارزیابی خود را به لندن فرستادم و نوشتم که دولت بختیار قادر به حکومت نیست و با ورود خمینی به ایران دولت بختیار جارو خواهد شد. نوشتم استقرار یک رژیم جمهوری در ایران اجتناب ناپذیر است.

کارتی پس از روی کار آمدن دولت بختیار طی مصاحبه ای چنین گفت:

س - نظر آقای رئیس جمهور درباره اوضاع ایران چیست؟
ج - ما با ایران مناسبات مهمی داریم و امیدواریم در آینده هم داشته باشیم. ایران متحد خوبی برای ما بوده است. اکنون یک حالت دگرگونی در ایران صورت گرفته و دولت بختیار که اعتماد مجلسین ایران را جلب کرده و مورد پشتیبانی ماست در محدوده امکانات خود او را تشویق می کنیم که به خونریزی پایان دهد تا زندگی عادی در ایران از سر گرفته شود. شاه برای استراحت به خارج رفته ولی نمی دانیم که این سفر چقدر طول می کشد. برای جلوگیری از رویدادهای آینده ما راهی نداریم.

س - یک ماه پیش شما گفتید که شاه برسر قدرت باقی می ماند، در این برآورد آیا خطا رفته اید؟ آیا با آیت الله خمینی تماس گرفته اید؟

ج - برای هیچکس امکانات صحیح پیش بینی آینده وجود

ندارد. دگرگونی سریع در ایران را هیچکس پیش بینی نکرده بود. من به مردم ایران اعاده ثبات و يك وضع اقتصادی را در آینده اطمینان می دهم. ما با خمینی مستقیماً تماس نگرفته ایم ولی آشکارا عقاید خود را در باره ثبات اوضاع ایران و پایان خونریزی اعلام کرده ایم و معتقدیم که باید به دولتی که اکنون طبق موازین قانون اساسی سر کار است فرصت داده شود. می دانیم که بسیاری از مخالفین سیاسی و مذهبی شاه وعده حمایت از دولت بختیار را داده اند و امید ما هم همین بوده است، ما هیچ قصدی یا امکانی برای مداخله در امور داخلی ایران نداریم و به دیگر کشورها هم اجازه دخالت در امور ایران را نمی دهیم.

س - اگر آمریکا دستگاه اطلاعاتی بهتری در ایران داشت آیا می شد شاه را نجات داد؟

ج - حتی اگر ما قادر به پیش بینی رویدادهای ایران بودیم امکانات ما در مورد جلوگیری از آن رویدادها محدود بود در حالی که مشاوران شاه با امکانات گسترده ای قادر به جلوگیری از ناآرامی ها نشدند، ما هیچ امکانی برای اعزام نیروهای گسترده به ایران را نداریم، ما يك بار در ویتنام تجربه کردیم که نتایج خوبی به بار نیاورد، ما هنوز درباره سلاح های نظامی با دولت بختیار صحبتی نکرده ایم، پس از آن که ناآرامیها فروکش کرد مطمئناً به ما خواهند گفت که نیازهای آینده نظامی ایران را چگونه تأمین خواهند کرد. به نظر ما يك دولت قوی و با ثبات برای حفظ امنیت منطقه و استقلال ایران بسیار مهم و لازم می باشد.

س - آیا درباره از دست رفتن پست های استراق سمع آمریکا در ایران فکری کرده اید؟

ج - در هر کشوری که ما این دستگاهها را داریم خطر از بین رفتن آن هم هست ولی از طرق مختلف به جبران آن خواهیم پرداخت و بقدر کافی وسایل تحقیق داریم تا بدانیم شوروی موافقت نامه سالت را رعایت می کند یا خیر؟

بختیار طی نامه ای به روزنامه اطلاعات چنین نوشت:
 من مصمم به حفظ قانون اساسی مملکت که يك قانون اساسی
 کاملاً اسلامی است می باشم و باکمال استواری برجای خود خواهم
 ماند و مسئولیت هرگونه اقدامی که موجب کشتار مردم بی گناه یا
 نیروهای انتظامی گردد به عهده من نخواهد بود. بلکه به عهده
 کسانی است که موجبات آن را فراهم کرده و مردم را به آشوب و
 طغیان دعوت می نمایند.

بختیار ضمن مصاحبه ای درباره کودتای نظامی چنین گفت:
 اطمینان دارم تا وقتی که دولت قانونی بر سر کار باشد ارتش
 به آن وفادار خواهد ماند. اما اگر روزی من کشته شوم یا استعفا
 کنم نمی دانم چه حادثه ای رخ خواهد داد.

بختیار گفت من قانون اساسی رامی پذیرم، تنها می گویم شاه
 سال هاست این قانون اساسی را نقض کرده است و اکنون باید آنچه
 را که سالها از دست داده بودیم با مفهوم دموکراتیک برقرار کنیم.

بختیار روز ۹ بهمن ۱۳۵۷ چنین گفت: ترور فکری را به هیچ
 نوع قبول نمی کنم و اجازه نمی دهم که تصمیمات فردی آینده ساز
 مردم باشد. نخست باید آرامش برقرار شده بعد انتخابات آزاد
 انجام گیرد، آنگاه می توانیم راجع به همه مسائل مملکتی بحث کنیم.
 مجلس مؤسسانی داشته باشیم، مطمئن باشید من نخستین کسی
 خواهم بود که بر تصمیمات این مجلس که ناشی از اراده مردم است
 گردن می نهم. من بیش از همه به دنبال انجام خواسته های مردم
 هستم. در هر حال می گویم فقط يك قانون اساسی وجود دارد که من
 هم آن را قبول دارم و باید آن را برقرار کنیم.

راديو لندن گفت: دولت بختیار پایه بسیار ضعیفی دارد و
 روابطش با ارتش هم مبهم می باشد. بختیار گفته محاکمه مقامات
 دولت های قبلی به زودی آغاز می گردد. ممکن است نتیجه این
 محاکمات به اعدام بعضی از آنها منجر شود.



بازگشت خمینی به تهران

وقتی خبرنگاران از او پرسیدند چه احساسی دارید؟
خمینی گفت (هیچی)

بارفتن شاه از ایران خمینی در نظر داشت هرچه زودتر به ایران بیاید. طرفداران خمینی هم می خواستند رهبرشان در تهران باشد تا زودتر بتوانند رژیم را سرنگون کنند ولی بختیار دستور داده بود که فرودگاه مهرآباد را بستند تا هواپیمای خمینی نتواند به زمین بنشیند. بهمین جهت خمینی در (نوفل لوشاتو) طی مصاحبه ای

چنین گفت:

من بنا داشتم فردا (ششم بهمن) در میان ملت باشم و در رنجی که آنها می برند شریک باشم. لیکن دولت خائن از این امر جلوگیری کرد. همه فرودگاهها را بست. من به محض باز شدن فرودگاهها خواهم رفت و به آنها خواهم فهماند که غاصب و خائن هستند و ملت دیگر تحمل شما را ندارد. وقت قلدری گذشت. من ملت را دعوت می کنم این قلدرها و نوکران خارجی را سر جای خود بنشانند و به نهضت ادامه دهند و لکن آرامش را حفظ کنند. من در اولین فرصت پیش مردم به ایران خواهم رفت تا با آنها یا کشته شوم و یا حقوق ملت را بگیرم و به ملت برگردانم. ملت ایران بدانند این شخص که موکل حکومت شده به ایل خودش خیانت می کند. آن ایلی که پشتوانه ایران بودند و رضاشاه آنها را از پای در آورد. باید بختیارها بدانند که این اشخاص خائن را از جلو راه ملت بردارند. باید ارتش بداند که اینها خیانتکارند و به آنها کمک نکند. باید همه ایران بدانند که اینها خیانتکارند و به آنها کمک نکنند. توطئه ای در کار است و باید جلوی آن گرفته شود. این آخرین قدمی است که خائنین بر می دارند و انشاءالله این قدم را می شکنیم و پیش شما می آییم، آنها را به جای خودشان خواهیم نشانید.

سپس خمینی به سئوالات چنین پاسخ داد:

س - چه وقت به ایران می روید؟

ج - هر وقت فرودگاهها باز شود به ایران خواهم رفت تا اگر بنا باشد که خون من بریزد درین رفقای خودم و همراه با جوانهای ایران بریزد. ماهیچ باکی نداریم و سرفرازی اسلام و ایران را می خواهیم.

س - توصیه می فرمائید که مردم با برداشتن اسلحه فرودگاه ها را برای بازگشت حضرتعالی باز کنند؟

ج - عجالاً خیر، هر وقت صلاح دیدم این امر را می کنم و به آنها می فهمانم که چه باید بکنند.

- س - تصور می فرمائید آیا به يك فرودگاه نزدیک ایران مثل کویت و ترکیه رفته و از آنجا به ایران بروید؟
- ج - باید مطالعه شود.
- س - با توجه به این که بازگشت آیت الله ممکن است باعث خونریزی شود بازهم اصرار به بازگشت خواهید داشت؟
- ج - من باید پیش برادرهایم باشم.
- س - آیا این آغاز يك جهاد نیست؟
- ج - ممکن است باشد.

به هرحال در روزهای بحران که آشفتگی سراسر کشور را فرا گرفته بود و به قول معروف (ابرو باد و مه و خورشید و فلک) همه در حمایت از خمینی و علیه رژیم شاه بودند روز سوم بهمن ماه ۱۳۵۷ اعلام شد که فردا طی مراسمی از فرودگاه مهرآباد با حضور طالقانی يك هواپیما برای بازگردانیدن خمینی به پاریس می رود و این پرواز به نام (پرواز انقلاب) نامگذاری شده است. دکتر بختیار در آن شرایط بحرانی که تب خمینی تمام پیکر اجتماع ایران را گرفته بود اعلام کرد که اجازه پرواز اختصاصی هواپیمای ایران را برای سفر خمینی نمی دهد. در تهران عده ای از روحانیون به عنوان اعتراض در دانشگاه تهران متحصن شدند و کمیته ای به نام (کمیته استقبال) تشکیل گردید که عبارت بودند از: مطهری - بهشتی - باهنر - رجائی - مفتاح - عراقی - صادق اسلامی - هاشمی رفسنجانی - فضل الله محلاتی - عسکراولادی - ابوالفضل توکلی - علی دانش منفرد - محسن رفیق دوست.

سرهنگ هوائی سعید مقصودی که با دکتر مفتاح بستگی فامیلی داشت با کمیته استقبال همکاری می کرد و به آنها خبر داده بود که احتمال دارد هنگام فرود آمدن هواپیمای آیت الله چندتن از خلبانان نیروی هوائی آن راسرنگون سازند.

نماینده نخست وزیر به مهندس بازرگان گفته بود اگر حفاظت

ازجان آیت الله به دولت واگذار شود ما سلامت او را تضمین می کنیم ولی اگر شما مسئولیت را به عهده می گیرید رسماً اعلام کنید تا اگر حادثه ای بروز کرد ما با چند میلیون آدم خشمگین مواجه نشویم. رضامرزیان مشاور بختیار هم در پاریس این مطلب را به احمد خمینی گفته بود. فردوسی نماینده خمینی در پاریس اعلام کرد که آقا موافقت کرده اند حفاظت از آیت الله از دور با نماینده پلیس و از نزدیک با جوانان انقلابی باشد. در مدت دو هفته حدود سه هزار نفر از جوانان برگ عضویت در کمیته استقبال را گرفته که تعدادی از آنان مجاهدین و چریک های فدائی خلق بودند.

قطب زاده طی مصاحبه ای گفت: امام تصور می کنند در این سفر چهار امکان وجود دارد. کشته شدن - تعقیب - در خانه تحت نظر بودن - آزاد بامردم زندگی کردن. ما به عکس العمل دولت بختیار کاری نداریم زیرا از نظر ما دولت او قانونی نیست و به نظر ما دولتی قانونی است که خمینی معرفی کند.

اشراقی داماد خمینی در پاریس به هواداران خمینی گفت: با وجود بسته بودن فرودگاه ها امام قصد دارند به ایران بروند. اما شما مختار هستید که بیعت خود را با ایشان حفظ یا لغو کنید زیرا سفری است پر مخاطره و احتمال دارد هواپیمای ایشان در آسمان منفجر و یا وسایل سقوط آن را فراهم سازند. امام نمی خواهد شما جانتان را به خطر بیاندازید.

یزدی گفت: طبق مقررات بین المللی هیچیک از شرکت های هواپیمائی به سوی فرودگاه بسته ایران حرکت نخواهد کرد.

سرانجام پس از گفتگو بین دولت و مقامات روحانی فرودگاههای ایران باز شد و خمینی تصمیم گرفت روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ۵۷ به ایران بیاید.

منصور تاراجی که از طرف روزنامه اطلاعات به پاریس رفته بود در این باره چنین نوشت: پس از ۱۱۷ روز توقف در نوفل لوشاتو امام خمینی تصمیم گرفتند به تهران بیایند. حدود ۵۰۰

خبرنگار و عکاس می خواهند همراه ایشان بیایند ولی در هواپیما فقط برای ۱۵۰ نفر جا هست. ساعت سه و نیم صبح با هواپیمای ارفرانس از پاریس عازم تهران شد. ۱۵ سال پیش خمینی در يك سحرگاه خاموش تنها و گمنام به شهر دورافتاده ای در ترکیه به نام (بُرسا) تبعید شد ولی اکنون به عنوان يك رهبرانقلابی بازمی گردد. هواپیما گنجایش ۴۰۰ نفر را داشت ولی بیش از ۲۰۰ نفر را نپذیرفت. ۵۰ تن از نزدیکان امام و ۱۵۰ نفر روزنامه نگار که در صورت عدم فرود در تهران بنزین کافی برای مراجعت به پاریس داشته باشد. همسر امام در آن پرواز نبود و با هواپیمای دیگر به تهران آمد. احمد خمینی و اشراقی - بنی صدر - یزدی - قطب زاده - صادق طباطبائی - داریوش فروهر - هادی غفاری - لاهوتی - عراقی - فردوسی و عده ای از روحانیون و دانشجویان همراه بودند. امام هنگام حرکت از پاریس از دولت فرانسه و مطبوعات آن کشور تشکر کرد که انقلاب ایران را به دنیا معرفی نمودند. در گوشه ای از فرودگاه شارل دوگل نمایشگاهی از عکس شهدای اخیر فراهم شده بود که بر بالای آن نوشته بودند: (حقوق بشر شاه)

رسول عاملی فرستاده مخصوص اطلاعات چنین می نویسد: این سفر را باید (سفر به سوی پیروزی) نام نهاد. او سپس با جملات تملق آمیز چنین می گوید: نعلین هاراجفت کنید. ناجی، قائد، رهبر، امام، امام امتی مظلوم که اراده قاطع و راسخ و خلل ناپذیر او بر (رفتن) است. عبایش را بردوش پر توانش انداخته و (هجرت به پایان رسیده است). این ابر مرد تمامی طول تاریخ ایران که خود را (طلبه ای) بیش نمی داند عزم رفتن دارد. می رود تا بر خاک مقدس شهدای گلگون کفن بهشت زهرا فریاد برآورد که (من توی دهن این دولت می زنم). وقتی شاه رفت دکتر یزدی ۹ پله را یکی کرد و هیجان زده تر از همه عمرش گفت (شاه رفت). امام وقتی شنید انگار نه انگار اتفاقی افتاده است. دکتر شایگان اولین شخصیت

سیاسی بود که حضور امام رسید و تبریک گفت. قطب زاده گفت این غریبه‌ها هنوز در تصورشان نمی‌گنجد (رژیم شاه بی رژیم شاه). هنوز انقلاب اسلامی ما را باور ندارند. احمد خمینی وقتی که اطلاعات نوشت (شاه رفت) گفت هیئت تحریریه اطلاعات دق دلی ۵۰ سال اختناق را بر سر این تیترا ریخته است. چه صمیمیتی دارند بنی صدر و قطب زاده که گاهی از خستگی در گوشه ای از اتاق به خواب رفته اند. شانزده نفر بودیم که امام ما را پذیرفت و گفت (من از شما که در این مدت زحمت کشیده اید متشکرم. بیعت خود را از شما برمی دارم. این پرواز، پرواز مرگ است. بگذارید من تنها به ایران بروم. بعد شما بیایید). خواهش کردیم ما با شما باشیم. امام تصمیم را به خود مان واگذار کرد. ساعت سه بامداد امام برای استراحت به طبقه فوقانی هواپیما رفت. زیرانداز یک پتو و روانداز عبایشان بود. نماز صبح را داخل هواپیما خواندند. هواپیما وقتی به تهران رسید روی شهر و بهشت زهرا در سطح پائین حرکت کرد. تا موج جمعیت به خوبی دیده شود.

روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد: به دستور نخست وزیر قرار بود مراسم ورود از تلویزیون پخش شود. چند تن از کارکنان تلویزیون می روند که این افتخار را نصیب خود سازند. نخستین گوینده ای را که کنار فرازمنند در طول اعتصاب ایستاده بود زیر مشتش و لگد قرار می دهند و هنگامی که گوینده انقلابی شروع به صحبت می کند سرگرد اسماعیل هنری افسری که هر روز شاهد نمایشات بلوار جام جم بود طاقت نمی آورد و با سربازانش به استودیو می ریزد و به جای پخش مراسم استقبال از امام سرود شاهنشاهی پخش می شود. آنها که در مراسم استقبال بودند و از رادیو گوشی سرود را شنیدند ناراحت شدند. هواپیمای افرانس هم که به باند فرودگاه نزدیک شده بود مثل این که صدای سرود را شنیده اوج می گیرد و از فرودگاه قدری دور می شود. مهندس بازرگان از وسط مستقبلین به داخل یکی از اتومبیل های

تشریفاتی نخست وزیری رفته وسیله تلفن با بختیار صحبت می کند و با این طرز پس از چند دقیقه باردیگر هواپیما در آسمان فرودگاه ظاهر شده و روی باند فرودگاه می نشیند.

درمطبوعات مختلف درباره آن روز و آن استقبال چنین نوشتند: پس از ورود به فرودگاه مهرآباد قرار بود آیت الله از گروه های مختلف مستقبلین دیدن کنند. ولی آخوندها ترتیبی داده بودند که ازدحام جمعیت مانع انجام این امر شود. داریوش فروهر جزو نخستین افرادی بود که از هواپیما خارج شد. وقتی خبرنگاران و عکاسان از هواپیما خارج شدند به تدریج سروکله اطرافیان خمینی از داخل هواپیما پیدا شد. خبرنگاری از خمینی پرسید حالا که پس از ۱۵ سال به ایران باز می گردید چه احساسی دارید؟ خمینی با خونسردی گفت (هیچ چی!)

طرفداران خمینی تعداد استقبال کنندگان را تا ۴ یا ۵ میلیون نفر گفته اند ولی خبرنگاران خارجی سه میلیون نفر ذکر کرده اند. گفته می شد دو میلیون نفر از شهرستانها آمده بودند. پای پله هواپیما ۸ تن از اعضای جبهه ملی ایستاده بودند.

دور هواپیما را مأمورین شهربانی و گروهی از افسران نیروی هوایی گرفته بودند. لاهوتی از پلکان هواپیما بالا می رود. همراه خبرنگاران تعدادی دستار به سر فلسطینی از هواپیما خارج می شوند. بنی صدر - یزدی - محمد منتظری - دکتر هادی - فردوسی - قطب زاده - خوئینی ها - غضنفر پور و همسرش سودابه سدیفی جزو همراهان بودند. پس از این که آیت الله از هواپیما بیرون آمد صدای الله اکبر بلند شد و بعد از فرود از پلکان هواپیما، مطهری از طرف حاضرین چنین خیر مقدم گفت:

ای روح خدا و ای ابراهیم بت شکن اسلام و ای بنده پاکباز حق و ای جان عزیز ملت ایران به عرض می رسانم:

رواق منظر چشم من آشیانه تو ست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه تو ست

ملت ایران چه چیزی ازجان عزیز تر دارد که نثار مقدم فرخنده رهبر فداکار و روشن بینش نماید و چه ثنائی بالاتر از این سراغ دارد که او را بنده پاکباز حق بخواند. ای بنده پاکباز خدا، ای مسلمان محمدی، ای شیعه صادق، ای آیت خدا، ملت ایران در شخصیت شما و از تجربه زندگی شما بالاخص در پانزده سال اخیر زعامت امت که بر شما سپرده شده مصداق عینی وعده خدا به رزمندگان و پویندگان راهش رامشاهده می کند. اگر به یاری خدا بشتابید به یاری شما می شتاید و شمارا ثابت قدم نگاه می دارد و هرکس از آن خدا باشد خدا از آن اوست. هجرت شما از وطن عزیز در ۱۴ سال پیش تحت فشار و اجبار سمبل های استبداد و استعمار، یادآور هجرت جد مکرمتان رسول خدا (ص) و یاران بزرگوار اوست که به گناه خواستاری جامعه توحیدی از شهر و دیار خودرانده شدند. بازگشت امروزتان یادآور فتح مبین و عظیم مکه است که سمبلهای زر و زور و بتهای فلزی و گوشتی، یکی پس از دیگری از مقر حکمرانی به زیر آورده شدند و حکومت خدائی جایگزین حکومت طاغوتی گردید. ملت ایران جان برکف در انتظار فرمان رهبر عظیم الشان خویش است و تا برقراری جامعه توحیدی، جامعه ای که در آن انسان از قید بندگی انسان آزاد باشد و بهره کشی انسان از انسان ملغی گردد و از ناهمواری ها و نابرابری های مصنوعی اثری نماند و بت های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یکسره سرنگون گردند و مساوات و برابری و برادری به معنی واقعی کلمه برقرار شود و آثار استبداد ۲۵۰۰ ساله و استعمار ۴۰۰ ساله محو گردد و دریک کلمه بندگی از آن خدا و حکومت، حکومت الهی باشد از پای نخواهد نشست.

پس از خیر مقدم یکی از افسران در گوش آیت الله مطلبی گفت که با یک بنز سیاه به سرعت به سمت ساختمان سابق فرودگاه مهرآباد می رود. احمد خمینی و حاج مهدی عراقی وارد سالن می

گردند که در آنجا دانش آموزان (سرود خمینی ای امام) را که توسط علی موسوی گرمارودی سروده شده بود خواندند. خمینی سپس در ماشین بلیزر مشکی رنگی که حاج روغنی فرستاده بود و برادرش پسندیده که شبیه او می باشد در اتومبیل مشابهی نشستند. سپس خمینی در میان ازدحام جمعیت با اتومبیل بنز از محوطه فرودگاه خارج شده سوار (بلیزر) مخصوص می شود که راننده اش محسن رفیق دوست بود. همچنین محمد غرضی و ابوشریف روی کاپوت اتومبیل نشسته بودند که آن عکس در مطبوعات چاپ شده است. قرار بود خمینی با اتومبیل به بهشت زهرا برود و در دانشگاه نطق کند که به علت ازدحام جمعیت صورت نگرفت و وسیله هلیکوپتری که ربیعی در اختیار او گذارده بود از بیمارستان پهلوی به بهشت زهرا می رود و به جای او برادرش آیت الله پسندیده در اتومبیل می نشیند و به ابراز احساسات مردم پاسخ می دهد. در همین جریان برنامه تلویزیون که مراسم ورود خمینی را نشان می داد قطع گردید و گفته شد نظامی ها تلویزیون را اشغال کرده اند و مراسم بعداً پخش می شود.

محسن رفیق دوست بعداً درباره برنامه استقبال چنین گفت: امام در میان دریائی از انسان ها که در مسیر ۳۲ کیلومتری (فرودگاه - بهشت زهرا) مستقر شده بودند حرکت می کرد. آن روز تهران شاهد بزرگترین نمایش انسان ها بود که از سراسر کشور به تهران آمده بودند. من امنیت استقبال و محمد بروجردی مسئولیت امنیت نظامی را به عهده داشتیم. من اتومبیل بلیزر را به باند فرودگاه بردم. امام ابتدا سوار بنز نیروی هوایی شد ولی عراقی امام را از بنز به بلیزر منتقل ساخت و در قسمت جلو بلیزر نشستند. کمیته انتظامات موفق شد ۷۵ هزار نفر را سازمان دهد و برای هر یک بازبندی تهیه شده بود. چون اقدام به جعل بازویند شده بود تعویض گردید. امام در طول راه از احمد می پرسید این چه خیابانی است؟ وقتی به جنوب شهر رسیدیم امام گفت من با این افراد کار دارم و

آنها با من. در چند منطقه ازدحام شده بود و من قفل در اتومبیل را دستکاری کرده بودم که به راحتی باز نشود. از فشار جمعیت بی هوش شدم. بعد امام را با هلیکوپتر به بهشت زهرا و من را هم به بیمارستان بردند. امام نطق مهم خود را در بهشت زهرا ایراد کردند. در طول مسیر شعارهای مختلف دیده می شد از جمله نوشته بودند (ای ابراهیم زمان که بت هارا شکستی - به خاک گلگون ایران خوش آمدی) در همه جا شاخه های گل در دست مردم بود. و روز بعد مطبوعات نوشتند (بزرگترین استقبال تاریخ برگزار شد).

خمینی پس از ورود به فرودگاه مهرآباد چنین گفت: از همه شما متشکرم. شما باراندن شاه از کشور پیروزی بزرگی به دست آوردید ولی قدم های بزرگتری در پیش دارید که در درجه اول کوتاه کردن دست خارجی است.

در بهشت زهرا چنین گفت: ما پس از مصیبت های بزرگ به پیروزی رسیدیم که البته آن هم بزرگ بود. من وقتی چشمم به بعضی ها می افتد که اولادشان را از دست داده و یاطفل های پدر مرده چنان احساس ناراحتی می کنم و بار سنگینی بردوشم سنگینی می کند که نمی توانم تاب بیاورم. من در غم همه آنها شریک هستم.



ملت ما از اول می گفت سلطنت پهلوی برخلاف قانون است. مجلس مؤسسان باسرنیزه تأسیس شد. این سلطنت از اول يك امر باطلی بود و اصولاً رژیم سلطنتی از اول خلاف قوانین و قواعد عقلی و خلاف حقوق بشر است. فرض کنیم سلطنت پهلوی از اول قانونی بود و مردم آن زمان رأی دادند ولی حق نداشتند سرنوشت مردم این زمان را تعیین کنند. مگر پدراهای ما (ولی) ما هستند به هر صورت وقتی ملتی گفت ما این سلطان را نمی خواهیم، وقتی ملتی گفت که ما رژیم سلطنتی نمی خواهیم دیگر سلطنت این شاه باطل است. پس دولت هائی که ناشی شده اند از سلطنت محمدرضا شاه و مجلس هائی که ما داریم غیر از بعضی زمان ها و آن هم نسبت به بعضی از وکلاء مردم در تعیین وکلا دخالت نداشتند. دولتی که ناشی می شود از شاهی که خودش و پدرش غیرقانونی است و مجلسین غیرقانونی است، این دولت نیز غیرقانونی است.

محمدرضا شاه که فرار کرده همه چیز را به باد داد. مملکت را خراب کرد و قبرستان هارا آباد کرد. مملکت را از ناحیه اقتصاد خراب کرد که اگر بخواهیم به حال اول برگردانیم سالها طول می کشد و به همت همه مردم نیازمند است. اصلاحات ارضی درست کردند که به کلی زراعت ما را از بین برد. محمدرضا این کار را کرد تا بازاری برای آمریکا درست کند، تا گندم و برنج و تخم مرغ از آمریکا و اسرائیل وارد کنیم، اصلاحات ارضی لطمه ای زد که ما تا شاید ۲۰ سال دیگر نمی توانیم جبران کنیم. فرهنگ ما را عقب نگاه داشته است، پنجاه سال است دانشگاه داریم لیکن چون خیانت شده ما رشد نکردیم. این آدم به واسطه نوکری مراکز فحشاء درست کرده و رادیو و تلویزیونش مرکز فحشاء است. مراکز مشروب فروشی بیش از کتابفروشی است. سینما مرکز فحشا می باشد. ما با رادیو و تلویزیون و سینما مخالف نیستیم. ما کی با مظاهر تجدد مخالفت کردیم؟ سینما و رادیو و تلویزیون باید در خدمت مردم باشد. نفت ما را بردند و به ما اسلحه دادند. پایگاه درست کردند.

مستشار آوردند. اگر چندسال دیگر این سلطنت طول می کشید مخازن نفت ما تمام می شد و زراعت هم از بین می رفت و ملت باید برای اغیار عملگی کند. خون های جوان های ما برای این ریخته شد که آزادی می خواهیم. ما پنجاه سال است که دراختناق به سر می بریم، نه مطبوعات داشتیم ونه رادیو و نه تلویزیون. این دولت و این مجلسین غیرقانونی هستند و اگر ادامه دهند مجرمند و باید محاکمه شوند. من دولت تعیین می کنم. من توی دهن این دولت می زدم. من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می کنم. به واسطه این که ملت مرا قبول دارد. این آقا خود راهم قبول ندارد. رفقای هم قبولش ندارند. مردم هم قبولش ندارند. فقط امریکا از پشتیبانی می کند و به ارتش دستور داده از او پشتیبانی کند. انگلیس هم از او پشتیبانی کرد. در يك مملکت دو تا دولت نمی شود. لکن دولت غیر قانونی باید برود. دولتی که ما می گوئیم متکی به آراء ملت است، متکی به حکم خداست. تو غیرقانونی هستی و باید بروی. ما نخواهیم گذارد محمدرضا برگردد. اینها می خواهند برش گردانند. می خواهند ما را برگردانند به آن حدی که همه چیزمان اختناق باشد و همه هستی ما به کام آمریکا برود. ما تا جان داریم نخواهیم گذارد. ما به واسطه آراء مردم مجلس مؤسسان درست می کنیم و دولت موقت و دولت دائمی تعیین می کنیم. من به ارتش نصیحت می کنم، می خواهم ارتش مستقلی داشته باشیم. آقای ارتشبد، آقای سپهبد شما نمی خواهید مستقل باشید، می خواهید نوکر باشید. ارتش ما نباید زیر فرمان مستشاران آمریکا و هر خارجی دیگر باشد. تشکر می کنم از درجه داران و هما فران و افسران نیروی هوایی که متصل شده اند به ملت و به آنهایی که متصل نشده اند می گویم اسلام بهتر از کفر است. خیال نکنید اگر رها کردید ما شمارا به دار می زنیم. این چیزهایی است که کسان دیگر درست کرده اند. ما نمی خواهیم نظام را بهم بریزیم. می خواهیم نظام محفوظ باشد. لیکن نظام ناشی از ملت و در خدمت، ملت نه نظامی

که دیگران سرپرستی کنند و دیگران فرمان بدهند.

سپس خمینی ضمن مصاحبه ای در بهشت زهرا چنین گفت:

س - آیا تا به حال با رهبران ارتش تماس داشته یا در آینده

تماس می گیرید؟

ج - تماس فی الجمله موجود بوده است. اگر مقتضی بدانیم باز هم تماس می گیریم. ما آنها را دعوت به اصلاح خود و ملت می کنیم و امیدواریم هدایت شوند. ملت از آنها و آنها از ملت هستند. آنها نباید در مقابل ملت مسلسل به کار ببرند. عظمت ملت در ارتش است. ما از ارتش می خواهیم که هر چه زودتر به ما متصل شود. ارتش باید مستقل باشد و از قید اجانب خارج گردد، آنها فرزندان ما هستند. ارتش و ملت از یکدیگر هستند. ارتش باید ازدولت غاصب کنار برود تا مردم تکلیفشان را با او معلوم کنند.

س - در چه شرایطی دعوت به جهاد مقدس می فرمائید؟

ج - من باید نصیحت کنم که دولت غاصب کاری نکند که ما مجبور شویم مردم را به جهاد دعوت کنیم. جهاد وقتی است که نتوانیم راه حل مسالمت آمیز پیدا کنیم.

س - اگر بختیار کنار نرود و راه حل سیاسی به نتیجه نرسد

آیا اعلام جهاد می کنید؟

ج - ما حتی الامکان کوشش می کنیم که مسالمت باشد. اگر بختیار به پشتیبانی آمریکا و انگلیس با دولت و با ارتش مخالفت کند و مثل اربابش برای سرکوبی ملت از اسرائیل نیرو بیاورد ما تکلیف او را روشن خواهیم کرد.

در مراجعت از بهشت زهرا به دوصورت خبر انتشار یافت. یکی این که هلیکوپتر در پارکینگ مجلس شورای ملی به زمین فرود آمد که نزدیک مدرسه رفاه بود. خبر دیگر این که هلیکوپتر در بیمارستان هزارتختخواهی به زمین نشست و خمینی از آنجا همراه ناطق نوری به خانه نامعلومی منتقل شد و پس از استراحت شبانه

در حالی که جمعیت متفرق شده بود عازم مدرسه رفاه گردید. خبر دوم بیشتر مورد تأیید بوده است.

بختیار نخست وزیر طی پیامی چنین اعلام داشت: در این ساعات که آیت الله خمینی پس از سالیان دراز وارد خاک کشور می شوند دولت ضمن تبریک و تهنیت به کلیه مسلمانان ایران لازم می داند نکات زیر را یادآور شود: دولت راهنمائیهای آیات عظام را مغتنم می شمارد و تعالیم عالییه اسلام را همواره مد نظر دارد. دولت وظایف قانونی را به طور قاطع انجام خواهد داد و در مقابل هرج و مرج و اعمال ضدانسانی مشکوک ایستادگی خواهد کرد. دولت اجازه نخواهد داد که جان و مال و ناموس مردم به دلائل خاص و اغراض شخصی و کینه توزیها مورد تجاوز قرار گیرد. دولت اجازه نخواهد داد که تصدی امور کشور جز به وسیله و با قدرت دولت مرکزی اداره شود. باصدای بلند اعلام می کنم از این ساعت هر قطره خونی که در این کشور ریخته شود به گردن افرادی خواهد بود که توطئه نموده و قوای انتظامی را به مبارزه دعوت می کنند. دولت قانونی باید قانون را اجرا کند و خواهد کرد. باید سعی کنیم که از نهضت آزادی به نفع مردم و با احترام به قانون استفاده کنیم. در غیر این صورت علاوه بر خطرهای گوناگون که ما را تهدید می کند بدون تردید مملکت به يك دوران سیاه دیکتاتوری و شاید ملوک الطوائفی باز خواهد گشت. از این رو از کلیه مردم انسان دوست و شرافتمند می خواهم که از این پس آرامش را حفظ نموده تا دولت بتواند وعده های خود را که برداشتن حکومت نظامی ضمن آن بیان شده مبادرت نماید.

ضمناً بختیار گفت هنگام پخش مراسم ورود گروهی از اعتصابیون که به کمونیستها وابسته هستند حمله کردند و استودیو را اشغال نمودند که موقتاً جریان قطع شد.

دکتر سعید رئیس مجلس در جلسه روز ۳ شنبه ۱۷ بهمن ۵۷ چنین گفت: بازگشت آیت الله خمینی مرجع عالیقدر تشیع را به خاک و وطن از طرف خود و عموم نمایندگان خوش آمد گفته از درگاه قادر متعال مسئلت می نمائیم که تشریف فرمائی ایشان برای ملت و مملکت توأم باصلح و صفا باشد. ما عمیقاً معتقد هستیم که باید از طریق مذاکرات و به طور مسالمت آمیز مملکت از این بن بست خارج گردد تا خدای ناکرده از هرگونه درگیری و برخورد که کاملاً برای ملت و مملکت نتایج بسیار اسف آوری خواهد داشت جلوگیری شود.

باورود خمینی به ایران و نبودن شاه در کشور و آن استقبال باشکوه می توان گفت کشور به طور کامل در دست خمینی و دارودسته اش قرارگرفت. تنها ارتش بود که نشان می داد به شاه وفادار است و دکتر بختیار هم که دید اقدامات آشتی طلبانه اش به جائی نرسیده در مقابل خمینی ایستاد و گفت رهبر شیعیان باید بدانند که حکومت من قانونی و تنها حکومت در ایران می باشد و هرگونه دگرگونی در حکومت ایران باید از راه انتخابات آزاد باشد نه از راه احساسات يك جمعیت خیابانی. بختیار گفت آیت الله برای ملاقات درپاریس آماده شده بود ولی بعد تغییر عقیده داد ولی بامهندس بازرگان برای تشکیل دولت وحدت ملی مذاکره کرده بود. برای نزدیک شدن به آیت الله قدمهائی برداشته و همچنان راه باز است و ممکن است در بعضی موارد از قبیل امور مذهبی و اجتماعی با آیت الله مشورت کند ولی اگر ایشان جمهوری اسلامی را اعلام کند نادیده خواهد گرفت. اگر تعیین نخست وزیر و دولت موقت در حدود دولت سایه باشد نظیر بعضی از کشورهای مترقی که نخست وزیر خود را قبلاً تعیین می کنند اشکالی ندارد ولی اگر نخست وزیر منتخب بخواهد ایجاد اغتشاش کند و در بنیاد قانونی کشور اخلال نماید او را دستگیر خواهم کرد. قانون این اختیار را به من داده و از آن استفاده خواهم کرد. آقای مهندس بازرگان در صدد آن است که

تفاهم ایجاد کند و جلوی اغتشاشات را بگیرد بهمین جهت به نتیجه راههای مسالمت آمیز امیدوار می باشد.

خمینی پس از اقامت در مدرسه رفاه خود را برای اداره کارهای مملکت آماده می کرد. این مدرسه که در خیابان عین الدوله قرار داشت يك مدرسه دخترانه اسلامی بود که صندوقی به نام رفاه اسلامی داشت که هدف آن پرداخت قرض الحسنه بود. بعد از اقامت خمینی ۱۱ خط تلفن و يك تلکس و تلویزیون رنگی و سیاه و سفید و يك سیستم تلویزیونی مدار بسته این مدرسه را به سراسر دنیا متصل می کرد. در طبقه دوم خمینی و در اندرون مدرسه همسر و عروس و نوه هایش اقامت گزیدند. در طبقه زیرین مدرسه مسجدی قرار داشت که در آنجا نماز گذارده می شد و وسیله اطعام گروهی از مراجعین در آنجا فراهم شده بود. اداره کنندگان مدرسه می گفتند مدرسه به صورتی درآمدی که قادر است در برابر هر حمله ای مقاومت کند. اتاقها با فرش های عالی و پرده های سیاه و رنگین تزئین شده و پزشک مدرسه می گفت برای چندماه آذوقه و دارو داریم. خمینی با تمام این پیروزیها هیچگاه لبخند پیروزی بر لب نداشت. تنها يك بار عکس باخنده او هنگام دیدار یاسر عرفات منتشر شد و يك خبرنگار عکاس فرانسوی هم نوشت که عکس در حال خنده خمینی را چاپ کرده است آن هم وقتی بود که از خمینی می پرسید: (شایع است که آیت الله خیلی پولدار هستند حتی از شاه هم بیشتر پول دارید آیا درست است؟) وقتی قطب زاده این سؤال را ترجمه کرد خمینی خنده ای کرد و گفت من هیچ چیز ندارم و آنچه را هم دارم متعلق به ملت است.

ارتشبد قره باغی درباره آمدن خمینی از پاریس چنین می نویسد: وقتی خمینی گفت: (برای بازگشت به ایران جنگ می کنم) و شایع شد که به تهران خواهد آمد به نخست وزیر تلفن کردم که

صحبت از آمدن خمینی است؛ او گفت به این اخبار توجهی نکنید من مشغول مذاکره با آنها هستم.

نخست وزیر بدون مشاوره با شورای سلطنت و ارتش و شورای امنیت ملی در روز ۹ بهمن گفت فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ مخالفتی با بازگشت خمینی به عمل نخواهد آمد. به نخست وزیر تلفن زدیم که چرا خلاف تصمیم شورای امنیت فرودگاه را باز اعلام کردید؟ او گفت نگران نباشید وقتی همدیگر را دیدیم موضوع را تشریح می‌کنم. فوراً به نخست وزیری رفتیم. بختیار گفت موضوع را با سفرای آمریکا و انگلیس بررسی کردم، اگر آیت الله به ایران نیاید مردم آرام نخواهند شد، ترتیب کارها داده شده و مردم خیال می‌کنند ایشان امام است وقتی آمد خواهند دید خبری نیست مثل سایر روحانیون می‌باشد. آن وقت شور و غلیان خواهد خوابید. من هم احترامات را به جا می‌آورم و خواهم گفت هرچه آیت الله می‌گویند انجام می‌دهم. گفتم ایشان در خارج از کشور دولت موقت تشکیل داده و صحبت از مجلس مؤسسان می‌کند اگر به ایران بیاید وضع نیروهای مسلح چه خواهد شد؟ نخست وزیر گفت پس از مراجعت به ایران به قم خواهد رفت و قاطی سایر آیات شده و به تدریج فراموش می‌گردد و ما هم آرامش را در کشور برقرار خواهیم ساخت. ما مذاکره کرده ایم تیمسار خیالتان راحت باشد.

در کمیته بحران گفتم نخست وزیر ما را در مقابل کار انجام شده ای قرار داده است. سپهبد مقدم اظهارات نخست وزیر را تأیید کرد و گفت تازمانی که ایشان نیاید تحصن و اعتصابات ادامه دارد و ممکن نیست که کشور از حال تعطیل خارج گردد، بلکه اعتشاشات ادامه خواهد یافت. در جلسه شورای امنیت نخست وزیر گفت اگر به جان آیت الله سوء قصد شود در کشور شورش و خونریزی خواهد شد باید از جان ایشان مراقبت شود که مقدم تأیید کرد. سپهبد ربیعی مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد شد که باصباغیان

همکاری کند.

در نتیجه پرسنل نیروی هوایی موقع عبور کامیونهای نظامی عکس های خمینی را با گل به سربازان دادند و مخالفین از این روش بختیار حد اکثر سوء استفاده را کرده شایع ساختند که دولت و نیروهای مسلح در کنار مردم ایران آمدن خمینی را جشن گرفته اند. خلاصه وضع طوری شد که استقبال از او بالاتر از رئیس يك کشور بود. رئیس مجلس پرسید که من به فرودگاه بروم یا نه؟ گفتم فکر نمی کنم مورد داشته باشد، پرسیدم مگر نخست وزیر خواهد رفت گفت معلوم نیست. گفت او رئیس دولت است و من نماینده مردم. بعد نخست وزیر تلفن کرد که دوستان از من خواسته اند که به فرودگاه بروم ولی من و اعضای دولت نخواهیم رفت.

درباره ورود خمینی به تهران دکتر بختیار چنین می نویسد:
وقتی من مشغول اداره کشور شدم سرطان خمینی همه جا را گرفته بود ولی من می خواستم عملاً دموکراسی را به آنها نشان بدهم. راجع به آمدن خمینی گفته بودم اگر ایشان بخواهد برگردد مانعی ندارد، من معتقدم که هیچ ایرانی را نمی شود منع کرد از این که به ایران بیاید. اگر کسی گناهی کرده باشد باید در دادگاه محاکمه شود. عمامه نباید مصونیت بدهد، همانطوری که والا گهر بودن نباید مصونیت بدهد. ولی آمدن ایشان با جو آن زمان و آن اغتشاشات و هر روز آتش سوزی و هر روز تخریب و اعتصابات دامنه دار وضع را به تمام معنی غیرعادی کرده بود مخصوصاً اعتصاب در هواپیمائی ملی به سفر خمینی جنبه غیرعادی می داد. يك روز شنیدم که عده ای تصمیم گرفته اند طیاره ای را بردارند و بروند امام را بیاورند و اسم این را بگذارند پرواز انقلاب. رئیس هواپیمائی ملی را خواستم و گفتم اگر طیاره ای بلند شد آن را سرنگون کنید. من طیاره برای خمینی نخواهم فرستاد. ایشان با همان پول هائی که برایش می فرستند يك هواپیمای چارتر ارفرانس گرفت و آمد. سیاست من در

تأخیر انداختن این سفر و بستن فرودگاه این بود که می دانستم زمان به نفع من کار می کند و این تظاهرات از ۵ هزار به ۵۰ هزار نفر و بعد به ۵۰۰ هزار نفر تبدیل خواهد شد. آن وقت او حساب کار خودش را خواهد کرد. اگر خیانت امرای ارتش نبود خیلی آسان می گذرانیدیم. این ارتش که ما این قدر برایش پول خرج کردیم زمانیکه برای امرای ارتش فراهم شد اقلأً به سوگند وفاداری به پرچم و شاه و مملکت وفادار خواهند ماند و از زیر با خمینی ساخت و پاخت نخواهند کرد. موافق نبودم که خمینی بیاید به ایران و در فضای ایران کشته شود. بردنش به جزیره کیش یا شهر دیگر هم مسائلی مهمتر را مطرح می کرد که اطمینان نداشتیم. وقتی وارد فضای ایران شد سپردم که هیچ آسیبی به ایشان نرسد. هیچ کس نمی خواست خمینی را بکشد. چطور بختیار را ساواک می توانست در عراق بکشد ولی خمینی را نمی توانست. می توانستم به ریعی بگویم طیاره اش را سرنگون کند. اگر او نمی کرد وسایل دیگری بود که بکنم. آن وقت سیصد سال ما در عزای این امام مظلومان بودیم. هیچوقت نباید يك ابله جانی را مظلوم کرد. اگر خمینی کشته شده بود مردم ایران سال ها برای يك جنایت کار اشك می ریختند و سینه می زدند ولی حالا اگر روزی این جنایتکار از بین برود مردم ایران شادی و پایکوبی خواهند کرد. شاید ملت ما مستحق بود که خمینی را ببیند و بیدار شود.

چند نفر از دوستان به من مراجعه و سؤال کردند که خمینی تأمین جانی دارد یا ندارد؟ گفتم تا فرودگاه مهرآباد و آمدن در سالن قوای انتظامی مراقب هستند ولی اگر بیرون رفت مشکل است. يك افسر، يك مأمور ساواک یا کسی که با خمینی خرده حساب دارد به هر دلیل و تقدیر ممکن است پای طیاره او را بکشد. از من هلیکوپتر خواستند که تا بهشت زهرا برود. همان آخوندها، همان بازاریها که بعضی شان بعداً تیرباران شدند و بعضی هاشان در اروپا گریه و زاری می کنند و یا پی رهبر دیگر می گردند کمیته

درست کرده بودند که این کارها را انجام می دادند. به وسیله سپهبد رحیمی دستور دادم تا یک کیلومتری خانه ایشان قوای نظامی را عقب بکشد و خط محاصره ایجاد کند تا نگذارد بلوا بشود. وقتی خمینی وارد ایران شد از همان روزاول ماهیت خود را نشان داد. با اراجیفی مثل (توی دهن این می زنم) و (لگد می زنم) و (چه می کنم) و اینجور حرفها.

دکتر یختیار در مصاحبه با نشریه (دومنیکادل کوریره) چنین گفته است:

س - سلطنت طلبان دو ایراد به شما می گیرند. یکی این که اگر شاه را وادار به خروج از ایران نمی کردید خمینی هرگز به ایران مراجعت نمی کرد و ارتش هم متلاشی نمی شد. شما اجازه دادید خمینی به ایران بیاید که باعث دلسردی ارتش شد.

ج - ما بیست و پنج سال به شاه گوشزد کردیم که راه او راه اشتباهی است اما گوش نداد. فقط وقتی صدای انقلاب را شنید که خیلی دیر شده بود، اگر شاه حتی بعد از رفتن آموزگار، شریف امامی را نمی آورد احتیاجی به رفتن اون نبود اما وقتی به من رجوع کرد که اعتصاب سراسر مملکت را گرفته بود. هنگامی که من روی کار آمدم جبر تاریخ مرا آورد نه تمایل شاه. اما کار از کار گذشته بود. من دو راه داشتم: یکی خشونت و کشتار و دیگری وفای به عهد در مورد دموکراسی. من راه دوم را انتخاب کردم.

درباره بازگشت خمینی، از نظر قانونی هرایرانی حق دارد وارد ایران بشود. اگر من این را قبول نکنم یکی از اصول حقوق بشر را زیر پا گذاشته ام. خمینی حق داشت وارد ایران شود و من نمی توانستم او را به جرم این که با عقیده من موافق نیست به زندان بیاورم. من می خواستم خمینی را پای میز مذاکره بنشانم. این کار به من اجازه می داد که شورش مذهبی را بخوابانم. شاید خطای من این باشد که فکر کردم چون شاه به ارتشی ها گفته از دولت اطاعت کنید همه شان این کار را خواهند کرد. به نظر من بزرگترین اشتباه شاه این

بود که جز افکار خودش هیچ فکری را قبول نداشت و مطلقاً اجازه نمی داد که حتی با هوشترین مرد سیاسی دنیا به او راهنمایی کوچکی بکند. در کجای دنیا در قرن بیستم شاه حزب ساز می بینید؟ ولی ما در ایران داشتیم.



در روزنامه ها نوشتند که خمینی با هلیکوپتر به بهشت زهرا رفت و برادرش پسندیده در اتومبیل نشست و به احساسات مردم پاسخ گفت.



تشکیل دولت موقت در کنار

شورای انقلاب

در حالی که شاپور بختیار در مصاحبه ها و گفتگوهایش خودرانشست وزیر قانونی ایران می دانست و می گفت با قدرت حکومت خواهد کرد و قانون اساسی را هم اجرا می کند روز ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ حدود ۳۰۰ تن از روزنامه نگاران و خبرنگاران داخلی و خارجی به مدرسه رفاه محل اقامت خمینی دعوت شدند. خمینی درحالی که روی زمین نشسته بود وعده زیادی آخوند و غیر آخوند در آنجا اجتماع کرده و شعارهایی هم داده می شد چنین گفت: همه می دانند که تمام دستگاههای دولتی و ملی فلج شده و وضع اقتصادی رو به نابودی است. وضع فرهنگ ما خراب است. دانشگاه ها و مدارس و بازار تعطیل می باشد. همه مردم از ما می خواهند که رژیم سلطنتی که يك رژیم پوسیده و غیر عقلاتی است لغو و جمهوری اسلامی برقرار شود. ما يك حکومت عادل می خواهیم. الان نه دولت قانونی است و نه مجلس. الان آراء عمومی

با ماست و مارا به عنوان رهبری قبول دارند. بهمین جهت رئیس دولت را معرفی می کنم که موقتاً تشکیل دولت داده و به آشفتگی خاتمه دهد تا مجلس مؤسسان تأسیس و انتخابات انجام و دولت قانونی تعیین شود.

مردم رأی آزاد می دهند که چه رژیمی می خواهند. چون مهندس بازرگان را از سالها پیش می شناسم که مردی است فاضل و متدین و امین به ملت و ملی و بدون گرایش به چیزی که خلاف مقررات شرعی است و ایشان رئیس دولت موقت هستند و وزرای خود را تعیین و به ما معرفی می کنند. پیشنهاد شورای انقلاب این بود که ایشان رئیس دولت باشد. من يك نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را حاکم کرده ام، مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام علیه حکومت و شرع جزایش در قانون هست که قیام برضد خداست و آن هم کفر می باشد. ایشان واجب الاتباع می باشند.

ملت باید از او اطاعت کند، يك حکومت عادی نیست، بلکه يك حکومت شرعی است، من تنبیه می دهم به کسانی که بخواهند برضد این حکومت الهی قیام کنند، قیام ضد خدا بوده و کفر است. نگذارید جوانان ما اینقدر خون بدهند، ما آرزوی يك حکومت عدل اسلامی را داریم. از اول کودتای رضاخان تا وقتی که مجلس مؤسسان درست کرد همه با زور سرنیزه بوده است، مردم رأی ندادند، رژیم پهلوی متکی به سرنیزه بوده است. مجالسی که بعداً تشکیل شد غیرقانونی بوده است. دولت موقت باید ترتیبی بدهد که انتخابات مجلس مؤسسان انجام و بعد انتخابات مجلس را انجام دهد که آنها دولت را انتخاب کنند. وقتی مجلس مؤسسان تشکیل شد آن وقت جمهوری اسلامی را به فراندم می گذاریم. گرچه اعتقاد دارم که احتیاجی به فراندم نیست. مردم مکرراً رأی داده اند.

برنامه دولت بازرگان عبارت است از:

۱ - برگذاری همه پرسى درباره تغيير رژيم

۲ - برگذاری مجلس مؤسسان

۳ - انتخابات مجلس

برای این که خاتمه بدهيم به این وضع هرچه زودتر و به اتکاء آراء عمومى که با ماست و ما را به عنوان وکالت یا رهبرى قبول دارند يك دولت معرفى مى کنيم.

در این جلسه که در سمت راست خمينى، مهندس بازرگان و سمت چپ او هاشمى رفسنجانى نشسته بودند هاشمى رفسنجانى ايستاد و متن حکم زير را چنين قرائت کرد:

جناب آقای مهندس مهدى بازرگان

بنا به پيشنهاد شورای انقلاب و برحسب حق شرعى و حق قانونى ناشى از آراى اکثريت قاطع قريب به اتفاق ملت ايران که طى اجتماعات عظيم و تظاهرات وسيع و متعدد در سراسر ايران نسبت به رهبرى جنبش ابراز شده است، به موجب اعتمادى که به ايمان راسخ شما به کتب مقدس اسلام و اطلاعاتى که از سوابق تان در مبارزات اسلامى و مى داريم جنابعالى را بدون در نظر گرفتن روابط حزبى و بستگى به گروهى خاص مأمور تشکيل دولت موقت مى نمايم تا ترتيب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آزادى ملت درباره تغيير نظام سياسى کشور به جمهورى اسلامى و تشکيل مجلس مؤسسان از منتخبين مردم جهت تصويب قانون اساسى نظام جديد و انتخاب مجلس نمايندگان ملت برطبق قانون اساسى جديد را بدهيد.

مقتضى است که اعضاى دولت موقت را هرچه زودتر با توجه به شرايطى که مشخص نموده ام تعيين و معرفى نماييد. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکارى نموده و رعايت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سازمان يافتن امور کشور خواهند نمود. موفقيت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاريخى از خداوند متعال مسئلت دارم.

پس از پایان قرائت حکم مهندس بازرگان چنین گفت:
 خدای بزرگ را شکر می کنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی
 را که بهیچوجه اهلیت و لیاقت آن را نداشتیم به من ارزانی داشته و
 همین عنایت الهی باعث شده که آیت الله ابراز اعتماد و ارجاع
 چنین مأموریتی را به بنده عنایت بفرمایند. همچنین تشکر از ملت
 ایران می کنم که آیت الله مکرراً تأیید فرمود که (به نام ملت)
 همصدای ملت و برای ملت گامها و صداها را برداشته و بلند
 کرده این مأموریت یعنی سیاست دولت موقت و تشکیل حکومت در
 شرایط بسیار دشوار و خطرناک عظیم ترین شغل و وظیفه و در عین
 حال بزرگترین افتخاری است که در طول تاریخ ۷۲ ساله مشروطیت
 ایران به نامزدها و مأموران نخست وزیر دیگر داده شده باشد.
 قاعدتاً با توجه به جثه نحیف و نواقص و معایب خودم نمی بایستی
 قبول این مسئولیت را کرده زیر بار چنین امری رفته باشم ولی از یک
 طرف بنا به ضرورت و وظیفه و مسئولیت طبیعی و انتظاری که
 داشتند مجبور بودم و ناچار شدم قبول کنم و مخصوصاً دولت با
 تاسی به رویه و سمتی که خودآیت الله درسراسر دوران اداره رهبری
 جنبش داشتند و با عزم راسخ و ایمان کامل به خدا و اعتماد به
 موفقیت این راه را رهبری فرمودید من هم همین راه را می پیمایم و
 این اولین درس و اولین دستوری است که ازآیت الله گرفته ام و
 فرمایش حضرت علی این ابیطالب را به کار بسته ام و می بندم که
 فرمودند (وقتی دربرابر امر خطیر و کار مشکلی قرارگرفتید تردید
 نکنید و واردشوید و به حول قوه الهی مشکلات حل خواهد شد)
 بنا براین عرض می کنم که با امید به خدا و امتنان از آیت
 اله و انتظار ازملت ایران و ملت های جهان این مأموریت و خدمت
 خطیر را قبول و تعهد کرده برای مخاطرات و زحماتش آماده ام و تا
 آنجا که مربوط به بنده باشد کوشش و منتهای کوشش و نهایت جهاد
 را در راه ملت عزیز ایران خواهم کرد.

حکم نخست وزیری بازرگان به تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ برابر با

ششم ربیع الاول ۱۳۹۹ می باشد. بازرگان گفت قصد رفتن به کاخ نخست وزیری را ندارم. کارها قدم به قدم و با مسالمت حل خواهد شد. در تظاهراتی که در دانشگاه صورت گرفت مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر موقت چنین گفت:

همانطوری که می دانید مقام رهبری انقلاب در انتخاب رئیس دولت اعلام کرد که خطوط و وظایف دولت موقت چنین است:

- ۱ - احراز و انتقال قدرت
- ۲ - ارائه و اثبات قانونیت (رفراندم)
- ۳ - احیاء و اداره و اصلاح امور مملکت
- ۴ - انتخابات مجلس مؤسسان و ارجاع به آرای عمومی برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید.
- ۵ - انتخابات مجلس شورای ملی
- ۶ - استعفا و تحویل کار به رئیس جمهوری و دولت رسمی بعدی.

مهندس بازرگان گفت ما ارتش را از ملت می دانیم، بسیاری از افسران و سربازان از سطوح مختلف به ملت پیوستند، آقایان امرای ارتش هم مخالفتی ندارند و اظهار می کنند که ما برای حفظ قانون اساسی به قرآن سوگند خورده ایم و چون مسلمانیم باید به آن عمل کنیم.

بازرگان سپس به دولت بختیار اشاره کرد و گفت از (شاپورلر) دعوت می کنم که بیاید (شاپور حر) شود. دولت بختیار با این قصد و داعیه روی کار آمد که آزادی مطبوعات بازگردانده شود، حکومت نظامی را منحل کند، آزادی لازم به اجتماعات بدهد و باقیمانده زندانیان سیاسی را آزاد کند، شاه را هم روانه خارج سازد و وعده های دیگر که قسمتی از آن را هم اجرا کرد. بنده با رعایت انصاف باید بگویم کارهایی کرد که دولت های قبلی نکردند یا نتوانستند یا نخواستند. اگر ایشان هم مثل رهبر انقلاب گفته بود (ما قانون اساسی را منهای آنچه سلطنت باشد قبول داریم دیگر اختلافی در بین

نبود.) این آقا چطور دکتر حقوق است و آزادیخواه. هزاران بار مردم این مملکت قانون اساسی را با آن زوایدش نفی کردند، لعنت کردند، طرد کردند، پاره پاره کردند حالا ایشان می خواهد آن را زنده کند.

بازرگان گفت خویست کارمندان دولت کاسه از آش داغتر نشوند. هر روز که اعلام شد سرکار بروند و يك روز هم همه دکاکین باز شود و ادارات هم شروع به کار کنند و شهر را چراغانی کنیم زیرا حکومت حکومت برابری است.

احمد سمیعی می نویسد: پزشکپور اظهار داشته که بادکتر سعید رئیس مجلس مذاکره کرده ایم تامجلس دولت بختیار را معزول و دولت بازرگان را به رسمیت بشناسد. قرار شد سریعاً مجلس را تشکیل و ما هم استعفای خود را از نمایندگی پس گرفته در جلسه ای برای این کار شرکت کنیم ولی نمی دانم به چه دلیلی دکتر سعید این کار رانکرد.

دکتر بختیار در جلسه روز ۱۷ بهمن ۵۷ درباره نخست وزیری بازرگان چنین گفت:

این درست نیست که هرکسی برای خود دولت تعیین کند. تازمانی که شوخی و حرف است ما بحثی نمی کنیم ولی وقتی وارد عمل شوند عمل را با عمل جبران می کنیم. هرگاه خونی هم ریخته شود و تجاوزی به مردم گردد من با اسم و رسم متجاوزین را معرفی خواهم کرد. روش دولت در مقابل هرنوع قانون شکنی مشخص است. قانون شکن دیروز (ساواک) بود و قانون شکن امروز دیگری است. از آن قانون شکنی نباید به سوی قانون شکنی جدید برویم و بگذاریم به جان و مال و ناموس مردم تجاوز شود. این قانون اساسی مفت به دست نیامده بلکه ۷۲ سال پیش ما برای آن شهید داده ایم. بعضی ها هر روز به نوعی رنگ عوض می کنند. اشخاصی که تا دیروز

طرفدار قانون اساسی بوده اند امروز آن را منسوخ می دانند ولی راجع به قانون اساسی ما همیشه يك حرف زده ایم. سپس بختیار مطالبی را از کتابهای مربوطه به خمینی نقل کرد که در سال ۴۱ طی تلگرافی به علم نخست وزیر تعطیل طولانی مجلسین را خلاف قانون اساسی اعلام کرده است. همچنین در نشریه دیگری از خمینی نقل کرده که گفته است با تصویب نامه های غلط نمی شود پایه های قانون اساسی را که حافظ امنیت و استقلال مملکت است سست کرد. من به قانون اساسی احترام می گذارم و از کارهای خلاف آن باید اجتناب کرد.

ارتشبد قره باغی درباره دولت موقت چنین می نویسد: موضوع دولت موقت در کمیته بحران مطرح گردید و مذاکراتی شد. وقتی جریان ا به بختیار گفتم اظهار داشت تازمانی که وزرای بازرگان در خانه هایشان هستند ما کاری نداریم. بچه ها هم بازی (شاه و وزیر) دارند ولی هروقت خواستند به وزارتخانه ها بروند فرماندار نظامی جلوی شان را خواهد گرفت. اگر مقاومت کردند دستور تیراندازی خواهد داد.

بختیار در کتاب یکرنگی می نویسد: (من به ارتشیان دستور دادم که فوراً تمام وزرای کابینه کاذب را که می شناسند دستگیر کنند) در حالی که وزرای بازرگان تا ۲۲ بهمن معرفی نشده بودند ولی نمی گوید چرا دستور بازداشت خود بازرگان را صادر نکرده است؟ باز هم نمی گوید چرا مراسم انتصاب بازرگان را به نخست وزیری از رادیو و تلویزیون پخش کرده است. بختیار به من گفت من در هیئت دولت چند پست را خالی نگه داشته ام تا با افرادی که بازرگان تعیین می کند پر کنم.

وقتی از بازرگان هم سؤال شد که ممکن است شما و اعضای کابینه شما بازداشت شوید گفت من و دولت من به استقبال هر خطری

خواهیم رفت. ارتش هم نمی تواند من و کابینه ام را تهدید کند. از بازرگان سنوال شد این که گفته اید اگر کسی از این دولت اطاعت نکند مجازات می شود آیا نوعی دیکتاتوری نیست؟ زیرا ممکن است کسانی باشند که این دولت را قبول نداشته باند. گفته شد واکنش نشان دادن درباره این دولت نوعی خرابکاری است که جرم محسوب می شود و مجازات دارد.

بازرگان درباره استعفای بختیار چنین گفت:

آن طور که ایشان رامی شناسم مردی نیست که بخواهد دست به خونریزی بزند و گمان می کنم که عاقلانه ترین راه استعفا است. بختیار فکر می کند که دولت او صد در صد قانونی است در صورتی که امام آن را غیرقانونی می داند، چون توسط شاه انتخاب شده و باشورای سلطنت که حتی رئیس آن، آن را غیرقانونی خوانده همکاری می کند.

خبرنگاری از بازرگان پرسید به چه دلیل شورای انقلاب قانونی

است؟

بازرگان گفت: شورای انقلاب از انقلاب الهام می گیرد و در واقع خروش و قیام مردم آن را به وجود آورده است. وقتی انقلاب به رسمیت شناخته شود پس دولت موقتش هم باید به رسمیت شناخته شود.

دولت بختیار غیر از وزرایش حامی دیگری ندارد و هیچکدام از کارمندان از دولت او اطاعت نمی کنند. تکیه دولت می تواند به ارتش باشد و این ارتش هم به گفته رئیس ستادش قصد کودتا و رویارویی با مردم را ندارد. من مطمئن هستم که بختیار که درکنار مصدق بوده در برابر خواست ملت استعفا خواهد کرد.

ولی بختیار در پاسخ گفت اگر آیت الله از ایشان بخواهد استعفا کند پاسخ منفی خواهد داد و اگر کسانی هم بخواهند جنگ داخلی ایجاد کنند بازداشت و در صورت لزوم محاکمه و تیرباران خواهند شد.

من به ارتش دستور داده ام که از تیراندازی خودداری کنند ولی اگر با کوکتل مولوتف و اسلحه حمله شد پاسخ داده شود که مسئول آن آیت الله خمینی است.

دکتر بختیار در ملاقات با ۱۵۳ تن از نمایندگان مجلس گفت با تمام تهدیدات موجود مقاومت کرده و استعفا نخواهد کرد با این که مدارکی دارد که مقداری اسلحه بین عناصر کمونیست برای ایجاد نا امنی توزیع شده است.

بختیار گفت از قانون اساسی تا آخرین نفس دفاع خواهد کرد مگر این که پارلمان اوراعزل کند.

آسوشیتدپرس از تهران گزارش داد که خمینی گفته اگر بختیار کنار نرود حکم جهاد خواهد داد.

بختیار گفت در هیئت دولت مشکلات را برای وزرای کابینه تشریح کردم و خواستم نظریه بدهند. همه آنها گفتند می میریم ولی از قانون اساسی دفاع می کنیم.

بازرگان درباره رابطه خود با خمینی چنین می نویسد:

اولین دیدار من با ایشان در زمستان ۱۳۴۱ به اتفاق دکتر سنجابی بود. دومین ارتباط در سال ۴۲ در زندان قصر با وساطت برادرم به منظور جواب سخنرانی شاه علیه روحانیت بود که بانظر طالقانی و دکتر سنجابی و تولیت تهیه شده بود. دیگر ارتباطی نداشتم تا بعد از محکومیت نهضتی ها در دادگاه نظامی ایشان هم ما را تأیید کردند.

در مرداد ۵۷ قرار شد پیامی وسیله یکی از تجار متدین که عازم عتبات بود و با ایشان دیدار مخفی داشت بدهم. مطالب پیام در این نکات خلاصه می شود:

۱ - قانون اساسی و متمم آن بدون اضافات بعدی یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می باشد و اگر آن را نفی کنیم منطقاً و قانوناً هرگونه محکومیت شاه را اذست می دهیم. این امر

- به معنای ضامن سلطنت شاه هم نیست چون سراسر خلاف آن عمل کرده و خود را قانوناً معزول ساخته است.
- ۲ - لبه تیز حمله فعلاً لازم است به استبداد باشد و نه استعمار چون جنگ کردن درد و جبهه مانع پیروزی است و برانگیختن آمریکا و انگلیس علیه خودمان به سود و حمایت شاه خواهد بود.
- ۳ - چون کلیه جنبش های ملی و مذهبی با اعلام انتخابات آزاد از طرف دولت و رهبران شروع شده است بهتر است در فعالیت های انتخاباتی شرکت بشود.
- ۴ - اشخاصی که از صف دولت خارج می شوند ولو خالصانه نباشد تشویق شوند تا سایرین هم ملحق گردند.
- ۵ - هدف نهائی سرنگونی رژیم است اما در مرحله اول رفتن شاه می باشد. در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او در چهارچوب قوانین موجود و آزادیها در مرحله سوم کارکردن بر روی افکار و افراد و تشکل و تجهیزات و در مرحله چهارم تبدیل رژیم حاضر به جمهوری اسلامی
- ۶ - مشورت با روحانیون ایران که صمیمانه و عاقلانه وارد مبارزه شده اند. لازم است هیئت چند نفری مورد اعتماد در تهران به تشخیص خودشان معرفی نمایند.
- ۷ - حکومت اسلامی یگانه هدف و منظور نهائی هر مسلمان باید باشد اما چون نحوه و کیفیت آن مقبول نشده و انحصاراً روحانیت نیز در گذشته امتحان خوبی نداده و سابقه و تجربه و صلاحیت فنی را ندارد کنار زدن گروههای ملی و غیر مذهبی خلاف مصلحت است.
- در مسافرت به پاریس و ملاقات با آیت الله در ۳۰/۷/۵۷ پس از سالها و به اتفاق دکتر یزدی در اندرونی خانه نوفل لوشاتو صورت گرفت. ابتدا اشراقی داماد ایشان هم حضور داشت. جلسه سه نفری يك ساعت و نیم طول کشید. همان طوری که از دکتر بهشتی شنیده بودم ایشان ابتدا به کلام و استفسار از حال و نظرات طرف، ابراز انبساطی چندان نداشت. وقتی ضرورت هیئت را مطرح

کردم تأییدی ندیدم. گفتم انتخابات آزاد فرصت خوبی برای موفقیت خواهد بود و به تدریج می شود شاه را بیرون انداخت از راههای قانونی و مجلس مؤسسان و تغییر نظام. ایشان اشکال کرده گفتند شور و هیجان مردم خواهد خوابید. گفتم بعکس شور و هیجان انتخاباتی بهترین وسیله تبلیغات است. اظهار امیدواری کرده پرسیدند تضمین می کنید؟ از کارشکنی های دولت های بزرگ و مشکلات و مخالفت های داخلی صحبت کردم فوق العاده متعجب شدم که دیدم مسائل را خیلی ساده می گیرند و نمی خواهند اثر آمریکا را قبول کنند. گفتند ما چون حرف حق می زنیم آمریکا مخالفت نخواهد کرد. ما نفت را به آنها می فروشیم منتها به قیمت عادلانه و بعد هم از آنها به جای اسلحه ماشین های کشاورزی خواهیم خرید. گفتم سیاست بین المللی حوزه علمیه قم و نجف نیست ما هزاران مشکل خواهیم داشت، کافی نیست که حرفمان حق باشد تا آنها تسلیم شوند. از خونسردی و بی اعتنائی ایشان به مسائل بدیهی ماتم برد و دنباله بحث را بی فایده دیدم. کسب تکلیف کردم اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک مرا به تعجب و تحسین واداشت. گفتند شاه که رفت به ایران می آیم و نمایندگان و دولت راتعیین می کنم. منتهی چون کسی را نمی شناسم از شما می خواهم که افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند علاوه بر خودتان و دکتر یزدی معرفی کنید که مشاورین من باشند. چه کسی برای نمایندگی مجلس خوب است تا به مردم پیشنهاد نمایم. وزراء را هم هیئت پیشنهاد نماید که من معرفی می کنم. کافی است که وزراء مسلمان و درستکار باشند. حتی ممکن است ازوزرای سابق که خیانت نکرده اند باشند. احساس من و دکتر یزدی این بود که ازما فقط برای مرحله بعداز انقلاب که تشکیل دولت و مجلس و اداره مملکت است می خواهد استفاده کند و نسبت به مرحله ماقبل خیالشان راحت و برنامه معین است. گفتم مطالعه می کنم. گفتند تنها خودتان نباشید که بگویند من طرفدار دسته خاصی هستم. گفتم قبل از رفتن شاه و

آمدن شما اجازه بدهید همین هیئتی که منصوب خواهید کرد فعلاً وظیفه رابط و نمایندگی را برای اداره انقلاب در ایران داشته باشد. این نظر را نه رد کردند نه استقبال. روز بعد صورتی تهیه کرده و به آیت الله دادم که عبارت بودند از مطهری - سیدابوالفضل زنجانی - دکتر بهشتی - هاشمی رفسنجانی - مهدوی کنی - (طالقانی و منتظری در زندان بودند) - دکتر سبحانی - دکتر سامی - مهندس کتیرائی - میناچی - مهندس سبحانی - احمد صدر حاج سیدجوادی - عالی نسب - حاج طرخانی - سرلشکر قرنی - سرتیپ علی اصغر مسعودی.

دکتر سبحانی و همراهانشان اصرار داشتند که يك ملاقات اضافی و تعیین موضع مشترك با آیت الله داشته و اعلامیه ای سه جانبه داده شود که من و دکتر یزدی موافق نبودیم. تنها به دعوت دکتر بهشتی يك ملاقات سه نفره در محل اقامت ایشان داشتیم. یزدی عقیده داشت قبل از ترك پاریس اعلامیه ای در تأیید امام بدهم که من آن را ترجیح دادم که پس از ملاقات بادوستان نهضت در تهران انجام دهم. در ایجاد حسن تفاهم بین بنی صدر - یزدی و قطب زاده هم اقداماتی کردم.

پایه شورای انقلاب در آذرماه ۵۷ بطور مخفی در پاریس ریخته شد. ابتدا قرار بود دو هیئت جداگانه تشکیل شود یکی هیئت مشاورین امام برای انتخاب اشخاص و دیگری شورای انقلاب که سرانجام يك هیئت شد. ترکیب شورای انقلاب چهار بار عوض شد ولی همیشه اکثریت با معممین بود. ترکیب اول طالقانی - مطهری - رفسنجانی - بهشتی - مهدوی کنی - موسوی اردبیلی - دکتر باهنر - دکتر یزدی - دکتر سبحانی - احمد صدر حاج سیدجوادی - کتیرائی - تیمسار مسعودی - تیمسار قرنی - مهندس سبحانی و دکتر شیبانی و من بودند. بعد از تشکیل دولت موقت و خارج شدن وزرای دولت موقت از شورای انقلاب بجای ما قطب زاده - بنی صدر - مهندس موسوی - دکتر پیمان - جلالی

را وارد کردند بدون این که برای مطهری و طالقانی جانشینی تعیین شود.

ماجرای انتصاب دولت موقت از عصر روز ۱۴ بهمن ۵۷ در دبیرستان رفاه سه روز بعد از ورود امام به تهران مطرح بود. شورای انقلاب همه روزه با ایشان جلسه داشت. پرسیدند چه کسی را برای نخست وزیری تعیین کنیم. مطهری یا یکی دیگر از روحانیون مرا پیشنهاد کردند. ایشان با ابراز خوشوقتی گفتند خیالم از دو جهت راحت شد (یکی ملیون و روشنفکران و دیگری علما و روحانیون). شورای انقلاب می خواست فوراً قبولی مرا بگیرد. گفتم شمر هم به امام حسین يك شب مهلت داد. طالقانی تأیید کرد و خمینی گفت باشد تا فردا صبح. قصد من اولاً محکم کاری بود که بدانند خیلی اصرار به مقام ندارم ثانیاً وظایف و روابط مشخص شود. صبح روز ۱۵ بهمن در جلسه گفتم شورای انقلاب مقام مجلس ملی را دارد می تواند دولت را استیضاح و عزل کند ولو ایح را به تصویب برساند ولی حق دخالت در کارهای اجرائی را ندارد. از مقام رهبری برای مطالب کلی کسب نظر می شود بدون این که در جزئیات احتیاج به کسب دستور باشد. نظر من مورد تأیید قرار گرفت. بعدها خامنه ای گفت شخص دیگری را در آن موقع نداشتیم و خودمان هم نمی توانستیم. دوستان و من غافل بودیم که بعداً چه معامله خواهند کرد و مرا بطور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج کردن و اعتبار انقلاب بعنوان نردبان قدرت در آنجا می گذارند و راه و برنامه خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد. طالقانی گفته بود نپذیرم و گفت این آقایان وفا و صفا ندارند. خمینی راجع بعدم وابستگی حزب و این که نخست وزیر و وزراء نباید عضو هیچ گروه و حزبی باشند مطالبی بیان کرد. حاضرین تعجب نمودند چون نخست وزیر عضو نهضت آزادی بود و گفته شد از نهضت استعفا کند ولی ما ۶ نفر نهضتی ها در مدت اشتغال از فعالیت در حزب خود خودداری کنیم بهمین جهت کلاه نهضت آزادی پس معرکه ماند.

مهندس بازرگان ماجرای نخست وزیری خود را چنین شرح می دهد: برای صدور فرمان نخست وزیری آیت الله نکات اصلی را ذکر کرده و گفتند عبارات آن را تهیه کنید. مطهری - مهدوی کنی - هاشمی رفسنجانی - صدرحاج سیدجوادی - دکتر سبحانی و دکتر یزدی دوره‌م نشسته متن فرمان تهیه گردید. این فرمان علاوه برسند حکومتی و سیاسی ارزش تاریخی هم دارد زیرا منعکس کننده خواسته ها و روحیه برنامه ریزان انقلاب می باشد. در روز ۱۶ بهمن فرمان تهیه و خوانده شد. در تلویزیون مدار بسته که توسط (مهندس پیراینده و مهندس حیدری) آماده شده بود در محله های اطراف پخش کردند. مسئله مشکل تعیین وزراء بود باید ائتلافی از همه مبارزین می بود. در شورای انقلاب ۴ شرط راعنوان کردم:

۱ - مسلمان عامل به فرایض

۲ - سابقه مبارزات مشخص و عدم همکاری سیاسی و

تبلیغاتی با نظام شاهنشاهی

۳ - حسن شهرت و شایستگی اخلاقی و اجتماعی و پذیرش

شخصی و اداری در وزارتخانه مربوطه

۴ - سابقه و آشنائی و صلاحیت اداری و فنی در وظیفه

ارجاعی

اولین اختلاقی که در شورای انقلاب با دکتر بهشتی پیدا شد

برسر شرط چهارم بود و گفت می توانیم فقدان تخصص را با

انتصاب يك معاون جبران کنیم.

بهرحال از آن روز بیشتر اوقات من صرف مشورت با

همکارانم با دکتر سبحانی - صدر حاج سیدجوادی - مهندس

کتیرائی - مهندس صباغیان - دکتر یزدی - تیمسار مسعودی و یا

دوستان دیگر و مطلعین بود و مکرر با امام مشورت می گردید.

در همان روزهای اول پرسیدند برای بنی صدر هم پستی درنظر

گرفته اید؟ گفتم باسابقه ای که حتی عهده دار اداره يك مکتب خانه

هم نبوده نمی توانم وزارتخانه ای به ایشان بدهم. گفتند من اورا می

شناسم خوب است. گفتم از زمانی که دانشجو بوده با او آشنا بوده ام و می دانم که اهل همکاری نیست و هیچکس را قبول ندارد. چون متقاعد نشدند گفتم اگر مصلحت می دانید به عنوان مشاور در شورای انقلاب از وجود بنی صدر استفاده شود ولی بنده خود را شرعاً مجاز به سپردن يك وزارتخانه به بنی صدر نمی دانم.

یکی از کارهای اصلی این بود که به ارتشیان و کارمندان و کارگران و رؤسا و نمایندگان مجلسین و دکتربختیار و هیئت دولت تأکید کنیم برای احتراز از هرگونه درگیری پیوستگی خود را به انقلاب اعلام و پس از استعفا ابوابجمعی را به دولت جدید تحویل دهند. تماس های زیادی شخصاً و دکتر سبحانی و امیرانتظام و دکتر سیاسی رئیس سابق دانشگاه با آنها گرفتیم و به موفقیت های عمده ای رسیدیم که از آن جمله اعلامیه شورای عالی دفاع در خودداری سربازان در مقابله با ملت بود.

دکتر بختیار هم قرار بود به پاریس برود و استعفایش را به امام بدهد ولی جریان دیگری علیرغم نظر شورای انقلاب پیشی گرفت و مانع کار شد.

روزجمعه ۵۷/۱۱/۱۹ ترتیب تظاهراتی در دانشگاه داده شد و مطالبی بیان گردید و متن سخنرانی که در روزنامه ها چاپ شد نشانه دیگر از تسلیم دستگاه و پیروزی انقلاب بود. غرض از این سخنرانی ابراز وجود دولت انقلابی و بی اعتنائی به دولت درحال نزع و پرمدها بود. همچنین گوشزد این نکته که نباید توقع معجزه يك شبه داشت که ایران فوراً به گلستان تبدیل گردد. قول نمی دهم که عدالت علی و قاطعیت خمینی را بکار بندم یا وزرائی انتخاب کنم که مریم بافته و عیسی رشته بوده همگی صلاحیت و صمیمیت لازم را داشته باشند بلکه تنها قولی که می دهم حسن نیت و قصد خدمت همراه با صداقت است.

دفتر کار و محل مشاوره و ملاقات ها ساختمان مدرسه رفاه بود که هیئتی مرکب از مهندس توسلی - مهندس صباغیان -

تهرانچی - شاه حسینی - شیخ فضل الله محلاتی به سرپرستی
مطهری تشکیل گردید.

وقتی حکومت نظامی در ساعت چهارونیم بعد از ظهر اعلام
شدامام گفتند خدعه درکار بوده می خواهند ایشان را دستگیر و اعدام
کنند و نظرشان رسید که حکومت نظامی را بشکنند. ماشب ۲۱
بهمن به اتفاق دکتر سبحانی - دکتر یزدی - مهندس بنی اسدی -
مهندس ابوالفضل بازرگان - ابوالفضل حکیمی و عده ای دیگر
در مدرسه رفاه ماندیم و منتظر جنگ شدید داخلی بودیم ولی روز
۲۲ بهمن انقلاب به ثمر رسید.

مهندس بازرگان در اطلاعات ۱۸ تیرماه ۵۸ چنین نوشت:
(در اوایل بهمن ۵۷ يك جلسه سه نفره با حضور سفیر آمریکا
تشکیل شد (بازرگان - موسوی اردبیلی - سفیر). درباره برگزاری
رفراندم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی مذاکره
شد. نظر سفیر آمریکا این بود که رفراندم وسیله وزارت کشور
دولت بختیار انجام شود تا برای دولت آمریکا از نظر حقوق بین
المللی محظور ایجاد نکند. در حالی که ما معتقد بودیم این کار
در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت کند.

به موازات ارتباط با سفیر آمریکا یکی از سفرای اروپای غربی
يك ماه قبل از ورود امام به این جانب دست دوستی و همکاری داد.
همچنین يك ساعت قبل از صدورنامه امام درباره نخست وزیری ام
با يك سفیر دیگر غربی مذاکره داشتم. سفیر انگلستان نسبت به
مبارزاتی که در جریان بود ابراز تحسین و تکریم می کرد و به
پیروزی انقلاب و ادامه روابط دوستانه ابراز علاقه می نمود در حالی
که خبر نداشت نیم ساعت بعد دولت انقلاب را معرفی می کنم.

سراجمام اعضای کابینه موقت مهندس بازرگان چنین معرفی

شدند:

دکتر سنجابی وزیر امور خارجه - احمد صدر حاج سیدجوادی

وزیر کشور - (بعداً وزیر دادگستری) - مصطفی کتیرائی وزیر مسکن و شهرسازی - دکتر کاظم سامی وزیر بهداری - علی اکبر معین فر وزیر مشاور در امور سازمان برنامه و بودجه - یوسف طاهری قزوینی وزیر راه و ترابری - علی اردلان وزیر دارائی - داریوش فروهر وزیر کار و امور اجتماعی - دکتر مبشری وزیر دادگستری. مهندس امیر انتظام - دکتر ابراهیم یزدی - مهندس صباغیان و دکتر چمران معاونین نخست وزیر - صادق قطب زاده سرپرست رادیو و تلویزیون - سرلشکر محمد ولی قرنی رئیس ستاد ارتش - دکتر جواد صالح خو رابط دولت با مطبوعات - ایرج داور پناه فرمانده گارد محافظ نخست وزیری.

دکتر بختیار گفت وقتی من مطلع شدم که بازرگان از طرف خمینی به عنوان نخست وزیر معرفی شده صریح ترین و قاطع ترین عکس العمل را نشان دادم. با حضور ۱۵۰ خبرنگار داخلی و خارجی گفتم این کار در حد يك شوخی است و آنها در خانه خود نشسته اند ما هم به صورت شوخی می پذیریم ولی اگر يك نفر از اینها وارد يك وزارتخانه ای بشود دستور داده ام همانجا توقیفش کنند. ما يك مملکت داریم و يك دولت. هیچکدام نه بازرگان و نه همکارانش جرأت نمی کنند به وزارتخانه ها بروند. گرفتاری من جای دیگر بود. روی عناصری حساب می کردم که غیرت نداشتند. درباره تشکیل دولت ائتلافی باید بگویم من به همه افرادی که امید بسته بودم به کابینه دعوت شان کردم بعضی می گفتند (ما دلمان می خواهد ولی می ترسیم) اما اطراف مهندس بازرگان افراد صالحی بودند که می توانستند وزارت آب و برق و سازمان برنامه را اداره کنند ولی از طرف خمینی هیچ وزیری را نمی توانستم قبول کنم. اصولی وجود دارد که من در مورد آنها دست به سازش نخواهم زد. نخست وزیر باشم یا سپور برای دموکراسی کار می کنم. من بخاطر يك دسته یا يك گروه اینجا نیستم بلکه بخاطر همه مردم اینجا هستم.

دولت بازرگان



حاج سید جوادی دکتر کاظم سامی کرمانی دکتر غلامحسین شکوهی دکتر ناصر میناچی



دکتر احمد مدنی مهندس هاشم صباغیان صادق قطب زاده مهندس عباس امیر انتظام

در دولت بازرگان مدتی سرتیب ریاحی وزیر دفاع بود و چندی دربار مدنی و تدریجاً تغییرات دیگری هم صورت گرفت.

شورش در نیروی هوایی و تظاهرات همافران

از جمله اقداماتی که از طرف مخالفین رژیم باشدت پیگیری می شد نفوذ در ارتش بود تا بهر صورتی است با ارتشی ها درگیری پیدانکنند بهمین جهت اقدامات مختلفی صورت می گرفت که ارتش را از رژیم و دولت بختیار جداسازند. به دنبال دادن گل به نظامیان در خیابانها و تیراندازی در لویزان و شورش در نیروی هوایی و اقدامات همافران در پیوستگی به خمینی تدریجاً شکاف در صف ارتشی ها احساس گردید.

هما فر سید محمود طباطبائی درباره اجتماع همافران در روز ۱۹ بهمن ۵۷ در محل اقامت خمینی در روزنامه اطلاعات چنین نوشته است:

در آخرین ملاقات با طالقانی ایشان توصیه کردند که شما باید کار بزرگی انجام دهید که آنها راه پیمائی و دیدار با امام می باشد. قرار شد آن روز بطور پراکنده در محل اقامت حاضر شده بهم بپیوندیم. منتها برای این که شناخته نشویم بالباس شخصی آمده و لباس همافری را همراه بیاوریم و در محل تعویض کنیم. پس از رژه نیز بالباس شخصی برویم که بهمین صورت انجام گردید. با این طرز روز موعود در محل حاضر شده با انقلاب بیعت کردیم. فرماندهانی مانند ربیعی که هنوز نمی خواستند انقلاب را باور کنند در صدد مخالفت برآمدند. پس از پایان رژه، نیروهای گارد بلافاصله پادگان فرماندهی آموزشهای نیروی هوایی را در کنترل گرفتند و گاردیها

پس از سقوط رژیم یکی از دانشجویان خلبانی در روزنامه های رژیم درباره شورش همافران چنین نوشت: روز قبل از ورود امام به تهران من در میان ۱۶۲۰ دانشجو در آسایشگاه بودم که دژیانی وارد شد و به دنبال اعلامیه های مخالفین می گشت تا دارندگان آن را توقیف کند. پس از رفتن او بچه ها اعلامیه را خواندند و معلوم شد امام قصد دارد از نوفل لوشاتو به تهران بیاید. از آن روز حرکتی علیه رژیم در سازمانها دیده می شد که منجر به محصن و اعتصاب غذای دانشجویان در پادگان ها شد. هر روزناهار می آوردند ولی اعتصابیون غذا نمی خوردند. فرماندهان می گفتند تظاهرکنندگان يك مشت اوباش و کمونیست و خرابکار هستند.

روز ۱۹ بهمن ۵۷ تعدادی از برادران نیروی هوایی در مقابل امام رژه رفتند. من با لباس شخصی به مدرسه رفاه رفته اعلام هم بستگی کردم.

روز جمعه ۲۰ بهمن شب هنگام پرسنل آموزش نیروی هوایی علیه فرماندهان خود شورش می کنند. اول شب تعدادی از افسران گارد جهت سرکوبی آنان به خوابگاهها رفته و در اثر تیراندازی عده ای مقتول و مجروح می گردند. مردم به رهبری هادی غفاری به نمایندگی امام در مقابل پادگان اجتماع کرده پشتیبانی خود را با آنان اعلام می دارند. به علت زدو خورد عده ای دستگیر و به کلاتری منطقه نیروی هوایی منتقل می گردند ولی افراد گارد باقی می مانند.

آخر وقت روز بیستم بهمن بود که پرسنل نیروی هوایی برای دیدن فیلم ورود امام به اتاق تلویزیون می روند. پس از اخبار بدو عکس شاه نشان داده می شود که صدای (جاویدشاه) از طرف گاردیها بلند می گردد. وقتی عکس امام در تلویزیون ظاهر می شود پرسنل نیروی هوایی سه بار صلوات می فرستند که گاردیها

فریاد می زنند صلوات نفرستید، ساکت باشید. باین طرز سکوت برقرار می گردد. وقتی عکس امام در بهشت زهرا روی تلویزیون می آید که می گوید (من توی دهن این دولت می زنم) صدای (الله اکبر - خمینی رهبر) بلند می شود که گاردیها اسلحه هارا در آورده ما را از اتاق تلویزیون بیرون کردند و در مقابل درسالن هنرجویان و گاردیها درگیر شده و به علت تیر اندازی چند تن زخمی گردیدند.

در این موقع همه دانشجویان نیروی هوایی اجتماع کرده با فریاد اینکه (دانشجو برادرت کشته شد) تظاهرات توسعه می یابد و آنها می گویند (ما می کشیم این گاردیهای شاه را) سرهنگ تاجور و سروان محمدیان سعی داشتند که بچه هارا ساکت کنند. بعد سرتیپ خطیب شهیدی و سرهنگ تاجور و تعدادی دژبان آمدند که کار زدو خورد بالا کشید. یک ماشین آتش نشانی به سمت ما آب گرم می پاشید ما هم با سنگ و چوب شیشه های ماشین را شکستیم. وقتی آبش تمام شد جلو رفتیم راننده اش را پائین کشیدیم گفتیم باید همراه ما شعار بدهی.

تمام فرماندهان ارشد کنار در ایستاده و می خواستند وضع را آرام کنند و تانک ها هم مستقر بودند. یک تانک بزرگ چیفتن گارد بسوی ما آمد. همچنین از میان افراد گارد که برای سرکوبی ما آمده بودند تیراندازی شد که ما هم با سنگ و چوب به جانشان افتادیم. آنها تیر هوایی خالی می کردند. ربیعی و بعضی از افسران به سوی ما تیراندازی کردند و چندتن از ما به خارج رفته از مردم کمک خواستند که آنها هم به پادگان ریخته و گفتند از طرف امام و طالقانی آمده ایم تا به شما کمک کنیم. در این موقع فریاد (مرگ برشاه) در داخل پادگان بلند شد. یک روحانی با بلند گو فریاد می زد که نترسید خدا و ملت پشتیبان شماست. یک دانشجو ویک همافر و یک هنرجو صحبت کردند و قطعنامه ای خوانده شد. آن شب به خوابگاهها رفتیم و از مردم خواستیم که فردا صبح به کمک ما بیایند. نیمه شب گفتند ممکن است اینجا بمباران شود. دچار ترس

ساعت ۶ صبح روز ۲۱ بهمن از خواب بلند شدیم ولی چون در حال اعتصاب غذا بودیم به سالن غذا خوری رفتیم. جلوی پادگان آمدیم. بستگان ما هم آمده بودند. شعار دادیم (مرگ بر شاه - مرگ بر بختیار) به تدریج افسران جزء و همافران هم بما پیوستند که بار دیگر حمله گاردیها شروع شد. سرباز پاسدارخانه اولین تیر را به سمت گاردیها شلیک کرد. يك دانشجو يك سرباز گارد را خلع سلاح کرد. با این طرز بسوی اسلحه خانه رفتیم و در اسلحه خانه را شکستیم و تعدادی اسلحه و مقداری فشنگ برداشته و به طرف گاردیها حمله کردیم در نتیجه جنگ خیابانی در گرفت. مقداری از سلاح ها را به روحانیون و مردم دادیم که آنها هم به کمک ما آمدند. تانک مستقر در خیابان را آتش زده و راننده تانک را بایک گلوله خلاص کردیم و تانک دچار انفجار شد. سرو صدای زیادی راه افتاد به خانه های اطراف رفتیم و به کامیونهای حامل افراد گارد تیراندازی کردیم. گاردیها به گوشه ای پناه برده به هلیکوپترها امید بسته بودند که بعلت مسلح بودن ما مجبور شدند در ارتفاع پرواز کنند. سرانجام گاردیها تسلیم شدند و پیراهن خود را به علامت تسلیم بالا بردند و ما هم ۱۵ نفر از آنها را دستگیر کرده به پادگان بردیم و زندانی کردیم. یکی از آنها به ستون برق بسته و تیرباران شد.

به طرف پادگان برگشتیم، خواستیم به طبقه ششم برویم تا به هلیکوپترها تیراندازی کنیم که چون اسناد ضداطلاعات در آن ساختمان بود و آتش زده شد، نتوانستیم وارد شویم.

به سوی هلیکوپترها تیراندازی کرده و در خیابان ها سنگر گرفته و در کنار مردم با گاردیها و نیروهای انتظامی جنگیدیم. از آنجا بسوی کلانتری ها حرکت کردیم. بهر کلانتری که حمله می کردیم پرچم سفید بالا می رفت و تسلیم می شدند. برای استراحت به پادگان رفته بودیم که اعلام شد حکومت نظامی ساعت عبور و مرور را از ساعت چهار و نیم بعد از ظهر تا ۷ صبح کرده است.

خیلی نگران شدیم که ناگهان بلندگوی سیار اعلام کرد که امام گفته دولت غیرقانونی است و به حکومت نظامی اعتنائی نکنید و به خیابان ها بریزید و حتماً امشب را در خیابانها باشید. بهمان صورت عمل کردیم. صبح روز دوشنبه ۲۲ بهمن برای گرفتن بقیه پادگانها آماده شدیم. به جمشیدیه و دانشکده افسری رفتیم که اعلامیه بی طرفی ارتش منتشر شد. خبر آوردند که پادگان قصر فیروزه محاصره شده است. برای کمک به آنجا رفتیم. تعدادی از این مبارزین از قبیل صالح خانی - نیک شرف - گوهرشادی خیلی فعالیت داشتند که بعداً در جنگ با عراق کشته شدند.

روزنامه کیهان لندن نیز بعدها درباره رژه همافران چنین نوشت: تعدادی از همافران با فرار کردن از فرح آباد خودرابه مدرسه رفاه می رسانند. حاج جواد رفیق دوست آنها را به زیرزمین محل اقامت می برد که يك ربع بعد بالباس افسری و هما فری بیرون می آیند. از قرار معلوم تعدادی از بچه های خیابان ژاله قرار می شود نقش همافران را بازی کنند.

خبر همافران قلبی به بختیار در مجلس سنا گزارش می شود که او می گوید اکنون يك نمایش رژه قلبی به اسم رژه افسران و همافران در اقامتگاه خمینی به روی صحنه آمده است. حتی سناتورها حرف بختیار را باور نمی کنند.

هادی غفاری روی سقف يك تاکسی در خیابان فرح آباد ایستاده و از پشت بلند گو فریاد می زد که ملت مسلمان فرزندان شمارا کشتند بیائید عاشورا را به چشم ببینید.

بختیار در مجلس سنا گفت نمایش همافران به پایان رسید و حالا خبر داده اند که ۱۶۰ نفر هما فر اعدام شده و بزودی بقیه نیز اعدام خواهند شد. من به خدا قسم می خورم که هنوز يك نفر هم محاکمه نشده چه رسد به اعدام. هر قدر این آقایان جنجال راه بیاندازند موفق نخواهند شد.

گزارش سری سازمان های امنیتی حاکی است:

ساعت ۲۳/۲۰ روز ۵۷/۱۱/۲۰ پس از پخش فیلم استقبال آیت الله خمینی از تلویزیون تعدادی از پرسنل نیروی هوایی درپادگان دوشان تپه شروع به تظاهرات به نفع آیت الله می نمایند و اهالی محل نیز پس از شنیدن صدای تظاهر کنندگان به طرف پادگان حرکت می کنند که وسیله مأمورین فرماندارنظامی منطقه و گارد شاهنشاهی ازورود آنها به داخل پادگان جلوگیری شده و اقدام به تیراندازی می شود. بلافاصله شایع می گردد که مأمورین گارد شاهنشاهی همافران را کشته اند و مردم با گفتن الله اکبر و یوق اتومبیل ها تظاهرات راگسترش می دهند. اغتشاشات مزبور در روز ۲۱ بهمن نیز ادامه داشته و بادرگیری مستقیم عوامل فرماندار نظامی از يك سو و پرسنل نیروی هوایی طرفدار آیت الله و تعداد قابل توجهی از مردم زدوخورد در می گیرد که تعداد کشته شدگان معلوم نیست، از جمله زخمی شدگان سرهنگ توانا فرماندار نظامی منطقه بوده است.

در ساعت ۱۳ پرسنل اغتشاشی نیروی هوایی مقداری اسلحه و مهمات به خارج پادگان منتقل کرده و در اختیار مردم طرفدار خود می گذارند. گفته شده تعداد چهارکامیون اسلحه و مهمات مذکور در خیابانهای تهران نو - نظام آباد - خواجه نظام الملک و گرگان از طرف افراد نیروی هوایی در مقابل ارائه کارت پایان خدمت سربازی به هر نفر يك قبضه سلاح با ۷۰ فشنگ داده می شود. متعاقب آن افراد مسلح مزبور در خیابان های شهر به راه افتاده و بابلندگو اعلام کرده اند که به دستور امام برای جنگ مسلحانه آماده شده اند.

از جمله این گروهها ۲۵ نفر موتورسوار مسلح به مسلسل مشاهده شده اند که به طرف میدان شهناز حرکت می کردند. بعلاوه گروههایی از مردم که منطقه را محاصره نموده بودند شروع به سنگر بندی نموده خود را برای مقابله آماده می کردند.



اعلامیه بیطرفی ارتش

یکی از تصمیمات مهمی که در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ اتخاذ گردید و خیلی ها آن را موجب سقوط رژیم می دانند اعلامیه بیطرفی ارتش بود که لازم است دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا مورخین بهتر بتوانند در باره آن بررسی و قضاوت کنند.

ارتشبد قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران که از روز ۲۲ بهمن ماه ۵۷ به مخفی گاه رفت و بعد از ۱۶ ماه از ایران خارج گردید و در پاریس اقامت گزید در کتاب خود ماجرای اعلامیه بیطرفی ارتش را چنین توضیح می دهد:

بعد از آمدن خمینی و تقدیر از همافران و افسران نیروی هوایی که به مخالفین پیوستند و مصاحبه دکتر بختیار که تأیید ضمنی خمینی بود به تدریج پرسنل نیروها مخفیانه با روحانیون اعلام هم بستگی نموده بهمین جهت روزنامه ها دستورات مرا چنین چاپ کردند. (قره باغی سه اصل را اعلام نمود. اول ارتش را از دخالت در سیاست برحذر داشت. دوم حفظ استقلال و تمامیت کشور و حمایت از قانون اساسی و دولت قانونی و سوم حفظ وحدت و یک پارچگی ارتش) غروب روز ۱۹ بهمن نخست وزیر تلفن کرد که روزنامه کیهان عکس عده ای از پرسنل نیروی هوایی را در اقامتگاه خمینی چاپ کرده که معلوم است مونتاژ می باشد. از سپهبد ربیعی پرسیدم که او هم گفت مونتاژ است که روابط عمومی ستاد و بختیار هم آن را تکذیب نمودند. بعداً معلوم شد صحت دارد که بختیار و ربیعی واقعیت را پنهان کرده اند. روز ۲۱ بهمن گروهی از نظامیان بالباس رسمی و شخصی در برابر خمینی رژه رفتند. بعداً ربیعی در دادگاه گفت روز ۱۹ بهمن برادرم به خانه ما آمد و گفت اعلام هم بستگی بکن و من هم تلفن را برداشتم و با حاج عسگری اعلام هم بستگی کردم. نخست وزیر روز ۲۱ بهمن گفت چون امروز سالروز واقعه سیاهکل می باشد و مجاهدین و فدائیان قصد آشوب دارند به فرماندار نظامی دستور دادم که حکومت نظامی را برای ساعت چهارونیم بعد از ظهر بگذارد تا مردم مجبور شوند به خانه هایشان بروند. گفتم فکر نمی کنم تغییر ساعت موجب آرامش شود. در مساجد و چند نقطه دیگر اسلحه توزیع می شود. سپهبد رحیمی می گوید اجازه ورود به مساجد را ندارد، فعلاً اجازه بدهید جلوی تقسیم اسلحه گرفته شود. گفت عصر می آئید اینجا موضوع را بررسی می کنیم. تیمسار ربیعی گفت تعدادی از همافران هم اسلحه گرفته پشت بامهای مرکز آموزش رفته و در مقابل افراد گارد می خواهند دفاع کنند و مقداری اسلحه هم به دست مردم افتاده و احتیاج به کمک فرماندار نظامی داریم. ربیعی در دادگاه گفت من به خدا از روز ۱۹

بهمن دینم را به انقلاب ادا نمودم و اعلام هم بستگی کردم. اسلحه را تقسیم نمودم و دستور بختیار و قره باغی را اجرا نکردم. در جلسه شورای امنیت رحیمی گفت تظاهرکنندگان به تغییر ساعت اعتنا نکرده اند و اجازه داده شده که از تظاهرات مخالفین جلوگیری شود. بختیار گفت بیش از این نمی شود تحمل کرد و از ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن دستور داد که مقررات حکومت نظامی اجرا و تظاهرکنندگان و جمعیت اطراف نیروی هوایی را متفرق سازند. مقدم گفت آن عده را هم که بررسی کرده ایم دستگیر شوند. مقدم گفت تیمسار بدره ای باید مأمورین گارد را در اختیار ساواک بگذارد. سپس بختیار و شفقت و میر فندرسکی جلسه را ترک کردند.

پس از مراجعت به مرکز فرماندهی معلوم شد به دستور خمینی و بازرگان ممنوعیت عبور و مرور توطئه ای علیه انقلاب تلقی شده و مردم چند کلاتری را محاصره و آتش زده اند. از رحیمی پرسیدم گفت شایعه است و به سرلشکر مولوی رئیس پلیس دستور مراقبت کلاتریها را داده ام. مجدداً از رحیمی پرسیدم گفت متأسفانه خبر صحیح است ولی کاراز کار گذشته دستور داده ام در بقیه کلاتریها تا آخرین فرد دفاع کنند.

سرهنگ نصرتی رئیس ستاد پلیس در مصاحبه ای چنین گفته است: بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن رحیمی دستور داد که پس از منع عبور و مرور در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر کلیه ساختمان های مشرف به میدانها را سنگر بندی کنید تا نیروی ارتش برسد. دستورات ایشان نشان می داد که کودتائی در حال انجام است. موضوع را با سرلشکر مولوی در میان گذاشتم. او هم از دو سال قبل از رژیم شاه روی گردان شده بود. من هم مدت ها بود به نفع نهضت ملی ایران فعالیت می کردم. به تمام رؤسای پلیس گفتم اوضاع وخیم است و پلیس را یارای مقابله با مردم نیست برای اینکه کشته نشوید بهتر است کلاتریها را تخلیه کنید. اغلب کلاتریها دستورات ما را اجرا

کردند بنا براین کودتاچیان با مشکل بزرگی روبرو شدند. پس از تخلیه کلاترپها به طرف دانشکده پلیس رفتم تا با حيله اى اين محل را كه واحدهاى ارتش در آن سنگر گرفته بودند تسليم مردم نمايم. دستور دادم پرچم سفيد را بر فراز ساختمان بالا ببرند.

علاوه بر اين جريانات در ساعت ۱۰ شب مطلع شدم تعدادى تانك به طرف سربازخانه قصر در حركت است. از رحيمنى پرسيدم اظهار بى اطلاعى كرد. همچنين گردانى از قزوين مى آيد كه در شاهدشت خلع سلاح شدند. ارتشبد طوفانيان گفت جمعيت زيادى اطراف مسلسل سازى هستند بايد نيروى خود را تقويت كنيم. به سپهد بدره اى گفتم از افراد گارد جاويدان استفاده كند ولى سرلشكر نشاط فرمانده گارد موافقت ندارد و مى گويد گارد جاويدان مأموريت مخصوص دارد و برخلاف او امر اعليحضرت نمى تواند كاري انجام بدهم. بعداً معلوم شد علت عدم اجراى دستورات او امر اعليحضرت نبوده بلكه هم بستگى به كميته امام بوده كه روز ۲۱ بهمن انجام شده و عصر ۲۲ بهمن سرلشكر نشاط فرمانده گارد جاويدان و سرلشكر بيگلرلى معاون گارد شاهنشاهى در پيام تلويزيونى مطالبى گفتند از جمله نشاط چنين گفت: (ماروزى نام مان گارد شاهنشاهى بود فردا ملت بما نام ديگرى مى دهند قبول مى كنيم. ما اسلحه بر نمى داريم و باعث وحشت مردم نمى شويم. به خدا ۴۸ ساعت قبل پيشنهاد من اين بود كه به ملت ملحق شويم. به كلام الله ما كسى فرستاديم پيش قره باغى و بازرگان و گفتيم بايد وحدت ارتش حفظ شود و ارتش از مسائل سياسى دور باشد. همه افراد درلويزان هستند. در آرامگاه و نخست وزيرى همه تسليم شده اند. ما حتى در سلطنت آباد هم گفتيم تيراندازى نكنند.)

ساعت ۶ صبح ۲۲ بهمن ربيعى گفت نخست وزير مى گويد مسلسل سازى را بمباران كنيد كه گفته بود نيروى هوائى قادر به چنين كاري نيست. كلاترپها اشغال و اسلحه كلاترپها بين مردم تقسيم شده بود. ساعت ۸ صبح ۲۲ بهمن مهاجمين وارد مسلسل

سازی گردیدند. خسرو داد فرمانده یکان هوانیروز که می توانست سریعاً کمک کند حتی ستادش قادر به تماس با ما نبود. همین جریانات موجب شد که از کلیه فرماندهان و معاونین بخواهم که هر چه زودتر به ستاد بیایند. در جلسه مزبور مقدم گفت چون ساواک منحل شده نتوانستم مأمورین ساواک را پیدا کنم. اجرای طرح دیشب نخست وزیر در شورای امنیت چون دیر شده بود قابل اجرا نبود. ربیعی گفت وضع نیروی هوایی بسیار خطرناک است. سپهبد رحیمی گفت وضع شهرانی و فرماندار نظامی بکلی مختل گردیده است. مقدم گفت دستور دادم مدارک ساواک و سلاح هارا به نزدیک ترین سربازخانه ها یا شهرانی و ژاندارمری تحویل بدهند. وضع افراد ساواک و خانواده هایشان در خطر است. بدره ای گفت نیروی زمینی که اساساً وضع نامطلوبی داشت و در اثر وقایع چند روز اخیر به صورتی درآمده که عملاً قادر بهیچگونه عملی نیست. ربیعی گفت نیروی هوایی در مقابل همافران و جمعیتی که آنجا اجتماع کرده قادر بکاری نیست ومن در پست فرماندهی زندانی هستم و بحال خزیده خودرا به هلیکوپتر رسانیدم چون از پشت بامها تیراندازی می کنند. محققى گفت پس از تخلیه کلاتتری ها تعدادی از پرسنل آن به مرکز ژاندارمری پناه آورده اند که موجب گردیده سربازان ژاندارمری هم شبانه فرار کنند. سرلشکر امینی افشار گفت در بعضی سربازخانه ها سربازها از دیوارها پریده فرار می کنند و وضع یکان ها از داخل دچار هرج و مرج می باشد. در این موقع نخست وزیر مرا پای تلفن خواست که گفتم پس از خاتمه جلسه خواهم آمد.

سپهبد حاتم گفت با توجه به آخرین وضعیت یکان ها دیگر ارتش قادر بهیچ عملی نمی باشد. از طرفی اعلیحضرت به سفر رفته و به اظهار نخست وزیر مراجعت نمی کنند. خمینی خواهان جمهوری اسلامی است. تمام ملت ایران هم پشتیبان ایشان و خواهان جمهوری اسلامی هستند. بختیار هم می خواهد جمهوری اعلام کند ولی بین مردم طرفدار ندارد. پشتیبانی از دولت تا موقعی بود که پشتیبان

قانون اساسی باشد نه خواهان جمهوری. حال که نخست وزیر می خواهد جمهوری اعلام کند دیگر ارتش وظیفه ای ندارد که از ایشان حمایت نماید. در ترکیه هم از این موارد پیش آمده و ارتش خودش را کنار کشیده و اعلام داشته که در سیاست مداخله ای ندارد و پشتیبان ملت است. پیشنهاد من هم این است که در این مناقشه سیاسی ارتش خود را کنار کشیده و مداخله ننماید. این اظهارات مورد تأیید همه قرار گرفت. فردوست پس از تأیید گفت به نظر من این پیشنهاد هم دیر شده است. پس از اظهار نظر چند تن از تیمساران درباره (هم بستگی) و (بیطرفی) که خسرو داد هم طرفدار هم بستگی بود رأی گرفتیم سرانجام (بیطرفی ارتش) به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت. حاتم صور تجلسه را نوشت و همه امضاء کردند. ارتشبد شفقت پس از امضا گفت من چون وزیر جنگ هستم می خواهم امضای خود را خط بزخم و روی آن را خط کشید. به نخست وزیر تلفن زدم و جریان را گفتم دستور داد که اعلامیه از رادیو پخش شود. گفتم می آیم به نخست وزیری جریان را می گویم. گفت ساعت ۴ بعد از ظهر همدیگر را می بینیم. ساعت یک و پانزده دقیقه رادیو ایران با قطع برنامه خود اعلامیه ارتش را پخش کرد. با وجود دستورات اکید محافظت پادگانها، شورشیان مناطق مختلف را اشغال و حتی مشغول غارت ستاد بزرگ هم شدند. با امیر انتظام تماس گرفته شد. دکتر یزدی و یک نفر معمم فرستاده شدند ولی غارتگران گفتند ما شمارا نمی شناسیم و به آنها توجهی نکردند. منزل مراهم غارت کرده و از کمیته برای دستگیری من هم رفته بودند که به مخفی گاه رفتیم. برخلاف اظهارات بختیار فرماندهان خیانتی نکردند بلکه در برابر خیانت های بختیار نسبت به نیروهای مسلح به منظور جلوگیری از خون ریزی اجباراً تصمیم به بیطرفی ارتش گرفته شد.

ضمن تحقیق و کشف اسامی بعضی از فرماندهان که مانند ربیعی درخفا با مخالفین همکاری کرده و اعلام هم بستگی نموده و

به نیروهای مسلح خیانت نموده اند از لحاظ روشن شدن حقایق در تاریخ خیلی مهم بود.

آنچه در برابر نقل قول اشخاص مورد اعتماد و مدارک مسلم است کسانی که خیانت کرده اند عبارتند از: سپهبد مقدم رئیس ساواک - سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان - سرلشکر جواد مولوی رئیس پلیس تهران - سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس ستاد پلیس تهران - دربار شجاع الله مجیدی معاون نیروی دریائی.

اما جلسه ساعت ۴ بعداز ظهر مورد اشاره نخست وزیر در منزل مهندس جفرودی بود. جفرودی همراه مهندس فروغی يك روز نزد من آمد و گفت ما پیشنهاد کرده بودیم و قرار بود آیت الله طالقانی و دکتر سحابی در شورای سلطنت شرکت کنند اگر پذیرفته شده بود این مشکلات پیش نمی آمد، من با بازرگان و بختیار از قدیم دوست هستم و می خواهم بین این دونفر راه حل پیدا کنم. آمده ام از تیمسار خواهش کنم در این جلسه شرکت کنید تا نتیجه ای به نفع کشور گرفته شود. جریان را به نخست وزیر گفتم تأیید نمود و گفت با آنان در تماس باشید. قرار بود جلسه ساعت ۴ بعداز ظهر ۲۲ بهمن در منزل جفرودی تشکیل گردد. بختیار به من گفت برای آمدن به جلسه هلیکوپتر خواسته ام نیامده است. تعجب کردم و نمی دانستم که برای مخفی شدن هلیکوپتر خواسته است. بلافاصله هلیکوپتری را که در محوطه ستاد منتظر من بود به نخست وزیری فرستادم. بعداً به من خبر دادند که از افسران خلبان هلیکوپتر هیچکس حاضر به خلبانی بختیار نبوده است. ساعت ۵ بعداز ظهر همراه با سپهبد مقدم به خانه جفرودی رفتیم. ما را به اتاق دیگر برد و گفت بختیار استعفای خود را نوشته و فرستاده ولی هنوز روی متن آن توافقی نشده است. يك متن بختیار نوشته و یکی آقایان و مطمئن هستم که توافق می شود. گفتم چرا بختیار نیست گفتند از لحاظ امنیتی حاضر نشده ولی همین نزدیکی هاست و يك نفر هم رابط می باشد. سپس در جلسه حاضر شدیم. دکتر سیاسی - مهندس

بازرگان - دکتر سحابی - مهندس حق شناس - مهندس خلیلی -
مهندس امیرانتظام بودند.

بازرگان گفت ارتش و افسران مورد احترام همه افراد ملت ایران هستند و از ملت جدا نمی باشند، آیا ارتش از دولت موقت پشتیبانی می کند؟ جواب دادم ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است. اظهار نمود می خواستم از رادیو اعلام کنیم که ارتش از دولت پشتیبانی می کند. اظهار کردم نظر شورایی عالی ارتش طی اعلامیه ای نوشته شده و ارتش حق دخالت در سیاست را ندارد. آقایان از شنیدن جواب ناراحت شدند. بازرگان علت تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور را سؤال کرد گفتم تصمیم نخست وزیر بود به خاطر سالروز سیاهکل که فدائیان و مجاهدین می خواستند در شهر اغتشاش کنند. گفتم گزارشات رسیده به ستاد حاکی است که آشوبگران به مؤسسات نظامی حمله کرده لازم است برای جلوگیری از خونریزی اعلامیه ای صادر کنید. بازرگان گفت نیروهای مسلح لازم است از لحاظ برقراری امنیت با کمک کنند. گفتم اگر به پادگان ها حمله نشود امنیت حفظ خواهد شد. (بعدها خمینی و بازرگان در این مورد اعلامیه دادند). ضمن مذاکرات شخصی وارد شد و مطلبی زیرگوش جفرودی گفت که از جلسه خارج شد و در مراجعت کاغذی را به دکتر سیاسی و بازرگان نشان داد که معلوم شد استعفای بختیار است که جفرودی و امیر انتظام از سالن خارج شده و در حال وسیله تلفن درباره متن اسعفانامه صحبت می کردند. من چون وضع را چنین دیدم گفتم چون موقعیت کشور و ارتش خطرناک است به مرکز فرماندهی می روم و همراه مقدم آنجا را ترک گفتیم. برای من قطعی شد که این جریانات طبق طرح و نقشه بختیار بود که صبح ۲۲ بهمن قبل از اعلامیه بیطرفی ارتش قرار ملاقات ۴ بعداز ظهر را گذارده و در اجرای دستور خارجی ها وضع کشور و ارتش را بجائی رسانیده بود که می دانست باید استعفا بدهد و کنار برود.

قره باغی همچنین ضمن مصاحبه ای چنین گفته است:

زنده بودن من به خواست خداوند و نتیجه يك تصادف و فداکاری انسانهای شریفی بود که خدا را گواه می گیرم هیچ مقام روحانی یاسیاسی در آن دخالتی نداشته است. اعلامیه روز ۲۲ بهمن شورای عالی ارتش تصمیمی است که با توجه به وضعیت عمومی کشور و خواسته های ملت و تمایلات اکثریت پرسنل نیروهای مسلح اتخاذ گردیده و در این تصمیم کلیه فرماندهان نیروهای نظامی و امرای ارتش پس از يك سلسله بررسیهای منطقی بیطرفی ارتش را به منظورهی زیر اعلام نمودند:

۱ - جلوگیری از ادامه خونریزی های بیهوده و طرد ارتش از

طرف ملت

۲ - حفظ تمامیت و وحدت نیروهای مسلح

۳ - ممانعت از جنگ داخلی و برادرکشی

متن اعلامیه چنین است:

ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تا کنون در آشوبهای داخلی سعی نموده است با پشتیبانی ازدولت های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. باتوجه به تحولات اخیر شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یکانهای نظامی دستور داده شد که به پادگان های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می نماید.

ارتشبد قره باغی - ارتشبد شفقت - ارتشبد فردوست -

سپهبد حاتم - سپهبد مقدم - سپهبد نجیمی نائینی - سپهبد محقق

- سپهبد بدره ای - سپهبد ربیعی - دریاسالار حبیب اللهی -

سپهبد معصومی - سپهبد صانعی - دریاسالار محسن زاده -

این اعلامیه جواب منطقی نیروهای مسلح به خواسته های آن روز ملت بود. حال اگر ملت ایران نمی توانست پیش بینی کند که رهبران انقلاب پس از به قدرت رسیدن به نام جمهوری اسلامی با آنها چه خواهند کرد همان طوریکه مسئولان ارتش ضمن موافقت باخواستہ های ملت ایران نمی توانستند آن روز را پیش بینی کنند کسانی که به نام خدا قیام و یا ادعای برادری با ارتشیان پس از تسلط با آنها چه خواهند کرد این دیگر مربوط به تمام طبقات ملت ایران است. از این گذشته در هیچ کجای اعلامیه تسلیم پادگان ها مطرح نبوده کما اینکه علاوه بر دستورکلی که راجع به حفاظت پادگان ها درپایان شورا به کلیه فرماندهان داده شده شخصاً نیز به ستاد موکداً دستور دادم که جلوی حمله کنندگان با تمام قوا گرفته شود. من در تمام مدت اختفا با هیچ سازمان و شورا و یا مقام سیاسی و روحانی همکاری نداشته ام و کلیه شایعات دروغ محض است.

در حالی که اعلیحضرت در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد: ارتشبد قره باغی از تمام قدرت خوداستفاده کرد تا فرماندهان ارتش را از هرگونه اقدام و تصمیمی باز دارد. زیرا فرماندهان و امرای ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره باغی به وسیله مهندس پازرگان نجات یافت.

رابرت دریفوس در کتاب (گروگان خمینی) می نویسد: اعلامیه امرای ارتش اعجاب دنیارا برانگیخت. در واقع نظامیان دودستی کشور را به خمینی و طرفدارانش تقدیم نمودند. هرگونه مخالفتی بااین اعلامیه با اعدام روبرو می شد. چنان که گروهی از نظامیان که در اطراف سپهبد بدره ای گردآمده و قصد کودتا داشتند به قتل رسیدند.

ظرف ۴۸ ساعت حدود ۳۵۰ نفر از افسران ارتش به قتل رسیدند که اسامی آنها از کامپیوتر ارتش به دست آمده بود.

دکتر بختیار می نویسد: از وقتی که دولت آمریکا تصمیم گرفت خمینی را در ایران به عنوان سدی جلوی کمونیستها علم کند یا بهر دلیل دیگر من حس کردم که تماس بین قره باغی و بازرگان و بهشتی بطور مستمر هست. يك روز قره باغی به من گفت اجازه بدهید بروم بازرگان را ببینم و بگویم چرا اینکارها را می کنند؟ در اینجا رل مقدم قدری تاریک است. پشت پرده فردوست و در جلو قره باغی بوده است با دستگیری مقدم. من از افسرانی مثل بدره ای و رحیمی جز صفا و حقیقت و راستی چیزی ندیدم و افسران دیگری مثل شمس تبریزی - یزدگردی - بیدآبادی بامن تماس مستقیم داشتند، از آنها جز اجرای صحیح قانون و مبارزه مشترکی که در قبال آخوندها داشتیم چیزی ندیدم. من به سپهبد رحیمی روی پاکی، مردانگی، شرف سربازی، وطن پرستی او علاقمند بودم. يك روز به قره باغی گفتم اگر روحیه پادگانها متزلزل است می آیم صحبت می کنم چون افسران مایل بودند ولی می دیدم قره باغی مایل نیست. شاه همان روزهای اول نخست وزیری من برای قره باغی فرمان ریاست ستاد را صادر کرد، اگر قبول نمی کردم سوء ظن شروع می شد. با قاطعیت گفتم مسئول مملکت من هستم فقط مجلس می تواند مرا عزل کند یا شورای سلطنت و یا استعفا بدهم. آنچه مسلم است دستورات آخری که می دادم اجرا نمی شد. دستورات آخری کتبی و بمباران منطقه تسلیحات در مسلسل سازی بود که آنجا يك عده همافر و آخوند و رجاله جمع شده بودند. به ربیعی دستور دادم برای این که اسلحه به دست مردم نیفتد آنجا را بمباران کند، جهنم که ما ده میلیون دلار از دست بدهیم، مملکت ارزشش بالاتر از این چیزهاست. به بدره ای دستور دادم تعدادی تانک و افراد بفرستد و يك ساعت هم مهلت بدهد اگر همافرها و غیرهمافرها متفرق نشدند بزند. بدره ای می خواست انجام بدهد اما ربیعی و ژنرال آمریکائی که آنجا بوده گفته دست نگه دارید. در اینجا باید گفت که قره باغی از هایزر و فردوست

دستور می گرفت و نقش خود را بازی می کرد. وقتی به قره باغی گفتم چرا دستور اجرا نشده گفت به اشکال برخورد کرده است. به قره باغی گفتم فردا ساعت ۹ صبح نخست وزیری باشید. تا ساعت ۱۰ صبح نیامد و با تلفن گفت امرای ارتش اینجا جمعند و راجع به ارتش صحبت می کنیم. گفتم غیر از کمیسیون امنیت مگر کمیسیون دیگری هم هست گفت خیر. دچار سوءظن شدم. ساعت ۱۱ به من خبر دادند که اعلامیه (بیطرفی ارتش) صادر شده که متوجه شدم تمام فعل و انفعالات به دستور فردوست و با پادرمیانی قره باغی انجام گرفته و اطمینان دارم که پیش نویس آن را هم هاینر ۴ روز قبل نوشته و از ایران رفته است.

يك ارتش نمی تواند بگوید من بیطرفم. بیطرفی ما بین يك عده آخوند و رجاله و املی و فلسطینی و غیره و دولت قانونی شما و رژیمی که سالها از نعمت های آن بهره مند شده اید؟

خمینی با تمام بی سوادی و بی دانشی يك آخوند و يك روضه خوان است. در عین حال شم خاصی در مورد تحقیق مردم دارد. مدارك غیرقابل انکاری هست که وقتی مسلم شد که نگاه داشتن رژیم آریامهری مشکل شده به خمینی وعده هائی داده شده است و وزارت اطمینان داشت که علیه او کودتا نمی کند وساکت می ماند. يك روز دکتر سحابی از من درخواست ملاقات کرد و گفت قره باغی و مقدم و یکی از نزدیکان بازرگان هم باشد. در این جلسه که در نخست وزیری تشکیل شد سحابی گفت مبارزه و استقامت شما نتیجه ای ندارد و خونریزی می شود. گفتم به ارتش نمی توانم بگویم تسلیم شود. به کی و برای چه تسلیم شود؟ در سرسرا دکتر سحابی دست مرا گرفت و دور از آن سه نفر به من گفت يك کاری کنید که قربانی نشوید. اشاره کرد و گفت روی این آقایان هیچ حساب نکنید. بعد از گذشت ایام و تسلیم شدن فردوست و قره باغی اعتقاد پیدا کردم که آن روز تصمیم گرفته شده بود ولی برای روز و ساعت آن باید توافق می کردند.

شاه قبل از این که از ایران برود قره باغی - طوفانیان - حبیب‌اللهی - ربیعی - بدره ای را در کاخ نیاوران خواست و به آنها گفت مسئول اداره مملکت دولت است و من که به مسافرت می‌روم شما از نخست وزیر دستور خواهید گرفت. یک روز قره باغی از هائیزر صحبت کرد. گفتم اگر حرف حسابی می‌زند گوش کنید ولی هیچ تعهدی را قبول ننمائید. بگوئید باید به نخست وزیر و شورای امنیت گزارش دهید. حالا معلوم شده ارتباطاتی بین او و هائیزر و بهشتی و بازرگان بوده است. قره باغی گفت شما از ارتش مراقبت کامل نمی‌کنید. گفتم ارتش هر گرفتاری دارد در شورای امنیت مطرح کنید.

نشریه جمهوری اسلامی می‌نویسد: بهشتی درگفت و شنودی چنین می‌گفت:

(قره باغی پس از حمله نیرومندی که در لویزان صورت گرفت خواستار دیدار با چند تن از دوستان ما شده بود.)

دکتر یزدی می‌نویسد: روز ۲۱ بهمن که فرماندهان ارتش به ریاست قره باغی تشکیل جلسه دادند ما در جلسه شورای انقلاب در خیابان ایران کوچه روحی منتظر تصمیم آنها بودیم. رابط شورای انقلاب با امرای ارتش در ساعت ۲ بعداز ظهر تصمیم جلسه را اطلاع داد. اکثر اعضای شورای ارتش رأی به تسلیم شدن به انقلاب مردم و تبعیت از مهندس بازرگان و دولت موقت داده بودند. قره باغی در این تصمیم نقش عمده ای داشته است.

اظهارات بعضی از امرا

سرلشکر امیرفضلی می‌گفت: یکی از امرائی که در جلسه سران ارتش برای امضای اعلامیه بیطرفی ارتش شرکت داشت می‌گفت اغلب آنان موافق نبوده و اعتقاد داشتند باید جلوی آشوبگران

ایستاد و از تهدیدهای آنها نترسید، بیطرفی ارتش معنی ندارد و این به منزله تسلیم خواهد بود. در همین موقع ارتشبد فردوست گفت اعلامیه بیطرفی ارتش را همه امضا کنید زیرا در چنین شرایطی به مصلحت تشخیص داده شده است. در آن ایام هیچکس به نقش فردوست آگاه نبود و همه تصور می کردند که مذاکراتی در پشت پرده جریان دارد که چنین مصلحت اندیشی شده است و الا خیلی از فرماندهان به شدت مخالف آن اعلامیه بودند.

دکتر بختیار هم چنین می نویسد:

این قره باغی که شاه ایران برای من بجای گذاشت، حسین فردوست از نزدیکان اعلیحضرت با همدستی رئیس ساواک ۲۵ امیر ارتش را در شورایی عالی نیروهای مسلح که موجودیت قانونی نداشت گردهم آورده و آن قطعنامه را صادر کرد. در واقع امرای ارتش با تظاهر به بیطرفی، ایران را برای خمینی و انقلاب اسلامی اش خالی گذاشتند. این یکی از راه حلهای پیشنهادی هایزر قبل از ترک ایران بود. اگر ارتش که طبق قانون می بایست از دولت اطاعت می کرد و تا اندازه ای در اختیار من بود می توانستم با سلاح قانونی که خود ضامن و نماینده اش بودم با خمینی طرف شوم. ارتش در شرایط عادی ۴۰۰ هزار نفر بود و می توانست ۳۰۰ هزار نفر را هم احضار کند و قوی ترین ارتش منطقه بود. خیانت سران ارتش نمی بایست کل ارتش را که از نهادهای بزرگ ملی است بی اعتبار سازد. من انتخابات آزادانه وزیران را داشتم ولی این آزادی در مورد رئیس ستاد بزرگ به من داده نشد. ارتشبد قره باغی به من این احساس را نداد که قصد دارد با دشمن بسازد. برای تالاریزم مناسب تر بود تا جبهه رزم.

کمیسسیون امنیت از قدیم وجود داشت و برای حفظ ظاهر ریاستش با نخست وزیر بود. در یکی از این جلسات از فرمانده نیروی هوایی سؤال کردم که به من گفته اند عده ای از کارمندان فنی شما با آخوندها سروسری دارند. سپهبد ربیعی گفت اشکال در

استخدام همافران است. حقوق آنها از بخش خصوصی کمتر می باشد. من گفتم اگر ترجیح می دهند به بخش خصوصی بروند. چون تماس آنها با ملاها ادامه داشت و خبر دادند که محل سکونت همافران صحنه تظاهرات مجاهدین شده حتی عده ای از آنها به انبارهای اسلحه دسترسی پیدا کرده اند که در آنجا مسلسل سبک و نارنجک و تفنگ های سبک و سنگین وجود دارد. من بار دیگر جلسه شورای امنیت را تشکیل دادم و کتباً دستور دادم که انبارهای اسلحه را بمباران کنند و وسیله اعلامیه از جمعیت بخواهند که متفرق شوند. رئیس ستاد دستور داشت که نتایج عملیات را همان شب به من اطلاع دهد. روز ۲۲ بهمن منتظر قره باغی بودم و خواستم با تلفن با او تماس بگیرم گفتند در جلسه بسیار مهمی است و پس از ختم جلسه با هلیکوپتر می رسد. گفتم چه گرفتاری استثنائی پیش آمده که من از آن آگاه نیستم. ساعت ۱۱ بالاخره قره باغی به من تلفن زد که ارتش بی طرفی خود را اعلام کرده است. من گفتم حدس زده بودم حقیقتاً متشکرم که بالاخره تأییدیه آن را به من دادید. پس از آن که گوشی تلفن را گذاشتم می دانستم همه چیز از دست رفته است. روشن شد چرا دستورات من اجرا نشده است. ارتش متزلزل شد. ارتش خیانت کرده بود. گوشی تلفن را برداشتم که از فرستنده رادیوئی بخواهم که متن اعلامیه ارتش را تا یک ساعت دیگر پخش نکنند. در همان وقت گلوله به اتاق کار من اصابت کرد. افسر پلیس و افسر ساواک به اتاق من آمدند و گفتند اوضاع آشفته است. گفتم هروقت موقع رفتن بود می روم. هلیکوپتری خواستم که برای بردن من به دانشکده افسری بیاید. هلیکوپتر مرا به مقصدی که معین کرده بودم برد و از آن وقت زندگی مخفی من آغاز شد. یک ساعت پس از رفتن من رجاله ها به نخست وزیری ریختند. هرچه قیمتی بود بردند.

پل یالتا مفسر (لوموند) می نویسد: وقتی شاه رفت امرای

ارتش حاضر به مصالحه با مذهبی ها شدند به شرط اینکه اجازه یابند جان خود را درببرند، بازرگان هم با نرمش موافق بود، نوعی توافق در نظر گرفته شده بود. ظاهراً دکتر بختیار با این کار مخالف بود چون می خواست ارتش را به مقاومت و حمایت از خود در حفظ قدرت تشویق کند. چند روز قبل از انقلاب نظامیان توافق کردند که امکان کودتا از نظر نظامی و فنی هست ولی از نظر سیاسی مشکل یا غیرممکن است زیرا ژنرال ها نمی توانستند روی افراد خود حساب کنند. آنها به سرعت می توانستند رادیو و تلویزیون و ادارات را اشغال و نقاط استراتژیک را در دست بگیرند اما خونریزی خیلی زیاد می شد و ممکن بود که آنها درامواج خونریزی غرق شوند. چون ستاد ارتش از داخل فرو می ریخت سران ارتش در دوراهی قرار گرفته بودند. مقاومت برابر چریکها به حکم وظیفه و تسلیم در برابر خلق عصیانگر که سرانجام (تسلیم) را پذیرفتند و با این طرز انقلابیون توانستند یکی از نیرومندترین ارتش دنیا را درهم بکوبند.

توضیحات ارتشبد قره باغی در باره اعلامیه بیطرفی ارتش

درباره صدور اعلامیه بیطرفی ارتش که خیلی ها آن را موجب سقوط رژیم می دانند با این که ارتشبد قره باغی در کتابها و نوشته های خود توضیحاتی داده است ولی نویسنده کتاب لازم دانستم از ایشان سئوالاتی بنمایم که اکنون متن سئوال ها و پاسخ ها با حذف بعضی کلمات منتشر می گردد:

س - تیمسار قره باغی خواهشمند است درباره وقایع سال ۵۷ که منجر به تشکیل جلسه فرماندهان نظامی شد و اعلامیه بیطرفی ارتش توضیحاتی بدهید؟

ج - بعد از انتخاب کارتر به ریاست جمهوری آمریکا و قرار گرفتن سیاست بین المللی وی بر (رعایت حقوق بشر) و فشار نامبرده در این مورد به دولت ایران، اعلیحضرت و دولت های وقت سیاستی

به نام (ایجاد فضای باز سیاسی) و دادن آزادی تدریجی به مردم را اتخاذ نمودند. دادن آزادی منجر به جلسات شعرخوانی و سخنرانی و تظاهرات در پایان جلسات علیه دولت گردید. انتشار مقاله علیه خمینی در دولت آموزگار سبب تشدید این تظاهرات و اعلان حکومت نظامی در اصفهان می گردد. تظاهرات و آتش زدن سینماها و مشروب فروشی ها منجر به حریق سینما آبادان و کشته شدن حدود چهارصد نفر می شود در نتیجه دولت استعفا و دولت شریف امامی بر سر کار می آید. (۵ شهریور ماه ۵۷) ولی تظاهرات در تهران و شهرستان ها روزی روزی زیادتیر و منجر به راه پیمائی بی سابقه روز عید فطر (۱۳ شهریورماه ۵۷) در تهران می شود و ادامه می یابد.

دولت شریف امامی اجباراً در تهران و ۱۱ شهر عمده کشور حکومت نظامی اعلان می کند. ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی به فرمانداری نظامی تهران و حومه منصوب می گردد. یگان های نیروی زمینی، شهرستانی و ژاندارمری زیر امر وی قرار می گیرند. در تهران و شهرستان ها عده ای نظامی را به نقاط حساس و حیاتی شهر اعزام و سربازان وظیفه را در چهارراه ها و کنار خیابان ها مستقر می نماید. وقایع اسفناک تیراندازی روزجمعه ۱۷ شهریور ۵۷ در میدان ژاله پیش می آید که عده زیادی کشته و زخمی می شوند. مقررات قانون حکومت نظامی بطور صحیح بوقع اجرا گذاشته نمی شود. محرکین و مسببین اغتشاشات را دستگیر نمی کنند. روش (شل کن، سفت کن) به وسیله مأمورین فرمانداری نظامی در تهران و همچنین در شهرستانها اعمال می شود. تظاهرات روزی روزی شدیدتر و اعتصابات سازمان ها در کشور بیشتر می گردد. مذاکرات مجلسین و حمله نمایندگان به دولت های سابق که مستقیماً از رادیو و تلویزیون بخش می شد سبب تضعیف دولت و توسعه اعتصابات و اغتشاشات و آتش سوزیها گردیده و منجر به سقوط دولت شریف امامی می شود. اعلیحضرت به تشکیل دولت نظامی

به نخست وزیری ارتشبد ازهارى رئيس ستاد بزرگ و عضویت فرماندهان نیروها و تعدادی از امرای ارتش مبادرت ورزیدند. یعنی در حقیقت همان راه حلی که گاهی گفته می شود معمولاً در ترکیه در مواقع اضطراری اتخاذ می گردد. ولی این دولت نیز به علل زیادی که فقط به ذکر چند مورد آن اکتفا می شود نه تنها قادر به رفع اعتصابات و مشکلات مملکت نمی شود بلکه اوضاع عمومی از هر لحاظ روزبروز بدتر می گردد. اول اینکه اعلیحضرت همزمان با تشکیل دولت نظامی در پیام رادیو و تلویزیونی اعلام داشتند: «ملت صدای انقلاب شما را شنیدم» دوم معلوم شد که ستاد بزرگ نه تنها به فکر تهیه طرح های لازم برای پشتیبانی ارتش از دولت نبوده بلکه با وجود این که من در تاریخ ششم آبان ماه ۵۷ که وزارت کشور را عهده دار بودم و لزوم تهیه طرح های پشتیبانی ارتش از دولت را به عرض اعلیحضرت رسانیده و تصویب آن را به نخست وزیر، وزارتخانه ها و ستاد بزرگ ابلاغ کرده بودم (متن نامه در صفحه ۴۰ کتاب «مثل برف آب خواهیم شد» می باشد) هیچگونه اقدامی ننموده و طرحی برای جلوگیری از اعتصابات و راه اندازی نیازمندی های عمومی کشور با کمک ارتش تهیه نکرده است. از این گذشته ارتشبد ازهارى به جای دستگیری محرکین و مسببین اعتصابات و اغتشاشات، نخست وزیر و عده ای از وزرای سابق را بدون اطلاع هیئت دولت بازداشت می نماید. فرماندار نظامی همان روش گذشته را ادامه می دهد. در نتیجه دولت نظامی نیز با وجود حکومت نظامی قادر به برقراری امنیت نمی شود. ارتشبد ازهارى در جلسه هیئت دولت بعد از اعلان لیست سری دوم خارج کنندگان ارز از کشور که نامش در ردیف یکم قرار داشت بیمار می شود و استعفاء می دهد. در این موقع ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی تهران از کشور خارج می گردد. ارتشبد ازهارى نیز بفاصله چند روز بعد از وی از کشور خارج می شود.

اعلیحضرت یکی از مخالفین سرسخت رژیم یعنی دکترشاپور بختیار را به نخست وزیری انتخاب می نماید. شاپور بختیار قبولی نخست وزیری خود را مشروط به خروج اعلیحضرت از کشور می کند و وعده می دهد که برای حل مشکلات مملکت راه حل سیاسی پیدا نماید. در اولین شرفیابی بعد از انتصاب به ریاست ستاد پس از شرح مشکلات ارتش از اعلیحضرت استدعا می کنم از مسافرت صرفنظر نمایند. می فرمایند: «چه می گوئید الان سفیر آمریکا و ژنرال هایزر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود <هماهنگی بین بختیار و هایزر>». اعلیحضرت شورای سلطنت را تشکیل می دهند ولی برخلاف روش جاری از دادن اختیاراتی که همیشه درمواقع مسافرت به رئیس ستاد بزرگ می دادند خودداری می کنند. روز ۲۴ دی ماه ۵۷ می فرمایند: «بطوری که نخست وزیر می گوید خبر کودتای ارتش که این روزها در اخبار خارجی و درمطبوعات این قدر تکرار می شود، ایجاد وحشت نموده و لازم است آن را تکذیب کنید.» من روز ۲۵ دی ماه با مطبوعات کشور مصاحبه و کودتای ارتش را تکذیب می کنم (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۶۰). روز ۲۶ دی ماه ۵۷ در فرودگاه اعلیحضرت پس از دستور پشتیبانی از نخست وزیر اضافه می نمایند که راه حل مشکل مملکت سیاسی است مواظب باشید که فرماندهان يك وقت دیوانگی نکنند و به فکر کودتا نیفتند. سپس با وجود یادآوری مجدد من اجازه برقراری ارتباط را نداده و کشور را ترك می کنند. بختیار پس از رسیدن به نخست وزیری کلیه زندانیان سیاسی و غیر سیاسی را از زندان ها مرخص کرده و سازمان امنیت و اطلاعات کشور را منحل می کند. مطبوعات و تظاهرات را آزاد اعلام می نماید و رسماً به فرماندار نظامی اعلام می کند که حق دستگیری روحانیون را ندارد و بازداشت سایرین نیز باید با کسب اجازه از نخست وزیر باشد. (متن نامه نخست وزیر صفحه ۱۴۹ کتاب مثل برف آب خواهیم شد.) و به تدریج کلیه خواسته های

مخالفین را به موقع اجرا می گذارد. نخست وزیر در حال موافقت با آمدن خمینی به ایران بود که من برای جلوگیری از آن متوسل به استعفا می شوم. بختیار برای ممانعت از استعفاء مرا دعوت به مذاکره در نخست وزیری می کند و بدون اطلاع من از سالیوان سفیر آمریکا می خواهد که در این مذاکرات شرکت نماید. بالاخره با نظرات من موافقت و در شورای امنیت ملی بسته شدن فرودگاهها تصویب و رسماً به دنیا اعلام می شود. چون فرماندارنظامی اجازه جلوگیری از تظاهرات را نداشت تظاهرکنندگان حتی در پایتخت شروع حمله به سازمان های نظامی نموده و مسلحانه به ژاندارمری کشور حمله می کنند. بختیار چند روز بعد از بستن فرودگاه با هم آهنگی سفیر آمریکا و ژنرال هایزر بدون مشورت باشورای امنیت ملی فرودگاه ها را باز اعلان می نماید. خمینی را با تشریفات و استقبال بی نظیری وارد کشور نموده و بدین ترتیب مخالفین رژیم را بطور کامل بر کشور مسلط می کند. کلیه امور مملکت تعطیل می شود. خمینی با اطمینان از همکاری نزدیک نخست وزیر با مخالفین رژیم، بازرگان را به نخست وزیری انتخاب می نماید. مراسم انتصاب بازرگان به نخست وزیری به طور مستقیم از رادیو و تلویزیون کشور پخش می گردد (۱۵ بهمن ۵۷). مقامات کشور مانند اعضای شورای سلطنت، شهردار پایتخت و نمایندگان مجلسین به محل اقامت خمینی رفته ضمن استعفا باوی اعلام هم بستگی می نمایند. تمام این جریانات از تلویزیون نشان داده می شود و در مطبوعات منعکس می گردد. وقتی من رسماً به نخست وزیری رفته و به جریانات اعتراض می کنم اظهار می کند مطمئن باشید من مشغول مذاکره هستم تا راه حل سیاسی پیدا شده بازرگان و تعدادی از طرفدارانش وارد دولت خواهند شد. ساعت به ساعت مخالفین رژیم به کشور مسلط ترمی شدند. امور امنیتی شهرها حتی در پایتخت به جای شهربانی کشور و پلیس به وسیله کمیته های اسلامی اداره می شود، انتظامات خیابان ها نیز به وسیله عده ای از مخالفین با

بازویند «پلیس حکومت اسلامی» صورت می گیرد (عکس و شرح پلیس حکومت اسلامی در اطلاعات شماره ۱۵۷۶۹). اوضاع عمومی کشور و تهران وخیم تر می شود.

رئیس (سیا) در تهران نزد سپهبد بدره ای رفته به او پیشنهاد ملاقات با خمینی را می کند. بدره ای با من در میان می گذارد. من موضوع را در کمیته بحران که از اعضای آن ارتشبد طوفانیان و دریاسالار حبیب الهی در قید حیات و در آمریکا هستند مطرح کرده و از ملاقات وی با خمینی ممانعت می کنم. ضمناً مسئله نخست وزیری بازرگان و وضعیت عمومی کشور و ارتش نیز مورد بررسی قرار می گیرد، نتیجه مذاکراتم با نخست وزیر را بیان می کنم. پس از بحث به این نتیجه می رسیم که اعلیحضرت فرموده اند مشکل مملکت سیاسی است و اجازه نداده اند که با ایشان ارتباط داشته باشم و آخرین دستوری هم که داده اند این است «هرکاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید» پس مصلحت این است که در انتظار اقدامات و مذاکرات نخست وزیر که وعده می دهد باشیم. به تدریج پرسنل ارتش و نیروهای انتظامی نیز حتی با لباس نظامی در تظاهرات خیابان ها شرکت می کنند. فرار افسران و درجه داران و سربازان بیشتر می شود. سازمان های نظامی به تقلید از پرسنل وزارتخانه ها و سازمان های دولتی با خمینی هم بستگی می کنند. در مراسم دانشکده افسری در روز ۱۸ بهمن ۵۷ ضمن نطقی که از رادیو و تلویزیون پخش می شود اعلام می کنم که پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی نباید در سیاست دخالت کنند. روز ۱۹ بهمن عده قابل توجهی از افسران و همافران نیروی هوایی در محل اقامت خمینی رژه رفته و با وی اعلام هم بستگی می کنند.

ساعت يك صبح روز ۲۱ بهمن ۵۷ درپادگان دوشان تپه بین همافران نیروی هوایی (طرفداران خمینی) و افراد گارد شاهنشاهی مأمور به نیروی هوایی درگیری صورت می گیرد که منجر به تیراندازی می شود و در نتیجه افسران و پرسنل نیروی هوایی

اسلحه خانه ها را باز کرده و مسلح شده بر علیه ارتش قیام و مرکز آموزش و مرکز فرماندهی نیروی هوایی را اشغال می نمایند و تظاهر کنندگان که اطراف سربازخانه جمع شده بودند به آنها ملحق شده و مسلح می شوند. همزمان مجاهدین و فدائیان به مناسبت یادبود وقایع سیاهکل در تهران تظاهرات بزرگی راه انداخته و در چهار راهها و نقاط حساس جلوی چشم مأمورین فرمانداری که اجازه مداخله نداشته اند با کیسه های شنی سنگر بندی می کنند و در مساجد و نقاط مختلف شهر شروع به تقسیم اسلحه می نمایند. (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) بختیار با وجود تأکید من و فرماندار نظامی به عنوان اینکه نباید به مجاهدین و فدائیان بهانه داده شود نه تنها اجازه جلوگیری از اقدامات آنان را نمی دهد بلکه در همان ساعات در مجلس سنا اشاره به تغییر قانون اساسی و رژیم می نماید و اضافه می کند که ما نباید باخسونت در برابر مردم بایستیم و باید به مخالفین به صورت برادر نگاه کنیم. (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) سپس باروزنامه اطلاعات مصاحبه کرده «ضمن تکذیب کودتا! اضافه می نماید که محل اقامت خمینی و مهندس بازرگان به شدت مراقبت می شود» (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۱). به این ترتیب مخالفین و تظاهر کنندگان جری تر شده شروع به حمله به کلانتریها نموده و به تدریج اشغال می نمایند و مأمورین کلانتریها پس از تخلیه کلانتریها به سربازخانه ها پناه می برند. (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲). نخست وزیر ساعت عبور و مرور را تغییر داده و ساعت ۱۶/۳۰ را در رادیو اعلان می کند. خمینی دستور می دهد مردم بریزند به خیابانها و بازرگان هم به عنوان نخست وزیر اعلامیه می دهد که «تغییر ساعت عبور و مرور توطئه ای علیه پیروزی انقلاب اسلامی می باشد و پذیرفتنی نیست» (اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) در شهر هرج و مرج ایجاد می شود. نخست وزیر در ساعت ۲۰ روز ۲۱ بهمن به فرماندار نظامی دستور مراجعت شبانه یگانهای مأمور به فرمانداری نظامی به

سربازخانه ها را می دهد که طی اعلامیه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی به کلیه مناطق نظامی ابلاغ و شبانه افراد به سربازخانه ها مراجعت و پس از ایجاد هرج و مرج در سربازخانه ها شروع به فرار می نمایند. (متن اعلامیه ۴۳ روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) در نتیجه در سربازخانه ها اغتشاش حکمفرما می گردد. درطول شب پادگان ها و سازمان های نظامی به وسیله تظاهر کنندگان محاصره می شوند. سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان از دادن ۳۰۰ نفر سرباز برای اعزام به مسلسل سازی خودداری می کند! سرلشکر خسروداد فرمانده هوا نیروز ناپدید می شود. سپهبد بدره ای شبانه يك ستون زرهی آماده می کند و در حدود ساعت ۳ روز ۲۲ بهمن ۵۷ به فرماندهی سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد برای کمک به نیروی هوایی به دوشان تپه اعزام می نماید. در حدود تهران پارس مردم جلوی ستون اعزامی را گرفته ضمن تیراندازی ارابه ها را آتش می زنند. سرلشکر ریاحی به شهادت می رسد. از ۳۰ دستگاه ارابه جنگی فقط چند دستگاه به سربازخانه برمی گردد. در ساعت ۸ صبح روز ۲۲ بهمن ۵۷ بالاخره تظاهرکنندگان دیوار مسلسل سازی را شکافته وارد مسلسل سازی می شوند(روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) با رسیدن این گزارشها به ستاد، من سپهبد حاتم جانشین و سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ را خواسته و دستور تشکیل شورای ستاد را می دهد. نامبردگان پس از بررسی اوضاع پیشنهاد تشکیل شورای فرماندهان را می نمایند. (روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۶۹ و روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۹۱ مصاحبه فیروزمند) بطوری که مشروحاً در کتاب «حقایق درباره بحران ایران» نوشته ام، شورای فرماندهان در ساعت ۱۰/۳۰ به منظور بررسی وضعیت عمومی و خصوصی نیروهای مسلح شاهنشاهی و سازمان های نظامی تشکیل می شود. وضع عمومی کشور، ارتش و نیروهای انتظامی با حضور وزیرجنگ و معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و معاون وزیرجنگ و کلیه فرماندهان و رؤسای

سازمان های نظامی به مدت دوساعت و نیم مورد بررسی و بحث قرار می گیرد و به این نتیجه می رسند که با در نظر گرفتن این که ارتش حق دخالت درسیاست را ندارد تا آن لحظه از سیاست های دولت های وقت و بالاخره از دولت بختیار تابعیت و از آنها پشتیبانی نموده است ولی اکنون نخست وزیر که تا به حال مرتباً وعده پیدا کردن راه حل سیاسی را می داد اوضاع کشور و ارتش را به مرحله ای رسانیده که دیگر فرماندهان به علت اغتشاش در کشور و قیام مسلحانه پرسنل نیروی هوایی و الحاق تظاهرکنندگان به آنها و هرج و مرج در سربازخانه ها قادر به هیچگونه عملی نمی باشند. در این موقع سپهبد هوشنگ حاتم جانشین ستاد بزرگ چنین می گوید: «بطوریکه تیمساران ملاحظه می کنند با توجه به آخرین وضعیت خصوصی یکانها که فرماندهان نیرو تشریح کردند به عللی که همه می دانیم ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که نیروها به اظهار فرماندهان قادر به انجام عملی نمی باشند. از طرف دیگر اعلیحضرت تشریف برده اند و بنا به اظهار نخست وزیر مراجعت نمی کنند. ماهها است که امور کشور تعطیل است. آیت الله خمینی خواهان جمهوری اسلامی است و تمام ملت ایران هم عملاً در این مدت نشان داده اند که پشتیبان ایشان و خواستار جمهوری اسلامی هستند. آقای بختیار هم با توجه به اظهاراتش در مجلسین و حتی اظهارات دیروز در مجلس سنا و هم چنین مصاحبه هایش می خواهد جمهوری اعلان کند ولی طرفداری در بین مردم ندارد. آنچه که به نظر می رسد اختلاف در این است که اعلام جمهوری در کشور به وسیله کی و چگونه صورت بگیرد. پیشنهاد من این است که در این مناقشه سیاسی ارتش خود را کنار بکشد و بیطرفی اعلام کند.»

بهمین دلایل بود که از پیشنهاد سپهبد حاتم استقبال می شود و بیطرفی ارتش به اتفاق آراء مورد تصویب فرماندهان قرار می گیرد.

س - ۲ - عده ای معتقدند که اعلان بیطرفی ارتش موجب شد که مخالفین رژیم بتوانند برکشور مسلط گردند. به نظر شما مسئول آن کیست؟ بعضی ها شخص فردوست را که دوست قدیمی شما می باشد مسئول می دانند.

ج - بی گفتگو اظهار این که اعلان بیطرفی ارتش موجب تسلط مخالفین برکشور گردیده اشتباه بزرگی است، زیرا بطوریکه خلاصه شرح وقایع ۵۷ ایران به خوبی روشن کرد، در حقیقت تسلط مخالفین رژیم برکشور با انتصاب بختیار به نخست وزیری شروع شد و با ورود خمینی به ایران و انتصاب رسمی بازرگان به نخست وزیری و پخش نمایش آن در رادیو و تلویزیون کشور و اعلان هم بستگی مقامات کشور به خمینی که قبل از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش می باشد پایان یافته بود.

بدیهی است تمام وقایع سال ۵۷ نتیجه اقدامات دولت های وقت به خصوص اقدامات و پنهانکاری های بختیار با ژنرال هایزر (کتاب اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران) فرستاده مخصوص جیمی کارتر و هم چنین همکاری های وی با مخالفین رژیم مانند: بازرگان، مطهری، بهشتی، طالقانی و ... که بنا به اظهار خودش دائماً با آنها در تماس بود می باشد.

درباره مسئول صدور اعلامیه بی طرفی ارتش نیز همانگونه که بررسی رویدادهای بحران ۵۷ به خوبی نشان داد عمل خلاقیت صورت نگرفته تا کسی مسئول آن باشد، بلکه اعلامیه بیطرفی نتیجه منطقی سیاست و اقدامات دولت های: آموزگار، شریف امامی، ازهارى و بختیار می باشد. بدین ترتیب که وضعیت عمومی کشور، ارتش و نیروهای انتظامی را در این مدت با سیاست های خود به مرحله ای رسانیدند که فرماندهان ارتش در اجرای دستورات اعلیحضرت پس از تجزیه و تحلیل اوضاع به گونه ای که گفته شد ناچاراً به این راه حل رسیدند و خوشبختانه توانستند وحدت و تمامیت ارتش شاهنشاهی را حفظ نمایند تا همانطور که

وقایع بعدی نشان داد توانست در برابر حمله عراق استقلال و تمامیت مملکت را نگهداری نماید.

و اما مسئولیت حقیقی وقایع ۵۷ بابررسی رویدادهای بحران روشن گردید که به عهده دولت های وقت و کسانی می باشد که مثلاً در دولت آموزگار نامه علیه خمینی را در روزنامه ها نوشته و مردم را تحریک کردند. به عهده ارتشبد اویسی فرماندار نظامی می باشد که در دولت شریف امامی واقعه اسفناک روز ۱۷ شهریور (جمعه سیاه) را ایجاد و لطمه غیرقابل جبرانی به حیثیت دولت شاهنشاهی وارد آورد و سپس مقررات حکومت نظامی را به موقع اجرا نگذاشت. همچنین بعهد ارتشبد ازهارای در دولت نظامی می باشد که به جای دستگیری محرکین و مسببین اعتصابات و آشوبها، نخست وزیر و وزرای سابق را بازداشت کرد و با وجود حکومت نظامی برای برگذاری مراسم عزاداری روزهای تاسوعا و عاشورا با شریعتمداری قرارداد بست و پایتخت را به دو قسمت شمال و جنوب تقسیم نمود! وقتی هم ارتش را به روز سیاه نشانند به عنوان بیماری کشور را ترک نمود! بخصوص بعهد بختیار می باشد که شرط نخست وزیری خود را خروج اعلیحضرت از کشور قرار داد و ضمن دادن وعده پیدا کردن راه حل سیاسی به ارتش با همکاریهای پنهانی ژنرال هایزر خمینی را وارد کشور نمود و اجازه داد که بازرگان را نخست وزیر انتخاب نماید و مراسم آن را از تلویزیون رسمی کشور پخش نمود و در تمام مدت حتی روز ۲۱ بهمن ۵۷ به فرماندار نظامی اجازه نداد وظایف خودش را انجام بدهد و بالاخره دستورمراجعت شبانه یکانهای مأمور به فرماندار نظامی را صادر و در سرپازخانه ها هرج و مرج ایجاد کرد و فرماندهان نیروهای مسلح شاهنشاهی را در واقع در برابر عمل انجام شده قرارداد!

و اما مسئولیت ارتشبد فردوست در این مورد، آنچه مسلم است و کلیه فرماندهان امضاءکننده بیطرفی ارتش اطلاع دارند که صدور اعلامیه بیطرفی ارتباطی باوی ندارد. بلکه نامبرده مانند

ارتشبد شفقت وزیر جنگ و سپهبد مقدم و سایر فرماندهان و رؤسای سازمانها روز ۲۲ بهمن ۵۷ در شورای فرماندهی شرکت نمود و در تمام مدتی که من در سالن شورای فرماندهان بودم (دومرتبه برای صحبت با نخست وزیر به وسیله تلفن اختصاصی اجباراً مدت کوتاهی جلسه را ترك کرده و اداره شورا را بعهدده وزیرجنگ گذاشتم) حرفی نزد و فقط درپایان مذاکرات درجواب سؤال من که بعد از وزیرجنگ نظر اوراهم خواستم ضمن موافقت با بیطرفی ارتش اظهار نمود: «به نظر من هم دیر شده است».

از این که اشاره ای هم به دوستی ارتشبد فردوست با من شده، ذکر این نکته در اینجا ضروری می باشد. دوستی من با وی از سال ۱۳۱۵ که در دانشکده افسری همکلاس بودیم مانند سایر همدوره ها شروع گردید ولی دوستی فردوست با اعلیحضرت ۱۱ سال جلوتر از آن تاریخ یعنی از سال ۱۳۰۴ از دبستان نظام شروع شد و دوستی اش خیلی زیادتر و نزدیکتر از دوستی اش با من بود و این دوستی و خدمتگذاری صادقانه اش تا آنجا که من و سایر دوستان مشترک از آن اطلاع داریم تا روز ۲۲ بهمن ۵۷ ادامه داشت و خللی در آن حاصل نشده بود.

س ۳ - وقتی می خواستید جلسه فرماندهان نظامی را تشکیل دهید آیا با نخست وزیر مشورت نمودید یا نه؟

ج - شورای فرماندهان برابرروش جاری ستادبزرگ ارتشتاران همیشه با نظر رئیس ستاد بزرگ تشکیل جلسه می داد و در هیچ زمان نخست وزیر از تشکیل آن اطلاعی پیدا نمی کرد بطوری که مندرجات «مثل برف آب خواهیم شد» که ازنوارهای ضبط شده درستاد بزرگ پیاده شده و بهترین سند و مدرک مسلم تاریخ وقایع بحران ۵۷ ایران می باشد به خوبی نشان می دهد که شورای فرماندهان مرتباً در ستادجلسه داشته است و شورای فرماندهان روز ۲۲ بهمن نیز شورائی بوده مانند شوراهاى روز ۲۵ دی ماه، ۳ بهمن ماه، و همچنین ۹ بهمن ۵۷ که مذاکرات آن شوراها در کتاب

مذکور درج شده است. این نکته در اینجا باید اضافه و تأکید شود که شورای فرماندهان در روز ۲۲ بهمن به منظور بررسی اوضاع کشور و وضعیت نیروهای مسلح شاهنشاهی تشکیل شده بود و کسی نمی دانست که این بررسی به صدور اعلان بیطرفی ارتش منجر خواهد شد.

س ۴ - آیا پس از این که نظر فرماندهان بر بیطرفی ارتش قرار گرفت، نخست وزیر رادرجریان گذاشته و یا این که او را در مقابل کار انجام شده ای قرار دادید که مجبور شد از نخست وزیری خارج گردد؟ حتی با اعضای شورای سلطنت هم مشورت نکردید؟

ج - من نخست وزیر را بلافاصله تلفنی از تصمیم شورای فرماندهان مطلع نمودم. این موضوع را خود بختیار در صفحه ۲۲۹ کتاب یکرنگی چنین می نویسد: «تماس تلفنی برقرار شد، قره باغی می گوید که ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است» و سپس ادامه می دهد: «گوشی تلفن را برداشتم که از فرستنده رادیوئی بخواهم متن اعلامیه بیطرفی ارتش را که قره باغی به من اطلاع داده است لااقل تا یک ساعت دیگر پخش نکنند و بعد کاری را که روی میزم بود تمام کردم» بطوریکه مشاهده می شود نظر فرماندهان به موقع به اطلاع نخست وزیر رسیده و بنا به اظهار خودش دستور داده تا یک ساعت دیگر هم آن را پخش نکنند. پس بختیار بهیچوجه در مقابل کار انجام شده ای قرار نگرفته و دستور داده است تا یک ساعت دیگر آن را پخش نکنند، البته می توانست دستور دیگری هم بدهد یعنی، اساساً تصمیم بیطرفی فرماندهان را قبول نکند و اجازه پخش به رادیو نداده و از انتشار آن جلوگیری نماید. همانطوری که بعد از خروج اعلیحضرت از کشور ۷ روز انتشار پیام رئیس ستاد بزرگ به نیروهای مسلح شاهنشاهی از رادیو به علت وجود کلمه «شاهنشاهی» در آن جلوگیری کرده بود (صفحات ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵ کتاب مثل برف آب خواهیم شد) ولی بابت بررسی وقایع ۲۱ بهمن ۵۷ اکنون روشن می شود که علت جلوگیری نکردن دکتر بختیار از انتشار

اعلامیه بیطرفی ارتش بدین شرح بوده است: نخست وزیر روز ۲۱
بهمن بعد از دادن دستور تغییر ساعت عبور و مرور به ساعت ۱۶/
۳۰ به وسیله اعلامیه شماره ۴۰ فرماندار نظامی که زیر امر
مستقیم وی بود (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۷۰ مصاحبه با
بختیار) چون متوجه می شود که با دستور خمینی مردم به جای رفتن
به خانه هایشان برعکس به خیابان ها ریخته اند و تظاهرات و آتش
سوزیها شدت پیدا کرده است ابتدا طی اعلامیه های شماره ۴۱
و ۴۲ دو مرتبه دیگر ساعت عبور و مرور را تغییر می دهد و سپس
دستور صدور اعلامیه شماره ۴۳ یعنی مراجعت شبانه یگانهای
مأمور به فرماندار نظامی به واحدهای مربوطه را به سپهبد رحیمی
فرماندار نظامی می دهد! (متن اعلامیه ها-روزنامه اطلاعات شماره
۱۵۷۸۲). معلوم نیست به چه علت فرمانداری نظامی برخلاف
روش جاری صدور این اعلامیه ها را به ستاد بزرگ گزارش نمی
نماید؟! همچنین بختیار صبح روز ۲۲ بهمن به سپهبد مهدی رحیمی
اجازه شرکت در شورای فرماندهان را نمی دهد و روشن نیست که
در آن زمان نخست وزیر چه مأموریتی به فرماندار نظامی می دهد
که سپهبد رحیمی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تهران و حومه
بنا به اظهار خودش در ساعت ۱۲ روز ۲۲ بهمن یعنی يك ساعت و
۱۵ دقیقه قبل از انتشار اعلامیه بیطرفی ارتش در میدان سپه به
وسیله تظاهرکنندگان دستگیر می گردد. (روزنامه اطلاعات شماره
۱۵۷۸۳- متن مصاحبه سپهبد رحیمی). پس باتوجه به مراتب
مذکور بختیار با اقداماتی که به عمل آورده بود درحقیقت می
دانست که در این مدت با دادن وعده پیدا کردن راه حل سیاسی برای
مشکل کشوریه فرماندهان، وضعیت کشور و ارتش را به مرحله ای
رسانیده است که جز اعلان بی طرفی ارتش راه حل دیگری در پیش
ندارد و بهمین جهت به رادیو اجازه پخش اعلامیه را می دهد و بعد
از خروج از کشور در ۸ مهرماه ۱۳۵۸ در مصاحبه خود با خبرنگار
باشگاه مطبوعات پاریس می گوید: «ارتش را از يك پارچگی

ساقط کردم تا کشتار نشود».

و اما در مورد این که «بختیار مجبور شد از نخست وزیری خارج گردد» بهیچوجه صحت ندارد. زیرا خود بختیار در کتاب یکرنگی می نویسد که از نخست وزیری خارج نمی شود بلکه يك ساعت در نخست وزیری به کار خود ادامه می دهد و در این مدت است که به من تلفن کرده و وعده ملاقات در منزل مهندس جفرودی باحضور بازرگان را می گذارد و پس از مدتی نیز مجدداً تلفن کرده و برای آمدن به منزل جفرودی تقاضای هلیکوپتر می کند که هلیکوپتر ستاد بزرگ را برای وی می فرستم ولی بختیار در محل حاضر نشده و استعفانامه اش را به آنجا می فرستد!

این خلاصه مطالبی است که من در سال ۱۳۶۳ در کتاب «حقایق دربارہ بحران ایران» مشروحاً نوشته ام ولی نخست وزیر بهیچوجه در کتاب هایش به آن اشاره ای نکرده است! تا این که اخیراً بعد از ۷ سال از آن تاریخ رحیم شریفی مشاور بختیار در مقاله ای که در کیهان چاپ لندن شماره ۳۹۰ به منظور تبرئه بختیار نوشته است در این مورد چنین می گوید: «او <بختیار> تلفن کرد تا هلیکوپتر بیاید... هلیکوپتر می رسد. همدیگر را در آغوش کشیدیم و به امید دیدار از هم جدا شدیم. دکتر بختیار گفت قرار است ساعت ۳ برای مذاکره با بازرگان به منزل مهندس جفرودی بروم ولی با وضعی که پیش آمده مردد هستم معهدا به منزل جفرودی زنگی بزن. ساعت ۳ به منزل مهندس جفرودی تلفن کردم گوشی را برداشت و گفت آقایان آمده اند ولی از بختیار خبری نیست.»!

در باره این که «حتی با اعضای شورای سلطنت هم مشورت نکرده اید؟» همانگونه که گفته شد قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان و مذاکرات آن که اساساً مسئله ای به نام بیطرفی ارتش وجود نداشت تادریاره آن باشورای سلطنت یا مقام دیگری مشورت شود! بعداز تصویب بیطرفی ارتش نیز بطوریکه بختیار در کتاب یکرنگی نوشته است من آن را به اطلاع وی رسانیدم. بدیهی است

مسئول اصلی امنیت کشور نخست وزیر می باشد نه ستاد بزرگ؛ اگر چنانچه نخست وزیر باین راه حل موافق نبود و لازم می دانست حتماً آن را به اطلاع شورای سلطنت می رسانید. ولی به دلتلی که جلوتر گفته شد نه تنها آن را لازم ندانسته و چنین اقدامی نمی نماید بلکه در ادامه وعده پیدا کردن راه حل سیاسی خود پس از قرار ملاقات با من هلیکوپتر خواسته و برای مذاکره با بازرگان راهی منزل جفرودی می شود که البته هرگز نمی رسد!

س ۵ - در غیاب اعلیحضرت، شورای سلطنت و نخست وزیر و مجلسین بودند که باید از تصمیمات مهم آگاه می شدند و آن را تصویب می کردند ولی شما این کار را انجام نداده و اعلامیه بیطرفی ارتش را هم به رادیو فرستادید تا منتشر شود آیا این کار به ابتکار شما یا فرماندهان بود؟

ج - گفته شد مسئول امنیت کشور نخست وزیر می باشد و ارتش نیز از دستورات دولت تبعیت می نمود. من هم پس از تصویب بیطرفی ارتش آن را به اطلاع نخست وزیر رسانیدم. هرگونه اقدامی مانند مراجعه به شورای سلطنت یا مجلسین یا همانگونه که ذکر شد اساساً جلوگیری از انتشار آن بعهدہ نخست وزیر بود که میبایستی انجام می داد و اما فرستادن آن به رادیو بطوری که در صفحه ۴۶۸ کتاب «حقایقی درباره بحران ایران» نوشته ام با توجه به اوضاع و احوال آن روز بنا به تقاضای فرماندهان نیرو به منظور تسریع در انتشار آن به محض اجازه نخست وزیر و جلوگیری از خونریزی و ادامه حمله تظاهرکنندگان به اماکن نظامی صورت گرفته است.

س ۶ - عده ای می گویند وقتی تمام فرماندهان ارتش دستگیر و گروهی اعدام و تعدادی زندانی شده اند چگونه شما از تعقیب مصون ماندید؟ آیا نسبت همسر شما با شریعتمداری صحت دارد؟ آیا در آن روزها در خانه شریعتمداری و دیگران بوده اید؟

ج - خوشبختانه بر خلاف آنچه گفته می شود و همچنین برخلاف خواسته دشمنان ارتش شاهنشاهی تمام فرماندهان ارتش

دستگیر نشده اند تا آنجا که من اطلاع دارم از حاضرین در شورای عالی فرماندهان روز ۲۲ بهمن به غیر از من هفت امیر دیگر نیز موفق شده اند که بعد از اختفا از ایران خارج شوند اینها عبارتند از: ارتشبد شفقت وزیر جنگ، دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریائی، سپهبد معصومی نائینی معاون وزارت جنگ، سپهبد محقی فرمانده ژاندارمری کشور، سپهبد صانعی معاون لجستیک نیروی زمینی، سپهبد رحیمی لاریجانی رئیس اداره یکم ستاد بزرگ، سپهبد محمد کاظمی معاون نیروی زمینی در طرح و برنامه و علاوه بر نامبردگان ارتشبد رضا عظیمی، ارتشبد طوفانیان، سپهبد بهزادی، سپهبد مبصر، سپهبد امیری، سپهبد عزیزی، سپهبد منیعی، دریاسالار اردلان، سپهبد پالیزبان و بیش از هفتاد سرلشکر و سرتیپ مانند من و بقیه موفق شده اند از کشور خارج شوند و فعلاً در اروپا و امریکا و کانادا زندگی می کنند.

در مورد نسبت همسر من با شریعتمداری بهیچوجه صحت ندارد. نه من و نه همسرم هیچگونه نسبتی با شریعتمداری نداشته و نداریم و نه تنها من در هیچ زمانی در منزل نامبرده نبودم بلکه هرگز او را ندیده ام. و اما در خانه دیگران، بدیهی است در خانه مردان و زنان شرافتمندی بوده ام که با به خطر انداختن جان خود به من پناه داده اند که من برای همیشه مدیون آنان هستم و فعلاً مانند همه امرای مذکور نمی توانم درباره آنان چیزی بگویم.

س ۷- گفته های اعلیحضرت به تیمسار قبل از خروج از کشور از چه قرار بود؟

ج - دستورات اعلیحضرت را بطور مشروح در کتاب «حقایق دریاره بحران ایران» نوشته ام خلاصه آنها به شرح زیر می باشد: دستوری که اعلیحضرت از فردای واقعه روز جمعه ۱۷ شهریور ۵۷ تا ساعت خروج از کشور در هر فرصتی تأکید می کردند این بود که «باید از خون ریزی جلوگیری شود».

در اولین شرفیابی بعد از انتصاب به ریاست ستاد بزرگ،

مشکلات آن روز را تشریح و استدعا کردم از مسافرت صرفنظر نمایند. فرمودند: «چه می گوئید الان سفیر آمریکا و ژنرال هایزر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود.» سپس ضمن دستورات کلی و بحث درباره مشکلات ارتش به خصوص فقدان سوخت و غیره فرمودند «مشکل مملکت سیاسی است باید راه حل سیاسی پیدا شود.»

اعلیحضرت در يك جلسه ای که مرکب از فرماندهان نیروهای سه گانه، ارتشبد طوفانیان و مراهم احضار کرده در حضور بختیار نخست وزیرچنین فرمودند: «بعلت وقایع اخیر کشور خیلی خسته شده ایم و احتیاج به استراحت داریم. قبلا هم قرار بود برای معاینه مسافرتی بکنیم. حال که دولت جدید برابر قانون اساسی تشکیل شده درنظر داریم بعد از تشکیل شورای سلطنت به خارج از کشور مسافرت بنمائیم لذا لازم بود که با حضور نخست وزیر دستوری به ارتش بدهیم. چون آقای نخست وزیر و دولتی که تشکیل داده اند پشتیبان قانون اساسی است ارتش شاهنشاهی وظیفه دارد که از دولت قانونی پشتیبانی نماید.»

در مواقع مسافرت رسمی یا غیر رسمی به خارج ازکشور حتی برای مدت کوتاه به منظور جلوگیری از ایجاد وقفه در امور نیروها فرمانی به نام رئیس ستاد از دفتر مخصوص صادر می گردید و اختیارات لازم برای اتخاذ و تصمیمات ضروری و فوری عملیاتی و هم چنین سایر امور مربوطه به نیروهای سه گانه برای مدت مسافرت به مشارالیه واگذار می شد. تاچنانچه در مدت مسافرت اعلیحضرت اتفاق فوق العاده ای پیش آید و یا امنیت کشور درخطر باشد رئیس ستاد بتواند ازطرف اعلیحضرت تصمیمات لازم را اتخاذ و بموقع اجراء بگذارد. چون تارozهای آخر این فرمان به ستاد نرسید، در یکی از شرفیابیها عرض کردم که فرمان اختیارات رئیس ستاد تا به حال ابلاغ نگردیده است. فرمودند: «فکر نمی کنم که احتیاج داشته باشید!» چون روشن شدن نحوه کار

ستاد بزرگ و ارتش شاهنشاهی بعد از مسافرت اعلیحضرت يك امر حیاتی بود، از نظر این که ممکن است اعلیحضرت نظر به تغییر روش جاری ستاد را داشته باشند در شرفیابی بعدی سؤال کردم در مدت مسافرت اعلیحضرت و رابطه ستاد بزرگ با وزارت جنگ چگونه خواهد بود؟ اعلیحضرت متعجب و متغیر شده فرمودند: « وزارت جنگ با ستاد کاری ندارد مثل همیشه عمل خواهید کرد. »

در یکی دیگر از شرفیابیها به عرض رسانیدم اوامر همایونی در مورد ارتش بعد از مسافرت چیست؟ چنانچه اتفاقات غیرمنتظره ای پیش بیاید چه باید کرد؟ فرمودند: « خوب می دانید که ارتش ما بعد از وقایع ۱۳۲۰ چه بود و در این مدت چه زحمانی برای تکمیل و توسعه آن تحمل شده و بالاخره به چه وضعی رسیده است. همه شما ها هم در پیشرفت آن سهمی دارید. این ارتش برای حفظ استقلال کشور ضروری است تلاش کنید در ایجاد دودستگی در آن جلوگیری شود و بهر قیمتی شده ارتش را حفظ کنید. » و اضافه کردند که این دستور را به ارتشبد شفقت وزیر جنگ نیز خواهم داد. عرض کردم: « با توجه به وضع بحرانی کشور اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت اتفاقات پیش بینی نشده ای بروز کرد که برخلاف قانون اساسی بود چه باید بکنیم؟ فرمودند: « ما که نمی دانیم چه می شود؟ هرکاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید. »

روز ۲۴ دی ماه فرمودند: « بطوریکه نخست وزیر می گوید خبر کودتای ارتش این روزها در اخبار خارجی و در مطبوعات این قدر تکرار می شود که ایجاد وحشت نموده. لازم است آن را تکذیب کنید. » و سپس اضافه کردند: « مراقبت کنید که از فرماندهان کسی دیوانگی نکند. »

چون اعلیحضرت به سپهبد بدره ای فرمانده گارد شاهنشاهی اجازه برقراری ارتباط با قاهره را نداده بودند در فرودگاه عرض کردم که از سپهبد بدره ای در مورد ارتباط با اعلیحضرت در مدت مسافرت سؤال کردم اظهار نمود که اوامری نفرموده اند. درباره

گزارشات فوری چه امر می فرمائید؟ يك مرتبه ناراحت شده فرمودند: «چه گزارشی؟ چه کاری خواهید داشت؟» و دیگر تأمل ننموده از اتاق خارج و وارد سالن مشایعت کنندگان گردیدند!

س ۸ - آیا از اعلامیه بیطرفی ارتش قبلاً اعلیحضرت را آگاه کرده بودید؟

ج - به گونه ای که جلوتر تشریح شد اعلامیه بیطرفی ارتش نتیجه دوساعت بررسی و تجزیه و تحلیل فرماندهان درباره اوضاع کشور و وضعیت نیروهای مسلح شاهنشاهی می باشد. قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان کسی از آن اطلاعی نداشت تا اعلیحضرت یا کس دیگری را از آن آگاه نماید!

س ۹ - در رابطه با بازرگان که به نوشته خودتان به راهنمایی دکتر بختیار و با کمک سپهد مقدم انجام گرفته چه مذاکراتی صورت گرفته است؟

ج - مشروح مذاکرات با بازرگان از صفحه ۲۸۴ تا ۲۸۹ کتاب «حقایق درباره بحران ایران» آمده است. نتیجه مذاکرات را بازرگان بعد از ملاقات بامن در سخنرانی خود در دانشگاه تهران چنین گفت: «آقایان امراء ارتش اظهار می نمایند که ما سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده ایم و مسلمانیم باید به سوگند به قرآن عمل کنیم.» (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۱ نطق بازرگان)

س ۱۰ - روابط شما با اعضای شورای سلطنت چگونه بوده است؟ آیا با بختیار و رؤسای مجلسین و اعضای شورای سلطنت هیچگونه بحثی و مذاکره ای داشته اید یا نه؟ در هیچ کجا اشاره ای نکرده اید. بختیار هم در این مورد چیزی نمی گوید.

ج - رابطه من با اعضای شورای سلطنت بسیار خوب بود بطوری که در کتاب («حقایق درباره بحران ایران» نوشته ام زمانی که برای جلوگیری از آمدن خمینی به ایران تصمیم به استعفاء گرفتم وقتی به آنان تلفنی اطلاع دادم همگی ناراحت شدند... از اعضای شورای سلطنت غیر از نخست وزیر که مرتباً در تماس بودم دکتر سعید

رئیس مجلس شورای ملی يك بار به من تلفن کرد و درباره رفتن به فرودگاه برای استقبال از خمینی مشورت نمود که ایشان را از رفتن به فرودگاه منصرف کردم که همین انصراف رئیس مجلس هم سبب شد تا بختیار نیز از رفتن به فرودگاه صرفنظر نماید. (صفحه ۳۴۶)

درباره تشکیل جلسات شورای سلطنت و استعفاء رئیس شورا و همچنین مذاکرات شورای سلطنت از صفحه ۲۱۸ تا ۲۲۲ و همچنین ۲۷۱ تا ۲۷۷ کتاب حقایق تمام مطالب مورد مذاکره را مشروحاً نوشته ام. ولی بختیار همانطور که نوشته اید در مورد شورای سلطنت چیزی نمی گوید بلکه در غالب وقایع مهم دیگر بحران ۵۷ نیز مانند استعفای رئیس ستاد سکوت می کند و یامثل ملاقات ژنرال هایزر (صفحه ۱۱۸ کتاب اسرار مأموریت هایزر در بحران ایران) آنها را به کلی انکار می نماید.

س ۱۱ - آیا در ایران وضع ارتش ترکیه بررسی نشده بود که چگونه در مواقع بحرانی وارد عمل می شود و زمام حکومت را به دست می گیرد و پس از این که بحران رفع شد با انجام انتخابات آزاد حکومت را به منتخبین مردم می سپارد؟ ولی در ایران چرا چنین نشد؟

ج - اولاً قانون اساسی کشور جمهوری ترکیه چنین اختیاری را به ارتش داده است که به موجب آن اقدام می نماید، در صورتی که ارتش شاهنشاهی ایران مانند ارتش غالب کشورهای جهان حق مداخله در سیاست را نداشت و میبایستی تابع سیاست دولت قانونی باشد.

ثانیاً این عمل ارتش ترکیه در جمهوری ترکیه همیشه علیه دولت و سیاست آن صورت می گیرد در صورتی که در ایران با وجود اینکه دولت بختیار دولت قانونی بود بطوریکه گفته شد اعلیحضرت در يك جلسه مخصوص در حضور خود نخست وزیر و فرماندهان نیروها و ارتشبد طوفانیان و من با تکیه بر این که چون نخست وزیر پشتیبان قانون اساسی است دستور داده بودند که ارتش شاهنشاهی

وظیفه دارد از دولت قانونی پشتیبانی نماید. (البته به گونه ای که اعلیحضرت قید کرده بودند تا موقعی که نخست وزیر پشتیبان قانون اساسی باشد نه بطوریکه ضمن تشریح مذاکرات شورای فرماندهان گفته شد خواهان تعبیر رژیم و اعلان جمهوری باشد) «روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲» اظهارات بختیار در جلسه مجلس سنا)

ثالثاً دولت آمریکا همیشه از ارتش ترکیه که علیه دولتهای وقت قیام می کند پشتیبانی می نماید در صورتی که برعکس رئیس جمهور آمریکا ژنرال هایزر نماینده مخصوص خود را به ایران فرستاده بود که از دولت بختیار پشتیبانی کند (خبرگزاری یونایتد پرس - روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۵۵) و همراه سولیوان به حضور اعلیحضرت رفته روز و ساعت حرکتشان را سؤال می نماید (کتاب پاسخ به تاریخ و کتاب «مأموریت در ایران» سولیوان)

رابعاً به گونه ای که جلوتر گفته شد نمونه ایرانی عمل ارتش جمهوری ترکیه را خود اعلیحضرت قبل از خروج از کشور آزمایش نموده، رئیس ستاد بزرگ را نخست وزیر و فرمانده نیروها و عده ای از امرای ارتش را به عنوان وزیر انتخاب کردند ولی متأسفانه به علل زیادی که مختصری از آن جلوتر ذکر شد و اهم آنها «صدای انقلاب ملت» بود که مشاوران و نزدیکان اعلیحضرت ایشان را وادار به گفتن آن نمودند و در نتیجه در این راه نیز توفیقی حاصل نگردید.

س ۱۲ - بعضی از درباریان می گویند از زبان فردوست شنیده اند هنگامی که حتی شاه در تهران بوده است او گفته (کار شاه تمام است) آیا جنابعالی هم از فردوست از این قبیل مطالب رашنیده اید یا گفته های مزبور شایعه و بی اساس می باشد؟

ج - نه تنها من تا روز آخر چنین مطلبی از فردوست نشنیده ام بلکه خلاف آن را هم دیده و شنیده ام و آن را در صفحه ۶ یادداشت های پاسخ به کمیته تدوین نقدی بر کتاب خاطرات فردوست که يك

نسخه از آن را برای شما فرستاده ام نوشته ام و شما هم همان مطلب را از قول تیمسار جم در صفحه ۳۸۴ جلد دهم «ایران در عصر پهلوی» ذکر کرده اید. بدین شرح که وقتی ایشان پست وزارت جنگ را در کابینه بختیار قبول نمی کرد تیمسار فردوست هم مثل تیمسار مبصر و من، تیمسار جم را تشویق می نمود که پست وزارت جنگ را قبول کند.

پاریس ۲۸ اسفندماه ۱۳۷۰ - ارتشبد عباس قره باغی

ارتشبد قره باغی نامه مفصل دیگری در تاریخ ۱۵ تیرماه ۱۳۷۱ به نویسنده کتاب نوشته که خلاصه ای از آن چنین است: جناب دکتر الموتی - بعد از سلام به اطلاع عالی می رساند. در جلد دوازدهم از این که خلاصه جوابهای من درباره مطالب قبلی منتشر و جبران گذشته را فرموده اید سپاسگزارم. ضمناً نکات زیر را به اطلاع می رسانم:

اکنون باگذشت زمان و انتشار کتابهای مختلف حقایق مربوط به رویدادهای آن دوره و بخصوص علاقمندان تاریخ معاصر ایران روشن گردیده است. ولی ضمن صحبت با دوستان درمورد سه شایعه که اعلیحضرت درباره من در کتاب پاسخ به تاریخ به میان آورده اند پاسخ هائی داده ام با توجه به اینکه جنابعالی تلاش فراوان دارید تا آنجا که مقدور است تمام مطالب مربوط به تاریخ معاصر ایران را به رشته تحریر دریاورید من هم موافقم که باید کلیه حقایق تاریخی نوشته شود و در آن مورد هم از جنابعالی صمیمانه قدردانی می نماید لذا مطالب زیر را خدمتان می فرستم تا با چاپ آن دیگر جای سئوالی باقی نمانده باشد.

مطالب خلاف حقیقی که بختیار و اویسی بعلت مخالفت با من و بابره گیری از عدم اطلاع اعلیحضرت از اوضاع در آن وضعیت روحی و حالت بیماری مطالبی به استحضار ایشان می رسانند که عبارتند از (نجات من به وسیله بازرگان - به قتل رسیدن فرماندهان

و امرای ارتش و غیراز قره باغی - اعمال نفوذ در صدور اعلامیه بیطرفی ارتش) که شایعه اول بکلی بی پایه بود و اعلیحضرت در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسند (بازرگان ممکن است ارتشبد - قره باغی را نجات داده باشد) که در ترجمه ازفرانسه تحریف شده و اینطور چاپ شده (تنها ارتشبد قره باغی بوسیله مهندس بازرگان ازقتل نجات یافت) که این امر خلاف می باشد زیرا چگونه ممکن است بازرگان کسی را که درگذشته رای به محکومیت او داده است و یا کسی که نه تنها درجلسه نخست وزیرری با حضور بختیار و یا درملاقات وی درمنزل سازمانی رئیس ستاد با خواسته های بازرگان مخالفت کرده و یا در منزل جفرودی پس از اعلان بیطرفی ارتش از قبول تقاضای بازرگان در مورد پشتیبانی از دولت موقت خودداری نموده نجات داده باشد؟

شایعه دوم که درکتاب پاسخ به تاریخ درباره قتل فرماندهان و امرای ارتش غیرازقره باغی منتشر شده که بکلی خلاف حقیقت است زیرا هم اکنون تعدادی ازآنها در ایران و عده ای درخارج از کشور بسر می برند (اسامی همه آنها ذکرشده است) که فعلاً خوشبختانه درقید حیات می باشند.

شایعه سوم درباره اینکه (قره باغی قدرت خود را به کار برد تا ژنرال های زیردستش اقدامی نکنند) نیز به دلایل زیر خلاف حقیقت می باشد:

۱ - دریاسالارحبیب اللهی که مقیم آمریکا می باشد طی سه مقاله صریحاً نوشت که (تصمیم بیطرفی ارتش درشورائی مرکب از بالاترین مقامات ارتش گرفته شد. اعلام بیطرفی ارتش و پیوستن به ملت آخرین راهی است که مانده بود)

۲ - سپهبد ریعی نیز درکنفرانس مطبوعاتی ۲۳ بهمن ۵۷ گفت (درجلسه فرماندهان به اتفاق تصمیم گرفته شد که ادامه پشتیبانی از دولت بختیار کار صحیحی نیست. من دیدم بختیار می گوید می خواهم ازطریق قانون اساسی جمهوری اعلام کنم و مهندس

بازرگان هم می خواهد جمهوری اعلام کند پس فکر کردم نتیجه یکی است و چرا کاری کنم که منجر به خونریزی شود)

۳ - عده ای از امرای امضاکننده اعلامیه بیطرفی ارتش درخارج از ایران زندگی می کنند. همگی عادی بودن جریان مذاکرات شورای فرماندهان را بیان کرده و می کنند.

۴ - عده ای از امرای امضا کننده اعلامیه بیطرفی ارتش که موفق به خروج از کشور نگردیده و دردادهای قلبی انقلاب اسلامی محاکمه شده اند عادی بودن جریان مذاکرات شورای را بیان کرده و همه گفته اند موافق بوده و امضا کرده ایم.

با اینطرز روشن می شود که درباره جلسه شورای فرماندهان در روز ۲۲ بهمن خلاف آنچه به اطلاع اعلیحضرت رسیده هیچگونه اعمال قدرتی وجود نداشته و مقداری هم در مذاکرات تلفنی همان روز به آقای بختیار اطلاع داده شده است.

با توجه به اینکه اعلیحضرت در جواب سئوالات من اگر بعد از سفر اعلیحضرت اتفاقاتی افتاده که برخلاف قانون اساسی بود چه باید بکنیم می گویند (ما نمی دانیم چه می شود؟ هرکاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید) و اینکه تکرار کرده اند (مواظب باشید فرماندهان یکوقت دیوانگی نکنند و بفکر کودتا نیفتند) و اینکه برخلاف معمول همیشه به گارد شاهنشاهی و ستاد بزرگ اجازه نمی دهند وسیله ارتباط با محل اقامت شان برقرار شود در نتیجه اجبارا فرماندهان ارتش و من همان کاری را انجام داده ایم که اعلیحضرت دستور داده بودند (هرکاری را که با فرماندهان صلاح دانستید بکنید) که در نتیجه بیطرفی ارتش اعلام می گردد.

دکتر منوچهر رزم آرا وزیرکابینه بختیار به ارتشبد قره باغی در کیهان لندن پاسخ مفصلی داده که خلاصه اش چنین است:
مدتی است که ارتشبد قره باغی با انتشار مطالبی به جای آن که به حوادث سالهای گذشته ایران روشنائی تازه افکنده شود تا

حقایق پوشیده در ابر غلیظی از ادعاهای بی اساس و اتهامات ناروا از چشم‌ها مستور نماند. شخصاً به عنوان فرزند يك خانواده نظامی که پدر و برادرانم از پایه‌گذاران ارتش نوین ایران بودند، ارتشی که قربانی حادثه ۲۲ بهمن ۵۷ گردید و به عنوان فردی که یکی از مسئولین دولتی که طی ۳۷ روز از نزدیک در متن رویدادهای آن روزهای تاریک بودم وظیفه خود می‌دانم که حقایق را برای روشن شدن اذهان هموطنان خود توجیه کنم.

قره باغی در معرض این اتهام نیست که نیروهای مسلح ایران را به انقلاب خمینی تسلیم کرد و به ازاء چنین خدمتی جان خود را نجات داد. بخش بزرگی از مصاحبه قره باغی برای برائت از اتهام است. در اینجا همان شیوه‌ای را به کار می‌برد که گفته شد در آستانه پیروزی انقلاب به کار برده است. قربانی کردن دیگران برای نجات دادن خود.

گوئی راهی بهتر از این پیدا نکرده که برای پاک کردن خود دیگران را بیالاید. برای این که مخالفان خود را بی اعتبار کند می‌کوشد این فکر را القا نماید که مخالفان او مخالفان ایرانند و در نتیجه مخالفت با او مخالفت با ایران است.

شاپور بختیار - ارتشبد اویسی - کریم سنجابی - داریوش فروهر - ژنرال هایزر - بازرگان به دیده قره باغی شرکت کنندگان در توطئه بزرگ بین‌المللی برای بدنام کردن ستاد بزرگ ارتش اند.

همه کسانی که در رویدادهای سال ۵۷ شرکت داشته‌اند يك صدا می‌گویند قره باغی ارتش را به انقلاب اسلامی فروخت و در نتیجه راهی را که در پایان برای نجات کشور از بلیه بزرگ رژیم کنونی باقی مانده بود بست. کریم سنجابی چنین عقیده‌ای دارد. داریوش فروهر گواهی می‌دهد حامل پیامی از خمینی به قره باغی بوده است. بازرگان تأیید می‌کند که رئیس ستاد با انقلاب اسلامی کنار آمد و سرانجام دکتر بختیار نه يك بار بلکه بارها گواهی داده که قره باغی ارتش را نه در جهت نگاهداری کشور بلکه در جهت

تسلیم به خمینی سوق داده است.

اعلیحضرت فقید درباره همدوره تحصیلی خود در «کتاب پاسخ به تاریخ» می گویند (ژنرال هایزر از ارتشبد قره باغی خواست که ملاقاتی بین او و بازرگان ترتیب دهد که موضوع را به من گزارش داد. نمی دانم در این ملاقات چه گذشت. ولی می دانم امرای ارتش یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها قره باغی وسیله بازرگان از قتل نجات یافت و تنها کسی است که از جریان اطلاع دارد.)

از قره باغی باید پرسید که آیا بزرگ ارتشتاران فرمانده هم در شمار آن خیل بزرگ (مغرضان) اند که آنچه را که همه (تسلیم ارتش) می دانند قره باغی (بیطرفی) می خواند.

وقتی شاه به روشنی می گوید قره باغی فرماندهان را از هرگونه اقدامی بازداشت. کدام نظر را تأیید می کند؟ آیا قره باغی را که مدعی است در نجات کشور کوشیده یا نظر بختیار را که عقیده دارد قره باغی کاری کرده که با هر معیاری خیانت می باشد.

قره باغی که در رشته حقوق و علوم سیاسی درس خوانده باید بداند که بیطرفی نیروهای مسلح در انتخابات آزاد یک معنا دارد، و در برابر شورشی که به ویرانی کشور برخاسته معنائی دیگر. بیطرفی بین دولت قانونی در یک موقع خطیر و توطئه و شورش برای درهم کوبیدن شیرازه مملکت؟ سزاوار تأمل است که انهدام ارتش یکی از هدف های عمده این ویرانگری انقلابی بود که هنوز ادامه دارد.

آیا قره باغی از سیل بنیان کنی که می رفت سرزمینی را زبرور کند غافل بود؟ گمان نمی رود. دلیل را از اسنادی می آوریم در کتاب (مثل برف آب خواهیم شد). خمینی با تاکتیک دوگانه یعنی اغفال ارتش از سوئی و تهدید دولت بختیار از سوئی دیگر میان نیروهای مسلح و دولت بختیار تفرقه می انداخت.

خمینی تاکتیک آرام نگاهداشتن ارتش را بدان سبب دنبال می کرد که واکنش ارتش برایش نامعلوم بود. او برای این که بتواند

حمله خود را به دولت بختیار شدت دهد ارتش را از یازی حذف کند. چون می دانست که دولت بختیار بدون حمایت نیروهای مسلح نمی تواند دوام کند. در این حالت آیا هدیه ای گرانبها تر از بیطرفی ارتش امکان داشت که به خمینی داد؟

قره باغی می گفت برای مسئله ایران راه حل نظامی وجود ندارد و راه حل سیاسی است. از طرفی دیگر تجویز می کرد که ارتش در سیاست مداخله نکند. آیا راهی بهتر از این برای گیج کردن فرماندهان نظامی وجود داشت؟ وسیله ای مؤثرتر از این برای بی پشتوانه کردن تلاش های سیاسی برای مهار کردن توفان انقلاب تصور پذیر بود؟

باکنار کشیدن ارتش کشمکش که میان خمینی و دولت بختیار بود یعنی با همان کاری که قره باغی اسمش را بیطرفی گذاشت هر راه حلی الزاماً به سود خمینی تمام شد. یعنی پیروزی انقلاب را تضمین می کرد که در نهایت چنین شد. لیکن قره باغی می کوشد ناستوده ترین و ناجوانمردانه ترین راه را برای بیرون کشیدن خود از زیر بار مسئولیت انتخاب کرده تاموج اتهام را به طرف شاپور بختیار برگرداند.

شاپور بختیار مسئله استعفای خود را دروغ بزرگی می داند که قره باغی شایع می کند. بختیار به صراحت می گوید هرگز استعفا نداده است و اگر قره باغی سندی در این مورد دارد وقت ارائه دادن آن است.

در جلسه فرماندهان سپهبد محققى فرمانده ژاندارمری پیشنهاد می کند که ارتش باید قاطعیت نشان دهد و اگر دیرتر بجنبیم همه رشته ها خواهد گسست که قره باغی باخونسردی می گوید زیاد سخت نگیرید. قره باغی مکرر گفته که سیاست کار ارتش نیست ولی از سوی دیگر اصرار می ورزد که عمل نظامی نه امکان دارد و نه به مصلحت است.

با این طرز در روزهای بحرانی برای ارتش چه کاری باقی

مانده بود. (بیطرفی) برخلاف ادعاهای قره باغی، فرماندهان در آغاز همه طرفداری از بیطرفی نکرده اند بلکه قره باغی به تدریج همه را به این راه کشید.

سپهبد صانعی در جلسه فرماندهان می گوید ارتش باید به وظیفه قانونی خود عمل کند و بارفتن شاه و بازداشت مخالفان در هررده و مقامی و توزیع برق و سوخت و نظارت بر رسانه های همگانی را باید اعمال کند اسمش را کودتا می گذارید نمی دانم اسمش را حمایت از دولت قانونی می گذارید که به نظر بنده صحیح تر است. ولی قره باغی می گوید احساسات تیمسار قابل ستایش است ولی ارتش در سیاست مداخله نمی کند. ممکن است روزی ارتش ناگزیر به چنین مداخله ای بشود ولی اکنون سیاست را نخست وزیر (بختیار) تعیین می کند و وظیفه ما پشتیبانی از دولت با تمام امکانات است.

آیا ارتش از دولت بختیار پشتیبانی کرد؟ پاسخ بختیار چیست؟ می گوید برخی از سران ارتش مرتکب خیانت شدند، ارتشید قره باغی در میان این (برخی سران) است.

شیوه قره باغی را جز شیوه شترمرغی چه می توان نام نهاد؟ هنگامیکه سخن از راه حل نظامی است او راه حل سیاسی را توصیه می کند و هنگامیکه راه حل سیاسی در میان است می گوید ارتش در سیاست دخالت نمی کند. قره باغی هنگامی حمایت را از زیرپای بختیار کشید که بختیار برای به نتیجه رساندن مذاکرات سیاسی بیشترین نیاز را بدان داشت. قره باغی در هیچ زمان صداقت را به عنوان نقطه قدرت نشان نمی دهد. آن روز می گفت ارتش باید از نخست وزیر قانونی حمایت کند، امروز می گوید تمام وقایع بحران سال ۵۷ یعنی خروج اعلیحضرت از کشور، آمدن خمینی به ایران، ایجاد هرج و مرج در کشور و بالاخره سقوط رژیم نتیجه همکاری مخفیانه بختیار با مخالفین و ژنرال هایزر و همکاری وی در ایران است (در حالی که بختیار هایزر را حتی يك بار هم رؤیت نکرده

است).

ادعای امروز او درباره سازش با شورای انقلاب ادعای تازه ای نیست ولی چرا سندی ارائه نمی دهد. اصلاً آقای قره باغی برطبق چه مجوزی و برطبق چه اختیاری بدون اطلاع نخست وزیر مسئول در روز ۲۲ بهمن مبادرت به تشکیل آن جلسه نمود که حاصلش (بیطرفی) ارتش بود. چرا ساعت ۱۲ آن روز نخست وزیر را از تصمیم شورای فرماندهان مطلع نمود. در همان ساعت بود که موج شورشیان به چند متری دفتر نخست وزیری نزدیک گردیده بود.

ارتشبد قره باغی خوب می دانست که انقلاب جلو در سربازخانه ها انتظار می کشد تا به محض اعلام بیطرفی ارتش، حمله به سربازخانه ها را انجام بدهد. آن چنان که دیدیم انجام داد.

بختیار به عنوان نخست وزیر قانونی از ارتش خواسته بود (در صورت حمله به آن بی درنگ آتش بگشایند) از قره باغی باید سؤال کرد که اگر بختیار با خمینی و مخالفان زدو بندی داشت در سال ۱۹۸۰ خمینی تروریستهای خود را برای کشتن بختیار فرستاده بود یا قره باغی؟

آیا در آن روزها بختیار مخفیانه با شورای انقلاب سازش کرده بود یا قره باغی؟

وقتی در جلسه ۲۵ دی ماه شورای فرماندهان به سپهبد معصومی پیشنهاد می کند اعضای شورای انقلاب را دستگیر کنید قره باغی می گوید شورای انقلاب؟ کی تشکیل داده؟ ما به آن کاری نداریم.

در این جا باید به نقش ارتشبد حسین فردوست اشاره شود. او هم مانند قره باغی هم دوره اعلیحضرت فقید بود و مدت ۹ سال در جمهوری اسلامی زندگی کرد و ظاهراً هم به مرگ طبیعی درگذشت. قره باغی می گوید از ۲۲ بهمن دیگر فردوست را ندیده است. برای اطلاع ایشان بد نیست بگوئیم وقتی فردوست را برای مصاحبه تلویزیونی آوردند با چنان عزت و احترامی با او رفتار کردند که

روزنامه جمهوری اسلامی در شماره ۱۵ فروردین ۱۳۶۶ چنین نوشت: (برخوردی که با فردوست شد و تکریمی که از وی به عمل آمد چگونه قابل توجیه است. در حالی که ما حتی با مقامات رسمی جمهوری اسلامی هم این گونه برخورد نمی کنیم.)

از محتوای مصاحبه صحبت نمی کنیم گویا بسیار مطالب برای شناساندن شخصیت این فرد شوم می باشد. دفاع قره باغی از این عنصر مشکوک مبین فعل و انفعالاتی است که منجر به انهدام ارتش و سقوط مملکت گردید.

به هرحال رفتاری که دادگاه انقلاب با امیران ارتش کرد و اهانت‌هایی که نمود هیچ سنخیتی با رفتار مؤدبانه‌ای نداشت که رژیم تهران با فردوست کرد.

قره باغی به دور از انصاف به همقطاران خود که دیگر در قید حیات نیستند و اغلب آنها توسط رژیم بیرحمانه اعدام شدند می تازد و مسئولیت وقایع شوم را به شانه آنان می گذارد. اویسی به عکس قره باغی ادعا می کند از مملکت فرار نکرد بلکه با اجازه شاه فقید و موافقت نخست وزیر وقت از راه عادی مملکت را ترک کرد.

نامه خمینی به امرای ارتش

در مطبوعات و نشریات مختلف نوشته شده که خمینی نامه‌ای به قره باغی و امرای ارتش نوشته که تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشوند و در این صورت تأمین برای آینده خود داشته باشند. چون گفته شد حامل این نامه داریوش فروهر هنگام مراجعت از پاریس همراه خمینی بود در کیهان لندن از قول فروهر این گونه توضیح داده شده است:

چنین نامه‌ای به عنوان امرای ارتش وجود دارد. اما به آن سبب که کوشش رابط ما با ارتش مبنی بر اعلام هم بستگی با مردم به جایی نرسید آن پیام هرگز منتشر نشد.

مهندس جفرودی که در آخرین روزهای سقوط رژیم خانه اش مرکز دید و بازدید بختیار و بازرگان و قره باغی و دیگران بود در این باره چنین می نویسد:

درسال ۵۷ به علت نزدیک شدن سقوط کشور جلساتی باعهده ای از علاقمندان مملکت از قبیل دکتر امینی و عبدالله انتظام داشتیم. بعد از تشکیل دولت بختیار چون او و بازرگان را خوب می شناختم به فکرافتادم که آنها را روبرو کنم. قرار شد روز ۳ بهمن در منزل یکی از رجال معمر خوش نام ملاقات کنند. صاحبخانه گفت مملکت در آستانه سقوط است اگر شما یک همت عالی سیاسی نشان ندهید مملکت از دست خواهد رفت. بازرگان گفت من و شاپور باهم نسبت به اوضاع آشفته مملکت تفاهم داریم ولی دربارہ راه حل توافق نداریم. بختیار گفت بازرگان به من می گوید تو استعفا کن و چون خمینی دولت تورا قبول ندارد ما یک دولت تشکیل می دهیم تو بیا توی دولت من. ولی من می گویم دولت من قانونی است و حاضرم ۵ وزارتخانه را به تو بدهم ولی بازرگان می گوید خمینی قبول نمی کند. بازرگان آمادگی پیدا کرد و گفت مجلس رستاخیزی را چه کنیم؟ گفتم شما وارد دولت شوید و شورای سلطنت به پیشنهاد دولت مجلسین را منحل کند. آن وقت دستتان باز می شود. بازرگان گفت پیشنهاد معقولی است ولی به دلائل مختلف عملی نیست. ساعت ۶ بعد از ظهر نخست وزیر برای اداره جلسه هیئت دولت رفت و قرار شد ترتیب جلسه بعد را بدهم. به فکر افتادم که در جلسه بعد هم نظامی ها باشند. با ارتشبد قره باغی و سپهبد مقدم مذاکره کردم و به آنها ثابت کردم که اگر غائله ای روی دهد خطر متوجه ارتش می باشد که ضامن حفظ و بقای مملکت می باشد. قره باغی گفت این مطالب را به اطلاع نخست وزیر و اعلیحضرت می رساند. روز ۱۶ بهمن به قره باغی تلفن کردم که جلسه بعدی روز یکشنبه ۲۲ بهمن در منزل من خواهد بود.

روز یکشنبه ۲۲ بهمن ازصبح زود بابختیار و بازرگان تلفنی

صحبت کردم. از دستور بختیار دایر به بمباران مسلسل سازی مطلع گردیدم. با قره باغی صحبت کردم گفت نمی توانم مسئولیت این کار را قبول کنم ولی امرای ارتش را برای يك جلسه فوری دعوت کرده ام که بیایند و تکلیف ارتش رامعین کنند. به بختیار تلفن کردم از رئیس ستادتان خبر دارید. گفت ساعت ۹ صبح می آید اینجا. گفتم نمی آید با فرماندهان جلسه دارد. سه بار با نخست وزیر تماس گرفتم گفت نتوانستم رئیس ستاد را پیدا کنم. ساعت ده و بیست و پنج دقیقه قره باغی تلفن کرد و گفت کار ما تمام شده از شما خواهش دارم که مرا با بازرگان در تماس بگذارید. گفتم کارتان چیست؟ گفت ما تصمیم به بیطرفی ارتش گرفته ایم، دستور داده ام سربازها را از خیابان ها جمع کنند. گفتم فوراً جریان را به نخست وزیر اطلاع دهید، با این اقدام نخست وزیر و همه کسانی که در نخست وزیری هستند کشته خواهند شد، شما مسئول جان آنها هستید، تا مطمئن نشوم که موضوع را به نخست وزیر اطلاع داده اید برای تماس شما با بازرگان اقدام نمی کنم. به نخست وزیر تلفن زدم هنوز از تصمیم رئیس ستاد و فرماندهان بی خبر بود. قرار بود به نخست وزیری بروم و به اتفاق بختیار به منزل من بیایم. گفتم مثل این که اینها سنگر هارا به نخست وزیری نزدیک کرده اند و نمی توانم پیش شما بیایم. بعداً بختیار گفت قره باغی با او تماس گرفته و جریان را گفته شما به منزل بروید من هم می آیم آنجا. با بازرگان تماس گرفتم گفت مردم اسلحه زیادی به دست آورده اند. گفتم قره باغی می خواهد باشما تماس بگیرد. گفت فکر نمی کنم ضرورتی داشته باشد. من بعد از ظهر می آیم منزل شما. ساعت ۲ بعد از ظهر بازرگان و سحابی و امیرانتظام آمدند. جمعیت زیادی آنجا اجتماع کرده بود. سحابی از مردم خواهش کرد متفرق شدند. قره باغی و مقدم هم بالباس شخصی آمدند. قبلاً باید بگویم اظهارات ایشان درباره این که من گفته ام نخست وزیر استعفا داده کذب محض است. بختیار تلفن کرد و گفت من نتوانستم بیایم ولی با تلفن مدت ۲۰ دقیقه با

بازرگان صحبت کرد. اولین مطلب بازرگان این بود که حکومت نظامی را از ساعت ۴/۳۰ بعدازظهر بردارند که قره باغی گفت ترتیبش را می دهد. دومین مطلب این بود که به بختیار پیشنهاد کنیم استعفا کند. سومین مطلب این بود که ارتش طرفداری اش را از انقلاب اعلام کند که قره باغی امتناع کرد و گفت ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است. مقدم گفت بازرگان در صحبت تلویزیونی خود بگوید که ارتش پشتیبان انقلاب است و چون قره باغی هم دسترسی به تلویزیون ندارد مطلب خاتمه یافته تلقی می شود. بازرگان شروع به نوشتن متن نطق خود کرد و بعد به سوی تلویزیون رفت. ساعت ۹ شب قره باغی تلفن کرد که جمعیت به طرف ستاد بزرگ حرکت کرده که آنجا ۳۰ کارشناس نظامی آمریکائی هستند که ممکن است کشته شوند و از من خواست که از بازرگان بخواهم ترتیبی برای نجات آنها بدهم. به بازرگان گفتم و او هم یزدی را مأمور ساخت که بعداً معلوم شد کارشناسان را به محل اقامت خمینی برده و نجات یافتند. صبح دوشنبه ۲۳ بهمن قره باغی تلفن زد که من در دفتر بدره ای هستم. مردم به خانه من ریخته اند و به غارت مشغول هستند، به بازرگان اطلاع دهید که جلوگیری کند. بازرگان گفت دستور می دهم. به دفتر بدره ای تلفن زدم و مذاکرات را با بازرگان گفتم و پی در پی چندبار با دفتر بدره ای تماس گرفتم. ساعت ۱۱ صبح وقتی تلفن بدره ای را گرفتم يك نفر گوشی را برداشت و گفت بدره ای و بیگلری را کشته اند و دیگر اینجا تلفن نکنید.

روزنامه ایران تریبون از قول یکی از امرای ارتش چنین می

نویسد.

بر اساس صورتجلسه ای که به دست آمده و مستند به اعترافات مقدم و امینی افشار و گروهی دیگر می باشد در جلسه ای دکتر نهاوندی پیشنهاد می کند که اگر ساواک لیستی از کسانی را که در

مطبوعات هستند و با ساواک کار می کردند و حالا تغییر چهره داده اند منتشر سازد مردم از آنها سلب اعتماد خواهند کرد. فردوست می گوید اینکار اگر زمان آموزگار می شد خوب بود ولی حالا دیر شده است، وضع هزاران بار از آنچه تصور می کنید خرابتر است، گزارشی دارم که نسخه های دوم بعضی از صورتجلسات مفقود شده و در جلسات نمایندگان خمینی مورد بررسی قرار می گیرد، بدون این که قصد اسائه ادب به همکارانم را داشته باشم می خواهم بگویم دشمن به خانه ما رخنه کرده است ولی باید بگویم (باهمکارانم بدره ای - بیگلری - نشاط - خسروداد - امینی افشار) نقشه ای طرح کرده ایم دردو مرحله (عملیات صاعقه و عملیات تندر). در مرحله اول نیروهای کماندوئی کلیه تأسیسات رادیوئی و تلویزیونی را اشغال و اعلامیه شورای نظامی را خواهد خواند که گفته خواهد شد قصد ما کودتا علیه سلطنت نیست بلکه برای تحکیم مقام سلطنت می باشد. اگر این طرح موفق شد شورای سلطنت تا باز گشت اعلیحضرت کشور را اداره خواهد کرد. با اعلیحضرت مذاکره کرده ام موافقت نموده اند ولی اگر نتیجه نداد طرح (تندر) به اجراء در می آید که حدود ۴۵ هزار نفر از مخالفین توقیف و عده ای هم تیرباران خواهند شد. هیچکس حتی فرمانده نیروی هوائی به علت ارتباطات غیر روشن خود از این طرح خبر ندارد. حبیب اللهی سؤال می کند با آمدن خمینی به ایران وضع چه خواهد شد؟ مقدم می گوید رضا عطاپور به اتفاق دو نفر از مأمورین به پاریس می روند و ترتیبی می دهند که پای خمینی به ایران نرسد. حبیب اللهی می پرسد با ترور؟ فردوست جواب می دهد یکی از دوستان پزشک ما باعطاپور با آیت الله ملاقات می کند و همه چیز بخوبی پایان می یابد. تاچند روز به امر شورای نظامی انقلاب پرچم ها را نیمه افراشته خواهیم کرد و سپس همه چیز تمام می شود. این افسر معتقد است گزارشات توسط یکی از امرا به اطلاع مخالفین می رسد.

روزنامه پیام مصاحبه ای از محمدتقی مصلحی را با ژنرال هایزر منتشر ساخت که چنین گفته است: من در ایران مرتب با نظامیان به خصوص باقره باغی - ربیعی - مقدم - طوفانیان - حبیب الهی تماس داشتم. معتقد بودم که ارتش می توانست اقدام مؤثری بکند چون گارد شاهنشاهی از انضباط کاملی برخوردار بود. ولی من معتقدم که قره باغی نقش مشکوکی داشته است. درباره مسافرت شاه به خارج معتقد بودم تا اوضاع آرام شود سفرش را به تأخیر اندازد ولی سولیوان معتقد بود که زودتر برود. من هرگز با بختیار ملاقاتی نداشته ام.

رحیم شریفی در کیهان لندن می نویسد:

به طور کلی آخوندها دنبال کنار آمدن با بختیار بودند. روز ۲۱ بهمن از منزل دکتر سنجابی تلفن کردند که آنجا بروم، رفتم و در آنجا دو آخوند دیدم. مکرری و ابوالفضل قاسمی نیز حضور داشتند. مکرری پرسید قرار بود با دکتر بختیار مذاکراتی انجام شود و نقطه نظرهای ایشان چیست؟ گفتم باید از خود ایشان سؤال شود ولی چند مورد را می توانم بگویم خواهش کردند بنویسم. بعد از نوشتن با تلفن با دکتر بختیار صحبت کردم پس از چند اصلاح عبارتی آن را به مکرری دادم.

روز ۲۲ بهمن مکرری گفت حاضرید برای این ۵ مورد نوشته خود توضیحاتی به امام بدهید. گفتم باید با دکتر بختیار صحبت کنم. وقتی به نخست وزیری تلفن کردم دکتر بختیار ناراحت بود و گفت خودت را زودتر اینجا برسان برای این که امرای ارتش ضربه اساسی را برپیکر مملکت و ملت زدند. اعلامیه بیطرفی راتهییه می کنند و این امر مساوی است با تصرف پادگان ها و افتادن اسلحه به دست عناصر چپ و کشتار نظامیان. بلافاصله طرف نخست وزیری راه افتادم. در آنجا منظره عجیبی بود. عده ای از مجاهدین همراه اوپاش، سفارت اسرائیل را غارت کرده و با کامیون می بردند.

گروههای چپ در جیب های ارتش و اسلحه به دست تظاهر کرده نزدیک نخست وزیری صدای تیراندازی به گوش می رسید. وقتی وارد نخست وزیری شدم فرمانده گارد محافظ گفت از نخست وزیر خواهش کنید هرچه زودتر این جارا ترك كند، من طبق وظیفه تا آخرین فشنگ خواهم جنگید ولی نمی خواهم ننگ تسلیم بختیار را به او باش قبول کنم.

وارد اتاق نخست وزیر شدم. بسیار نگران ارتش و کشتار افراد نظامی و غارت اسلحه بود و از اقدام امرای ارتش خیلی برآشفته به نظر می رسید که گفتم بهتر است نخست وزیری را ترك کنید. اوتلفن کرد تا هلیکوپتر بیاید. وقتی هلیکوپتر رسید همدیگر را در آغوش کشیدیم و به امید دیدار از هم جدا شدیم. دکتر بختیار گفت قرار است ساعت ۳ بعد از ظهر برای مذاکره با بازرگان به منزل جفرودی بروم ولی با وضعی که پیش آمد مردد هستم زنگی بزن که این کار را کردم. جفرودی گفت آقایان آمده اند ولی از بختیار خبری نیست.

به هر حال هرچه بود گذشت. نباید گناه خود را به گردن دیگران بگذاریم و بعد به دخالت بیگانگان خیلی اهمیت بدهیم و در انتظار معجزه بیگانگان باشیم.

متأسفانه هنوز عده ای از ما نقش سیاست های خارجی و دولت های بزرگ را عاملی مطلق و منحصر به فرد در سقوط رژیم سابق و تسلط آخوندها بر کشور می دانند و در انتظار چاره اندیشی آنها نشسته اند. این عده هنوز پس از انتشار آن همه اسناد باور نمی دارند آمریکائیهها که عامل اصلی مداخله و برداشتن شاه قلمداد می شوند خود در روزهای بحرانی ایران در کلاف سردرگمی دست و پا می زده و راه به جایی نمی بردند.

به نظر نگارنده عوامل عمده سلطه آخوند ها بر ایران ضعف شاه و تسلیم جبهه ملی و تکیه بر آخوندها و خطای دید روشنفکران و سازش چپ با خمینی و سرانجام روش بعضی از امرای ارتش بود.

چگونه رژیم سقوط کرد؟

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از روزهای مهم در تاریخ ایران می باشد که طرفداران رژیم جمهوری اسلامی آن را روز (انقلاب) و (فتح و پیروزی) می دانند و مخالفین رژیم جمهوری اسلامی آن را (روز سیاه) می خوانند و می گویند که دوران سقوط و اضمحلال ایران از آن روز شروع شده است.

به هرصورت باید در این باره بیشتر موشکافی کرد و حقایق بیشتری درباره تغییر اوضاع ایران به تاریخ سپرد. روز شنبه ۲۱ بهمن بحران در کشور به اوج خود رسید. فرمانداری نظامی تهران اعلام کرد که عبور و مرور از ساعت چهارونیم بعداز ظهر تا ساعت ۷ صبح ممنوع است و این امر را برای استقرار امنیت در تهران اعلام داشت ولی خمینی اعلام کرد که مردم به این دستور حکومت نظامی اعتنائی نکرده به خیابانها بریزند.

۴ اعلامیه فرماندار نظامی تهران در ۴ ساعت

در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۴ اعلامیه از طرف فرمانداری نظامی تهران انتشار یافته که چنین می باشد:

۱- اعلامیه شماره ۴۰ فرماندار نظامی تهران و حومه

فرماندار نظامی تهران و حومه با توجه به حوادث پریشب و دیروز ساعت منع عبور و مرور را افزایش داد. بموجب این اعلامیه از ساعت ۱۶/۳۰ دقیقه تا ۵ بامداد رفت و آمد در تهران و حومه ممنوع شده است.

۲ - اعلامیه شماره ۴۱ فرماندار نظامی

فرماندار نظامی تهران و حومه اعلامیه دیگری در ساعت ۸ شب منتشر کرد که طی آن با اشاره به رویدادهای پایتخت و درگیری های مسلحانه، ساعت منع عبور و مرور را تا ساعت ۱۲ ظهر فردا (امروز) تمدید نمود. در این اعلامیه آمده است که فرماندار نظامی تهران و حومه بحکم وظیفه سنگینی که بعهدہ دارد نمی تواند در مقابل عملیات ضدانسانی و وحشیانه عناصر اخلاکگر و فریب خورده بی تفاوت بماند. علیهذا بدین وسیله ساعات عبور و مرور شبانه را تا ساعت ۱۲ روز یکشنبه ۲۲ بهمن تمدید می نماید.

اعلامیه شماره ۴۲

بر طبق این اعلامیه ۵ ساعت از مدت عبور منع عبور و مرور کاست.

اعلامیه شماره ۴۴

اهالی محترم پایتخت - اکنون که بر عموم همشهریان مسلم گردید عوامل آموزش یافته بیگانه در سطح شهر شروع به تخریب، آتش سوزی و تیراندازی علیه مردم و پرسنل انتظامی نموده و با تحریک احساسات مذهبی، مردم را به سطح خیابانها ریختند و در نظر داشتند که درگیریهایی به وجود آورده و موجبات خونریزی وحشتناک هم میهنان را فراهم نمایند علیهذا با توجه به اعلامیه هائی از آیات اعظام که در آن برای جلوگیری از خونریزی مسائلی را مطرح فرموده اند، فرمانداری نظامی به کلیه یکانها و عناصر انتظامی دستور داده است شبانه ضمن حفظ نقاط حساس به یکانهای مربوط مراجعه نمایند.

دکتر بختیار نخست وزیر قانونی ایران با قاطعیت می گفت سنگر خود را ترک نمی کنم و از قانون اساسی با قدرت دفاع خواهم کرد. مهندس بازرگان نخست وزیر موقت هم خود را موفق و پیروز می دانست و از بختیار می خواست که به انقلاب پیوندد تا بیش

از این موجب خونریزی نگردد.

زدو خورد همافران و افراد گارد شاهنشاهی در منطقه فرح آباد موجب کشمکش زیادی شد . در سراسر شهر حمله به مغازه ها و آتش زدن بانکها رو به ازدیاد نهاد.

خمینی درباره اعلامیه فرمانداری نظامی چنین اخطار کرد:

این جانب بنا دارم که مسائل ایران بطور مسالمت آمیز حل شود لکن دستگاه ظلم و ستم دست به جنایت زده در شهرستانها به مردم شجاع حمله کرده و در تهران لشگر گارد بطور ناگهانی به نیروی هوائی که بطرز ناگهانی به ملت پیوسته حمله نموده و نیروی هوائی به کمک مردم آنها را شکست داده اند. من این تعرض غیرانسانی گارد را محکوم می کنم. من با آن که هنوز دستور جهاد مقدس را نداده ام و نیز مایلیم مسالمت حفظ و قضایا موافق آرای ملت و موازین قانون حل شود لکن نمی توان این وحشیگری را تحمل کنم و اخطار می کنم که اگر دست از این برادر کشی برندارند تصمیم آخر را به امید خدا می گیرم و مسئولیت آن با متجاوزین متجاسرین است.

اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم بهیچوجه به آن اعتنا نکنند. هراس بر خودراه ندهید که به خواست خداوند متعال حق پیروز است.

بختیار هم در مجلس سنا چنین گفت:

راه استقرار دموکراسی کامل را قانون اساسی باز گذاشته ولی متأسفانه مخالفین مایل به مذاکره در حد معقول نیستند و چون برنامه مشخصی هم ندارند لاجرم باعث اغتشاش و تشنج در سطح مملکت شده اند. من آنجا که لازم است بهر قیمتی که باشد ایستادگی خواهم کرد. من قبل از این که آیت الله به ایران بیاید تذکر دادم هرخونی که ریخته شود مسئول آن را به اسم و رسم معرفی خواهم کرد. آخوندها مرتب تحریک می کنند و هر قدر آنها

بخواهند دولت را متزلزل سازند موفق نخواهند شد. این میان تنها رأی ملت حاکم است و بس، من به ایستادگی ادامه می دهم و مسلماً پیروز کسی است که نیم ساعت مقاومتش بیشتر باشد. بختیار گفت: شایعه کودتا و حمله به محل اقامت خمینی و دفتر مهندس بازرگان بکلی بی اساس است. ***

سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس ستاد پلیس تهران که پس از سقوط رژیم خود را به کمیته انقلاب معرفی کرد و بلافاصله آزاد شد در تاریخ دوم اسفند ماه ۱۳۵۷ طی مصاحبه ای دربارہ وقایع آن دوروز در شهر تهران چنین گفت:

مقامات ارتشی طرح کودتا ریخته بودند ولی در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بلکه گیج شده بودند. ارتشبد قره باغی پس از تخلیه کلاترہا سپہبد رحیمی را مورد مؤاخذہ قرار داده بود درحالی کہ سپہبد رحیمی نمی دانست چرا بعضی کلاترہا بدون مقاومت تسلیم شدند. به این صورت دیگر روز یکشنبه ۲۲ بہمن ہیچ عملی از پلیس و نیروہای انتظامی ساخته نبود و ہمہ چیز بہ دست چریکها افتاده بود.

* * *

بنی صدر ہم طی مصاحبه ای چنین گفت: بہ ما اطلاع داده شد کہ روز شبہ کودتا خواهد شد و یک لیست ده ہزارنفری ہم از سران انقلاب و شرکت کنندگان در آن تهیه شده بودتا ہمہ را دستگیر و بہ نام عملیات (کورتاژ) نابود کنند. من گفتم قشون امکان ندارد این کار را انجام دہد بہمین جهت در خانہ خود ماندم. وقتی حکومت نظامی ساعت چہارونیم بعداز ظہر شد امام ہم گفت مردم بہ خیابان ها بریزند. چون قشون از درون فرو ریخته بود مردم پیروز شدند.

* * *

روزنامہ کیهان لندن ازقول کارگری کہ درتظاهرات آن روز

میدان سپه شرکت کرده بود چنین نوشته است:

در میدان سپه شاهد همکاری نزدیک سرهنگی به نام (سرهنگ نصرتی یا نصرت زاده) با مردم بودم که وقتی کارکنان بانك سپه تصمیم گرفتند مجسمه رضاشاه را بردارند و او هم مردم رایاری می کرد تا هرکاری دلشان می خواست انجام دهند. مردم فریاد می زدند (ارتش حسینی شده - رهبر ارتش خمینی شده) بعد از سال ها عکس آن سرهنگ را در روزنامه ها دیدم که در جنگ کردستان کشته شده است.

درچنین وضع آشفته ای در ساعت ۲ بعد از ظهر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رادیو تهران اعلامیه فرماندهان نظامی را درباره بیطرفی ارتش منتشر ساخت. روزنامه ها نوشتند که بلافاصله با جمع آوری تانکها از خیابان ها گروه زیادی از مردم به سازمان های نظامی و وزارتخانه ها و زندان ها هجوم آوردند و غارت مغازه ها شروع شد. تا ساعت دو و نیم بعد از ظهر خیلی از سازمان ها به دست شورشیان افتاد. رادیو ایران با پخش (سرود ای ایران، ای مرز پرگهر) چنین اعلام کرد:

(اینجاستهران است. صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب. امروز به همت مردانه ملت آخرین دژ استبداد فرو ریخت که یکی از آخرین آنها تصرف رادیو بود. صدای واقعی، این صدا به ملت ما نیرو داد و راهمان را هموار کرد تا بتوانیم همچون پاره ای کوچک از پیکر عظیم مردم صدای راستین انقلاب را به گوش جهانیان برسانیم. سپس رادیو تهران پیام خمینی را چنین خواند:

اکنون که به خواست خداوند متعال نیروی ارتش عقب نشینی و عدم دخالت خودشان را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خود را از ملت اعلام کرده اند با کمال مراقبت از اوضاع و در حال آمادگی خود را برای دفاع احتمالی و آرامش و نظم را حفظ نمائید، اگر اخلالگران بخواهند با آتش سوزی و خرابکاری فاجعه به بار بیاورند آنها را به

وظایف شرعی و انسانی شان آگاه گردانیده و نگذارید این ها موجب هتك حرمت ملت شود. به سفارتخانه ها حمله نکنید و اگر خدای نخواستہ ارتش باز به میدان آمد واجب است آنان را با شدیدترین وجه دفع کرده از خود دفاع نمائید.

این جانب به امرای ارتش اعلام می کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز و پیوستن به ملت و دولت قانونی اسلامی ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می دانیم و مانند برادران با آنان رفتار می کنیم.

همچنین اعلامیه زیر از طرف خمینی صادر شد:

ملت مسلمان و قهرمان و مبارز ایران

در این لحظه حساس که به لطف خداوند مبارزات قهرمانانه شما سدهای استبداد و استعمار رایکی پس از دیگری می شکند و انقلاب اسلامی شما شکوفه ها و میوه های خود را آشکار می سازد لازم می دانم ضمن ابراز تشکر و قدردانی از یکایک شما برادران و خواهران چند نکته رایاد آوری نمایم. شما در جریان مبارزات گذشته رشد اسلامی و انقلابی خود را آشکار کرده اید و اکنون بیش از پیش لازم است که این رشد را به جهانیان نشان دهید تا بدانند مردم مسلمان ایران می توانند بدون قیومیت این و آن راه سعادت خود را انتخاب نمایند و آن را از شما می خواهم که اولاً مانع هرج و مرج بشوید و نگذارید که آشوبگران و مغرضین به عملیاتی از قبیل غارت و آتش سوزی و مجازات متهمان و از بین بردن آثار علمی و فنی و صنعتی و هنری و اتلاف اموال عمومی و خصوصی دست بزنند. دشمن برای خراب کردن چهره نهضت ما از طریق نفوذ دادن افراد مفسد و مغرض در میان توده مسلمان دست به چنین کارها می زند تا نهضت ما را ارتجاعی و وحشیانه قلمداد نماید. من اکیداً اعلام می کنم هرکس دست به چنین عملیاتی بزند از جامعه انقلابی ملت مطرود و در پیشگاه خداوند متعال مسئول است. ثانیاً توجه داشته باشید که انقلاب ما از نظر پیروزی بر دشمن هنوز به پایان

نرسیده است. دشمن از انواع وسایل و وسایلی بهره مند است و توطئه ها در کمین می باشد. هوشیاری و انضباط انقلابی و اطاعت از فرمان های رهبری و دولت موقت اسلامی است که این توطئه ها را نقش بر آب می سازد. ثالثاً افرادی از دشمن به عنوان اسیر در اختیار شما قرار می گیرند آنها را هرگز مورد خشونت و آزار قرار ندهید. همچنان که سنت اسلامی است به اسیران محبت و مهربانی کنید و البته دولت اسلامی به موقع آنها را محاکمه و عدالت را در مورد آنها اجرا خواهد کرد. از همه شما برادران و خواهران عزیز می خواهم که با دولت موقت انقلابی اسلامی که وارث سلسله خرابیهای دولت های فاسد گذشته است همکاری کنید تا به حول قوه الهی هرچه زودتر با همکاری یکدیگر ایران اسلامی آباد و آزاد مورد غبطه جهانیان را بسازید.

مهندس بازرگان پس از سقوط رژیم به عنوان رئیس دولت موقت انقلابی پیام زیر را فرستاد:



خوشوقتیم به ملت مبارز و مسلمان ایران که امروز در راه پر پیچ و خم و پر گردنه انقلاب نجات بخش خود با شنیدن اعلامیه ۵۷/۱۱/۲۲ شورای عالی ارتش به پیروزی دیگر نایل شده تبریک بگویم.

در این تصمیم امرای ارتش اعلام بیطرفی در امور سیاسی و پشتیبانی از تمام خواست های ملت با کمال قدرت نموده اند و تیمسار ریاست ستاد ارتش در ملاقات های حضوری همکاری خود را با دولت موقت این جانب اظهار نمودند. جا دارد از کلیه افسران و سربازان تشکر کنم چه آنها که قبلاً اعلام هم بستگی به جنبش ملی و پیروی از رهبری عالیقدر انقلاب کرده و به صفوف ملت پیوسته بودند و سهم بسزائی در این پیروزی داشتند و چه کسانی که با توجه به حقایق انقلاب ملی و اطاعت از اعلامیه شورای عالی ارتش دست از تعرض به مردم برداشته به واحدهای مربوطه باز گشتند. از طرف دیگر به کلیه هموطنان عزیز و جوانان پر شور توصیه می نمائیم همانطوری که امام خمینی ارتشیان را از ملت و ملت را از آنان دانسته اند برادروار با افسران و سربازان رفتار بنمایند و نه تنها از هرگونه حمله، خرابکاری، آتش سوزی، آزار، دخالت در مؤسسات ارتشی و نیروهای انتظامی خودداری نمایند بلکه از ساختمان ستاد رفع محاصره کنند و عمارات و تأسیسات و تجهیزات ارتش و کلیه اموال و عمارات دولتی و عمومی را که ملک طلق کشور و متعلق به مردم است حفاظت نموده و نگذارند اخلاصگران و بدخواهان و بی خردان خسارات و مزاحمتی فراهم آورند.

هموطنان لازم است حوصله به خرج داده و مهلت دهند تا دولت با فرصت و بصیرت و عدالت امور مملکت و موضع و مقام مسئولین را به جریان صحیحی بیاندازد. بدیهی است که درآشفته گی و هرج و مرج و دستپاچگی نه تنها کارها سروسامانی پیدا نکرده صورت مطلوب نخواهد یافت بلکه خدای نکرده بدتر از گذشته مصیبت بار خواهد شد.

روزنامه ها در تهران چنین نوشتند: ساعت ۷ بعدازظهر روز ۲۲ بهمن پس از آن که پیام های رهبران انقلاب از رادیو خوانده شد و پس از آن که مجاهدین وفدائیان خلق آخرین دژهای استبداد را درهم شکستند خبر سقوط پادگان جمشیدیه به ستاد می رسد. درستاد نگرانی به چشم می خورد که مردم خشمگین همدستان رژیم را که در آنجا زندانی هستند خود قصاص کنند. از سوی نخست وزیر بیانیه پخش شد که در پادگانها از آسیب رساندن به زندانیان خودداری کنند.

مردم ارتشبد نصیری - دکتر نیک پی - دکتر آزمون - مهندس روحانی - سالارجاف - سپهبد رحیمی - سپهبد صدری را دستگیر می کنند.

سپهبد کمال - سپهبد طباطبائی - سرتیپ امیر افشار - سرتیپ جناب دستگیر می گردند ولی سپهبد کمال آزاد شد.

در همان ایام یکی از روزنامه ها نوشت که مردم برگردن نصیری طنابی انداخته و او را به یک ماشین لندروورسته در خیابان در حالت دویدن می بردند که وقتی خبر به خمینی و بازرگان رسید دستور داده شد که با اسیران از این قبیل رفتارها نکنند. شب هنگام (حسینی) گوینده رادیو اعلام کرد بر اساس اخبار رسیده نیروهای گارد سلطنتی به طرف تلویزیون حرکت کرده اند و از مردم استمداد طلبید. تعداد زیادی افراد مسلح به آن سو حرکت کردند. همچنین در تلویزیون گفته شد که آب تهران را مسموم کرده اند که بلافاصله تکذیب شد. سرلشکر نشاط فرمانده گارد شاهنشاهی طی بیانیه ای چنین اعلام داشت:

ما روزی نام مان گارد شاهنشاهی بود ولی فردا که ملت نام دیگری به ما بدهد قبول می کنیم. ما اسلحه برمی داریم و باعث وحشت نمی شویم. علیه ما خبر دروغ منتشر کرده اند. ۴۸ ساعت قبل پیشنهاد من این بود که به ملت بپیوندم. به کلام الله سوگند

ما کسی را فرستادیم نزد تیمسار قره باغی و مهندس بازرگان و گفتیم ارتش باید از مسائل سیاسی دور بوده و حدتش حفظ گردد. از طرف ما اعلامیه دروغ منتشر می کنند. همه افراد ما در لویزان هستند. در آرامگاه و نخست وزیری همه تسلیم شدند. ما حتی بدون دلیل خیلی کشته داده ایم مهم نیست ولی حق کجا می رود، ما حتی در سلطنت آباد و سایر جاها گفتیم به مردم تیراندازی نکنید. به ملت بگوئید به پیام امام توجه کنند. وقتی امام می گویند به ارتشی ها حمله نکنید باید مردم رعایت کنند.

تیمسار ربیعی هم پیام داد که نیروی هوایی پیش از سایرین به انقلابیون پیوستند و گفت خبر تمرکز نیرو در قصر فیروزه و مشابه آن جعلی است. ما در کنار ملت و در کنار انقلاب هستیم.

روز ۲۳ بهمن رادیو تهران چنین خبر داد:

امروز دکتر اردلان وزیر دربار از حضور در محل کارش خودداری کرد و طی پیامی خطاب به کارکنان دربار اعلام داشت که از امروز دیگر در آنجا سمتی ندارد و به هوشنگ دیده بان نماینده کارمندان دربار مأموریت داد که همبستگی کارکنان دربار را به انقلاب اعلام دارد.

فرماندهان نیروهای سه گانه زمینی - هوایی - دریائی استعفای خود را تقدیم خمینی کردند که از طرف دولت موقت معاونین نیروها به سرپرستی نیروها منصوب گردیدند.

روز ۲۳ بهمن روزنامه آیندگان چنین نوشت: (شاهنشاهی ایران منقرض شد).

خبرگزاریها چنین خبر دادند:

کارتی گفت که آمریکا آماده همکاری با دولت انقلابی ایران به ریاست مهندس بازرگان می باشد. همچنین کارت در پاسخ خبرنگاری که سؤال کرده بود چرا آمریکا از حمایت بختیار دست برداشت و آن را اشتباه آمریکا خواند گفت سیاست آمریکا از ۱۵۰ سال گذشته این بوده که حکومت قانونی هرکشور را به رسمیت

بشناسد و ایران هم از این مسئله جدا نبوده است. تاشاه در ایران بود ما شاه رابه رسمیت می شناختیم، وقتی هم بختیار نخست وزیر قانونی بود اورا می شناختیم حال که مجلسین منحل گردیده و بختیار هم کنار رفته مابازرگان را به رسمیت می شناسیم. سیاست ما این نیست که هیچ رهبری را به کشوری تحمیل کنیم. تنها يك بار دچار اشتباه شدیم که آن هم دربارہ ویتنام بود که دیگر تکرار نخواهد شد. این اراده ملت ایران بود که رژیم سابق را سرنگون کرد و حکومت فعلی را جانشین آن ساخته است. سفارت ما در تهران با بازرگان تماس گرفته و او هم نسبت به حفظ جان آمریکائیا اطمینان داده است. هدف ما این است که ایران يك کشور مستقل و با ثبات باشد و پیوسته آماده هستیم که با این کشور کار کنیم. نفت ایران از نظر آمریکا و سایر کشورها ی جهان حائز اهمیت است.

کاسگین صدر هیئت رئیسه شوروی طی تلگرافی به مهندس بازرگان دولت موقت ایران رابه رسمیت شناخت و اعلام آمادگی کرد که روابط دو کشور براساس برابری حقوق و حسن همجواری و احترام به حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور یکدیگر توسعه یابد. بسط توسعه همکاری دوجانبه بدون شك درتحکیم وامنیت بین المللی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد.

دیوید اوئن وزیر خارجه انگلستان گفت وقایع جاری ایران تأثیری دراستراتژی انگلستان در منطقه خلیج فارس نداشته است. دولت انگلستان قصد مداخله در امور داخلی ایران راندارد و علاقمند است که بداند شوروی هم چنین قصدی ندارد.

حافظ اسد اولین رهبر کشور عربی بود که پیروزی انقلاب اسلامی ایران را تبریک گفت و اعلام داشت که ما حمایت کامل خودرا از رژیم جدید که به دنبال انقلاب اسلامی روی کارآمده اعلام می داریم.

فرانسوا میتران رهبر سوسیالیستهای فرانسه پیش بینی کرد که انقلاب هائی نظیر انقلاب ایران در کشورهای اسلامی همسایه

روی خواهد داد. شیعیان زیادی در عراق و آسیای مرکزی و جمهوری های شوروی زندگی می کنند که این وضع در آنها خیلی اثر دارد. انقلاب ایران رژیم های مرتجع منطقه را زیر و رو خواهد کرد. در ایران هرکاری ممکن است اتفاق بیفتد.

خبرنگار روزنامه اطلاعات در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ چنین می

نویسد:

وقتی به کمیته انقلاب اسلامی رسیدم دریائی از انسان پر خشم و خروش باتفنگ و مسلسل وضع رابه صورت صحرای محشر درآورده بودند. همافران يك افسر را با چشمان بسته در میان (مرگ برشاه) آوردند. سرتیپ فضل الله ناظمی که در نخستین لحظات انقلاب به ملت پیوسته بود فرمانده پادگان فرح آباد است که تنها پادگان او مصون مانده و وقتی گاردیها به نیروی هوائی حمله می کنند او حجت الاسلام عابدی را دعوت می کند که پرستاد او نظارت کند. او می گوید من و معاونم سرهنگ توکلی طی نامه ای به نهضت انقلابی مردم ابراز وفاداری کرده بودیم. طبقه دوم ستاد محل دفتر موقت نخست وزیر و زندانیان بازداشتی و دفتر مشاورین است.

دکتر یزدی و صدر حاج سیدجوادی سخت در تکاپو هستند. افسران و شخصیت های وابسته به رژیم دستگیر و پی در پی به ستاد آورده می شوند. سروان قبادی و سروان فیاض و سروان محب که به گفته همافران در هواپیمائی که قرار بود امام را بیاورد دستکاری کرده بودند دستگیر شدند. وقتی تیمسار کمپانی را دستگیر می کنند همافران به شدت اعتراض کرده می گویند اگر تیمسار کمپانی نبود در شب حمله گاردیها همافران به قتل می رسیدند. او درهای اسلحه خانه هارا به روی همافران گشود و به انقلابیون پیوست. يك مرد قوی هیکل که کلاه پوستی به سر داشت سرلشکر خسروداد را آورده بود، او بازوی قدرتمند شاه بود که روزی

گفته بود يك ساعته تهران را بمباران و فتح می کند.
همراه احمد خمینی به بازداشتگاه اسرا رفتیم. جماعت گوش
تا گوش نشسته بودند. دانشی و نیک پی مرتب نماز می خواندند.
یکی از محافظان گفت از صبح تا به حال سیصد رکعت نماز خوانده
اند.

سالارجاف - تیمسار رحیمی - تیمسار فتحی مقدم -
تیمسار نادر جهانبانی - تیمسار محققى - تیمسار ربیعی -
ارتشبد نصیری - سپهبد صدری - سپهبد برنجیان - سرلشکر امینی
افشار - سرلشکر نوذری بقاء - سرلشکر ناجی - دکتر شیخ
الاسلام زاده - مهندس روحانی - منوچهر آزمون - همدانیان و
دیگران بودند. سپهبد صدری می گفت من به دستور شاه به زندان
افتادم. آزمون هم می گفت که من همیشه باشاه درگیری داشته و
بازداشت شده ام، پرونده ام را بخوانید خیلی روشن است. مهندس
روحانی می گوید با تلاش من بوده که مردم تهران صاحب آب و برق
شدند.

روبروی اتاق بزرگ زندانیان اتاق کوچکی بود که هویدا در آنجا
نشسته و کتابهای زیادی در کنار داشت. احمد خمینی از او می
پرسد از همه چیز راضی هستید، از غذا و طرز رفتار باشما؟ هویدا
می گوید بسیار ممنونم همه چیز خوب است حالا که انقلاب به ثمر
رسیده امیدوارم جوانان و مردان انقلابی که کارها را به دست می
گیرند دچار اشتباه نشوند. اگر می گویند ما خراب کرده ایم شما
اصلاحش کنید.

به راستی هیچکس باور نمی کرد که (مردان تمدن بزرگ) و
(بازیگران عصر پهلوی) در برابر داوری ملت و عدل اسلامی قرار
گیرند. چیزی که هیچکس فکرش را نمی کرد.

خمینی طی بیاناتی چنین گفت: خداوند تبارک و تعالی
مقدراتی دارد که هیچکس نمی فهمد. به واسطه فشار محمدرضا شاه

دولت عراق محل ما را محاصره کرد و گفتگوهائی به عمل آمد. به آنها اخطار کردیم که وظیفه شرعی و دینی خود را انجام می دهیم و شما هرکاری می خواهید بکنید، به تبعید شما هم اهمیتی نمی دهیم، بهمین جهت خواستم به کویت بروم مرا راه ندادند. از دولت های کویت و عراق گله ای ندارم خداوند تقدیری فرموده بود ما غافل بودیم بنایمان بود که به سوریه برویم ولیکن تقدیر خدا چیز دیگری بود. به پاریس رفتیم تا مسائل مربوط به ایران بیشتر در دنیا پخش شود، محمدرضا سالی صد میلیون دلار برای تبلیغات گذاشته بود ولی ما پیروز شدیم.

وقتی به ترکیه و عراق تبعید شدیم اندکی درکارها فترت ایجاد شده بود ولی از يك سال و نیم پیش عواملی پیدا شد که این حرکت درعراق شروع و در فرانسه تعقیب گردید. ما بعد از خداوند مرهون ملت ایران خصوصاً مستمندان هستیم نه اشراف و اعیان و بالادستی ها. همه فریاد زدند که (ما استقلال و آزادی می خواهیم - رژیم سلطنت نمی خواهیم - جمهوری اسلامی می خواهیم) پاهرنه ها خون دادند و پیروز شدند. قدرت خداوند و قدرت ایمان ملت شکوفائی پیدا کرد، با دست خالی يك سلطنت ۲۵۰۰ ساله را از ریشه کند. در صورتی که پشت سر آن آمریکا و چین و شوروی و همه ابرقدرتها بودند و تمام سلاح های مدرن را در اختیار داشت ولی ملت حتی تفنگ نداشت لیکن قدرت ایمان و قدرت خدا کمک کرد.

رئیس جمهور آمریکا در پاریس به من پیغام داد که زود است به ایران بروید. همین پیشنهاد موجب شد که زودتر بیایم تا هرچه می خواهد بشود. من فهمیدم که می خواهند مرا آنجا نگه دارند و توطئه هارا تقویت کنند تا دیگر ما نتوانیم کاری بکنیم. من اعلام کردم که خواهم رفت که فرودگاهها را بستند و وقتی باز کردند ما آمدیم. از همه اطراف و اکناف برای استقبال آمده بودند. ما نخست وزیر تعیین کردیم گفتند توقیفش می کنیم. گفتیم دیگری را تعیین خواهیم کرد ولی آدمی که می خواست نخست وزیر را توقیف کند

چون خوی بیابانی داشت فرار کرد. از همه می خواهیم بختیار را تحویل بدهند چون کشتار کرده است.

آن محمدرضا با آن قدرت عظیم و پشتیبانی ابرقدرتها و الان هیچیک از ممالک دنیا قبولش نمی کنند. همان رفیق شفیق خودش ملک حسن گفته ما پادشاهی او را قبول نداریم. دولت های دیگر گفته اند ما اورا نمی پذیریم، ما او را خواهیم آورد و آنچه را که برده از او پس می گیریم.

الان مملکتی که در دست ماست يك مملکت درهم ریخته، همه چیزش خراب، پول این نفت که باید به نفع ملت صرف شود صرف خرید اسلحه می شود. اسلحه به درد ما نمی خورد. این خیانت بزرگی بود که نفت را بدهیم و اسلحه بخریم. در اینجا آمریکا پایگاهی داشت که در مقابل شوروی اگر جنگی شد از آن استفاده کند.

يك ارتش غیرملی و متکی برغیر تربیت کردند. اقتصاد مارا به کلی شکست دادند. الان درهمه چیز محتاج به خارج هستیم، در صورتی که اگر يك استان مملکت را درست کرده بودند برای همه کفایت می کرد. کشاورزی و دامداری و مراتع را از بین بردند و برای همه چیز محتاج خارج شدیم. من امیدوارم همه ملت های اسلام متحد شوند و يك دولت بزرگ اسلامی تشکیل دهند تا این دولت بر همه دنیا غلبه کند.

اظهار نظر درباره مسئولیت سقوط رژیم

درباره اینکه مسئولیت سقوط رژیم با کیست؟ مطالب مختلف در نشریات دیده می شود که هرکس از زاویه دید خود اظهار نظر می کند. لازم است در این مورد دقت و موشکافی شده عوامل مختلف را مورد بررسی قرار داد که این از وظایف اصلی مورخان می باشد. فقط اظهار دو تن از مقامات آن روز در این جا نقل می گردد.

ارتشبد قره باغی از توضیحات مفصل خود در نشریات مختلف چنین نتیجه می گیرد:

هرچه در رویدادهای آن زمان ایران بیشتر دقت می شود، بهتر روشن می گردد که تمام این وقایع بحران ۱۳۵۷ ایران یعنی خروج اعلیحضرت از کشور، آمدن خمینی به ایران، ایجاد هرج و مرج در کشور و در ارتش، به قدرت رسیدن خمینی و بالاخره سقوط رژیم نتیجه همکاری های مخفیانه بختیار با مخالفین و ژنرال هایزر و همکاران وی در ایران است.

دکتر بختیار چنین می نویسد:

اگر ارتش که طبق قانون می بایست از دولت اطاعت می کرد تا اندازه ای در اختیار من بود می توانستم با سلاح قانونی که خود ضامن و نماینده اش بودم با خمینی طرف شوم، این نیاز دوچندان حیاتی بود، چون من با آشوبگران طرف بودم که از بابت ابزار جنگی هم در مضیقه نبودند.

خیانت سران ارتش نمی بایست کل ارتش را که از نهاد های بزرگ ملی است بی اعتبار سازد. قره باغی که شاه برای من به جا گذاشت فردوست که از نزدیکان اعلیحضرت بود با استفاده از مختصر همدستی رئیس ساواک ۲۵ امیر ارتش را در شورایی عالی نیروهای مسلح که موجودیت قانونی نداشت و فقط برای نیازهای ظاهری ابداع شده بود گردهم آورده و قطعنامه کذائی راصادر کردند.

این فکر ساخته و پرداخته این حضرات نبود، اینان یکی از راه حل های پیشنهادی هایزر را قبل از ترك ایران انتخاب کرده بودند.



ترور و قتل و اعدام امرای ارتش

از رویدادهای تاسف آوری که در نخستین روزهای پیروزی مخالفین رژیم روی داد ترور و اعدام و قتل گروهی از امرای ارتش بود که انسانهای ارزنده ای بوده و وجودشان همیشه برای کشور مفید بود. چون بعداً این اعدام ها ادامه یافت لازم است به تفصیل در این باره مطالبی منتشر گردد. فعلاً به همان اخبار روزهای نخستین انقلاب اشاره ای می گردد

ترور بدره ای - بیگلری - نشاط

یکی از افسران رشید و خوش نام ارتش ایران سپهبد بدره ای بود که با داشتن مشاغل مهم و حساس از او به نیکی یاد می شد. چند بار از من دعوت کرد که به لویزان رفته و برای فرماندهان و امرای

ارتش درباره امور پارلمانی و نحوه قانونگذاری در ایران صحبت کنم. هنگام بحث و گفت و شنود با امرای ارتش می دیدم هم اطلاعاتش خوب است و هم اهل سخنرانی و بحث و استدلال می باشد. وفاداری او به شاه به صورتی بود که انتشار داشت شاه هنگام ترك كشور فرمان نخست وزیری به او داده بود که در صورت لزوم مورد استفاده قرار داده و زمام امور کشور را به دست بگیرد چنان که روز ۱۹ بهمن ۵۷ خبرگزاری ها خبر دادند که تیمسار بدره ای فرمان نخست وزیری گرفته و نقل و انتقالات ارتش بهمین منظور می باشد.

ترور او و سرلشکر بیگلری فرمانده گارد جاویدان در روز ۲۳ بهمن از حوادث مهمی است که هنوز اسرار آن فاش نشده است. استوار یکم حاج محمدی راننده سرلشکر بیگلری چنین اظهار داشته است: (ساعت ۹ صبح روز دوشنبه ۲۳ بهمن تیمسار را نزد تیمسار بدره ای بردم. هنگامی که آنها در اتاق مشغول مذاکره بودند دیدم مردم به داخل ستاد ریخته اند. من به آنها جریان را اطلاع دادم. مردم سعی داشتند به سرعت به سمت اسلحه خانه بروند. سپهبد بدره ای و سرلشکر بیگلری تصمیم گرفتند که با هلیکوپتر ستاد را ترك کنند و به من گفتند تو ماشین را به لویزان ببر که من هم آنجا رفتم. چون از آنها خبری نشد به خانه ام بازگشتم. شب در روزنامه خواندم که بیگلری توسط راننده اش ترور شده که بکلی دروغ است. او وابستگی خود را به ملت اعلام کرده بود دیگر علتی برای ترور او وجود نداشت.)

در آن روزهای پر آشوب خیلی از افسران که در دسترس خرابکاران قرار گرفته بودند کشته شدند. سپهبد جعفریان فرمانده لشکر و استاندار خوزستان که از اهواز عازم پایگاه وحدتی بود هلیکوپترش سقط کرد که گفته شد در آن بمب گذاشته و یا هلیکوپتر را دچار نقص فنی کرده بودند. سرلشکر تقی ریاحی توسط مردم در تهران زخمی شده بود که او رابه بیمارستان ارتش بردند. سرتیپ

علی وفائی معاون لشکر زرهی قزوین که خود را به تهران رسانیده بود مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. روزنامه ها نوشتند ۱۳ امیر ارتش به قتل رسیدند.

تیمسار عسگری از افسران گارد شاهنشاهی در باره ترور بدره ای و بیگلری به نویسنده کتاب چنین می گفت:

آنها به دست فلسطینی ها ترور شدند. زیرا وقتی اعلامیه بیطرفی ارتش منتشر شد همه افسران و گروهبانها و محافظین پایگاهها را ترك گفتند ولی تیمسار بدره ای و تیمسار نشاط و من و چندتن دیگر در اتاق های خود بودیم تا کارها را انجام دهیم و روز ۲۳ بهمن هم به کار خود ادامه دادیم. وقتی خبر دادند که گروهی مسلح به رهبری تعدادی فلسطینی برای تصرف پادگانها حرکت کرده اند ما از اتاقها بیرون آمدیم و حتی گروهبان محافظ من يك اتومبیل را حاضر کرد و سویج را هم روی آن گذاشت و کیف اسلحه را هم کنار دستم نهاد. وقتی سوار اتومبیل شده داشتم خارج می شدم که دیدم گروه مسلح وارد پایگاه شدند. همین وضع هم درباره سپهبد بدره ای پیش آمد منتها او با تلفن مشغول مذاکره بود که قدری طول کشید تا از اتاق خارج گردد. وقتی تلفن تمام شد و همراه تیمسار نشاط حرکت کردند تروریستهای مسلح سر رسیدند و وقتی آنها را شناختند شروع به تیر اندازی کردند که این دو افسر رشید همانجا در خون خود غلطیدند.

یکی از امرای ارتش می گفت در روز ۲۳ بهمن سپهبد بدره ای در دفتر کار خود مشغول بود و با همکاری سرلشکر خسروداد و چندتن از امرای ارتش قصد داشتند با هلیکوپتر به قزوین رفته و تیپ قزوین را که آمادگی داشت در اختیار بگیرند و کودتا کنند. مهندس بازرگان با تلفن با سپهبد بدره ای تماس گرفته و می گوید قرار است مذاکراتی با تیمسار صورت بگیرد. دو اتومبیل می فرستد که تیمسار بدره ای و چند تن دیگر را که نزد او بودند به

دفتر بازرگان ببرند. دو اتومبیل می رسد و آنها سوار می شوند که ناگهان دو اتومبیل مسلح دیگر که گویا مجاهدین خلق در آن بودند به اتومبیل حامل بدره ای حمله کرده و او را مقتول و سرلشکر نوزری بقاء را مجروح می نمایند. سرلشکر نوزری بقاء را به بیمارستان تجریش می برند که از بیمارستان به زندان منتقل و پس از چندی اعدام می گردد.

(۱ - ع تافته) در مجله روزگار نو درباره ترور بدره ای و بیگری چنین می نویسد:

روز ۲۳ بهمن سرلشکر قرنی پس از انتصاب به ریاست ستاد ارتش با فردوست ملاقات می کند و به او می گوید دولت بازرگان از شما دوکار را خواسته است یکی اینکه رؤسای نیروهای سه گانه را تعیین کنید و دیگر این که بدره ای و نشاط و خسروداد می خواهند با کمک افراد گارد جاویدان و باقیمانده لشکر گارد کودتا کنند که این اقدام جز خونریزی نتیجه ای ندارد، با آنها مذاکره کنید که دست به این کار نزنند. سپس قرنی به بازرگان تلفن می کند و بین بازرگان و فردوست مذاکره تلفنی می شود. فردوست میگوید در این باره بامقامات صحبت کرده اید؟ بازرگان می گوید همان مقامات این دستور را به من داده اند. سپس سپهبد حاتم برای نیروی زمینی - سپهبد آذربرزین برای نیروی هوایی - دریادار مدنی برای نیروی دریائی پیشنهاد می شوند. قرنی گفت از درجات پائین تر می خواهیم که فردوست گفت من آنها را نمی شناسم. درباره تقاضای دوم فردوست گفت سعی می کند وسیله تلفن با آنها صحبت کند که مقدر نشد فقط به خانم بدره ای می گوید چون جان شوهر شما در خطر است بگوئید با تلفن با من صحبت کند. پس از آنکه قرنی اطلاع پیدا می کند که کوشش فردوست برای تماس با آن سه نفر بجائی نرسیده می گوید تیمسار خیلی متأسفیم که آنها حاضر به مذاکره باشما نشده اند و ناچار هستیم برنامه دیگر را اجرا کنیم.

(محتماً اعزاز گروهی برای ترور آنها بوده است.)

رابطه فردوست و قرنی از آنجا صمیمانه شده بود که در زمان شاه وقتی قرنی به حبس محکوم می گردد او نامه خانم قرنی را که به شاه نوشته بود (قرنی در زندان مریض است و بچه هایم وضع بدی دارند) به عرض شاه می رساند و قرنی را از زندان آزاد می کند. همچنین باردیگر ده مکانیزه قرنی را که زارعین گرفته بودند در اختیار او می گذارد یعنی دفتر ویژه رسیدگی می کند چون مکانیزه بود و مشمول اصلاحات ارضی نبود شاه دستور می دهد به قرنی پس داده می شود.

البته همه این افسران منصوب شده هم سرنوشت بدی داشتند. سپهبد حاتم اعدام شد. دریا دارمدنی از کشور خارج گردید. سپهبد آذر برزین هم به خارج می گریزد و قرنی هم ترور شد.

سپهبد حاتم از افسران تحصیل کرده ارتش محسوب می شد و قائم مقام رئیس ستاد بزرگ بود که در ماههای آخر سلطنت شاه به مذهبیهون تمایل پیدا کرده بود. تذکرات او در جلسه ۱۶ آذر ۵۷ شورای امنیت ملی باعث شد که از هاری با شاه مذاکره کند و اجازه تظاهرات تاسوعا و عاشورا را بگیرد. (۱۹ و ۲۰ آذرماه ۵۷) که این تظاهرات مقدمه و شروع انقلاب بود. مذاکرات حاتم و فردوست در جلسه ۲۲ بهمن ۵۷ شورای عالی ارتش منجر به اعلام بیطرفی ارتش و صدور آن اعلامیه شد. سپهبد حاتم در دفاعیات خود هم گفت (گفتم باید به ملت پینویدیم و اعلام هم بستگی کنیم تا به این برادر کشی خاتمه داده شود. چون شاه به مملکت بر نمی گردد و ما باید در بقاء ارتش و نگهداری آن تلاش کنیم.) وقتی حاتم در قائم مقامی نیروی زمینی بود به دستور دادستان انقلاب دستگیر و محاکمه و به سه سال زندان محکوم می گردد، پس از صدور رأی یکی از همکاران سپهبد مدرک جدیدی علیه او به دادگاه انقلاب ارائه می کند که در مقام خود به شاه گزارش داده بود که برای مقابله با شورشیان، ارتش مجاز به تیراندازی باشد و موافقت شاه

راهم جلب می کند و این مطلب را با امضای خود به تمام پادگانها ابلاغ کرده بود. بابه دست آمدن این مدارك دادگاه انقلاب محاکمه را تجدید و او را اعدام می کند.

نویسنده کتاب شخصاً سپهبد حاتم رانمی شناختم. از خانواده های سرشناس گیلان بود. ارتشی ها و گیلانیها که او را خیلی خوب می شناسند می گویند یکی از با ارزشترین افسران ایران بود. به چند زبان خارجی تسلط کامل داشت. اطلاعات نظامی او بطوری بود که در کنفرانسهایی بین المللی که مقامات نظامی شرکت می کردند او از طرف ارتش ایران شرکت می کرد و تسلط او همه را دچار تحسین می نمود. آنها می گویند نظیر او در ارتش ایران و شاید در خیلی از ارتشهای دنیا کم بود. هیچگونه آلودگی مادی و سیاسی هم نداشت.

شب ژنرال ها

و اعدام چهارامیر ارتش در پشت بام مدرسه رفاه



سرلشکر خسروداد



سپهبد رحیمی

از زشت ترین کارهایی که درنخستین روزهای سرنگونی رژیم

صورت گرفت اعدام چهارتن از ژنرال های ارتش ایران در روی پشت بام مدرسه رفاه بود که موج انزجار را علیه حاکمان جدید به راه انداخت. زیرا یکی از ژنرال ها سپهبد مهدی رحیمی بود که او را خیلی خوب می شناختم. افسری شریف و رشید و درستکاری بود که تا آخرین لحظه هم به شاه و سوگندی که یاد کرده بود وفادار ماند و روش او تحسین مخالفین رژیم سابق و حتی خود خمینی را برانگیخت. مرد و مردانه ایستاد و از قسمی که خورده بود دفاع کرد.

روزنامه کیهان چاپ لندن درباره اعدام چهار تن از امرای ارتش بر بام مدرسه علوی چنین می نویسد:

در شب ۱۶ فوریه ۱۹۷۹ به وسیله دکتر ابراهیم یزدی نام ۶۳ نفر که باید اعدام شوند به خمینی داده می شود. خمینی از احمد پسرش که در اتاق بود قلم می گیرد و جلوی اسامی ارتشبد نصیری - سپهبد رحیمی - سرلشگر خسروداد - سرلشکر ناجی علامت می زند و می گوید فعلاً همین ها. یزدی می گوید چنانکه بقیه را فرصت دهیم احتمال کودتا و بلوا می رود که خمینی با لحن آمرانه ای می گوید: (همین که گفتم) در آن اتاق که یزدی دوزانو و با ادب جلوی خمینی نشسته بود احمد خمینی - صادق خلخالی - هادی غفاری - آذری قمی - مشکینی درمقابل او ایستاده بودند که در ساعت ۲۲/۳۰ همان روز چهارتن امیر ارتش رابا چشمان بسته به سوی پشت بام می برند. دربین راه سرلشکر ناجی ابراز ناراحتی می کند که سپهبد رحیمی باصدای رسای نظامی به او می گوید (تیمسار قوی باش). ناجی می گوید پس مرا حلال کن. بازهم رحیمی می گوید در راهی که ما جان می دهیم حلال شده خدائی و وجدانی هستیم، برو به امید دیدار در آن دنیا. درپشت بام هریک از این چهارتن امیر ارتش را در مقابل دیوار قرار داده يك دسته پنج نفری فلسطینی باروسری قرمز و لباس مخصوص خود با ۵ قبضه تفنگ آماده فرمان بودند. خبرنگاران داخلی و خارجی می گویند گـوربا فرمان شلیک را یـزدی می دهد و حتی تیرهای خلاص را



جنازه چهارتن از امرای ارتش (ارتشبد نصیری - سپهبد
رحیمی - سرلشکر خسروداد - سرلشکر ناجی) پس از اعدام برپام
مدرسه علوی)

یزدی و خلخالی با پارابلوم به شقیقه آنها شلیک می کنند. خمینی که در اتاق نشسته بود از صدای تیر خلاص متوجه می شود که کار تمام شده و یزدی نزد او آمده و می خواهد که برای مشاهده اجساد بیاید. خمینی به پشت بام می آید و با نوک پا به جسد تیمسار رحیمی زده می گوید (استقامت و قدرت را از این یاد بگیرید) آنگاه چون پایش به مرده خورده بود ناچار وضو می گیرد و نماز می خواند که با کلاه شرعی و جنبه مذهبی این کار را انجام می دهد.

سرتیپ امیر امجدی از امرای شریف ارتش که با نویسنده هم بستگی فامیلی داشت و سال ها از مشاغل ارتشی برکنار بوده در لندن برایم تعریف می کرد که همان شب های اول سقوط رژیم گروهی پاسدار به خانه من ریخته مرادستگیر کردند و تصور می نمودند که مصطفی امجدی یا بابا امجدی را که از افسران فعال ساواک بودند دستگیر کرده اند و مرا یکسر به مدرسه رفاه بردند و در اتاق بزرگی که خیلی از سران کشوری و لشکری از قبیل هویدا - نصیری - خلعت بری - رحیمی - خسروداد و امثالهم بودند انداختند. آنها که من رامی شناختند تعجب کردند که چرا مرا هم که سالهاست کاری ندارم به اینجا آورده اند. پس از چند ساعت مرا به اتاقی بردند که ملایی به نام (انوار) آنجا نشسته بود و از من شروع به سؤال و جواب کرد. او تصور می کرد من مصطفی یا بابا امجدی هستم. گفتم اشتباهاً مرا گرفته اند من امیر امجدی از اهالی نور مازندان هستم که خیلی وقت است کار ارتشی ندارم و می توانید جریان را از سرلشکر قرنی بپرسید چون او مرا خوب می شناسد. آن دو ژنرال که دنبالشان هستید از اهالی آذربایجان هستند. انوار که معلوم شد از روحانیون منطقی و با انصاف می باشد وقتی حرفهای مرا شنید خیلی ناراحت شد و تلاش کرد خودرابه خمینی برساند و بگوید افرادی را اشتباهاً آورده اند. قرار بود در آن شب ۳۰ نفر از امرای ارتش اعدام شوند که من هم جزو آنها بودم. پس

از لحظه ای که انوار از اتاق خمینی برگشت با ابراز خوشوقتی گفت خوشبختانه توانستم امام راقانع کنم که فعلاً از اعدام شما صرفنظر کند. گفت به امام یادآور شدم که در بین این ۳۰ نفری که قرار است امشب اعدام شوند اشتباهاً افرادی هستند که به علت تشابه اسمی آنها را عوضی گرفته اند و تا رسیدگی کامل صورت نگیرد ما مرتکب اعدام تعدادی افراد بیگناه شده ایم. من حتی جریان را از سرلشکر قرنی پرسیدم او هم گفت امیر امجدی مدت ها با من کار کرده سوابق خوبی هم دارد و کتباً هم مراتب را گواهی کرد که آن را هم به امام نشان دادم. امام گفت پس حالا که این طور است بگوئید از اعدام آن ۳۰ نفر صرفنظر شود فقط همان چهار نفر (نصیری - رحیمی - ناجی - خسروداد) اعدام گردند. تیمسار امیر امجدی اخیراً در تهران درگذشت.

در همان روزها دکتر ابراهیم یزدی که تابعیت آمریکائی او حتی مورد تأیید سولیوان سفیر آمریکا در ایران می باشد نقش بازجویی از امرای ارتش را بر عهده گرفت که قسمتی از بازجوییهای مزبور چنین است: این گفتگو با چهار تن از امرای ارتش (سپهبد رحیمی - سپهبد ربیعی - سرلشکر ناجی - سرتیپ خلبان محققى) به عمل آمده است.

س - آیا مطالب مربوط به نوار شاه که دستور کشتار داده است صحت دارد؟

ج - ربیعی - صد در صد حقیقت ندارد. من نه خود هیچوقت این نوار را شنیدم و نه در باره اش هیچکس به من چنین دستوری داد. چون به نظر من اصولاً کارنیروی هوائی نبود. اصولاً شاه آدم ضعیفی بود و نمی توانست دستور کشتن مردم را بدهد. همیشه به ما دستور این بود که کسی را نکشید.

رحیمی - من هم نظر تیمسار ربیعی را تأیید می کنم. بنا به وظیفه ام نوار را شنیدم و چون صدای شاه را خوب می شناختم دیدم

که نبود و نتوانستم قبول کنم. من حتی از نظر سیلابی هم صدایش
زا می شناختم، حتماً نبود.
یزدی - اما مقامات آمریکائی و متخصصین همه تأیید کرده
اند که صدای شاه است.

خبرنگار - با تبلیغاتی که روی ارتش می شد ما باور می
کردیم همه چیز دارد جز بمب اتمی. ادعا این بود که فوق العاده
نیرومند است اما اکنون به نظر می رسد در برابر نیروهای خارجی
تحمل نداشته و همه قدرتش برای مردم بود. با این حال چه شد که
ارتش در مقابل مردم از هم متلاشی شد؟
رحیمی - ارتش هیچوقت خودش را از مردم جدا نمی دانست
و با آنها یکی است.

خبرنگار - پس مسئول کشتار بیرحمانه هفتم و هشتم بهمن
چه کسی بود؟

ریبیعی - من آن موقع از وضعیت اطلاع نداشتم و از نقطه
نظر نیروی هوائی ما وضعیت نیروها را نداشتم. اما دیدم بختیار
می گوید می خواهم از طریق قانون اساسی رژیم را تغییر دهم. بعد
دیدم که مردم بازرگان را می خواهند که قصد دارد اعلام جمهوریت
کند. پس فکر کردم چرا کاری کنیم که منجر به خونریزی شود بنا بر
این نباید از بختیار پشتیبانی شود.

خبرنگار - آیا شاپور بختیار هم در جلسه فوق العاده سران
نظامی شرکت داشت؟

ریبیعی - نه، او نبود وقتی مطلع شد گفت برگردید
سرکارهایتان ولی ما گوش نکردیم و سعی کردیم کار انجام شود.
رحیمی - ارتش هیچوقت از ملت جدا نبوده و من هم از ملت
جدا نبودم اگر فکر می کنید ما ارتشی ها با نیت سرکوبی مردم و
تعمداً به طرف هموطنان عزیز شلیک کرده ایم این طور نیست
هرسریاز سعی دارد که در موضع خود اسلحه اش را محکم
نگاهدارد و اگر کسی خواست از او بگیرد او را بزند.

خبرنگار - من خودم روز ۱۷ شهریور (جمعه سیاه) دیدم مردم بی دفاع نشستند و بدون آن که کاری کرده باشند آنها را به گلوله بستند.

رحیمی - قبول کنید که دستور ما در کلیه موارد این بود که مبادا از دهان کسی خون بیاید. همین الان این آقایان چریکها اگر به ما اخطار کنند که تکان نخورید ما شما را خواهیم کشت این وظیفه شان هست اگر به طرف آنها رفتیم دفاع خواهند کرد. دستور کلی این بود که خونریزی نشود. مردم به طرف سربازان با آجر و سنگ می آمدند و به آنها فحش می دادند و برخورد هائی می شد.

خبرنگار - شنیده است بعضی از سلاح های حساس را برای این که به دست نیروهای انقلاب نیفتد برده اند. همچنین گویا هواپیماهای اف ۱۴ را به خارج فرستاده اند؟

ربیعی - يك دانه از هواپیماهای نیروی هوایی از ایران خارج نگردیده و در پایگاه های اصفهان و شیراز و تهران هستند. من از اولین کسانی بودم که خواستم ارتش با مردم اعلام همبستگی کند. حتی روز یکشنبه ۲۲/۱۱/۵۷ در ساعت ۹ صبح بختیار از من خواست تا ساختمان تسلیحات قورخانه را از هوا بمباران کنم (رحیمی من هم تأیید می کنم) ما امتناع کردیم و بدون اطلاع بختیار شورای عالی ارتش را تشکیل دادیم.

خبرنگار - آیا وسایل فنی مجهز و پیشرفته ارتش را متخصصین آمریکائی از سوی پنتاگون حفظ می کنند؟

ربیعی - خیر، دست خودمان هست، فقط ممکن است از متخصصین خارجی استفاده کنیم. ما در این مورد آموزش دیده ایم. یزدی - به گفته خود مقامات آمریکائی و طبق شواهد بسیار استفاده از این سلاحها حداقل ۲۰ سال دیگر برای افراد ارتش ایران امکان پذیر می باشد.

در این موقع یکی از خبرنگاران گفت این آقایان همه از هم بستگی دم می زنند آن وقت ما شاهد آنهمه کشتار بوده ایم. یزدی

گفت لابد آن کشت و کشتارها هم نوار بوده همانطوریکه از هاری می گفت.

خبرنگار - شما که می گوئید موافق هم بستگی ارتش و مردم بوده اید چرا در اعلامیه خود طرفداران امام خمینی را خائن و خرابکار معرفی می کردید؟

رحیمی - در مملکت ما داشتن اسلحه غیر مجاز قدغن است. به ما می گفتند عده ای اسلحه دارند ما آنها را خرابکار می گفتیم. برای این که این افراد مسلح به جان افراد بی سلاح نیفتند ما جلوگیری می کردیم.

یزدی - ترجیح می دادید خود شما بکشید تا آنها بکشند.

خبرنگار - شما روی ارتش و نیروی هوایی مرتب تأکید می کنید در حالی که سرتیپ محققی اشاره ای داشت که وقایع اخیر در اثر کوشش همافران بوده است.

ربیعی - همافران به پیروزی نهضت کمک کردند چون آنها می دانند که ارتش برای جنگهای خارجی است نه برای جنگهای داخلی.

خبرنگار - شما همه زیر نظر شاه و زیر دستور او بودید. حالا پس از رفتن او چه احساسی دارید؟ شاه مرتکب اشتباهات زیادی شده آیا شما موافقید؟ اگر شاه در ایران بود باید محاکمه می شد.

ربیعی - این بسته به تصمیم گیری مردم است.

رحیمی - اصولاً ارتش مال مردم و مملکت است. تا وقتی که شاه فرماندهی داشت ایشان بود و حالا که نیست ارتش دوش به دوش مردم می ماند، چون مملکت باید ارتش داشته باشد.

ناجی - در ارتش هیچ مقامی خود را از ملت جدا نمی داند و اگر در ارتش کسی به ملت کینه داشت مطرود است. من در اصفهان که فرماندهی داشتم بارها در محل حاضر می شدم که به مردم تیراندازی نشود و تیر اندازها هوایی بود که مردم می گفتند (توخالی است) و افسران ناراحت می شدند. من به افسران می

گفتم از این حرف ناراحت نباشید. روش ما این بود که اول با بلندگو و بعد با ماشین آبپاش و سپس باگاز اشک آور و سرانجام با تیرهوائی...

خبرنگار - در نجف آباد چه وقایعی اتفاق افتاد؟
ناجی - من با نجف آباد کاری نداشتم چون آنجا فرماندار نظامی نداشتم. مطلب را می توانید از آقایان طالقانی و پرورش سؤال کنید. من همیشه تلاش می کردم بازار باز باشد چون بستن دکان ها هم به ضرر دکانداران و هم به ضرر اقتصاد مملکت بود. من در اصفهان حتی يك تانك چيفتن نداشتم. ارتش ما مثل انگلستان یا پاکستان داوطلب ندارد ۹۹ درصد آن از کادر وظیفه است که خود را از مردم جدا نمی دانند.

خبرنگار - شما که این ادعاها را می کنید چرا به شکنجه های ساواک و سیا اعتراض نکردید؟
ناجی - يك سرباز وظیفه اش این است که برای حفظ جانش جنگ افزار خود را حفظ کند.

رحیمی - اصولاً وظیفه فرمانداران نظامی این بود که مانع جمع شدن سه نفر یا بیشتر بشوند برای این منظور ما به ماشین آبپاش و گزازشگ آور و تیر هوائی متوسل می شدیم. وقتی مردم جلو می آمدند به طرف آنها شلیک می شد.
یزدی - در فیلمهای ۱۷ شهریور به وضوح نمایان است که مردم نشسته بودند.

رحیمی - من آن موقع نبودم.
خبرنگار - چند نوبت شاه می خواست ایران را ترك کند و عده ای از سران ارتش مانع می شدند و ادعا می کردند که می خواستید او را بر تخت نگه دارید؟

ربیعی - ما هیچوقت جرأت نداشتیم به شاه بگوئیم بماند یا برود و تصمیمات به عهده خودش بود.

خبرنگار - آقای ربیعی چگونه دستگیر شدید؟

ربیعی - روز ۲۲ بهمن مرتب سپهبد حاتم تلفن می کرد و می گفت نیروی زمینی از بین رفته فقط نیروی هوایی مانده و از من خواست اقدامی بکنم تا ارتش از هم نپاشد. من هم اقداماتی کرده و از اسلحه خانه حفاظت کردم، بعد به رادیو و تلویزیون تلفن کردم تا از قطب زاده بخواهم اعلامیه های محرك پخش نشود. بالاخره توانستم با داماد طالقانی صحبت کنم. او گفت فوراً می آیم نزد شما. آمد و چشم های مرا بست و مرا آوردند اینجا مثل يك زندانی.

یزدی - داماد آقای طالقانی اینجاست و موضوع را تکذیب می کند.

خبرنگار - مسئله اطاعت کورکورانه از مقررات و قوانین مربوط به زمان جنگ است نه صلح. هیچ فرماندهی مکلف نیست از فرمان غلط تبعیت کند و وقتی مردم با دست خالی تظاهرات می کنند آنها را به خاطر اعتقادشان به گلوله ببندند.

ناجی - هیچ فردی در ارتش نیست که بخواهد علیرغم حفظ اسلحه اش آدم بکشد. من فکر می کنم دستهایی درکار است که می خواهد ارتش را لجن مال کند تا زمانی که مردم راه پیمائی می کردند ما کاری نداشتیم. با این که در اصفهان روز عاشورا پس از راه پیمائی ۶۰ مغازه و چند سینما را آتش زدند ما کاری نکردیم.

یزدی - اینها همه شريك جرم های شاه هستند. گرچه مولا علی گفت (هرگز نگو مأمورم و معذور) اینها رفتارشان با ما در هیچ معیار جهانی درست و مطابق با قانون نبوده اما رفتار با آنها مثل خودشان نخواهد بود. کسی که فردی را برای گرفتن اقرار زیر شکنجه قرار بدهد انسان نیست. ما به برادران مان گفته ایم آنها را نکشند. تکلیف آنها در دادگاههای انقلابی روشن خواهد شد.

در پایان ربیعی و محققى از دکتر یزدی گله کردند که چرا آنها را با دیگران در يك ردیف قرار داده اند. یزدی گفت من پیش از تشکیل دادگاه قضاوتی نمی کنم. اما در اسلام باید بگویم

شما همه مجرمید. نصیری جرم خاص دارد و شما دونفر جرم عام. در این جلسه وقتی سرلشکر ناجی و سرتیپ محققى از هم بستگی بامردم صحبت می کردند ناگهان داماد طالقانی بافریاد گفت (بیائید برای يك بار مردانه رفتار کنید و اقرار کنید که چه ها کرده اید و واقعیت چیست؟ شما تیمسار محققى چطور ادعا می کنید که از اوضاع مملکت بی خبر بودید و از قتل عام مردم چیزی نمی دانید؟ شما آقای ناجی از دادگاه نورنبرگ درس بگیرید که چگونه نازیها در مقابل دادگاه ایستادند و گفتند به ما دستور دادند بکشید و ما هم کشتیم. شما هم شجاعت را از آنها یاد بگیرید.)

خبرنگار - تیمسار رحیمی شما چگونه دستگیر شدید؟

رحیمی - آنروز به تنهایی در میدان سپه راه می رفتم. چند نفری روی سر من ریختند و دستگیرم کردند. کمی مرا اذیت کردند و کتک هم زدند ولی مهم نیست چون جوان بودند. من بیگناهم و کاری نکرده ام. همیشه خدمت خدا را کرده ام و خدمتگذار مردم بوده ام.

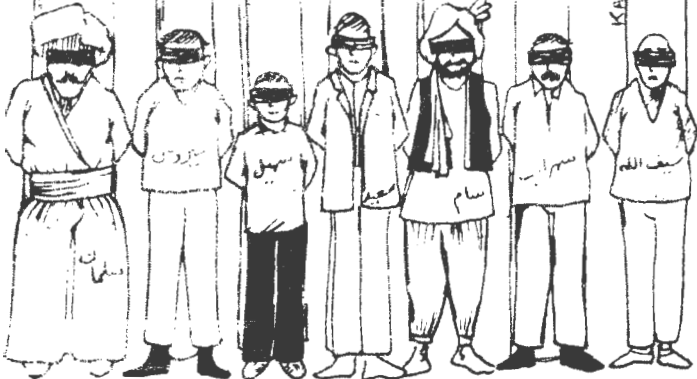
خبرنگار - پس چرا به پیام امام خمینی که شما و دیگر امرای

ارتش را دعوت به پیوستن به مردم کرده بودند توجهی نکردید؟

رحیمی - من سرباز بوده و سوگند خورده ام و باید به سوگند خود وفادار می ماندم. ضمن ستایش شخصیت امام خمینی در مسیری که خود را موظف می دانستم آنچه را که در خدمت ارتش است انجام دهم. ضمناً به این انقلاب بی اعتقاد نبودم و مطمئن هستم که از این به بعد ایران پیشرفت خواهد کرد.

خبرنگار - درباره وضع فعلی خود چه فکر می کنید؟

رحیمی - خوشحالم که اگر اسیر هستم دست مسلمانان هستم و حق و عدالت اجرا خواهد شد.



اصغر آقا

هفت سین خلخالی

نقش خلخالی (یا آیشمن ایران) در اعدام ها

در تاریخ عصر ما سابقه ندارد که فردی به خود اجازه بدهد شب و روز گروهی از مردم با گناه ویی گناه را به جوخه اعدام بسپارد و به این جنایت بی شرمانه خود هم افتخار کند. شیخ صادق خلخالی چنین است که به (آیشمن ایران) ملقب گردیده و طرز کارش طوری بود که آیت الله مکارم شیرازی طی مقاله ای چنین نوشت: (سریعتر از آنچه در قصابخانه سرگوسفند را می برند خلخالی انسان هارا از دم تیغ می گذراند.) در اینجا اشاره مختصری به خلاصه چند گفته خلخالی می شود.

(وقتی حاکم شرع شدم مقید به آداب و رسوم نبودم و می گفتم اسم همه این هارا روی سینه شان بزنید و آنها را اعدام کنید. پرس و جو وقت گیر است. بازرگان و سحابی و یزدی می رفتند پیش امام و اعدام هارا به عقب می انداختند ولی روز بعد با خون جگر آنها را اعدام می کردم. اینهایی را که اعدام کردم محاکمه نداشتند غرب زده بودند و باید کشته می شدند. روز ۲۱ بهمن سپهبد رحیمی برای سرکشی به شهربانی می رفت که در چهارراه حسن آباد دستگیر شد. سالارچاف در مجلس بود که می خواست فرار کند از بالای میله ها افتاد و پایش شکست.

به دستور امام فوراً نصیری - رحیمی - ناجی - خسروداد را

به جوخه اعدام سپردم. سرلشکر نادر افشار و سرلشکر همدانیان و سرلشکر معتمدی و سرتیپ ملک را اعدام کردم. یزدی می خواست مانع اعدام گردد و با او درافتادم و موفق شدم.

مهندس ریاضی - علامه وحیدی - سرلشکر پاکروان - دکتر سعید - سرلشکر جهانبانی - سپهبد خواجه نوری - سرلشکر بیدآبادی - سرلشکر یزدجردی - سرهنگ زمانی و کوچصفهانی و عده ای از نمایندگان مجلس وابسته به رژیم را به جوخه اعدام سپردم. در این کار ما به خود شب و روز راه نمی دادیم چون می دانستیم که این جوّ فروکش می کند و دست و پای ما بسته خواهد شد بهمین جهت هرچه می توانستیم اعدام می کردیم.

بعد از فرماندم جمهوری اسلامی امام مرا خواستند و گفتند به قصر می روید و کار را ادامه می دهید. به آنجا رفتم و حدود ۱۲ شب و روز در زندان ماندم. هویدا را به دادگاه بردم و به سرعت محاکمه و اعدام کردم زیرا بازرگان مانع بود.

سپهبد مقدم و سپهبد برنجیان و خلعت بری و مهندس روحانی و دکتر نیک پی و تعدادی دیگر از سردمداران رژیم را به سرعت اعدام کردیم. درباره سرلشکر پاکروان با توجه به کبر سن باید مورد عفو قرار می گرفت ولی به دستور قرآن راه عدم در پیش گرفت. افرادی نظیر سپهبد صدری و سپهبد حجت کاشانی فوراً اعدام شدند. من این خدماتی را که به ملت کرده ام اجر و مزدش را از خدا می خواهم و یقین دارم که خداوند مرا از رحمت خود بی نصیب نخواهد کرد. در اسناد لانه جاسوسی (مرا آئشمن ایران) نامیده اند. آنهایی که دین ما و انقلاب ما را قبول ندارند چه می گویند؟ من عده زیادی را اعدام و اموال خیلی هارا مصادره کرده و اجرش را هم از خدا می خواهم. در کردستان یک بار دکتر رشوند سرداری و ۹ نفر دیگر را که مجاهد بودند کشتم. بلافاصله به سرپل ذهاب رفتمیم و با اعدام سه نفر به تظاهرات خاتمه دادیم. در مریوان ۹ نفر را اعدام و باز به سنندج برگشتم بلافاصله سرهنگ تیموری و

سرتیپ نیازمند را اعدام کردم. در سقز ۲۵۰ نفر از نظامی و غیر نظامی را محاکمه و اعدام کردیم.

به عزالدین حسینی و دکتر قاسملو نامه نوشتم که اگر تسلیم شوند عفوخواهند شد. آنها نامه نوشتند و مرا (قصاب خلق کردستان در ماه رمضان) معرفی کردند. دولت موقت انتظار داشت در کردستان خون از دماغ کسی نریزد. ایین کار ساده لوحانه بود. بازرگان و بنی صدر برای روحانیون ارجی قائل نبودند. به قول سرتیپ ظهیر نژاد من با ایجاد رعب و وحشت در کردستان کار پنج لشکر را انجام دادم.

وقتی امام دچار کسالت قلبی شد (آیت الله منتظری به من حکم دادند به گنبد رفتم وضع بدتر از کردستان بود. بلافاصله چهار تن از سران ترکمن (توماج - جرجانی - واحدی - مختوم) را اعدام کردم. در گنبد حکم اعدام ۹۴ نفر از جمله چند تن از طلاب را دادم که سروصدا خوابید. این يك حرکت خدائی بود که با دست من در ایران ظاهر شد.

من معتقد بودم که این محکومین به مرگ حق آب خوردن را هم را ندارند؛ باید فوراً اعدام گردند. به من می گویند چرا متهمین وکیل ندارند؟ مگر آنها لال هستند، اصولاً ما از این متهمین چیزی نمی پرسیم که جواب بخواهد. در دموکراسی غربی ذوالفقار علی بوتو را مدتها نگه می دارند و محاکمه می کنند ولی ما هویدا و مقدم را که خیلی هم مورد حمایت بودند به سرعت اعدام کردیم.

در مهاباد يك شکنجه گر ساواک به ۴۰۰ ضربه شلاق محکوم شد. پس از خوردن چند ضربه حاضر شد هر شلاق را به هزار تومان بخرد. با چانه زدن به ۵ میلیون تومان مصالحه شد. این که مرا (دژخیم) خوانده اند ممکن است يك عقل کلّهائی هم مثل پیغمبر و علی دستور کشتار بدهند. من معتقدم تا ابد نمی شود با خونریزی به کار ادامه داد ولی اگر حس رافت باشد تبه کاران مسلط می شوند. مصدق به نصیری رحم کرد که او را از بین بردند.)

خلخالی بعدا در مصاحبه ای گفت هر قدمی که برداشتم و هر حکمی که دادم به خاطر امام و با نظر امام بوده است ولی حالا که زحمات من مورد ایراد قرار گرفته مغموم و افسرده ام. تعداد کسانی را که اعدام کرده ام نمی دانم ولی اگر بازهم زنده شوند آنها را اعدام می کنم چون می دانم خواست قلبی امام است.

این اقدام خلخالی به شدت مورد اعتراض مهندس بازرگان نخست وزیر وقت قرار گرفت که گفت (شیخ صادق خلخالی بیمار روانی است و از کشتن افراد لذت می برد)

روزنامه ها نوشتند که در کردستان خلخالی اشتباهاً فردی را می خواست اعدام کند گفت مرا عوضی گرفته اید. خلخالی گفت (بهر حال من دستور کشتن تو را می دهم اگر گناهکاری باشی اعدامت برحق است و اگر بیگناه باشی برایت نعمت الهی است و خداوند تو را شهید حساب کرده و به بهشت می روی) بعدا معلوم شد اشتباه اسمی بوده و اعدام هم شد.

دریادار مدنی استاندار وقت خوزستان در مصاحبه ای چنین گفت در رژیم خمینی افرادی مثل خلخالی هستند که به کشتن عده زیادی افتخار می کنند. وقتی استاندار بودم به خوزستان آمد تا ۲۰۰ نفر را بکشد. من در پایگاه بندرعباس بودم که همان شب اول به من خبر دادند که خود را برسان که خلخالی شروع به آدمکشی کرده است. قبل از رسیدن من ۶ تن را اعدام کرده و می خواست ۱۹۴ نفر دیگر را هم اعدام کند. گفتم او را همراه ستاریان دادستانش به دفترم آوردند. به قم به اشراقی تلفن زدم که یا خلخالی را احضار کنید یا خودم دمش را می گیرم و او را بیرون می اندازم یا همین جا محاکمه اش می کنم. ده دقیقه بعد خلخالی احضار شد. همراه دادستانش از خوزستان اخراجشان نمودم.

درباره اعدامها در ایران باید مطالعه و بررسی کرد تا روشن شود که افرادی نظیر خلخالی مرتکب چه جنایاتی شده اند و چه انسانهای با ارزشی از دست رفته اند.

چگونگی خروج دکتر بختیار از کشور

وقتی در روز ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم سقوط کرد شورشیان و خرابکاران در صدد حمله به سازمان های نظامی و ادارات دولتی برآمدند از جمله حمله به نخست وزیری برای دستگیری دکتر بختیار رفتند که شایع شد توسط مردم دستگیر گردید. ولی چگونگی دستگیری بختیار هنوز روشن نیست.

روز دوشنبه ۲۳ بهمن ۵۷ رادیو تهران از قول خبرگزاری پارس گزارش داد که شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم شاهنشاهی توسط مردم دستگیر شد.

دکتر صالح خو سخنگوی بازرگان نیز در مصاحبه مطبوعاتی راجع به دستگیری بختیار گفت محل اقامت او را نمی تواند فاش کند. دکتر بختیار در کتاب یکرنگی ماجرای خروج خود را از کشور چنین می نویسد:

وقتی قره باغی درباره اعلامیه بیطرفی ارتش با من صحبت کرد و گوشی تلفن را گذاشتم دانستم همه چیز از دست رفته است. قسمت هائی از حوادث آن ۳۷ روز از جلوی چشم می گذشت. گوشی تلفن را برداشتم که از فرستنده رادیوئی بخواهم متن اعلامیه بیطرفی ارتش را لااقل تا یک ساعت دیگر پخش نکنند و بعد کارهائی را که روی میزم بود تمام کردم. در خیابان سروصدای رجاله

ها بلند بود و صدای محافظین را که می گفتند به نخست وزیری حمله نکنید می شنیدم . صدای اصابت فشنگ مسلسل ها بر روکار اتاقی که در آن نشسته بودم به گوش می رسید. کسی در دفتر مرا زد بدون این که جوابی داده باشم دو نفر وارد شدند. يك افسر پلیس و يك افسر ساواک و گفتند اوضاع آشفته است. گفتم هروقت موقع رفتن بود می روم. دستگاه دولت متلاشی شده بود، تقریباً همه وزارتخانه را ترك کرده بودند. آیت الله در حال زایمان جمهوری اسلامی اش بود. چون هیچ راه خروجی نداشتم خواستم هلیکوپتری به دانشکده افسری بیاید. وقتی از پله های نخست وزیری پائین می آمدم منشی من پرسید کی بر می گردید؟ گفتم نمی دانم ولی برمی گردم.

در فاصله کوتاه نخست وزیری و دانشکده افسری محافظین و افسران ادای احترام کردند و من هم با یکایک آنها دست دادم و سوار هلیکوپتر شده و به طرف نامعلومی که معین کرده بودم رفتم. يك ساعت بعد از رفتن من رجاله ها نخست وزیری را اشغال کردند. مطمئنم که غارتگران دست شان به رئیس دولتی که دیوانه نوفل لوشاتوقسم خورده بود به سزای اعمالش خواهد رسانید نرسید. هرچه شینی قیمتی که دستشان رسیده به غنیمت بردند.

چند دقیقه بعد از خروج از نخست وزیری زندگی مخفی من آغاز شد. تنها رابطه من بادیبای خارج يك رادیو ترانزیستوری بود. خبر شدم که خانه ام غارت شده و کتابخانه ام را ویران کرده اند. گوینده رادیو گفت شاپور بختیار به قتل رسیده است. کمی بعد خبر تکذیب شد که من به قتل نرسیده بلکه خودکشی کرده ام. فردای آن روز مطلع شدم که دستگیر شده باهویدا در خانه خمینی زندانی هستم. این سرنوشت به نظرم از سرنوشت قبلی بهتر نبود. من سناریوی اولی را بر دومی ترجیح می دادم. آن روز محل اقامتم راعوض کردم. انزوای من ۶ ماه طول کشید. در این مدت حتی قدمی به بیرون نگذاشتم. این طور استدلال می کردم که اگر به خانه دوستان بروم هم رفقارا به خطر انداخته ام و هم در امنیت نخواهم

بود، رفتن به منزل خویشان هم خطرناکتر بود، میزبانان من افراد شریف و مهربانی بودند، مستخدمین را مرخص کرده صاحبخانه و همسر و دختر و دامادش در تمام مدت اقامت من کارهای خانه را انجام می دادند. من بر حسب طبیعتم آدم منزوی هستم، طبعاً تحمل این وضع برایم چندان دشوار نبود، در آن اتاق با پرده تاریک اعتقاد راسخ داشتم که عقاید من برحق است و ایمانم را حفظ کردم. اتاق من دیوار به دیوار یک دادگاه انقلابی بود، تمام شب و روز در آن شنونده و شاهد محاکمه خودم بودم. دستور بازداشت صادر شد و اتهاماتم متعدد بود. این دوره بی شک از سخت ترین دوران زندگی من بود ولی ایمان مرا متزلزل نساخت. من آدم یکرنگی بودم ولی خمینی یک رنگ نبود گفت من می آیم و به قم می روم ولی دقیقاً عکس گفته خود عمل کرد. خمینی حتی با خود هم یک رنگ نبود. کسانی که مرا در تنگنا گذاشته بودند تصور می کردند من اهریمنی هستم و این امام است که ایران را بهشت خواهد ساخت. بعد فهمیدند که او موجودی جاهل و آدمکش حرفه ای است. کاش این واقعیت را زود تر در می یافتند.

من می کوشیدم که ایران را به روشنائی ببرم در حالیکه دیگران به قعر ظلمت بردند. من می خواستم ایران را در جهت نظم و قانون ببرم در حالیکه هرج و مرج داشت بر ایران مسلط می شد. من برخلاف جریان شناسی کردم، مسلماً موقعیتی مشکل و کاری خسته کننده بود.

سه روز قبل از اعلام جمهوری اسلامی یک نوار ۱۲ دقیقه ای در مخفی گاه ضبط کردم که به آژانس خبرگزاری فرانسه و رویتر رسید و در سراسر دنیا پخش شد. آنچه را که داشت پیش می آمد توضیح داده بودم. در پایان نوار هم با تمسخر گفته بودم که من به این جمهوری اسلامی رأی نخواهم داد.

من نمی توانستم تا آخر عمر مخفی بمانم و باید به کشوری می رفتم که اجازه بدهد حرفهایم را بزنم و به مبارزه ادامه دهم. افرادی شجاع به من کمک کردند. نیازی به یک گذرنامه خارجی و اوراقی بود که

قیام ایران) را راه انداخت که سالیان دراز منتشر می گردید و همچنین نهضت مقاومت ملی در کشورهای مختلف سازمانهایی داشت.

کودتای نوژه از اقدامات گروه بختیار بود که در رژیم جمهوری اسلامی کشف و عده ای دستگیر و اعدام شدند. دکتر بختیار مدتی با دکتر علی امینی برنامه مشترک همکاری برای استقرار رژیم مشروطه سلطنتی را اعلام داشتند که دوام زیادی نداشت. دکتر بختیار تدریجاً به علت ضعف امور مالی تشکیلاتش کوچک شد و سازمانهای نهضت یکی بعد از دیگری تعطیل گردید و با ترور ناجوانمردانه او در پاریس دیگر از فعالیت نهضت مقاومت ملی آثار مهمی آشکار نیست.

دکتر بختیار در سالهایی که در خارج از ایران فعالیت دامنه داری داشت اقداماتی کرد و حرفهائی زد و مصاحبه هائی انجام داد که احتیاج به بررسی های وسیع تری دارد. گفته می شود در فرانسه مشغول انتشار بیوگرافی و جمع آوری آثار او هستند.

چند مصاحبه از دکتر بختیار

س - شما در کتاب خود راجع به خمینی نوشته اید که خونخواری يك پاپ از خونخواری يك ژنرال اس اس نازی خطرناك تر و مضرتر است. منظور چیست؟

ج - وقایعی را که در این تاریخ اتفاق افتاد با انقلاب فرانسه که دو قرن قبل روی داد و با انقلاب اکتبر در ۱۹۱۷ مقایسه می کنند در حالی که در يك انقلاب حقیقی گروه وسیعی از مردم به دلائل غیرقابل انکاری علیه قدرت حاکم قیام کرده و آن را سرنگون می کنند ولی قصد نهائی آزادی انسان بوده است. فصل مشترک انقلاب خمینی با انقلاباب دیگر وجود خونریزی زیاد است در حالی که او کوچک ترین ایده و تصویری از انقلاب ندارد، تنها قصد او برگرداندن اسلام به نوع اولیه آن است.

من در دوران زمامداری ام می توانستم دستور بدهم که

هواپیمای حامل خمینی را که از پاریس می آمد سرنگون کنند ولی این کار را نکردم چون معتقد بودم که او حق دارد آزادانه به کشورش بیاید. علاوه حدود دوست نفر دیگر هم در هواپیما بودند از جمله همکاران مطبوعاتی شما و همچنین دلیل دیگر داشتم که شیعیان انتظار امام موعود را بیش از هزار سال می کشند و اگر من دستور سقوط هواپیما و کشتن او را می دادم تازه اول معرکه و آشوب تازه ای بود و مبلغین او را تبدیل به امام موعود می کردند. ایراد بزرگی که من به او می گیرم این است که وقتی بعد از ۱۵ سال به ایران برگشت وقتی از او پرسیدند چه احساسی داری گفت: هیچ چی.

س - چرا همکاران شما در جبهه ملی با شما همکاری نکردند؟
ج - من می دانستم با دریافت فرمان نخست وزیری از شاه دست به اقدام خطرناکی می زنم. گاهی شهامت در «بله» گفتن است درحالی که بقیه «نه» می گویند. شجاع بودن مشکل نیست، شجاعت آنجاست که وقتی از هر طرف تنها هستی بتوانی اعتقادات خود را بگویی. در سال ۱۹۵۳ قبل از این که دکتر مصدق با کمک آمریکا و انگلیس از کار برکنار شود ملکه ثریا دختر عموی من گفت که اگر از همکاری با مصدق دست برداری مقام شامخی در کابینه آینده نصیبم خواهد شد. جواب من این بود فقط در يك صورت همکاری می کنم که با دستبند مجبورم کنند.
س - آیا با قبول فرمان نخست وزیری از دست شاه ورق بازنده را بازی کردید؟

ج - هرچه فکر می کنم کاری شجاعانه و منطقی بود. ما ۳۰ سال به خاطره استقرار نوعی نظام اجتماعی سازگار با قانون اساسی مبارزه کردیم. باید این کار را می کردیم.

س - خود شما چندبار در زمان شاه زندانی شدید؟
ج - این موضوع جزئی از مسئله است. مخالفت با شاه مطرح نیست و نحوه حکومت مطرح است. دوکار می توانستم بکنم. یکی کنار رفتن و به برج عاج پناه بردن که با مزاج من سازگار نبود.

کسی که در ۲۰ سالگی با فرانکو جنگیده و در ۲۳ سالگی باهیتلر مبارزه کرده نمی تواند در کشورش بنشیند و بی تفاوت باشد. یا پیوستن به انقلاب اسلامی خمینی که بهیچوجه با اصول عقاید من (جدائی دین از سیاست) است مغایرت داشت. بارها این سؤال را از من کرده اند گفتم (آخرین نخست وزیر شاه بودن را بر اولین نخست وزیر خمینی شدن ترجیح می دهم) پس از ۳۰ سال مبارزه نمی توانم ساده لوح باشم که از يك ملای تاريك اندیش که ناگهان در نقش ناجی ظاهر شده فریب بخورم.

س - این احساس را ندارید که شاه برایتان دام گسترده؟

ج - شاه به هر حال يك حکومت ملی دموکرات را نمی خواست و مرا هم نمی خواست. اگر اوضاع به روال عادی بود با هویدا و امثالهم ادامه می داد. شاه در بن بست قرار گرفته بود و از من و چند نفر دیگر دعوت به کار کرد. در میان آن چند نفر من با قبول وظیفه خرد کننده کمی بیشتر بی پروائی به خرج دادم و می دانستم زیر بار تعهدی می روم و به اصول همیشگی خود هم وفا دار ماندم.

س - نظر شما درباره جمهوری اسلامی چیست؟

ج - من هیچوقت جمهوری اسلامی را به رسمیت نمی شناسم. اگر قانون اساسی در ایران اجرا می شد هیچ محلی برای يك مشت آخوند بی سواد پیدا نمی شد. من حکومت ملی و قانون اساسی و رژیم سلطنت مشروطه را قبول دارم.

من اگر صد مرتبه برگردم به ایران و عمرم سی دفعه تکرار شود باز هم خواهم گفت دموکراسی تنها راه نجات ایران است.

س - آیا شما طرفدار بازگشت رژیم پادشاهی به ایران هستید؟

ج - شکل يك حکومت اهمیت چندانی ندارد آنچه مهم است محتوای رژیم و چگونگی عملکرد آن است. در ایران اقوام و نژادهای گوناگون زندگی می کنند و يك پادشاه مشروطه می تواند مظهر وحدت ملی در کشور باشد. خواهان آن نوع رژیم مشروطه سلطنتی هستم که امور به شکل مشروطه اداره شود.

س - نظر شما درباره همکاری اپوزیسیون در خارج چیست؟
 ج - در آغاز کار من بودم که به مخالفت برخاستم. من از روز نخست به خمینی گفتم (نه) ولی گروهی هستند که با خمینی همکاری کرده و در اعدام هادست داشته اند و حالا همه شان دموکرات و ناسیونالیست شده اند، اینها پس از همکاری با خمینی صحبت از انحراف انقلاب می کنند، من رژیم خمینی را درست محکوم می کنم، ما دیکتاتور چکمه پوش و عمامه بسر داشته ایم دیگر بس است. من ۲۵ سال با اختناق شاه جنگیده ام و حالا علیه اختناق خمینی نبرد می کنم. ایران نیازمند يك رژيم پادشاهی مشروطه است که شاه تنها حافظ قانون اساسی باشد. با همه گروههای مخالف رژیم خمینی حاضر به همکاری هستم مشروط بر آنکه حس ملی داشته و برای برقراری دموکراسی در ایران همکاری کنند. مطمئن باشید سرانجام هم دموکراسی در ایران پیروز خواهد شد. اکنون رژیم خمینی مجازات هائی را که اعمال می کند حکم خدا می داند و با این نیرنگ احکام خود را مشروع جلوه می دهد. همکاری با ملاها غیرقابل قبول است، با آنها باید در مسجد حرف زد، زیرا ملاسالاری نشان داد که خیلی ترس آور است، اکنون اکثر ایرانی ها از اسلام نوع خمینی بیزار شده اند.

اعلامیه مشترك دكتور امینی و دكتور بختيار

در تاریخ ۲۸ تیرماه ۱۳۶۲ اعلامیه مشترك دكتور امینی و دكتور بختيار به شرح زیر منتشر گردید:
 با توجه به این که میهن عزیزما زیر سیطره مشتی جاهل و بی وطن در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفته است، با توجه به این که وحشیگری و استبداد رژیم کنونی به جائی رسیده است که زن و مرد، پسر و جوان را به جرم اندیشیدن و طلب برخورداری از حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی به زندان و شکنجه و اعدام های غیرقانونی بدون حق دفاع محکوم می کنند، با توجه به این که بر اثر

دامن زدن رژیم به جنگهای بیهوده داخلی و خارجی جوانان و نوجوانان مملکت گروه گروه به خاک و خون می غلطند و ثروتهای ملی ایران خود سرانه نابود می شود و از طرفی با ویرانی شهرها و مراکز صنعتی میلیونها نفر از هموطنان ما آواره و بیکارمانده اند، با توجه به این که ادامه سلطه رژیم کنونی علاوه بر تمام مصائبی که برای ملت ایران بیار آورده صلح و امنیت منطقه و جهان را با خطر جدی روبرو ساخته است ما امضاء کنندگان این بیان نامه تفاهم و توافق خود را بر اساس اصول زیر اعلام می کنیم:

۱ - قبول و تأیید قانون اساسی ایران و ردّ بی چون و چرای قانون جمهوری اسلامی که به وسیله رعب و وحشت و اختناق بر ملت ایران تحمیل شده است.

۲ - تأیید رژیم سلطنت مشروطه با تأکید بر اصل غیرقابل انکار حاکمیت ملی و تبعیت از آراء عمومی مردم.

۳ - تأکید بر ضرورت جدائی مذهب از حکومت با احترام به کلیه ادیان.

۴ - تأیید احترام به خصوصیات قومی مردم ایران بدون آنکه این امر به تمامیت و استقلال کشور لطمه بزند.

۵ - قبول و احترام حقوق و آزادیهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر.

از عموم ملت ایران دعوت می کنیم تا برای رهایی کشورمان از بلای که به آن دچار شده همصدا و همگام در کنار یکدیگر مبارزه نهائی را علیه رژیم خونخواری که پایه های آن به لرزه در آمده است قاطعانه گسترش دهند. پاریس ۲۸ تیرماه ۱۳۶۲

زنده باد ایران و مردم ایران - دکتر علی امینی

ایران هرگز نخواهد مرد - دکتر شاپور بختیار

کمک های مالی به بختیار

مخالفین دکتر بختیار در نشریات خارج گاهگاهی اشاره کرده

اند که بختیار مبالغی پول از کشورهای خارج گرفته است. بختیار و نزدیکانش تصدیق می کنند که از عراق و عربستان سعودی مبالغی گرفته و خرج کارهای نهضت شده که رقم آن مشخص نگردیده است. چندن از ثروتمندان ایرانی هم مبالغی داده اند که از جمله اسدالله رشیدیان بوده است.

گرچه مقامات نهضت مقاومت ملی در این باره توضیحی نداده اند ولی دکتر بختیار يك بار در مصاحبه ای گفته بود که مبالغی پول گرفته شده تا در راه نجات ایران خرج شود و روزی که به کشور باز گردیم قروض مزبور پرداخت خواهد شد.

یکی از نزدیکان دکتر بختیار به نویسنده کتاب گفت پول هائی گرفته شده که مبلغ آن را نمی دانم ولی آنچه مسلم است همه این پول ها در راه کارهای نهضت خرج شده و دکتر بختیار روزهای آخر زندگی در مصیقه مالی بود.

مجله راه و زندگی در شماره ۱۵ آبان ۱۳۶۰ مصاحبه حمید خواجه نصیری با دکتر شاپور بختیار را چنین منتشر ساخته است:
با اشاره به شایعه دریافت وجوهی از عراق در این زمینه سنوالی مطرح کردم. دکتر بختیار گفت هزینه فعالیت های سیاسی گروههای وابسته به او از سوی ایرانیان ملی گرای داخل و خارج کشور تأمین می شود. در مورد دریافت پول از عراق نیز باصراحت و حسن نیت توضیح داد مبلغ قابل توجهی پیش از جنگ از عراق وام گرفته شد که بعداز به ثمر رسیدن مبارزه علیه حکومت آخوندها مسترد خواهد شد. هر کشور دیگری هم وام در اختیار ما بگذارد، از پذیرفتن آن سپاسگزار خواهیم بود و پس از برچیدن حکومت آخوندها با قدردانی و بهره مناسب مسترد خواهیم کرد.

دکتر بختیار در مصاحبه ای هم به رادیو فرانسه چنین گفت:
درپاره ای موارد و شرایط خاصی آدم مجبور می شود که با کشورهای خارجی برای مدت کوتاهی همکاری کند تا به هدف برسد.

دکتر عبدالرحمن برومند نایب رئیس شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی نیز در مصاحبه ای که با روزنامه پست ایران چاپ لندن به عمل آورد چنین گفت:

س - نهضت هزینه هایش را چگونه تأمین می کند و از چه کشورهایی کمک می گیرد؟

ج - تمام مبارزات آزادی بخش از ژنرال تیتو در یوگوسلاوی تا ژنرال دوگل و ملت الجزیره علیه فرانسه از کمکهای خارجی استفاده می کردند و هیچکس هم از آنها سؤال نکرد که پول را از کجا می آوردند. کسب امکانات تا آنجا که متضمن تعهدی نسبت به مملکت نباشد و منافع مملکت را به خطر نیاندازد و خلاصه ایران را متعهد نکند نه تنها مجاز است بلکه ضرورت دارد. باید بگویم علاوه بر کشورهای مختلف که به دلایل سیاسی قادر به افشای نامشان نیستیم افراد مختلفی نیز پول به حساب ما می ریزند.

پاسخ بختیار درباره کمک های مالی

س - بودجه عملیاتی نهضت مقاومت ملی از چه محلی تأمین

می شود؟

ج - من تعجب خود را بارها گفته ام. هیچکس از هوشی مینه نپرسید تو از کجا پول می آوری؟ هیچکس از دوگل و تیتو نپرسید هزینه مبارزات شما از کجا تأمین می شود؟ روزی که من از تهران به پاریس آمدم فقط ۱۵۰۰ دلار داشتم که تمام مایملک من بود. يك عده ایرانی به من مراجعه کردند و حدود دومیلیون دلار به حساب من ریختند. من مجبور بودم اقدامی بکنم، به تمام ممالک همجوار رجوع کردم، می توانم بگویم که ازسیا و کاژب و یا ازهیچ دولتی که در سرنوشت ایران کمترین تأثیری داشته باشد يك شاهی پول نگرفته ام و نخواهم گرفت ولی هرچه پول بگیرم فقط از خود ایرانی هاست و تمام اینها به حساب ملت ایران است و باید به این دولتها پس داده شود. ما نباید زیر دین هیچکس باشیم. بهای ۲۴ ساعت نفت ما جوابگوی تمام اینهاست.

تعصب مذهبی بدترین و شرورترین نوع دیکتاری است. اطمینان می دهم که رژیم مذهبی خمینی با قیام عمومی ملت سرنگون خواهد شد.

ما به دیکتاتور چکمه پوش و دیکتاتور دستار به سر (نه) می گوئیم. نبرد ما با هدف استقرار دموکراسی است. با کسانی که افکار توتالیتار و اختناق دارند مبارزه می کنیم. ما به دموکرات بودن افراد و به عناصری سرشار از امید نیاز داریم. دموکراسی ظرف چند روز ساخته نمی شود. دموکراسی بسیار شکننده است و باید صبورانه در استوار ساختن آن تلاش ورزید.

خمینی لطمه بزرگی به اسلام زد. ما ایرانیان امید به بازگشت مذهب مهربان را داریم. من تردید دارم که هیچیک از کشورهای اسلامی آماده استقبال از خمینیسم باشند.

همه دیکتاتوری ها زشت و چرکین هستند ولی دیکتاتوری مذهبی از همه بدتر است زیرا انسانها زیر ترور مستی روحانی به سر می برند که مدعی هستند به نام خدا روی زمین عمل می کنند. من میل ندارم محصور در میان فرماندهان چترباز به میهنم برگردم. این سخن ژنرال دوگل می باشد.

بخش اعظم ملاها دریافته اند که رژیم به پایان نزدیک است. صدور تروریسم هم برای کشور فایده ای ندارد. نهضت مقاومت ملی ایران با الهام از اراده ملت ایران همچنان به مبارزه خود برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت ملی ادامه خواهد داد.

خمینی و اعوان و انصارش گفته اند که جنگ نعمت و برکت است. البته برای دست اندرکاران فاسد که از خرید اسلحه سوءاستفاده می کنند نعمت است. نعمت حکمرانی برای آنها و آتش و خون و عزای عزیزان و ویرانی شهرها و قحطی و بیکاری و هزاران بدبختی دیگر برای ملت ایران. ایران زیر سلطه پلیسی ملاها دست و پا می

زند و روزهای تیره و تاری را می گذراند.

دوتن از شخصیت ها مورد علاقه من هستند (دکتر مصدق - انورسادات) و از چند تن خیلی نفرت دارم. اشرف پهلوی - خمینی - بنی صدر - قطب زاده.

من در عقاید سیاسی ثابت بوده و تغییر مسلک نداده ام. در مجموع ملی گرا - سوسیالیست - دموکرات و لائیک هستم. یعنی معتقدم که باید دین از سیاست جدا باشد یعنی با دخالت آخوند ها در کارهای مملکت مخالف هستم. یکی از گناهان بزرگ خمینی این است که امکان پیاده کردن دموکراسی را داشت ولی فقط هرج و مرج ایجاد کرد. رژیم ایجاد کرد که هدف فقط آدم کشی و هرج و مرج بود که در مقابل او رژیم شاه واقعاً بیگناه جلوه می کند.

من در روز ۷ فروردین ۱۳۵۸ یعنی سه روز قبل از اعلام جمهوری نکبت بار اسلامی با وجود خطراتی که مرا تهدید می کرد از مخفی گاه خود به طور صریح رژیم ارتجاعی روضه خوان های بی فرهنگ را محکوم کردم.

همیشه گفته ام دیکتاتوری نعلین از دیکتاتوری چکمه بدتر است. من از خمینی برای اولین بار حرف راست شنیدم که گفت سربازان ایرانی باید کشته شوند. نوجوانان ما باید روی زمین های جنگ جان بسپارند تا رژیم او را استحکام بخشند.

وقت آن رسیده که روشنفکران و استادان دانشگاه که در گذشته حمد و ثنای جمهوری خمینی را سرداده بودند به خود آیند و در مقابل وجدان خود به جبران مافات پرداخته گروههای کوچک و متحرک تشکیل دهند و نگذارند که یأس و نومیدی در روح مردم ایران بدمد. مقاومت منفی در برابر این رژیم از وظایف مسلم هر ایرانی وطن دوست می باشد. خمینی از پول نفت از اسرائیل اسلحه می خرد و خود را قهرمان آزادی بیت المقدس می داند.

فریب کارگردانان این رژیم رانخورید و اصالت ایرانی خود را نشان دهید.

شاهزاده رضا پهلوی وارث تخت و تاج ایران طبق قانون اساسی می باشد و الا منهای قانون اساسی ایشان مثل بنده و هر ایرانی دیگر هستند. پس گفتن این که من قسمتی از قانون اساسی را قبول دارم درست نیست. ما طرفدار سلطان مشروطه بر طبق قانون اساسی هستیم.

دوستان خارج از ایران متوجه باشند که اگر من باز به ایران برگردم مسئله دموکراسی اولین مسئله و تنها راه نجات ایران است، به حساب آوردن ملت در راه اداره امور کشور.

روش سیاسی من از ابتدای جوانی بر دو حرف استوار است. حرف اول آزادی که هرکس تنها آزادی را برای خود نخواهد بلکه برای دیگران هم بخواهد. حرف دوم ملی گرایی است یعنی هرایرانی ملی گرابا وجود عقیده های مختلف برادر یکدیگر هستند. با هر رژیم که آزادی و شرف ملتی را به بازی بگیرد مبارزه خواهم کرد. خواه هیتلر و فرانکو باشد، خواه خمینی.

ما اول انسانیم بعد ایرانی و بعد مسلمان. بنا بر این باید همه را با خود منطبق سازیم.

من وقتی در ایران در مخفی گاه بودم گفتم هیچوقت جمهوری اسلامی را به رسمیت نمی شناسم. این جمهوری يك (پرانترز سیاه) در تاریخ ایران خواهد بود که هرچه زودتر باید بسته شود. آینده ایران براساس قانون اساسی می باشد، ممکن است قانون اساسی ما ابهاماتی داشته باشد ولی این بدان معنی نیست که آن را مردود بدانیم.

من در زندگی سیاسی خود برای دفع استبداد داخلی و نفوذ سیاسی و اقتصادی خارجی تلاش کرده ام، همیشه در این اعتقاد پابرجا بوده ام که ملت ایران برای برخورداری از آزادی و استقلال و فرصت های پیشرفت و ترقی از هرجهت شایستگی دارد و با همین اعتقاد بوده که تا جان در بدن دارم تا آخرین حد توانائی خود از تلاش و تکاپو دست برنخواهم داشت و در این راه هرگونه محرومیت و

مشقتی را تحمل خواهیم کرد.

تغییر اوضاع ایران گناهِش از يك طرف متوجه حكومت هائی بوده كه مردم ناراضی را در مقابل واقعیت ها چشم و گوش بسته نگاهداشتند. از طرفی متوجه عناصری بود كه بدون هیچ كفایتی خود را میراث خوار مصدق قلمداد كردند و در بزنگاه تاریخ با تسلیم در مقابل مشتی روضه خوان قدرت طلب ثابت كردند كه تا چه اندازه با ادعای خود و آرمان های مصدق بیگانه اند. آخوندها برای قدرت انحصاری به میدان آمده بودند تا كاری را كه شیخ فضل الله نوری نتوانست تمام كند به آخر برسانند. عجب این است كه اینك این گروه برای خود از در و دیوار شاهد می تراشند در حالی كه اگر صداقت و يك رنگی داشتند به گناه خود اعتراف می كردند و یا حداقل خاموش می ماندند.

آخوندها باید بدانند كه امواج پر قدرت آزادی و دموكراسی در جهان به حرکت در آمده و مسلماً در مرز اورال و زاكرس متوقف نخواهد شد. مسلماً به حكومت روضه خوانها خیلی زود پایان داده خواهد شد.

همین قطب زاده ها - بنی صدرها - بازرگان ها و چمران ها بودند كه در شورای به اصطلاح انقلابی امیران دلیر و پاك روان ارتش ما را بدون محاكمه به خون كشیدند.

در پشت پرده آنچه بوده فردوست و در جلو آنچه بوده قره باغی و مقدم بوده اند. من از افسرانی نظیر رحیمی - بدره ای - شمس تبریزی - یزدگردی - بیدآبادی جز صفا و صداقت و حقیقت و راستی چیزی ندیدم. آنهایی كه نادر جهانبانی و آیت محققى و سعید مهدیون و افسران جوانی مثل جهانگیری و ركنی را اعدام كردند نفهمیدند چه نیروی انسانی با ارزشی را از بین برده اند.

از همان روزی كه آخوند به منظور تشبیت قدرت خود، مردم ایران را (امت) خواند در حقیقت به ملت و كشور اعلان جنگ داد. من هم می گویم (جنگ بس است).

آخوندها با شعارهای (جنگ - جنگ تا پیروزی) جوانان ما را در منجلاب جنگ احمقانه ای برده اند و از خوان آنها تغذیه می کنند.

در مدت ۱۲ سالی که در فرانسه تحصیل می کردم یاد گرفتم که برای مذهب احترام قائل باشم ولی سیاست و مذهب باید از هم جدا بمانند. خمینی افکار اسلامی خود را دارد و برای ایران اهمیتی قائل نیست.

من تعجب می کنم چطور افرادی نظیر دکتر سنجابی توانستند با اعجوبه ای مثل خمینی همکاری کنند. کسانی که در آن موقع جانب خمینی را گرفتند حالا مجبور شده اند مکان های امنی را در خارج از ایران برای خود دست و پا کنند.

مغرض ترین افراد آنهایی هستند که می گویند مردم ایران استعداد دموکراسی را ندارند و نباید به مردم ایران اجازه داد که آزادانه نظر خود را در باره مسائل اجتماعی و سیاسی بیان کنند. من برای آینده ایران راهی جز دموکراسی سراغ ندارم که این امر باید به سه پایه استوار باشد (ملی گرایی - جدائی مذهب از سیاست - عدالت اجتماعی).

حکومت ملایان کشور ما را به ویرانه ای تبدیل کرده در صورتی که تمام عوامل کار و طرح های مفید و بازگشت مغزها آماده باشد حداقل ۲۵ سال وقت و ۵۰۰ میلیارد دلار لازم است تا کشور سروسامانی بگیرد.

حکومتی که من به آن لقب (فتنه) داده ام مسلماً از ننگین ترین و سیاه ترین حکومت ها از نظر انسان متمدن کنونی است. اگر در ایران قانون اساسی اجرا شده بود ما هرگز خمینی نداشتیم.

به نظر من هیچ اشکالی ندارد که در ایران یک مسیحی نخست وزیر شود به شرطی که ایران دوست باشد.

حکومت آخوند محکوم به زوال می باشد. رفسنجانی صد درصد بدتر از خمینی است. اگر حکومت آنها دوام کند اختناق و

آدم کشی ادامه خواهد داشت. نهضت ملی ایران در حکم مرگ حکومت آخوندی می باشد.

از من می پرسند نطفه آخوندها چگونه بسته شد؟ می گویم علل زیادی دارد که از همه مهمتر اختناق و عدم تربیت سیاسی بود. خیلی آسان است که بگوئیم در گوادولوپ سران دولت های بزرگ نشستند و قرعه فال به نام خمینی افتاد. ما بیشتر کارهایمان صرف نماسازی بود و به عمق کار توجه نکردیم. علت اصلی این فتنه سیاسی و اقتصادی بود. رژیم خمینی اساساً نتیجه دیکتاتوری و فساد رژیم گذشته بود. حکومت آخوندی در برابر اراده یکپارچه ملت چاره ای جز تسلیم ندارد.

وقتی به بیمار رسیدم که در حال احتضار بود. وقتی شاه به بن بست رسید و نمی دانست دیگر به کدام امامزاده دخیل ببندد مرا انتخاب کرد. من در چنین شرایطی قبول مسئولیت کردم. اگر وضع عادی بود يك (بله قربان گو) را انتخاب می کرد.

ما همیشه گفته و نوشته ایم که برای بدست آوردن حقوق پامال شده ملت ایران و ادامه مبارزه با رژیم آخوندی از هردولت و هر شخصی حاضر به قبول کمک هستیم ولی کمک مشروط را مردود می دانم زیرا معتقدیم که (به هر دستی نباید داد دست). ما برای سرنگونی رژیم خمینی می کوشیم زیرا این رژیم در شقاوت همانندی ندارد. این رژیم ایران بریادده چه ارمغانی جز اشک و ویرانی برای ملت ایران آورده است؟

زنان شریف ایرانی در این رژیم ننگین بیشتر از هرگروهی مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته اند. بهمین جهت بیشتر با دستار بسرها مبارزه می کنند. نتایج تلخ این رژیم روحانیون غیرآلوده را نیز آگاه ساخته و خود را کنار نگاه داشته اند.

من در پاریس هنگام گوش کردن به سخنان لئون بلوم مورد حمله پلیس قرار گرفتم. در سال ۵۷ پلیس ساواک در حوالی شهر تهران در يك اجتماعی دست و بازویم را شکست، هنگامی که شاه

مرا برای نخست وزیر خواست گفتم این چه کشوری است که دست
نخست وزیر آینده را می شکندند؟

از مخالفین رژیم من با بنی صدر و مسعود رجوی حاضر به
مذاکره نیستم. بنی صدر فاسد نیست ولی ملاست و بچه ملاست و
می گوید موی زنان دارای اشعه تحریک کننده می باشد که بهتر است
زیر چادر پنهان شود. مسعود رجوی وقتی با عراق آتش بس اعلام
گردید به ایران حمله ور شد که از نظر سیاسی دیگر مرده است. اگر
مردم ایران اورا ببینند خواهند کشت. با رهبر مخالف دیگر که حاضر
صحبت کنم بازرگان می باشد. او مهندس خوب و فردی صالح است
و تنها عیب او این است که مذهب زده می باشد.

بختیار می نویسد: من قدرت حافظه ام را به پدرم مدیون
هستم. چون اسب سواری را دوست داشتم در صورتی به من اجازه
می داد که هر روز برایش سی بیت شعر ازیر بخوانم. آنچه من از
ادب فارسی می دانم به همان دوران باز می گردد. چون پس از آن
تحصیلات من در خارج صورت گرفت و اکنون در حدود ده هزار شعر
فارسی از حفظ دارم.

روزنامه فاینشال تایمز در مقاله ای عنوان (کرنسکی ایران)
را به بختیار داد و نوشت مردی که سعی کرد تا نیروهای انقلابی را
از تعصب افراطی ایده تلوژی به دور نگاهدارد. بختیار واژه سازش
را نمی شناخت و همین امر سبب شد تا دشمنان زیادی پیدا کند.
وقتی بختیار نخست وزیر را قبول کرد و از او علت را پرسیدند
گفت من در جهت منافع کشورم تصمیم گرفتم. اگر کشورم پیروز
شود خواست من است اگر چنانچه شکست بخورد من اولین بازنده
خواهم بود.

نخستین (سوء قصد) به بختیار در پاریس

دکتر شاپور بختیار با تأسیس نهضت مقاومت ملی در پاریس وقتی برنامه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی را آغاز کرد از طرف خمینی محکوم به مرگ گردید.

با وجود مراقبتی که از دکتر بختیار در پاریس می شد روز جمعه ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ (برابر با مرداد ۱۳۵۹) یک گروه تروریستی مرکب از سه نفر با گذرنامه های سوری و لبنانی و فلسطینی به رهبری انیس نقاش یک جوان آرشیستک لبنانی به خانه بختیار مراجعه و به عنوان این که نماینده روزنامه (اومانیتیه) هستند کارت خبرنگاری خود را نشان دادند و قصد ورود به آپارتمان دکتر بختیار را داشتند. آنها به پلیس محافظ گفته بودند می خواهند با بختیار مصاحبه کنند.

یکی از بستگان شاپور بختیار گفت از این که در این ساعت روز در می زنند تعجب کردم زیرا انتظار کسی را نداشتم بهمین جهت در را نیمه باز کرده ولی زنجیر امنیتی را نگشودم که ناگهانی از لای درچشمم به هفت تیر یکی از تروریستها افتاد که بلافاصله در را بسته و خود را کنار کشیده به دکتر بختیار هشدار دادم که به دنبال آن شلیک گلوله ها آغاز شد.

دکتر بختیار بعداً در مصاحبه ای گفت ساعت ۸/۲۵ صبح تروریستها به عنوان خبرنگار وارد ساختمان مسکونی من شدند ولی

در بین راه به یکی از افراد پلیس محافظ و یکی از همسایگان شلیک نموده مقابل درب ساختمان آپارتمان رسیدند. من و خانواده ام مشغول صرف صبحانه بودیم. مهاجمین قصد داشتند که با شلیک گلوله قفل را شکسته وارد آپارتمان شوند ولی درب و قفل هر دو ضد گلوله بود و آنها توفیقی بدست نیاوردند.

طبق گزارش پلیس وقتی تروریستها متوجه نافرجام ماندن نقشه خود شدند بسرعت به طرف پائین حرکت می کنند و توسط چهارمین پلیس نزدیک در ورودی دستگیر می شوند. وسیله نقلیه ای که مهاجمین در اختیار داشتند يك اتومبیل کرایه ای بود که داخل آن مقادیری وجه نقد و چند پاسپورت و مهمات لازم و يك صداخفه کن بوده است. پلیس گفت مهاجمین هر سه نفر در سنین بین ۲۰ تا ۳۰ سال هستند که یکی سوری و دیگری لبنانی و سومی فلسطینی می باشند. روز بعد پلیس موفق به دستگیری دوتن از افراد گروه تروریستی شد که اقرار کردند دولت اسلامی آنها را اجیر کرده است.

روزنامه اخبار ایران چنین نوشت: تروریستها سه هفته قبل وارد فرانسه شدند و از شهرنیس با مقامات ایرانی طرفدار خمینی در تماس بوده اند و از طریق آنها اطلاعات لازم را در مورد محل اقامت دکتر بختیار به دست آورده اند. آنها فاش ساختند که ابوالحسن بنی صدر - قطب زاده - چمران در جریان امر دخالت داشته اند.

تروریستها جمعاً ۱۴ تیر با سلاح های خود که مجهز به صدا خفه کن بود به در منزل خالی کرده و قصد فرار داشتند که دستگیر شدند. تروریستها یکی از پلیس ها را دم در کشته و دیگری را مجروح ساخته و همچنین يك زن همسایه را که با شنیدن گلوله در را باز کرده بود با شلیک گلوله از پای درآوردند.

وزارت خارجه فرانسه انزجار خود را از این واقعه ابراز و اعلام داشت برای یافتن مسئولین این واقعه از هرگونه اقدام خودداری

نخواهد کرد.

هنگامی که قطب زاده وزیرخارجه ایران در مراجعت از نیکاراگوئه توقف کوتاهی در پاریس کرد از او خواسته شد که ۱۲ ساعت بیشتر در پاریس اقامت کند. معاون تشریفات وزارت خارجه فرانسه گفت در فرودگاه به قطب زاده اخطار کرده است که (دولت فرانسه اجازه نخواهد داد که فرانسه تبدیل به میدان رقابت و کشت و کشتار موافقان و مخالفان جمهوری اسلامی گردد.) مقامات مطلع فرانسه گفته اند در صورتی که ضمن تحقیقات معلوم شود که رژیم جدید ایران در توطئه دست داشته روابط خود را با جمهوری اسلامی قطع خواهد کرد.

سخنگوی روزنامه (اومانیته) گفت: (این روزنامه هیچ نوع کارتی برای تروریستهای مزبور به عنوان خبرنگار صادر نکرده است. او گفت هرچند ما به فعالیت بختیار در فرانسه خوشبین نیستیم ولی این امر موجب غمی شود که خواهان قتل او باشیم.) روزنامه فیگارو چنین نوشت (یکبار دیگر کینه خمینی در اینجا ضربه زد و آن هم در خاکی که او را پناه داده بود. امامی مایوس و از دست رفته روشی را که در کشور افسارگسیخته اش پدید آورده و نمی تواند کنترل کند اینک آدم کشان حرفه ای خود را به پاریس می فرستند.)

روزنامه لوکوتیدین می نویسد: وقتی خمینی و قطب زاده در پاریس بودند شاه برای کشتن آنها آدم کش نفرستاد ولی اینها برای کشتن مخالفین خود از هیچ اقدامی روگردان نیستند و حتی تمام اصول اسلامی را زیر پا می گذارند.

روزنامه آلمانی فرانکفورترآلگمانیه می نویسد (سوء قصد علیه بختیار رهبر ایرانیان مخالف رژیم اسلامی به چهره دیکتاتوری ملاهای ایران لطمه زد و در عین حال شهرت بختیار را به عنوان مخالف شکست ناپذیر خمینی افزایش داد. این امر نشان می دهد که بختیار در داخل و خارج از اعتبار خاصی برخوردار است.)

روزنامه دیگری نوشت: شانس بختیار این بود که کوماندوهای مرگ به رهبری يك آرشیتکت لبنانی که به مذهب شیعه گرویده بود بسیار ناشیانه عمل کردند. آنها با اینکه خود را خبرنگار معرفی می کردند لباس هایشان به قدری کهنه بود که فقط در موزه ها پیدا می شد. آنها يك پلیس و يك زن فرانسوی را کشتند ولی ایرانیان از جمله دکتر شاپور بختیار و کسانی که در آپارتمان او بودند از مرگ نجات یافتند.

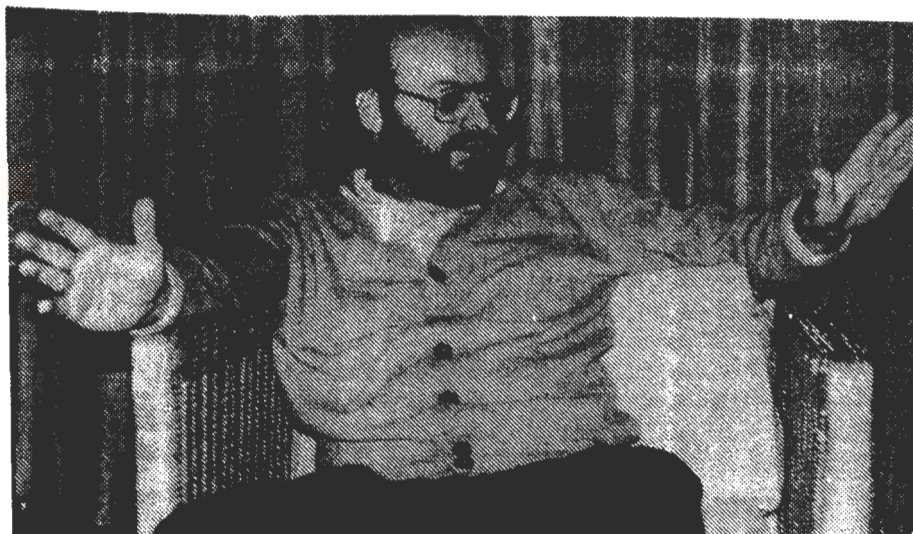
نشریه (مرغ طوفان) چنین نوشت: دکتر بختیار بی تفاوت و آرام مسئله ترور را تلقی نموده و اعلام داشت برای تحقق رسالت خود در جهت خدمت به کشور و هموطنانش این قبیل خطرات رامانع مبارزات نمی بیند.

بختیار گفت مدت ۴ هفته است که افراد مختلفی از جمله سه مأمور مخفی و يك ملا به پاریس آمده و مقدمات این کار را طرح ریزی کرده اند. این افراد مزدوران حرفه ای بودند که توسط رژیم آخوندی استخدام شده اند. بختیار که از آدم کشی بیزار است وقتی خمینی به ایران می آمد یکی از افسران نیروی هوایی از بختیار اجازه خواست که هواپیمای حامل او را سرنگون کند وی موافقت نکرد حتی هلیکوپتر نیروی هوایی را در اختیار او گذاشت که توانست به بهشت زهرا برود. بسیاری از متفکران ایران زنده گذاشتن خمینی را گناه بختیار می دانند.

يك روزنامه دیگر نوشت تروریستها قبل از آمدن به فرانسه مدتی در کمپ های لیبی تعلیمات تروریستی دیده اند. انیس نقاش و دو تروریست دیگر پس از دستگیری در دادگاه های فرانسه محکوم به حبس ابد گردیدند. کراراً مقامات جمهوری اسلامی تقاضای آزادی انیس نقاش و آنها را داشتند ولی دولت فرانسه قبول نمی کرد.

روزنامه کیهان چاپ لندن نوشت: انیس نقاش تروریست معروف در زندان اعتصاب غذا کرده و ۱۲۵ روز است که به اعتصاب ادامه داده و دولت رفسنجانی از میتران رئیس جمهور

فرانسه تقاضای آزادی انیس نقاش را کرده است. مطبوعات فرانسه فاش ساختند که جمهوری اسلامی یکی از گروهگان گیران سابق اعضای سفارت آمریکا در تهران به نام (سیروس نصیری) را که عنوان سفیردر مقرر سازمان ملل در ژنو داشته به فرانسه فرستاد تا از میتران بخواهد به خاطر وضع بد مزاجی، انیس نقاش راعفو کند.



انیس نقاش که فرزند يك ثروتمند لبنانی است قبلاً عضو گروه مارکسیستی بوده که به گروه اسلامی ها پیوسته است. وقتی مذاکره با دولت فرانسه برای آزادی انیس نقاش ادامه یافت مطبوعات فرانسه به شدت به این امر اعتراض کردند. روزنامه فرانس سوار چنین نوشت: ژرا رویینیا پلیس ۲۹ ساله فرانسوی که در تابستان ۱۳۵۹ در جریان سوء قصد علیه جان شاپور بختیار به ضرب گلوله تروریست ها فلج شد گفت: «تروریسم زندگی مرا تباه کرده است. بهیچ عنوان نباید در مقابل تهدیدها و باج خواهی های تروریست ها تسلیم شد و الا جامعه را هرج و مرج فرا خواهد گرفت.» وی در پیام خود می گوید آزادی این آدم کشان غیرقابل قبول است آیا قربانیان آن ها را فراموش کرده اید؟

در پاسخ به سئوال يك شبکه تلویزیون فرانسه مبنی بر این که آیا حاضر است پیشنهادهای نقاش را برای گرفتن خسارت و رضایت دادن به آزادی او قبول کنی؟ گفت «هرگز» شما به من بگوئید که من با چه مبلغ پول می توانم سلامت خودم را باز یابم و چون فعلاً چنین امری امکان پذیر نیست امیدوارم که او هم تا آخر عمر در زندان بماند. با این فرق که او در زندان است اما سالم و من آزادم اما فلج.

پلیس فلج شده فرانسه گفت حاضر نیست سلامت جامعه را با پول کثیف این آدم کشان معامله کند.

ولایتی وزیر خارجه ایران از مقامات فرانسه کراراً تقاضای آزادی انیس نقاش را داشت.

«ژاک وورش» یکی از مشهورترین و جنجالی ترین وکلای مدافع فرانسه گفت: طبیعی است مادام که انیس نقاش در زندان به سر می برد خاری در روابط ایران و فرانسه وجود خواهد داشت و مناسبات دو کشور هرگز بطور کامل عادی و خوب نخواهد شد.

سرانجام در اثر پافشاری مقامات جمهوری اسلامی دولت فرانسه و شخص میتران با آزادی انیس نقاش از زندان موافقت کردند که از زندان آزاد و تحویل مقامات رژیم اسلامی شد که با هواپیما او را به تهران بردند و در بنیاد مستضعفان که زیر نظر رفیق دوست می باشد شغل مهمی به او داده شده است.

خبرنگار روزنامه بیان به مدیریت علی اکبر محتشمی مصاحبه ای با انیس نقاش کرده که قسمتی از آن چنین است:

س - علت و اقدام به ترور شاپور بختیار را بیان کنید؟
ج - وقتی انقلاب ایران پیروز شد از سوی آمریکا خطراتی متوجه انقلاب بود. حتی موقع فرار بختیار و تشکیل دولت موقت، برژینسکی مشاور امنیتی کارتر تأکید کرد که ما بر اوضاع ایران مسلط هستیم و قادر به انجام هرکاری می باشیم. تصور ما این بود که آمریکا با توجه به تجربه کودتا در زمان مصدق درصدد است

کامل برخوردار بود. بهمین جهت احتمال این که او را مجدداً و بطور معمولی مورد سوء قصد قرار دهند امکان پذیر نبود. بهمین جهت دفترکارش در سورن (Surennes) در حوالی پاریس تحت مراقبت امنیتی بود.

هرکس قصد دیدار دکتر بختیار را داشت باید گذرنامه یا کارت شناسائی خود را قبل از ورود به منزل به مأمورین امنیتی بدهد و پس از تفتیش بدنی وارد ساختمان شود که در طبقه بالای آن دفتر دکتر بختیار داشت.

فریدون بویر احمدی برادرزاده جمشید بویر احمدی از خوانین آشنا با شاپور بختیار توسط دکتر عبدالرحمن برومند به دکتر بختیار معرفی شده بود و مدت هشت سال سازمان عشائری دکتر بختیار را با دریافت حقوق اداره می کرد و به وضع داخلی منزل بختیار آشنائی کامل داشت و اطمینان سران نهضت را نیز جلب کرده بود.

فریدون بویر احمدی برای دوتن از کسانی که می گفت از مبارزین داخل ایران هستند وقت خواسته بود که روز ۳ شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ (برابر ۶ اوت ۱۹۹۱) به دیدار بختیار می روند. پس از دادن گذرنامه و تفتیش بدنی وارد کار دفتر بختیار می شوند. وقتی چند ساعت از دیدار آنها با بختیار می گذرد از اتاق بختیار خارج شده و فریدون بویر احمدی نزد محافظین منزل رفته با آشنائی قبلی که با آنها داشته گذرنامه های همراهان را گرفته و می روند.

عصر روز پنجشنبه روزنامه لوموند در صفحه اول خبر ترور شاپور بختیار را منتشر می کند و معلوم می شود در روز قبل شاپور بختیار و منشی اش سروش کتیبه را در محل کارش کشته اند.

مجله روزگار نو در این باره چنین می نویسد: از يك سال ونیم قبل بختیار به علت تقلیل اعتباراتی که در اختیارش بود ناچار شد تشکیلات خود را جمع و جور کند و از جمله تشکیلات

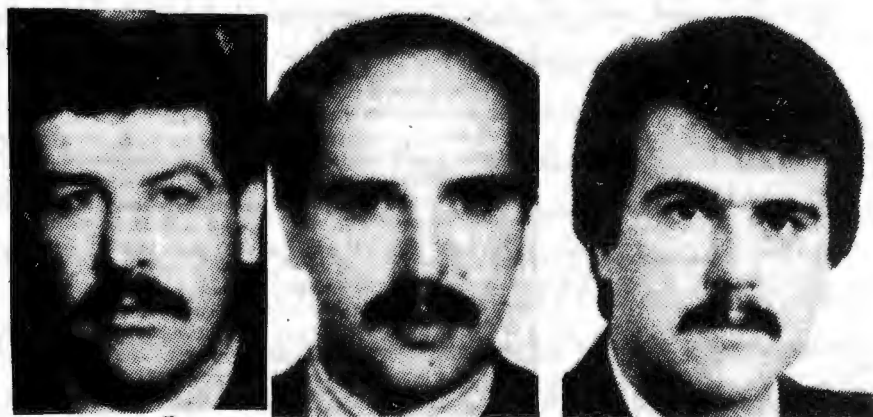
ایلات و عشایر را بهم زد که موجب اعتراضاتی شد ولی فریدون پویر احمدی به علت تخصصی که در کارهای فنی داشت بختیار سیم کشی و کارهای فنی داخل منزل را هم به او سپرد و او از فرصت استفاده کرد و از وضع داخلی خانه آنطوری که باید و شاید سر درمی آورد و فهمید که در داخل اتاقها هیچ میکروفون یا دوربینی وجود ندارد که مأمورین بختیار بتوانند از وضع داخلی اتاق بختیار آگاه شوند.



سروش کتیبه همکار دکتر بختیار که در کنار او به قتل رسید.

فریدون بویر احمدی که سفرهائی به ایران می کرده از قرار معلوم در یکی از سفرها به دام تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی میافتد و از او به صورت جاسوس دوجانبه استفاده می شده است. با این طرز فریدون بویر احمدی به شاپور بختیار تلفن می کند که دونفر از عوامل ما از ایران به پاریس آمده و قصد دیدار شما را دارند و این ملاقات باید موقعی صورت گیرد که هیچکس نتواند آن ها را ببیند، چون آنها به ایران می روند و دیدن آنها موجب خطراتی خواهد بود. بهمین جهت شاپور بختیار وقتی را تعیین می کند که هیچکس غیر از سروش کتیبه در خانه او نبوده است.

وقتی فریدون بویر احمدی همراه علی و کیلی راد و محمد آزادی پس از عبور از کنترل مأمورین امنیتی وارد اتاق دکتر بختیار می شوند یکی بغل دست و دیگری روبروی او و سومی کنار در ورودی قرار گرفته با سرعت شاپور بختیار را در اختیار گرفته با یک ضربه او را بیهوش نموده و بعد شریان گلوی او ورگهای دستش را می برند. وقتی هم سروش کتیبه با شنیدن صدائی برای جمع کردن فنجانها وارد اتاق می شود کلک او را هم می کنند.



فریدون بویر احمدی علی و کیلی راد محمد آزادی
 از اینها که دکتر بختیار و کتیبه را به قتل رسانیدند محمد آزادی بازداشت گردید ولی از دونفر دیگر خبری در دست نیست.

فریدون بویر احمدی با آشنائی کاملی که به وضع منزل بختیار داشته سلاح های خود را در داخل منزل قبلاً آماده کرده و یا از وسایل منزل استفاده نموده و پس از انجام جنایت خود سرو وضع خویش را مرتب کرده و از عمارت بیرون آمده نزد مأمورین محافظ رفته از آنها اوراق شناسائی را گرفته به سرعت از خانه بختیار دور می شوند. قبلاً با اتومبیل خود به (بوادویولونی) جنگل مجاور پاریس رفته علی و کیلی و محمد آزادی پاسپورت های خود را پاره کرده و لباس های خود را که قدری هم به خون آلوده بود عوض می کنند و همه را در داخل يك ساك پلاستیکی در گوشه ای گذارده متواری می شوند. يك زن معروفه ساك را به پلیس می دهد که از محتویات آن سر در نمی آورد. از قرار معلوم بعد از این جریان علی و کیلی و آزادی عازم سویس می گردند و فریدون بویر احمدی به آپارتمان اجاره ای خود از خانم سلحشور می رود. خانم مزبور در روزنامه می خواند که مستاجر خانه اش یکی از قاتلین بختیار می باشد که وقتی به آن خانه می رود با فریدون روبرو می گردد. خانم جریان را به پلیس خبر می دهد ولی وقتی پلیس می رسد مرغ از قفس پریده بود.

علی راد و کیلی و محمد آزادی با دوگذرنامه کشور ترکیه به اسامی (موسی کوسر - علی کایا) از منطقه مرزی فرانسه عبور کرده و در مرز سویس به علت مشکوک بودن گذرنامه آنها را به گمرگ فرانسه باز می گردانند ولی مأمورین فرانسه چون روایت آنها را درست تشخیص داده هر دو را آزاد می کنند و بعد با تاکی به نزدیک مرز سویس می روند و از آنجا وارد خاک سویس می شوند. روز چهارشنبه ۳۰ مرداد (۲۱ اوت ۱۹۹۱) علی و کیلی راد که هیچ مدرکی نداشته و در يك کیسه خواب در کنار دریا خوابیده بود دستگیر می گردد و هفته بعد تحویل پلیس فرانسه می شود که اکنون در زندان پاریس به سر می برد ولی از فریدون بویر احمدی و آزادی تا کنون هیچگونه اثری و آثاری نیست و مطلعین اظهار می دارند که قطعاً آنها به ایران رفته و در آنجا به سر می برند.

روزنامه لوموند می نویسد: وقتی دکتر عبدالرحمن پرومند ترورشده یکی از کسانی که مورد سوءظن قرار گرفت فریدون بویراحمدی بود که بختیار پلیس را مطمئن ساخت که این شخص مورد اعتماد می باشد و اگر خانواده پرومند به او سوءظن دارند ناشی از ریشه ایلاتی است.

پرونده قتل بختیار به (بروگیبیر) بازپرس معروف ارجاع گردید که تاکنون حدود ۱۵ نفر مظنون تشخیص داده شده اند که از جمله مسعود هندی از بستگان خمینی می باشد. او که سالها نماینده صدا و سیماى جمهوری اسلامی در پاریس بود برای محمد آزادى و على وکیلى گذرنامه تهیه کرده و سرنخ کارها را در دست داشته است. او در ترور اويسى هم مورد اتهام بود.

پارلمان اروپا روز ۱۲ سپتامبر (۲۱ شهریور ۱۳۷۰) قطعنامه ای منتشر ساخت مبنی براین که دلالتی وجود دارد که می توان فکر کرد قتل شاپور بختیار به وسیله مأمورین حکومت تهران به مرحله اجرا درآمده است.

قتل بختیار موجب تعویق وحتى لغو سفر میتران رئیس جمهور فرانسه به ایران گردید.

با استرداد ضیاء سرحدی از سویس اکنون اغلب کسانی که متهم به قتل دکتر بختیار و منشى او هستند در اختیار پلیس فرانسه و بازپرس پرونده قرار دارند.

اخیراً در فرانسه کتابی تحت عنوان (تحقیق پیرامون قتل بختیار) توسط دو روزنامه نگار فرانسوی (ژان ایو شاپرون و ژان نوئی تورینه) منتشر گردیده که در يك مصاحبه رادیوئی با آنها چنین گفتگو شده است:

س - شما با تحقیقات خود به این نتیجه رسیده اید که این قتل کار ایران بوده است؟

شاپرون - بلی بدون تردید

س - در ماجرای انیس نقاش هم ایران آشکارا مداخله داشت؟ شاپرون - بلی آنهم کار ایران بود ولی سازماندهی آنها متفاوت بود. من در سفر اخیر به ایران با انیس نقاش دیدن کردم. او اکنون جزو سیستم جمهوری اسلامی و دست راست رفیق دوست می باشد. رد پای رفیق دوست در بسیاری از عملیات تروریستی دیده می شود و مسئول امور مسلمانان در کشورهای خارجی است. انیس نقاش يك لبنانی است که بعد از انقلاب توسط یاسر عرفات به ایران فرستاده شد. در گفتگوش با خونسردی درباره ترور بختیار صحبت می کرد.

س - آیا برنامه حفاظتی بختیار سست شده بود؟

ج - به علت طول زمان بلی... ولی جمهوری اسلامی برای منظور خود از عامل نفوذی استفاده کرد که همان فریدون بویراحمدی بود. او می دانست که آن روز باغبان منزل در مرخصی است. قتل بختیار خیلی سبعمانه بود؛ روی کاناپه منزلش گردن او را بریده و رگ زده بودند. اما تعجب این است که تا ۳۶ ساعت حتی پلیس های منزل متوجه قتل نشده بودند و همین امر قاتلان را با مشکل روبرو ساخت. قاتلان بختیار به پایگاه خود در ترکیه خبر دادند که کار تمام شده است ولی پایگاه هرچه به اخبار گوش می داد خبری نبود و همین ناباوری کار فرار قاتلان را با دشواری روبرو ساخت. قتل به صورت وحشیانه ای صورت گرفته بود و کاردقیق حرفه ای تروریستی نبود. با اینکه این قتل کار رسمی ایران بود ولی به تصفیه حساب عشائری نسبت داده اند که بهیچوجه قابل قبول نیست. بختیار يك سمبل بود. آخرین نخست وزیر شاه بود. سمبلی قوی و مؤثر.

مجله پاری ماچ با گیو بختیار پسر دکتر بختیار که در

سازمان امنیتی فرانسه کار می کند مصاحبه ای کرده و قسمتی از آن چنین است:

س - آیا قاتلین پدرتان از سوی جمهوری اسلامی فرستاده شده اند؟

ج - من نمی توانم روی وابستگی یا عدم وابستگی آنها به جمهوری اسلامی اظهار نظر کنم ولی این را می دانم که آنها با گذرنامه رسمی جمهوری اسلامی وارد خانه پدرم شده اند.

س - آیا پدرتان هنوزمابه در دسر قدرت حکام در تهران بود؟

ج - چندی پیش پدرم محرمانه به من گفت رژیم جمهوری اسلامی از پاریس مصرأ خواسته که در جریان بازدید رفسنجانی از فرانسه پدرم در فرانسه نباشد. فرانسه هم این درخواست را پذیرفته بود.

س - بعداز سوء قصد نافرجام انیس نقاش در سال ۱۹۸۰ آیا پدرتان هشدارهائی درباره امکان خطر جانی دریافت کرده بود؟

ج - فقط در حدود هشدار بود. اگر مأمورین وظایف خود را به درستی انجام می دادند و یا اگر من آنجا بودم این واقعه روی نمی داد. این سه نفر مسلح نبودند، اگر می خواستند به آشپزخانه بروند و کارد را بردارند نمی گذاشتم وارد آشپزخانه بشوند و اگر حضور داشتم وضع به آن صورت نبود.

س - چرا آن روز غائب بودید؟

ج - من ساعت سه و نیم بعداز ظهر ویلای پدرم را ترک کردم. آنها ساعت چهارونیم بعد از ظهر نزد پدرم آمدند. من دستورات لازم را به نگهبانان داده بودم ولی همه دستورات اجرا نشده است. من اسامی آن سه نفر را به اعضای امنیتی فرانسه داده بودم. فرمانده گروه نگهبانان باید در پایان روز جهت بازرسی گشتی دریاغ می زد که این کار انجام نشد و همچنین مأمورین باید ساعت ۱۰ صبح در ساختمان ویلا را می زدند و اسامی ملاقات کنندگان را می گرفتند که برای روز بعد این کار را نکردند. اگر این

دستورات اجرا می شد نیم ساعت پس از وقوع حادثه آژیر داده می شد و بازداشت قاتلین تسهیل می گردید.

س - نظرتان درباره این که می گویند سازمان امنیتی فرانسه موجبات فرار قاتلان را تسهیل کرده چیست؟

ج - به عنوان يك افسر پلیس می گویم گروهان امنیتی که در ویلای پدرم حاضر بود صد درصد دستورات دریافتی را اجرا نکرده است. نتیجه اش این شد که میدان مانوری برای قاتلین فراهم گردید که از آن بهره برداری کردند.

س - آیا شما خود را مقصر می دانید؟

ج - خیر، چون من کار خود را کرده ام. با توجه به این که از ۱۲ سال پیش مأمور حفظ امنیت پدرم بودم از آنجا که این امنیت نقض شده مرتکب يك خبط حرفه ای شده ام.

س - آیا پدرتان مسلح نبود؟

ج - نه يك جلیتقه ضد گلوله داشت اما هرگز آن را نمی پوشید.

س - شما هم احساس خطر می کنید؟

ج - من از همان ابتدا از سوی رژیم تهران محکوم به مرگ شده ام. مقاله ای را که برای لوموند نوشته بودم این افتخار را به من اعطا کرد. ولی بهر صورت نمی توان همواره با محافظین بود. من خودم مسئول محافظت دیگران هستم. امنیت هرکس هشتاد درصد به حفظ اسرار بستگی دارد، همین قدر که کسی نداند کجا می رود تاحدی امنیت شما تأمین شده است.

س - نظرتان درباره فریدون بویراحمدی عضو نهضت ملی که دوقاتل را به ویلای پدرتان هدایت کرده چیست؟

ج - فریدون بویر احمدی مغز نداشت. برخی از بستگان او در روستای زادگاهش با کمیته انقلاب اسلامی همکاری دارند. معلوم نیست شانتاژ یا تهدید او را دگرگون کرده بود یا پول. بهر حال از راه بدر کردن هرکسی کار مشکلی نیست. دشمنان پدرم در تهران آدمهای

صبوری بوده اند. بعد از شکست نخستین سوء قصد او در ۱۱ سال قبل از شگرد (اسب تروا) بهره جستند. قطعاً بعد از ازدواج فریدون بویر احمدی با یکی از اعضای کمیته های انقلاب اسلامی از راه خارج شده است. من بویر احمدی را دوسه بار در منزل پدرم دیده بودم سرگرم تعمیر برق بود و بااستفاده از این فرصت نقشه ساختمان و ویلارا تهیه کرده و به علاقمندان سپرده بود. اوپول زیادی نداشت. قبلاً نگهبان يك پارکینگ بود.

س - چرا نام او در فهرست نزدیکان بختیار قرار داشت؟

ج - این دروغ است. تنها اسامی ۲۰ نفر در این فهرست قرار داشت. اسامی فرزندان و چند تن از وزیران کابینه پدرم.
س - آیا دستهایی در سازمان های مخفی فرانسه در این کار دخالت نداشته است؟

ج - بدون ستاد پشتیبانی کسی مرتکب چنین عملیاتی در این حد نمی شود. در روز کشف جنازه پدرم نماینده پلیس جنائی در محل حاضر بود. آنها می خواستند تحقیقات کنند. متهم کردن سازمانهای مخفی فرانسه به تسهیل فرار قاتلان کمی ثقیل است.

س - آیا فرانسه با آزاد کردن انیس نقاش نخواست به تهران نزدیک شود و هدف فرانسه بعد از قتل پدر شما آیا این نبود که دو تروریست دیگر را به زندان اندازد؟

ج - من در این زمینه هیچ نمی دانم، بهرحال مأمورین حفاظت قسمتی از وظایف خود را انجام نداده اند.

در نشریات مختلف اشاره شده که چگونه بختیار عصر روز سه شنبه ۱۵ مرداد کشته شده و تا صبح روز پنجشنبه ۱۷ مرداد کسی از آن آگاه نگردیده است. گفته می شود فریدون بویر احمدی چون از وضع خانه دقیقاً اطلاع داشته و می دانسته که چهارشنبه های آخر هرماه مأمورین حفاظت تغییر می کنند آن روز تاشب کاری انجام نمی دهند. بهمین جهت او روزسه شنبه را برای این کارانتخاب

کرد. روز چهارشنبه چون مأمورین تازه نمی دانستند چه کنند بنا براین شیر و مواد غذایی خانه بختیار پشت در مانده بود که آنها روز ۵ شنبه صبح متوجه جریان شدند. همچنین قاتلین تلفن بختیار را قطع نکرده بلکه روی زمین گذارده بودند تا همسر و فرزند بختیار و کسانی که با او تماس داشتند تصور کنند بختیار مشغول صحبت است و از مذاکره تلفنی با او منصرف می شدند. چنانچه همسرش کراراً به او تلفن زده بود و جوابی نشنید و به فرزندش متوسل شد که صبح پنجشنبه به خانه اش رفتند و با جنازه اش روبرو شدند. از عصر سه شنبه تا صبح پنجشنبه فرصتی به دست آمد که قاتلین از مرز خارج گردند.

روزنامه تایمز لندن در نهم اوت ۱۹۹۱ پس از قتل دکتر بختیار چنین نوشت:

دکتر شاپور بختیار سیاستمدار لیبرالی بود که به مبارزه خود علیه دیکتاتوری شاه و بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی ادامه داد. گرچه در زمان شاه چندین بار به زندان افتاده بود ولی در آخرین تلاش نومیدانه شاه برای نجات سلطنت از چنگ انقلابیون خطر پذیرش نخست وزیری را به جان خرید. موقعیت شاه در آن شرایط چنان ضعیف بود که شرط بختیار را برای ترک کشور پذیرفت تا ادعای بختیار در مورد استقرار يك حکومت لیبرال در ایران صادق باشد. بختیار زندانیان سیاسی را آزاد کرد، ساواک را منحل نمود، به مطبوعات آزادی داد، دارائی های هنگفت بنیاد پهلوی را به دولت انتقال داد.

بختیار نوشته است که در خواست از شاه برای ترک کشور میل قلبی او نبود اما با توجه به سابقه شناختی که از شاه داشت می دانست که اگر دولت در پی برقراری آرامش اندکی توفیق یابد شاه و دربار با دسیسه هائی قدرت را در دست خواهند گرفت. چون من بهر حال از مصدق قوی تر نبودم و شاه این شرط را پذیرفت. شرطی

که از طرف آمریکا هم به او پیشنهاد شده بود.
شاه در انتصاب بختیار به نخست وزیری آن قدر تأخیر کرد
که دیگر شانس پیروزی برای او مانده بود.

بختیار که در سال ۴۲ در جلوگیری از پیوستن احزاب و
جمعیت های مصدقی به هواداری از بنیاد گرایان اسلامی بسیار
مؤثر بود در ۱۶ سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۷ که به عضویت هیئت
اجرایی جبهه ملی در آمد از مخالفین شکست خورد و هنگامی که
شورشهای خیابانی تمام شهرهای ایران را فرا گرفته بود پیشنهاد
نخست وزیری را پذیرفت.

در مدت ۳۷ روز حکومت بختیار تمام مساجد کشور در چنگ
انقلابیون هواداران خمینی بود که پس از بازگشت از تبعید، مهدی
بازرگان یار نزدیک و همکار قدیمی بختیار را مأمور باز پس گرفتن
نخست وزیری از او کرد تا این که با انتشار اعلامیه بیطرفی ارتش،
بختیار به مخفیگاه رفت و از پاریس سردر آورد.

وقتی بختیار نهضت مقاومت ملی را در پاریس تشکیل داد
در ایران غیاباً محکوم به اعدام شد. دوبار از طرف عوامل آیت الله
و مقامات جمهوری اسلامی مورد سوء قصد قرار گرفت و سرانجام
جان خود را از دست داد.

بختیار با دکتر امینی که طرفدار بازگشت سلطنت به ایران بود
به توافق رسید ولی هیچگاه با بنی صدر و مسعود رجوی نظر موافق
نداشت.

بختیار دوبار ازدواج کرد که از نخستین همسر خود که فرانسوی
بود دو پسر و دو دختر داشت و همسر دوم ایرانی است که از او یک
پسر دارد.

بختیار علاوه بر کارهای سیاسی به اشعار فارسی و فرانسه
عشق می ورزید و کوه نورد ماهری بود.

ایرج پزشکزاد تحت عنوان «بختیار چه می خواست؟» چنین

می نویسد:

پیکار دوازده ساله بختیار آخرین فصل از دفتر پیکاری بسیار طولانی تر و اساسی تر بود. فصلی از پیکاری بود که از اندیشه فلسفی اویعنی اعتقاداتش به حیثیت انسانی و احترام به حقوق آدمی مایه می گرفت. خود او در نشریه ای می نویسد: (بارها این پرسش با من در میان نهاده شد که اصول اندیشه ها و اعتقادات سیاسی من چیست؟ موضوع اندیشه بنیادی من در يك کلمه (انسان) است و هدف من نیکبختی او است.)

این اندیشه فلسفی که از نوجوانی تا واپسین دم حیات با تمام قدرت بر وجودش حاکم بود او را به این نتیجه رسانده بود که نیک بختی آدمی تنها در سایه دموکراسی و طرد هرگونه حکومت استبدادی مقدور و میسر می باشد. به حکم همین آرمان بود که پنجاه سال پیش در برابر نازیسم قد علم کرد. برای بختیار ایستادگی در برابر هیتلر و موسولینی و دیگر قلدران و زورگویان وظیفه انسانی بود زیرا آنها به چیزی تجاوز کرده بودند که در نظر او گرامی ترین و عزیزترین نعمت و ثروت آدمی یعنی آزادی و دموکراسی بود.

منصور انوری مدیر روزنامه قیام ایران که (یادنامه بختیار) را در ۱۴ ص ۱۴۴ در تاریخ یکشنبه ۱۳۷۰ برابر با ۱۷ نوامبر ۱۹۹۱ با عنوان (شعله ای که هرگز خاموش نخواهد شد) منتشر ساخته چنین یاد آور شده است: بختیار پیش از هرچه پای بند اصول و منطق و دشمن فرصت طلبی بود. بختیار می گفت من فرزند قرنی هستم که حوادث باورنکردنی آفریده است و دگرگونیهای آن غیرقابل پیش بینی است. بختیار می گفت من فرزند مقاومت و قفه ناپذیرم و هرگز نخواستم راه های سهل و آسان را بپذیرم. بختیار در تاریخ و سیاست همان اندازه بصیر بود که در ادب و فرهنگ سرزمینی که او را پرورش داده بود. بختیار شجاع و صریح و قاطع بود و در عین حال حجب و آزرم دلپذیری داشت.

بختیار سه ماه قبل از نخست وزیری اش به مخبر مجله اکسپرس چاپ پاریس گفته بود: «خمینی هیچ برنامه ای برای ایران ندارد فقط به انگیزه انتقامجویی می خواهد شاه را سرنگون کند.» همچنین بختیار در دی ماه ۱۳۵۷ در نخستین روزهای نخست وزیری اش به خبرنگار لوموند گفت: «اگر ملایان بر ایران مسلط شوند خدا می داند فاجعه چه ابعادی خواهد یافت. با تسلط آنان بر اریکه قدرت تاریکی قرون وسطی ایران را فرا خواهد گرفت.»

او می نویسد: با این یادنامه ما نمی خواهیم بت بتراشیم. بختیار می گفت: «بُت نتراشیم تا محتاج بت شکن نشویم.» هدف شناسائی واقعی بختیار است که فضای بسته ۲۵ ساله به او اجازه نداد تا بختیار شناخته شود و دوران ۳۷ روزه نخست وزیری او هم در آن هنگامه نگذاشت صدا به صدا برسد. چه اتهامات از چپ و راست که بر او وارد ساختند و چه شایعاتی پیرامون زندگی خصوصی و سیاسی او نساختند. در این گیرودار قتل فجیع بختیار پیش آمد. در این یادنامه آنچه در ترسیم خطوط فکری بختیار بود تنظیم گردید. هم عیوب و هم محاسن گفته شده و نقطه نظرهای موافق و مخالف انتشار یافته تا قضاوت سهل تر باشد.

ولی بختیاری که من می شناختم مردی بلند نگاه بود، فراتر از یک سیاستمدار، یک هشدار دهنده سیاسی بود. یادش گرامی باد.

دکتر احمد مدنی درباره ترور بختیار چنین اعلام کرد:
ترور رذیلاته و غم فزای دکتر بختیار برگ ننگین دیگری بر کتاب جنایات نظام میراث خوار انقلاب افزود. این نظام که در به ثمر رسانیدن آرمانهای اصیل انقلاب کوتاه آمده و در همه زمینه های سازندگی شکست خورده و در مجموع کارنامه اش مملو از ننگ و نفرت می باشد نمی تواند با کشتار نامداران کشور و فشار بر هموطنان ما بنای سست و از درون پوسیده خود را مرمت کند. چه بخواهد و چه نخواهد باید جای خود را به نظامی برخاسته از ملت

مهدی قاسمی دربارہ او چنین می نویسد:

تعلق خاطر بختیار به دموکراسی همانگونه که خودش می گفت میوه تحصیلی او در فرانسه بود. کم نبود زمینه هائی که نه من موفق شدم رأی او را بچرخانم و نه او توانست عقیده مرا برگرداند ولی باید این واقعیت را بگویم اصراری نداشت که باور خود را به دیگری تلقین کند وقتی منطق حریف را غنی تر می یافت ابائی نداشت که آشکارا حقانیت او را بپذیرد.

او می گفت دنیای روح من يك ترکیب دوپاره است. پاره ای به ایران تعلق دارد و پاره ای وامدار فرهنگ فرانسه می باشد. فرهنگ فرانسه مرا با درون مایه دموکراسی آشنا ساخت. در فرانسه آموختم که چگونه می توان دقایقی با مخالف عقیدتی خود کلنجار رفت و دقایقی در کنار او در نهایت دوستی قهوه ای نوشید. از استادانی که در کلاس ها تدریس می کردند آموختم که این نعمتی است که در رحم دموکراسی فرانسه نشو و نما یافته است. باید آرزوی ولتر را باور کرد که می گفت «با معتقدات تو مخالفم ولی آماده ام خون خود را بدهم تا تو بتوانی بی هراس عقیده ات را ابراز کنی.»

سرانجام پس از يك سال که جنازه دکترشاپور بختیار در محلی به امانت گذارده شده بود در قبرستان (مون پاراناس) پاریس به خاک سپرده شد و روی سنگ قبرش هم این شعر حافظ نقش بسته است:

روز نخست چون دم رندی زدیم و عاشقی
شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم

پهلوی دوم در تبعید



آخرین روزهای زندگی شاه غم انگیز بود

محمدرضا شاه پهلوی درخارج ازکشور

- ۱ - حرکت از تهران روزسه شنبه ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷
- ۲ - ورود به اسوان در مصر و استقبال رسمی انورسادات رئیس جمهور و همسرش در فرودگاه
- ۳ - حرکت از مصر به مراکش روز دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ و ورود به رباط با استقبال رسمی ملك حسن پادشاه مراکش
- ۴ - سقوط رژیم در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ هنگام اقامت شاه در مراکش
- ۵ - مسافرت از مراکش به (باهاماس) روز دهم فروردین ماه ۱۳۵۸ پس از دو ماه و شش روز اقامت در رباط
- ۶ - مسافرت به مكزيك روز بیستم خرداد ماه ۱۳۵۸ و اقامت در جزیره كوچك (كوارناواكا) و شدت بیماری سرطان
- ۷ - سفر اجباری به نیویورک پس از چهار ماه اقامت در مكزيك در روز ۳۰ مهر ۱۳۵۸ و اقامت در بیمارستان (کرنل) نیویورک
- ۸ - گروگان گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران روز ۲۲ آبان ۱۳۵۸ به مناسبت سفر شاه به آمریکا و معالجه او در بیمارستان
- ۹ - سفر اجباری شاه در روز ۲۴ آذرماه ۱۳۵۸ پس از ۵۷ روز اقامت در آمریکا به کشور پاناما
- ۱۰ - حرکت ناگهانی شاه از (پاناما) در روز ۲۴ فروردین

۱۳۵۹ به علت برنامه ای که برای دستگیری و استرداد معظم له
تهیه شده بود و سفر به مصر با دعوت انورسادات
۱۱ - عمل جراحی در بیمارستان معادی قاهره مصر و
درگذشت شاه در روز ۵ مرداد ۱۳۵۹ پس از ۱۸ ماه سرگردانی
در کشورهای مختلف و تحمل رنجهای ناشی از بیماری سرطان
۱۲ - تشییع جنازه رسمی شاه در مصر پس از ۶۱ سال عمر
و ۳۷ سال سلطنت و امانت نهادن جنازه اش در مسجد الرفاعی
(همان مکانی که جنازه پدرش در آنجا قرارداشت)
۱۴ - اعلام سلطنت رضا پهلوی ولیعهد قانونی ایران با
عنوان رضاشاه دوم در قاهره.





تصمیم شاه به ترك کشور

بررسی تاریخ عصر پهلوی نشان می دهد که محمدرضاشاه پهلوی که صدها بار به طور رسمی و غیر رسمی از کشور به خارج رفته بود، مطلعین می گویند ۹ بار در شرایط سخت تصمیم به ترك کشور داشت که نهمین سفر، سفری بدون بازگشت شد. گرچه در جلد های مختلف کتاب به این موارد اشاره شده ولی در اینجا لازم به نظر رسید که مجدداً یادآوری گردد. محمدرضاشاه پهلوی کراراً در بدو سلطنت گفته بود (سلطنت بريك ملت فقیر افتخار ندارد) و حقیقتاً هم نمی خواست بازور و قلدری در کشور بماند و هر وقت فکر می کرد که بخواهد برای ادامه سلطنت با مردم دریفتند ترك کشور را ترجیح می داد. این موارد چنین است:

۱ - در شهریور ۲۰ وقتی سفرای روس و انگلیس با سلطنت محمدرضا شاه مخالفت کردند او صریحاً به فروغی گفته بود اگر آنها نمی خواهند شاه باشم پس بهتر است از کشور خارج گردم ولی فروغی با این نظر مخالفت کرد و از او خواست که در کشور بماند تا سلطنت پهلوی دوام داشته باشد. همچنین روزی که رضاشاه می خواست از کشور برود گلشائیان می نویسند که ولیعهد بیشتر از شاه علاقه داشت که او و خاندان پهلوی از کشور خارج گردند.

۲ - در واقعه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ که مردم در تهران آشوب پیا کردند و مجلس شورای ملی مورد حمله مردم قرار گرفت و تعدادی از مغازه ها غارت شد و شیشه ها را شکستند قبل از این که حکومت نظامی اعلام شود و سپهبد امیر احمدی فرماندار نظامی تهران گردد شاه مصمم بود از کشور خارج گردد که بعضی از نزدیکان مانع گردیدند.

۳ - دکتر غنی در خاطرات خود می نویسد: وقتی باشاه مذاکره می کردم اظهارعلاقه می کرد که می خواهد از سلطنت استعفا کرده از کشور خارج گردد که به علاء یادآور شدم مراقبت کنند که شاه دلسرد نگردد زیرا با استعفا و کناره گیری شاه و خروج از کشور مسلماً مملکت متلاشی خواهد شد.

۴ - در جریان واقعه آذربایجان هنگامی که قوام السلطنه نخست وزیر شد و شاه را در جریان کارها نمی گذاشت خیلی ناراحت بود و طبق گفته شاهدخت اشرف پهلوی قصد کناره گیری از سلطنت را داشت که او به عبدالرضا پیشنهاد کرده بود سلطنت را قبول کند ولی با کناره گیری قوام السلطنه این بار هم استعفا و کناره گیری و خروج شاه منتفی گردید.

۵ - در واقعه نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ که تصمیم شاه به خروج از کشور خیلی جدی و محرمانه بود ولی با تظاهرات مردم به رهبری روحانیون و افسران بازنشسته شاه ناچار شد برنامه سفر خود را بهم بزند و در ایران بماند.

۶ - در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بعد از ابلاغ فرمان عزل مصدق و دستگیری سرهنگ نصیری، شاه از کلاردشت با هواپیما عازم بغداد و رم شد و تصمیم داشت برای زندگی به آمریکای جنوبی برود که با جریان ۲۸ مرداد و سقوط مصدق به کشور بازگشت و سالیان دراز با قدرت در ایران سلطنت و حکومت کرد.

۷ - در دولت امینی که کندی در حمایت از نخست وزیر ایران می کوشید و مخالفت حزب دموکرات آمریکا با شاه خیلی زیاد شده بود مطلعین می گویند شاه بقدری از ادامه سلطنت دلسرد شده بود که قصد داشت از کشور خارج گردد ولی با سقوط حکومت امینی این بار هم شاه از سفر به خارج منصرف گردید.

۸ - در بحران سال ۵۷ شاه چند بار می خواست از کشور برود که يك بار در دولت شریف امامی ناگهان چنین تصمیمی را اتخاذ کرد که مهندس شریف امامی به گفته سناتور محمدعلی مسعودی به دیدار شاه رفت و او را راضی کرد در کشور بماند و پس از این که وضع بهبود یافت از کشور خارج گردد.

۹ - سرانجام در دی ماه سال ۱۳۵۷ در دولت بختیار شاه با عجله از کشور خارج گردید و با این که حس می کرد احتمال دارد این سفر با سقوط سلطنت همراه باشد ترجیح می داد هنگام آشوب ویلوا خاندان پهلوی در خارج از کشور باشند. ولی این بار برعکس دفعات قبلی رژیم ایران تغییر کرد و شاه ناچار شد در حال تبعید روزهای سختی را در خارج از کشور بگذراند تا در قاهره درگذشت. بررسی زندگی رضاشاه نشان می دهد که او هیچگاه قصد خروج از کشور را نداشت. در شهریور ۲۰ هم که متفقین برای خروج او از کشور پافشاری می کردند رضاشاه گفته بود حاضراست از سلطنت استعفا کند و در نقطه ای از شمال ایران به زندگی ادامه دهد ولی انگلیس ها حاضر نبودند که رضاشاه در ایران بماند و با فشار آنها از کشور خارج گردید.

در اینجا سه خاطره از محمد رضا شاه از وقایع شهریور ۲۰ و رفتن شاه به بغداد و سال ۵۷ برای ثبت در تاریخ نقل می گردد.
نصرالله انتظام که در وقایع شهریور ۲۰ رئیس تشریفات دربار سلطنت بود در خاطراتش چنین می نویسد:

در روزهای ۲۳ و ۲۴ شهریور از مذاکراتی که مردم می کردند این طور بر می آمد که نه تنها رفتن رضا شاه حتمی است بلکه متفقین با سلطنت و لیبعهد هم موافقت ندارند. قوام الملک شیرازی به من گفت امید ندارد که حضرات با ماندن شاه و جانشینی و لیبعهد موافقت کنند. قوام با خاندان سلطنتی خویشاوندی و با سفارت انگلیس ارتباط داشت و سخنانش حمل بر اراجیف نمی شد.

گرچه بین فرزندان شاه میل و توجه مردم به و لیبعهد بود ولی بعضی هامی گفتند شاپور عبدالرضا به سلطنت می رسد یا کوچکترین فرزند شاه (حمیدرضا) و شخص ثالثی نایب السلطنه می گردد تا پادشاه فقط اسمی باشد. منسوبین مادری شاپورها که از نسل قاجار بودند به تکاپو افتادند. این شهرت بجائی نرسید که عصر ۲۴ شهریور موقعی در حضور شاه و و لیبعهد بودم شاپور علیرضا سراسیمه رسید و گفت از شخص مطمئنی که با سفارت انگلیس مربوط است شنیده ام که عبدالرضا شاه می شود. اعلیحضرت با لحن اعتراض آمیزی گفت (این چرندیات بچگانه چیست که می گوئی) و به راه افتاد.

روز ۲۶ شهریور شاه در هیئت دولت تصمیم خود به استعفا را به وزیران گفت که بعضی چشم اشک آلود داشتند و شاه با خونسردی نظم خود را حفظ کرده بود و این امر نشان می داد که اعصابش خیلی قوی بود.

در همان روز وقتی که شکوه الملک اوراقی را برای امضای شاه آورده بود گفت ما دیگر کاره ای نیستیم که برای ما کار آورده ای.

بعد از استعفای رضا شاه والا حضرت و لیبعهد تعلیماتی به

سرلشکر بوذرجمهری داد و بعد از ما پرسید (حالا چه باید بکنیم؟) عرض کردم (ماندن البته مخاطراتی دارد) ولیعهد فرمود (گمان می کنید بریزند و ما را بکشند؟) گفتم (ایرانی ذاتاً خونریز نیست) گفتند (اگر تحریکش کردند چه؟) عرض کردم ماندن ناچار خطر هائی در بر دارد ولی والا حضرت بدانید اگر تشریف ببرید و از خطر بگریزید موقعیت خودتان را برای همیشه از دست داده اید.

یکی از کارمندان وزارت خارجه در مجله روزگارانو چنین نوشته است:

وقتی در جریان ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ شاه و ثریا با هواپیما وارد بغداد می شوند مظفر اعلم سفیر ایران در عراق که از مدیحه سرایان زمان رضاشاه بود رو نشان نداد و با اعضای سفارت به فرودگاه نیامد چون از تهران دستور داده شده بود که هیچیک از مأمورین حق تماس با شاه را ندارند.

عصر روز ورود شاه به بغداد نوری سعید نخست وزیر عراق برخلاف رسوم سیاسی به سفارت ایران می آید و در حضور عبدالاحد دارا کاردار سفارت به مظفر اعلم می گوید شاه خواستار دیدار او می باشد و می خواهد از سفیر خود مبلغی قرض کند زیرا با جیب خالی ایران زاترک گفته است. مظفر اعلم بهانه می آورد که من هنوز استوارنامه خود را تسلیم نکرده ام که سفیر باشم. نخست وزیر عراق به او می گوید ما شمارا سفیر می شناسیم. عبدالاحد دارا وقتی متوجه می شود که امکان دارد مظفر اعلم تسلیم گفته نخست وزیر عراق گردد می گوید ما دستور داریم با شاه تماس نداشته باشیم. نخست وزیر عراق می گوید این ملاقات کاملاً محرمانه خواهد بود و قسم می خورم که اگر از من هم بپرسند آن را انکار کنم. ولی دارا می گوید اگر سفیر به دیدن شاه برود من موضوع را به تهران گزارش خواهم کرد.

روز بعد دارا به سفیر گزارش می دهد که ایرانیان مقیم بغداد

می خواهند تظاهراتی علیه شاه بکنند خوب است دیداری با آیت الله شهرستانی کرده ایشان از شاه بخواهد از عراق برود. مظفر اعلم می گوید خودتان این کار را بکنید. دارا می گوید به من دستور بدهید که او هم روی کاغذی به او می نویسد و مأموریت می دهد. دارا نزد آیت الله شهرستانی رفته موضوع را می گوید. آیت الله اظهار می دارد (شاه ایران شاه همه ما می باشد، از ناچاری به عراق آمده است، تو که نماینده پادشاه هستی خجالت نمی کنی که از من می خواهی او را از عراق بیرون کنم، زود باشو از اینجا بیرون برو)

علی صائب معاون تشریفات وزارت خارجه عراق که میهماندار شاه بود می گفت شاه در تمام مدت جلوی رادیو نشسته و به اخبار ایران گوش می داد. وقتی هم پرنس عبدالاله نایب السلطنه عراق فهمید که شاه پول ندارد دسته چک خود را جلوی شاه گذاشت تهرچه می خواهد او بنویسد و امضا کند. شاه به ناچار ۵ هزار پوند از او قرض گرفت.

در مراجعت شاه از رم وقتی عبدالاحد دارا همراه اعضای سفارت در فرودگاه بغداد در صف قرار گرفته بود نخست وزیر عراق به آنها گفت فوراً از اینجا بروید زیرا شاه از شماها خیلی عصبانی است. ولی دارا سعی داشت مظفر اعلم را مقصر قلمداد کند و با کمک به علاء به خدمت ادامه داد. حتی سال بعد هم که شاه به بغداد رفت جزو مستقبلین بود. وقتی شاه پرسید اینها همان پارسالی ها هستند؟ یکی از حضار گفت خیر همه تازه آمده ایم و این بار هم خطر از بیخ گوش دارا و سایرین رد شد.

اردشیر زاهدی در مصاحبه ای با بی بی سی چنین گفته است:
به اعلیحضرت عرض کردم اگر ایران را ترك کنید راهی برای بازگشت نیست. من معتقدم اگر شاه در مقام خود راسخ مانده بود و با مخالفین گفتگو می کرد و حاضر نمی شد ایران را ترك کند می توانست تاج و تخت را حفظ کند.

زاهدی می گوید: ژنرال هایزر بدون اجازه شاه وارد ایران شد و حال آن که همین ماموریت به الکساندر هیگ و جیمز شلینگر داده شده بود که رد کردند. هدف سفر هایزر معلوم نبود که تقویت ارتش برای درهم شکستن مخالفین است و یا جلو گیری از چنین اقدامی. من فکر می کنم آمریکائیها عقیده داشتند که اگر وخامت اوضاع ایران بجائی برسد که امیدی به نجات نباشد آنها با کمک ارتش دست به کودتائی علیه شاه بزنند مثل کودتای یونان.

قبل از اینکه شاه کشور را ترك كند من از واشنگتن به تهران آمدم. اعلیحضرت بطور وحشتناکی خسته به نظر می رسیدند و می گفتند حاضریم تمام اختیاراتم را به دولت بدهم تا مشکلات را حل کند. قسمتی از اشکالات مزبوط به اختلاف هویدا و آموزگار بود که دو دستگی پیش آمده بود و دیگران هم از این برداشت استفاده غلط می کردند. من که به شاه عشق می ورزیدم نمی دانستم که او سرطان دارد. نه من تقریباً هیچکس از سرطان شاه آگاه نبود. شاه در شرایط خوبی نبود و خیلی خسته به نظر می رسید. شبها با همسرش بگو مگو داشت و روز بعد ملکه جریان را برایم تعریف می کرد. عوامل زیادی برای از بین بردن او در کار بود.

من در جریان بودم که آیت الله شریعتمداری به شاه تلفن کرد و از او خواست که ایران را ترك نکند. يك آیت الله از عراق هم همین تقاضا را داشت.

من فکر می کنم اگر شاه کشور را ترك نکرده بود ارتش سقوط نمی کرد. حتی اگر شاه هم استعفا می داد این تغییرات صورت نمی گرفت که باعث از بین رفتن کشور و اقتصاد مملکت و آن خونریزیها بشود. اگر شاه نمی رفت خمینی هرگز به ایران نمی آمد.

کارترازمن می خواست که به شاه عرض کنم سر جای خود محکم بایستد آنها هم هرکاری از دستشان برمیآید انجام خواهند داد و نگرانی مطالب مربوط به حقوق بشر هم نباشد.

دولت آمریکا در آن ایام سیاست روشنی نداشت و به صور
مختلف صحبت می کرد. دولت کارگری انگلیس هم نمی دانست چه
باید بکند؟ عوامل مختلف دست به دست هم دادند تا وضع ایران
چنین شد.



در آخرین روزهای اقامت شاه در ایران خیلی ها از او
خواسته بودند که در کشور بماند زیر بارفتن از ایران، رژیم سلطنت و
کشور به خطر خواهد افتاد ولی شاه می گفت من بیمارم باید برای
معالجه به خارج از کشور بروم.



آغاز سفر بی بازگشت شاه به مصر

واقامت در (اسوان)

در روزهایی که شاه می خواست از کشور خارج گردد گفته می شد که مسافرت به آمریکا خواهد بود ولی بعداً اظهار نظر شد که در یکی از کشورهای نزدیک اقامت خواهند کرد تا وقتی ضرورت یافت به ایران باز گردند.

دکتر اصلان افشار می گفت: برنامه اعلیحضرت در تهران این

بود که ما یکسر به آمریکا برویم. بهمین جهت دستور دادند که جامه دانه از تهران به آمریکا فرستاده شود. لوازمی که فرستاده شده بود فقط برای دوماه اقامت بود. اعلیحضرت می گفتند مقامات آمریکائی از رئیس جمهور و اعضای وزارت خارجه و نمایندگان کنگره و مقامات سیا و رسانه های گروهی دقیقاً در جریان اوضاع ایران و خاورمیانه نیستند و سفرای دو کشور هم نمی توانند آن طوری که لازم است آنها را دقیقاً در جریان اوضاع بگذارند. من باید شخصاً به آمریکا بروم و همه آنها را روشن کنم تا بدانند چه خطری منطقه را تهدید می کند. آمریکائیها هم از این امر استقبال کردند بهمین جهت بار سفر به آمریکا بسته شد. وقتی هم تصمیم قطعی به مسافرت گرفته شد آمریکائیها به اعلیحضرت اطلاع دادند که جرالده فورده رئیس جمهور سابق به مصر می آید و خوب است که اعلیحضرت سفری هم درین راه به مصر کرده و دیداری با سادات و فورده انجام شود تا مذاکراتی در باره (کمپ دیوید) و وضع خاورمیانه بین این سه شخصیت صورت گیرد. بهمین جهت اعلیحضرت از این جریان استقبال کرده و برای سفر مصر آماده شدند. قرار شد با تشریفات کاخ ریاست جمهوری مصر تماس گرفته برنامه را تنظیم کنیم ولی هرچه خواستیم تماس بگیریم بعلت اعتصاب کارکنان مخابرات این کار صورت نگرفت. با سفیر آمریکا صحبت کردیم و از طریق دستگاہهای ارتباطی سفارت ساعت حرکت و موقع ورود شاه و شهبانو به سادات اطلاع داده شد تا بطور موقت به (اسوان) در مصر برویم و از آنجا عازم آمریکا شویم. تصور من این است که آمریکائیها در آخرین لحظه تغییر تصمیم دادند و در آن شرایط هم نمی خواستند شاه به آمریکا برود بهمین جهت زیر پرده در تنظیم سفر شاه نقشی داشته اند. چنانچه وقتی مذاکرات شاه با انور سادات و فورده در اسوان پایان یافت با آمریکائیها تماس گرفتیم که ساعت ورود به آمریکا را مشخص کنیم آن وقت توجه یافتیم که آنها تمایلی ندارند و می گویند بهتر است مسافرت شاه به تأخیر

افتد. اعلیحضرت مدتی در آنجا توقف نموده یادآور شدند که سادات باید به کار خود برسند و ماهم که در اینجا کاری نداریم و آمریکائیا هم بازی درآورده اند بس بهتر است دعوت اعلیحضرت پادشاه مراکش را پذیرفته به آن کشور برویم. بهمین جهت با تشریفات دربار مراکش تماس گرفتیم و ساعت ورود مشخص گردید که بصورت رسمی از پادشاه استقبال بعمل آمد. در آنجا بودیم که مشخص گردید برنامه سفر به آمریکا بکلی منتفی شده و با وقایع ۲۲ بهمن بر حالت بی تکلیفی و نگرانی ها افزوده شد. این نکته را هم باید بگویم گرچه پادشاه مراکش نهایت احترام را نسبت به اعلیحضرت رعایت می کرد ولی از روز ورود معلوم شد که رفتار او با سابق فرق کرده و گاهگاهی در بیانات خود به شاه نیش می زد.

دوستی عمیق شاه و سادات

(انورسادات) رئیس جمهور مصر که برنده جایزه صلح نوبل شد از جوانمرد ترین رهبران جهان بود که در دوستی با شاه ایران نشان داد که تنها دوست ایام سلطنت و قدرت نبوده بلکه در ایامی که شاه سخت ترین روزهای زندگی را می گذرانید و آمریکائیا و پانامائیا می خواستند او را دست بسته تحویل جمهوری اسلامی بدهند نه تنها هواپیمای اختصاصی خود را برای شاه فرستاد بلکه (کارت) را تهدید کرد که اگر بخواهد شاه را تحویل دهد قرار داد (کمپ دیوید) را بهم خواهد زد.

وقتی جمال عبدالناصر روی کار آمد به تدریج رابطه ایران و مصر تیره شد که حتی به قطع رابطه منتهی گردید و طبیعتاً انورسادات که معاون عبدالناصر بود نظیر رئیس خود همیشه باشاه ایران مخالفت می کرد و شاه هم صریحاً به عبدالناصر حمله می نمود. کشمکش بین شاه و سادات در کنفرانس اسلامی ریاط به منتهی درجه رسید ولی سرانجام دوستی آنها به صورتی در آمد که پس از فوت عبدالناصر شاه یکی از طرفداران سرسخت ریاست

هنگامی که انور سادات تصمیم گرفت به اسرائیل حمله کند شاه ایران کمک بسیار مهمی به سادات کرد. چون سادات احتیاج به کمک روسها داشت و می بایست که هواپیماهای روسی از آسمان ایران عبور می کردند. شاه دکتر خلعت بری وزیر خارجه را خواست که به او دستوراتی بدهد ولی چون در سفر بود احمد میرفندرسکی قائم مقام وزیر امور خارجه شرفیاب شده و شاه به او دستور می دهد که با موافقت نیروی هوائی اجازه داده شود که تعدادی هواپیمای روسی برای کمک به مصر از ایران عبور کنند. پس از چند روز نیروی هوائی به شاه گزارش می دهد که بیش از ۵۰ هواپیمای روسی از آسمان ایران عبور کرده که گویا این امر مورد اعتراض آمریکائیه و اسرائیلیها هم قرار می گیرد که شاه وزیر خارجه را می خواهد و می گوید نظرم عبور چند هواپیما بود نه پنجاه هواپیما گویا قائم مقام وزارت خارجه اشتباهاً موضوع را درک کرده است. سرانجام به دنبال این اقدام دستور حذف شغل قائم مقامی وزارت خارجه داده می شود و میرفندرسکی از کارکنار رفته و با این که دیپلمات خوش نامی بود تازمان نخست وزیری بختیار کاری نداشت.

انور سادات در سفر رسمی به تهران در سال ۱۹۵۴ چنین گفت:
 من و مردم مصر تا ابد جانبداری شما را درموقع گرفتاری فراموش نمی کنیم. من از کمک های برادرم شاهنشاه ایران همیشه سپاسگذارم زیرا شما ثابت کردید که از برادران مخلص و از دوستان واقعی هستید. شما بطور حقیقی به ما یاری داده اید. شاهنشاه همواره به نیاز ما پاسخ داده اند گاهی که به نفت یا کمک دیگر نیاز داشتیم همیشه و از صمیم قلب به ما کمک کرده اند. من فکر می کنم آنچه شاهنشاه برای ایران انجام داده اند چیزی است که هرکس باید به آن افتخار کند زیرا ایران را از آخرین تکنولوژی برخوردار می سازد و اجتماع ایران را با فرهنگ و میراث تاریخی

اش و تمدنش به يك کشور بسیار مدرن تبدیل می کند.
انورسادات که مطالب خود را به فارسی از روی کاغذ می
خواند گفت برای ابراز احساسات خود نسبت به شاهنشاه و ملت
ایران و همچنین احساسات مردم مصر و برای قدردانی از کمک های
شما بهتر است از شاعر بزرگ انسانیت سعدی شیرازی کمک گرفته
بگویم (رفیق و یارهمدم را همه کس دوست می دارد).

روزنامه کیهان چاپ لندن درباره دوستی شاه و سادات چنین
می نویسد:

درسال ۱۹۶۸ وزارت امورخارجه ایران گزارشی درباره سادات
به شاه داد که (او مردی است عاطفی و شتابگر. هم مورد سوءظن
آمریکاییهاست و هم روسها. غیرقابل اعتماد می باشد)

شاه درنظر داشت در کنفرانس اسلامی ریاط باجمال عبدالناصر
ملاقات کرده و کدورتها را از بین ببرد. رابط پادشاه عربستان بود که
می گفت شکست اعراب درجنگ ۱۹۶۷ عبدالناصر را خیلی ضعیف
کرده بهمین جهت شاه زمان را مناسب دید که اختلافات ده ساله را
ترمیم کند. شاه شخصاً از ناصر نفرت داشت. وقتی شنید که ناصر
در کنفرانس شرکت نمی کند نفس راحتی کشید. ملک فیصل در
کنفرانس ریاط کوشید که بین سادات و شاه ایران ملاقاتی صورت
گیرد. شاه در جلسه محرمانه کنفرانس سران گفت حاضر است که به
مصر شکست خورده کمک کند. سادات در کنفرانس گفت: (عرب
بودن به ما اجازه دربیوزگی نمی دهد و به تنهایی بار شکست را تحمل
می کنیم، آنگاه نگاهی به شاه ایران کرد و به فارسی این شعر را
خواند (هرکه نان از عمل خویش خورد - منت ازحاتم طائی نبرد)

شاه بلافاصله بپا ایستاد و خطاب به ملک حسن دوم پادشاه
مراکش که ریاست جلسه را بر عهده داشت گفت: «مگر این جلسه
شب شعر است؟ اگر من می دانستم که اینجا مجلس مشاعره
برپاست و شعرا جمع هستند من هم با خود چندین شاعر می آوردم.

ما در ایران شاعران زیادی داریم.»

به نظر حاضران در این جلسه برخورد شاه و سادات ضربه ای دیگر بر پیکر روابط ایران و مصر بود. هیچ کس نتوانست حدس بزند که به خلاف آنچه تصور می شد برخورد لفظی میان شاه و سادات بمنزله دیباچه ای بود که بر کتاب تفاهم و دوستی بین دو رهبر قلم زده می شد.

بعد از پایان جلسه شاه در اقامتگاه خود اردشیر زاهدی وزیر خارجه وقت را به حضور پذیرفت و او را به خاطر نقص اطلاعاتش در زمینه تبحر سادات در زبان و ادب پارسی مورد سرزنش قرار داد. در این دیدار شاه به زاهدی گفت: «سادات مرد جالبی است. همانطور که مورد تمایل برادر ما ملک فیصل است ترتیب دیدار مارا بدهید.»

چند ساعت بعد دو رهبر باهم ملاقات کردند. در دقائق اول دیدار، ملک فیصل هم حاضر بود ولی بعد آن دو باهم تنها شدند. دیدار شاه و سادات حدود دو ساعت بطول انجامید. در کنار آنها مشاوری قرار نداشت و بدین ترتیب اولین دیدار این دو رهبر محبت بی شائبه ای را برای هردوی آنها به ارمغان آورد.

سالها بعد شاه به تنی چند از نزدیکان خود گفته بود که احساس محبت عمیق او به سادات از همان لحظه های اول دیدار پای گرفت. شاه سادات را به چشم مردی با اخلاص و انسانی که هرگز دوستانش را تنها نمی گذارد می نگریست. این درست برخلاف آنچه بود که در گزارش های اطلاعاتی تسلیم شده به شاه منعکس گردیده بود.

بعد از مرگ ناگهانی عبدالناصر برنامه شاه این بود که سادات رئیس جمهور مصر شود. اعتقاد شاه به سادات، نیکسون را تحت تأثیر قرار داد در حالی که در آن شرایط آمریکا و شوروی سادات را حتی برای جانشینی موقت ناصر قبول نداشتند. شاه برای شرکت در تشییع جنازه عبدالناصر هویدا نخست

وزیر را فرستاد. وظیفه اصلی او این بود که سادات را از حمایت همه جانبه شاه ایران آگاه سازد. هویدا دکتر خسروانی را همراه برد و به عنوان سفیر ایران در مصر معرفی کرد. هدف شاه این بود که مصر و آمریکا را بهم نزدیک سازد تا از بسط نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری شود.

شواهدی در دست است که دولت آمریکا سادات را از توطئه کودتای شعراوی جمعه مطلع ساخته است. زاهدی وزیرخارجه ایران ۴۸ ساعت قبل از کشف توطئه وارد مصر شد. شبی که زاهدی در ضیافت شام سادات حضور داشت دستور دستگیری توطئه گران صادر شد. همان شب سادات و زاهدی از قصر ریاست جمهوری مصر با شاه صحبت کردند. شاه او را (برادرم انور) خطاب می کرد و او هم شاه را (برادرم محمد) نام می برد.

سادات بارها از قاهره به شاه تلفن می کرد و حال او را می پرسید. با وجود رهبرانی نظیر ملک حسین و نیکسون و مارشال تیتو و ژنرال دوگل و ملک حسن که با شاه دوستی عمیقی داشتند ولی باید گفت هیچیک از آنان به اندازه سادات با شاه نزدیک نبودند. شاه در مصاحبت با او غرق در آرامش می شد. هنگام بازگشائی کانال سوئز سادات از شاه خواست که ولیعهد را به مصر بفرستد. شاه از دیدن مراسم از تلویزیون و نقش ولیعهد در آن مراسم خیلی خوشحال شد.

شاه از کلیمی ها زیاد خوشش نمی آمد زیرا آنها بودند که ماجرای واترگیت را برای نیکسون به وجود آوردند. اسرائیل هم از نزدیکی شاه و سادات زیاد خوشحال نبود ولی نیکسون و جمهوریخواهان آمریکا آنها را تشویق می کردند. امید آمریکائیهها این بود که سادات از اردوی شوروی دوری گزیند. انعقاد قرارداد (کمپ دیوید) نیز از حمایت شاه برخوردار بود و شاه در نقش رابط بین مصر و اسرائیل اثر مهمی داشت. حداقل چهار بار موشه دایان برای این کار به تهران آمد و محرمانه با شاه مذاکره کرد.

شاه هم در مقابل ازسادات خواست که کمک کند تا در مصر و یمن جنوبی به تروریستهای ایرانی اجازه اقامت داده نشود که در این باره توفیقی حاصل نشد.

بعضی ها معتقدند که شاه ایران از حمله مصر به اسرائیل اطلاع داشت و قبل از شروع جنگ تجهیزات جنگی به مصر فرستاد و نفت و بنزین مجانی در اختیار مصر قرارداد.

شاه اجازه عبور هواپیماهای روسی را از فراز خاک ایران داد. همچنین هواپیماهای ایرانی تعدادی از کماندوهای سعودی را از فراز عراق به سوریه برد.

شاه از پیروزی مصر در نبرد با اسرائیل احساس مسرت کرد و هنگام شکسته شدن خطوط دفاعی (بارلو) سادات را سرچشمه افتخار برای همه و یک مرد واقعی خواند. اسرائیلی ها حس کردند که شاه ایران بیش از آنکه دوست آنها باشد دشمن آنها شده است.

شاه در صدد کمک به مصر برآمد و قبول کرد که در بازسازی پرت سعید کمک کند. تا اواخر سال ۱۹۷۳ روابط دوستی شاه و سادات و فرح و جهان سادات بصورتی در آمد که حتی شاه موضوع اختلاف نظر خود و فرح را با سادات مطرح ساخت.

انور سادات بارها در ساحل دریای خزر با شاه ملاقات کرد و روابط خانوادگی رهبران دو کشور به منتهای صمیمیت رسیده بود و کراراً با یکدیگر در ساحل دریا راه پیمائی و مذاکره می کردند. همزمان نیز فرح و جهان سادات حمام آفتاب می گرفتند و بچه ها به موزیک گوش می دادند و یاموتورسیکلت سواری می کردند. حضور سادات و همسرش در اقامتگاه نوشهر عاری از هرگونه تشریفات و معمولاً گردهمائی دو خانواده بود.

شاه و سادات ضمن برخورداری از ویژگی های خلقی مشابه دارای تضادهای عاطفی و روحی فراوانی نیز بودند. پادشاه ایران بی نهایت درون گرا، اسرار آمیز، نجوش و فوق العاده خجالتی بود. برعکس سادات فردی بود برون گرا و خوش سخن و حراف. رئیس

جمهوری مصر قدرت داشت ساعت ها متکلم وحده بوده داد سخن دهد و اصولاً مانند يك هنرپیشه همواره نیازمند شنونده و تماشاگر بود.

شاه و سادات هردو مردانی بودند مذهبی، لیکن هریک به شیوه و طریق خاص خود. برداشت سادات از اسلام برداشتی بود فرهنگی و عقیدتی... در مقابل، اسلام شاه آمیزه ای بود از اعتقاد و اوهام. سادات درمحفظه ذهن خود مجموعه ای از داستانهای عامیانه، ضرب المثل های زیبا و اشعار جذابی را حفظ داشت که هنگام محاوره با پادشاه ایران آنها را به مناسبت های موضوع مورد بحث به کار می برد. برعکس شاه از این قریحه سهمی نبرده بود و اگر هم می خواست به مناسبتی شعر و یا ضرب المثلی را چاشنی صحبت های خود کند غالباً در ذکر آنها دچار اشتباه می شد.

شاه و سادات گاه و بیگاه با حالتی حاکی از افسردگی درونی دقیقی چند باهم به درد دل کردن می گذراندند. شاید هردوی این رهبران از این که دیگران قدرشان رابه شایستگی نمی دانند در شکوه بودند.

سادات در مسیر حیات سیاسی خود بیش از شاه ایران اعتقاد به سرنوشت رقم زده ازقبل داشت. بدون تردید این دو رهبر سیاسی در هر فرصتی با یکدیگر درباره نقشه های خود برای کناره گیری از صحنه فعالیت های سیاسی تبادل نظر می کردند.

شاه می گفت قصد دارد به نفع فرزندش از سلطنت کنار برود ولی سادات مخالف بود. سادات هم می گفت در اواخر ۱۹۷۷ پس از سفر به بیت المقدس و اطمینان به این که نام او در تاریخ با عظمت یاد خواهد شد شاه را در مسیر کناره گیری خود از ریاست جمهوری می گذارد ولی شاه مخالفت کرد.

دو رهبر سیاسی ایران و مصر مرتباً باهم مکاتبه می کردند. نامه های سادات به شاه مشحون از ظرایف ادبی، شعر و ضرب المثل بود. برعکس، شاه که فاقد قریحه ادبی بود نامه هایش در عین

آمیختگی با صمیمیت، عاری از ظرایف ادبی بود. شاید به دلیل این نقیصه بود که شاه يك بار از دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه خواست که وی را در زمینه ذکر ضرب المثل ها و نکات ادبی در نامه هایش به سادات یاری دهد. مجموعه ای از مکاتبات شاه و سادات در نزد خانواده های این دو رهبر محفوظ مانده است.

در سال ۱۹۷۵، آخرین مانع مهم برقراری تفاهم بین اعراب و ایران با انعقاد قرارداد صلح بین ایران و عراق از میان برداشته شد. با وجود عدم اطمینان سادات به رهبران عراقی، امضای قرارداد صلح بین ایران و عراق رهبر مصر را بسیار خرسند کرد. با پیش آمدن این موقعیت، سادات دست به تشویق شاه برای انجام يك دیدار از همه کشورهای دوست عرب زد. شاه که تا آن موقع در بین کشورهای عربی فقط از عربستان سعودی، مراکش و کویت بازدید کرده بود حال ترغیب به آن می شد تا پرچم ایران را در پایتخت های کشورهای عربی به نمایش گذارد. بازدید شاه از همه کشورهای عربی انجام نپذیرفت و فقط به بازدید از عمان اکتفا کرد.

در اوایل سال ۱۹۷۷ شاه حس کرد که توجه آمریکائیا به سادات بیش از او می باشد. پاره ای از مشاوران شاه که اصولاً با توسعه روابط با اعراب موافق نبودند شاه را دچار وا همه ساختند ولی شاه دوستی با سادات را ضروری می دانست. شاه که آمریکائیا را برای حمایت از سادات تشویق می کرد حال وضع به صورتی درآمده بود که سادات به کارتر یادآور می شد که ارزش دوستی با شاه ایران را بداند.

شاه و سادات در ارزیابی خصوصیات کارتر با هم توافقی نداشتند. به نظر سادات کارتر سیاستمداری بود صمیمی و دارای وجدانی بیدار. در مقابل شاه همیشه معتقد بود که کارتر يك سیاستمدار مزور بی پرنسیپی است که بر روی چهره خود يك پوشش نیمچه مذهبی گذاشته است. شاه ایران هر وقت از کارتر صحبت می شد بی اختیار می گفت: «این مرد با آن چشمان یخ زده، چشمانی

که بوئی از حرارت نبرده است!»
در اواخر سال ۱۹۷۷ به تدریج نا آرامی های ضد شاه در گوشه و کنار ایران شکل می گرفت.

شاه عقیده داشت که مخالفان وی غیر مستقیم از سوی آمریکائی ها حمایت می شوند. این موضوع برای وی به صورت معنائی لاینحل در آمده بود. بهمین دلیل شاه از سادات خواست که موضوع را با آمریکائیها در میان گذارد. وی در طی یکی از محاوراتش به سادات گفت: «شما از کارتر سؤال کنید که او واقعاً از ما چه می خواهد؟ من اصلاً معنی رفتار آمریکائیها را نمی فهمم!» سادات این سؤال را نزد آمریکائی ها مطرح کرد. پاسخ آمریکائی ها این بود که «از شاه ایران سؤال کنید که از ما توقع انجام چه کاری را دارد؟» سادات پیام کارتر را به شاه رسانید. شاه يك بار دیگر در چهره آمریکائی ها «دودوزه بازی» را دید. وی به وضوح احساس کرد از آنجائی که آمریکائی ها در خاورمیانه دوست وفاداری چون سادات پیدا کرده اند دیگر به او توجهی چندان ندارند.

درست در زمانی که ایران در تب التهاب و شورش های خیابانی می سوخت، تلاش آمریکا معطوف به آن بود که هرچه زودتر امضای قرارداد کمپ دیوید را فیصله دهد.

سادات دوبار حسنی مبارک معاون خود را نزد شاه فرستاد تا هم درباره مذاکرات (کمپ دیوید) اطلاعاتی به شاه بدهد و هم از تشنجات اوضاع ایران دقیقاً آگاه گردد. حسنی مبارک از قول سادات گفت او آماده هرگونه کمک به شاه می باشد ولی شاه گفت (من بطور مطمئن روی انور سادات حساب می کنم.)

غرور شاه اجازه نمی داد که حتی در آن شرایط از دوستش سادات کمک بخواهد. حسنی مبارک در مراجعت به سادات چنین گزارش داد: (شاه بکلی خورد شده و تصور نمی رود بتواند روحیه خود را حفظ کرده و دشمنانش را سر جایشان بنشانند.)

وقتی ابعاد شورش در ایران توسعه یافت انور سادات از

(کمپ دیوید) از شاه وسیله تلفن سئوالاتی کرد که شاه گفت (من واقعاً نمی دانم که آمریکا در ایران در پی چه چیزی است؟) سادات موضوع را جدی با کارتر مطرح ساخت و از او خواست تا تکلیف خود را با شاه روشن کند. نتیجه آن شد که بیانیه مشترکی از طرف کارتر و سادات در حمایت از شاه تهیه گردید ولی سائیرس و انس آن را خیلی رقیق کرده بود. سادات به کارتر یادآور شد که هرگونه حمایت از بنیادگرایان و بهم زدن وضع ایران موازنه قدرت را در خاورمیانه بهم خواهد زد.

در حالی که در همان (کمپ دیوید) مناخین بگین به کارتر گفته بود که زمان شاه سر آمده و دیگر توانائی ادامه کار را ندارد. او معتقد بود که شاه باید خود را از صحنه سیاست کنار بکشد و دست ارتش و سیاستمداران را باز بگذارد.

شاه وسیله تلفن سادات را در جریان ترك کشور گذارد که سادات با این فکر به شدت مخالفت کرد و صریحاً به او گفت (برادر اگر در این شرایط شما کشور را ترك کنید دیگر رنگ ایران را نخواهی دید) حتی سادات تصمیم داشت که به ایران بیاید و شاه را از سفر منصرف کند ولی چون خودش نتوانست ملك حسین پادشاه اردن و حسنی مبارك معاونش را فرستاد. به دنبال این جریانات بود که شاه ارتشبد از هاری را نخست وزیر کرد. وقتی از هاری سکتته کرد سادات به شاه پیشنهاد تشکیل يك کابینه نظامی دیگر نمود ولی چون سررشته کارها از دست دررفته بود دیگر توفیقی حاصل نگردید. سادات از شاه دعوت کرد که به مصر بیاید.

در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ شاه وارد مصر شد. چهره شاه چهره يك مرد شکست خورده بود. سادات با مشاهده قیافه درهم ریخته پادشاه ایران سخت دچار شگفتی شد. از تابستان سال ۱۹۷۸ تا زمستان سال بعد از وزن شاه ۱۵ کیلو کم شده بود. پیشواز از شاه به گونه ای استقبالی با شکوه از رهبر سیاسی يك مملکت بود.

سادات از شاه خواست که از فرمانده نیروی هوائی خود

بخواید که هواپیماهای نظامی ایران را به مصر پرواز بدهد. یکی از آجودان های نظامی شاه سعی کرد از طریق تلفن با امیرحسین ربیعی فرمانده نیروی هوایی ایران تماس بگیرد. ربیعی در این موقع برای سرکشی به پایگاه نیروی هوایی شاهرخی رفته بود و نتوانست بلافاصله با شاه تماس بگیرد. پادشاه ایران عدم دسترسی فوری به ربیعی را نیز نوعی سرپیچی تلقی کرد. ربیعی پس از چند ساعت به قاهره تلفن زد تا باشاه صحبت کند ولی شاه از مکالمه با وی خودداری کرد. ظاهراً ربیعی که به شاه وفادارمانده بود قصد داشت از وی اجازه بگیرد تا با به کارگیری نیروی هوایی شورش را متلاشی کند. آجودان نظامی شاه از ربیعی خواست تا برای کسب اجازه با شاپور بختیار تماس بگیرد. عصر آن روز شاه به سادات گفت که ارتش ایران دیگر از دستورات وی پیروی نمی کند.

هنگام اقامت شاه در اسوان، سادات به روشنی در یافت که شاه ایران دیگر در شرایطی نیست که بتواند به این زودیا در صحنه سیاسی ایران نقشی را ایفا کند. معهداً اعتقاد رئیس جمهوری مصر بر آن بود که هنوز حرف آخر در سرنوشت سیاسی ایران زده نشده است و این رضا ولیعهد ایران است که می تواند رژیم سلطنت را در مملکت خود حفظ کند.



شاه و شهبانو در مراکش

محمدرضا شاه امید زیادی داشت که درغیاب او دولت بختیار و ارتش بتوانند کشور را از خطر نجات دهند ولی این تصور باطلی بود زیرا با خروج شاه از ایران مخالفین رژیم دامنه تظاهرات و اقدامات خود را توسعه دادند و در نتیجه شاه در مراکش بود که رژیم سلطنت در ایران سقوط کرد.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد:

پس از چند روز اقامت در مصر طبق قرار قبلی به مراکش رفتیم. در آنجا سلطان حسن دوم برادرانه از ما پذیرائی کرد. هنگامی که قرار شد به باهاماس برویم سلطان حسن هواپیمای

مراکشی را در اختیار ما گذاشت.

مشکل ترین مراحل اقامت ما در این جزایر بود. زیرا هر روز خبر کشتارهای ایران به ما می رسید. گوئی این کابوس پایانی نداشت. محل اقامت ما در باهاماس و ویلائی در کنار دریا بود که هرکس می توانست به آن نزدیک شود. بهمین سبب تعداد زیادی پاسبان به محافظت ما گماشته بودند که حضور آنان نیز خالی از اشکال نبود. تنها دلخوشی ما در آن چند روز محبتهای بی دریغ جهانگردان آلمانی و فرانسوی بود.

از همان روز اول می دانستیم که اقامت ما در باهاماس جنبه موقت خواهد داشت و در جستجوی کشوری دیگر بودیم که بتوانیم برای مدتی طولانی تر در آن زندگی کنیم.

هنگامی که قرار بر این شد که به مکزیك برویم بسیار خوشحال شدم. از مسافرت رسمی خود به این کشور و استقبال گرم مردم آن خاطره ای بس دلپذیر داشتم. در طی همان سفر بود که با پرزیدنت لویزپرتینو آشنا شدم و به روشن بینی وی در مسائل جهانی وقوف یافتم. متأسفانه وضع مزاجی من اجازه نداد که قسمت های مختلف کشور زیبای مکزیك را چنانکه می خواستم بازدید کنم. در عوض فرصت تجدید دیدار با هنری کسینجر و ریچارد نیکسون را یافتم که به من ثابت کرد حتی در میان آمریکائیان نیز دوستان وفادار می توان یافت.

قرار بود پرزیدنت نیکسون به اتفاق همسرش بدیدار ما بیاید و در آخرین لحظه بیماری بانو نیکسون مانع مسافرت وی شد و آقای نیکسون به تنهایی نزد ما آمد. بیست و چهار ساعتی که باوی گذرانیدم برای شهبانو و من بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

این دیدار برای هردوی ما بسیار جالب بود هم بخاطر دوستی استوارمان و هم بخاطر تفاهم و توافق نظری که در مسائل مهم سیاسی و بین المللی داشته و داریم.

نیکسون يك بار قبل از انتخاب به ریاست جمهوری و يك بار

دیگر در سمت رئیس جمهوری به ایران سفر کرده بود و هیچکس بهتر از او درنیافت که يك متحد قوی در این منطقه چه ارزشی برای جهان غرب دارد.

ژسکاردستن دربارہ دوران تبعید شاه چنین می نویسد:
دوران تبعید شاه دورانی نه چندان افتخارانگیز برای حکومت های دموکراسی است. او ازکشوری به کشور دیگر و از جزیره ای به جزیره دیگر می رفت. دوستان دیروزی اش ازوی روی برتافته بودند زیرا شاه تبعیدی را باعث درد سر تشخیص می دادند. مقامات جدید تهران هرکس را که جرئت پذیرفتن او را داشت تهدید می کردند ولی هنگامی که در مصر بود به شاه گفتم اگر میل دارد می تواند مدتی در فرانسه بسر ببرد. رفتار کسینجر بخاطر آقا منشی و شرافتش مرا تحت تأثیر قرار داد و احترام مرا به او افزود. او تنها کسی بود که کوشید تبعیدگاهی شایسته برای شاه بیابد. دویار با شکست مواجه شد. بالاخره پرزیدنت سادات با آزاد منشی شکوهمند و رزم آوری سردوگرم چشیده از شاه سرگردان و بیمار به گرمی استقبال و پذیرائی کرد.

(ویلیام فوویس) روزنامه نگار آمریکائی می نویسد:
محمدرضا شاه پهلوی چهارصدو چهل و ششمین و آخرین شاه ایران بود که پس از ۲۵ قرن رژیم شاهنشاهی درایران به پایان رسید. انقلاب ایران با يك مقاله دربارہ رهبر مذهبی آغاز شد. داروهای ضدسرطان شاه را متزلزل و بی اراده کرده بود و اعتقاد او را به تقدیر و سرنوشت راسخ تر می ساخت. در آن شرایط سخت تنها کسی که مسئولیت قبول کرد دکتر بختیار بود. شاه مانند پدرش با مشتکی خاک و چشمانی اشکبار ایران را ترك گفت. روزی که کشور را ترك می کرد نمی دانست که چه مصیبتی در انتظار اوست. اوخیال می کرد در غیابش آمریکائیها از ارتش و حکومت

دلخواه خود استفاده می کنند در حالی که همه تصورات غلط بود. آمریکائیا هیچ نقشه ای نداشتند فقط به فکر ایجاد روابط دوستانه با رژیم جدید ایران بودند. با ماجرای گروگانگیری این برنامه آمریکائیا بهم خورد. این ماجرا با نقشه قبلی یا بدون نقشه ضعف يك قدرت بزرگ در مقابل يك کشور كوچك و بی خاصیتی سازمان های بین المللی را ثابت کرد.

شاه ایران سال های آخر عمر را در کسالت و دریدری گذرانید. پس از اخراج تحقیرآمیزش از آمریکا نزدیک بود به دام رژیم اسلامی بیفتد که دوست وفادارش سادات به این کابوس پایان بخشید. سادات تنها زمامدار از میان قریب یکصد رهبر جهان که از دوستان نزدیک شاه در زمان سلطنتش بودند به دوستی با شاه پایدار ماند و دردهای او را تخفیف بخشید. سادات که مرگ شاه را نزدیک می دید دستور داد در مسجدالرفاعی که سابقاً پدر شاه در آنجا دفن شده بود محلی برای شاه آماده کنند. چه بسا که شاه هم قبل از مرگش آن را می دانست.

گفتگوی دوپادشاه درمراکش

(ادواردسابلیه) روزنامه نگار معروف فرانسوی که کراراً به ایران آمده و با شاه مصاحبه کرده بود و روابط بسیار نزدیکی با خانواده سلطنتی ایران داشت وقتی شاه از ایران به مراکش رفت در حضور سلطان حسن دوم با شاه ایران مصاحبه ای به عمل آورد که در این باره چنین می نویسد:

سلطان حسن دوم پادشاه مراکش، من و دوستم ژان موریاک را به کاخ مراکش دعوت کرده بود تا در دفترش بنشینیم و صحبت کنیم. سلطان می گفت به او یعنی به پادشاه ایران گفتم «گوش کن رضا» و به این طریق بود که سر صحبت او باز شد و از مذاکرات شایان توجه و تبادل نظرهایش با شاه ایران پرده برداشت و خبرهای

تازه راجع به اوضاع و احوال ایران داد و احساسات و ادراکات خود را در آن خصوص بیان کرد.

دوروز قبل از این تاریخ یعنی ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹ شاه و شهبانو با هواپیمای سلطنتی ایران به مراکش که بعد از اسوان (مصر) مرحله دوم تبعید بود رسیدند. ورود آنان بدون سروصدا انجام گرفت و نیروی انتظامی با قدرت و دقت دهها روزنامه نگار و فیلمبردار را که از همه نقاط دنیا آمده بودند از نزدیک شدن به خانواده سلطنتی باز می داشت. شاه و شهبانو در يك اتومبیل مرسدس بنز سیاه که سلطان حسن دوم در اختیار آنان گذاشته بود به کاخ جنان الکبیر عزیمت کردند.

حضور شاه و شهبانوی ایران در مراکش باعث جنب و جوش و تظاهرات تند و تیزی شد بطوریکه در کازابلانکا با بیانیه و اعلامیه مردم را به تظاهرات علیه عامل امپریالیسم دعوت می کردند. بعضی از دستجات مخالف سلطان حسن هم فرصتی یافته بودند تا خصومت خود را نسبت به وی اظهار کنند. اما ملك حسن سرسخت و بی باک مقاومت می کرد و می گفت آری من از قضایا اطلاع دارم. آمدن شاه به مراکش البته برای من مشکل ایجاد می کند اما بر مشکل باید غلبه کرد. دانشجویان علیه حضور شاه در اینجا تحریک شده اند و اعتراض ها و جنگ و جدال هائی بروز کرده است اما اگر فیدل کاسترو هم در چنین موقعیتی قرار می گرفت اعتقاد ما به اصول شرافت و میهمان نوازی ما را مکلف به پذیرائی از او می کرد. شاه آمده است تا چند صباحی را در اینجا بگذراند. او از رفتن به امریکا منصرف شده و فرزندانش از آن جا به او تلفن کرده اند و گفته اند به این جا نیا.

اما درك این حقیقت مشکل نیست که مقامات مراکش خداخدا می کردند و تسکین نگرانی خود را در این می دیدند که پادشاه ایران اقامت خود را در کشور آنها زیاد طولانی نکند. علت این بود که وضع محمدرضا شاه در آن مملکت کاملاً روشن نبود. زیرا او

پادشاه تبعیدی نبود که تخت و تاج خود را از دست داده باشد و از این رو حضور وی در آن مملکت مشکل ایجاد نمی کرد. او پادشاه ایران بود و از این جهت برای مهمانداران وی دشوار می نمود که به تحولات ایران بی اعتناء باقی بمانند.

با تمام این اوصاف سلطان حسن دوم نهایت عزت و احترام و اکرام رانسبت به مهمانان خود رعایت می کند. اقامتگاهی که برای آنها تهیه دیده، مجلل و با شکوه است و بهر جا که روکنید علائم تجمل و فراوانی به چشم می خورد و آدم حس می کند که سلطان حسن آماده است که هرچه از دستش برمی آید انجام دهد تا مدعوین مشکلات تبعید را فراموش کنند. حسن به شاه ایران از روز ورودش «تو» و «رضا» می گوید.

سلطان حسن می گوید به شاه گفتم گوش کن رضا صلاح در این است که کمتر حرف بزنی. چهارسال آنگار یکه تاز عرصه سیاست بین المللی بودی و حرفی زده نمی شد مگر درباره تو، حال باید ناپدیدشوی. فعلاً باید مثل آن طرف کره ماه که تاریک و از انظار مخفی است پنهان گردی. باید که همه از خود بپرسند «شاه ایران» سرگرم تدارک چه نقشه ای است؟ سلاحی که در دست دارد چیست؟ آتو چه دارد؟ من می دانم که ارتش به او وفادار مانده است ولی او نتوانست تشکیلات لازم و مکفی به ارتش بدهد. از او پرسیدم آیا سازمانی متشکل از افسران در حد سرهنگی ترتیب داده ای؟ شاه در جواب به من گفت «چنین کاری نکرده ام و به غیر از چند ژنرال کسی را نمی شناسم.»

اما من نویسنده به ندرت حسن دوم را در حال و هیبتی آنقدر آراسته دیده بودم. آن روز لباس اسپورت یعنی پیراهن چوگان بازان و شال گردن ابریشمی و پوطين های چرمی حنائی رنگ بپا داشت. قضاوتهائی که درباره پادشاه ایران می کرد نیشدار بود. حسن می گفت من پادشاه ایران را بسیار خسته دیدم. او مثل لاستیک کهنه ماشین نخ نما شده و فنرش شکسته است. حتماً اطلاع دارید که او

۶۰ سال دارد و ۳۷ سال آن را در تلاطم سلطنت و ۴ ماه آن در اضطرابات و تشنجات وحشت انگیز سپری شده است. روش کشورداری شاه غلط بود زیرا که خود هیچوقت شخصاً وارد معرکه و مبارزه نشده و در حاشیه مانده و مثل دکمه دستگاهی که فرمانده روی آن فشار بیاورد و موشک از آن پرتاب گردد شاه دستور صادر می کرده و دستور گیران جواب می دادند: (بله قربان دستور انجام شد.) اما اغلب دستور انجام نمی شد و شاه حتی تحقیق و بازرسی هم نمی کرد و امروز است که می بینیم ظاهراً ارکان حکومت وی یکسره فرو ریخته است.

شاه برای اخبار مطبوعات اهمیتی خارج از اندازه معقول قایل است و دیگر آنکه مردی کینه توز می باشد.

سلطان حسن ساعت خود را نگاه کرد، وقتش رسیده بود که برای صرف ناهار نزد شاه ایران برود. خورد و خوراکی درباغ تهیه دیده بودند اما آسمان متغیر نقشه را بهم زد و همه منصرف شدند. سلطان پشت فرمان مارك بنتلی خود قرار گرفت و در راه گفتگو ادامه یافت.

او گفت من هیچوقت خیال نمی کردم که ملتی باشد که این همه نفرت از پادشاه خود داشته باشد. پایه های تخت سلطنت را کرم خورده بود، بادی وزید و کار تمام شد. شاه اشتباه کرد در این که قدرت خود را روی ارتش گذاشت و مسجد و ملا را به فراموشی سپرد. البته نزد شیعیان پیشوایان دینی افرادی مرتجع و آشتی ناپذیر و غیرقابل انعطاف هستند اما بهرحال در يك مملکت مسلمان رؤسای مذهبی از نفوذ کلام و قدرتی برخوردار هستند که نا دیده گرفتن آن شرط احتیاط نیست. شاه با این نفت خود بسیاری از شخصیت های غربی را تحقیر کرده و صفت متکبر درباره او مصداق پیدا کرده است. شاه رفتاری درشت و خشن داشت و اغلب غیر قابل تحمل بود. کارتر می خواست يك نیشتری به او بزند زیرا رژیم او را استبدادی مفرطی می پنداشت. اما نیشتر را زد و خانه ازپای بست

ویران شد. من روزی از شاه پرسیدم که «قانون اساسی ایران تشکیل يك مجلس مؤسسان را مجاز می دانند؟» به من جواب داد که «به این قانون اساسی آنقدر تجاوز شده که اگر اجازه تشکیل مجلس مؤسسان را در آن بگنجانند مایه تعجب من نخواهد شد»

بعد از يك لحظه سکوت سلطان حسن دوباره صحبت را شروع کرد و گفت: «من تا آخر کار برای او و یا درست تر بگویم برای آنچه شاه نماینده آن است مبارزه خواهم کرد. شاه حلقه ای از زنجیر ماست، سوره لب پرتگاه است، الجزیره سرگرم دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و مسائل داخلی خود است، موریتانی پوسیده و محتضر است. همه دست روی دست گذاشته اند تا قذافی و دار و دسته اش هرچه می خواهند بکنند. در همه جا ویرانگران دست اندر کاراند و همه ممالک را دچار بی ثباتی خواهند کرد.»

به محل اقامتگاهی که در اختیار شاه گذاشته بودند رسیدیم. شهبانو فرح در باغ بود و مارا با لبخندی ضعیف استقبال کرد و شاه ایران که از پله ها پائین می آمد بطرف ما نزدیک شد. در اتاق کوچکی نشستیم. درها را بستند و دوپادشاه رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. یکی جوان بود و اعتماد به نفس داشت و رفتاری خوشحال و شادمان، دیگری یعنی شاه ایران جسماً و روحاً کوفته و ناتوان و آثار بیماری که از درون وی را می خورد آشکار بود. شهبانو فرح قبلاً به من گفته بود که علیرغم وضع ظاهر شاه، از موقع عزیمت از ایران تا به امروز دو کیلو بر وزنش افزوده شده است. غذاهای مراکشی حتماً ضعف وی را ترمیم خواهد کرد.

نزدیک يك ساعت و نیم من شاهد تذکار و یادآوری آخرین روزهای سلطنتی ایران یعنی همین دوره بهت انگیز حیرت افزائی بودم که جمیع مردم جهان درباره آن پرسش می کردند و گمان می کنم که هنوز هم يك خروار سوال مطرح می کنند.

شاه شروع کرد به صحبت کردن درباره ریشه های بحران. شاه گفت همه گرفتاریها از ماه مه ۱۹۵۷ یعنی از موقعی شروع شد که

من با پیشنهادات آنریکو ماتتی موافقت کردم. این مرد ایتالیائی نابغه بود. او به من پیشنهاد کرد که بهره برداری نفت را بعهدہ بگیرد و ۹۰ درصد سود آن را به ایران بدهد. این کار به معنی مرگ شرکت های بزرگ نفتی بود. کمپانیها نمی توانستند چنین دگرگونی را تحمل کنند، اما بیش از ده سال می باشد که ماتتی مرده است.

آری، از آن تاریخ ببعده شرکتهای بزرگ نفتی همواره خواستند رژیم مرا سرنگون کنند. اخیراً خواستند قیمت نفت را افزایش بدهند. البته بهترین طریقه افزایش قیمت کم کردن میزان تولید آن در جهان بود و به این جهت می بایست کشوری را پیدا کرد که کاهش دادن و یا متوقف کردن تولیدات آن امکان داشته باشد و از لحاظ تحقق اینگونه نقشه ها، ایران بنظرشان واجد بهترین شرایط جلوه کرد.

از طرف دیگر دو سال پیش از طریق دو منبع متفاوت خبردار شدم که نقشه های جهانی این شرکت ها براین پایه استوار بوده که اطمینان داشتند رژیم کشور من بزودی عوض خواهد شد.

مبنای این حسابها چه بود؟ روشن است. خرابکاری که دستور آن از خارج می آمد. در جریان این دو سال اخیر و فقط در ایران، نهضت انقلابی بیش از صد میلیون دلار از لیبی پول گرفته است و کارشناسان خرابکاری در لبنان و لیبی تعلیمات می دیدند و از آنجا به آفریقا و ممالک عربی می رفتند و ممالک غربی هم نشسته بودند و تماشا می کردند.

شاه حالتی به خود گرفت که انگار از اشتباه بیرون آمده و گفت: می دانید که غریبها غیر از منافع آنی و فوری خود افق دورتر را نمی بینند. سلطان حسن هم وارد صحبت شد و گفت همین طور است. حق با توست. ۱۵۰ خلبان هواپیما از اهالی کره شمالی همین اخیراً وارد لیبی شده اند. من این خبر را از طریق آمریکائیها فهمیدم و لیبی برای مقاصد خرابکارانه خود دویست و پنجاه میلیون دلار تخصیص داده است.

غریبها تکان نمی خوردند و همیشه خیال می کنند اوضاع و احوال به خودی خود درست خواهد شد. در جلسه ای که سران چهار ابر قدرت دور هم گرد آمدند، تصمیم مقتدرانه ای گرفته نشد، هرچه گفتند مبتنی بر ملایمت و آمیخته به ضعف بود. شاید هم خطری که تأمین و تدارك نفت را تهدید می کند غریبها را وادار به تردید و دودلی می کند. شاه گفت همین طور است اما دوسوم نفت جهان درخطر می باشد.

ازشاه پرسیدم اقدامات خرابکارانه وقتی به نتیجه می رسد که مردم با آن موافق باشند؟ شاه واکنش تندی از خود نشان داد و گفت توده مردم با من همراه بودند. چهارماه قبل وقتی در مشهد باماشین سرباز عبور می کردم سیصدهزار نفر از من استقبال کردند. مخالفین من مرتجعینی بودند که می خواستند فاتحه اصلاحات ارضی و آزادی زنان را بخوانند. اکثر مردم در اثر بروز حوادث جراحت روحی پیدا کرده و بهت زده شده بودند.

س - بسیار خوب درباره روشنفکران و دانشجویان چه می گوئید؟

ج - من ده ها هزار نفر را برای تحصیل به خارج فرستاده ام. از بنیاد پهلوی عده ای از آنها کمک تحصیلی می گرفتند. يك گروه تبلیغات چپی روی همه اینها کار می کرد.

س - قدرت یعنی ارتش در دست شما بود چطور خرابکاران توانستند پیروز گردند؟

ج - من يك شاه بودم نه يك دیکتاتور. وقتی دیدم در تظاهرات عده ای مقتول و مجروح شدند این عقیده در من راسخ شد که سرکوبی تظاهرات و قلع و قمع آنان از زمره حقوق من نیست. با وجودی که عده زیادی توسل به خشونت را به من توصیه می کردند. من تعجب می کنم که چرا (آخوند عزیز) بازگشت خود را به تأخیر

می اندازد. بسیاری میل دارند که ایشان فوراً به ایران برگردد و انفجار صورت گیرد. سیاست من این است که بگذارم نقشه انجام شود و عجالتاً هیچ چیز نمی گویم. زیرا ایشان عروسکی هستند در دست کسانی که در خارج علی‌رغم رژیم ایران فعالیت می کنند.

ادوارد سابلیه می نویسد: با صراحت باید بگویم شاه از اقدامات دشمنانش که تاج و تخت او را واژگون کردند آن قدر ناراحت نبود. تلخکامی او بیشتر از آن جهت بود که تمام رؤسای دولت هائی که بعد از آن همه غلو و تمجید و ستایش نسبت به او اکنون بدون بیان کوچک ترین مطلبی راجع به جهات مثبت سلطنت او را بحال خود رها کرده اند. من جشن های شاهنشاهی را که ۹ سال پیش برگزار شده بود بخاطر دارم. با جلال و شکوهی که در خورشاه پریان بود. بلند پایه ترین نمایندگان شرق و غرب عالم میان آثار بنای شوکت و عظمت هخامنشیان جمع آمده بودند تا مراتب قدرشناسی و دوستی و معاضدت ملتهای خود را به محمدرضا شاه پهلوی (شاه شاهان) آریامهر (فروغ آریائیهها) تقدیم کنند. از میهمانان فقط سنکور و سادات و پادشاه مراکش حضور نداشتند که وفاداری خود را به پادشاه ایران نشان دادند.

شاه ایران گفت مگر من می توانستم تصور کنم که آمریکا قوی ترین کشور جهان متحدی به اهمیت ایران را رها خواهد کرد تا فرو بریزد. تمام رؤسای جمهوری آمریکا (روزولت - ترومن - کندی - جانسون - فورد) بارها از من و کشورم قدردانی کرده اند. کارتر در سال ۱۹۷۷ وقتی بدیدن من آمد گفت ایران به منزله جزیره ثبات در یکی از آشفته ترین مناطق کره زمین است. او گفت این بهترین پیشکشی است که می توان به شخص شما، به قدرت شما، به حیثیت و اعتبار و اقدام و ستایش و عشقی که در دل ملت خود نسبت به شما حس می کنم تقدیم دارم. این حرفها يك سال پیش زده شد اما يك سال بعد؟

شاه شاهان شانه ها را بالا انداخت و آهی کشید و گفت

آمریکائیه‌ها ژنرال (هایزر) را به ایران فرستادند تا اطمینان پیدا کنند که ارتش تکان نخواهد خورد. این ژنرال را با سولیوان پذیرفتم. اینها فکر و ذکر شان این بود که چه موقع و چه ساعتی کشور را ترک خواهم کرد؟

شاه گفت روزنامه های آمریکائی به وفور از فسادى صحبت می کنند که ظاهراً رژیم را متلاشی کرده است. این روزنامه ها از عوامل فساد بی خبر نیستند زیرا ده ها ژنرال و دریادار و مستشار شاغل در ایران برای کارخانجات اسلحه سازی آمریکا کار می کردند و با گرفتن پول های گزاف مارا وادار به خریدن جنگ افزارهای این کارخانه ها می نمودند.

سلطان حسن که تا آن موقع در فکر فرو رفته بود با انگشت اشاره ای کرد وگفت: رضا اگرمن بجای تو بودم بهمه نیرنگ خوبی می زدم. استعفانامه ات را جلویشان بینداز اما کناره گیری اصلاً جایز نیست. زیرا نباید فراموش کرد که ما در واقع کارمندان عالی رتبه هستیم و حق داریم استعفا بدهیم. اگر این کار را بکنی خواهی دید که اینان تو را دوباره دعوت خواهند کرد و از تو تقاضا خواهند کرد بیائی و کشتی را از دریاچه توفان زده نجات بدهی. شاه (بدون اعتقاد زیاد) جواب داد: آری، آری شاید ولی چه وقت؟ اگر دیر بشود مملکت شیرازه اش ازهم خواهد پاشید و از بین خواهد رفت. سلطان حسن جواب داد: البته اگر تو خودت به ایران برگردی واضح است که ویرانی و خاکسترهمه جا را خواهد گرفت. مراجعت تو به ایران از راهی نخواهد بود که مردم آن را گلباران کنند. تقدیرتاریخ همین است.

ادوارد سابلیه می نویسد: واقعیت اینست آن چه شاه را بخود مشغول می داشت تفسیر و تعبیر اخبار گنگ و درهم و برهمی بود که از ایران می رسید. در درجه اول يك مسئله مطرح بود و آن این که دولت قانونی که به ریاست شاپور بختیار و برای مداومت مشروطیت مستقر شده، آیا هنوز سرپا ایستاده است؟ در این صورت

اگر نه شاه لااقل رژيم سلطنتش جان سالم بدر خواهد برد و باقى خواهد ماندو يا اين كه ورود خمينى مثل طوفانى عظيم رژيم سلطنتى و دولت و پارلمان را سر راه خود نابود خواهد كرد.

در اين صورت خلاء قانون اساسى را يا مردم كوچه و بازار پرخواهند كرد و يا اين كه ارتش براى حفظ سلطنت و به يارى ملت پيا خواهد خاست. بهر صورت عاقبت داستان زياد بطول نخواهد كشيد. مراكش متشنج به زودى خواهد فهميد كه محل پيشواز از دوستى است كه به مصيبت گرفتار آمده و مراكش خود از اين مصائب بسيار ديده و يا اين كه مقدر وى اين است كه حتى بصورت موقت پناهگاه پادشاهى باشد كه براى بازگشائى كشور خود نبرد خواهد كرد.

شاه در حالى كه مارا به طرف پلكان هدايت مى كرد ناگهان ايستاد و گفت گمان مى كنم كه غريبها كارشان ساخته است چرا اين بلارا سر من آوردند؟

سلطان مراكش دريك مصاحبه قبلى به من گفته بود: پنج مسئله است كه بايد روزى جلوى محمدرضا مطرح كرد:

اول آن كه چه كسى به او القاء كرد كه تنها مبنای حقوقى رژيم سلطنتى يعنى قانون اساسى را اصلاح كند؟

دوم آن كه چه كسى به او پيشنهاد كرد جشن هاى ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهى ايران را با چنان تجمل و دبدبه اى بگيرد كه فقر مردم را بيشتر به چشم آنها بنماياند؟

سوم آن كه چه كسى فكر تغيير تقويم هجرى را در سر او انداخت تا ناراحتى بيهوده اى براى مردم متدين و مسلمان فراهم آيد؟

چهارم آن كه شاه چگونه مى توانست تصور كند كه در يك كشور مسلمان بتوان شريعت را از سلطنت تفكيك كرد؟

پنجم اين كه شاه از اين كه فعاليت سياسى ايرانيان را محدود به يك حزب كرد كه در رأسش نخست وزير مملكت بود چه مقصودى

به هتل رسیدم در حالی که این سئوالات و بسیاری پرسش های دیگر در ذهنم چرخ می زدند. واضح است که بعدها برای این سئوالات پاسخ های معقول پیدا خواهد شد. من ادعای چنین کاری را نمی کنم فقط می خواهم برخی جواب های مقدماتی را در این جا جمع و جور کنم تا شاید روزی به کمک آنها بتوان پرده از این معما برگرفت و پاسخ حقیقی را دریافت.

الکساندر دومارانش رئیس سازمان امنیت فرانسه می نویسد:
 من در مراکش در شرایط تأسف باری پادشاه دیدار کردم. سلطان حسن دوم و خانواده اش او را به گرمی پذیرفته و يك کاخ قدیمی در اختیارش گذارده بودند. مخالفین دولت شعار می دادند (پذیرفتن يك شاه جبار در کشور ما شرم آور است. سلطان حسن سگ شاه است.)

من برای دیدار ملك حسن به مراکش رفته بودم تا به وی بگویم حضور شاه در کشورش ممکن است در دسرهای لاینحلی برای او ایجاد کند. او گفت برای من غیر ممکن است میهمان نوازی خود را از دوستی که در دوران بدبختی و بیچارگی است در این لحظات از او دریغ کنم. او يك شاه مسلمان است و برای مامراکشی ها میهمان نوازی یکی از مقدس ترین نمادهای زندگی ملی است. شاه در اینجا هست و تا هر وقت که اراده کند می تواند در مراکش بماند. به او گفتم زمامداران فعلی ایران با تعدادی از اوپاش و آدم کشان حرفه ای قرار داد بسته اند که از خاورمیانه آمده اند تا چندتن از اعضای خانواده شمارا برابیند و با در دست داشتن گروگان ها از شما بخواهند که به معامله ننگینی تن در دهید و آن تحویل خاندان سلطنتی ایران در مقابل تحویل خاندان سلطنتی مراکش است. ملك حسن گفت این عمل فضاحت آمیزی است ولی با این همه قادر به تغییر تصمیم خود نیست. به او گفتم اگر موافقت کند انجام این مأموریت تلخ را

خودم برعهده بگیرم. در این مأموریت به من اختیار تام داد. با شاه ایران ملاقات کردم. این یکی از غم انگیزترین و دردناک ترین ملاقات های تمام دوران زندگی من است. جریان را به شاه گفتم. از روی مهر و محبت محظور سلطان حسن و استدلال مرا پذیرفت. فردا صبح نزد سلطان حسن رفتم و گفتم شاه ظرف دو یاسه هفته می رود. ***

روزنامه نگاران در همان موقع نوشتند که وقتی شاه و فرح وارد مصر شدند انور سادات دید دوستش خیلی بیمار است و روحیه بدی دارد. او به شاه ایران گفت: (محمد اینجا مثل کشور خودت می باشد تا می توانی استراحت کن) شاه قبلاً نمی خواست دعوت سادات را قبول کند چون تصور می کرد که آمریکاییها سادات را واداشته اند که از اودعوت کند. شاه به انور سادات گفته بود وقتی فرودگاه مهرآباد را ترك می کردم افسران گریه می کردند که من کشورم را ترك نکنم، خودم احساس می کردم فرماندهی هستم که جبهه جنگ را ترك می کنم و نباید این کار را می کردم ولی سفرای آمریکا و انگلستان این راه حل نهائی را تحمیل کردند.

وقتی شاه در مراکش به بازی تنیس مشغول بود خبر اعدام بعضی از ژنرال ها را به شاه دادند که خیلی ناراحت شد و گفت حیف از این افسران، این اعدام شدگان انسان های با ارزشی بودند. وقتی شاه تصمیم گرفت که از مراکش به آمریکا برود سفیر آمریکا در آن کشور به شاه گفت ما همیشه مقدم شما را گرامی می داریم ولی اکنون وضع خیلی بحرانی می باشد و بهتر است به کشور دیگری بروید. تنها کشورهای افریقای جنوبی و پاراگوئه قبول کرده بودند که شاه به آنجا برود ولی شاه گفت به ژوهانسبورگ که پدرش در آنجا مرده نمی خواهد برود. پادشاهان اردن و سعودی هم می گفتند آمدن شاه به کشورشان تولید مشکل می کند. وقتی هم در مراکش گروهی از تظاهرکنندگان علیه شاه و پادشاه مراکش شعار می دادند وضع شاه سخت تر شد. با شناسائی رژیم جمهوری

اسلامی از طرف مراکش دیگر شاه در شرایط بسیار سختی قرار گرفته بود. وقتی هم یاسر عرفات گفت جوخه اعدام برای ترور شاه فرستاده و یا این که اعضای خانواده سلطنتی مراکش را خواهند ربود وضع شاه پیچیده ترمی شد. خدخالی هم اعلام کرده بود که کارلوس تروریست مخصوص برای کشتن شاه استخدام شده و به رباینده های شاه ۷۰ هزار دلار داده می شود و اگر اشرف را هم بکشند جایزه دریافت خواهند داشت.

شاه با کسانی که بیدارش می رفتند می گفت: اداره کنندگان رژیم جدید ایران تروریست و مارکسیست و دیوانه و آدم کش هستند و خیلی زود کمونیستها قدرت را از ملاها خواهند گرفت.

وقتی ملك حسن به شاه گفت هواپیمایش برای پرواز حاضر است شاه چندروز مهلت خواست و سرانجام با هواپیمای ۷۴۷ به سوی جزایر باهاماس پرواز کرد.

آرمانو که از نزدیکان راکفلر بود نزد شاه فرستاده شد که همه کارهای شخصی شاه را اداره می کرد. وقتی هم شاه به باهاماس رفت فقط حق اقامت در يك جزیره را داشت. عده ای به فکر افتاده بودند که شاه را سرکیسه کنند و برای هرکاری از او پول زیادی مطالبه می کردند. در مدت دوماه و نیمی که شاه در باهاماس ماند گفته شد که بیش از يك میلیون دلار خرج زندگی او شد.

گزارش سولیوان سفیر آمریکا در ایران به وزارت خارجه آمریکا

سند شماره ۸۰۴ - شماره ۲۷۱۳

تاریخ ۵ مارس ۱۹۷۹ - ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

رونوشت به سفارتخانه های آمریکا در قاهره و ریاض

سفیر مراکش در تهران که سفارتخانه اش دوبار مورد حمله نیروهای فدائی معترض به حضور شاه در مراکش قرار گرفته بود بدون سروصدا کشور را ترك گفته است. وی به همکارانش گفته بود که فدائیان تهدید کرده بودند که او را خواهند ربود تا شاه ایران باز

گردد و در برابر عدالت اسلامی محاکمه گردد.

مطبوعات محلی گزارش کرده اند که (ساف) و (پولیساریو) آمادگی خود را برای ربودن شاه در مراکش و بازگردانیدن وی به ایران برای محاکمه اعلام کرده اند. تصور امر بر این است که در حال حاضر برای مراکش ادامه پذیرائی از میهمانانش امری بسیار دشوار است. سولیوان

در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ سخنگوی وزارت خارجه ایران اعلام نمود که گذرنامه های شاه و همراهان وی باطل شده و دولت ایران به تمام کشورهایی که دارای رابطه دیپلماتیک با ایران می باشند اطلاع داده که دادن پناهندگی، رواید یا اجازه اقامت به شاه مخلوع يك اقدام خصمانه علیه ایران و انقلاب اسلامی تلقی می گردد.

اشرف پهلوی چنین می نویسد:

در مراکش به دیدار برادرم رفتم. ملك حسن با مهربانی هرچه تمام تر ما را پذیرفت. معلوم شد مرد خدا مصمم است که پایه های جمهوری اسلامی را برخون سیاستمداران و نظامیان و روزنامه نگاران و معلمان و کارخانه داران و تجار و دیپلماتها و پیشه وران و تکنوکرات ها و هر شخص دیگری که در دوره اعتلای ایران دست داشته اند استوار سازد. تمام کسانی که فریادشان از حقوق بشر بلند بود در سکوت ابهام فرو رفتند.

نیت شاه این بود که برای مدتی نامعلوم در مراکش بماند ولی در اوایل اردیبهشت به او گفته شد که حضورش در مراکش برای ملك حسن مسائلی به بار می آورد و لزوماً باید ظرف ۲۴ ساعت مراکش را ترك گوید. پیدا کردن محلی تازه خیلی دشوار بود. پس از این که برادرم از كمك رسمی برای پیدا کردن محلی برای اقامت در تبعید مایوس گشت با كمك دوستان خود به باهاماس رفت. برادرم همواره از پشتیبانی روحی و محبت مداوم شهبانو برخوردار

بود که تبعید هرگز نتوانسته بود در شجاعت و استقامت او تزلزلی ایجاد کند. قریب ۲۰ سال شهبانوی کشور بود لکن به نجابت و اصالتی که در نهاد و منش اوست فقط با معیارهای مافوق القاب و شرایط اجتماعی می توان دست یافت.

در تمام دوران بیماری برادرم احوال پرسی ها و محبت های ملک حسین پادشاه اردن بطور فوق العاد ای تسلی بخش خاطر ما بود. ارتباط شخصی با ملک حسن پادشاه مراکش آن چنان گسترده نبود. در مدتی که برادرم میهمان او بود شاه را به گرمی پذیرفت و سنت میهماندوستی شرقی را بجای آورد اگر چه این امر مشکلاتی هم برای او به وجود آورد. از بهترین دوستان ما انور سادات بود که مظهر کامل يك انسان مذهبی و شخصیتی ممتاز بود. با همه خطرات برخلاف دیگران دست دوستی بسوی برادرم دراز کرد.

در این تبعید اجباری من شريك یأس و حرمان برادرم گردیدم به ویژه در زمانی که در جستجوی خانه و سامانی برای خود بود. این جستجو از اسوان آغاز شد و او را به مراکش، باهاماس، کوارناواگا و سرانجام به اتاق بیمارستان در نیویورک، پایگاه هوایی آمریکا در تکزاس و بالاخره به پاناما رهنمون شد. سعی کردم در مشکلات و مصائب تبعید و بیماری او شريك باشم. شصتمین سال تولد هردوی ما در تنهایی و انزوای بیمارستان اما با پشت گرمی هزاران نامه تأیید آمیز برگزار گردید در حالی که آیا اصولاً دولت آمریکا به دوست متحد ۳۷ ساله بیمار خود دینی داشت که برایش وسائل فراهم سازد که بتواند در آمریکا به معالجه خود بپردازد یا نه؟ این اختلاف نظر با اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری و مطالبه خون بها برای آزادی آنان بالا گرفت. کارهایی که در واقع معنای آن چیزی جز دیکته کردن سیاست آمریکا نبود. اکنون ببینیم که این خون بها در چند قسط پرداخت شده است. اول این که سیاستمداران آمریکا به سرعت دست از پشتیبانی حکومتی برداشتند که طی چند دهه او را ستوده و حمایت کردند و سپس

اعتراف کردند که چنین حمایتی اشتباه بوده و بالاخره سکوت ناراحت کننده ای در پیش گرفتند که سهل ترین طریق مقابله با این واقعیت تلخ بود که رفتار آمریکا بامتحدان سابق خود از چه قرار است و در ایجاد آشوب کنونی چه نقشی بعهده داشته است. در این مدت نگرانی ام عبارت بود از بیماری برادرم، انزوای او، تهدیدهای خطرناکی که نسبت به خانواده او می شد. آخرین بار در اسفند ۵۸ در پاناما او را دیدم. برادرم از نحوه و رفتار رهبران کشوری که با او مناسبات نزدیک داشتند احساس تلخکامی نمی کرد که بسیار متعجب شدم. هرچند که شکاف عمیق بین ایران و آمریکا را احساس کرده بود. البته روحیه سازشکاری آمریکا به خاندان پهلوی صدمه زد زیرا آمریکا قبول کرده که سیاستش درمورد ایران و نیز اتهامات علیه شاه از طرف کمیسیون در سازمان ملل مورد رسیدگی قرار گیرد. این آخرین خون بها بود که به (مرد فرتوت قم) پرداخت می شد. تشکیل این کمیسیون برای من باور کردنی نبود. زیرا انجام آن بعهده کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل بود که دوست نزدیک من و همکارم طی ۷ سال گذشته در سازمان بود. شاید هم انتظارات من از سازمان ملل و آمریکا با خوشبینی بی موردی مقرون بوده است.

تصادف تاریخی چنین است شاهی که تصور می کرد شاهانی از قبیل ملك حسن و ملك حسين خیلی زود سقوط می کنند هنگامی که رژیم سلطنت ایران سقوط کرد آنها در کمال قدرت بوده و هنوز هم دوام دارند. نکته عبرت آموز چنین است که محمد رضا شاه پهلوی که بهیچوجه مللك حسن را قبول نداشت و سلطنتش را دوام پذیر نمی دانست در روزهای سقوط رژیم سلطنت ایران میهمان او بود و با کلماتی از این قبیل (که محمد چنین اشتباه کرده ای) و غیره فك بر جراحات او می پاشید. سرانجام شاه برای چند روز اقامت زیادتر از ملك حسن اجازه می خواست تا در مراکش بماند. بهمین

جهت چند نکته از کتاب خاطرات علم نقل می گردد:

وزیر دربار ملك حسن به تهران آمد و شاه گفت به استقبالش نروم و معتقد بود که چیزی به پایان سلطنت ملك حسن نمانده است. می گفت ملك حسن یا می خوابد یا بین زنهاست و وزیر دربارش هم می گفت شاه ما روزی دو ساعت از آپارتمان خارج می شود و آنهم برای بازی گلف می باشد. وزیر دربار مراکش گفت تمام امید ملك حسن این است که شاه ایران به دادش برسد. ولی من هیچگونه نامه ای از ملك حسن دریافت نکرده ام. به رابط نیکسون گفتم شاه در مورد پیشنهاد کمک مستقیم به ملك حسن مشکلاتی دارد که گفت مراکشی ها سیاست قاطعی ندارند. گفتم چون ملك حسن سید و اولاد پیغمبر است بین اعراب نفوذ دارد اما مثل خود ما از کنترل کارگران و کشاورزان و طبقه متوسط عاجز می باشد. به دلیل بی بند و باری دربار و عیاشی هایش از حمایت ارتش و سیاستمداران برخوردار نیست چگونه می شود او را نجات داد؟ قول داد که نظر مرا به اطلاع واشنگتن برساند.

وقتی با شاه در باره پادشاه مراکش صحبت می کردم می گفت کارش ساخته است. يك روز سنگ وفاداری مطلق عربها را به سینه می زند و روز دیگر مشغول و لخرجی است و کشتی اجاره می کند تا در دریا به عیاشی پردازد.

وقتی شاه سرگردانی پادشاه یونان را می دید می گفت این وقایع در انتظار ملك حسن هم می باشد.

شاه ارتشبد نصیری را نزد او فرستاد ولی سه روز است که در مراکش مانده و هنوز او را نپذیرفته است.

شاه دربارہ ملك حسین پادشاه اردن هم چنین می گوید: جاه طلبی های او باعث شد که پایش را از گلیمش فراتر بگذارد. او صمیمیت دارد، جوان است، فاقد شجاعت هم نمی باشد. چرا در استرالیا پرسه می زند و نقشه سفر به اطریش را می کشد. هر قدر بخواهد قدرتمند تر شود خطر نابودی خود را بیشتر می کند.

هواپیمای (طلاتی) شاه

محمد رضا شاه پهلوی نه تنها یکی از خلبان های ماهر در رشته هواپیمائی بود بلکه اصولاً عاشق خلبانی به شمار می رفت. در مسافرت های داخل و خارج شخصاً هدایت هواپیما را بعهده می گرفت و گاهی که طول مسافرت زیاد بود وخسته می شد هدایت هواپیما را به خلبان مخصوص خود می سپرد که معمولاً در این قبیل پروازها سرهنگ خلبان معزی او را همراهی می کرد. او فرزند یکی از امرای ارتش و موردا اعتماد بود و هیچگاه هم درصمیمیت سرهنگ معزی تردید حاصل نگردید. بهمین جهت هنگام ترك ایران در قسمتی از راه خلبانی هواپیمای (شاهین) رابعهده داشت که پس از چند روز که از سقوط رژیم گذشت با همان هواپیما به تهران مراجعت کرد. مطبوعات نوشتند که شاه ایران سه هواپیما در اختیار داشت (شاهین - شهباز - میترا) که دو هواپیما در ایران مانده بود و شاهین هم از مراکش آورده شد.

روزنامه ها در این مورد چنین نوشتند:

هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ خصوصی شاهین که شاه ایران را به مراکش برده بود روز اول اسفند ۱۳۵۷ وسیله گروه خدمات ویژه هواپیما (خلبان - کمک خلبان - چند خدمتگذار) از مراکش به ایران آورده شد. گروه محافظ فرودگاه که خیال می کردند شاه را به

ایران آورده اند به سرعت هواپیما را محاصره کردند ولی بعداً معلوم شد فقط هواپیما را به ایران آورده اند. خلبان معزی - استوارمصدق - سروان اسکندریان و چندتن دیگر با این هواپیما به ایران باز گشتند. خلبان هواپیما و همراهان پس از ورود به فرودگاه روی زمین زانو زده خاک ایران را بوسیدند. چند تن از اعضای گارد شاهنشاهی نیز همراه این هواپیما به ایران بازگشتند.

روزنامه اطلاعات چنین نوشت: هواپیمای شاهین که به ایران بازگردانیده شد گران ترین هواپیمای جهان است که سیصد میلیون تومان تجهیزات اضافی دارد و به ۱۵ میلیون تومان اشیاء زینتی طلائی مجهز می باشد. دستگاه اضافی تلفن و تلکس ارتباطی هواپیما ۴۰ میلیون تومان ارزش دارد. شاه از داخل هواپیما می توانسته با هرکجای جهان ارتباط داشته باشد. براین مجموع باید ۶ تلویزیون مدار بسته را افزود. هواپیما ۶ توالت دارد که یکی طلائی و متعلق به شاه و ملکه می باشد. میزناهارخوری هواپیما مثبت کاری است که شش هزار ساعت روی آن کار شده است. اتاق خواب آن جنبه رویائی دارد و همین اقدامات موجب شده که ارزش هواپیما به ۸۰۰ میلیون تومان بالا برود. تمامی وسایل داخلی از (طلای ناب) می باشد. خلبانان می گفتند تنها (آواکس) از این هواپیما گرانتر می باشد که شاه خرید سه دستگاه آن را سفارش داده است. ارزش هواپیمای شاه و خانواده اش حدود سه میلیارد تومان می باشد.

(مطلعین مطالب منتشره در باره هواپیمای شاهین و سایر هواپیماهای شاه را اغراق آمیز می دانند.)

پس از نشستن هواپیمای شاهین خلبان هواپیما نزد امام خمینی برده شد. سپس سرنشینان هواپیما در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرده چنین گفتند:

یک گروه ۵ نفری که همراه سرنشینان هواپیما به ایران بازگشتند عبارتند از یک زن که لباس دار مادرملکه بوده و سه مرد محافظ شاه و یک نفر هم مسئول نگاهداری سگ های شاه بوده

است.

خبرنگاران می پرسند چرا مراکش را ترك كردید؟

ج - از روزی که ارتش هم بستگی خود را اعلام کرد ما هم چون مسلمان و ایرانی هستیم در صدد چاره جوئی بودیم. سرهنگ معزی گفت می خواهم هواپیما را به ایران برگردانم. ما هم تصمیم گرفتیم با این هواپیما به ایران برگردیم.

س - وقتی هواپیما حرکت کرد شاه اطلاع داشت؟

ج - بلی اطلاع داشت ولی راضی نبود. ما می خواستیم به ارتش ملحق شویم. شاه می خواست ما را نگاه دارد ولی قبول نکردیم. شاه گفت هر کجای دنیا بخواهید برایتان خانه می خرم ولی باز قبول نکردیم.

س - چند نفر باز گشتید؟

ج - خلبان و کمک خلبان و کادر فنی بازگشتند که پس از بازجوئی آزاد شدند. ما ۹ نفر درجه دار هستیم. چند نفر به آمریکا رفتند. چهار نفر در مراکش ماندند. شاه ۹ سگ داشت که قبلاً همه از ایران خارج شده بودند.

س - شما قبلاً حاضر بودید جان خود را فدای شاه کنید. حالا چه احساسی دارید؟

ج - تازمانی که رهبر ملت مسلمان ایران وارد ایران نشده بود پاسخ شما مثبت است ولی وقتی امام وارد شد شاه هم فهمید که دیگر سلطنت او در ایران ادامه پذیرنیست ما هم واقعیت را دریافتیم.

س - اگر دادگاه انقلابی رأی داد که شاه باید برگردد شما حاضرید او را برگردانید و اگر محکوم به مرگ شد شما حاضرید حکم را اجرا کنید؟

ج - هر چه ارتش اسلامی بگوید انجام می دهیم. اگر گناه شاه ثابت شود و دادگاه هم او را محکوم کند و حکم مرگ بدهد ما او را می کشیم.

بعداً خبرگزاری آسوشیتدپرس خبر داد بنا به بعضی از گزارشات شاه ایران از يك توطئه نجات یافت. زیرا شاه می خواست با هواپیمای خود از شهری به شهر دیگر برود که می خواستند هواپیمایش را بریابند، ولی به علت پی بردن به این توطئه شاه این مسیر را با اتومبیل طی کرد. یکی از نزدیکان شاه گفت این خبر درست نیست. شاه به آنها گفته بود آزادند و بهر کجا که می خواهند می توانند بروند.

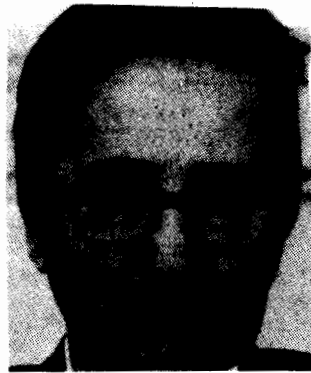
از دکتر اصلان افشار ماجرای هواپیمای شاه و بازگشت خلبان معزی و کارکنان هواپیما را به ایران پرسیدم که چنین گفت:

وقتی می خواستیم از تهران حرکت کنیم مطابق معمول سرهنگ معزی خلبان شاه هم که همیشه همراه او بود در این سفر خلبانی هواپیما را بعهدہ گرفت. در پایان سفر اعلیحضرت به او و کمک خلبان يك سکه ۵ پهلوی مرحمت می کردند که هروقت به آنها می دادم بی نهایت سپاسگذاری شدند. وقتی هواپیمای شاه در فرودگاه آماده پرواز بود در حالی که اعلیحضرت در کابین هواپیما جای خلبان نشسته دکتر بختیار را خواسته و فرمودند الحمدالله که همه کارها روپراه شده و نمایندگان مجلسین هم که رأی اعتماد داده اند و اکنون همه قدرت ها در دست شماس، مملکت را به شما و شمارا به خدا می سپارم. نخست وزیر هم با ادای احترام کامل نسبت به شاهنشاه هواپیما را ترك گفت و اعلیحضرت شخصاً هدایت هواپیما را بعهدہ گرفته پس از عبور از مرز بعلت خستگی از خلبان معزی خواستند که هدایت هواپیما را بعهدہ بگیرد. او خیلی مورد اعتماد بود، برای کارهای ضروری به او مأموریت داده می شد. وقتی حال علم در بیرجند بهم خورد به دستور اعلیحضرت خلبان معزی با هواپیمای ارتشی به بیرجند فرستاده شد و این وظیفه را انجام داد. همیشه در کنار شاه قرار داشت و خلبانی مورد اعتماد بود. در روزهایی که رژیم سقوط کرد و هواپیمای شاه در مراکش

بود بعضیها به اعلیحضرت پیشنهاد کردند که هواپیما به فروش برسد و بهای آن بین ایرانیانی که نیاز دارند تقسیم شود. اعلیحضرت فرمودند نه این کار صحیح نیست، هواپیما متعلق به نیروی هوایی ایران است و هواپیمای خصوصی نیست و فروش آن مورد ندارد، بهتر است به ایران پس فرستاده شود.

وقتی خلبان معزی و بعضی از سرنشینان هواپیما از جریان مطلع گشتند به شدت ناراحت شده نمی خواستند به ایران برگردند. اعلیحضرت فرمودند برای این که مورد مزاحمت رژیم جدید قرار نگیرید بهتر است هیچگونه تظاهری به نفع سلطنت نکنید و صلاح خود را در نظر بگیرید. سپس دستور دادند مبلغی پول به آنها داده شود. بدو می خواستند مقداری دلار به آنها بدهند که به عرض رسید اگر اینها با دلار به ایران بروند مورد شك و تردید و مزاحمت قرار خواهند گرفت بهتر است مبلغی (ریال) به آنها داده شود. اعلیحضرت گفتند پس باید مقداری ریال تهیه کرد. من و سایر همراهان مبلغی ریال داشتیم که جمعاً حدود ۵ میلیون ریال می شد بین آنها تقسیم کردیم. در آخرین لحظه همه آنها به گریه افتادند. بعضیها روی دست و پای اعلیحضرت افتادند و می گفتند ما نمی رویم حال که می فرمائید بروید بنا به دستور شما می رویم. این که گفته می شود هواپیما را برداشته و گریخته اند صحت ندارد. آنها با اجازه و موافقت اعلیحضرت به ایران باز گشتند. وقتی مصاحبه معزی را در مطبوعات دیدم به شدت به او اعتراض کردم و کتباً نوشتم که این بی وجدانی است که پس از آن همه اعتماد مطالب دروغی به مطبوعات گفته است.

خلبان معزی بعداً خلبان بنی صدر شد و سرانجام بایک هواپیمای نظامی بنی صدر و مسعود رجوی و کلاهی و چندتن دیگر را به خارج از ایران آورد و خود نیز جزو شورای مجاهدین خلق قرار گرفت و اکنون در حقیقت دست راست مسعود رجوی در امور نظامی می باشد.



فرار (بنی صدر) و (رجوی) توسط معزی

خلبان معزی پس از بازگشت به ایران (خلبان) رئیس جمهور شده و مرتباً درکنار او قرار داشت. ناگهان در روز پنجم شهریور ۱۳۶۰ رادیو تهران خبرداد که (بنی صدر که پس از عزل از مقام ریاست جمهوری چند روز مخفی شده بود همراه مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق و سیله معزی که قبلاً خلبان شاه بوده از ایران گریختند.) بلافاصله رادیو پاریس خبر داد که هواپیمای حامل آنان در فرودگاه اورلی به زمین نشسته است.

پس از مدتی محاکمه کسانی که بنی صدر و رجوی را فرار داده بودند شروع شد که متهمان چنین معرفی شدند:

- ۱ - همافر علیرضا مسعودی ۲ - همافر یعقوب چوداری
- خامنه ای ۳ - همافر محمدحسین حسینی ۴ - همافر احمد بوشی
- ۵ - همافر علی اکبر کمالان ۶ - همافر ایرج برنگی ۷ - همافر حسینعلی شهیدی ۸ - همافر مسعود صادق نیا

دادستان دادگاه سرهنگ اتابکی اقدام همافران مزبور را خیانت به اسلام خواند و تقاضای اشد مجازات را نمود. ضمناً از همافر قاضی عسگر و استوار یکم رحیم دهقان که به ایران بازگشتند و مقامات را در جریان فرار گذاشته که منجر به دستگیری همافران شد

تشکر نمود.

دادستان گفت هواپیمای نظامی انتخابی از نوع بوئینگ ۷۰۷ تانکر بوده و سرنشینان عبارت بودند از سرهنگ خلبان معزی - کمک خلبان سروان اسکندریان - همافر قاضی عسگر (مسئول سوخت رسانی) - استوار رحیم دهقان - همافر وکیلی (مسئول پرواز) فراریان : ابوالحسن بنی صدر - مسعود رجوی - محمدرضا کلاهی (عامل انفجار حزب جمهوری اسلامی)، همافر محمدجعفر بابوئی از سردمداران منافقین پایگاه.

در ساعت ۱۵/۲۰ دقیقه روز ۶۰/۶/۵ بنی صدر و رجوی و همراهان از طریقی که قبلاً تدارک شده بود به داخل هواپیما هدایت و در داخل توالت جاسازی شدند. این هواپیما مأموریت سوخت رسانی داشته و بعلت عجله ای که معزی داشت نیم ساعت زودتر از وقت مقرر عازم پرواز می گردد. استوار دهقان پس از بازرسی هواپیما متوجه می گردد که یکی از توالت ها قفل است. وقتی بر می گردد که به خلبان اطلاع بدهد می بیند يك نفر اسلحه بدست با لباس پرواز او را تهدید می کند و می گوید هواپیما کاملاً برب گذاری شده و در همان وقت همافر قاضی عسگر که مشغول بازرسی قسمت سوخت گیری بوده مورد تهدید يك نفر مسلح قرار می گیرد. در همین حال در توالت باز می شود و دو نفر که لباس پرواز داشته اند از آنجا خارج می گردند. يك نفر می گوید من رجوی هستم و آن دیگری بنی صدر. هواپیما در ساعت ۲۱ و ۴۱ دقیقه از زمین بلند شده معزی بخاطر پرواز انحرافی اش به برج کنترل اطلاع می دهد که یکی از موتورهایش از کار افتاده باند را جهت فرود آمدن بازکنند. پس از چند دقیقه مجدداً خبر می دهد که یکی دیگر از موتورهایش هم از کار افتاده و دیگر تماسش با برج فرودگاه قطع شد و چون پشت کوههای البرز رسیده بود دیگر از دید رادار کرج هم محو گردید. رادار بابلسر او را در میانه می گیرد که خلبان معزی می گوید هواپیما با تهدید خلبان دزدیده شده است.

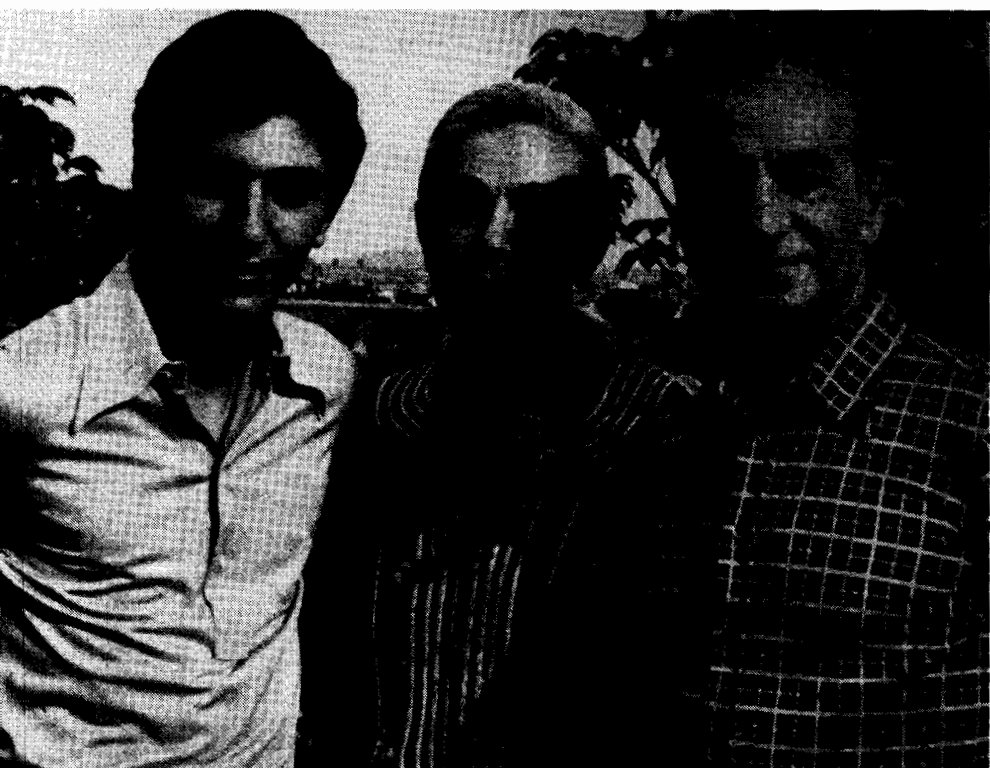
وقتی جریان به اطلاع فرماندهی و پایگاههای عملیات می رسد يك هواپیمای (اف ۱۴) در ساعت ۲۳ به پرواز درمی آید و متوجه فرار بوئینگ می شود. همچنین هواپیمای دیگری از پایگاه نوزه راه می افتد ولی هواپیمای حامل بنی صدر از مرز گذشته بود. ولی قبل از رسیدن به مرز افسر عملیات از تبریز برای این که خلبان معزی را گنج کند به او می گوید میگ های روسی به سمت هواپیما در حرکت هستند و آن را هدف قرار خواهند داد. خلبان معزی جریان را به بنی صدر و رجوی خبر می دهد. همافر قاضی عسگر که شاهد گفتگو بوده اظهار می دارد رجوی با آسودگی خاطر گفت اگر میگ های روسی هستند اشکالی ندارد بدهید تا من با آنها صحبت کنم.

دادستان گفت باتوجه به عبور يك هواپیمای نظامی از قلمرو خاک ترکیه و تماس بنی صدر از داخل هواپیما با نخست وزیر فرانسه و اظهارات رجوی در مورد میگهای روسی چنین استنباط می شود که این توطئه با هم آهنگی کامل شرق و غرب به دست منافقین صورت گرفته است و تقاضای حکم شرعی در باره متهمین را دارد.

سرانجام به حکم دادگاه ۸ نفر: احمد بوشی - مسعود صادق نیا - علیرضا مسعودی - ایرج فرزگی - محمدحسین حسینی - علی اکبر کمالان - ابراهیم عزیزی روزیهانی - یعقوب چوداری محکوم به اعدام شدند که حکم صادره درباره آنان اجرا شد و حسینعلی شهیدی به ده سال حبس محکوم گردید.

اعمال فرار بنی صدر و جوی اعدام شدند





(بهشت دنیا) یا جهنمی برای خاندان سلطنت

وقتی شاه کشور را ترك می گفت تصورش این بود که پس از
معالجه سلامت حویش را بازیافته و بار دیگر به دوران سلطنت ادامه
می دهد. وقتی هم باحالت یأس و ناراحتی از مراکش به (باهاماس)
رفت خیال می کرد در آن گوشه از جهان که معروف به (بهشت دنیا)
است قدری آرامش خواهد یافت. اما سرنوشت چنین نبود.
شهبانو فرح در مهرماه سال ۱۳۶۲ به خبرنگار (پاری مارچ)
چنین گفت:

آرزوی همه این است که به مناطقی چون باهاماس یا پاناما و

جزایر دریای کارائیب سفر کنند. مردم فکر می کردند که ما در این مناطق در نهایت راحتی زندگی می کردیم. اما هرگاه خاطرات ایامی که در این مناطق گذرانیدیم در نظرم مجسم می شود و بخاطر می آورم که چه گوشه و کنایه هائی درباره اقامتستان در این نقاط به زبان رانده می شد جسماً بیمار می شوم زیرا واقعیت با آنچه که مردم فکر می کردند کاملاً متفاوت بود. اگر انسان آرامش درونی نداشته باشد حتی باهاماس هم به جهنم می ماند. وحشتناک بود. وحشتناک بود.

شهبانو در مصاحبه دیگری گفت: هر کس در زندگی با چنین مسائلی در سطوح مختلف روبرو می شود هر قدر مقام شما بالاتر باشد دامنه این پراکندگی وسیع تر خواهد بود. هر بار که حادثه ای روی می داد می گفتم خداوندا این ممکن نیست، اما ممکن بود. گاهی می اندیشیدم که دنیا طوری با ما رفتار می کند که گوئی بزرگ ترین جنایتکاران روی زمین هستیم. رفتاری که با ما می شد از محلی به محل دیگر پرتاب می شدیم واقعاً وحشتناک بود. اکنون که آن دوران سپری شده است فکر می کنم چطور توانستم آن را تحمل کنم و زنده بمانم. این قسمت از تبعید در جزیره باهاماس از بدترین قسمت ها بوده است. همه ما در سه اتاق زندگی می کردیم، غذا را در یک اتاق می خوردیم و سایرین در بیرون اقامت داشتند، محیط وحشتناکی بود، ما را از اظهار حتی یک کلمه محروم ساختند، یک روز گفتیم یک قایق کرایه کنیم و به وسط آبهای بین المللی برویم و در آنجا صحبت کنیم.

مجله پاری مارچ همچنین نوشت:

برای خانواده سلطنتی سابق ایران جزیره کوچک (باهاماس) که صدها هزار جهانگرد برای لذت بردن از زندگی به آنجا می روند نشانه ای از شادی ندارد. زیرا آنها در یک ویلا که بصورت یک قلعه جنگی درآمده زندگی می کنند. فرح تبدیل به زنی نگران و

وحشت زده در آمده زیرا او جزو سه زنی ازخاندان سلطنت است که در ایران غیاباً محکوم به اعدام شده است (فرح - مادرش - اشرف). فرح حتی شبها هم ازخانه بیرون نمی آید فقط روزی يك ساعت به تراس خانه می آید و به لیلا دختر ۹ ساله اش درس می دهد. وقتی قدم ازخانه خارج می گذارد محافظین آمریکائی و ایرانی که تاندان مسلح هستند همراه او حرکت می کنند. این محافظان در میان شاخ و برگ درختان مخفی شده و با دوربین های دقیق خود مراقب هستند. دوربین هائی که در آن ذره بین های ماوراء قرمز بکار رفته همه جارا مثل روز نشان می دهد. با آن که اطراف ویلا سیمهای خاردار کشیده شده معهداً روی درختان نیز دستگاههای الکترونیکی خبر دهنده نصب گردیده که کوچکترین حرکت غیرعادی را خبر می دهد. افراد خانواده سلطنتی ایران مانند زندانی زندگی می کنند و از سرنوشت نامعلوم خود خیلی نگران هستند.

شاه درباهاماس از يك رادیوی قوی که ملك حسن در اختیارش گذارده بود همراه ملکه و همراهانش به اخبار رادیو تهران گوش می داد. وقتی خبر اعدام هویدا را شنید خیلی ناراحت شد. هویدا کشته شد بخاطر این که شاه او را در وضعی قرار داد که همه حملات متوجه او گردید. هویدا در زمانی نخست وزیر بود که بهترین ایام دوره سلطنت شاه بود.

هویدا سالی صد میلیون دلار بودجه سری داشت. شاه رئیس بود و هویدا عامل اجرائی.

ویلیام شوکراس می نویسد: شاه وقتی درباهاماس بود به فکر اقامت در انگلستان هم افتاد که در منطقه ساری چندسال قبل بهبهبانیان برای او ملکی خریده بود. شاه درخواست رسمی برای اقامت نکرد ولی دوستان او با مقامات انگلیسی مذاکره کردند. به موجب شایعات گفته می شد که ملکه الیزابت چنین درخواستی رانی پذیرد. ولی در اوائل سال ۱۹۷۹ او گفت که شاه رابطه نزدیک

سال های دراز با انگلستان داشته و حکومت انگلستان باید به این امر دقت کند و به مسئولیت خود توجه داشته باشد. در حالی که پدرزرگ او جرج پنجم که به دولت انگلستان گفته بود که به پسر عمویش نیکلای دوم تزار روسیه در زمان انقلاب اجازه اقامت در انگلستان را ندهد چون شاه می ترسید که به منافع انگلستان لطمه بزند و بلشویک ها در انگلستان اقدامی بکنند. در حالی که لرد جرج نخست وزیر انگلستان قبول کرده بود که به آنها اجازه اقامت بدهد. در اواخر سال ۷۹ وقتی که حزب کارگر در انگلستان روی کار بود داوید اوئن وزیر خارجه گفت دوستان حقیقی شاه از او حمایت خواهند کرد و حمایت خود را اعلام داشت. بعد از سقوط حکومت حزب کارگر بازم به دفاع خود ادامه داد.

بهرحال شاه شخصاً تقاضای اقامت در انگلستان را نکرد ولی کنستانتین پادشاه سابق یونان و سرشاپور ریپورتر اقداماتی کردند. یک کارمند روزنامه و تلویزیون به نام آلن هارت به ملکه گفت اقدام می کند که خانواده سلطنتی به دوبلین در ایرلند شمالی بروند که دوبلین گفت نه.

آلن هارت در جریان انتخابات با مارگارت تاچر صحبت کرد که شاه و ملکه ایران در انگلستان اقامت کنند. ولی تاچر گفت اگر در انتخابات موفق گردد این کار را خواهد کرد زیرا شاه دوست غرب است، من خجل خواهم شد که اگر به عنوان یک انگلیسی نتوانیم به شاه اجازه اقامت در انگلستان بدهیم. آلن این گفته تاچر را به شاه گفت که خوشحال شد. درمراکش شاه از او دو سؤال کرد: ۱ - آیا انتخابات را تاچر می برد؟ ۲ - بقول خود وفادار خواهد ماند؟ آلن گفت خیال می کنم جواب هر دو مثبت باشد.

وقتی تاچر در انتخابات موفق شد شاه و ملکه ایران خوشحال شدند. یک هفته بعد از انتخابات آلن بیدار تاچر رفت. تاچر گفت به سه دلیل آمدن شاه به انگلستان با مشکلاتی مواجه خواهد شد:

۱ - ز نظر امنیتی - حفظ شاه در انگلستان با وجود ۲۰ هزار

دانشجوی عصبانی ایرانی مشکل می باشد.

۲ - ۱ | نظر اقتصادی - اگر شاه وارد انگلستان شود دولت جدید تمام روابط اقتصادی با انگلستان را قطع خواهد کرد. در نتیجه بیکاری در انگلستان خیلی زیادتر خواهد شد.

۳ - ممکن است اعضای سفارت انگلستان به گروگان گرفته شوند.

خواستند سردنيس رايت را برای این مأموریت بفرستند که قبول نکرد و گفت در شرکت نفتی شل خدمت می کند و ممکن است به منافع آنها لطمه بخورد. سرانجام ادوارد ویلسن این مأموریت را پذیرفت و قبلاً هم با کامبیز آتابای صحبت کرد و صریحاً به شاه گفت دولت انگلستان اکنون در وضعی نیست که به شاه و خانواده پهلوی اجازه اقامت بدهد. شاه هم گفت او از انگلستان تقاضای پناهندگی نکرده است.

به شاه بعداً حالت شوک دست داد. به روبرت مک آرتور گفت آیا باور کردنی هست بعد از آنچه من برای دوستان انگلیسی ام انجام داده ام آنها اینطور صحبت کنند؟ من می دانم که منافع ملی به دوستی ها ترتیب اثر نمی دهد ولی آیا منافع انگلستان با منافع تروریستها یکی خواهد بود؟

سادات با تقاضای اقامت شاه در مصر موافق بود ولی کارتر نمی خواست شاه به مصر برود که مشکلات انور سادات زیادتر بشود. در اثر فشار راکفلر و کسینجر دعوت دیگری هم برای شاه از پاناما رسید که فقط مصر و پاناما از شاه دعوت کردند. راکفلر سعی کرد که شاه به اتریش برود و در قصر فامیل کروپ نزدیک سالزبورگ اقامت کند ولی کرایسکی صدراعظم اتریش هرگز نه نگفت اما مشکلات امنیتی رابه خاطر می آورد. هیچگونه اقدام رسمی نشد. شاه فکر کرد که بهترین جا برای اقامت او مکزیک می باشد. اردشیرزاهدی و سرهنگ جهان بینی به مکزیک رفتند. شاه هم رئیس جمهور مکزیک را که قبلاً وزیر اقتصاد بود خوب می شناخت (ژوزه

لویز پورتیلو): آرماتو و جهان بینی در (کورارناواگا) که سولیوان هم در آنجا خانه ای خریده بود ویلاتی ظرف ۴۸ ساعت برای شاه و خانواده اش آماده کردند.

در دهم ژوئن ۱۹۷۹ شاه و ملکه و سگهایش و چند مستخدم و همراهانی که برای آنها مانده بودند با منشی آمریکائی اش با جت اجاره ای به چهارمین کشور در تبعید خود وارد شدند و در (ویلا دوروز) اقامت کردند. وقتی شاه به ساختمان زیبا و اطراف آن نگاه کرد گفت حداقل حالا می توانیم اینجا زندگی کنیم. در این جا بیماری سرطان شاه شدت یافت.

همراهان شاه نزدیک اقیانوس در کلویی بودند باروزی ۲۵۰ دلار هزینه، چون فصل توریستی بود و جا به سختی پیدا می شد. مشکل بزرگ کارهای امنیتی بود. بدنبال اعدام ها و تقاضای استرداد شاه و بستگانش، یاسر عرفات به تهران آمد و گفت گروهی از فلسطینی هارا برای کشتن یا ریودن شاه به باهاماس خواهد فرستاد. دولت آمریکا و دولت باهاماس و همراهان امنیتی شاه به سختی کارهای حفاظتی را اداره می کردند. شاه در میان مسافرین به ساحل می رفت و اعتنائی به این حرفها نداشت.

ملکه از این وضع خیلی رنج می برد و می گفت آیا ممکن بود چنین وقایعی اتفاق بیفتد؟ حالا می بینم که اتفاق افتاده است. زندگی در باهاماس از بدترین زمان ایام تبعید بود. حتی سگ ما اجازه ندارد که ازخانه خارج گردد.

سرانجام شاه تصمیم گرفت از (باهاماس) به مکزیك برود.



شدت بیماری شاه در مكزيك

و آگاهی از بیماری (سرطان)

از وقتی که شاه و شهبانو و همراهان وارد مكزيك شدند بیماری شاه شدت یافت. تدریجاً شاه اطلاع یافت که این بیماری کشنده که او را رنج می دهد سرطان لنفاوی است و حتی پزشکان صریحاً به شاه گفته اند که عمر طولانی نخواهد داشت.

دکتر تاجبخش معاون سیاسی سابق وزارت خارجه می گفت وقتی وزیرخارجه در سفر بود گزارشات را مرتباً بعرض می رساندم. در سال ۱۹۷۴ يك بار يك روزنامه آلمانی نوشته بود که شاه ایران به سرطان مبتلا شده و ۱۵ کیلو وزنش کم شده است. شاه وقتی آن را دید خندید و گفت: (خیلی مزخرف است) من اکنون اضافه وزن دارم و سعی می کنم پنج کیلو از وزنم را کم کنم. البته شاه نخواست که هیچگونه پاسخی به این نوشته داده شود.

مسعود بهنود می نویسد: اوایل سال ۱۳۵۴ که شاه برای (چک آپ) به اتریش به کلینک پروفیسور فلینگر رفته بود با این که او پیرشده و دفترش را به فرزندش سپرده بود شاه را که از ۲۵ سال قبل می شناخت شخصاً تحت معاینه قرارداد. سپس از شاه خواست که روز بعد دکتر جورج فلاندرین غده شناس معروف فرانسوی او را معاینه کند. پس از دو ساعت معاینه نظر خود را داد. غروب آن روز دوپزشک معروف با شاه خلوت کردند و به شاه خبر دادند که (سرطان لنف) دارد. شاه از آن دو پزشک خواست که این راز را از همه پوشیده نگه داشته و برای او پرونده ای بانام مستعار تشکیل دهند. شاه به سرعت به تهران آمد و دکتر فلاندرین را در اختیار گرفت تا هفته ای يك بار شاه را معاینه کند. ابتدا خبر را از همه پنهان نگاه می داشت. پس از ۶ ماه دکتر فلاندرین آن را به شهبانو گفت. او از پزشک روانکاوی درباره شاه گزارش خواست که خلاصه اش چنین است: (شاه ازدوران کودکی از بیماری ضعف و بی تصمیمی رنج می برده است. حضور در زیر سایه پدری خشن و تربیت با محدودیت در سویس او را به ورزش علاقمند کرده بود تا جسم قوی او ضعف های روانی اش را جبران کند. در بازگشت از سویس ناچار شد هر آنچه از دموکراسی در سویس فرا گرفته بود کنار نهد و درس های پدرش را گوش بدهد و آنها را به کار بندد. شاه همواره احساس می کرد

عده ای در صدد توطئه علیه او هستند. از جوانی به مذهب روی آورد و بعدها این تمایل را بادل بستگی به خرافات عوض کرد. از شلوغی می ترسید. دوبار که از ترور جان به سلامت برد و یک بار هم که از حادثه هوائی نجات یافت او را خرافاتی کرده بود. شاه ضعفهای خود را با ورزش و خلبانی و رانندگی به سرعت و رقص و بازی باورق جبران می کرد. علاقه او به تشریفات و شنیدن ثملق و خودستائی ناشی از همین ضعف بود. او در مقابل بیماری خطرناک خود که پزشکان معتقد شده بودند علاج پذیراست واکنشی متفاوت نشان می داد.

با توجه به این اظهار نظر می توان گفت شاه به شدت از رجال سالخورده نفرت داشت. ترس او از خارجی ها و این که آنها قادر به هرکاری هستند تادم مرگ با او بود. علاقه او به پنهانکاری از همین جا ناشی می شد، به شدت خجالتی بود. مهربانی او شامل کسانی می شد که ضعیف و ترسو و متملق بودند.

یک بار تیم پزشکی دکترفلاندرین تشخیص داد که به علت انعقاد ناگهانی خون درزانوی راست شاه عمل جراحی ضروری است. یک احتمال این بود که جراحان ناچار شوند پای راست شاه را قطع کنند. فرح - اشرف - ثابتی در جریان قرار گرفتند و عمل جراحی در نوشهر با موفقیت انجام شد. ساواک برای پنهان داشتن بیماری شایعاتی انتشار داد که موضوع این که علی پهلوی پسر شاپور علیرضا قصد قتل عمومی خود را در نوشهر داشت از همین جا انتشار یافت. چندروز بعد از ماجرا سولیوان سفیر آمریکا در نوشهر باشاه ملاقات کرد و موضوع تغییر آموزگار بجای هویدا صورت گرفت.

آنچه مطلعین و نزدیکان شاه و کسانی از قول دکترصفویان گفته اند کسالت بیماری سرطان از شاه مخفی نگه داشته شده بود تا زمانی که شاه در ایران اقامت داشت می دانست بیمار است ولی نمی دانست که سرطان دارد. دکتر ایادی بیش از هرکس کوشید که

بیماری سرطان پنهان بماند چون می گفت در روحیه شاه اثر بدی خواهد داشت.

(سرطان لنفاوی) شاه با داروهای مخصوص خود معالجه می شد ولی برای این که شاه توجه نکند داروها در جعبه هائی ریخته می شد که روی آن علائم ویتامین های مختلف بود تا شاه نداند که مبتلا به سرطان می باشد. قرص های (کلورامبوسیل) در قوطی های ویتامین به شاه داده می شد.

دکتر فلاندرین فرانسوی که بیش از ۳۰ بار مخفیانه به ایران آمده بود مراقبت می کرد که سلول های لنفاوی شاه به سرعت متورم نگردد.

دستگاه های اطلاعاتی خارج از کشور هم نتوانستند به سرطان شاه واقف گردند. در آستانه بحران اسرائیلی ها و فرانسویها و روسها اشاراتی می کردند ولی مورد تأیید قرار نمی گرفت و شاه هم در هر گفتگویی بیماری شدید خود را منکر می شد.

وقتی در مراکش دکتر لوسا پیرنیا قسمت برجسته لنفاوی را در گردن شاه معاینه کرد توجه نیافت که این نوعی سرطان است ولی پزشکان فرانسوی در تبعید فاش ساختند که شاه سرطان دارد و مدتی قبل هم به شهبانو فرح گفته بودند.

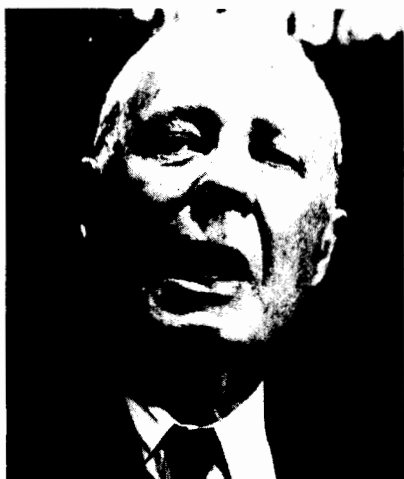
روزنامه شیکاگو تریبون می نویسد: هنگامی که شاه محل مسکونی قصرگونه خود را در مکزیک ترک گفت يك صورت حساب نپرداخته ای بابت بازی تنیس و يك ویلای اجاره ای شده از خود بجای گذاشت. شاه که این قصر را در جزیره (کوئرنواواکا) اجاره کرده بود وقتی آنجا را ترک گفت معلوم نشد چه کسانی آنجا را غارت کرده اند. یکی از مأمورین حفاظتی شاه آنجا مانده بود که باید بقیه اثاثیه را جمع و جور می کرد که مورد اتهام غارت قرار گرفت. بالش های او را پاره کردند تا ببینند داخل آن پول هست یا نه؟ (سوزان کلارک فالك) مسئول باشگاه تنیس (راکت کلاب) که

شاه در آنجا به بازی تنیس می پرداخت گفته است که صورت حساب بازیهای شاه در این باشگاه هنوز پرداخت نشده است.

وی گفت اعلیحضرت و ملکه بسیار مهربان بودند و هر روز در ساعت ۵ بعدازظهر برای بازی تنیس به اینجا می آمدند و بعد از بازی بنوشیدن چای مشغول می شدند. وکیل ما درحال حاضر تلاش می کند که طلب ما را از دارایی باقیمانده شاه وصول کند.

فالك درمورد سرآشپز شاه گفت وقتی که شاه پس از خروج از آمریکا در پاناما اقامتگزید (ژان لویی کوتن) سرآشپز فرانسوی شاه حاضر نشد به او در پاناما ملحق شود و به این ترتیب او سرآشپز غذاهای فرانسوی ما شد و به تعلیم دادن کارکنان ما کمک کرد.

وقتی پزشکان معالج شاه اعلام کردند که عمل جراحی سرطان شاه درمکزیک عملی نیست و باید حتماً به آمریکا برود دوستان شاه (نیکسون - کسینجر - راکفلر) با تمام قوا (کارتتر) را در فشار گذاردند که به شاه اجازه ورود به آمریکا برای معالجه داده شود که سرانجام کارتتر پذیرفت و شاه عازم آمریکا شد.



دکتر بنجامین هاریسن کن آمریکائی وقتی شاه را درمکزیک معاینه کرد گفت شاه باید برای معالجه حتماً به آمریکا برود.



شاه در بیمارستان (کرنل) نیویورک

با این که برنامه شاه قبل از خروج از تهران مسافرت به آمریکا بود ولی پس از اقامت در مصر و مراکش و یاهاماس و مکزیک ناچار شد برای معالجه سرطان به آمریکا برود.

کارتر در خاطراتش می نویسد:

بعد از آن که شاه ایران را ترک گفت ما از او دعوت کردیم که به آمریکا بیاید ولی او تصمیم داشت که در مراکش بماند. بعداً هم مطلع شدیم که پادشاه مراکش مایل است که شاه آنجا را ترک گوید.

بهمین جهت ملک حسن از ما خواست که به شاه اجازه ورود به آمریکا را بدهیم اما چون عده ای از آمریکائیهها هنوز در ایران بودند ترجیح دادیم که بجای دیگر برود. از سائرس و انس خواستم که محلی برای اقامت او در نظر بگیرد، ابتدا به (باهاماس) رفت ولی بعلت گرانی خواست که به مکزیک برود. شاه ثروت زیادی داشت اما این فکر درش به وجود آمده بود که همه می خواهند سرش کلاه بگذارند. کیسینجر ازمن خواست که به شاه اجازه ورود به آمریکا را بدهم بعدهم راکفلر. من و وانس مخالف بودیم ولی برژینسکی موافق بود که به آمریکا بیاید. شاه برای ورود به آمریکا و معالجه نیاز فوری داشت. مأمورین سفارت آمریکا در تهران هم مخالف ورود شاه به آمریکا بودند.



دکتر (جرج فلاندرین) که کارار برای معالجه شاه مخفیانه به تهران می آمد واز بیماری شاه آگاه بود



دکتر (میخائیل دوئیکی) آمریکائی عمل جراحی شاه را انجام داد

دیوید راکفلر پزشک مخصوص خود را نزد شاه فرستاد و پزشکان نظر دادند که باید در بیمارستان (کرنل) در نیویورک برای معالجه سرطان خود بستری شود. به دولت جمهوری اسلامی اطلاع دادیم که به علت انسانی به شاه اجازه ورود به آمریکا را می دهیم ولی اقامت آینده اش مسکوت می ماند. هانری برشت متصدی

قسمت ایران نیز در تهران بود. به او گفتم به بازرگان و یزدی اطلاع بدهد و بگوید که شاه و شهبانو در هیچ فعالیت سیاسی شرکت نخواهند داشت. پزشک شاه پیش بینی کرده بود که احتمال زنده ماندن شاه در ۱۸ ماه آینده فقط ۵۰ درصد خواهد بود. وقتی شاه در بیمارستان بود از تهران خبر دادند که سفارت محاصره و آمریکاییها دستگیر شده اند. مطمئن بودم که دولت ایران آنها را آزاد خواهد کرد. وقتی با بازرگان و شورای انقلاب تماس گرفتم دیدم گوششان به این حرفها بدهکار نیست. دانشجویان يك شبه قهرمان شدند و خمینی هم کار آنها را تأیید کرد، هیچکس دیگر نمی توانست کاری انجام بدهد، هفته اول مشکل ترین دوران زندگی من بود، شبها خوابم نمی برد، روزها در کاخ سفید قدم می زدم و به جان این ۶۰ نفر بیگناه که به نام دین اسیر شده و می خواهند آنها را بکشند فکر می کردم، به هر پیشنهادی گوش می کردم، چه آنهاست که می گفتند شاه را تحویل بدهیم یا آنهاست که می گفتند تهران را بمباران کنیم آنها را با بمب اتمی. ولی خمینی بدون تعقل عمل می کرد. از پاپ خواستم که مداخله کند که خمینی به پاپ هم اهانت کرد. می خواستم از خونریزی جلوگیری شود، می ترسیدم که در صورت حمله نظامی جان گروگانها به خطر بیفتد.

چند سند درباره بیماری شاه:
خلاصه ای از گزارش پزشکی اداره بهداشت وزارت خارجه آمریکا به سفارت آمریکا در تهران در باره بیماری شاه:
در حال حاضر غده گردن وی حجیم شده و اختلالات معدی و صفراوی وی افزایش یافته است. شکی نیست که از ناراحتی لنفاوی رنج می برد و باید مورد معالجه شیمی درمانی قرار گیرد.
پزشکانی که شاه را تحت نظر دارند معتقدند که بررسی های انجام شده نشانگر مسدود شدن جریان صفراوی نیز می باشد. علل احتمالی عبارتند از:

۱ - غدد لنفاوی احتمالاً حجیم شده بررسیستم صفرا فشار می آورند.

۲ - شاید جریان صفرا توسط سنگ مثانه قطع شده باشد.

۳ - شاید غده ای دیگر احتمالاً در پانکراس به صورت همین مانع عمل کرده باشد.

باید با بررسی های بسیار فنی لنف مزبور شناسائی و درجه بندی و میزان دخالت آن در روند کنونی صفرا مشخص و در مورد معالجات نیز تصمیماتی گرفته شود. با احتمال بسیار باید از روش شیمی درمانی آن هم بر اساس شناسائی مرتب استفاده نمود و باید گفته شود که امکان انجام این معالجات در هیچیک از تأسیسات پزشکی مکزیک وجود ندارد.

با در نظر گرفتن اوضاع پزشکی و وضع رو به وخامت شاه ما در نظر داریم هرچه سریعتر شاه را وارد آمریکا بکنیم.

گزارش دیگر - از طرف دیگر دولت ایران دکتر محمد معتمدی و دکتر ایرج فاضل پزشکان مقیم آمریکا را در نظر گرفته که شاه را از نزدیک در آمریکا معاینه کنند ولی به آنها فقط اجازه داده شد که با پزشکان آمریکا کسالت را بررسی کرده و پرونده را مطالعه کنند. شماره سند ۲۷۵۰۸ بتاريخ ۲۱ اکتبر ۱۹۷۹ - ۲۹ مهر ماه

۱۳۵۸

پزشکان فرانسوی و آمریکائی که اخیراً شاه را معاینه کرده اند گزارش داده اند که شاه از بیماری لنفاوی خیلی رنج می برد. پزشک آمریکائی که درجهان سرشناس است می گوید باید در بیمارستان بستری شود و وسایل آن در مکزیک وجود ندارد.

سند شماره ۵۱۹۶ مورخ ۱۳ اکتبر ۱۹۷۹ - ۸ آبان ۱۳۵۸

از وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن به سفارت آمریکا در تهران در پاسخ به سئوال مطروحه در تلگرام به دولت ایران اطلاع دهید که شاه با يك روادید جهانگردی وارد آمریکا شده که برای انجام معالجات پزشکی در این کشور مناسب است. از آنجا که

پاسپورت ایرانی شاه فاقد اعتبار بود نیاز به پاسپورت برای ورود به آمریکا از میان برداشته شد. برداشتن اینگونه موانع در رابطه با پاسپورتهای غیر معتبر و بخصوص بخاطر ملاحظات انسانی معمول است. ونس

پزشکان ایرانی مقیم آمریکا خواهان تماس مستقیم با پزشکان شاه و همچنین معاینه شاه بودند ولی به آنها گفته شد که گزارشات پزشکی را مطالعه کنند.

کاردار ایران به دستور یزدی وزیر خارجه تقاضا کرد که چون شاه مخلوع و شهبانو جنایتکار هستند باید به ایران مسترد شوند. به او خاطر نشان شد که بین ایران و آمریکا هیچگونه معاهده ای در زمینه استرداد امضا نشده و نمی شود آنها را مسترد داشت و اخراج از آمریکا هم توسط دادگاه انجام می شود. در هیچ جا قیدی نشده که اشخاص مرتکب جنایت را بدون پیمان استرداد بازگردانند. گزارش هانری برشت در وزارت امور خارجه آمریکا - قسمت ایران: اگر شاه ادعای خانوادگی خود را در مورد تاج و تخت پس بگیرد در تشریح موضع ما به ایرانیها کمک بزرگی شده است. بعید است او این کار را بپذیرد. لیکن می توان در اختفا و با توسل به واسطه های مورد اعتماد این نظر را با او در میان گذاشت تا اگر شاه آن را نپذیرفت بداند که نباید دولت آمریکا را برای تغییر روش خود سرزنش کند.

اگر شاه ادعای خود را پس نگرفت ماصریحاً طرز فکر خود را با ایرانیها در میان می گذاریم. باید علناً اعلام داریم که روند قانون اساسی ایران ادعای خانوادگی شاه را در مورد تاج و تخت مردود شمرده است و دراختفا باید به شاه و دوستانش تفهیم کنیم که اقدامات ضدانقلابی مخالف با قانون آمریکا و مخالف با سیاست های مرسوم در مورد فعالیت های سیاسی اشخاص دارای روایت موقت در آمریکا را تحمل نخواهیم کرد.

در مورد این که آیا باید شاه ایران را به عنوان يك مقیم

دائمی امریکا پذیرفت یا نه مردم به دوگروه تقسیم شده اند. ۴۴ درصد می گویند شاه از مهمترین هم پیمانان ما بود و مسئولیت سقوط وی تا حدودی متوجه ما است باید به او اجازه اقامت دائم داد. چهل درصد می گویند او رئیس حکومت غیر دموکراتیک بوده و اقامت او در آمریکا به روابط ما با رهبران جدید ایران لطمه می زند و نباید به او اجازه اقامت در آمریکا را داد.

یزدی گفته است اگر شاه به ایران بیاید محاکمه و اعدام خواهد شد ولی فرزندانش عفو خواهند شد. درباره فرح سخنی به میان نیاورد.

خمینی هم گفته شاه باید به ایران مسترد گردد تا به اتهام ۵۰ سال خیانت محاکمه شود.

دکترینجامین هاریسون کین که در آخرین ماههای زندگی شاه جزو پزشکان معالج او بود در خاطراتش چنین می نویسد:

وقتی شاه در مکزیک اقامت داشت تب های شدید و یرقان او موجب شد که مرا که متخصص در بیماری های مناطق حاره هستم بر بالین شاه بخواهند. من در مرحله اول تشخیص دادم که این بیماری ناشی از مالاریای ایام کودکی نیست بلکه به دلیل انسداد کیسه صفرا دچار یرقان شده که ناشی از بیماری اصلی او یعنی (سرطان لنفاوی) می باشد که دکتر فلاندرین بزرگترین متخصص در همان رشته است که معالجات شاه را برعهده دارد.

وقتی به شاه گفته شد لازم است برای معالجه به آمریکا برود هیچ تمایلی نداشت و می گفت (حماقت آمریکا به قیمت از دست رفتن مملکت تمام شده) دیگر برای چه به آنجا بروم؟

اما بالاخره فشار اطرافیان و پزشکان او را راضی کرد که برای معالجه به آمریکا برود. منتها از همان روش معالجه رهبر فیلی پین پیروی شد که وقتی بصورت ناشناس در سفری به آمریکا آمد او را (پیتر اسمیت) نامگذاری کرده بودند. مسافرت شاه به آمریکا

محرمانه بود اما خبرنگاری خود را در نزدیکی محل اقامت شاه مخفی ساخته بود که به ناچارشاه را یکسره از فرودگاه به بیمارستان بردند. بلافاصله در بیمارستان کیسه صفرا را خارج ساختند. چند جلسه برق گذاری شد و منتظر بهبود حال شاه بودند تا طحال متورم برداشته شود. در آن هنگام دانشجویان در بیرون بیمارستان علیه شاه شعار می دادند و ناگهان اعضای سفارت آمریکا به گروگان گرفته شدند که کارتر دچار جبن و ترس شدیدی شد و فشار می آورد که شاه از آمریکا برود.

مطلعی می گفت وقتی اعلیحضرت در بیمارستان نیویورک بستری بود يك دكتر موفق ایرانی در آمریکا دسته گل بسیار بزرگی را به بیمارستان فرستاد. دكتر زندیه از پزشکانی است که در آمریکا درس خوانده و صاحب ثروت سرشاری هم شده است. او انسان ارزنده ایست که هیچگونه عقده ای ندارد و با صراحت می گوید پدرم در پامنار خیاطی کوچکی داشته و بعد دستفروش شده که فعلاً از كمك من زندگی می کند. علت ارسال گل به بیمارستان این بود که منصور زندیه رشته پزشکی را در ایران به پایان رسانیده و کتابی هم تالیف کرده بود که برای دریافت جایزه کتاب او را نزد شاه می برند. وقتی شاه دست خود را به عنوان مرحمت بسوی او دراز می کند او دست شاه را دو دستی محکم می گیرد و می گوید از اعلیحضرت تقاضا دارم که دستور بدهید در خارج دوره تخصصی پزشکی را بگذرانم و چون از خانواده بی بضاعتی هستم احتیاج به كمك مالی دارم. اعلیحضرت هم دستور می دهند که به او بورس تحصیلی بدهند و حداکثر كمك برای تحصیل او در رشته پزشکی بشود.

در کنار دسته گل اونامه ای به عنوان تشکر بود مبنی بر این که (اعلیحضرتا من يك پزشك ایرانی هستم که با مرحمت شما توانسته ام مقام ممتازی در جامعه پزشکی آمریکا کسب کنم. اکنون

که شما در بیمارستان بستری هستید وظیفه خود می دانم که به پاس آن خدمت بسیار مهمی که به من کرده اید با این دسته گل تشکر کنم و از خداوند برای شما سلامت آرزو نمایم.

اطرافیان اعلیحضرت می گفتند وقتی شاه این دسته گل بزرگ و آن کاغذ تشکر را دید که حتی نام فرستنده آن را هم نشنیده بود و بخاطر نداشت که چنین کمکی هم کرده است اشک از چشمانش سرازیر شد و تحت تأثیر محبت این انسان حق شناس قرار گرفت و قطعاً به خاطرش رسید در مقابل افرادی چون فردوست و امثالهم چنین افرادی هم هستند که خدمات انسانهارادر روزهای سخت قدر می شناسند.

تعداد کثیری از ایرانی ها هستند که در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه به خارج فرستاده شده اند و به درجات عالی علمی رسیده اند و از بورسهای تحصیلی هم استفاده کرده اند ولی نظیر این دکتر حق شناس که من هم او را نمی شناسم کمتر دیده شده است. اگر خانواده پهلوی معایبی داشتند و افرادی هم در دوران آنها صدماتی دیده اند ولی افرادی نظیر فردوست و احمدعلی انصاری که از برکت این خانواده بهره مند شدند طرز رفتار آنها پسندیده نبود.

یکی از وزرای سابق می گفت وقتی شاه در بیمارستان نیویورک بستری بود بیدارش رفتم. خیلی ضعیف شده بود هنگامی که مرادید اولین سئوالش این بود که چرا چنین شد؟ گفتم اتفاقاً این سئوالی است که ما باید بکنیم زیرا باورکردنی نبود که رژیم به این سرعت سرنگون شود.

شاه گفت وقتی وزیرای سابق که از مزایای رژیم برخوردار بوده اند و حتی زنان که اقدامات مهمی به نفع آنها شده بود در راه پیمائی هاشرکت کردند می خواستید چنین نشود؟ متأسفانه بعضی از مقامات ارتشی و نظامی هم بامخالفین همکاری کردند و هزاران

دلیل دیگر را می توان شمرد که موجب سقوط رژیم شد.
وقتی گفتم بهرحال مردم واقع بین قدر خدمات پهلوی هارا
می دانند، شاه گفت تاریخ ایران نشان می دهد که هروقت چنین
بحرانی در کشور روی دهد ناگهان از میان مردم ایران نادری قیام
کرده کشور را نجات خواهد داد. من امیدوار هستم که خیلی زود
نادر دیگری پیدا شود و کشور را از بحران و اضمحلال نجات دهد.
* * *

منصور رفیع زاده می نویسد: در بیمارستان نیویورک به دیدن
شاه رفتم. در حالی که از بیماری سرطان رنج می کشید و اشک در
چشمش حلقه زده بود از تظاهرات خارج از بیمارستان ابراز ناراحتی
می کرد و ضمن مذاکراتی از من پرسید از دکتریقائی خبر داری؟
پاسخ دادم که مرتب با او در تماس هستم. شاه گفت نظر او درباره
آینده ایران چیست؟ آیا بنظر او احتمال این که رضا بتواند به
سلطنت برسد هست؟ گفتم متأسفانه ایشان شانسی برای رضا پهلوی
نمی بینند. شاه با تعجب گفت چرا نه؟ مردم با خمینی خوب نیستند
و اگر ژنرالها قیام کنند خمینی ساقط خواهد شد و طبق قانون
اساسی رضا پهلوی به سلطنت خواهد رسید.

گفتم دکتریقائی عقیده دارد که ژنرال های تبعیدی نمی توانند
خمینی را ساقط کنند ولی اگر در آینده یکی از امرای ارتش بتواند
خمینی را ساقط کند هرگز قدرت را به رضا پهلوی نخواهد سپرد، او
خود را شاه خواهد نامید.

شاه گفت پس برای ما آینده ای نمی بینید؟ شاه گفت در مدت
۳۰ سال دکتریقائی نظرات خوبی به من داده است ولی من هرگز
گوش نکرده ام و حالا هم دیر است که تذکرات او را گوش بدهم.
گفتم دکتریقائی مرتب به دربار کاغذ می نوشته و مطالبی را یادآور
می شده است. شاه گفت من تکذیب نمی کنم. سال قبل هم من
دکتریقائی را خواستم و از او کمک خواستم سئوالاتی داشت که
جوابی ندادم.

بعد شاه دربارہ همکاران خمینی از جمله دکتریزدی صحبت کرد که عضو سیا می باشد. گفتم پرونده ما نشان می دهد او تبعه آمریکا است و با پاسپورت آمریکائی سفر می کند و روابط نزدیکی با حکومت آمریکا دارد.

شاه گفت در آمریکا مطبوعات و رسانه های گروهی که اکنون به دقت مشغول مطالعه و بررسی آن هستم آزادی کاملی دارند و هر که را بخواهند مورد انتقاد و حمله قرار می دهند. زاهدی دربارہ آزادی مطبوعات آمریکا مطالبی می گفت که اکنون خود از نزدیک شاهد آن هستم.

از شاه اجازه مرخصی خواستم. گفت سلام مرا به دکتریقائی برسانید. پیش خود گفتم شاه تازه معنی آزادی مطبوعات را در آمریکا فهمیده که خیلی دیر شده است.

وقتی شاه در بیمارستان نیویورک بود تظاهرات ۲۴ ساعته جلوی بیمارستان علیه او ادامه داشت. روز دوم دسامبر ۱۹۷۹ یکی از مأمورین امنیتی آمریکا به من خبر داد که شاه از بیمارستان خواهد رفت و من هم در بیمارستان حضور یافتم. شاه از نزدیکی روزنامه نگاران و دیدن تظاهرکنندگان ناراحت می شد. بهمین جهت موجباتی فراهم شد که از یکی از درهای مخصوص بیمارستان که تظاهرکنندگان و روزنامه نگاران نبودند خارج شود. بعد از نیمه شب شاه را روی چرخ دستی گذارده با آسانسور پائین آورده داخل تونلی کردند که مخصوص تشریفات حمل مردگان بود و به خیابان شرقی ۶۸ منتهی می گردید. داخل تونل مقامات امنیتی از هر جهت مراقبت داشتند و شاه را درحالی که دچار ترس شده و اشک در چشمانش دیده می شد نزدیک اتومبیل بزرگی آوردند و به او کمک کردند که از روی صندلی چرخ دار خود را به داخل اتومبیل کشید. مرا با اسم صدا زد و گفت برنامه خوبی بود که چشمم بدیدن تظاهرکنندگان نیافتاد. وقتی سوار اتومبیل شد خداحافظی کرد و به فرودگاه لاگاردیا رفت که خبرنگاران آنجا نیستند و از آنجا با هواپیما عازم تکزاس شد.

ویلیام شاکراس می نویسد: وقتی شاه در بیمارستان تحت عمل جراحی بود تظاهرکنندگان در خارج بیمارستان شعارهایی علیه شاه می دادند.

فرح از محل ماشینهای زیاله و از راهروهای زیرزمینی می رفت که با تظاهرکنندگان و روزنامه نگاران روبرو نشود.

چون احتمال داده می شد که سنگریزه هائی در کبد شاه پنهان شده باشد و احتمال عمل جراحی دوم بود تصمیم گرفته شد که متخصص کانادائی با شیوه خاص خود سنگریزه ها را خورد کند ولی غده سرطانی را برق بگذارد.

بهترین دستگاه پرتودرمانی برای معالجه سرطان شاه در بیمارستانی در آن سوی خیابان وجود داشت که مادر شاه را همان مرکز معالجه کرده بود و شاه يك میلیون دلار برای سپاسگزاری به بیمارستان کمک کرد و حالا مورد احتیاج خودش بود ولی بعضی از پزشکان موافق نبودند. یکی از پزشکان گفت يك میلیون دلار از او گرفتید حالا نمی خواهید او را معالجه کنید؟

سرانجام با این کار موافقت شد و شاه را شبها از راه زیر زمینی به آنجا می بردند. گاهی از ترس تروریستها این کار در ساعت ۵ بعد از نیمه شب انجام می شد. حال شاه اندکی بهبود یافت ولی در تهران آمریکائیه را به گروگان گرفتند و خواستار استرداد شاه شدند.

میلیون ها آمریکائی حضور شاه را در آمریکا عامل اصلی گروگانگیری می دانستند. خود شاه هم به کارتر پیغام داد که اگر دست خودش بود همین امروز آمریکا را ترک می گفت ولی پزشکانش می گویند در وضعی نیست که سفر کند. شاه شب ها عرق می کرد و احتمال می رفت به ذات الریه مبتلا شده باشد. تاسه چهار هفته دیگر که آخرین سنگ کیسه صفرایش را در آورند قادر به ترک آمریکا نخواهد بود. کارتر هم گفته بود در هیچ شرایطی حاضر

نیست شاه را به ایرانیان مسترد دارد. راکفلر و کسینجر که موجب سفرشاه به آمریکا بودند به شدت مورد حمله قرار گرفتند. روزنامه ها نوشتند که (چیس منهاتان بانک) که متعلق به راکفلر می باشد از ایران منافع زیادی برده و در فاصله فوریه و اوت ۱۹۷۹ تقریباً ۶ میلیارد دلار از طرف شرکت ملی نفت ایران به شعبه بانک در لندن سپرده شد ولی اواخر نوامبر ۷۹ این رقم به ۲۹۲ میلیون دلار درلندن و ۳۲ میلیون دلار در نیویورک کاهش یافته است.

دولت جدید پهلویها را متهم به خروج مبالغ هنگفتی پول از کشور کرده بود. صحبت از ۵۶ میلیارد دلار می کردند ولی هیچ مدرکی نداشتند. در میان مدارکی که ارسال شده بود فتوکپی تلکسهای پیدا شد که به نام خواهران شاه مبالغی خارج شده بود که بگفته نوبری ۸۰۰ میلیون دلار بود و حتی نوبری اعتراف کرد: که (ما نتوانستیم هیچ مدرکی که نام شخص شاه رویش باشد پیدا کنیم. بعضی از مدارک را کارمندان بانک که برای پهلوی ها کار می کردند نابود کرده اند).

بهبهانیان گفته است قسمت عمده ثروت درخارج از سرمایه گذاری در ملکی است که در اسپانیا خریده و پول اولیه اش از فروش املاک سلطنتی تأمین شده است. شاه به باربارا والترز گفت ارقام ۲۵ میلیارد دلار ثروت او مسخره است. ثروت او بین ۵۰ تا یکصد میلیون دلار می باشد.

در نیویورک کسینجر و راکفلر و هلمز برای دیدن شاه به بیمارستان آمدند. فرانک سیناترا به بیمارستان آمد و شاه را به خانه اش در پالم اسپرینگ دعوت کرد و گفت شاه دوست من است و رفتاری که آمریکا با او کرد باعث شرمساری است.

چون مکزیك قبول کرده بود که شاه به آن کشور برگردد مقدمات کار فراهم می شد که دولت مکزیك پیغام داد دیگر برای قبول شاه آمادگی ندارد. کارتر دستور داد که شاه را بی درنگ به تکزاس پایگاه هوایی لك لند منتقل کنند. بعدها فرح تعریف کرد

باسرعت ما را از بیمارستان از زیرزمین های کثیف خارج ساختند و با آمبولانس بردند در فرودگاه (لاگاردیا) و به هواپیمای دی سی ۹ نیروی هوایی سوار کردند و پس از مدتی هواپیما در لند به زمین نشست و با آمبولانس ما را به بیمارستان نظامی دربخش روانی بردند. مردانی با روپوشهای سفید و پرستارانی شبیه گوریل در آنجا بودند و گفتند این امن ترین محل در پایگاه می باشد.

آنها دچار ترس شده بودند و می گفتند آیا ما زندانی هستیم؟ آیا کارتر ما را بازداشت کرده است؟ نمی دانستند چه خواهد شد؟ از آمریکا اخراج می شوند یا به ایران مسترد می گردند؟ چند ساعت بعد آنها را از سلول شان خارج کردند. ملکه می گوید بعداً گفتند خدارا شکر کنید در اتاق پهلوانی پراز غل و زنجیر بود.

لك لند يك پایگاه هوایی باز بود. يك پایگاه آموزش خلبانی که بسیاری از خلبانان نیروی هوایی شاه در آنجا آموزش دیده بودند. فرمانده پایگاه آنها را از بیمارستان روانی در اعتراض ملکه به آپارتمانی منتقل ساخت. ملکه همبازی تنیس پیدا کرده بود و شاه هم می نشست و بازی آنها را تماشا می کرد. ملکه مرتب گریه می کرد و سیگار می کشید و می گفت تنها در تهران گروگانگیری نشده و پناهگاه لك لند هم موقتی است و نمی دانستند که بعد از آن به کدام نقطه کره زمین خواهند رفت. خبر ترور شهريارشفيق در آنجا به شاه رسید که گفت افسر وظیفه شناس و میهن پرستی بود.

آنتونی شریزلی سردبیر مجله (NOW) که در لندن چاپ می شد درباره اقامت شاه در نیویورک چنین می نویسد:

غرب باید از وضع شاه دچار خجالت باشد. زیرا وقتی محمدرضا شاه بیمارستان نیویورک را ترك می کرد به حالی درمانده و مضطرب و ناامید به دنبال پناهگاه مطمئن می گشت که تأسف بار بود. حتی يك جای موقت بعنوان تبعیدی پیدا نمی کرد. سقوط شاه وسیله يك سلسله خیانت های حساب شده توسط آمریکا با كمك عده

ای که نمی شد روی آنها حساب کرد انجام گرفت. خمینی با بی تفاوتی کارتر به چنان قدرت عظیمی رسید که جان گروگان های آمریکائی برای باج سبیل گرفتن او بخطر افتاد. کسانی هستند که معتقدند يك کودتای نظامی بفرض این که نمی توانست شاه را نجات بخشد لااقل می توانست ایران را که يك دوست غرب است نجات دهد. درحالی که اکنون ایران به رهبری مذهبپون فئاتیک بسوی هرج و مرج کشیده می شود و این رژیم غیرانسانی مملکت را به زور در مشت خود نگاهداشته است. سناتورکندی از مخالفین شاه که می گفت (شاه بخودش فقط می اندیشد) درحالی که همه می دانند این (کندی) است که درفکرمنافع خودبوده است. آیا او می تواند اعدام های رژیم اسلامی را با اشتباهات شاه مقایسه کند؟ اظهارات کندی که می گفت آمریکا بایداز پناه دادن به شاه خودداری کند نشان می دهد که او چقدر در مقابل مردانگی انورسادات حقیر و کوچک است. چه کسی می تواند بیانات سادات را که همگی دال بر محکومیت رژیم ضدانسانی جمهوری اسلامی است با اظهارات کندی که منطبق برخودخواهیهای شخصی است تا به ریاست جمهوری برسد ترجیح ندهد؟ کارتر حتی گفت ما خمینی را تأیید نمی کنیم ولی ایران روزی يك و نیم میلیون بشکه نفت به ما می فروشد. به راستی بهتر است که آمریکا روشی انتخاب کند که متحدینش به او اعتماد کنند. در غیر این صورت همه را از دست خواهدداد.

مشکلات فراوان در (پاناما)

شاه سابق ایران یا مرد ۱۵ میلیون دلاری



وقتی قطب زاده به خمینی خبر داد که موجبات دستگیری شاه را در پاناما فراهم کرده است خمینی از شدت شادی به خنده افتاد.

بررسی وضع شاه در تبعید نشان می دهد که بدترین روزهای زندگی او هنگام اقامت در پاناما بوده است. زیرا از یک طرف بیماری کشنده سرطان او شدت یافته و بارنج فراوان توأم بود و از سوی دیگر شاه اطلاع حاصل نمود که مقامات پانامائی زیرجلی با کارتر و مقامات آمریکائی ساخت و یاخت کرده اند که شاه رابه دولت جمهوری اسلامی تحویل داده و گروگان هارا آزاد کنند و کارتر هم پافشاری داشت که این کار صورت گیرد تا خود را از دردسر گروگانها خلاص کند.

یوسف مازندی می نویسد:

سراجم کوشش کارتر برای رهائی محترمانه ازین بست حضور شاه درخاک آمریکا ظاهراً به نتیجه مطلوب رسید و پس از مذاکرات بسیار ژنرال (توریخوس) فرمانده نیروهای مسلح پاناما که مقتدرترین شخصیت آن کشور بود با مسافرت شاه به پاناما موافقت کرد.

دولت پاناما در آغاز سقوط شاه ازوی رسماً دعوت کرده بود که بعنوان پناهنده در آن کشور اقامت کند اما شاه حتی به خود زحمت پاسخ گفتن به این پیشنهاد را نداده بود. شاه در آن زمان کوتاه پس از خروج از مملکت هنوز سودای رهبری کشور کهنسالی چون ایران را داشت. گفتگو و یا مکاتبه با کسانی نظیر (ژنرال تریخوس) را در شأن خود نمی دانست. بنظر می رسید که شاه در آن هنگام فکر می کرد هرچاکه اراده نماید می تواند سفر کند و بسیاری از کشورها از جمله آمریکا بدون کوچک ترین مانع او را با آغوش باز خواهند پذیرفت.

اما روزگار بی رحم واقعیات تلخ را پیش روی شاه مجسم ساخت. حتی دوست بسیار نزدیک و محرم اسرار او ملک حسین پادشاه اردن که در بحران های سخت از حمایت های بی دریغ شاه برخوردار بود در دوران آوارگی شاه را تنها گذارده بود.

شاه با آن که در پاناما خطر را احساس می کرد ناگزیر به پذیرش نظر آمریکا شد و روز ۲۵ آذر ۱۳۵۸ به پاناما رسید. اکنون (شاه مهره) بازی شطرنج گروگانگیری در دست ژنرال تریخوس افسر جاه طلب پانامائی بود.

ژنرال تریخوس مانند بسیاری از دیکتاتورهای جهان بلندپروازی سیاسی داشت و تمایل عمیقی در خود حس می کرد که با بهره گیری از این موقعیت استثنائی به عنوان یک شخصیت ممتاز بین المللی در عرصه گیتی جلوه کند و مایل بود در بحران گروگانگیری نقش اساسی داشته باشد حتی اگر به نابودی (شاه مهره) اش بیانجامد. اما دیده شد که آرزوهای بزرگ در ذهن مردان کوچک معمولاً در

اسارت ابدی می ماند و کمتر به واقعیت می پیوندد.

مجله اشپیکل درباره سفر شاه به پاناما چنین می نویسد:
یک امپراطور بزرگ مشرق زمین نه تنها برای فرار از تاریکی شب و مه غلیظ استفاده می کند بلکه چون بانکدار ورشکسته ای است که از دست طلبکاران گریخته باشد. شاه حتی فرصت آن را نیافت که صورتحساب یکصد هزاردلاری بیمارستان را پردازد بلکه دیوید راکفلر دوست او صورتحساب را امضا کرده است. اگر شاه مخلوع ایران محاکمه شود باید هشت تن از رؤسای جمهور آمریکا که از او حمایت می کردند و اقدامات سیاسی او را بادیده اعجاب و تحسین یاد می کردند همراه او محاکمه شوند.

روزولت گفته بود شاه ایران درزمره متحدان مسلح تحت اختیار آمریکا محسوب می گردد.

ترومن گفته بود شاه ایران به رؤیای ما برای پیروزی بردشمن جامه عمل پوشانده و این شاه رهبری هم پیمان ماست.

آیزنهاور گفته بود شاه ایران مدت ۲۰ سال توانسته بار زمامداری ایران را بردوش بکشد و انتظار می رود ۲۰ سال دیگر قادر باشد چنین باری را بکشد.

کندی گفته بود مادام که ما چنین مردان متحدی را در اختیار داریم می توانیم به ادامه صلح و آرامش در منطقه مطمئن باشیم.

نیکسون گفته بود بداشتن دوستی چون محمدرضاشاه پهلوی افتخار می کنیم و بداشتن او می توانیم به ادامه آرامش در منطقه مطمئن باشیم.

کارتتر گفته بود تحت اراده و شخصیت برجسته شاه، ایران جزیره صلح و آرامش و ثبات در منطقه طوفانی خاورمیانه می باشد که این ثبات بی نظیر است.

همچنین سایر رؤسای جمهور و مقامات آمریکائی چنین مطالبی درباره شاه ایران گفته اند. آن وقت در چنین شرائطی همان شاه بار

سنگین و غیرقابل تحملی شده بود که آمریکا مجبور گردید به تنهائی تمام سنگینی آن را تحمل کند.

خبرگزاری فرانسه از پاریس خبر داد: محمدرضا شاه یکی از ثروتمندترین افراد جهان است که در سه قاره بیش از ۱۵ قصر و ویلا دارد، یکی از دیگری زیباتر. ولی امروز در چنگال شکارچیان در جستجوی پناهگاه امنی می باشد. دادگاه انقلاب اسلامی اعدام او را جایز شمرد و ظاهرا افرادی همه جا در تعقیبش هستند تا حکم قاضی شرع را به اجرا بگذارند. بهمین جهت شاه و خانواده اش به باهاماس (جزیره بهشت) پناهنده شده و در پشت دیواری از مأمورین مسلح زندگی ترسناکی را می گذرانند، اینک شاه دریافته که پول همیشه امنیت و آسایش بار نمی آورد. این وضع در تاریخ درس عبرتی است. بسیاری از سلاطین در ۳۰ سال اخیر جای خود را به رؤسای جمهور داده اند ولی هیچکدام حتی فاروق، ملک ادریس، کنستانتین، محمد ظاهر شاه و... چنین گرفتار نشدند که جائی امن برای سکونت نداشته باشند.

شاه پول هنگفتی در اختیار دارد که بین ۲ تا ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود ولی با این پول نمی تواند آرامش خود و حفظ جاننش را تأمین کند.

اگر شاه ثروتمند است در عوض شیرهای نفت ایران در دست خمینی می باشد.

آرمانو مشاور شاه در پاناما می گوید هر وقت که خبر اعدام یکی از شخصیت های پیشین به پاناما می رسد شاه ایران چنان افسرده می شود که از فعالیت روزانه دست می کشد و درهای اتاق را به روی خود می بندد و خود را زندانی می کند. بعضی دیگر از نشریات خارجی نوشتند شاه و خانواده اش در پاناما در حصار امنیتی شدیدی هستند زیرا سازمان آزادی بخش فلسطین، اجرای اعدام غیابی شاه را بعهده گرفته است. جزیره پاناما بصورت دژ

محکمی درآمده است که هشتاد مرد مسلح شبانه روز حفاظت این خانواده را بعهدہ دارند. گفته می شود ایرانیها دوبار سعی کرده اند که رضا پهلوی را برابیند بهمین جهت شاه و فرح خیلی نگران هستند. اولین بار زمانی بود که درتکزاس تحصیل می کرد، یازده نفر به محل اقامت او حمله بردند در حالی که چند دقیقه قبل رضا پهلوی ازویلاخارج شده بود. مقامات آمریکائی این ایرانیهارا دستگیر و ازآمریکا اخراج کردند. بار دیگر سه ایرانی سعی کردند محل اقامت رضا پهلوی را اشغال و وسایل خانه را ضبط کرده و به دولت اسلامی تحویل بدهند. آنها می گفتند حامل دستوراتی برای بازگرداندن رضا پهلوی به ایران هستند. بهمین علت بود که فرح تصمیم گرفت فرزند خودرا از آمریکا فراخواند تا به دست ایرانیان بصورت گروگان نیفتد که برای استرداد او روی شاه معامله بشود. سایر افراد خانواده پهلوی در گوشه و کنار دنیا درحال اختفا هستند و در حفاظت مأمورین امنیتی می باشند.

صادق خلخالی طی مصاحبه ای گفت من به فدائیان اسلام گفته ام که شاه را هرکجا که باشد باید اعدام کنند. همچنین با کارلوس تروریست معروف قرار اعدام او را گذاشته ایم. ازچند هفته قبل گروهی ازفدائیان اسلام به سوی پاناما رفته و اکنون در مکزیک هستند تا حکم را اجرا کنند. سازمان آزادی بخش فلسطین که دفتر کوچکی در مکزیک دارد سوگند خورده که شاه را خواهد کشت.

هانی الحسن سفیر فلسطینی ها درتهران گفت: هیچکس تصور نمی کرد که شاه ایران ظرف ده سال آینده سقوط کند. حال که رژیم ایران تغییر کرده و شاه به پاناما گریخته است یاسرعرفات دستور داده که شاه ازپاناما ربوده شده تحویل خمینی گردد. امیدوارم این افتخار نصیب ما گردد.

خبرگزاری فرانسه هم دراین باره چنین گفت: پلیس پاناما درپی اظهارات نماینده فلسطینی ها این دستور یاسر عرفات را جدی تلقی کرده و گفته است ما می دانیم که عرفات شوخی نمی کند.

بدنبال همین مصاحبه حزب دموکرات پاناما خواستار اخراج شاه ایران از آن منطقه شد.

دکتر بنجامین هاریسن کین پزشک معالج شاه می نویسد:
بسیاری از کشورها ازدادن ویزا به شاه خودداری کردند حتی رئیس جمهور مکزیك يك رشوه ۱۵ میلیون دلاری مطالبه کرد ولی سرانجام پاناما موافقت کرد که شاه موقتاً به آنجا برود. جالب این است که چندی بعد تریخوس دیکتاتور پاناما با اشاره و کنایه خواستار ۱۵ میلیون دلار کمک اقتصادی شد. بقول خودشاه معلوم می شود که قیمت وی در آمریکای جنوبی ۱۵ میلیون دلار است. پاناما در فضای آمیخته با ابهام عمل می کرد و هامیلتون جردن احتمالاً موجبات استرداد شاه را فراهم می ساخت. چه کسی چه می داند شاید در مقابل ۱۵ میلیون دلار.

وقتی شاه وارد پاناما شده بود کارتر با تلفن ازاینکه آمریکارا ترك گفته بود از او تشکر کرد. شاه خاطره این مکالمه نابجا را بخاطر می آورد و از آن سخت اندوهگین بود.

دکتر کین می گوید به شاه یادآور شدم که اختیارات رئیس جمهور آمریکا نامحدود نیست و اگر بخواهد می تواند تا پایان معالجه در آمریکا بماند ولی شاه می گفت به خاطر حفظ حیاتش حاضر نیست در خانه ای بماند که صاحبخانه از حضور او ناخشنود است.

شاه در آخرین لحظاتی که ظاهراً تشریفات استرداد او به ایران در شرف اتمام بود با پرداخت ۲۵۵۱۲۰ دلار بابت کرایه هواپیما به قاهره رفت و در آنجا مثل يك رئیس دولت مورد استقبال قرار گرفت و در این آخرین منزلگاه زیرچتر حمایت سالارمردی به نام انورسادات که برخلاف رهبران طماع غرب جوانمردی شوق را درخون خود داشت عمل جراحی شاه انجام گرفت ولی خیلی دیر بود و شاه به سرای باقی شتافت. تلاش و جدال برای نجات مردی از مرگ که در شرایط عادی روزگار باید بهترین امکانات پزشکی را می داشت لیکن در

سال های آخر عمر خود را از این امکانات محروم ساخت تا مبادا بیماری مدهش او فاش شود و به ثبات و آرامش کشورش لطمه زند چون آن را مکتوم نگه داشته بود. حتی در سالهایی که دیگر این امر ضرورت نداشت دوستان نادانش این امکانات را از او دریغ داشتند.

نتیجه قضاوت درباره شاه هرچه باشد باتاریخ است ولی قوانین همه کشورها حتی برای محکومین به اعدام و اسرای جنگی و حق معالجه را شناخته است و نباید از او دریغ می شد. اما عبرت انگیز است که بدانیم که تریخوس در حادثه مشکوک هواپیما جان سپرد و (نوریکا) از دستیاران استرداد شاه اکنون در زندان آمریکا بسر می برد و جیمی کارتر برای همیشه از سیاست حذف شده است. دکتر کین می نویسد: اگر از همان آغاز بیماری شاه بدون توجه به محظورات سیاسی و بدون پرده پوشی اقدام به معالجه می شد می توانست عمر طبیعی داشته باشد و اگر کارتر امکانات درمانی بیمارستان نیویورک را از شاه دریغ نمی کرد شاه چندسال دیرتر زندگی را ترك می گفت.

ویلیام شاکراس می نویسد:

فشار برای اخراج شاه از آمریکا خیلی زیاد شده بود. روزنامه های آمریکا می نوشتند تنها کار شرافتمندانه ای که برای شاه باقی مانده این است که خود را فدا ساخته و برای حضور در دادگاه به ایران بازگردد.

سایرس ونس می گفت (ما نمی توانیم کسی را که هیچ پناهگاهی ندارد سوار يك قایق پاروئی کنیم و از آبهای ساحلی خود دورسازیم).

رهبر نظامی پاناما هنگامی که مخالفت مکزیك را باورود شاه دید برای کمک به کارتر حاضر شد که شاه به پاناما برود. ولی مسئله معالجه شاه هنوز حل نشده بود. کارتر هم به شاه

تلفن کرد و برای شاه آرزوی سلامت نمود.

روز ۱۵ دسامبر شاه و ملکه و گروه کوچک همراهانشان با سگ‌ها هفتمین بخش از تبعید خود را آغاز نمودند. در آنجا عمر توریخوس دوست کارتر و فیدل کاسترو میزبان گشاده دست و قمارباز پردل و جرأت‌شاه را در اختیار داشت. وزارت خارجه ایران اقدامات قانونی را برای استرداد شاه از پاناما آغاز کرد.

درجائی که آمریکا باشاه نامردی کرده بود پاناما بزرگواری نشان داد. شاه را به جزیره (کونتادورا) با هلیکوپتر بردند. فردای آن روز ژنرال توریخوس برای دیدارشاه به جزیره آمد و عقیده داشت وجوه مشترکی بین آن دو وجود دارد. پس از این ملاقات گفته بود (شاه غمگین‌ترین مردی است که درعمرم دیده‌ام. اما واقعاً نمی‌توانم سرزنش کنم چون او از تخت طاووس به کونتادورا سقوط کرده است.)

توریخوس گفت (این سرانجام مردی است که کشورهای بزرگ او را چلانده‌اند. پس از آن که شیره‌اش را کشیده‌اند تفاله‌اش را بدور انداخته‌اند) تنها چیزی که توریخوس را به شاه علاقمند کرد همسرش فرح بود که ژنرال او را بسیار خواستنی یافت. ورود شاه به پاناما با اعتراضاتی روبرو شد. چپ‌گرایان ژنرال را مهره استعمار دانستند. چند روز اغتشاشات خطرناکی در خیابان‌ها جریان داشت ولی سرکوب شد. مأمورین امنیتی شاه زیر نظر (ژنرال نوریه‌کا) قرار داشتند. مقامات بلند پایه آمریکا شاه را به ژنرال (نوریه‌کا) سپردند. دوست نفر از افراد گارد ملی مأمور حفاظت شاه بودند. شاه از حمله دریائی نگران بود. لذا مردان قورباغه‌ای در دریا مستقر شدند. ملکه به شدت لاغر شده ولی مرتب با تلفن حرف می‌زد از جمله با جهان سادات و ملک حسین که تمام مکالمات را (نوریه‌کا) ضبط می‌کرد. باتمام این مشکلات زندگی شاه و فرح قدری دلپذیر شده بود و بیماری شاه هم تخفیف یافت. در مراسم ژانویه بچه‌ها نیز به آنها پیوستند، عده‌ای از پانامائیه‌ها که باشاه

ملاقات کردند از این که سودای بازگشت سلطنت را داشت دچار حیرت شدند. او معتقد بود خمینی مسن تر و بیمارتر از اوست و خواهد مرد و شاه یا پسرش به کشور دعوت خواهند شد.

پرزیدنت رویو رفتار شاه را فوق العاده یافت. شاه شکایت داشت که خانه محل اقامتش کوچک است ولی پرزیدنت تبعید ناپلئون را درست هلن یادآور شد که پس از آنهمه کاخ های مجلل در سنت هلن بسر برد و مقامات آن برخلاف مقامات پاناما با او رفتار دوستانه ای نداشتند. ولی شاه گفت ناپلئون می دانست امپراتوری اش قطعه قطعه شده ولی کشور من دست نخورده است و دودمان من پیروز خواهند شد. رئیس جمهور پاناما با تعجب پرسید چه کسی شما را دعوت خواهد کرد؟ شاه گفت مردم ایران، من باز نخواهم گشت اما پسر من باز خواهد گشت.

بهر حال پانامائیا مرتباً شاه را سرکیسه می کردند. خلخالی اعلام کرد که فرزندان شاه هم به فهرست محکومین به مرگ اضافه شدند.

به نظر ژنرال توریکوس استرداد شاه يك قماربزرگ بود. ژنرال می خواست با آزادی گروگان ها قهرمان شود. قطب زاده هم می خواست با استرداد شاه در رقابت برای ریاست جمهوری بنی صدر را شکست دهد ولی هیچگونه سند و مدرکی نتوانستند آماده کنند. کارتر هم می گفت امیدوارم پانامائیا در مورد استرداد شاه به ما نارو نزنند. ژنرال توریکوس و پرزیدنت رویو شاه را مطمئن ساختند که در معرض خطر نیست و طبق قوانین پاناما مجرم سیاسی قابل استرداد نمی باشد. ولی ژنرال يك بار به شاه گفته بود ممکن است مجبور شوم شما را بازداشت کنم و از پشت میله های آهنین زندان از شما عکس بردارم، این فقط برای گول زدن دولت ایران خواهد بود.

آمریکائیا به ژنرال اطمینان نداشتند و می گفتند ممکن است شاه را مسترد دارد. ژنرال می خواست شاه در پاناما سرمایه گذاری

کند و می خواستند يك خانه ۸۰۰ هزار دلاری را به شاه ۵ میلیون دلار بفروشند.

درپاناما اشرف پهلوی و دختران علم و ابوالفتح محوی به دیدن شاه آمدند. شاه وقتی محوی را دید گفت برای وصول سه میلیون طلبت آمده ای؟ محوی گفت برای دیدن شما آمده ام. سه میلیون دلار درمقابل از دست دادن مملکت چیزی نیست. شاه به محوی گفت پول کمی برایم باقی مانده و حتی باید هزینه تلفن های راه دور فرح را کم کند. محوی گفت نفهمیدم شاه چقدر پول دارد. احتمالاً بیش از ۵۰ میلیون شاید هم ۵۰۰ میلیون دلار، در همین موقع در پاناما وضع مزاجی شاه وخیم شد. قبلاً فلاندرین را ملکه خواست که به پاناما رفت. موضوع استرداد شاه و حتی کشتن او شنیده می شد. هامیلتون جردن می نویسد که يك ایرانی در پاریس پیشنهاد می کرد شاه را بکشد تا گروگانها آزاد شوند (بعداً معلوم شد قطب زاده بوده است) وقتی شاه احتیاج به عمل جراحی برای درآوردن طحال پیدا کرد خون اطرافیان شاه را آزمایش کردند فقط خون فرح مناسب تشخیص داده شد. مقامات ایرانی خواستار استرداد و قتل شاه بودند.

شاه احتیاج به عمل جراحی داشت و الا می مرد. بین پزشکان اختلاف شد. ملکه با جهان سادات تلفنی در ارتباط بود و به او گفت (وضع ما بسیار بد است و شاه احتیاج به عمل دارد و الا می میرد. در اینجا ما به کسی اطمینان نمی کنیم. ما باید فوراً پاناما را ترک کنیم. گزارشات بدیمنی به ما داده می شود.)

جهان سادات به شوهرش گفت شاه باید به مصر بیاید و لو این کار در مصر آشوب برپا کند. سادات گفت (این کار باعث رضایت خدا خواهد شد)

قاضی ارشد پانامائی که مأمور رسیدگی به کارشاه شده بود با استرداد شاه نظر موافق داشت. می گفت اگر اسناد به موقع برسد این کار انجام خواهد شد. ژنرال توریخوس می گفت شاه باید سوار

هلیکوپتر یا يك اسب زیبای سفید شود و به ایران برگردد و مثل يك شاه شمشیر به دست بمیرد.

در همین جریانات ژنرال از فرح دعوت کرد که تنهایی برای دیدن يك ساختمان به جزیره دیگر برود. فرح موضوع را غیر طبیعی دانست و گفت آنها چه فکری درسردارند؟ اگر من به جانی بروم آنها هرکاری بخواهند با شوهرم خواهند کرد.

سادات پیشنهاد کرده بود هواپیمای خود را بفرستد. آمریکائوها فکر کردند هواپیمای بین المللی (اورگرین) که با سازمان سیا بستگی داشت با ۲۵۰ هزار دلار کرایه در اختیار شاه قرار گیرد. قطب زاده باتلفن تقاضای کرد سفر شاه از پاناما به تأخیر افتد ولی موفق نشد. شاه ضمن تشکر از رئیس جمهور پاناما به او چنین نوشت: (شهبانو ومن از میهمان نوازی بی نظیر شما سپاسگذاریم ولی ناتوانیم که کشوری نداریم که از شما و خانواده تان بمنظور جبران آنچه برای ما انجام داده اید دعوت کنیم)

سرهنگ نوریه گاه برای بدرقه به فرودگاه آمد. هواپیمای کهنه مسافری شاه را پس از سه ماه روز ۲۳ مارس از پاناما خارج نمود. توقفگاه بعدی جزیره (آزور) برای بنزین گیری بود.

قطب زاده اعلام کرد که اگر شاه به مصر نرود گروگانها آزاد می شوند. هامیلتون جردن از داخل هواپیمای شاه به وزیر دفاع آمریکا تلفن زد که وقتی هواپیما وارد فرودگاه (آزور) می شود مدتی آن را نگه دارند. هواپیما دو ساعت در فرودگاه ماند. شاه تب شدیدی داشت. شاه می گفت اگر يك جای بدنم زخمی شود تاسرحد مرگ پیش خواهم رفت. قطب زاده ۲۴ ساعت دیگر مهلت خواست که هامیلتون جردن دستور داد هواپیما پرواز کند. سرهنگ نویسی محافظ شاه کنار خلبان نشست تا اگر هواپیما به سمت تهران حرکت کرد مانع شود. به او گفته شده بود در آن صورت بسوی خلبان شلیک کند.

رضا پهلوی می نویسد: پزشکان معالج فرانسوی و آمریکائی برای مشاوره پزشکی به پاناما رفته بودند ولی اجازه دیدار شاه به آنها داده نشد. فقط يك پزشك جوان پانامائی كه برای مراقبت پزشکی در اختیار شاه بود خود را به شهبانو رسانید و گفت برنامه ای برای كشتن شاه مطرح است. بنظر می آید كه بین وجدان پزشکی و دسیسه حاكمین پاناما گیر کرده بود. او گفت مراقب باشید كه شاه در این بیمارستان توسط پزشكان پانامائی جراحی نشود. این حرف برای شهبانو ناراحت كننده بود كه تا چند لحظه توانائی حرف زدن را نداشت.

هامیلتون جردن هم می نویسد: به يك پزشك پانامائی برای تعیین تكلیف قطعی شاه پیشنهاد يك میلیون دلار رشوه شده بود ولی او رد كرد.

هواپیمای شاه در جزیره (آزور) هم نگهداشته شد. ولی چون گروگانها تحویل دولت ایران نشدند بنا براین نگهداشتن شاه دردی را دوا نمی كرد كه دستور پرواز داده شد.



ژنرال تریخوس مردمقتدر نظامی پاناما می خواست شاه ایران را به جمهوری اسلامی تحویل بدهد.

انقلاب مردم ایران پیر و زشد

شاه مخلوع در جستجوی پناهگاه

کیهان جوانی

شاه مخلوع، فرح، اشرف، مادر فرح و همدستان آنها محکوم به اعدام اند



هر کجای دنیا این خائستگاران قرن رد باشند تکبید، ترورشان رد دادگاه انقلاب اسلامی آزاد اعدام کرد

مجموعه سنجیده و مستند
تاریخچه و سیرت و سوابق
شاه مخلوع و فرح و اشرف
و مادر فرح و همدستان
آنها محکوم به اعدام
شدند و در زندان
قانونی و عادلانه
محاکمه شدند.

در این کتاب که به عنوان
تاریخچه و سیرت و سوابق
شاه مخلوع و فرح و اشرف
و مادر فرح و همدستان
آنها محکوم به اعدام
شدند و در زندان
قانونی و عادلانه
محاکمه شدند.

در این کتاب که به عنوان
تاریخچه و سیرت و سوابق
شاه مخلوع و فرح و اشرف
و مادر فرح و همدستان
آنها محکوم به اعدام
شدند و در زندان
قانونی و عادلانه
محاکمه شدند.

در این کتاب که به عنوان
تاریخچه و سیرت و سوابق
شاه مخلوع و فرح و اشرف
و مادر فرح و همدستان
آنها محکوم به اعدام
شدند و در زندان
قانونی و عادلانه
محاکمه شدند.

اعلام جرم علیه خاندان پهلوی

و تقاضای استرداد شاه

در حقیقت می توان گفت (فراز و نشیب) زندگی محمدرضا شاه پهلوی عبرت انگیز ترین ماجرای قرن ماست. شاهی که روزی چنان قدرت به دست آورده بود که شاهان و رؤسای جمهوری و مقامات سرشناس جهانی برای دیدار او سرو دست می شکستند و در جشن های شاهنشاهی به دنبالش او در حرکت بودند و فرصت قبول دعوت

های رؤسای ممالک را برای سفریه آن کشورها نداشت و وقتی هم در میان ملت خود ظاهر می شد فریاد (جاویدشاه) گوش فلک را کر می کرد بافاصله چندسال دچارچنان سرنوشتی می گردد که حتی در دورترین جزایر عالم از دست خمینی و تروریستهایش خواب و آسایش نداشت و نمی توانست به یکی از بیمارستان های دنیا برای معالجه سرطان کشنده خود برود.

روزگاری خمینی از شاه می خواست که به او اجازه داده شود به قم بیاید و در آنجا به نماز و دعا پردازد ولی شاه اعتنائی نداشت اما روزی هم فرا رسید که خمینی تلاش داشت که شاه را از دور ترین نقاط دنیا به ایران برگردانده و محاکمه و اعدام کند. کشورهای مختلف جهان نیز از ترس خمینی و دولت جمهوری اسلامی حاضر نبودند که به شاه اجازه اقامت بدهند و آنهایی هم که سال ها با شاه در مبارزه بودند به انتقامجویی پرداختند.

ازطرف وزارت دادگستری اعلام شد که اعلام جرمهایی علیه شاه مخلوع از طرف ابوالحسن بنی صدر- خانواده دکترحسین فاطمی - مادر رضائیهها - دکترمنزوی - فریدون تنکابنی - شیخ مصطفی رهنما - مادر سرگردسخانی و عده ای دیگر رسیده که خارج از نوبت مشغول رسیدگی هستند.

در تاریخ نهم دی ماه ۱۳۵۸ در حالی که ابوالحسن بنی صدر سرپرستی وزارت دارائی رابعهده داشت چنین اعلام جرم نمود:
در مهرماه ۱۳۵۱ به دستورشاه سازمان عمران کیش تحت شماره ۱۳۳۱ در ثبت شرکت ها به ثبت رسید. سپهبد نصیری و هوشنگ رام زیر اساسنامه را امضا کرده اند و طبق این اساسنامه سرمایه سازمان یکصد میلیون ریال تعیین شده که هشتاد درصد متعلق به سازمان امنیت و بیست در صد متعلق به بانک عمران بوده و هیئت مدیره آن بشرح زیر می باشد:

اسدالله علم رئیس هیئت مدیره - جعفریهبهبانیاں قائم مقام -

هوشنگ رام عضو هیئت مدیره - محمود منصف مدیرعامل
 بانک مرکزی يك ماه پس از ثبت اساسنامه بدون وثیقه بابهره
 ۶ درصد وامی در اختیار بانک عمران گذاشت و سال بعد هم يك
 میلیارد ریال دیگر به سازمان عمران کیش پرداخت شد. مدتی بعد
 ۷ میلیارد ریال اعتبار به بانک عمران برای تأمین هزینه های جزیره
 کیش از سوی بانک مرکزی در شورای پول و اعتبار مطرح شد. با
 این ۹ میلیارد که می شد هزاران دبیرستان و دبستان در مراکز
 روستاها به وجود آورد تأسیساتی ساخته شد که قابل استفاده نبود و
 هزینه های سنگینی را به وجود آورد ا ز قبیل نگاهداری کاخ به مبلغ
 ۷۰۸۶۱۹۶۸ ریال - رختکن زمستانی ۳۲۰۰۰۰۰۰ ریال - زمین
 تنیس ۵ میلیون ریال - تشریفات ایام نوروز ۶۶۶۳۹۰۸۳ ریال -
 تشریفات بیرجند ۱۵۲۰۳۵۲۱ ریال - کازینو ۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 ریال - ویلا ۳۷۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال و غیره
 در آخرین سال رژیم شرکت نفت می خواست جزیره کیش را به
 مبلغ ۸۰ میلیون دلار خریداری کند.

در تاریخ ۴ بهمن ماه ۱۳۵۸ از سوی بانک مرکزی متن
 دادخواست علیه محمدرضا پهلوی بمبلغ ۳۰۰ میلیارد ریال انتشار
 یافت که قرار تأمین دادرسی عمومی تهران چنین بود:
 از اوایل آذر سال ۱۳۵۸ که وزیر اقتصاد و دارائی (بنی صدر)
 رئیس کل بانک مرکزی را مأمور رسیدگی به سوءاستفاده از اموال
 عمومی نموده بود کمیسیون دربانک مرکزی تشکیل گردید.
 کمیسیون برای رسیدگی به اعلام جرم و به دنبال تعقیب شکوائیه
 صادق نویری (بدر رئیس بانک مرکزی وقت) و کیل دادگستری به
 وکالت از وزیر دارائی قرار تأمین اموال شاه مخلوع را به مبلغ
 سیصد میلیارد ریال صادر نمود. علاوه بر آن در موارد زیر اعلام جرم
 شد:

سوءاستفاده از طریق شرکت ساختمانی (آتی ساز) حدود ۱۰

میلیارد ریال - شرکت داکت ۳۰۰ میلیون ریال - شرکت سیمان فارس و خوزستان ۳۰۰ میلیون ریال - شرکت تولید شاسی ۹۰ میلیون ریال - ایجاد کارخانه (سیپورکس) بمبلغ ۲۲ میلیون ریال - وامهای دریافتی خاندان پهلوی از بانک ها حدود ۸ میلیارد ریال - بدهی شاه به حسابداری اختصاصی حدود ۸ میلیارد ریال (جمع مبالغ بدهی ۹۴/۵ میلیارد ریال)

اعلام جرم دوم مربوط به سوء استفاده از سازمان های مملکتی به مبلغ ۱۲ میلیارد ریال درباره سازمان کیش می باشد.
صادق نویری در اعلام جرم مورخ ۵۸/۱۱/۱۳ چنین متذکر شده است:

املاك پهلوی به موجب صلح نامه شماره ۶۵۳۵ - ۲۰/۶/۲۸ دفتر اسناد رسمی ۱۷ اصفهان از طرف رضاشاه واگذار و با فرمان محمدرضا پهلوی به دولت اختصاص یافت ولی با تصویبنامه مورخ ۳۲/۶/۲۲ مبنای مجدد مالکیت قرار گرفته که چون در شرایط غیرعادی بوده نمی تواند مالکیت داشته و مالکیت دولت را سلب نماید. بنا براین کلیه معاملات مربوط به آن جرم و از مصادیق معاملات معارض و انتقال مال به غیر می باشد بهمین جهت قرار توقیف اموال متهم رابه مبلغ سیصد میلیون ریال خواستار است.

ایرج رضائی باز پرس دادسرای عمومی تهران چنین نظر می

دهد:

باتوجه به درخواست و اظهارات و مندرجات لایحه آقای نویری وکیل وزارت اقتصاد و دارائی دایر بر:

۱ - آرام نمودن وکلای مجلس با وعده وقف نمودن املاك مستغلات (فرمان شهریور ۲۰ و فروش بعدی آن)

۲ - واگذاری املاك موضوع فرمان ۳۲/۲/۱۹ به دولت و بی وجه بودن استرداد آن با تصویبنامه شماره ۲۰۶۴۲ مورخ ۳۲/۶/۲۲ از حیث مغایرت بودن با اصل ۲۲ قانون اساسی

۳ - فروش املاك مزبور با استناد به كتاب (مأموریت برای وطنم) و اعترافات آقای محمدرضا پهلوی دایر بر این كه املاك را به کشاورزان با شرایط سهلی بفروشم تا اواسط سال ۳۷ بیش از ۲۰۰ هزار هكتار و تا سال ۳۹ حدود يك سوم از اراضی را تقسیم نموده و هم چنین فرمان مورخ ۱۲/۷/۴۰ كه بیش از ۸۳۰ مزرعه و ۲۵۸ هزار هكتار زمین فروخته تقاضای تأمین سیصد میلیارد ریال ضرر و زیان مورد نظر وکیل موصوف را مدلل دانسته و به استناد مادتين ۶۸ و ۶۹ مكرراتین دادرسی کیفری تأمین مطلق اموال آقای محمدرضا پهلوی (شاه سابق ایران) راصادر و اعلام می دارد.

آگهی ابلاغ وقت دادرسی

فرح دیبا - رضا پهلوی - شهناز پهلوی
تهران - دريك آگهی (ابلاغ وقت دادرسی) كه از طرف شعبه ۲۲ عمومی تهران در روزنامه رسمی كشور انتشار یافته از فرح دیبا - رضا پهلوی - شهناز پهلوی خواسته شده است ظرف سه ماه به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام كامل نشانی نسخه دوم دادخواست و ضمائم آن را دریافت دارند.

این دادخواست از سوی دولت جمهوری اسلامی به دادگاههای عمومی تهران تسلیم شده و شعبه ۲۲ عمومی تهران مأمور رسیدگی به آن شده است.

در این پرونده خواهان دولت جمهوری اسلامی است و خواسته نیز سیصد میلیارد ریال ضرر و زیان مالی و صد میلیارد ریال ضرر و زیان معنوی با خسارات است.

در آگهی ابلاغ وقت رسیدگی به دادخواست روز دوشنبه هشتم اسفندماه ۶۲ ساعت یازده صبح تعیین شده است و دلیل انتشار آگهی مجهول المکان بودن آنها ذکر شده است و در آن پیرامون موارد طرح شده در پرونده توضیحی داده نشده است.

به دنبال آن حسن کریمی پور از دادستانی تهران در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۵۸ چنین اعلام کرد:

چون شاه مخلوع در پاناما تحت نظر قانونی قرار گرفته و بازپرس دادسرای تهران برای استرداد مشغول جمع آوری اسناد و مدارک می باشد لذا از عموم ملت ایران درخواست می شود که اسناد و مدارک خود را به دادسرای عمومی تحویل دهند. چون دادسرای عمومی با توجه به دلایل و مدارک موجود قراربازداشت او را صادر کرده است فعلاً بازپرسی مشغول جمع آوری دلایل و مدارک بیشتر می باشد تا برای استرداد شاه به پاناما ارسال گردد. همچنین از سوی دادستانی کل انقلاب اسلامی اطلاعیه ای به وزارت خارجه ارسال که طی آن شاه مخلوع احضار گردیده که وزارت خارجه نیز طی اطلاعیه ای از سفارت جمهوری اسلامی در آمریکا خواسته بود که هرچه زودتر خود را معرفی کند که متن آن چنین است:

محمدرضا پهلوی - چون محاکمه علنی شما در دادگاه انقلاب اسلامی ایران به اتهام دستور شکنجه مردم بی گناه و حبس و حیف و میل بیت المال وسیله خود و ایادیت و ایجاد حکومت ضد مردمی و مسلط کردن بیگانگان استعمارگر و چپاولگران بین المللی بر جان و مال ملت ایران و صدها اتهام دیگر تشکیل می گردد بدینوسیله به شما اخطار می گردد به محض رؤیت این اخطاریه خود را به دادگاه انقلاب اسلامی در تهران معرفی نمائید.

همچنین فتح الله بنی صدر دادستان کل کشور از طلبکاران شاه و خاندان پهلوی خواست که به دادگستری ایران مراجعه کنند بدین شرح:

کلیه کسانی که از خانواده شاه سابق و متواریان مطالبات مالی دارند می توانند برای وصول آن به دادگستری مراجعه کنند. کلیه بانکها و شرکت ها و اشخاصی که از خاندان پهلوی و یا بستگان رژیم سابق که اینک متواری هستند مطالباتی دارند می

توانند با تقدیم عرضحال از طریق دادگستری شکایت خود رامطرح کنند تا پس از صدور حکم اقدامات لازم بعمل آید. در این صورت چنانکه محکومان اموال منقول و غیرمنقول در ایران داشته باشند آن را توقیف و طبق موازین قانونی به بستگان شکایت کننده داده شود و در غیراین صورت از طریق وزارت امور خارجه برای تعقیب محکومان اقدام خواهد شد.

هیئت اجرائی جمعیت حقوقدانان ایران در نامه ای که برای اعضای کمیسیون تحقیق و رسیدگی به اقدامات شاه که به ایران آمده بودند طی نامه ای اتهاماتی را متوجه شاه ایران دانسته که اهم آن چنین است:

- ۱ - نقض حاکمیت ملی از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۳۲
- ۲ - انعقاد قرارداد با کنسرسیوم نفت.
- ۳ - انعقاد پیمان بغداد و سنتو که در نتیجه قراردادهای نظامی منعقد و پنجاه هزار مستشار آمریکائی به ایران آمدند.
- ۴ - اعطای مصونیت سیاسی به مستشاران نظامی آمریکا.
- ۵ - حمایت سیاسی آمریکا از رژیم شاه طی ۲۵ سال و حمایت شاه از دولت ها و کشتارهای خونین دولتها.
- ۶ - توسعه فرهنگ استعماری و کنترل کتابهای درسی و مسخ افکار عمومی از طریق رسانه های گروهی.
- ۷ - با ایجاد سلطه آمریکا ۲۵ سال رژیم مخوف پلیسی بر ایران حکومت راند. طی این مدت کلیه نهادهای قانون اساسی ۱۹۰۶ عملاً تعطیل گردید. آزادیهای سیاسی و اجتماعی متوقف و آزادی بیان سلب گردید و سانسور و کنترل برقرار بود.
- ۸ - با گسترش صلاحیت دادگاههای نظامی برخلاف قانون اساسی کلیه محاکمات سیاسی در صلاحیت این دادگاهها قرار گرفت و هزاران تن به اعدام و حبس های طولانی محکوم شدند. از قبیل محاکمه ۶۰۰ افسر وابسته به حزب توده و محکومیت ۴۰

تن از آنها به مرگ و محاکمات مربوط به سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدائی خلق.

۹ - طی ۲۵ سال حکومت شاه احزاب و گروههای سیاسی ممنوع بوده و آزادیخواهان و مبارزان زندانی می شدند که بسیاری از آنان شهید و گروهی زندانی و تعدادی پس از آزادی با گلوله مأمورین ساواک کشته شدند که از آن جمله گروه جزنی می باشند.

۱۰ - کمیته مشترک ضد خرابکاری مرکب از شهربانی - ارتش - ساواک با همکاری مستشاران آمریکائی و اسرائیلی عامل شکنجه و کشتار بوده و تعدادی از چهره های انقلابی را در خیابان ها به گلوله بسته اند.

۱۱ - کشتارهای کودتای ۲۸ مرداد - خرداد ۴۲ - کارگران چیت سازی و سیمان تهران - کوره پزخانه و کشتارهای سالهای ۵۶ و ۵۷ در تهران - قم - تبریز - اصفهان - شیراز - کرمان - دزفول - آباده - کازرون - اهواز - مسجد سلیمان - یزد - کرمانشاه - ساری - گرگان و مناطق دیگر رسیدگی شود.

۱۲ - آتش زدن اماکن عمومی و ساختمانها و تجاوز به اماکن مذهبی و آتش زدن بانکها و سینماها که نمونه آن سینما رکس آبادان است که ۴۰۰ نفر در آنجا سوخته اند. اعزام چماقداران به اکثر شهرهای ایران در آخرین ساعات سقوط رژیم.

۱۳ - فساد مالی خاندان پهلوی و مشارکت در شرکت های مختلف و اختصاص سهمی از درآمد نفت به حساب شخصی و انتقال دارائی ها به خارج باتوجه به پرونده های وزارت خارجه - بانک مرکزی - بنیاد پهلوی و وزارت اقتصاد و دارائی.

شما حقوقدانان برجسته جهان در برابر بشریت مکلف شده اید به این امر رسیدگی و برای خود و همکارانتان افتخار جاودانی بیافرینید.

این اقدامات همراه با شایعات فراوان وقتی صورت می

گرفت که خمینی قبلاً تمام اموال خاندان پهلوی را مصادره کرده بود که متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به موجب این مکتوب مأموریت دارد که تمام اموال منقول و غیر منقول سلسله پهلوی و شاخه ها و عمال مربوطین به این سلسله را که در طول مدت سلطه غیرقانونی ازیت المال مسلمین اختلاس نموده اند به نفع کارگران و مستمندان و کارمندان ضعیف مصادره نمایند و منقولات آن دربانکها باشماره ای به اسم شورای انقلاب یا اسم این جانب سپرده شود و غیرمنقول از قبیل مستغلات و اراضی ثبت و مضبوط شود تا به نفع مستمندان از هر طبقه صرف گردد. در ایجاد مسکن و کار و غیر ذلک به جمیع کمیته های انقلاب اسلامی سراسر کشور دستور می دهیم که آن چه از این غنائم به دست آوردند دربانکها به شماره معلوم بسپارند و به دولت ابلاغ نمائید که این غنائم مربوط به دولت نیست و امرش مربوط به شورای انقلاب است و آنچه مأمورین دولت به دست آورده اند یا می آورند باید به همین شماره یا بانک تحویل دهند و کسانی که از اموال چیزی به دست آورده اند به کمیته ها یا بانکها تحویل دهند و متخلفین مورد مواخذه خواهند بود. روح الله الموسوی الخمینی

به دستور خمینی و رهبران جمهوری اسلامی اموال شاه و ثروتمندان و طبقات مختلفی که با استورات و احکام روزانه حکام شرع اعدام و اموالشان مصادره می شد بنیادهائی از قبیل (بنیاد مستضعفان - بنیاد شهید - بنیاد ۱۵ خرداد) تأسیس گردید که میلیاردها از ثروت شاه و ملت در آن تمرکز یافت که بدون حساب و کتاب مورد بهره برداری و سوءاستفاده فراوان قرار گرفت که در ۱۶ آذر ۱۳۶۲ سرپرست وقت بنیاد مستضعفان چنین گفت:

بنیاد یکی از بزرگترین مجموعه های اقتصادی دنیا و بزرگترین مجموعه اقتصادی ایران اسلامی است. وی در توضیح پیرامون دارائی های بنیاد مستضعفان ضمن برشمردن واحدهائی که

زیر نظر بنیاد اداره می شود گفت در کنار اموال، بنیاد با میلیاردها دلار بدهی به بانکها روبرو است و افزود این بدهی ها مربوط به وابستگان رژیم گذشته به بانکها است و بنیاد مستضعفان موظف به باز پرداخت بدهیها می باشد. در حال حاضر بنیاد بیش از ۲۰۰ کارخانه بزرگ و ۱۵ هزار واحد ساختمانی بزرگ شامل کاخ ها، ویلاها و بیش از ۷۰ درصد سینماهای کشور را در اختیار دارد.

قریب ۵۰ معدن بزرگ و کوچک و ۱۲۰ شرکت راهسازی و ساختمانی و مرغداری و دامداری های بزرگ و بطور کلی بیش از ۳۰۰ شرکت بازرگانی و مجتمع های کشت و صنعت و هزارها هکتار زمین مزروعی جزو اموال بنیاد مستضعفان است.

بخش عظیمی از عتیقه ها و جواهرات که تعداد قابل توجهی از آنها در دنیا منحصر بفرد است در اختیار بنیاد مستضعفان است.

سرپرست بنیاد مستضعفان در پاسخ یکی از خبرنگاران خارجی درباره (حلال) بودن درآمد ناشی از فروش بلیط سینما گفت: جمهوری اسلامی با سینما و هنر مخالف نیست بلکه با فحشا و منکرات و بی بند و باری در پرتو ادامه هنر مخالف است. وی جمهوری اسلامی را یکی از بزرگترین سازندگان فیلم در دنیا معرفی کرد و گفت فیلم های ساخت جمهوری اسلامی مورد حمایت اکثریت مردم دنیا که همان «مستضعفان» هستند قرار خواهد گرفت. وی همچنین گفت که تاکنون بیش از ۱۵۰ هزار هکتار زمین به ارزش بالغ بر ۵۰ میلیارد تومان بین زارعین تقسیم شده است. درباره جایگزینی متخصصین خارجی گفت: بعد از پیروزی انقلاب کارشناسان خارجی از صنایع اخراج شدند و امروز جوانان و صنعتگران ما این کارخانجات را بخوبی اداره می کنند و شاید با عرضه تولیدات بهتر از نظر کیفی و کمی.

درباره سهام کشورهای خارجی در کارخانجات نیز گفت با آنان که قصد نابودی و از بین رفتن صنایع کشورمان را نداشته باشند به تفاهم رسیده با سایر کشورها نظیر آمریکا قطع رابطه کرده ایم و

باتمام تلاش و اقداماتی که مقامات جمهوری اسلامی بعمل آوردند سرانجام نشریات آمریکائی چنین نوشتند:
دادگاه عالی آمریکا شکایت دولت جمهوری اسلامی علیه خانواده پهلوی را سریعاً رد کرد و اعلام نمود که رسیدگی به دعوی حکومت جمهوری اسلامی ارتباطی با دادگاه عالی ندارد.
این شکایت مربوط به ادعای دولت اسلامی علیه خانواده پهلوی است که به موجب آن در سال ۱۹۷۹ از دادگاه منطقه نیویورک که در آن زمان محل اقامت موقت شاه فقید در بیمارستان نیویورک بود در خواست استرداد ۵۵ میلیارد دلار دارائی کشور که بوسیله خانواده پهلوی به خارج از کشور منتقل شده است کرد. طبق اظهار سخنگوی دادگاه عالی مذکور و سخنگوی خانواده پهلوی، دادگاه عالی آمریکا رسماً اعلام داشت که رسیدگی به چنین دعوائی از نظر این دادگاه مردود است و با اکثریت آراء آن را رد کرد.
حکومت اسلامی مشابه این دعوی را در لندن و سویس نیز مطرح کرده است. دادگاه انگلیس هم با اکثریت آراء این شکایت را رد کرده است.

تقاضای استرداد شاه

در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۵۸ شورای انقلاب و دولت جمهوری اسلامی از طریق وزارت خارجه طی دو نامه رسمی از دولت و رئیس جمهور پاناما تقاضای استرداد شاه را نمود. قطب زاده وزیر خارجه ایران از پرزیدنت (ریو) چنین درخواست نمود:
عالیجناب - احتراماً از جانب شورای انقلاب اسلامی بدین وسیله درخواست رسمی دولت ایران را مبنی بر استرداد محمدرضا پهلوی که اخیراً به پاناما انتقال یافته است تسلیم می نماید.
در این مورد یادداشتی به شرح پیوست که ضمن آن بالاخصتصار

دلایل عمده در تأیید تقاضاهایمان مطرح شده به وزارت خارجه پاناما تسلیم گردیده است. اسناد قانونی و کلیه مستندات قابل استفاده در اقدامات استرداد که در پاناما انجام خواهد شد طبق خواسته های مقامات ذیصلاح کشور شما ارائه خواهد گردید.

با وقوف و احترام کامل نسبت به مبارزات پی گیر ضد امپریالیستی ملت و دولت پاناما که تحت لوای آن مبارزات ملت شما توانست حاکمیت خود را بر کانال پاناما مستقر کند و ضمن ستایش از پشتیبانی وسیع پاناما در جهت سرنگونی دیکتاتوری و فاسد و سرسپرده سوموزا و با ابراز تحسین نسبت به مبارزه روزانه ای که شما در جوار ملت های مستضعف و تحت استثمار برای کسب آزادی و عدالت در قاره آمریکای لاتین به آن مبادرت می ورزید، ملت ایران تردید ندارد که علیرغم فشارهای امپریالیسم آمریکا ملت و دولت پاناما حضور شاه ظالم و جنایتکار را در سرزمین خود تحمل نخواهد نمود.

شورای انقلاب اسلامی ایران محترمانه از جنابعالی استدعا دارد درخواست استرداد شاه را در چهارچوب اختیارات قانونی خود مورد اجابت قرار داده ترتیبات انجام آن را تسریع فرمائید.

با احترام - صادق قطب زاده

وزیر امور خارجه و عضو شورای انقلاب اسلامی ایران همچنین در نامه وزارت امور خارجه ایران به وزارت خارجه پاناما چنین اشاره شده است:

ممکن است دولت پاناما در برابر جبهه گیری افکار عمومی برای استرداد شاه مخلوع به سنت دیرینه کشورهای آمریکای لاتین در مورد پناهندگی سیاسی استناد نماید لیکن طبق ماده ۲ - ۱۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر حق پناهندگی را در مورد جنایات غیر سیاسی (جنایات مربوط به حقوق عمومی) نمی توان قابل استناد دانست. آیا جنایات و کشتارها و شکنجه هائی که به دست شاه مخلوع در ایران انجام شده است را می توان با هیچ انگیزه سیاسی

توجیه نمود؟ در خواست استرداد شاه به دنبال ارضای احساسات انتقامجویانه نیست بلکه ملت ایران خواهان آن است که شاه مخلوع جوابگوی جنایات خود بوده و از دسیسه هائی که مدت ۲۵ سال به کمک ساواک فریاد حق طلبانه مردم را در گلو خفه کرده است پرده بردارد.

بهرحال چون در آن جو حاکم و شرایط روز هرکس سعی داشت خاندان پهلوی و وابستگان رژیم سابق را به نوعی مورد اتهام و حمله و اعتراض قرار بدهد علاوه بر مطالب اغراق آمیز و شایعات عجیبی که درباره خاندان پهلوی انتشار می یافت برای اینکه پرونده استرداد شاه و بستگانش کامل شده باشد اقدامات قضائی نیز آغاز گردید.

امادریاره استرداد شاه تقریباً قطعی است که در این باره بین آمریکا و ایران و پاناما توافق شده بود. (کریستیان بورژه) وکیل فرانسوی که از دوستان نزدیک بنی صدر و قطب زاده بود با بند و بست های مرموزی دولت پاناما قانع کرد که شاه را بازداشت کند. با آمریکائیه ها هم صحبت می شود و آنها حتی حاضر می شوند که اگر دولت جمهوری اسلامی گروگانها را از دانشجویان تحویل بگیرند با استرداد شاه موافقت کنند. (بورژه) با هانری برشت مسئول امور ایران در وزارت خارجه آمریکا و هامیلتون جردن تماس می گیرد و موافقت همه جلب می گردد. قرار بود گروگانها تحویل دولت ایران بشود. کسینجر شاه را روز ۲۲ مارس ۱۹۸۱ از جریان مطلع می سازد که شاه درصدد اجاره هواپیما برمی آید. شاه و فرح مشغول اقدام می شوند و با راکفلر و انورسادات تماس می گیرند و انورسادات هواپیمای خود را می فرستد. راکفلر هم هواپیمائی اعزام می دارد و چون بنی صدر و قطب زاده نتوانسته بودند گروگانها را از دست دانشجویان پیرو خط امام نجات دهند شاه توانست از پاناما با هواپیما بگریزد. وقتی آمریکائیه ها مطلع شدند به دولت ایران برای

تسریع در تحویل گروگانها فشار آوردند و گفتند اگر این کار عملی شود هنگام توقف هواپیمای شاه در جزیره (آزور) برای بنزین گیری چون پایگاه هوایی آمریکا است در همانجا او را دستگیر کرده و تحویل می دهند ولی چون بازهم نتوانستند درباره تحویل گروگانها اقدام کنند شاه با نگرانی شدید پس از مدتی معطلی در جزیره آزور عازم مصر شد که (بورژه) به قطب زاده گفت بالاخره (مرغ از قفس پرید).

پی یر سالیبنجر می نویسد: پرزیدنت آرتستید رویو و ژنرال توریخوس مرد مقتدر پاناما هنگام اقامت شاه در آن کشور به او خیلی مهربانی می کردند و او را (سنیور شاه) خطاب می نمودند. در حالی که دوستان شاه فکر می کردند این محبت ها ظاهری است و شاه مثل گروگان در دست آنها اسیر می باشد. (قطعاً شاه در آنجا فکر می کرد که خود او و پدرش چگونه به خیلی ها محبت ظاهری داشتند و حتی پدرش افرادی را تا آخرین لحظه از سرنوشت شان آگاه نمی ساخت و حتی به بازی تخته باسردار اسعد می پرداخت و بعد او را دستگیر می کرد. وقتی در پنجه مردان مقتدر پاناما اسیر شده بود قطعاً این مثل ایرانی را به یاد آورده بود که به خنده سلاطین نمی توان اعتماد داشت).

ژنرال توریخوس مرتب بدیدن شاه می رفت و با او گفتگو می کرد. یکبار ژنرال از شاه پرسید آیا شما هرگز به این نکته توجه کرده اید که ملت ایران علاقه به یک رشته تغییرات ریشه دار داشت؟ شاه گفت من شخصاً دست بکار شده بودم و می خواستم تاج و تخت را به پسر من تفویض کنم. ژنرال با تعجب پرسید فکر می کنید با تفویض سلطنت به پسران مشکلات حل می شد؟ آیا قصد واقعی شما نجات تاج و تخت و رژیم سلطنتی بود یا نجات و پیروزی ملت ایران؟ شاه جواب داد نجات تاج و تخت یعنی نجات ملت ایران. ژنرال وقتی می دید حرفهایش شاه را ناراحت می کند دامنه

صحبت را به آب و هوای پاناما می کشید که شاه می گفت میزان رطوبت هوای پاناما برای گلویم که بر اثر داروهای شیمائی تحریک شده خیلی مفید می باشد. ژنرال هم می گوید که هوای پاناما خیلی سالم است و کسی را بیمار نمی کند.

دوکیل معروف جهانی (ویلالون) و کریستیان بورژه) مشاورین نزدیک قطب زاده بودند. اولی قرار بود ۳۲ میلیون دلار نفت خام به قیمت نازل برای پاناما از ایران بخرد ولی معین فر وزیر وقت نفت ایران قرارداد نفتی پاناما را قبول نکرد و از این راه پاناما میلیونها دلار ضرر دید که دولت پاناما از خواهش کارتر درباره پذیرفتن شاه ایران به پاناما عصبانی شد. وکلای قطب زاده در سفر به تهران به او گفتند پاناما مفت و مجانی کوچک ترین امتیاز سیاسی بهیچ دولتی نمی دهد. در میان گروگانها چند نفر هستند که نژاد مکزیکی دارند و سرخ پوست می باشند اگر آنها را آزاد کنید در آمریکای جنوبی حسن اثر دارد. قطب زاده گفت فکر خوبی است اما سه مقام و گروه باید موافقت کنند. اول شورای انقلاب، دوم امام و سوم دانشجویان پیرو خط امام. ولی من این کار را انجام می دهم. وقتی آنها خواستند فرودگاه را ترك کنند قطب زاده گفت موافقت هر سه مقام را جلب کرده ام شما می توانید با دست پر به پاناما بروید و آنها را اعلام کنید.

مسئله جالبی که در ملاقات شاه با ژنرال تورخوس فرمانده کل قوای پاناما پیش آمد رعایت شاه در رعایت تشریفات خاص سلطنت بود که مثلاً شاه و ملکه نمی توانستند اتاق مشترک داشته باشند. ژنرال با خود می گفت مثل اینکه شاه نمی خواهد قبول کند که نه کشوری دارد و نه قلمروی و نه جمعیتی. امروز برای او فقط ۷ نفر باقیمانده اند. همسر و بچه هایش و یک دیپماج و سگش ولی او هنوز خود را شاه می داند. این مرد مقتدر پاناما نمی توانست بفهمد که این تشریفات متعلق به تنها بازمانده ایست که در تخت طاوس جلوس کرده و هنوز رسماً در مقامش باقی مانده است. شاه کراراً

گفته بود پدرمن يك مملكت را به عنوان ارث برای من بجای گذارد که در این مورد شاه و ژنرال اختلاف داشتند که ژنرال می گفت مملکت نمی تواند ارثیه يك فرد باشد.

از مذاکرات هامیلتون جردن نماینده کارتر و ژنرال چنین استنباط شد که قصد واقعی ژنرال تهیه مقدمات استرداد شاه به ایرانها برای آزادی گروگانهاست. جردن این فکر را بعید می دانست و عملی جنون آمیز تلقی می کرد ولی ژنرال می گفت طبق قوانین پانامای توان شاه را توقیف کرد. ژنرال این اخطار آمریکا را که بهیچوجه اجازه استرداد شاه را ندارد و اگر چنین خطری پیش آید شاه را باز به آمریکا برمی گرداند گفت این يك بازداشت نمایشی است که تسهیلاتی برای گروگانها فراهم شود بدون این که شاه را تسلیم نماید. پانامائی ها می گفتند سرسختی آمریکائی ها در عدم استرداد شاه مولود عدم کارائی آنها در مانورهای سیاسی می باشد. معهدار رئیس جمهور پاناما طی نامه رسمی به کارتر نوشت و استرداد شاه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و نامه ای هم به شورای انقلاب ایران نوشت و خاطر نشان ساخت که در این مورد می تواند نقش عمده و حساسی داشته باشد. حتی چند روز بعد شورای انقلاب ایران رئیس جمهور پاناما و ژنرال توریخوس را به ایران دعوت کرد که خودشان یا نمایندگانشان بیایند تا مذاکراتی انجام شود. در همین موقع (هامیلتون جردن) تقاضای ملاقات با ژنرال را نمود که این ملاقات در پایگاه هوائی (هومستید) واقع در فلوریدا انجام شد که شاه متوجه نگردد. در این ملاقات مارشال سلامین مشاور ژنرال واسکوئار که تازه از ایران آمده بود شرکت کردند که در مراجعت به پاناما مطالبی مورد بحث قرار گرفت.

سلامین گفت خمینی در تمام تصمیمات ایران دخالت دارد. ایرانیها خواستار بازگشت شاه نیستند یعنی نمی دانند پس از بازگشت با او چه کنند و کشور با تحریکات و تشنجات روبرو می شود و مشکل اعدام او مطرح می گردد. رژیم ایران در مسئله گروگانگیری

بحد کافی منفور شده و با اعدام شاه منفورتر خواهد شد و حتی ممکن است خاطره سال ۱۹۵۳ با آمدن شاه به ایران تکرار شود. با اشغال افغانستان باید آمریکا روشی پیش می گرفت که ایران به دنبال افغانستان به دامن شورویها نیفتد. بنی صدر و قطب زاده معتقد بودند که آمریکاییها باید استرداد شاه را جدی گرفته و در دادگاه عالی آمریکا مطرح سازند. گرچه قضات آمریکائی شکایت ایران را بعلت مخالفت باقانون اساسی آمریکا رد می کردند ولی بنظر ایرانی ها اینطور جلوه می کرد که موضوع استرداد شاه جدی گرفته شده است و چون آمریکا با ایران قرارداد استرداد مجرمین را نداشت ایرانیها می خواستند که يك دادگاه بین المللی برای رسیدگی به شکایات ایران تشکیل گردد.

در جریان همین محبت های ظاهری رهبران پاناما به شاه ایران روز ۴ بهمن ۱۳۵۸ در رادیو تهران متن تلگراف رئیس جمهور پاناما به دولت ایران خوانده شد که چنین است:

آقای محمدرضا پهلوی تحت نظارت مقامات امنیتی دولت پاناما است. همراه با اقدامات احتیاطی تحت الحفظ در قلمرو دولتی پاناما می باشد. در رابطه با درخواست دولت ایران مبنی بر جریان انداختن استرداد شاه سابق ایران بدینوسیله به اطلاع شما می رساند که طبق تبصره ۴ از بند قانون ۴۴ مصوب ۱۳۳۰ که دربرگیرنده اصول حقوقی باشد قبلاً تقاضای اسناد ذیل که کاملاً مستند و حقوقی باشد مورد تقاضاست.

۱ - رونوشت فرمان دستگیری صادر شده از طرف مقامات معتبر ایرانی

۲ - کلیه اقدامات لازم بمنظور ثبوت ملیت شخص مورد ادعا

۳ - رونوشت کلیه اسناد حقوقی قابل ارائه، چنانچه کلیه مدارك ظرف ۶۰ روز تهیه و ارائه گردد مقامات پاناما درخواست استرداد شخص مورد تقاضای ایران را بعداً به منظور پیدا کردن راه حل مورد رسیدگی قرار خواهند داد. بدینوسیله اطمینان می دهد که

براساس حقوق بین الملل در پذیرفتن درخواست فوق الذکر کمک به دولت ایران همانند عملی که ما انجام می دهیم دولت ایران نیز راه حل دقیقی که باعث آزادی گروگانها بطور جدی بر صلح و آرامش بین ملت ها تأثیر خواهد گذاشت ارائه نماید.

به دنبال این تلگراف وزارت خارجه ایران طی اعلامیه ای چنین اظهار داشت:

امروز صبح رئیس جمهور پاناما طی مذاکرات تلفنی با آقای قطب زاده وزیر خارجه اطلاع داد که برحسب تقاضای ایشان شاه مخلوع در پاناما تحت نظر قرار گرفت و در بازداشت موقت دولت پاناما می باشد و منتظر اسناد و مدارک دولت جمهوری اسلامی ایران بمنظور محاکمه برای استرداد شاه می باشد. آقای قطب زاده با تشکر از رئیس جمهور پاناما متذکر شد که برداشتن این گام مسلماً در تخفیف بحران بین المللی مؤثر بوده و بحران فعلی فقط از طریق مسالمت و تفاهم قابل حل است. دولت ایران با ارسال مدارک تقاضا دارد که دولت پاناما هرچه زودتر شاه مخلوع را به ایران تسلیم کند.

دکتر بهشتی در آذرماه ۵۸ به خبرنگار مجله اشترن چنین گفت: دادگاههای ما از شاه خواسته اند که خود را معرفی کند و برای پاسخگویی به جنایاتی که مرتکب شده به دادگاه بیاید ولی او هرگز به ایران نیامد و به دعوت دادگاه نیز پاسخ نداد و اینک هم در چنگال آمریکاست. آیا طبق قوانین بین المللی يك مجرم که از سوی خلق و دادگاه خلق تحت پیگرد است نباید به دادگاهی که باید به حساب او رسیدگی کند تحویل شود؟

خبرنگار اشترن - آیا بین ایران و امریکا قرارداد استرداد مجرمین وجود دارد؟

بهشتی - آمریکا با سرپیچی از پس دادن شاه قوانین انسان دوستی را زیر پا گذارده و ما هم با همان سکه ای که آنها معامله کرده اند تصفیه حساب کرده ایم.

هامیلتون جردن مشاور کارتر که در جریان اقامت شاه در پاناما بوده چنین می نویسد:

مسافرت شاه به مصر بعلت تلقینات اطرافیان بخصوص اردشیرزاهدی بود که تصور می کردند شاه نظیرسال ۱۹۵۳ باکمک سیا به ایران بازخواهد گشت. زیرا راکفلر برای اقامت شاه در آمریکا خانه (والتر آنتبرک) دیپلمات و بازرگان معروف رادر کالیفرنیا در نظر گرفته بود. وقتی شاه تصمیم گرفت به آمریکا برود دیگر سیاست آمریکا تغییر یافته بود و کارتر و وانس موافق نبودند که شاه به آمریکا سفر کند و سیاست آمریکا ایجاب می کرد که با رژیم جدید روابط دوستانه برقرار کند ولی برژینسکی می گفت خودداری از پذیرفتن شاه دلیل ضعف تلقی خواهد شد. کارتر می گفت کشورهای دیگری هستند که شاه می تواند در آنجا به راحتی زندگی کند و لزومی ندارد که او را به آمریکا بیاوریم تا کمترین روابط دوستانه با رژیم جدید را هم از دست بدهیم. کارتر از کسینجر و راکفلر خواست که باشاه مذاکره کنند ولی آنها رد کردند و گفتند آمریکا به شاه مدیون است و کمترین کار، دادن پناهندگی به او و خانواده اش می باشد. سرانجام یکی از شخصیت های اطلاعاتی مأمور شد و شاه هم به او گفت میل ندارم به کشوری بروم که حاضر نیست از من استقبال کند. راکفلر موافقت مقامات باهاماس را برای اقامت شاه گرفت ولی تحت فشار مقامات انگلیسی شاه را جواب کردند. در نتیجه کسینجر به مکزیك رفت و رئیس جمهور مکزیك که مایل نبود او را بپذیرد بصورت يك توریست و يك فرد معمولی او را پذیرفت و شاه و خانواده اش به منطقه (کوراناکا) رفتند. کسینجر به روزنامه نگاران گفت مردی که ۳۷ سال از بهترین دوستان آمریکا بود امروز مانند يك ناخدای سرگردان به دنبال بندری می گردد برای پناه جستن و هیچکس حاضر به پذیرفتن او نیست.

سایرس وانس در کابینه آمریکا گزارشی را مطرح می کند که

دکتر (بنجامین کین) پزشک معالج آمریکائی شاه توصیه کرده که شاه باید برای معالجه بیماری سرطان لنفاوی خود که قریب ۷ سال است به آن مبتلا می باشد به آمریکا سفر کند و او هم که با این سفر مخالف بود از نظر انسانی اکنون موافق شده است. کارتر گفت منافع آمریکا بر در خواست شاه مقدم است و مخالف این سفر می باشد. من گفتم اگر شاه در نتیجه مخالفت با سفر به آمریکا در مکزیك بمرگ کسینجر آتشی بپا خواهد کرد و خواهد گفت که شما موجبات سقوط شاه را فراهم کردید و حالا موجب مرگ او شدید. کارتر گفت بجهنم که کسینجر چه خواهد گفت من رئیس جمهور آمریکا هستم یا کسینجر.

تقریباً کلیه اعضای دولت آمریکا با سفر شاه موافقت کردند و کارتر گفت بالاخره شما حوف خود را به کرسی نشانید و لی اگر نتیجه پذیرفتن شاه اشغال سفارت و گروگانگیری اتباع ما باشد چه خواهید گفت؟

قرار شد با تهران مذاکره شود. بروس لینکن کاردار ما با بازرگان و یزدی مذاکره کرد که هردو بشدت مخالفت کردند و گفتند از امنیت سفارت و مصونیت دیپلماتیک آمریکائیا حمایت خواهند کرد.

پس از سفر شاه و اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری کارتر تصمیم گرفت رمزی کلارک وزیر پیشین دادگستری آمریکا را که از پشتیبانان انقلاب ایران بود و با خمینی هم در پاریس ملاقات کرده بود به تهران بفرستد و همچنین ویلیام میلر عضو سیارا که فارسی می داند و با رهبران ایران آشناست. کارتر نامه مؤدبانه ای هم برای خمینی نوشت و متذکر شد که گروگانگیری عواقب وخیمی دارد ولی ایران گفت (روح خدا نمایندگان شیطان بزرگ را نخواهد پذیرفت). روز بروز لحن خمینی خشن تر می شد. علاوه بر تحویل شاه و استرداد اموال او، عذرخواهی آمریکا از جنایات گذشته هم به تقاضاها اضافه شد. برژینسکی گفت ادامه روش کنونی حکومت آمریکا را

بی اعتبار خواهد کرد. حفظ جان گروگانها خیلی اهمیت دارد ولی حیثیت و شرف آمریکا مقدم بر جان گروگانها ست. برژینسکی از توهین های خمینی خشمگین بود و می گفت چرا آمریکا باید بترسد. خمینی می گوید کارتر بر طبل تھی می کوبد و عرضه هیچ کاری را ندارد و آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. حتی خمینی می خواهد گروگانها را محاکمه کند. کارتر گفت من نمی خواهم رئیس جمهور آمریکا باشم و در برابر محاکمه دیپلماتهای کشورمان آرام بنشینم، من می توانم دستور بمباران ایران را بدهم ولی راه حل نخواهد بود بهتر است شاه به مکزیك برگردد. مشکل این بود که دیگر مکزیك هم به شاه ویزا نمی داد. ونس از خیلی از کشورها خواست که این لطف را در حق آمریکا بکنند و به شاه اجازه اقامت بدهند تا گروگانها آزاد شوند. فقط مصر موافقت کرد گرچه سادات می دانست که بامشکلاتی روبرو خواهد شد. کارتر مشاور حقوقی خود (کاتلر) را نزد شاه فرستاد که اورابه بیمارستان نظامی آمریکا در تکزاس منتقل کند. شاه چاره ای جز قبول نداشت و عازم تکزاس گردید. کارتر به من گفت بهتر است شاه به پاناما برود چون پاناما نفتی از ایران نمی خرید و سفارتخانه ای هم در ایران نداشت. با هوای پیمای نظامی به پاناما نزد ژنرال رفتم که چندی قبل مقام ریاست جمهوری را به یک رهبر غیرنظامی (پرزیدنت ریو) تفویض کرده بود. گفتم شاه مایل است به انگلستان و اتریش و سویس برود ولی آنها حاضر نیستند فقط مصر حاضر است. ژنرال گفت حاضریم به شاه پناه بدهیم تا سهم کوچکی در نجات گروگانها داشته باشیم به کارتر تلفن کردم گفتم ژنرال هدیه مارا پذیرفت. گفت خدا را شکر راحت شدم. فوراً به تکزاس رفتم. (آرماتو) از افراد مورد اعتماد راکفلر و دوست نزدیک شاه نزد من آمد و جریان را گفتم تا نزد شاه برویم. گفت در مذاکرات ایشان را اعلیحضرت خطاب کنید.

شاه شاهان در اطاق محقری در کنار همسرش روی یک صندلی پلاستیکی نشسته و خیلی ضعیف و لاغر شده و تعادل خود را از

دست داده بود. این همان شاهی است که در سال اول ریاست جمهوری کارتر در کاخ سفید یک ساعت بدون نوشته درباره مسائل بین المللی و اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی ایران برای آمریکا و جهان سخن گفت که در نوع خود شاهکاری بشمار آمد. بقدری کارتر را تحت تأثیر قرار داد که نخواست مسائل رعایت حقوق بشر و آزادیهای فردی را در جلسه رسمی با شاه مطرح کند فقط بطور خصوصی گفته بود شاه هم گفت برای استقرار دموکراسی و تأمین حقوق بشر اقدام خواهد کرد.

کمتر از دو سال مردی که به نظر ما رهبری نیرومند و متحدی باثبات و قابل اعتماد بود با حالی نزار و چهره ای زرد رنگ و استخوانی در برابر من نشست بود که معلوم شد در اثر بیماری روحیه و قدرت اراده خود را از دست داده است. یک لباس راحتی و بلند آبی رنگ مخصوص افسران نیروی هوایی آمریکا را پوشیده بود که علامت آمریکا را داشت. وقتی مذاکره شروع شد شاه گفت هر وقت آمریکائیها نزد من می آیند توقع انجام کاری را دارند. گفتم مسئله گروگانهاست. شاه گفت حاضر بهرکاری می باشم نمی خواهم در تاریخ مسئول این ماجرای وحشتناک شناخته شوم. کسانی که سفارت شما را اشغال کرده اند کمونیست هستند که موجبات سقوط مراهم فراهم کرده اند، همانطوریکه سرانجام با خمینی هم به مبارزه خواهند پرداخت، من همیشه دوست آمریکا بوده ام و حالا هم حاضر بهرنوع فداکاری هستم ولی باید بگویم که شما با یک جریان معقول و منطقی مواجه نیستید و این مسئله را نمی توانید با استانداردهای مورد نظر خودتان حل کنید. من گفتم اگر شما از آمریکا بروید آنها نمی توانند ادعا کنند که ما شما را در آمریکا نگه داشته ایم تا ترتیب بازگشتتان را برای به دست گرفتن قدرت بدهیم. شاه با خنده گفت خودتان می دانید که آمریکا چنین خیالی ندارد. گفتم حتماً آمریکا چنین برنامه ای ندارد. شاه گفت آیا به سویس و اتریش هم مراجعه شده گفتم بله متأسفانه جواب منفی بوده است. شاه با صدای خفه و

غمناکی گفت باید بگویم که این جریان مرا غافلگیر و نا امید کرده مثل این که هیچ کشوری در این دنیای بزرگ حاضر به پذیرفتن من نیست. گفتم چرا ژنرال توریحوس در پاناما از شما پذیرائی می کند و مصر هم حاضر است. شاه گفت نمی خواهم برای دوستم انور مشکلی بوجود بیاورم. گفتم در حال حاضر پاناما تنها کشوری است که می توانید در آنجا اقامت کنید. شاه گفت از آنچه برسر من و خانواده ام آمده است دیگر هیچ چیز عجیب نیست، من باید با واقعیت ها روبرو بشوم، من انتخاب دیگری ندارم، قدری درباره توریحوس به من اطلاع بدهید. گفتم او از تیپ دیکتاتورهای خشن آمریکای لاتین است.

شاه از کلمه دیکتاتور تعجب کرد در حالی که این لقبی است که مخالفین شاه به او می دادند. گفتم پس از سادات جذاب ترین چهره ایست که با او برخورد کرده ام، با این که امکان حکومت مطلقه را داشت ولی حکومت را به غیرنظامیان سپرد و در حقیقت او مرد نیرومند پاناما می باشد. از شاه درباره تغییرات ایران پرسیدم گفت کشور من دچار هرج و مرج شده و هر روز خبر اعدام گروهی از کسانی که در دوره سلطنت من خدمت کرده اند می رسد و خیلی عذاب می کشم. نمی دانم این خبرها را درگزارش وزارت خارجه شما درباره حقوق بشر می نویسند یا خیر؟ من می ترسم بالاخره ایران به دامن روسها بیفتد. پرسیدم به نظر اعلیحضرت چرا این وضع پیش آمد؟ شاه گفت من هم نمی توانم بدرستی آنچه را که پیش آمده تجزیه و تحلیل کنم، بارها فکر کرده ام که آیا می بایست طور دیگر عمل می کردم یا دولت شما طور دیگر عمل می کرد، یکی از مشکلات من این بود که مقاصد واقعی دولت آمریکا و رئیس جمهور شما را نمی دانستم، سولیوان مرابه ملایمت دعوت می کرد، ولی برژینسکی بشدت عمل و سرکوب مخالفان، پشتیبانی کارتر هم یک نواخت و هم آهنگ نبود، اگر در روزهای بحرانی مثل امروز فکر می کردم با قدرت و قاطعیت می ایستادم و می جنگیدم حتماً می ماندم، اگر

با قدرت عمل می کردم امروز هم در مقام سلطنت بودم و مثل يك تبه كار در اكناف جهان دنبال پناهگاهی برای خود نمی گشتم. من نمی دانم چرا وضع کشور من اینطور بهم ریخت؟

تا چند ماه قبل از بحران صدها هزار نفر به طرفداری از من دست به تظاهرات می زدند ولی ناگهان ظرف دو ماه موج برگشت و همانهایی که برای من ابراز احساسات می کردند شعار مرك بر شاه می دادند و واقعاً نمی دانم چرا اینطور شد؟ کمونیستها به کمک خمینی مرا سرنگون کردند و بعد نوبت بخود او هم می رسد. شاه گفت خواهرش اشرف بیدارش آمده و از شجاعت و از خودگذشتگی او ستایش کرد. شاه بزرگوار روی پای خود ایستاد و خدا حافظی کرد. در مقابل در خروجی با اشرف برخورد کردم. دست دراز کردم او نگاه تندی به من کرد و بدون این که دست بدهد از کنارم گذشت.

هامیلتون جردن چنین ادامه می دهد: آرماتو و سرهنگ جهان بینی رئیس گارد محافظین شاه و من به پاناما رفتیم و خانه بیلاقی (گاریل لوئیس) را در جزیره (کونتادورا) مناسب ترین محل تشخیص دادیم. ژنرال گفت از قول من به شاه بگوئید اگر دعوت مرا بپذیرد مثل يك میهمان عالی مقام مورد استقبال خواهد بود و هر کس قصد اهانت به او را داشته باشد به زندان خواهد افتاد و سپس نامه گرم و محبت آمیزی به شاه نوشت که وقتی دعوت نامه را به شاه دادم با خوشحالی گفت (بالاخره دعوتنامه ای دریافت کردم). وقتی در واشنگتن به کارتر گفتم شاه آدمی بسیار ضعیف و افسرده و غمناک است کارتر متأثر شد و قول داد همان شب به شاه تلفن کند و نامه تشکر آمیزی به ژنرال بنویسد. پس از چند هفته تغییری در وضع گروگانها پیش نیامد و همانطوری که شاه پیش بینی کرده بود خروج او از آمریکا راه حل مسئله گروگانها نبود.

يك روز ژنرال پیغام داد که فوری او را ببینم. در فلوریدا ملاقات صورت گرفت. هنری برشت رئیس بخش ایران در وزارت خارجه که برژینسکی می گفت با مخالفین شاه ارتباط دارد و برخلاف

دستورات رئیس جمهور عمل می کند همراه من آمد. در رأس پاناما آنها (کابریل لويس) سفیر سابق پاناما در آمریکا، مشاور ژنرال بود. (مارسل لیمان) که با گروههای چپ انقلابی تماس داشت آمده بود. او گفت وسیله يك وکیل فرانسوی و يك تبعیدی آرژانتینی با دولت ایران تماس دارد و اخیراً در تهران با قطب زاده ملاقات کرده است، دونفر فرانسوی که خود را وکلای ایران معرفی می کردند با اوراق مربوط به تقاضای استرداد شاه وارد پاناما شده اند و می خواهند به حل مسئله گروگانها کمک کنند. مذاکرات آن دونفر منجر به سفر مارسل لیمان به تهران شده است. گفت علت تماس باشما از این جهت است که از نزدیک ترین افراد به رئیس جمهور آمریکا هستید و نمی خواهند با اعضای وزارت خارجه آمریکا تماس داشته باشند که تحت نفوذ کسینجر و راکفلر می باشند.

سالیمان از قول قطب زاده گفت گروگانگیری بیش از آن که به سفر شاه به آمریکا ارتباط داشته باشد نتیجه نگرانی رادیکالها و تندروهای مذهبی از نزدیکی بازرگان با آمریکائیهها بوده که پس از ملاقات بازرگان و یزدی با برژینسکی در الجزیره افزایش یافته است. خمینی قبلاً از اشغال سفارت اطلاع نداشته و دانشجویان برای برهم زدن روابط ایران و آمریکا و تضعیف حکومت بازرگان این کار را کرده اند و انتظار نداشتند بیش از چند روز سفارت در اشغال باشد ولی تأیید خمینی و دادن لقب جاسوسخانه برای آنها غیرمنتظره بود و در اثر سقوط حکومت بازرگان جناح تندرو بیش از پیش قدرت یافت. آنگاه کابریل گفت اولین کار باید این باشد که اخذ رأی درباره مجازات های اقتصادی درباره ایران در سازمان ملل به تأخیر افتد. گفتم نمی شود ولی وقتی به کارتر گفتم قبول کرد ولی من گفتم فکر استرداد شاه را از مغز خود بیرون کنید زیرا ژنرال به ما قول داده که شاه را از هر خطری حفظ کند و اگر چنین باشد شاه تقاضای بازگشت به آمریکا را خواهد کرد و ما هم مجبوریم بپذیریم. سالیمان گفت خود ایرانیها هم درباره استرداد شاه جدی نیستند زیرا نمی دانند باید

شاه را شکنجه کرد یا تیرباران نمود، باهم اختلاف دارند.

روز ۲۴ دی ماه ۵۸ بدترین روزها در کاخ سفید بود. کارتر از استرداد شاه ناراحت بود. گفت علاقمندم که پانامائیاها با ایرانیها ارتباط برقرار کنند ولی راجع به استرداد شاه نگران هستم و نسخه ای از تقاضای استرداد را که به زبان اسپانیولی بود به کارتر دادم. او گفت فکر نمی کنم که ژنرال چنین کاری را بکند و اگر شاه هم از این جریان وحشت زده شده از پاناما بگریزد با مشکل تازه ای روبرو می شویم. ونس هم نگران شد که مبادا پانامائیاها برای استرداد شاه با ایرانیها کنار بیایند. کارتر گفت بهتر است پانامائیاها بین ما و ایران ارتباط برقرار کنند.

ژنرال هم به سالیمان دستور داد که برای گفتگو با قطب زاده سر راه به واشنگتن برود و تماس بین ایران و آمریکا را برقرار سازد. (گابریل) با (سالیمان) پس از مذاکره در کاخ سفید به پاریس رفتند تا با وکلای فرانسوی تماس بگیرند. قرار شد بجای تهران به لندن برویم در آنجا با (هکتور ویلالون) آرژانتینی که سالها در فرانسه زندگی می کند آشنا شدم. بورژه وکیل فرانسوی هم از تهران رسید که گفت اشغال کنندگان سفارت بستگانشان توسط ساواک شکنجه شده یا به قتل رسیده اند و شما هم باید شاه را پس بدهید. گفتم غیرممکن است. گفت شما حاضر نیستید این آدم را بدست ملتش بدهید تا به سزای اعمالش برسد، مگر مدعی نیستید که آمریکا کشور قانون و عدالت است. گفتم رئیس جمهور آمریکا نمی تواند با استرداد شاه موافقت کند و اساساً از کجا معلوم است که شما از طرف ایران صحبت می کنید؟ بلافاصله تلفن قطب زاده را گرفت و او گفت که آیت الله مذاکره با آمریکائیاها ممنوع کرده است.

به آمریکا باز گشتم که هانری برشت یکی از استادان آمریکائی (ریچارد کاتم) را که از کارشناسان امور ایران است به من معرفی کرد. با افکار خمینی آشنا بود و با اودر پاریس ملاقات کرده بود، بایزدی دوست بود و قطب زاده هم شاگردش بوده است.

گفت کارتر وارث سیاست غلط اسلاف خود شده و همان سیاست را دنبال کرد. خمینی می خواهد آمریکارا تحقیر کند و پس از تأمین این هدف راه باز خواهد شد.

روز ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ خبر رسید که شاه درپاناما بازداشت شده و تقاضای ایران برای استرداد او تحت بررسی است. به پاناما به (کابریل) تلفن کردم گفت طبق قوانین پاناما وقتی تقاضای استرداد شخصی می رسد تا رسیدگی کامل تحت نظر خواهد بود. گفتم او شاه است. گفت شاه سابق. گفتم به ژنرال و رئیس جمهور پاناما بگوئید که دارند با آتش بازی می کنند. گفت شما آمریکائیها همیشه از قانون و دموکراسی و حقوق بشر دم می زنید. گفت روزی که شاه را پذیرفتیم گفتیم از او مراقبت می کنیم ولی نگفتیم که قانون رانادیده می گیریم. طبق قوانین پاناما ناچاریم که به استرداد شاه رسیدگی کنیم ولو نتیجه هیچ باشد.

رئیس جمهور پاناما بیانیه ای منتشر ساخت که هرچند پاناما با ایران قرارداد استرداد مجرمین را ندارد ولی به درخواست دولت ایران رسیدگی می کند و این کار را با اقدامات بعدی دولت ایران درباره آزادی گروگانها مربوط ساخته بود. ضمناً رئیس جمهور پاناما قول داد که بدیدن شاه برود و به او اطمینان بدهد که پاناما قصد استرداد او را ندارد.

گزارشات نشان می داد که (بورژه) وکیل رسمی ایران تمایل چپی دارد. (ویلالون) یک کارچاق کن بین المللی است که یک بار هم در پاریس به اتهام آدم دزدی به زندان رفته بود. (بورژه) نوار مذاکرات شورای انقلاب باکورت والدهایم را به من داد و گفت مذاکرات دبیر کل سازمان با شکست مواجه شده و می خواست ثابت کند که با بالاترین مقامات ایران ارتباط دارد. (ویلالون) گفت بنی صدر رئیس جمهور می شود و قطب زاده هم در وزارت خارجه می ماند و ما می توانیم روی او حساب کنیم. او گفت قطب زاده نتیجه مذاکرات لندن را به شورای انقلاب گزارش داده که او را مسئول

ادامه مذاکرات برای حل مسئله گروگانها کرده اند. بورژوا گفت قرار است کمیسیونی از طرف سازمان ملل برای رسیدگی به شکایات ایران و مسئله گروگانها دعوت شود و ضمن استماع شکایات ایران با صدور قطعنامه ای از خمینی بخواهد که گروگانها را آزاد کند و او هم فرمان عفو و آزادی آنها را صادر خواهد کرد.

بورژوا و ویلалون روز ۹ بهمن ۱۳۵۸ در کاخ سفید درباره تشکیل کمیسیون تحقیق سازمان ملل بحث کردند. بورژوا از کاخ سفید با قطب زاده صحبت کرد و فرار ۶ تن از آمریکائیه و سیله سفارت کانادا مشکل تازه ای ایجاد کرده بود که قطب زاده گفته بود بهر صورت تلاش خود را برای آزادی گروگانها ادامه خواهد داد. بورژوا و ویلалون به تهران رفتند و در مراجعت آنها را در سوئیس ملاقات کردم، قرار شد با ایرانیها ملاقات کنیم.

روز ۲۸ بهمن ۵۸ برای ملاقات با یک شخصیت مهم ایرانی به پاریس رفتیم.. قبلا وسایل تغییر قیافه را سیا آماده کرده بود. آن شخص گفت ملاقات محرمانه است و اگر فاش شود اول شغلم را از دست می دهم و سپس گردنم را و گفت این خطر را بخاطر صلح قبول کرده ام. بحران به زودی تمام می شود و می خواهم در باره آینده صحبت کنم. من از کشور شما نفرتی ندارم ولی کسینجر و راکفلر و همه یهودیان وزارت خارجه آمریکا دور رئیس جمهور دیوار کشیده اند و نمی گذارند که به حقایق آشنا شود. او گفت پسر بزرگ آیت الله به دست سیا کشته شد، کارتر آدم بدی نیست ولی مشاورین خوبی ندارد، وزارت خارجه شما رئیس جمهور را فریب می دهد، آزادی گروگانها برای انتخاب مجدد کارتر ضرورت دارد، شاه بسیاری را شکنجه داده و اموال عمومی را غارت کرده است، شاه و کسینجر و راکفلر کشور ما را به آلت بلااراده سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرده بودند، من با گروگانگیری مخالفم ولی نگاهداشتن ۵۳ آمریکائی در مقابل قتل و شکنجه هزاران ایرانی به دست شاه بی عدالتی کوچکی است، آمریکا ورژسای جمهور آمریکا به شاه

امکان سلطنت و حکومت را دادند و به قول آیت الله دست های شاه بخون آلوده می باشد. گفت برای حل بحران بهتر است شما شاه را بکشید. من شوکه شده گفتم مرا دست انداخته اید؟ گفت من در گفته های خود جدی هستم. شاه در پاناما است و تمام کردن کار او مشکل نیست. می توانید با ترتیب تزریق آمپولی به او مرگش را طبیعی جلوه دهید. کاری که من از شما می خواهم همان کاری است که سیا در ۳۰ سال گذشته با هزاران ایرانی بیگناه کرده است. گفتم غیر ممکن است این فکر را از سرتان بیرون کنید. گفت من راه حل نشان دادم، مسئله اصلی شما تجدید انتخاب کارتر است و مسئله ما این است که آمریکا و شوروی را از اخلال در پیشرفت کارهای خود بازداریم، ما از آمریکا و شوروی متنفریم، من آمریکا را به شوروی ترجیح می دهم ولی روس ها بهتر از شما کارشان را بلدند، شما اگر عاقلانه عمل کنید حتی بیشتر از زمان شاه ایران در مقابل شورویها خواهد ایستاد. ما باید روابط سالمی داشته باشیم ولی تا گروگانها در اسارت هستند امکان پذیر نیست، آیت الله در مقابل شورای انقلاب سکوت کرده که علامت تأیید است.

این شخص که فعلاً اعدام شده قطب زاده بود و تلفن مستقیم را به او دادم که هروقت خواست مستقیماً با من تماس بگیرد. خبر ملاقات من و قطب زاده در روزنامه ها منتشر شد. قطب زاده تکذیب کرد و خمینی هم گفت آزادی گروگانها موقوف به تحویل شاه است. (ویلیام بودلر) نزد شاه فرستاده شد تا به او گفته شود این خبرها فقط برای آزادی گروگانهاست و آمریکا اجازه استرداد شاه را نخواهد داد و از ژنرال توریکوس هم قول و تضمین گرفته شده است. ولی خمینی گفت آزادی گروگانها با مجلس است و خط بطلان روی همه تصمیمات کشید. معلوم شد همه این کارها بدون موافقت خمینی بوده است.

روز دهم اسفند ۵۸ (آرماتو) گفت شاه از وضع زندگی خود در پاناما نگران است و می خواهد بجای دیگری برود چون خود را در

خطر می بیند و می ترسد که پانامائیها با معامله ای او را به ایران مسترد کنند. شاه می ترسید که بعضی از مقامات پانامائی یا گارد محافظ او تطمیع شوند و او را برابیند و با هواپیما به ایران ببرند. کارتر گفت اگر پانامائیها چنین کاری بکنند دستور می دهم هواپیما را سرنگون کنند. از این حرف او هردو خندیدیم.

سرانجام کمیسیون تحقیق بی نتیجه از ایران خارج می گردد. کارتر گفت می دانستم که ایرانیها به تعهدات خود عمل نمی کنند و می ترسم که گروگانها از این بند رها نشوند.

روز ۲۵ اسفند ۵۸ پزشکان پانامائی گزارش دادند که عمل جراحی برای برداشتن طحال شاه ضروری است و حال او وخیم می باشد. بستگان شاه از عمل جراحی وسیله پزشکان پانامائی نگران بودند. دکتر دوویکی جراح معروف آمریکا به پاناما آمد و می خواست او را در بیمارستان نظامی آمریکا عمل کند ولی پزشکان پانامائی می خواستند در بیمارستان مجهز پاناما عمل شود. بهمین جهت شاه تصمیم گرفت به مصر برود. کارتر به برژینسکی گفت هرکاری از دست برمی آید برای نگهداشتن شاه در پاناما بکن. او گفت سادات شاه را به مصر دعوت کرده است. دکتر دوویکی گفت حق باشاه است یک بیمار نمی تواند بعلت مشاجره پزشکان به عمل جراحی خود اطمینان داشته باشد. برای جلب رضای شاه نزد اورفتم. چهره ای استخوانی و رنگ پریده و حالی نزار داشت. لباسهایش از شدت لاغر از تنش می ریخت. فرح و چند ایرانی و آمریکائی و سگ بزرگ شاه و پودل کوچک فرانسوی فرح همراه بودند. ژنرال توریخوس که از شاه تصویر دیگری داشت گفت افسانه عظمت شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران و زرق و برق خاندان پهلوی به چند نفر و چند چمدان و دو سگ تقلیل یافته است.

سفیر پاناما در آمریکا که از شاه دیدن کرده بود می گفت خمینی تمام آرزوهای پیشرفت ایران را به باد داد و حالا مردم باید در انتظار شاه دیگری بمانند. شاه هنگام گفتگو با پسر بزرگش با

اطمینان به این که روزی به تخت سلطنت خواهد نشست سخن می گفت. آرماتو می گفت شاه پانامائیها را متهم می کرد که افسانه ثروت آنها را به فکر چاپیدن انداخته است و صورتحساب های نامعقولی می دهند. همین پول پرستی پانامائیها شاه را مشکوک کرد که حکومت اسلامی آنها را تطمیع کند و محرمانه و یا این که با رضایت کارتر برای رهائی گروگانها او را به ایران مسترد کنند. وقتی به پاناما رسیدم ژنرال به من گفت شاه می خواهد به مصر برود. این خبر هم برای شاه و هم برای گروگانها و هم برای پاناما و هم برای مصر بد است. شاه خیالاتی شده و نمی خواهد درپاناما بماند ولی می توانیم خلاف میلش او را اینجا نگه داریم زیرا شاه جز خود به فکر هیچکس دیگر نیست. برای او اهمیت ندارد که جان ۵۳ نفر آمریکائی به خطر بیافتد و ما نباید اجازه بدهیم که این مرد اینطور با جان دیگران بازی کند. گفتم متشکرم ولی قصد ما این نیست که شاه را به زور در پاناما نگهداریم. اول اجازه بدهید به جلب رضایت او بپردازیم و اگر نشد به دنبال راه حل بیافتیم. می دانستم چون ژنرال از دست شاه عصبانی بود هرکاری می خواست انجام می داد. به کارتر گفتم که اظهار داشت اول او را راضی کنید درپاناما بماند و الا به آمریکا بیاید چون با سفر به مصر بر مشکلات سادات افزوده خواهد شد. معاون وزارت خارجه گفت اگر شاه برود گروگانها کشته خواهند شد. گفتم نمی دانم چرا کارتر می خواهد شاه به مصر نرود. سادات که وضع خود را خوب می دانند اگر گروگانها اعدام شوند این کار منجر به جنگ بزرگی در خلیج فارس خواهد شد. به دفتر ژنرال توریحوس رفتم بورژه را دیدم که گفت مدارك کامل استرداد شاه را همراه آورده است. گفتم شاه دارد ازپاناما می رود. گفت این خبر بدی برای همه است، اگر شاه به آمریکا برود گروگانها کشته خواهند شد. ژنرال گفت من شاه را اینجا نگاه می دارم تا گروگانها از ایران تحویل شوند. به دوستان ایرانی خود بگوئید ۲۴ ساعت مهلت می دهم و در غیر این صورت شاه پاناما راترك خواهد

کرد.

کارتر گفت شاه به آمریکا بیاید. ونس گفت اگر می خواهد به آمریکا بیاید باید از سلطنت استعفا کند و دیگر مدعی تاج و تخت ایران نباشد. او از حساسیت شاه آگاه بود. دو نفر را نزد شاه فرستادم شاه گفت من احساس می کنم که مرگ من نزدیک است و در این شرایط فقط به خانواده ام و کشورم می اندیشم، من می دانم که بزودی خواهم مرد اما می خواهم با افتخار بمیرم نه روی تخت بیمارستان آن هم در کشوری دور افتاده.

آرنی دانلر که فارسی خوب می داند می گوید وقتی کاتلر پیشنهاد استعفای شاه را مطرح ساخت شهبانو به فارسی به شوهرش گفت مبادا این پیشنهاد را بپذیرد، این کار ننگ و خفت بزرگی به بار خواهد آورد، به پسرمان و به آینده کشورمان فکر کن.

شاه مثل (مردان گوش به فرمان زن خود) به حرفهای شهبانو گوش داد و گفت در قبول دعوت دوستم انور برای رفتنم به مصر باقی هستم. روز بعد ماندیل و ونس گفتند رفتن شاه به مصر بهتر از آمریکاست. کارتر هم با اسادات صحبت کرد. او گفت (جیمی شما نگران من و مصر نباشید. شما فکر گروگانهای خودتان باشید).

کاتلر به دیدن شاه رفت و آمادگی آمریکا را برای رفتن به مصر اعلام کرد ولی بورژوازی به تلاش خود برای استرداد شاه ادامه می داد و می گفت اگر چند روز دیگر شاه در پاناما بماند گروگانها آزاد خواهند شد و گفت قطب زاده وعده می دهد که هر لحظه ممکن است گروگانها تحویل دولت بشوند. ساعت یک و چهل دقیقه بعد از ظهر ۳ فروردین ۵۹ هواپیمای حامل شاه و همراهانش از پاناما پرواز کرد. بورژوازی تلفن کرد. گفتیم شاه پرواز کرد. گفت شورای انقلاب هم اکنون مشغول مذاکره برای انتقال گروگانها به دولت می باشد. گفتیم خوب اگر انجام شد هواپیمای شاه را در پایگاه نظامی (آزور) متوقف می کنیم.

تلفن خانه ژنرال توریخوس را گرفتیم. گفت خوشحالم که شاه

رفت، او آدم عجیبی بود، من نمی دانم آدمی این قدر ضعیف و ترسو
چطور سی و چندسال بريك کشور بزرگ سلطنت کرده است. به
شوخی گفت متأسفانه کشورما برای يك پادشاه خیلی كوچك است و
هرچند برای يك ژنرال هم كوچك است.

بورژه گفت گروگانها تا يك ساعت ديگر ازمحل سفارت به
وزارت خارجه منتقل می گردند. گفتم پرواز هواپیمای شاه را ضمن
سوختگیری متوقف می کنیم و كارتر از شاه بخواهد كه عمل جراحی
در پایگاه هوائی آمریکا در این منطقه انجام شود. باوزيردفاع تماس
گرفتم و گفتم به پایگاه آזור دستور بدهيد كه تا اطلاع ثانوی
هواپیمای شاه را نگاه دارد. وقتی به كاخ سفید رفتم وزير دفاع
گفت هواپیمای شاه در جزيره آזור است و بدون اطلاع ما حق پرواز
ندارد. با بورژه تماس گرفته گفتم هنوزگروگانها تحويل نشده اند و
هواپیما هم در آזור متوقف است و این كار دردی را دوا نخواهد
كرد. جوابی نداشت. جریان را به وزيردفاع گفتم كه اجازه پرواز
هواپیما را بدهد. وقتی به كارتر گفتم اظهار داشت كار بیجائی کرده
ايد.

سرانجام شاه به مصر رفت و استقبال سادات از او با مراسم
رسمی ازسران كشورها تفاوت زیادی نداشت. سادات زیر بازوی شاه
را گرفته و او را به بیمارستان برد.

دكتر اصلان افشار می گفت بدترین روزهای زندگی شاه
درپاناما بود كه اطلاع حاصل كرد آمریکائيهها و پانامائيهها باقطب
زاده و دولت جمهوری اسلامی توافق کرده اند كه با تحويل گروگانها
به دولت آنها هم شاه را تحويل ايران بدهند. شاه با نگرانی شدیدی
از شهبانو خواست كه ازجهان سادات بپرسد كه آیا دعوت انور
سادات برای سفر به مصر به قوت خود باقیست یا خیر؟ سادات با
جوازمردی گفت نه تنها دعوت برجاست بلکه به سرعت هم هواپیمای
خود را به پاناما می فرستد. وقتی هواپیما رسید چون باید دریاند

فرودگاه آمریکائیها به زمین می نشست بدو اجازه فرود هواپیمای رئیس جمهور مصر داده نشد. ولی اعلیحضرت قبلاً با راکفلر هم صحبت کرده بودند که او نیز هواپیمائی را فرستاد که چون پرچم آمریکا را داشت دیگر نمی توانستند اجازه فرود به این هواپیمارا ندهند؛ بالنتیجه اعلیحضرت با این هواپیما خاك پانامارا ترك گفتند. در جزیره (آزور) هم مدتی هواپیمای شاه را نگهداشتند که معلوم بود هنوز توطئه ادامه دارد. وقتی گروگانها تحویل دولت ایران نشدند و هواپیما اجازه پرواز یافت شاه نفس راحتی کشید و فهمید از چنگ آنها گریخته است. به محض رسیدن هواپیما به مصر انورسادات با جوامردی و بزرگواری شخصاً به استقبال شاه آمد و او را در بغل گرفت که این روش سادات و همسرش شاه و شهبانورا دچار احساسات فوق العاده ای کرد و نشان داد که هنوز دردنیاسانیت و جوامردی در همه جا نموده است.

در سرمیزشام اعلیحضرت در حضور انورسادات گفتند به درگاه خدای بزرگ شکرگذارم که در این جهان پهناور دوستی نظیر انور سادات داشتم و الا الان سرنوشت من معلوم نبود. اینها باتوطئه های ناجوامردانه خودمی خواستند مرا تحویل رژیم خونخوارخیمینی بدهند. اعلیحضرت در تبعید کراراً از خدمات خود و پدرش به مردم ایران یاد می کرد و می گفت ما زحمات زیادی کشیده ایم ولی متأسفیم که قدر آن کارها دانسته نشد و مملکت بریاد رفت و تازه کارتر و آمریکائیها فهمیده اند که چه به روز مردم ایران و ساکنین منطقه آمده است و حتی روزهای بدتری پیش بینی می شود.

اصلاًن افشار درباره فردوست می گفت شاه از بی وفائی مردم و خیانت بعضی از نزدیکان بدون این که اسم کسی را ببرد خیلی رنج می برد. همچنین اعدام مقامات سابق رژیم شاه را بی نهایت متأثر و غمناک می ساخت.

اعلیحضرت از روش سران خیلی از کشورهای دوست در تبعید ناراحت بود. حتی پرنس موناکو برای اعلیحضرت و خاندان سلطنت

گذرنامه فرستاد و همه را به کشور خود دعوت کرد ولی چون باید به کشور فرانسه بروند تا به موناکو وارد شوند ژسکار دستن با آن همه روابطی که با شاه داشت اجازه نمی داد که اعلیحضرتین قدم به خاک فرانسه بگذارند. در حالی که شاهد بوده ایم که سران خیلی از ممالک قبل از سقوط رژیم برای دیدن شاه به وسایل مختلف متوسل می شدند. حتی ملك حسين که هر هفته در تهران بود می گفت مسافرت اعلیحضرت به کشواو درچنین شرایطی به مصلحت نیست. ازاصلان افشار پرسیدم این که می گویند شاه درسن موریتس با این که به ژسکار دستن وقت داده بود او را مدتی معطل نگه داشته بود صحت دارد؟ او گفت من در تمام عمرم مردی را به نظم و ترتیب و وقت شناسی اعلیحضرت ندیدم. با هرکس هرقراری داشت سردقیقه او را می پذیرفت مگر آنکه واقعه مهمی پیش آمده باشد که قرار مقرر عملی نگردد و آن راهم به وسایل مختلف اطلاع می داد. روزی که شاه با ژسکار دستن قرار ملاقات داشت باید از محل اسکی با هلیکوپتر می آمد که بعلت اشکالات فنی چند لحظه تأخیر شد که شاه هم پس از رسیدن به ژسکار دستن با ناراحتی فراوان معذرت خواست و دلایل آن تأخیر را بیان نمود. شاه اهل این کارها نبود که بطور عمد يك شخصیت مهم را معطل بگذارد. ژسکار دستن هم در آن وقت علت تأخیر شاه را قبول کرد و گفت مطلب مهمی نیست.

دکتر اصلان افشار می گفت يك بار بخاطر دارم که سیدضیاءالدین طباطبائی که روزهای ۳ شنبه شرفیاب می شد بعلت ملاقات مهمی که اعلیحضرت با چندتن از سفرا داشت چند دقیقه در پذیرفتن سیدضیاء تأخیر حاصل شد. معمولاً اعلیحضرت بخاطر رعایت سن و احترام سیدضیاء ازاتاق بالای قصر به پائین آمده و سیدضیاء را در یکی ازاتاق های پائین می پذیرفت که او مجبور نشود ازپله ها بالا برود. وقتی شاه به سید ضیاء رسید گفت خیلی معذرت می خواهم که مذاکرات مهم با چندتن از سفرا موجب این

تأخیر شد که سیدضیاء گفت کار مملکت مهمتر از کارمن است. شاه تا این حد رعایت وقت و احترام به اشخاص را می کرد آن وقت قابل قبول است که گفته شود ژسکار دستن را مدتی در اتاق انتظار نگه داشته و نپذیرفته و عمداً خواسته به او بی احترامی کند. در زندگی محمدرضا شاه پهلوی تا آنجا که شاهد بوده ام این قبیل کارها وجود نداشت و هیچ موردی از اسائه ادب و بی احترامی بهیچکس ندیده ام حتی وقتی هم عصبانی می شد کلمات زشتی ادا نمی کرد و هیچگاه از ادب خارج نمی شد.

گروهی اعتقاد داشتند که (سیا) طرح مرگ تدریجی شاه را تهیه کرده تاجان گروگانهارا نجات دهند. بهمین جهت مجله عربی زبان چاپ لندن به نام (المجله) چنین نوشت: سیا طرح کشتن تدریجی شاه را بمرحله اجرا درآورده است. این طرح درپاناما و قبل از انتقال شاه به مصر و برداشتن طحال سرطانی وی آغاز شده بود. ظاهراً انورسادات از طریق منابع اسرائیلی از توطئه سیا برای کشتن شاه آگاه شد و شاه را باعجله به مصر انتقال داد تا مراقبت کاملی از وی بعمل آورد.

المجله گزارش داده است که طرح سیا برای کشتن شاه براساس يك مرگ تدریجی طرح ریزی شده بود. برطبق این طرح بعضی از پزشکان معالج آمریکائی شاه در پاناما داروهای کاذب و مقوی به وی تزریق می کردند که شاه را ظاهراً سرپا و سرحال نگاه می داشت اما در باطن به بیماری سرطان وی گسترش می داد، این طرح می توانست شاه را در طی شش ماه از پای درآورد.

بر اساس گزارش «المجله» یکی از روزنامه های آمریکائی بلافاصله پس از عزیمت شاه به مصر خبری در این مورد منتشر کرد و اجراء کننده توطئه را «سیا» خواند اما سازمان سیا درپاسخ به این سؤال ازرهگونه اظهارنظری خودداری کرد. بنا به نوشته المجله این شیوه ای است که سیا هنگامی که نمی خواهد مسأله ای را تأیید

و یا تکذیب کند در پیش می گیرد.

به دنبال افشای این خبر يك مقام آگاه مصری در پاسخ خبرنگار ایران پست چاپ لندن موضوع را تأیید کرد و گفت از مدت‌ها قبل به دستور انور سادات شاه تحت مراقبت های ویژه ای قرار گرفته و معالجه وی به يك تیم از پزشکان مصری و فرانسوی سپرده شده است و کلیه تصمیمات پزشکی تیم معالج شاه در يك شورای عالی پزشکی مطرح و تصویب می شود تا از هرگونه توطئه ای علیه جان شاه جلوگیری شود.

روزنامه نیمروز چاپ لندن در شماره مورخ دوم مرداد ماه ۱۳۷۱ چنین می نویسد:

ژنرال نوریکا رئیس جمهوری سابق پاناما که اکنون به اتهام خرید و فروش مواد مخدر در آمریکا به ۴۰ سال زندان محکوم شده (چون هنگام اقامت شاه در پاناما محافظت او را برعهده داشت) در دادگاه چنین گفته است:

دولت آمریکا قصد داشت که محمدرضا شاه پهلوی را توسط پزشکان پانامائی به قتل برساند و در این مورد مدارکی دارد که باید در جلسه خصوصی رسیدگی شود زیرا از نظر سیاسی بسیار حساس می باشد. سرانجام در جلسه ای که نمایندگان رسانه های گروهی حضور نداشتند مطالب خود را بیان داشت.

ژنرال نوریکا همچنین قبلاً در دادگاه گفته بود که دولت آمریکا می خواست شاه ایران را ازین ببرد تا خمینی دستور آزادی گروگانها را بدهد. یکی از دلایل سرنگونی وی عدم همکاری با دولت آمریکا بود در حالی که شاه در خاطراتش اشاره کرده که سعی ژنرال نوریکا و مقامات پانامائی این بود که او را تحویل جمهوری اسلامی بدهد.

نوریکا گفت مرتب باشاه فقید ایران دیدار و مذاکره داشته است. موقعی هم که از تحویل شاه به جمهوری اسلامی نگران شد

شاه را از جزیره (کونتادورا) به پاناما سیتی منتقل نمود و حال آنکه شاه ایران نوشته که نوریکا ترتیب آشنائی او بایک دختر پانامائی را فراهم ساخته و انتقال به پاناماسیتی به بهانه دیدار سفیر آمریکا بود که حتی پلیس پاناما موافقت نکرد که رابرت آرماتو مشاور آمریکائی او همراهش باشد.



در همان روزها سازمان طرفداران نظام شاهنشاهی در لندن طی اعلامیه ای اعلام کرد در صورتی که موئی از سر شاه کم شود شخص کارتر و سازمان سیا مسئول خواهند بود و آنها انتقام این عمل را از کارتر و سیا خواهند گرفت.

بعد از رفتن نماینده انگلستان از پاناما دولت مزبور هم به شاه اطلاع داد که اقامتش را تمدید نخواهد کرد. بعضی از اطرافیان شاه معتقد بودند که این هم ناشی از فشار انگلیسهاست و شاه هم گفت (پاناما) در برابر بی تفاوتی آمریکائیهها و خصومت مداوم انگلیسها می خواهد اورا علیرغم پول هنگفتی که در آنجا خرج می کند بیرون کند. قضیه مراکش عیناً تکرار شد. انورسادات به شاه تلفن کرد که به مصر بازگردد. اما دولت آمریکا حاضر نبود شاه به مصر برگردد.

ژنرال توریکسوس در اوت ۱۹۸۱ در اثر هوای نامناسب هواپیمایش به کوه اصابت کرد و درگذشت. جانشین او ژنرال نوریکا بود که به ریاست جمهوری رسید و از طرف آمریکا با حمله نظامی دستگیر و اکنون در زندان فلوریدا می باشد که به اتهام صدور مواد مخدر محاکمه می شود. حتی گفته شد که نوریکا در هواپیمای ژنرال توریکسوس دستکاری کرده بود.



شاه وقتی از توطئه ربودن خود آگاه شد گفت من به تقدیر اعتقاد دارم و خود را به خدا می سپارم.



آخرین سفر شاه

پروازی پرهراس از پاناما به قاهره

محمدرضاشاه پهلوی در دوران زندگی خود خیلی سفرکرده بود ولی هیچ سفری وحشت آورتر و هراس انگیزتر با دلهره و نگرانی مثل سفر پاناما به قاهره نبود. در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ هم شاه ناگهان از رامسر به بغداد رفت ولی آن وقت ها جوان بود و سالم و هیچکس قصد جان او را نداشت ولی این بار شاه شاهد بود که آمریکائیا و پانامائیا با رهبران جمهوری اسلامی دارند برسر جان او معامله می کنند و می خواهند او را دستگیر کرده تحویل مقامات

ایرانی بدهند تامحاکمه و مجازات شود. گرچه بعضی از محارم شاه می گویند شاه همواره چند قرص سیانور همراه داشت که درچنین مواقعی از آن استفاده کند تا دچار سرنوشت وحشت آوربعدی نگردد ولی باهوشیاری و زیرکی خود وهمراهی و کمک انورسادات توانست این پرواز پرازوحشت را به پایان رسانده و به قاهره واردشود.

امیرطاهری در این باره چنین می نویسد:

بدترین پرواز شاه از پاناما به قاهره بود که هواپیمای (د - س - ۸) را اجاره کرده بود. در بین راه شاه خیلی ناراحت بود. در فرودگاه قاهره از رسادات و جهان سادات به استقبال آمده بودند و به دوست تبه خود خیرمقدم گفتند. از آنجا با هلیکوپتر به قصر (قبه) رفتند. شاه آنجارا خوب می شناخت زیرا در آنجا ۴۰ سال قبل با پرنسس فوزیه بسر برده بود. بعدازاستراحت کوتاهی به بیمارستان ارتش رفتند و سادات دستور داد که (چک آپ) کامل از شاه بشود.

رهبر مصر نمی دانست چه حوادثی برای دوست بیمارش در مکزیک و باهاماس و آمریکا و پاناما اتفاق افتاده است. سادات حرفی نزد ولی جهان سادات اشاره کرد که آمریکائیهها تصمیم داشتند که شاه را به تهران تسلیم کنند. هواپیمای اجاره ای بطوری بود که احتمال سقوط هم داشت. اگر چنین اتفاقی می افتاد مشکل کارتر برای انتخابات و مسئله گروگانها حل می شد.

پزشکان مصری گفتند حال شاه خطرناک است و باید عمل جراحی صورت گیرد. پزشکان فرانسوی شاه هم آمدند و با همکاری چهارپزشک مصری که دربین آنها داماد سادات هم بود در ۴۵ دقیقه عمل جراحی انجام شد. فرح و فرزندان شاه از تلویزیون مدار بسته عمل جراحی را تماشا می کردند که موفقیت آمیز بود. ازنتیجه آزمایشات دکترکین گفت که شاه زیاد عمرنخواهد کرد ولی بستگان شاه و بعضی از اطباء نظر او را قبول نداشتند. عمل دوم هم انجام شد. بین پزشکان فرانسوی و مصری درباره وضع شاه اختلاف نظر

بود. بهرحال مرض شاه شدت یافت. روزی يك ساعت بیشتر نمی توانست کار کند.

وقتی شاه وارد اسوان شد انور سادات گونه های شاه را بوسید و گفت (مطمئن باش محمد تو در کشور خود هستی و در میان ملت خود و برادرانت هستی) که چشمان شاه و فرح پر از اشک شد. چند سال قبل در گفتگوی شاه و سادات در مراکش که به تشنج کشید سادات به فارسی گفت:

من رشته محبت تو پاره می کنم شاید گره خورد به تو نزدیک تر شوم سادات به شاه گفت در سال ۱۹۳۹ به مناسب ازدواج با فوزیه ضمن رژه برای اولین بار شاه را دیده بود. سادات با خنده گفت شما در جایگاه مخصوص ایستاده بودید و من در صف رژه دهندگان از برابر شما عبور کردم. فاصله ما دونفر آن روز به ظاهر بسیار کم ولی در باطن بسیار زیاد بود. شما ولیعهد يك مملکت بودید و من يك افسر جزء اهل دهکده ای که حتی اسم آن هرگز به گوشتان نخورده بود.

جهان سادات در مصاحبه ای گفته است وقتی انور سادات در اکتبر ۱۹۷۱ در تهران با شاه ایران ملاقات کرد هر دو تحت تأثیر یکدیگر قرار گرفتند. شاه گفته بود سادات مردی است مطلع که می داند چه می خواهد. رهبران ایران و مصر دو تمدن کهن سال راز هبری می کردند یکی شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را و دیگری تمدن ۷ هزار ساله را.

جهان سادات در مجله زنان مصر چنین نوشته است:

در سفر رسمی سادات در سال ۱۹۷۶ به ایران با ملکه فرح خیلی دوست شدم. در ضیافتی که یکی از مقامات ایرانی داد چند کیلو خاویار روی میز باغ گذارده شده بود. پلکانی از بلور ساخته شده بود و بشقابها همه از طلای ناب بود. وقتی ضیافت را ترک کردم به شوهرم گفتم در این کشور انقلاب روی می دهد. می خواهد به شاه هشدار دهد ولی سادات قدغن کرده بود که در این باره صحبتی نکند.

شاه در مصر به انورسادات گفته بود که افسرانم در فرودگاه گریه می کردند که کشور را ترك نکنم ولی شاه با گریه گفت من احساس می کنم فرماندهی هستم که از میدان جنگ گریخته ام.

در بعضی از نشریات چنین خواندم: سادات با سفر شاه به آمریکا مخالف بود و می گفت که اولاً مطبوعات و رسانه های گروهی غربی در صددند که شاه را تحقیر کرده و خمینی را به صورت (گاندی عالم اسلام) در بیاورند. ثانیاً مخالفین فرصت خواهند یافت که بگویند شاه یکی از عوامل آمریکاست و پس از پایان مأموریتش به آن کشور رفته است.

سادات کراً به شاه گفته بود که برای معالجات از بهترین پزشکان دنیا می تواند در مصر استفاده کند و نیازی به سفر به ماورای اقیانوسها ندارد.

سادات با سفر شاه به سایر نقاط هم مخالف بود و می گفت شاه به میان شیادانی رفته که کاری ندارند جز ربودن پول های او. سادات مرتب با تلفن با شاه صحبت می کرد و کراً مشاوران خود را نزد شاه می فرستاد و او را در مسیر تحولات جهان قرار می داد. قصد سادات از این کار تقویت روحیه شاه بود و می خواست به شاه نشان دهد که هنوز هم از موقعیت ممتاز سیاسی برخوردار می باشد و شاه هم از این کار احساس غرور و خوشوقتی می کرد.

مصر برای شاه آمیزه ای بود از بودن و نبودن، زیستن و مرگ، بنا به اظهار فرح همان روزی که شاه تهران را ترك می کرد می دانست که مرگش نزدیک است و او هم بعنوان يك موهبت پذیرفت نه يك مجازات. شهبانو می گفت شاه هرگز از دردهای جانکاه درونی لب به شکوه نگوید.

در روزهایی که شاه ایران دریدر به دور دنیا برای محل اقامتی می گشت و حتی سران بعضی از ممالک مصلحت را در این می دیدند که شاه را به خمینی تحویل دهند تا دنیا از تحمل این بار

سنگین (بقول آنها) راحت شود فقط و فقط انورسادات رئیس جمهور مصر بود که مرد و مردانه بیاری دوست قدیم خود شتافت. مطبوعات خارجی نوشتند علاوه بر فرستادن هواپیمای ریاست جمهوری مصر به پاناما وسیله تلفن به کارتر گفت اگر شاه ایران به خمینی تحویل داده شود قرارداد (کمپ دیوید) کان لم یکن خواهد بود. حتی دولت اسرائیل هم که درصاف مخالف شاه قرار گرفته بود این بار به کمک سادات آمد و آمریکا را تهدید کرد. معهذ کارتر و دستیارانش بیش از فکر جان شاه به فکر جان گروگانهای آمریکائی بودند و برای نجات آنها هرکاری می کردند حتی استرداد شاه و اعدام و شکنجه او.

هنگامی که هواپیمای حامل شاه و فرح وارد مصر شد اولین حرفی که فرح به جهان سادات گفت این بود (ما روزهای سیاهی را در پاناما گذراندیم و اگر دعوت رئیس جمهور و شما نبود نمی دانم چه سرنوشتی در انتظار ما بود. اگر يك روز دیگر در پاناما مانده بودیم سلامت شاه بخطر می افتاد. زیرا او بشدت مریض بود و وقایع بسیار وحشتناک.)

انورسادات و جهان سادات بیش از حد لازم به شاه و ملکه ایران احترام گذاردند و از آنها نظیر رهبران ممالک پذیرائی کردند. شاه و فرح در قصر قبه نزدیک قاهره اقامت گزیدند. این قصر که بزرگترین قصر در نوع خود در مصر می باشد توسط پدر ملك فاروق ساخته شده و مدتها محل اقامت خانواده سلطنتی مصر بود. بعد از جمهوری شدن مصر این قصر مورد استفاده جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بود و بعدها از آن برای اقامت میهمانان عالیمقام استفاده می کردند. از جمله این میهمانان می توان نیکسون - فورد و شاه ایران را نام برد. این قصر توسط دوربین های مدار بسته نگهبانی می شود ولی از ۳۴۰ دوربین تلویزیونی در حال حاضر فقط ۱۵ دستگاه کار می کند. این قصر دارای يك باغ فوق العاده زیباست که در آن درختان نخل زمینی، مکنولیا و گلهای مناطق

گرمسیری غوغا می کند. در این قصر شاه ایران آخرین روزهای حیات را گذرانید و بعد از فوت شاه مدتی خانواده سلطنتی ایران در آنجا به اقامت خود ادامه دادند و سپس از مصر به نقاط دیگر جهان رفتند.

ویلیام شاکراس می نویسد: جهان سادات در فرودگاه مصر ازقیافه لاغر شاه یکه خورد. کت و شلوارش دو شماره بزرگ شده بود. او گفت وقتی به صورت شاه نگاه کردم از بی عاطفگی آمریکائیه‌ها تکان خوردم. خدارا شکر که شوهرم این شهامت را داشت که با شاه رفتار انسانی داشته و در فرودگاه مصر به استقبال او رفت. سادات شاه را به قصر قبه و سپس باهلیکوپتر به بیمارستان برد. ضمن پرواز با هلیکوپتر شاه گریست و به سادات گفت: (من برای شما کاری نکرده بودم با این حال تنها کسی هستم که مرا با احترام می پذیرید. افراد دیگری که از کمک های من بهره مند شده بودند هیچ کمکی به من نکردند. نمی توانم بفهمم) خانم سادات بر این باور بود که اگر شاه از پاناما پرواز نکرده بود دولت آمریکا وی را از پاناما به تهران می فرستاد و هیچگاه سلامت به مصر نمی رسید. پزشکان از اطراف رسیدند. فلاندرن از پاریس آمد. غروب روز جمعه ۲۸ مارس شاه زیر عمل جراحی قرار گرفت. فرح و فرزندان شاه و سرهنگ جهان بینی و اردشیر زاهدی عمل جراحی را از تلویزیون مدارسته تماشا می کردند. طحال را در آوردند که ده برابر اندازه عادی شده بود. سادات به پزشکان نشان و مدال داد. یکی از پزشکان گفت (تاریخ قرن بیستم دو چهره برجسته خواهد داشت، چرچیل و سادات) وقتی شاه شنید گفت (چه زوج عجیبی چرچیل یک بار سادات را زندانی کرده بود.)

طحال و یک برش از کبد شاه را در آوردند و برای آزمایشگاه فرستادند. سرطان به کبد هجوم برده بود. دکتر کین آمریکائی گفت شاه بزودی خواهد مرد.

دکترکین به فرح و اشرف گفت نباید به تلاشهای ناخواسته برای زندگی او دست بزنند، بگذارید او راحت بمیرد. او عقیده داشت که دیگر کاری از او ساخته نیست و به آمریکا پرواز کرد.

واکنش ورود شاه به مصر زیاد بود. سادات گفت تعقیب یک مرد بیمار و بی خانمان برخلاف قوانین اسلام می باشد.

شاه از بیمارستان به کاخ قبه رفت تا آن تاریخ ۸ تیم پزشکی از کشورهای مختلف شاه را تحت معالجه داشتند. اشرف از پزشکان آمریکائی و فرح از پزشکان فرانسوی کمک می خواستند و بانظر پزشکان فرانسوی عمل جراحی دیگر انجام شد. یک لیتر و نیم چرک از بقایای لوز المعده شاه بیرون آورده شد.

در اوایل ژوئیه ۱۹۸۰ وضع شاه رو به وخامت گذارد. چند عمل جراحی برای جلوگیری از خونریزی داخلی صورت گرفت. شاه بیشتر اوقات روی تخت دراز کشیده گاهی می توانست روی صندلی بنشیند.

در این مرحله فقط دکتر فلاندرن مانند شش سال گذشته به تنهایی و آرامی به شاه خدمت می کرد. شاه در حال احتضار بود و خون از دست می داد. اطرافیان شاه می گفتند تحملش زیاد است. فلاندرن می گفت (او فقط از کشورش بحث می کرد).

فرح می گفت در تمام مدت شاه هیچگاه لب به شکایت نگشود فقط می گفت (منی فهمم چرا اینطور شد؟ هرگز عصبانی نشد و به دیگران دشنام نداد، وقتی کسی اینطور رنج کشیده و همه چیز دیده باشد چه می تواند بگوید؟)

وقتی جهان سادات قبل از مرگ از شاه عیادت کرد از بردباری او تکان خورد. به شاه گفت بزودی حالش بهبود خواهد یافت. وقتی اشکهای فرح را دید گفت (شجاع باش احساساتت را به او نشان نده، او خیلی با هوش است و خواهد فهمید).

شاه روز ۲۶ ژوئیه به اغما فرو رفت. روشن بود که در آستانه مرگ قرار گرفته است. فلاندرن حقیقت را به فرح و اشرف گفت.

دوستان صمیمی شاه کنستانتین پادشاه سابق یونان - ملك حسين پادشاه اردن - ملك حسن پادشاه مراکش - نلسون راکفلر - نیکسون - کسینجر بودند. (رابرت آرماتو) که جوان سی ساله ای بود به عنوان رئیس دفتر شاه در دوران دریدری از طرف راکفلر انتخاب شده بود. نلسون راکفلر هنگام تبعید شاه درگذشت. فقط سادات به کمک شاه آمد که عاقبت جانش را فدای این دوستی کرد و از دوستان نزدیک شاه هم نبود. شاه مانند هلندی سرگردان که محکوم بود در دریا بگردد و بهیچ بندری راه نداشت و آواره بود.

آوارگی ۱۸ ماه طول کشید. ده هفته در مراکش - ۱۱ هفته دریاها ماس - ۱۸ هفته در مکزیك - ۱۰ هفته در آمریکا برای معالجه و مداوا و مدت کوتاهی هم در پاناما و سرانجام در مصر. شاه در مصر به سادات گفت (من به خیلی ها کمک کرده ام که حالا هیچ کمکی نمی کنند ولی به شما که محبت نکرده ام تا این اندازه به من کمک می کنید.)

مارک مورس که در نوشتن کتاب (پاسخ به تاریخ) شاه را کمک کرده بود تنها کسی بود که غیر از شهبانو مرتب شاه رامی دید. اردشیر زاهدی نیز مرتب شاه را می دید و از ثریا پیامی برای شاه برد.

وقتی شاه فوت کرد اردشیر و اشرف درکنارش بودند. در آخرین روزهای زندگی، شاه فرزندان خود را که به اسکندریه رفته بودند خواست تا بیدارش بروند. فرحناز خود را به بستر شاه انداخت و گریه کنان می گفت (بابا - بابا).

زاهدی که تمام شب بالای سرشاه بود او را دلداری می داد و می گفت این شوک است ولی شاه می گفت (شما نمی فهمید من دارم می میرم)

سرانجام ساعت ۱۰ صبح روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ شاه دارفانی را وداع گفت.

سیاوش بشیری می نویسد:

سادات روس ها را از مصر بیرون کرد و کشورش را اندک اندک از اردوگاه شرق به خیمه و خرگاه غرب کشاند و سرانجام شهامتی را که ناصر در رویارویی با اسرائیل نداشت بارور ساخت و جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به امید پیروزی بر اسرائیل آغاز گردید. پیروزی برق آسا و افتخار انگیز بود. افسانه شکست ناپذیری برای اسرائیل رنگ می باخت و مصر بازمانده از تاریخ غرورش را باز می یافت. سهمی بسیار برجسته از پیروزی از ایران و شاهنشاه آن بود.

این سهم را نه سادات هرگز فراموش کرد و بدبختانه نه اسرائیل. در تنگ لحظه استراتژیکی سوخت ارتش مصر تمام شد. حماسه پیروزی برق آسا می رفت که با شکست روبرو شود. قذافی نفتکش های مصری را تهی از نیمه راه برگرداند. اما با اشاره سادات شاهنشاه ایران فرمان داد تایک نفتکش ۵۰۰ هزارتنی نفت ایران از نیمه راه اروپا تغییر مسیر دهد و به سوی مصر بشتابد که همین امر پیروزی مصر را مسلم ساخت.

وقتی مصر پرچم پیروزی را به دست گرفت ایران یک میلیارد دلار به قاهره وام داد.

سادات هیچگاه این محبت شاه را فراموش نکرد و وقتی در سال ۱۹۷۵ شاهنشاه ایران به مصر رفت سادات که هیچگاه رهبران سایر کشورها را در سیاحت مصر همراهی نمی کرد لحظه ای شاه ایران را تنها نگذاشت. کسی چه می دانست. چند سال بعد شاهنشاه ایران به دوستی نیاز دارد که سادات و جهان سادات و ملت بزرگ مصر از او استقبال می کنند و به بدرقه کالبد درهم شکسته اش خواهند رفت.

آخرین مصاحبه های شاه

در اوایل مردادماه ۱۳۵۹ چند روز قبل از درگذشت محمدرضاشاه پهلوی خانم (کاترین گراهام) مدیر روزنامه معروف واشنگتن پست مصاحبه ای باشاه ایران بعمل آورد که (جیم هاگلند) خبرنگار واشنگتن پست آن را تنظیم کرد که قسمت هائی از آن چنین است:

شاه ایران در برابر مخالفانش يك سياست تسليم پيش گرفت و می گوید متأسف است که اگر مثل امروز فکر می کرد برای به کار بردن نیروی نظامی برای سرکوبی مخالفین خرابکار تردیدی بخود راه نمی داد. شاه می گوید علت شکست و تبعید او علاوه بر اشتباه محاسبه خود او سیاست غلط و تضادهائی است که در سیاست آمریکا و انگلیس وجود داشت که از يك طرف رئیس جمهور آمریکا پشتیبانی خود را از من تأکید می کرد ولی مشاورانش از جمله سفیر آمریکا در ایران راه دیگری می رفتند.

شاه در این مصاحبه لباس خوش دوختی برتن داشت ولی بعلت بیماری چنان لاغر شده بود که لباسش بیقواره بنظر می آمد و عینکش مرتب پائین می افتاد و صورت استخوانی اش خیلی بزرگ و لاغر جلوه می کرد. با وجود این می گفت حالش بهتر شده و

وزنش اضافه شده است.

شاه مدت دو ساعت به سئوالات خانم گراهام با حوصله پاسخ داد و سعی داشت خیلی شمرده و محکم صحبت کند و علائمی از ضعف از خود نشان ندهد ولی نفس های بلندی که بین هر جمله می کشید نشان می داد که آثار نقاهت پس از دو عمل جراحی هنوز برطرف نشده و وضع سالمی ندارد. چهره شاه در تمام مدت غمگین و افسرده بود و احساس غربت و ناراحتی خود را پنهان نمی کرد. ضمن برنامه های دور و درازی که برای پیشرفت و ترقی کشورش داشت از وضعی که برای ایران پیش آمده بود اظهار تأسف می کرد و بر اشتباهاتش افسوس می خورد.

شاه در این مصاحبه با صراحت بیشتری درباره سیاست آمریکا و انگلیس صحبت می کرد و آمریکائیها و انگلیسهارا متهم می ساخت که در روزهای بحرانی او رارها کردند و با مخالفین او کنار آمدند. شاه با این که قبول داشت شانسی بازگشت او به قدرت کم است ولی هرگز امید خود را از دست نداده و فکر استعفا از سلطنت را بکلی رد کرد. شاه گفت حتی استعفای او از سلطنت تصوری کند که مشکلات گروگانگیری را برای آمریکا حل کند و گفت تازمانی که غربی ها برای تأمین منافع خود حاضرند با تروریستها همکاری کنند هیچ مشکلی در دنیا حل نخواهد شد.

شاه در باره خروج شتابزده خود از پاناما و مراجعت به مصر گفت وقتی از حسن نیت مقامات پاناما مشکوک شد تصمیم گرفت به مصر سفر کند و وقتی آمریکائیها به او پیشنهاد کردند که به آمریکا برود آن را نپذیرفت ولی گفت علت آن را فعلاً نمی توانم بگویم.

شاه با حمله به سیاست آمریکا و انگلستان گفت (شما که دلتان برای حقوق بشر می سوخت. شما که از فقدان آزادی و دموکراسی در ایران بی تاب بودید آیا حالا به آن رسیدید؟ ببینید در ایران چه خبر است؟)

شاه می گفت غریبها برای مبارزه با کمونیزم به تقویت اسلامی
ها پرداختند و کار را به اینجا کشاندند.

شاه گفت من بجای این که درباره مسائل ایران خود تصمیم
بگیرم اشتهاً به مشورت با آمریکائیه و انگلیسها پرداختم و به
توصیه های غلط و متضاد آنها گوش دادم. یکی از این توصیه ها
آزادی تروریستها و خرابکاران از زندان بود که سقوط رژیم را
تسریع کرد. من وقتی دولت نظامی را تشکیل دادم باید دست دولت
را برای استقرار امنیت باز می گذاشتم ولی توصیه سفیران آمریکا و
انگلیس غیر از این بود.

شاه گفت آنچه موجب شك و تردید او بود این که غریبها
مرتب بامخالفین او در تماس بودند و سیاست واقعی غیر از آن چیزی
بود که در ظاهر به من می گفتند. دوگانگی سیاست آمریکا در آن
روزها برای من باور کردنی نبود. رئیس ستاد ارتش من به توصیه
هایزر بامهدی بازرگان ملاقات کرد و بجای این که از دولت منصوب
من طبق قانون اساسی حمایت کند ارتش را تسلیم بازرگان کرد.

بازرگان يك آدم مسخره آلت دست آمریکا و انگلستان بود.
شاه ضمن تجلیل از سادات گفت در شرایطی که هیچکس
احتمال بازگشت او را به قدرت نمی داد سادات مانند رئیس يك
کشور از او پذیرائی نمود. سادات مرتب از من دیدن می کند و امور
پزشکی را شخصاً مراقبت می نماید.

شاه علت اقامت خود را در مصر و انصراف از سفر آمریکا ناشی
از این دانست که نزدیکانش احتمال می دادند که به ایران بازگردد
به همین جهت نمی خواست از ایران دور باشد.

وقتی از شاه سؤال شد چرا آمریکا و انگلیس علیه او توطئه
کردند گفت از نقش من در سازمان نفتی اوپک و همچنین از این که
ایران در منطقه تبدیل به يك قدرت نظامی و صنعتی شده بود دل
خوشی نداشتند.

وقتی به شاه گفتم که علت مخالفت های رسانه های گروهی

غرب با شما اعمال فشار و اختناق و فساد مالی خانواده سلطنتی و اطرافیان شما بود شاه گفت اینها بهانه است و اتهامات را رد کرد. شاه در پایان گفتگو هایش گفت (من آدم صوفی مسلکی هستم و هر چیزی را که پیش می آید به خواست خداوند و یا تقدیر و سرنوشت تعبیر می کنم. اما اعتقاد به سرنوشت و پذیرش آن مانع از آن نمی شود که به عواملی که موجب پیدایش این وقایع می گردد نیاندیشم و گاهی در خلوت خود گریه نکنم.)

شاه همچنین گفت من برای کشورم آرزوهای بزرگی داشتم که آن هم رسیدن به تمدن بزرگ بود، شاید اشتباه می کردم، سرعت پیشرفت ما برای جامعه قابل هضم نبود. شاه گفت افسوس که همه آرزوها بریاد رفت.

انیس منصور سردبیر مجله مصری (اکتبر) که در قصر قبه با شاه مصاحبه ای کرده بود چنین می نویسد:

پادشاهان دوبار زندگی می کنند يك بار برتخت سلطنت و يك بار در رویای بازگشت به آن.

همچنین پادشاهان دوبار می میرند يك بار هنگام سقوط از تخت سلطنت و يك بار هنگام به خاک سپرده شدن.

شاه ایران هرچهار مرحله بالارا گذراند. هواپیمایش بین پایتخت های دنیا به تابوتی بدون مشایعت کننده تبدیل شد و هرچه از فضای سرزمین های اسلامی دورتر می شد پادشاه و یا رؤسای جمهوری آن کشورها نفسی راحت تر می کشیدند و بالارا از خود دور شده می دیدند و خودرا از آنچه برسر شاه آمده بود در امان حس می کردند.

سرگردانی شاه برای رهبران منطقه در حقیقت يك آزمایش قدرت بود. آزمایش شجاعت و آزمایش ایمان و در این میان همه دوستان سابق شاه به استثنای سادات ناموفق بوده اند.

شاه اکنون در دست های خداوند و در قلمهای مورخین قرار

گرفته است و خانواده اش در برابر تشنگان به اموال و خون آنها. شاه مهمترین قدرت را از دست داده است. قدرت دفاع از خود را. يك ماه قبل از مرگش از وی پرسیدم که آیا قادر است در محاکمه تاریخ از خود دفاع کند؟ و آیا قادر است در دادگاه خود قاضی و وکیل مدافع باشد و خود را تبرئه نماید؟ پاسخ وی چنین بود:

من در زمان حیاتم پاسخ ها را منتشر کرده ام. من آینده را پیش بینی نکردم و وضعیت را به خوبی نسنجیدم. اعتماد من به آمریکا اشتباه بزرگی بود. من کور بودم. کور، کور. به جای گام برداشتن با ملت سعی کردم آنها را به جلو بدوانم. من تاریخ و جغرافیای منطقه را ندیده گرفتم و سعی کردم از ایران آسیائی مسلمان، کشوری همانند يك مملکت اروپای غربی بسازم. یکی دیگر از گناهان من هم که برای آن نمی توانم عذری بیاورم این بود که من تاج و تخت را به ارث بردم و پس از من فرزندم آن را به ارث خواهد برد و چون برای آینده وی نگران بودم لذا تصمیم گرفتم که راه جدیدی در پیش پایش بگذارم و در حقیقت غیرممکن را عملی سازم و عوض نشدنی را دگرگون کنم. می خواستم افرادی در اطراف خود گرد آورم که نسبت به پادشاه وفادار و صادق باشند تا بعدها بتوانند ولیعهد را در اداره امور مملکت یاری دهند و اکنون اعتراف می کنم که در این راه شکست خورده ام.

شاه همچنین صحبت های بسیاری کرد که من در زمان حیاتش آن را منتشر نکردم. او گفت که بزرگترین اشتباهش این بود که از مردم خود فاصله گرفت و آنها را بچه صغیر می پنداشت. شاه گفت نمی دانستم که آنها هم به همان چشم به من نگاه می کردند و متوجه نبودم که وقتی رهبری چنین فاصله ای بین خود و مردم به وجود می آورد به اطرافیان خود چنان غرور و قدرتی می دهد که آنها این فاصله را به آسانی پر می کنند. آنها ادای رهبر را در می آورند و ابزار را بکار می گیرند و حتی زبانش را به عاریه

می گیرند و اینجاست که بجای يك رهبر، يك پادشاه، دهها رهبر و پادشاه بوجود می آیند.

این اشتباه بزرگی بود که من تنها امروز به آن پی برده ام و با وجود آنکه بارها تاریخ را خوانده ام و با فنون کشور داری آشنا بوده ام و بازی با قدرت و خزیدن بر تخت سلطنت را آموخته ام با وجود این به اشتباهات خود باید اعتراف کنم. من از تاریخ عبرت نگرفتم و این تاریخ است که به ما می آموزد تا از آن چیزی نیاموزیم و بهمین علت است که خطاهای من بازم تکرار خواهد شد. حتی اگر خود من بار دیگر بر تخت سلطنت تکیه بزنم آن خطاها را تکرار خواهم کرد. من نماینده يك سلسله منقرضه هستم. سلسله پادشاهان و جانشینان آنان.

شاه طالع بدی را برای خود می دید و سعی می کرد آن را به فراموشی بسپارد. وی پس از آن که در سال ۱۹۵۳ بنا به نصیحت سازمان سیا از ایران خارج شد همیشه منتظر آن بود که آن حادثه تکرار شود. وی گفت که يك افسانه قدیمی پارسی این فکر را در وی بوجود آورده بود. وی همچنان گفت که کف بینی در سوئیس به او گفته بود که يك بار تورا از کشور بیرون می کنند و يك بار خودت کشور را ترك خواهی کرد و باوجود آنکه خروج او از ایران تنها سه روز بطول انجامید ولی آن فال بد برای همیشه در رؤیاهایش باقی ماند.

در سال ۱۹۵۵ يك بار در خواب دیده بود که از هواپیمائی به بیرون پریده است ولی چتر نجات او باز نمی شود. در همان هنگام در ملاقات با دوست قدیمی خود کرمیت روزولت نماینده سازمان سیا ماجرای خوابی را که دیده بود تعریف کرد. روزولت جواب داد من فکر می کنم اعلیحضرت به آموزش طرز استفاده از چتر نجات نیازمندند.

۲۵ سال پس از آن ماجرا بود که یکی از امراء ارشد ارتش آمریکا یعنی ژنرال هایزر به شاه نصیحت کرد که از کشور خارج

شود. شاه از ایران بیرون رفت و دیگر هرگز بازنگشت. شاه می دانست که آمریکاییها بودند که او را بر تخت سلطنت نشانند و آنها بودند که او را از آن تخت پائین کشیدند. شاه فراموش نکرده بود که هشت تن از رؤسای جمهور آمریکا وی را دوست بزرگ خود در خاورمیانه می دانستند و فراموش نکرده بود که وی سخن آنان را باور کرده بود ولی هرگز متوجه این نکته نشد که دوستی همانند دشمنی درجات مختلفی دارد و علاوه بر آن می تواند شخصی و یا مصلحتی باشد.

رهبران آمریکا و کارگردانان سیاست آن عوض شدند. وسائل و شیوه های بین المللی و فشار بر منطقه خاورمیانه متنوع شد. در فرهنگ های سیاسی لغات و معانی جابجا شدند. فرهنگهای سیاسی تصحیح شده ای در واشنگتن، مسکو، لندن و پاریس منتشر شد که باهم مغایر بودند. ولی شاه بدون توجه به این دگرگونیهای سیاسی همچنان و بدون تغییر باقی ماند. هم پیمانان وی به راه افتادند، آمریکاییها به حرکت افتادند ولی او همچنان ساکن باقی ماند و اکنون اعتراف می کند که اشتباه کرده بود.

گمان می کنم کسینجر اولین کسی بود که پایان دوره شاه را پیش بینی کرد. وی هنگامی که در ۳۰ مه ۱۹۷۲ به اتفاق پرزیدنت نیکسون از ایران دیدن کرد با استفاده از چشمان تیزبینش توانست آنچه را که دیگران نمی دیدند ببیند و در گوش نیکسون زمزمه کرد کسی که در مقابل ما ایستاده اسماً امپراطور است و عملاً يك ديكتاتور است. وی همچنان با شامه عقاب مانندش بوی مرگ را استشمام کرد و مطمئن بود که شاه ایران جسد شاه سابق است.

پس از انقلاب اسلامی پرزیدنت نیکسون و مشاورش کسینجر مورد ملامت قرار گرفتند. مخالفان آن دو بر این عقیده هستند که نیکسون و کسینجر هر دو از فساد و بی بند باری دستگاه حکومت شاه با خبر بوده اند و بر آنان واجب بود که از شر آن خلاص می شدند. کسینجر در کتاب خود (سال های کاخ سفید) از نیکسون دفاع می

کند و می گوید راهی جز اعتماد به شاه نبود. در آن زمان ۱۵ هزار کارشناس روسی در مصر بودند و سوریه تا خرخره در اسلحه روسی غرق بود. انگلیسی ها شرق سوئز را تخلیه کرده و اعلام داشته بودند که قادر به دفاع از کشورهای خلیج فارس، ترکیه و یونان نخواهند بود و برای آمریکا جز ایران و عربستان سعودی در منطقه باقی نمانده بود.

سیاست آمریکا بر دو بازوی تهران و ریاض تکیه کرد در حالی که روس ها به سوی منطقه می خزیدند. کسینجر اضافه می کند این برای آمریکا افتخار نیست که اکنون به دوست ۳۷ ساله خود حمله کند. کارتر این حقیقت را می دانست که هنگام سفر خود به ایران در آغاز سال نو ۱۹۷۹ لیوان شامپاین خود را به افتخار شاهنشاه و شهبانوی ایران و بسلامتی جزیره آرام این دریای متلاطم نوشید؟

آیا مناسبت فرخنده سال نو جیمی کارتر را به دروغ گفتن وا داشته بود و یا این حقیقت داشت که رهبران کاخ سفید از انقلاب درونی و در حال تکوین ایران بی اطلاع بودند و در حالی که سازمان های اطلاعاتی و امنیتی آنها از مدت ها قبل برای برانداختن شاه فعالیت می کردند و با مخالفان وی و خمینی در تماس بودند.

در پاسخ به این سئوال روزنامه نگاران فراوانی قلم زده اند ولی شاه با انتشار فصلی از خاطرات خود تحت عنوان پاسخ به تاریخ از همه جلوتر افتاد. وی آمریکارا متهم کرد که به وی نیرنگ زده و او را سرنگون کرده و به خمینی فروخته است ولی در این معامله آمریکا نیز مغبون شده است. شاه ۲۶ میلیارد دلار اسلحه های مدرن برای ارتش ایران از آمریکا خرید اما خمینی حتی یک دلار در این راه خرج نکرد و حتی یک بشکه نفت هم به آمریکا نفروخت. آمریکا در پاریس دری برای مذاکره با همنشینان خمینی باز کرد ولی خمینی در تهران در و پنجره هارا در برابر آنها بست و ۵۰ آمریکائی را از همه مهمتر حیثیت و غرور آمریکارا به گروگان

گرفت.

چهل روز قبل از درگذشت شاه انورسادات دو گزارش مفصل برای من فرستاد که شاه آنها را نوشته بود. اولی درباره اوضاع ایران قبل از خروج شاه و دومی درباره اوضاع ایران پس از خروج شاه و امکان بازگشت او به ایران بود.

گزارشها در بیش از يك صد صفحه تنظیم شده و تماماً بر آمار و ارقام و اطلاعات موثق متکی بود و با اعصابی پولادین نوشته شده بود.

نویسنده قلم را چون کارد جراحی به دست گرفته و مانند جراحی که تصمیم گرفته باشد انسانی زنده را آزمایش کند بدون توجه به فریادهای وی و ضجه اطرافیان این دو موضوع را مو به مو تجزیه و تحلیل کرده است. طبیعی بود که شاه آنچه را که در ایران می گذشت نمی دید ولی به وسیله رادیو و مطبوعات ایرانی و خارجی و تلفن و بالاخره طرفدارانش مرتباً در جریان اوضاع ایران بوده است.

وی ایمان آورده بود که طرفداران زیادی دارد ولی قادر به رهبری آنان نیست. نخست به سبب دوری و دیگری به سبب بیماری و این درحالی امکان داشت که قدرت در دست او قرار داشت و او تنها مصدر تمام اختیارات بود. امیدی بر انقلاب بدون او هنوز وجود نداشت. شاه برای سادات اعتراف کرد که یکی از دوستان به وی پیشنهاد کرده بود که از نیروی هوایی برای بازگشت به قدرت استفاده کند و این باریدون کمک آمریکا تاج و تخت خود را بازگیرد. شاه اضافه کرد فکر بسیار خوبی بود ولی دوست من نمی دانست که نیروی هوایی ایران از واشنگتن دستور می گیرد نه از من. شاه در دوسه سال آخر سلطنت خود به این نکته پی برده بود. شاه علت این کار را نارضایتی آمریکا از روش مستقل خود می دانست که خارج از اراده کاخ سفید بود.

از لحظه ای که شاه برای اولین بار پا به خاک مصر گذاشت با

او به دوچشم نگاه کردیم نخست وی دوستی بود که در موقع تنگنا به مصر کمک کرده بود و دیگر شخصیتی بود تاریخی و پادشاهی بود مستبد و قدرتمند. مطبوعات مصر هرکدام به سهم خود به نقد از سیاست و فلسفه حکومت و رهبری وی پرداختند و مجله (اکتبر) کلیه مقالات مخالفان را چاپ می کرد.

شاه به سادات گفته بود که می خواهد فصل جدیدی به کتاب (پاسخ به تاریخ) اضافه کند. بعد به من قول داد که آن فصل را برای چاپ در اختیار مجله اکتبر بگذارد. حتی درباره میزان حق التحریر با من به چانه زدن پرداخت. گرچه قرار شد حق التألیف به یکی از مؤسسات خیریه پرداخت شود.

آری شاه سازنده بخش عظیمی از تاریخ ایران بود و سقوطش یکی از پیش آمدهای مهم خاورمیانه است که با مرگ او به پایان نرسیده است. پادشاهان چون زلزله و آتشفشان پس از خود اثری عمیق برجای می گذارند. شاه این رامی دانست و آن را طبیعی می پنداشت. وی شخصی معمولی نبود. وی ترجیح می داد که تاریخ وی را هنگامی که زنده است محاکمه کند نه پس از مرگش.

اعلامیه سازمان عفو بین المللی در باره حقوق بشر در ایران، دوران شاه را که طی آن این سازمان اعلام کرده بود در هیچ کشوری مانند ایران حقوق بشر مورد تجاوز قرارنگرفته همه به یاددارند. شاه هزاران نفر از مخالفان خود را به زندان افکند. مخالفان شاه بیشتر کسانی بودند که در سالهای اخیر از روستاها به شهرها مهاجرت کرده اما ازهم آهنگ کردن خود باتغییرات اقتصادی و فرهنگی عاجز مانده بودند. اما مخالفان اصلی وموثر وی راآخوندها تشکیل می دادند که شاه جلوی منبع درآمد و قدرت مذهبی را از آنان گرفته بود.

ایران روزیروز فرنگی تر می شد. آزادی های سبک غربی توسعه می یافت و ایران کم کم ازاسلام دور می شد و در این میان آیت الله خمینی ازپاریس رسید. آمد تا باحربه دین آنچه را که

سیاست فاسد کرده بود اصلاح کند. آمد تا با رحمت آثار ظلم را از جا برکند. آمد تا طاغوت کاخ نشین و وحشت آفرین زندانها را براندازد. ولی راه به قدرت رسیدن یکی است و خمینی هم همان راه را برگزید و دیری نپایید که او هم شاه جدیدی شد. ایرانیان به گروه ها و احزاب سیاسی و دینی و مذهبی تقسیم شدند. چوبه های دار برپا شد و خونها جاری گشت. خیابانها با تظاهرکنندگان پرشد و اداره ها و کارخانه ها و مؤسسات از کارگر و کارمند خالی گشت. قضاوت ملت ایران درباره شاه سریع تر از قضاوت تاریخ بود. ولی قدر مسلم آن است که قضاوت ایران درباره شاه جدید با تاج سیاه و (عمامه) واصح خواهد بود.

خمینی هیچ چیز به ایران نداد ولی از ملت ایران بخاطر آن که در زمان شاه در زیر سلطه او قرار داشت انتقام گرفت. ملت در رهائی از رژیم وی در تلاش خواهد بود زیرا خواهان شاه جدیدی نبودند.

گرچه شاه مرد ولی آثار وی در يك سال و بیست سال از بین نخواهد رفت. خمینی زنده نخواهد ماند و دردوران حکومتش چیزی نصیب ملت ایران نخواهد شد. وی نه از سیاست چیزی می داند و نه از دین باخبر است. با وجود آن که شاه همیشه با این جمله خود که در خاطراتش در زمان دانشجویی در سویس نوشته است افتخار می کرد ولی آن را با موضوعات دیگر به فراموشی سپرد. وی می گوید انضباط بدون دموکراسی به استبداد منتهی می شود و دموکراسی بدون انضباط به هرج و مرج خاتمه می یابد. البته انضباط در کلیه امور لازم است ولی برداشت شاه از آن کلمه چنان بود که باعث اعتراض سازمان عفویین المللی شد. شاه حتی در مورد خودش نیز این سنگدلی را به کار می برد و ی به معنی تمام کلمه آدم با انضباطی بود. عادات و ساعات کارش را هرگز عوض نمی کرد و قادر بود دردش را پنهان کند. وقتی که درد را حس می کرد بدون اظهار شکایت بسوی بیمارستان روانه می شد و عقیده

داشت که مرض نقطه ضعف است ونباید آن را بروز داد زیرا باعث خوشحالی دشمنان و عاملی در بهم خوردن گردش دستگاہهایی خواهد بود که بر قدرتش متکی هستند.

وقتی که دردانشگاه تهران مورد اصابت گلوله قرار گرفت درحالیکه از گونه و لبهایش خون می چکید خود را با اتومبیل به بیمارستان رساند و پس از پانسمان از رادیو با ایرانیان سخن گفت تا نپندارند که حادثه کشنده بوده است. زمانی که در یافت به سرطان مبتلا است ترجیح داد کسی از آن باخبر نشود، فرح از جریان با خیر شد ولی هرگز قادر نشد این مسئله را با شاه در میان بگذارد. در بیمارستان آمریکا و بیمارستان المعادی پزشکان گواه بوده اند که وی حتی يك آه نگفت و يك فریاد نکشید و عجب آن که از پسرش رضا خواست که جریان عمل جراحی و برداشتن طحال وی را تماماً بر روی فیلم ضبط کند تا وی بتواند بعداً آن را ببیند. فرزندش نیز تمامی جریان را فیلمبرداری کرد و حتی تا اندازه ای هم مزاحم کار جراحان شد و گوئی فراموش کرده بود که پدرش زیر عمل جراحی قرارداد اما دستور دستور پدر بود و باید اجرا می شد. زیرا وی نیز چون پدرش آدم بسیار با انضباطی است. شاه موقعی که متوجه شد پزشکان گیج و مبهوت شدند به آنها گفت: نمی خواهم مانند تیتو زنده بمانم.

در قدرت پزشکان بود که خون وی را عوض کنند و آنگاه با مواد شیمیائی گلبول های سفید مبتلا به سرطان را از بین ببرند و این روش را برای زنده نگهداشتن وی همچنان ادامه دهند. با این طرز معالجه می توانستند شاه را بطور مصنوعی زنده نگاه دارند ولی وی طالب این نوع زندگی نبود. وی خواهان مرگ هم نبود. زیرا در آخرین جمله اش خطاب به پزشکان گفت: لطفاً روی يك روش معالجه سریعتر و کم عذاب تر توافق کنید.

مسئلاً اگر از شاه می پرسیدند که آیا مایلید مانند تیتو به ۹۰ سالگی و یا مانند برژنف به هشتاد سالگی و یا مثل ریگان به هفتاد

سالگی برسید ولی با معالجه شیمیائی؟ آیا موافقت می کرد؟

انسان مرگ را انتخاب نمی کند مگر آنکه مأیوس شود و شاه با یأس بیگانه بود. وی مرگ را انتخاب نکرد بلکه از پزشکان خواست که راهی باعذاب کمتر برای عمری طولانی تر بیابند و همانطور که پزشکان برسر مرگ شاه اختلاف دارند مورخین درباره سقوطش. پزشکان می گویند سرطان شاه رانکشت بلکه مواد شیمیائی که برای معالجه سرطان وی بکار می رفت وی را از پا درآورد. شاه مریضی بود که از دارو مرد نه از درد. مورخین نیز عقیده دارند که ایران را فقر از میان نبرد بلکه ایران را دگرگونیها و پیشرفتهائی که شاه خواهان آن بود به زانو درآورد. وی اعصاب ملت را داغ کرد و برای تخفیف درد مسکن های فراوانی برای آنان تجویز نمود. شاه طبیبی بود که يك عمل جراحی موفقیت آمیز بر پیکر ایران انجام داد ولی بیماردرپایان عمل درگذشت. لذا می توان گفت مرگ شاه و انقلاب در ایران هردو زائیده راههای معالجه اند تامعلول مرض. و بالاخره همه چیز به پایان رسید و این نظر ملت مصر بود. روزی که شاه شاهان به مصر پناه آورد کره زمین در برابرش هرروز کوچک تر می شد زیرا حتی قادر نبود که جائی را برای درد کشیدن و به خاک سپرده شدن بیابد. پادشاهی بدون تاج و تخت و بدون قدرت و حرکت و بدون آن که سودی برای مصریان داشته باشد برآنها وارد شد ولی ما از او سپاسگزاربوده ایم و می خواستیم به او نشان دهیم که تاجه اندازه درباره او فکر می کنیم و احساسات ما درباره اش چگونه است. می خواستیم حقیقت آنچه را که می گفتیم و ایمانمان را به خداوند و قضاو قدر نشان دهیم و در این میان ماهیت دوستان بسیاری برما روشن گشت. پادشاهان و شاهزادگان و رؤسائی که ادعای مسلمانی می کنند و آنها که بظاهر بخشش را راهی برای زندگی می دانند و پذیرائی را در سخاوتمندی می پندارند همه چیز تمام شد. من قبلاً شاه را ۱۹۷۱ در جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران دیده بودم، مراسمی که ۵۰۰ میلیون

دلارخرج برداشت.

من شاه را در اسوان پس از خروج از ایران دیدم و این بار آغازی بود برای يك پایان و بالاخره در مسجد الرفاعی بر جنازه اش نماز گزاردم و این پایان پایان بود.

هنگام نماز در گوشه‌هایم این حدیث الهی طنین انداز بود که خداوند در روز رستاخیز از ما خواهد پرسید: چه کسی پادشاه امروز است؟ و خداوند خود پاسخ خواهد داد: خدای یکتای قادر متعال.

محمدرضا شاه پهلوی در قاهره به يك خبرنگار مصری چنین گفت: سه بار برای ویرانی ایران اقدام شد. بار اول در سال ۱۹۰۷ بود که انگلیس‌ها و روسها ایران را بین خود تقسیم کردند. بار دوم در سال ۱۹۴۱ بود که انگلستان و شوروی با اشغال ایران برنامه قطعه قطعه کردن آن را طرح کردند. اکنون برای بار سوم است ولی این بار در لباس مذهب برای تجزیه و نابودی ایران تلاش می‌شود. این بار می‌خواهند نوع تازه‌ای از استعمار را به نفع کشورهای سرمایه داری به ایران تحمیل کنند.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد:

شاید اکنون همه بتوانند دریابند که چرا انقلاب سال ۵۷ به وقوع پیوست تا همه چیز را متوقف کند. اگر برای من این امکان باقی بود که در دوران کوتاهی از زندگی که در پیش داشتم برنامه‌های وسیعی را که در دست اقدام بود به سامان برسانم مسلماً ملت ایران از قدرت و رفاه بی‌مانندی برخوردار می‌شد. درست این همان کاری بود که نباید بشود.

من اگر حیات داشته باشم فقط تا ده سال دیگر بعنوان پادشاه انجام وظیفه خواهم کرد یعنی تا پایان اجرای برنامه‌های عمرانی بنیادی، آن هم برای این که بتوانم بر حسن اجرای این برنامه نظارت کنم. از آن پس باز هم در صورتی که زنده باشم زمام امور را به دست

جانشینم خواهم سپرد و خود از کارکناره گیری می کنم.

شاه در مصاحبه ای در سال ۱۹۸۰ در قاهره چنین گفت:

من می کوشیدم تا به مردم ایران بگویم شما می توانید به کمک شخصیت خود و قدرت منابع خویش يك ملت مقام اول در جهان باشید در حالی که اکنون به این مردم تلقین می شود که شما ملتی فقیر و مستضعف هستید که حق این بلند پروازها را ندارید و برای تحقق آن سازمان نیروهای اتمی را بستند و کارخانه ها را از کار انداختند و برنامه های عمرانی را متوقف ساختند. زیرا اینها می خواهند ایران کشور فقیری باشد تا آسانتر بر آن بتوان حکومت کرد. در منطق اینها باید مردم ایران در سرزمینی از گرسنگی بمیرند. امیدهای این ملت تاکنون در ظلمت قرون وسطائی فرو رفته است. بارها می پرسم که سرنوشت آن همه طرح های عمرانی که با خون جگر به وجود آمده چه خواهد شد؟

شاه همچنین گفت: در ایران امروز نه حکومتی به مفهوم واقعی وجود دارد و نه دولتی. آنچه امروز در ایران می گذرد يك جریان ضد انقلابی است به منظور نابودی همه دستاوردهای ملی. بجای آن (تمدن بزرگ) که من برای مملکتم خواسته بودم امروز ایران بجاناب (وحشت بزرگ) می رود و آنچه در پایان این راه می بینم متأسفانه واقعیتی بازم وحشت انگیز تر است. یعنی تبدیل ایران به (ایرانستان).

باربارا والترز خبرنگار معروف آمریکائی که چندین بار باشاه و فرح مصاحبه کرده چنین می نویسد:

در طول فعالیت روزنامه نگاری ام با زنان بسیاری آشنا شدم. در این میان تنها دو زن توانستند در من اثر زیاد بگذارند. فرح پهلوی همسر شاه ایران و جهان سادات همسر انور سادات.

فرح پهلوی هنگامی که دانشجوی معماری پاریس بود به شاه معرفی شد و داستان زندگی او شبیه افسانه می ماند. او با هوش و

فراست و باشخصیت و حساس می باشد. وقتی برای اولین بار او را دیدم احساس کردم که يك زن معنوی و والاست که نسبت به شاه درك بهتری از مردم دارد. در مصاحبه ای که باشاه داشتم فرح در کنارش نشستہ بود. از شاه پرسیدم که آیا می خواهد فرح جانشین او باشد تا ولیعهد به سن قانونی برسد. شاه گفت نه فکر نمی کنم برای زن ها چنین مسئولیتی خیلی زود است. فرح که ساکت نشستہ بود از او پرسیدم چه احساسی در مقابل این مطلب دارد؟ با متانت گفت برخی مسائل را مردان نمی توانند درك کنند. شاه بسیار صریح و رک گو بود اما فرح بسیار محتاط و سنجیده سخن می گفت و در واقع فرح از نظر رعایت مسائل روابط عمومی بسیار قوی تر از شاه بود. فرح را در ماساچوست در حال تبعید دیدم. می گفت کلید خانه اش را در کیف دارد. در خیابان قدم می زند و در ترافیک گیر می کند. می گفت برای آزمایش پزشکی رفته بودم ضمن پاسخ ها گفت (اسمم فرح پهلوی است شوهرم فوت کرده و ورقه بیمه ندارم و شغلی هم ندارم و بیکارم)

درباره آخرین روزهای شاه گفت: من بیش از همیشه به او نزدیک بودم و بیش از هر زمان همسر مهربانی برایش به شمار می رفتم. خاطرات همسرم همیشه برای من عزیز و زنده است. پرسیدم می خواهی ازدواج کنی؟ گفت هرگز.

مجله آلمانی (یونته) از آخرین روزهای شاه مصاحبه ای با شهبانو فرح بعمل آورده که قسمتی از آن چنین است:

خدای من این زن چقدر تغییر کرده است. مدت زیادی بود او را ندیده بودم. از دوازده سال قبل در تخت جمشید هنگامی که او يك ملکه زیبا و با ابهت و در حقیقت ملکه رؤیائی يك سرزمین افسانه ای بود و حالا زنی دریاغ قصر قبه در قاهره قدم می زند که بکلی تغییر یافته است. لرز لب پائین همراه با لرزش پلک چشم چپ و حالت قدم زدنش خستگی مفرط درونی او را نشان می دهد. فرح

پهلوی می گوید: مرا ببخشید نگرانی من در مورد شوهرم بهیچوجه
مرا راحت نمی گذارد و هر لحظه در شبانه روز باید در انتظار واقعه
ای باشم.

به دقت به او نگاه می کنم. درست ۴۲ سال دارد. این برای
يك زن زیبا سن زیادی نیست به ویژه آن که ضمن زیبایی ثروتمند نیز
باشد، اما در چهره او بی خوابی های شبانه ناشی از افسردگی
وحشت و ناآرامی بخوبی نمایان است. از او می پرسم آیا زندگی
شاه در خطر است؟ جواب می دهد همیشه در خطر بوده است و در
حالی که شانه های خود را قدری به طرف جلو خم می کند مشغول
قدم زدن می شویم. فرح دوباره تکرار می کند بله زندگی او همیشه
در خطر بوده است اما این بار دشمنی دارد (سرطان) که به سختی
می توان بر آن غلبه کرد ولی دارد می جنگد.

قصر قبه محل اقامت تابستانی ملك فاروق شاه. مخلوع مصر
بوده است. سادات این قصر را برای اقامت شاه و خانواده اش
اختصاص داده است. قصر قبه بسیار بزرگ و مجلل است اما بیشتر
به يك زندان مجلل شباهت دارد.

فرح پهلوی يك سیگار مصری روشن می کند و می گوید:
گاهی احساس می کنم که مرده ام و روحم زندگی ام را زیر نظر
دارد درست مثل این که نقشی در يك تراژدی که پایان آن را نمی دانم
به من محول شده باشد. این يك احساس غیر قابل تصور است که
انسان در يك نمایشنامه ای شرکت داشته باشد که داستانش برایش
قابل درک نیست. دردناک اینجاست که افرادی نظیر ما و در موقعیت
فعلی ما مجبورند که خود را مقصر بدانند و این سؤال پیش می آید
که چه باید انجام می دادیم که چنین نمی شد. گاهی انسان خود را
مسئول همه کس و همه چیز می داند حتی اتفاقاتی که امروز در
ایران روی می دهد. امروز ما مطمئن هستیم که آلتی بوده ایم در
دست کسانی که از ما سوء استفاده کردند و يك استراتژی بخصوص
را دنبال می نمودند. این موضوع به سختی قابل قبول است که ایران

کشوری که در رژیم شوهرم يك ميليون کارگر خارجی را به کار گرفته بود امروز چهار ميليون بیکار دارد. آیا نباید در چنین شرایطی سؤال کرد که چه کسانی از این انهدام استفاده می کنند؟ برای ملاحا رفته رفته این مسأله دارد روشن می شود که کمونیستها آنها را در دست هایشان چرخانده اند.

در مورد نقش ساواک سؤال می کنم و می پرسم که برنامه ریزی این سازمان چگونه بود؟
فرح می ایستد در حالی که شانه های خود را بالا می اندازد می گوید:

ساواک؟ آیا می دانید که در تلویزیون ایران گروهی از کمونیست ها رخنه کرده بودند و با آزادی کامل تظاهرات علیه شاه را نشان می دادند و رادیو خبرهای آنان را تشریح می کرد؟ مطبوعات ایران به شدت به شوهرم حمله می کردند بدون آنکه نتیجه ای برای آنان داشته باشد. بعضی وقتها از خود سؤال می کنم که ساواک در سال های اخیر برای که خدمت می کرد؟ مسلماً خدمت آنان برای شاه نبود، بسیاری از کسانی که ساواک را اداره می کردند اکنون کماندوهای خمینی هستند.

اینها خاطرات ناخوشایندی هستند اما صحبت درباره آنها لازم است. همه چیز باید گفته شود و گرنه ... «قبل از این حرف به وضوح می لرزد» و گرنه دیوانه می شوم. با سکوت کامل به قصر باز می گردیم. فرح روی پله های بزرگ مرمرین قدم می گذارد و ادامه می دهد: يك قدم اشتباه برای مرگ ما کافی است.
شاه نمی توانست از من پذیرائی کند. فرح گفت که او بیمار تر از آن است که بتواند از این بابت معذرت بخواهد.

رضا پهلوی در مصاحبه ای درباره آخرین روزهای پدرش چنین می گوید:
س - آیا در ایام تبعید و زمانی که بیمار بود و در کنارش

بودید پدرتان شما را برای امروز و مقامی که می خواهید بدان برسید آماده ساخت؟ آیا به شما هشدارهایی داد یا نصیحتی کرد؟

ج - نه بیش از اینها بیمار بود و روحیه اش نیز مانند جسمش لطمه شدید دیده بود. جای آن نبود که ما او را بیش از آنچه بود تحریک و ناراحت کنیم. بیش از هر چیز برای ما معالجه و بهبودی او اهمیت داشت.

س - آیا از عمق نا رضائی ملت و شعله ور شدن احساسات مردم به سود خمینی شگفت زده نشده بود؟ آیا تعجب نکرده بود که ارتش که گفته می شد یکی از بزرگترین ارتش های دنیاست پیش چشمش از هم بپاشد؟

ج - بهتر است بگوئیم از به وجود آمدن ناگهانی گونه ای (فنا تیسیم) و تعصب گرایی در برابر وعده های پیرمردی که به شکل پاپانوتل است و مردم از این که همچون گوسفند به دنبالش راه افتادند و در نتیجه بروز این احساسات ملتی به آنجا می رسد که امروز ما رسیده ایم. پدرم کوشید به مردم اخطار کند که چه حوادثی ممکن است پیش آید ولی شاید دیگر دیر شده بود. تصور می کنم پدرم منظوری داشت و دست به اقدامی زد که تاکنون هرگز از آن سخن به میان نیامده و اکنون می خواهم به آن اشاره کنم. پدرم از سال ۱۹۷۴ بیمار بود و می دانست که دچار سرطانی کشنده است و ظرف ۶ تا ۷ سال از دنیا خواهد رفت. او می خواست به آهنگ سازندگی مملکت شتاب بخشد تا روزی که من جایش را گرفتم وارث کشوری شوم که همه پایه ها و زیر بنا ها را داشته باشد. به این دلیل نوعی نیاز به شتاب داشت. من به راستی او را سرزنش می کنم که حقیقت را به ایرانیان نگفت. اگر به آنان گفته بود که بیمار و درآستانه مرگ است و توضیح داده بود که چرا آنقدر به کارها سرعت بخشیده همه چیز فرق می کرد.

س - آیا شما درکانون خانواده از سال ۱۹۷۴ می دانستید که شاه با مرگ دست و پنجه نرم می کند؟

ج - نه هیچکس جز مادرم و پزشکان معالجش موضوع را نمی دانستند. تنها ۵ یا ۶ نفر بیشتر نمی دانستند. من در سال ۱۹۷۹ در نیورک به این راز پی بردم.

س - رفتار انورسادات چگونه بود؟

ج - رفتار و واکنش پرزیدنت سادات به نظر من رفتاری حاکی از شهامت فوق العاده بود. استقبالی که او از خانواده ما بعمل آورد گذشته از آن که نشان داد دوستی واقعی است مرا بیش از هر چیز تحت تأثیر قرار داد. تا ابد از او خاطره بسیار خوبی خواهم داشت. در جهان نیز همه شهامت و مردانگی او را تحسین کردند با آن که در سیاست دنیای امروز دوستی ارزشی ندارد. حرکت او که همچون برادری حقیقی، روزی که پدرم در گذشت به راستی ما را دلداری داد و به پشتیبانی اش از ما تأکید نمود برای من تکان دهنده بود. یادم هست پرزیدنت سادات چند لحظه پس از درگذشت پدرم به دیدار ما آمد و پس از آنکه دلداریمان داد پیامی به ملت مصر فرستاد و رحلت پدرم را اعلام کرد و به راستی محیطی انسانی آفرید. این رفتار او واقعاً مرا تکان داد.

س - در این دوره نخستین بار بود که پدرتان را بدون لباس نظامی می دیدید؟

ج - درست تر بگویم نخستین بار بود که پدرم را در قالب انسانی دیدم که مایل بود باشد. طرز واکنش نشان دادن او، اظهار نظرهای او و همه چیزهایی که می شنید دلش را می شکست، آنچه در کشورش می گذشت به ویژه خبر اعدام بسیاری...

س - آیا خود را مقصر می دانست؟ آیا مثلاً می گفت کاش این یا آن دیگر کار را نکرده بودم یا فلان کار دیگر را انجام داده بودم؟ می دانید که چه انتقاداتی از رژیم پدرتان می شد؟ از جمله عدم رعایت حقوق بشر و دستگیری ها و بازداشت های بی دلیل، روش های پلیسی، شکنجه، ساواک و همه چیزهای دیگری که اینقدر در غرب صحبتش بود. آیا او خود را مقصر می دانست؟

ج - می دانید هنگامی که انسان مسئول کاری است باید این قدرت را داشته باشد که فوراً تصمیم بگیرد، همه گونه فشار وجود دارد و انسان ممکن است درموردی دچار اشتباه هم بشود. طبیعی است هنگامی که انسان به گذشته می نگرد بسیاری چیزها را با تأسف و ندامت می بینند اگر امروز زنده بود تردید ندارم که می توانست به بسیاری از پرسشها پاسخ دهد و صمیمانه به شما بگوید که به نظر خودش چه اشتباهاتی کرده و چه اقداماتی را بایست انجام می داده ولی گذشته از همه اینها پدرم بیش از هر چیز عاشق ایران بود و کوشید به بهترین نحو بدان خدمت کند. ایران تنها مشغله فکری او بود بهمین دلیل تصور می کنم پس از آنکه تاریخ درباره او قضاوت کرد، همگان بتوانند حقایق را درباره او دریابند.

س - والری ژیسکار دستن اخیراً در تلویزیون فرانسه گفت که تصمیم داشته خمینی را از فرانسه اخراج کند ولی پدر شما با این کار موافقت نکرد آیا این ادعا صحت دارد؟

ج - بله درست است. موضوع برسر مخالفت یا موافقت با این پیشنهاد نبود مسئله در آن زمان بر سر اصول بود. در تمام این مدت فکر می کنم تمام تصمیماتی که پدرم گرفت تنها بر اساس اصول بود و نه دیگر مسائل.

رضا پهلوی طی مصاحبه دیگری چنین گفت: زمانی که پدرم آخرین لحظات عمر خود را می گذرانید به ژنرال احمد اویسی گفت (پسرم را تنها نگذار) لذا وی بطور دائم نزد من است. وقتی من برای دیدار خانواده ام به آمریکا می روم او هم به آمریکا می آید و خانواده اش مرا ملاقات می کند. او مرد فداکاری است.

پس از خروج پدرم از ایران شروع به شناختن ایشان مثل يك پدر نمودم. زیرا دیگر يك رهبر نبودند اما در مورد مادرم حرف مشابهی نمی توانم بزنم زیرا قبل از هرچیزی ایشان را همیشه بعنوان يك مادر می دیدم. در ماه های جولای و آگوست سال ۱۹۷۹ زمانی

که در يك محل در مكزيك دورهم بوديم برای اولين بار توانستم پدرم را بعنوان اين که يك پدر بود ببينم. در آن تاريخ پدرم در ميان تلخی های بزرگی قرار داشت و اين تلخی ها همانقدر که جسمی بودند روحی هم بودند. پدرم در سال ۱۹۷۴ متوجه شده بود که گرفتار سرطان شده است و مرگ خودش را می دانست و پذيرفته بود. منتهی به استثنای مادرم برای هیچکدام ما اين موضوع را علنی نساخته بود.

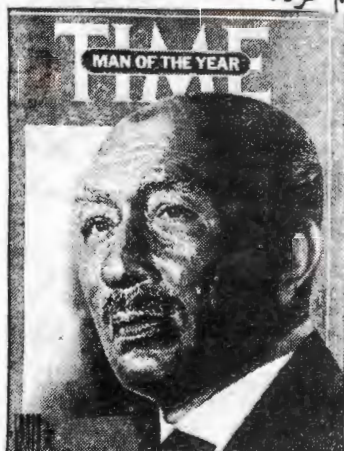
س - آن زمان ایشان را بعنوان يك پدر توانستيد دوست بداريد؟

ج - در طول آن يك ماهی که در مكزيك باهم گذرانديم برای اولين بار در زندگی حس کردم که پدری دارم. خیلی عوض شده بود و فرق زیادی بين زمانی که يك رهبر بود و زمانی که او را به صورت يك پدر دیدم وجود داشت. پدرم در زمانی که رهبر بود خیلی متفاوت بود. نمی خواهم بگويم اما بهرحال زمانی که افکار و نظرات ديگران درباره شما مهم باشند و مجبور باشيد به استناد بعضی شرايط معين زندگی بکنيد قاعداً رفتار هم متفاوت می شود. اگرهم مجبور به کنترل بشويد خواهی نخواهی شيوه نزديك به انسان ها متفاوت می شود. بنا براین اگر چنان شرايطی نباشد و حس نکنيد تابع رسوم و شرايطی هستيد لاجرم شخصيت اصلی هم آشکار می شود. برای نمونه بين ريگانی که در مزرعه هيضم می شکند و آن ريگان که در کاخ سفيد هست فرق زیادی وجود دارد، اما هر دوی آنها يك انسان هستند در دو موقعيت متفاوت، اين توصيف در مورد پدرم هم چنين است. در طول آن يك ماه که در مكزيك بوديم من شخصيت اصلی پدرم را دیدم و شناختم و اين يك خاطره گرم و پراز احترام برایم شده بود و برای اولين بار در آن زمان متوجه شدم که پدرم دارای شخصيتی خیلی مهربان و در فکر انسانها بوده و احساساتی پراز دوستی و محبت دارد.

س - بعنوان يك پدر در آن روزها چه حرفهائی به شما گفت؟

ج - چیزهای مهمی نگفت. من هم تلاش می کردم باعث ناراحتی ایشان نشوم و به عنوان يك خانواده در اطراف او بودیم و تنها هدفمان حمایت معنوی ایشان بود. اگر خیلی بیمار بود و مورد طرد تمام دنیا قرارگرفتن کسی را که خیلی دوستش می دارید ببینید، چیز زیادی نمی توانید بگوئید. ما هم درچنان شرایطی بودیم. ***

سرهنگ عیسی پژمان می نویسد: هنگامی که پادشاه در بستر مرگ در قاهره بود ارتشبدآریانا از پاریس بدون ویزا وارد مصر می شود. پس از سه ساعت انتظار در فرودگاه قاهره بالاخره اجازه ورود گرفته موفق به دیدار پادشاه می شود. چهار یا پنج روز قبل از فوت پادشاه بود. شاه او را می شناسد و بطرف او دست دراز کرده با ابراز تأسف از وضعی که برای کشور و ملت ایران پیش آمده کرده چنین می گوید: (آریانا وضع ایران درموقعیت حساس و خطرناکی است خود وهمکارانت با تمام تلاش سعی کنید ایران را نجات دهید و با تمام قدرت از ایران نگاهداری کنید.) آریانا دست شاه را می بوسد و قول می دهد تا آنجا که امکان دارد در اجرای فرمان شاه و برای خدمت به کشورش تا سرحد جانپازی اقدام کند. در مراجعت از قاهره بود که به تشکیل ارتش آزادی بخش ایران اقدام کرد و همیشه می گفت آخرین سخنان پادشاه برای من صورت وصیت و فرمان داشته و به آن عمل خواهم کرد.



محمد انورسادات

رئیس جمهوربا شهادت مصرکه جوانمردی اومورد تایید جهانیان قرارگرفت. او مرد سال و برنده جائزه صلح نوبل گردید. از سیاستمداران برجسته عصر حاضر بود.

درگذشت محمدرضا شاه پهلوی در قاهره

چهارصد و چهل و هشتمین پادشاه ایران

جهانا چه بی مهر و بدخو جهانی که باکس نسازی و باکس نپائی

سرانجام محمدرضا شاه پهلوی پس از ۳۷ سال سلطنت و ۶۱ سال عمر در روز پنجم مرداد ۱۳۵۹ در قاهره چشم از جهان فرو بست. آنها که طرفدار ادامه سلطنت او و خاندان پهلوی بودند و از دوران حاکمیتش خاطرات خوبی داشتند بسیار متأسف شده و اشکهایشان سرازیر گردید. آنها که عمری با او دشمنی می ورزیدند و خاطرات تلخی را از ایام سلطنت و حاکمیتش داشتند ابراز شادمانی نمودند در حالی که درگذشت هیچ انسانی آنهم مردی که در تاریخ ایران نقش مهمی داشته است نباید موجب خوشحالی باشد. بیماری سرطان شاه و درهم ریختن وضع کشور که سالها بر آن سلطنت داشت و اعدام دوستان و نزدیکانش او را چنان ضعیف و ناتوان کرده بود که خیلی ها می گویند دیدار شاه در آخرین روزهای عمر خیلی غم انگیز بود.

سعدی درباره بیماری پادشاهان چنین گوید:

یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردش چو دوک
چنانش در انداخت ضعف جسد که می برد بر زیر دستان حسد
که شاه از چه بر عرصه نام آوراست چو ضعف آمد از بیدقی کمتر است

ژیسکار دستن می نویسد: هنگامی که در سال ۱۹۸۰ با تأسفی دردناک از فوت شاه ایران در قاهره مطلع شدم به فکر شرکت در تشییع جنازه او افتادم. او دوست کشور ما بود و روابطی خوب و منطقی با ما داشت. هرگاه لازم می شد منافع فرانسه را در نظر می گرفت. با وزیر خارجه مشورت کردم مرا از شرکت در تشییع جنازه برحذر داشت و گفت شاه بهنگام مرگ رئیس دولت نبوده است و هیچ رئیس دولتی هم در تشییع جنازه اش شرکت نمی کند. عقیده نخست وزیر ماهم همین بود. فکر کردم همسرم را بفرستم به دلیل علاقه فراوانی که به شهبانو داشت. اما بعد به این نتیجه رسیدم که این نوعی تقلب است. یا باید خودم شرکت کنم یا هر راه دیگری بی معناست. بالاخره تصمیم گرفتیم سفیر ما در قاهره در مراسم شرکت کند و وسیله او پیامی برای شهبانو فرستادم. گرچه این تصمیم درست بود ولی در درون خودم در همانجائی که ارزش انسان برایش شکل می گیرد و ازمیان می رود هنوز خود را در مورد عدم حضور در مراسم خاک سپاری شاه ایران نبخشیدم. در حالیکه دیدم انور سادات با آن چهره روستائی اش در حال رهبری مشایعت کنندگان به چشم می خورد.

بهر حال آنچه بر سر ایشان آمد يك فاجعه است. يك مصیبت خونبار، زیر و رو شدن بسیار غم انگیز برای يك ملت شوربخت است. برای شاه ایران مصالح ایران واقعاً از مصالح شخصی اش مهمتر بود. در سال ۱۹۷۸ در زمان اغتشاش من (میشل پونیا توفسکی) را با پیام ویژه ای نزد شاه به تهران فرستادم. شاه آگاه بود که اگر برای سرکوب اغتشاشات از نیروی نظامی استفاده کند می تواند قدرت را حفظ نماید، ارتش کاملاً وفادار مانده بود و کافی بود که شاه دستور می داد تیراندازی کنند اما شاه گفت نه من این همه در این مملکت زحمت کشیده ام نباید دست به اقدامی بزنم که باعث کشتار هزاران تن از هموطنانم بشوم، هرگز چنین کاری را

نمی‌کنم. آرزو دارم که وجدان و آگاهی که او در حفظ منافع ملت بزرگ ایران نشان داد همچنین وجود داشته باشد.

رضا پهلوی در برنامه تلویزیونی با ژسکاردستن چنین گفت:
من بسیار تحت تأثیر شهامتی که در گفتن بسیاری از مسائل به خرج داده اید قرار گرفته‌ام. مسائلی که هنوز بسیاری اشخاص جرأت گفتن آن را ندارند. فاجعه اصلی مسئله تشییع جنازه پدرم نیست بلکه وضعیتی است که امروز در کشور ما به وجود آمده است. اگر وضعی در ایران به وجود آمده بود که به سود هموطنان من بود چگونه می‌توانستم به خود اجازه بدهم از آنچه اتفاق افتاده ابراز تأسف کنم. اما متأسفانه اینطور نیست. امروز هموطنان من خود را گروگان یک رژیم تروریستی می‌دانند و من به سهم خود آنچه در قدرت دارم انجام می‌دهم تا کشورم را هرچه زودتر نجات دهم.

مجله پاری مارچ از قول اشرف پهلوی چنین نوشت: به دستگاه نوار قلب برادرم چنانکه گوئی زندگی خودم به آن وابسته است نگاه می‌کردم. بادنبال کردن حرکت سوزن احساس می‌کردم که قلب خودم می‌تپد، نبض خودم می‌زند. روحم مشوش بود اما یک فکر بر سایر افکارم تسلط داشت. من هم باید با او دنیا را ترک کنم و پس از او نباید زنده بمانم. با خود گفتم اگر می‌خواهم همزمان با او بمیرم هم اکنون چیزی بخورم. می‌خواستم همانطوری که زندگی را باهم شروع کردیم باهم تمام کنیم. مثل آدم کوکی به اتاقم رفتم. مستی از قرص های خواب آور و الیوم را بلعیدم و منتظر خواب شدم. با خود می‌گفتم این چه عدالتی است که برادرم را وادار کرده تا آخرین ساعت عمرش را در تبعید در یک اتاق کوچک بیمارستان دور از هر چیزی که دوست دارد سپری کند. پاسخی نیافتم.

ساعت ۵ صبح هنوز شاه زنده بود. به دستگاه نوار قلب و سپس بخودش نگریستم که ناگهان متوقف شد. دست برادرم را در دست گرفتم، فهمیدم تمام کرده است. او را در آغوش گرفتم و

کاری را که هرگز در زمان حیات نکرده بودم کردم. تا جایی که دلم می خواست اورا بوسیدم. دستهایش، پاهایش، دلم نمی خواست او را ترك گویم. ماندم تا حس کردم دستهایش بی حس شده است، آن وقت از هوش رفتم. مرا به کاخ بردند ۱۰ قرص دیگر بلعیدم و گفتم این بار مؤثر خواهد افتاد، اما هیچ اتفاقی نیفتاد و سرانجام ناچار شدم بپذیرم که وقتی خدا کسی را نمی خواهد او را نزد خود نمی طلبد.

ساعت ۱۰ صبح ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ شاه ایران جان سپرد. وقتی درگذشت اردشیرزاهدی ومارک مرس آمریکائی از فرستادگان راکفلر کنار تخت او ایستاده بودند. امیر پور شجاع سرش را به دیوار تکیه داد و چنان شیون کرد که برایش نگران شدند. پزشکان لوله هارا از بدن شاه جدا کردند. فرح ازدکتر لوسا پیرنیا خواهش کرد حلقه ازدواج شاه را از دستش در آورد و به او بدهد. او يك جلد قرآن کوچک را از زیر بالش شاه درآورد. يك پرستار مصری چشمانش را بست. فرح و رضا گونه هایش را بوسیدند. يك نفر مخفیانه عکسی از جنازه گرفت و به پاری مارچ فروخت.

کسینجر گفت: (شاه در حالی مرد که همه دوستانش غیر از سادات اورا ترك نموده بودند.)

نیکسون گفت: (کاری که دستگاه دولتی ما کرد یکی از صفحات سیاه تاریخ آمریکا تلقی خواهد شد.)

راکفلر گفت: (تاریخ شاه را به عنوان يك رهبر مترقی که طی چند دهه در راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورش تلاش کرد یاد خواهد کرد.)

رادیو تهران گفت: (محمدرضا پهلوی، شاه شاهان و فرعون دوران مرد. در جوار قبرفرعنه و در پناه سادات در بدبختی و آوارگی مرد. در همان حال ناامیدی خوابید که فرعون و قشونش در دریا غرق شدند.)

سادات گفت: (شاه چندبار از تشییع جنازه ساده گفتگو کرد

ولی به تلافی آنچه برای ما کرد تصمیم گرفتیم با همان احترامی از او بدرقه کنیم که در زمان حیاتش از اودرکشورمان استقبال کردیم. (قبر شاه در مسجد الرفاعی آماده شد. همانجا که جنازه پدرش امانت بود و بعدها به ایران برده شد.

روز بعد فرح اعلام کرد که شاه قبل از مرگش وصیت کرده که جنازه اش را در میان امرای مقتول ارتش به خاک بسپارند.

اشرف پهلوی درباره تبعید پدر و برادرش چنین می نویسد:



پدرم که بنیان گذار ایران نوین بود در شهریور ماه ۲۰ توسط
قوای اشغالگر انگلیس از ایران تبعید شد و در آفریقای جنوبی
درگذشت.

برادرم که برای آبادانی و پیشرفتهای ایران گامهای بلندی
برداشته بود با اشاره قدرتهای بزرگ و بدست گروههای چپ و
عناصر افراطی مذهبی و برخی از عوامل به اصطلاح ملی گرفتار
سرنوشت پدرم شد و در تبعید اجباری چشم از جهان فرو بست. آنها
چون به ایران فکر می کردند و به ترقی و آبادانی ایران می
اندیشیدند و ایران ویران دوران قاجار را به ایران پیشرفته سال ۵۷
رسانده بودند به فرمان بیگانه ناپود شدند. تجربه نشان داد که وقتی
منافع بیگانگان به خطر می افتد با قدرت شیطانی خود رجال
سیاسی و کشوری هراجماعی را بدنام می کنند تا به دست مزدوران
و فریب خوردگان ناپود شوند.

سرانجام برادرم شاه ایران در ۵ مرداد ۱۳۵۹ دور از ایران و
در حالی که با تأثر و نگرانی بسیار شاهد ویرانی ایران به دست
ملایان بود در بیمارستان قاهره درگذشت. در حالیکه در صورت آرام
و غمناکش شصت سال زندگی پر از پیروزی و شکست و نشیب و
فراز فراوان بخاطر وطنش نمایان بود. بخاطر او دعا می کنم که این
آخرین فصل داستانی نباشد که ۶۰ سال پیش در خانه کوچک سربازی
در تهران آغاز شد. بخاطر او بخاطر ایران آرزو می کنم که این
داستان به گونه ای دیگر تمام شود.

روزنامه فرانسوی فیگارو نوشت (محمد رضا شاه بدون شك
از غم مرد تا بیماری. غم این که به چشم خود می دید که کشورش
در تاریکی و جهل و جنگ خانگی و دریای شوربختی و جنون و
تعصب دست و پا می زند.)

مجله (روزالیوسو) درباره درگذشت شاه چنین نوشت:
شایعات فراوان وجود دارد که شاه ایران در اثر مرگ طبیعی

در نگذشته است بلکه برای حل مشکل گروگانها توسط عوامل آمریکائی موجبات مرگ او فراهم شده است.

بر اساس این شایعات پزشکان مصری معالج شاه داروهای سرطانی را به مقدار دو برابر بیش از حد معمول برای وی تجویز کرده اند اما پزشکان مصری بلافاصله در مورد این شایعه عکس العمل نشان داده و متذکر شده اند که مرگ شاه بر اثر نتایج عمل جراحی برداشتن طحال اتفاق افتاده است و این عمل را پزشکان آمریکائی در قاهره انجام داده اند.

دکتر احمد شفیق یکی از جراحان معروف مصری در این مورد اظهار نظر کرده است که نمی توان عمل جراحی شاه را که باعث مرگ وی شد يك اقدام عمدی تلقی کرد زیرا طب آمریکائی قبل از شاه نیز قربانیان دیگری گرفته است.

دکتر بختیار می نویسد: شاه مرد مریضی بود. وخامت اوضاع ایران هم بیماری شاه را تشدید کرده بود. جز همسر و سه نفر از محارم هیچکس از بیماری شاه خبر نداشت. اخیراً اطلاع یافتیم که ژیسکاردستن هم از بیماری شاه اطلاع یافته بود و شاید دلیل او هم برای ورود خمینی به خاک فرانسه همین آگاهی بود. شاه امیدوار بود که به برکت دور شدن این مایه شر بتواند نفس تازه ای بکشد، غافل از این که پاریس از این نظر از عراق و سوریه بهتر است.

شاید برای شاه مرگ يك رهائی بود چه از نظر روحی و چه از نظر جسمی. آخوندها در ایران خیال می کردند که مردم با دریافت خبر مرگ او به رقص و پایکوبی مشغول خواهند شد ولی مردم شادی نکردند. علت واضح بود، در يك سال ونیم قبل وقتی شاه از ایران رفت مردم خوشحال شدند اما تجربه رژیم خمینی را نداشتند بهمین جهت هنگام مرگ شاه کسی از وی کینه ای به دل نداشت چون شاهد حکومت خمینی بودند. مردم بکلی بی علاقه و ناامید و دلسرد شده اند فقط گروهی از آخوندها از این پیش آمد خوشحال

رفیع زاده می نویسد: پس از فوت شاه در قاهره با شهبانو ملاقات کردم. از من پرسید که آیا آمریکائیا به ژنرالها برای سقوط خمینی کمک می کنند؟ گفتم اکنون آمریکائیا فقط به فکر نجات گروگانها هستند و خیال نمی کنم چنین کمکی را به ژنرالها بکنند.

شهبانو گفت انور سادات می گوید این آمریکائیا مثل بچه ای می مانند که باید با فشار چیزی را که دوست ندارند به آنها خوراند، بعضیها باید به آنها می گفتند که عدم حمایت آنها از شاه اشتباه است. من گفتم آمریکائیا تمام سعی شان را برای حمایت از شاه کردند. شهبانو گفت شما اشتباه می کنید آنها نه تنها از شاه حمایت نکردند بلکه فرش را از زیر پای شاه کشیدند. حالا درباره آینده ولیعهد چه فکر می کنید؟ گفتم بهترین کار این است که به تحصیلات خود ادامه بدهد و از سیاست دور باشد. شهبانو گفت متأسفانه در خانه نیست که اندرز شما را گوش بدهد.

شهبانو از سادات و همسرش خیلی تشکر کرد و گفت کارتر می خواست شاه را از پاناما به تهران بفرستد تا خمینی او را بکشد و ما از آنجا فرار کردیم مثل کولیاها. اگر کمک چند دوست نبود او را تحویل می دادند و کشته می شد. من گفتم خیال نمی کنم کارتر می خواست شاه را تحویل بدهد. شهبانو گفت شما نمی دانید که کارتر چنین قصدی داشت. شهبانو آنگاه از اردشیر زاهدی انتقاد کرد و گفت می خواهد به آمریکائیا بگوید که زاهدی نماینده خانواده سلطنتی نیست و مطالبی که می گوید عقاید خودش است. گفتم آمریکائیا می دانند که حالا آنچه زاهدی می گوید عقیده خود اوست.

شهبانو در گفتگوش نمی خواست مسئولیت خود را در سقوط رژیم بپذیرد و دیگران را سرزنش می کرد مثل اینکه هیچ چیز تغییر نکرده است.

۲۶ هفته بعد از مرگ شاه به قاهره رفتیم. قبلاً مرا به محل قبر فاروق و بعد به محلی که شاه دفن است بردند. (مسجد الرفاعی) يك قالیچه ایرانی روی قبر شاه انداخته بودند. مقبره با شکوه ناصر نزدیک اوست.

هیکل می نویسد: وقتی بیماری شاه ایران شدت یافت سادات شخصاً گزارشات روزانه سلامتی شاه را بررسی می کرد. وقتی شاه درگذشت سادات وصیت وی را باوجود اصرارملکه فرح نادیده گرفت و مصمم شد تشییع جنازه رسمی برگزار شود درحالی که تقاضای شاه و فرح مراسم محدود خانوادگی برای تشییع بود. پافشاری سادات برای انجام مراسم حتی منحصر به داخل مصر نبود بلکه می خواست تشییع جنازه بین المللی باشد لذا سران کشورهای زیادی را دعوت کرد. شخصیت هائی از قبیل نیکسون و کنستانتین پادشاه سابق یونان که (کارهای مالی شاه را اداره می کرد) حضورداشتند. هنگام سفر سادات به واشنگتن تلویزیون (آی - بی - سی) سادات را با شاه ایران مقایسه کرد. سادات به شدت خشمگین شد و گفت گرچه شاه ایران دوست صمیمی او بود اما از مقایسه او با شاه و قرار گرفتن آنها در يك سبد آزرده خاطر می باشد. سادات می گفت این ها مرا با شاه ایران مقایسه می کنند. در آمریکا به من حمله می شود و هدفشان این است که نشان بدهند سرنوشت من مثل سرنوشت شاه خواهد بود.

روزنامه اعدام چنین نوشت: شاه در آخرین روزهای زندگی خود به پزشکانی که مجدانه کوشش می کردند او را زنده نگاه دارند گفت من دوست ندارم زنده بمانم و ماه هاماوند تیتو در حال اغماء در دستگاه های مختلف پذیرائی کردم. يك روز قبل از مرگ وصیت کرد که مرا در کفنی که از ایران آورده ام دفن کنید و خاک ایران را به آن بپاشید.

مراسم تدفین: به دستور سادات پیکر شاه پس از مراسم غسل و گزاردن نماز میت به وسیله رهبر شیعیان مصر در تابوتی که به پرچم سه رنگ ایران و نشان شیر و خورشید پوشانده شده بود بردوش سربازان نیروی دریائی مصر قرارگرفت و به ارابه مخصوص سلطنتی منتقل گردید. پشت سر ارابه خانواده سلطنتی و پرزیدنت انور سادات در لباس نظامی، نیکسون و مقامات دیگر، سفرای کشورهای انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، آمریکا و اسرائیل و کلیه رجال مصر جنازه شاه رامشایعت می کردند. وقتی ارابه حامل پیکر شاه به محل مخصوص رسید پرچم آبی سلطنتی ایران نیم افراشته گردید و سرود شاهنشاهی نواخته شد و برای آخرین بار به افتخار مردی که ۳۷ سال درسیاست دنیا سهم بسزائی داشت ۲۱ تیر توپ شلیک شد و سپس برای امانت به مسجدالرفاعی که در قرن نوزدهم بنا شده است و پیکر رضاشاه را نیز سالها در خود به امانت نگاه داشته بود حمل گردید.

جنازه محمدرضاشاه پهلوی بردوش فرزندان

روزنامه آرا درباره مراسم خاکسپاری شاه فقید ایران چنین می نویسد:

با اعلام در گذشت شاهنشاه ایران نگرانی حاکم برفضای بیمارستان معادی قاهره تبدیل به سکوتی اندوهبار شد. خاندان سلطنت و دوستان نزدیک که چندشب در بیمارستان بسر برده بودند می گریستند و بیماران مصری و کادر پزشکی بیمارستان در این اندوه شریک بودند و به ولیعهد و شهبانوتسلیمت می گفتند.

شاهنشاه بر روی تختی آرمیده بودند. برلبانش همان تبسم همیشگی نقش بسته بود و درچهره اش وقار و آرامش دیرینه دیده می شد. دستهای پرتوانی که ۳۷ سال تمام برای مردم ایران در حرکت بود باز ایستاد.

انورسادات با چشمانی اشکبار به خاندان سلطنت ایران
تسلیم می‌گفت.



روز سه شنبه ۷ مرداد مراسم تشییع جنازه از کاخ عابدین با
عظمتی در خور يك شاهنشاه بسوی مسجد رفاهی برگذار شد.
پیکر شاهنشاه فقید مستور به پرچم سه رنگ ایران باشیر و خورشید
بود. در برابر گارد احترام توسط افسران مصری بر روی عراده توپ
قرار گرفت. سرود شاهنشاهی توأم با آوای گریه ایرانیان در فضا
پیچید.

آنگاه عراده توپ در حالی که انورسادات و ولیعهد ایران و شهبانو و خاندان سلطنت و نیکسون و کنستانتین و سفرا و شخصیت های بلندپایه سیاسی و نظامی و فرهنگی و مذهبی مصر و افسران حامل نشانهای شاهنشاه و گروهی از ایرانیان که از چهار نقطه جهان رسیده بودند به حرکت درآمدند. در فاصله سه کیلومتر کاخ عابدین تا مسجد رفاعی بیش از یک میلیون نفر از مردم قاهره در دو طرف مسیر گردآمده با فریاد (لااله الاالله) از شاهنشاه فقید ایران وداع کردند.

توصیف این احساسات بی شائبه امکان پذیر نیست. در این روزملت بزرگ مصر درسی از حقشناسی و عظمت فرهنگی خود را به جهانیان آموخت. این احساسات بی شائبه التیامی بود برای گروه بزرگ ایرانیانی که پیکر شاهنشاه را بدرقه می کردند.

سه بانوی ایرانی با لباس سیاه خود را از اروپا به قاهره رسانیده بودند و چون ویزا نداشتند و مأمورین گمرک فرودگاه قاهره از قصد آنان آگاه شدند برای آنها ویزای ورود صادر کردند. آنها نیز گفتند آماده ایم تا برآرامگاه شاهنشاهی اشک بریزیم که به کشور ما خدمت فراوان کرده است.

رضا پهلوی ولیعهد ایران گفت پدرم نموده است. روان او جاویدان است و نگران ملت و کشور ایران می باشد. او عاشق ایران ایران بود و در راه سرفرازی ایران کوشید. ما هم راهش را ادامه خواهیم داد.

بدینگونه شاهنشاه ایران به ابدیت پیوست. شاهی که همه رنجها و دردها نتوانست ذره ای از اعتقادش به ملت ایران بکاهد. با این طرز حماسه زندگی مردی که در آتش عشق خود سوخت پایان یافت. زندگی سیاسی او با توفانی در شهریور ۱۳۲۰ آغاز شد، کشوری که زیر آرایه جنگی متفقین بود و (هزارفامیل) بر آن حاکمیت داشتند، حکومت و مجلس در دست زمینداران و متنفذین محلی بود، روحانیت به انگیزه اشتراک منافع با فتوادلیزم در کنار

آنان قرار داشت. حزب توده تازه قد برافراشته بود. طبق نوشته چرچیل محمدرضا شاه در امضای قرارداد با متفقین که ۶ ماه پس از پایان جنگ کشور را تخلیه کنند نقش اساسی داشت. رهائی آذربایجان و کردستان با تدبیر شاه صورت گرفت. شاه فرمان نخست وزیری دکتر مصدق را صادر کرد و بر این باور بود تا مبارزات حق طلبانه ملت به نتیجه برسد وقتی خطر سلطه یابی شوروی را احساس کرد فرمان عزل را صادر نمود. از آن روز دوران سازندگی در کشور آغاز گردید. با اعلام برنامه انقلاب سفید چهره کشور بکلی تغییر کرد و می خواست کشور را بجائی برساند که آرزوی همه وطن خواهان بود.

دکتر اصلان افشار چنین گفت:

بقدری رفتار سران ممالک با شاه در تبعید بد بود که موقع تشییع جنازه در قاهره من به ابتکار خودم که خیال می کنم کار خوبی کرده ام گفتم جلوی جنازه شاه هیچیک از مدال های سایر ممالک که به شاه داده شده نباید حمل شود زیرا متأسفانه همه آنها در حیات شاه با او بد رفتاری کرده اند فقط نشان ذوالفقار و نشان نیل مصر و نشان های داخلی که متعلق به ایران است جلوی جنازه باشد. بعضی ها این نظر را نمی پسندیدند ولی وقتی جریان به انور سادات گفته شد نظر مرا تأیید کرد و گفت کار بسیار خوبی است و این بهترین پاسخ به سران ممالکی است که در آخرین روزهای زندگی شاه با او این طور رفتار کردند. دیگر نشان آنها ارزشی ندارد که جلوی جنازه شاه حمل شود و روح غمزده و افسرده او را آزار بدهد.

روزنامه تایمز چاپ لندن چنین نوشت:

فوت شاه ایران با بی تفاوتی سران جمهوری اسلامی روبرو شد. اما در میان مردم جان به لب رسیده از ستم رژیم خمینی که با تأثر خیر فوت او را دریافت کردند بازتابی وسیع داشت و بسیار

بودند کسانی که حسرت دوران گذشته را می خوردند. با این طرز دیگر خمینی نمی تواند هر قیامی را به اتهام این که می خواهند شاه را برگردانند سرکوب کند. ناگزیر باید راه های دیگری پیدا کنند.

شاه ایران درخور اتهاماتی که به او می زدند نبود. او هیئت‌لر نبود زیرا هیچ اقلیتی را در ایران سرکوب نکرد. او برای لذت شخصی کسی را شکنجه نکرد و به قتل نرسانید. شاه بر این باور بود که مأموریت اعتلاء ایران را دارد و دوست نمی داشت که کسی با این نظر مخالفت ورزد. او واقعاً می خواست کشورش را آباد کند و آن را در یک نسل از مرحله فقر سیاه به سطح کشورهای صنعتی امروزی برساند و در مرتبه یک قدرت بزرگ منطقه دربیآورد. در این راه نیز پیروزی‌هایی داشت ولی اعتقاد شدید به اندیشه و فکر خویش او را دچار اشتباهاتی کرد. به فرهنگ و سنت‌های ملی پای بند نبود. حقوق بشری مخالفینش را رعایت نمی کرد. همچنین برای حفظ حریم رسالت خویش شدت عمل نشان می داد. او کوشید کشور را با چرائقال در قلمرو اقتصاد نو قرار بدهد بدون آن که شالوده سیاسی آن را بادموکراسی و آزاد منشی وفق بدهد. معه‌ذا عصر وی در مقایسه با اعمال مخوف و ضد بشری رژیم کنونی ایران عصر رفاه و آسایش بود.



روزنامه (کوئیدن) چاپ پاریس می نویسد: شاه ایران مُرد ولی تاریخ درباره او قضاوت خواهد کرد. امروز غرب خود را بخاطر بی تفاوتی در برابر انقلاب سیاه خمینی سرزنش می کند. غرب همانقدر درخور سرزنش است که پس از دست کم گرفتن هیتلر و موسولینی مواجه با کوره های آدم سوزی شدند که دیگر سرزنش هم مفید نبود. غرب همیشه دیر می آموزد و ناجوانمردانه با جلادان ملت ها سازش و متأسفانه حتی در برابر آنان کرنش می کند. شاه حق داشت که غرب رانکوهش می کرد که يك شبه از خمینی برای ملت ایران بتي ساخته و او را به تهران فرستادند و شاه را قربانی ناجوانمردیهای خود نمودند. فاصله زمانی خروج شاه از ایران و مرگ او کافی برای قضاوت تاریخی نیست ولی همین ۱۸ ماه نشان می دهد که آن روز ایران مایه پیشرفت و جهش را داشت ولی امروز در اوج هرج و مرج و آشوب می باشد. بی شك ایران امروز ایران بی فرداست.

محمدرضا شاه دیکتاتور روشن ضمیری بود که چون در صدد برآمد دیوار فتودالیسم را فرو ریزد و پرده تاریک اندیشی و خرافات را پاره کند و کشورش را از قرون وسطی به آهنگ سریع به قرن بیستم برساند و از ایران يك سرزمین با حیثیت در دنیا بسازد بانفرت جهل پرستان و ملایان تاریک اندیش و مالکان رعیت کش روبرو شد و تخت شاهی اش را روی این کار گذاشت. اما تاریخ قضاوت خود را خواهد کرد. پنجاه سال ثبات و آرامش و پیشرفت در عصر پهلوی در قیاس با دوران قبل و بعد از آن کاملاً با شکوه و جلال در تاریخ ایران جلوه می کند. بخصوص در قیاس با هرج و مرج دیوانه وار امروز که ملت ایران از آن بشدت رنج می برد.

به نظر ما شاه به چشم تاریخ نویسان خوشبخت خواهد بود. گرچه ایام غم انگیزی را گذرانید.

روزنامه دیلی تلگراف نوشت: آنچه محققاً در خور شاه فقید ایران است قضاوتی است صادقانه و جوانمردانه که به اتهامات خمینیستی آلوده نباشد. اگر می خواهیم درباره او قضاوت کنیم باید رژیم خمینی را به یاد بیاوریم که رژیم نفرت و خون است. در چهره خمینی این ظلمت و تاریک اندیشی را به آسانی می توان دید. بهمین جهت شایسته می دانیم که چند شاخه گل برگور شاه بگذاریم.

نیویورک تایمز چنین نوشت: اگر شاه در اوج عظمتش بدرود حیات گفته بود تشییع جنازه او آن چنان باشکوه می شد که والاترین شخصیت های جهان برای آخرین احترام به رهبر ایران به تهران می رفتند ولی تشییع جنازه او در قاهره از چنین ابعادی برخوردار نبود و از رهبران کشورهای جهان که برای مشورت و گسترش مناسبات خود با شاه فقید به ایران می رفتند خبری نبود. غیبت این رفیقان نیمه راه و رهبران ناسپاس تنها یادآور سستی و بی بنیادی روابط شخصی در عالم سیاست نیست بلکه مفهوم و معنای عمیق تری هم دارد. هنگامی که جنازه محمدرضا شاه به خاک سپرده شد همراه او آرمان های توسعه و پیشرفت کشورهای در حال رشد که ایران با پیشرفت سرسام آور خود بارزترین نمونه آن بود به دل خاک فرو رفت.



روزنامه لوماتن چنین نوشت: سادات به تعهد خود جوآنردانه عمل کرد. آئینی که برای تشییع جنازه شاه برگزار شد در خور يك شاه بود. شاهی که در غربت مرد آنهم بیشتر از اندوه بود تا از بیماری. سادات در میان يك جمعیت صد هزار نفری به مدت ۸۰ دقیقه زیر آفتاب سوزان قاهره که به سرب مذاپ شبیه بود راه سپرد تا بهترین دوستش را در آخرین سفر بدرقه کند. این با شکوه ترین آئینی بود که قاهره پس از مرگ ناصر به خود می دید. این آئین هیچ کم نداشت و چیزی بیش از يك وداع با دوست نبود. برای سادات فرصتی بود که تا تصویر خود را بعنوان يك مرد با شرف، يك انسان پابند قول و مروت در تاریخ منعکس کند.

روزنامه الاهرام چنین نوشت: جهان از شهامت سادات سخن می گوید. غریبها نوشتند که سادات نشان داد چهره واقعی اسلام کدام است، بخشش و نیکی. جهان ممکن است پیمان های شرافتی خود را فراموش کند اما مصر دوست دوران دشوار پس از جنگ اکتبر را فراموش نخواهد کرد. در تشییع جنازه اش در مصر مردم می گفتند خدا رحمتش کند که در روزهای سخت به ما کمک کرد.

مردم گل می ریختند و باگریه برایش طلب مغفرت می نمودند. هنگام درگذشت شاه بعضی از مطبوعات خارجی نوشتند که کارتر در برنامه انتخاباتی خود يك بار گفت اگر به ریاست جمهوری برسد برای احترام به حقوق بشر سعی خواهد کرد که (شاه ایران - ساموزا رئیس جمهور نیکاراگوئه - ایدی امین رهبر اوگاندا - پینوشه رئیس جمهور شیلی - بوکاسو امپراطور افریقای مرکزی را) از صحنه سیاست دور کند و همه آنها برکنار شدند. شاه ایران آخرین روزهای عمر را به عکس عمری که در خانواده سلطنتی در رفاه و آسایش بود با رنج و تعب گذرانید که حتی یکی از نزدیکان او می

گفت در روزهای آخر عمر بقدری رنجور و نحیف شده بود که اگر موافقت می کرد کسی بیدارش می رفت بی اختیار اشکهای سرازیر می گردید. زیرا شاه شاهان رامی دید که به زحمت می توانست از رختخواب برخیزد و باید زیر بغلش را می گرفتند و او را روی صندلی می نشاندند که نوری به چشم و رنگی به صورت نداشت. به سختی می توانست روی صندلی بنشیند و صحبت کند. تنها بارقه امید که در آن روزها به رویش می درخشید مردانگی انورسادات بود که هر لحظه در کنارش می نشست و او را دلداری می داد که چنین انسانیتی کمتر از افراد ساده دیده می شد چه رسد به مردی با قدرت و عظمت انورسادات که مورد ستایش شرق و غرب بود.

سپهبد پرویز خسروانی می گفت وقتی بدیدن شاه در قصر قبه رفتم شاه خیلی ناتوان و رنجور و مأیوس بود. وقتی روی صندلی نشست دیدم که آثار رنج و تعب درقیافه اش بخوبی آشکار می باشد. از من خواست که بالش پشت صندلی او راجابجا کنم و برایش قهوه ای بیاورم. هنگام صرف قهوه عرض کردم مثل اینکه بیماری اعلیحضرت را ناراحت کرده است. فرمودند از بیماری بدتر این بی وفائی مردم مرا متأثر ساخته است، چقدر به این مردم خدمت کرده ام و چه آرزوها برای رفاه و سعادت آنها داشتم، این هم پاداش من است که سلطنتم را فدای ترقی و تعالی ایران و ملت ایران کردم.

شاه مرتب به اخبار رادیو تهران گوش می داد و فحش ها و ناسزاها را می شنید. استدعا کردم که اعصاب خود را با این اراجیف خراب نکنید. فرمودند این محکت من است و من عاشق ایران هستم و به عشق ایران زنده هستم. آخر باید بدانم مملکتی که من و پدرم و میلیونها ایرانی آن را با زحمت ساخته اند و مردمی که به سعادتشان عشق می ورزیدم در چه وضعی هستند؟

خسروانی می گفت در بیمارستان نیویورک هم بدیدن شاه

رفتم. با این که گروهی درخارج بیمارستان علیه شاه تظاهر می کردند ولی درتمام راهروهای بیمارستان دسته گل های ارسالی برای شاه به چشم می خورد و نشان می داد که هنوز هم خیلی مورد علاقه مردم ایران و خارجیها می باشد. با اینکه این ابراز احساسات او را شاد ساخته بود ولی از اعدام دولت مردان ایران خیلی رنج می برد. نام دونفر را ازبی وفائی به زبان می آورد یکی فردوست و دیگری بهبهانیان بود. شاه نه تنها درخارج از ایران ازاعدام مقامات و مردم ایران به دست دار و دسته خمینی رنج می برد حتی هنگام سلطنت هم نمی خواست هیچکس به جوخه اعدام سپرده شود.

* ** *

مجله اشپینگل درباره سرنوشت شاه شاهان چنین می نویسد:
 شکست آلمان در جنگ اول موجب شد که ویلهلم دوم قیصر آلمان مستعفی و به هلند تبعید گردد. متفقین طبق عهدنامه ورسای تقاضای استرداد اوراداشتند که دولت هلند زیربار نرفت ولی قیصر مدت ۲۲ سال در قصر (درون) هلند به حال تبعید زندگی می کرد و برای رفع بیکاری و سلامت جسم به هیزم شکنی می پرداخت. در سال ۱۹۵۲ وقتی فاروق با کشتی شخصی اش از مصر تبعید شد خطر جانی برای او وجود نداشت و در کاپری مشغول عیش و نوش بود. دولت مصر يك بار تقاضای استرداد او را داشت ولی دولت ایتالیا به دولت مصر اطلاع داد که وجود فاروق خطری برای آن دولت ندارد که دیگر آن تقاضا تعقیب نشد. فاروق در اثر عیاشی و قمار و پرخوری در یکی از رستوران های رم سگته کرد و مرد. کنستانتین پادشاه یونان به راحتی در اروپا زندگی می کند. او رابطه بسیار نزدیکی با شاه و ملکه ایران داشت. هنگامی که در تبعیدگاه خود در لندن بسر می برد ازدولت یونان تقاضای غرامت کرد. ایدی امین و بوکاسو در گوشه ای از دنیا به صورت تبعید زندگی می کنند (بوکاسو اخیراً داوطلبانه به افریقای مرکزی رفت و دردادگاه محاکمه شد) سوموزا دیکتاتورنیکاراگوئه با داشتن ثروت هنگفت در آمریکا

ترور شد. ادریس پادشاه لیبی درحالت تبعید در مصر درگذشت. محمدظاهر شاه در ایتالیا به حال تبعید به سر می برد و به سختی امرار معاش می کند و هیچکس هم مزاحم او نمی شود. تنها خمینی است که بهر قیمتی شده حتی جنگ می خواست شاه را به ایران باز گرداند.

معمولاً تقاضای استرداد سران ممالک جنبه تشریفاتی دارد ولی خمینی بطور جدی می خواست که بهر صورتی است شاه و ثروتش را مسترد دارد. شاه ایران چنان از واقعیت ها دور بود که می خواست ایران را از لحاظ قدرت نظامی و اقتصادی همپایه ابرقدرت ها بسازد. همین اشتباه و نادیده گرفتن واقعیت ها با فساد و غارتگری همراه گردید و موجب سیه روزی ایران شد.



آخرین تصویر از خانواده پهلوی، از چپ به راست: علیرضا، فرح، رضا و یاسمین پهلوی



وصیت نامه شاه

با این که محمدرضا شاه پهلوی کراراً در مصاحبه های خود گفته است که وصیت نامه اش را تهیه کرده و به عده ای از مقامات مملکتی از جمله امرای ارتش سپرده است ولی تا کنون هیچ وصیت نامه رسمی از طرف خانواده پهلوی انتشار نیافته است.

مهندس شریف امامی هم به نویسنده کتاب گفت يك بار شاه مقامات مملکتی و سران ارتش را خواست و مطالبی گفت که جنبه وصیت داشت و آن را هم کتباً برای ما از دفتر مخصوص فرستادند که این متن هم منتشر نشد ولی علم وزبرداریار شاه در خاطراتش چنین می نویسد:

روز پنجشنبه اول آذر ماه ۱۳۵۲ جلسه ای با حضور فرماندهان عالی ارتش و من و نخست وزیر و روسای مجلسین و رئیس دفتر مخصوص تشکیل و شهبانو هم حضور داشت که شاه چنین گفت: این جلسه را با حضور فرماندهان ارتش و نخست وزیر و روسای مجلسین و مقامات عالی دربار و شهبانو برگزار می کنیم تا بتوانیم بعضی مطالب خطیر و مهم را در برابر شما مطرح کنیم. فقط خداوند است که ساعت مرگ ما را تعیین می کند، اما در دورانی زندگی می کنیم که تروریستها و خرابکاران هم ابزار مرگ را در دست دارند. هر لحظه ممکن است عمر من بسر آید، در صورت چنین رویدادی و تازمانی که ولیعهد به سن قانونی برسد، شهبانو و اعضای شورای سلطنت زمام امور را در دست خواهند گرفت، نیروهای مسلح همانطور که همیشه مطیع فرامین من بوده اند، مطیع فرامین شهبانو و هنگامی که ولیعهد یعنی شاه آینده به سلطنت برسد مطیع فرامین او خواهند بود. ممکن است فرامین آنها از جانب زن یا مردی جوانسال صادر شود، لیکن باید همان قدر محترم شمرده شود. امنیت زندگی همگی تان متکی بر این است.

امروز قصد داریم وظایف آتی هریک از شما را گوشزد کنیم. هدفمان این است که به دشمنان داخلی و خارجی مان نشان دهیم که ما پیش بینی های لازم را برای کلیه رویدادها کرده ایم و توطئه های آنها در منحرف کردن ما از مسیر هموار سیاستمان خواه به طور تصادفی یا با اعمال خشونت آمیز بیهوده است.

نخست باید درباره نیروهای مسلح صحبت کنیم که مهمترین وظیفه شان حفظ تمامیت این مملکت است. آنها مدافعان قانون اساسی، قانون اساسی ای که ما اعمال کرده ایم، می باشد. نقش آنها نه در صحنه سیاسی بلکه در وفاداری مطلق به شاه یا به هرکسی است که وظایف شاه را طبق قانون اساسی برعهده دارد... آنها باید نظام حاکم را محترم بشمارند. فرمانده کل قوا فرامینش را از طریق رئیس ستاد صادر می کند. در صورتی که

رئیس مملکت با امور نظامی آشنائی داشته باشد، چنین اموری باید در اختیار شخص او قرار گیرد. در غیر این صورت، باید نخست با شورای فرماندهان ارتش یا تشکیلات مشابه مشاورین نظامی مشورت کند. با وجود این، رئیس مملکت باید حق نهائی تصمیم گیری را حفظ کند و هیچکس نباید حرفی برخلاف حرف او بزند. افراد نیروهای مسلح صرفاً می باید از فرامین او بی چون و چرا اطاعت کنند.

لیکن چنانچه رئیس مملکت از اعمال امتیازات ویژه اش براساس قانون غفلت کند ممکن است نیروهای مسلح ناگزیر شوند به او یادآوری کنند که صلاح مملکت و وظایف قانونی او مستلزم اعمال آن قدرتی است که من اعمال کرده و خواهم کرد. نیروهای مسلح نمی باید اجازه هیچگونه تغییری را در نظام حاکم که این مملکت تا به حال بر اساس آن پیشرفت کرده است بدهد.

هیچ فرماندهی آنقدر احمق نخواهد بود که به دنبال جاه طلبیهای خودخواهانه با سیاستمداران توطئه کند. تا زمانی که هر افسری اطاعت از شاه را فراتر از وفاداری به همقطارانش قرار دهد، این مملکت در برابر هرگونه دیکتاتوری نظامی ایمن خواهد بود.

دستاورد های دهه گذشته شهادت می دهد که هر هدفی که تعیین شده و هر پیروزی ای که به دست آمده به خیر و صلاح این مملکت بوده است. خدا را به شهادت می گیرم که اگر مسیر بهتری در برابرم قرار داشت آن را انتخاب می کردم. قانون اساسی به پادشاه قدرت اجرائی تفویض کرده است... در کلیه سطوح، از شوراهای ده گرفته تا شهر و استان، مردم ما باید بیاموزند که در وظایف سیاسی خود سهیم بوده و در بنای سرنوشت و آینده خود شرکت کنند. احزاب سیاسی باید مردم را در این راستا هدایت کنند و نیروی خود را در دسته بندیها و باندبازیها تلف نکنند... قوه مجریه و قوه مقننه، باید بعنوان ستونهای دوگانه انقلاب سفید مجزا

لیکن جدائی نا پذیر، عمل کنند.

از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم که به من فرصت عنایت فرماید که شاهد طلوع تمدن بزرگمان بوده و در افتخارات آن سهیم باشیم. بمنظور دستیابی به این مهم فرامینی که امروز به شما داده ام باید مو به مو اطاعت شود نه فقط در طول عمر من، بلکه از آن پس نیز... فردی که این فرامین را صادر کرده و اینک در برابر شما ایستاده است شما و کشورتان را از سرخوردگیهای سال ۱۳۲۰ نجات داده و به سپیده دم عصر جدید بزرگی رسانده است و هیچگاه از اندیشیدن به آنچه که آن عصر جدید خواهد آورد باز نایستاده است. وقتی سخنان شاه تمام شد مثل این بود که همه را برق گرفته باشد. نمی خواستم لحظه ای پس از مرگ شاه زنده باشم و می خواستم قبل از شاه محبوبم بمیرم. بعد شاه با نخست وزیر و روسای مجلسین و خود من صحبت کرد و می خواست بداند بیاناتش چگونه به اطلاع مردم برسد؟ من مخالفت کرده گفتم سبب آشفتگی اوضاع خواهد شد. شاه با من موافق بود و می خواست رئیس کلی آن علنی شود تا تصریح کند که در امر جانشینی دیگر شبهه ای وجود ندارد. درباره بیانات شاه گفتم در واقع نیروهای مسلح را بعنوان آموزگاران شهبانو و ولیعهد منصوب کرده است. شاه دستور داد نسخه ای از سخنرانی اش را به افسران از سر تیپ به بالا داده که باید آن را امضا کنند تا معلوم شود آن را دیده اند. همینطور جانشینان آنها و یکبار دیگر درباره آینده ابراز نگرانی کرد.

در نشریات مختلف درباره وصیت نامه شاه چنین خواندم.
شاه در اسفندماه ۵۲ طی مصاحبه ای به خبرنگار سندی تایمز چنین گفت:

س - برای آینده ایران چه فکر شده است؟
ج - صرف نظر از پیش بینی های قانون اساسی و نیابت سلطنت شهبانو من وصیت نامه های سیاسی خود را تنظیم کرده به چند تن

منتخب داده ام و چیزی را به عهده اقبال نسپرده ام.
همچنین شاه به خبرنگار تایم در سال ۵۳ چنین گفت:
ما مقرر داشته ایم تا زمانی که ولیعهد به سن قانونی نرسیده
شهبانو نیابت سلطنت را بر عهده بگیرند و با کمک یک شورای
سلطنت خواهند کرد. لیکن من وصیت نامه سیاسی خود را نیز تدوین
کرده ام. این وصیت نامه نوشته شده و به امضا هم رسیده است.
مردم باید بکوشند تا اختیاری را که به ما داده شده است حفظ کنند
یعنی این که ما سیاست کنونی خود را تا زمانی که کشور واقعاً
توسعه پیدا کرده و بی سوادى ریشه کن بشود ادامه خواهیم داد.
کارگران و خرده مالکان در صف پیشین جنبش انقلابی ما
هستند و بارژیم همراهند. دوگل خواست همین کار را در فرانسه
بکند ولی نتوانست. من به خاطر رابطه ای که بین شاه و مردم در
این سرزمین وجود دارد این کارها را انجام دادم.

اولیویه وارن نویسنده فرانسوی درسالهای آخر سلطنت
مصاحبه ای با شاه کرد که طی آن چنین گفت:
این ارتش را من درست کرده ام، ارتش پدرم هنگام اشغال
ایران متلاشی شد. تمام ارتش را از کوچکترین قسمت هایش خودم
درست کرده و تمام سلاح هایش را هم خودم انتخاب کرده ام. من می
توانم به احتمال ۹۹ درصد بگویم که به وفاداری ارتش اطمینان
دارم ولی در این دنیا هیچ چیز مطلق نیست. من اطمینان دارم که
اگر زنده باشم هیچ اتفاقی نخواهد افتاد زیرا کنترل کامل ارتش را
در دست دارم. اگر زنده نباشم آن وقت امکاناتی وجود دارد. من
وصیت نامه سیاسی را نوشته و به فرماندهان ارتش داده ام. آنها
باید کارهای کنونی مرا دنبال کنند یعنی انقلاب و بقای رژیم.

امیر طاهری می نویسد:
وقتی در قاهره وضع مزاجی شاه خیلی وخیم شد شهبانو فرح از

هوشنگ منتصری خواست مطالبی برای شاه تهیه کند که درباره خدمات و وطن پرستی شاه تهیه گردید که شاه آن را هرگز ندید. شاه بافرزندانش روزهای آخر را می گذرانید. اردشیرزاهدی بدیدن شاه رفت و گفت (بزودی حالتان خوب خواهد شد). شاه گفت (من همیشه می دانستم که اردشیر دکتر خوبی است.)
فوزیه برای شاه از اسکندریه گل فرستاد. ثریا برای شاه پیغام داد. اشرف پهلوی درکنار برادر دوقلوی خود غمناک بود.
اشرف برای شاه دعا می کرد و با ناراحتی فریاد می کشید. سادات و همسرش مرتباً از شاه دیدن می کردند. سادات کمک های شاه را فراموش نکرده بود که علاوه بر نفت و مواد غذایی يك قلم ۴۰ میلیون دلار نقدی به مصر کمک کرده بود.
اقامت شاه در مصر با تظاهرات مذهبی ها و چپی ها روبرو بود. در تهران نیز علیه سادات تظاهراتی می شد. خلخالی سادات را محکوم به مرگ دانست.

وقتی حال شاه وخیم شده بود فرزندانش به اسکندریه رفته بودند که شهبانو آنها را با تلفن خواست. شهبانو اشک در چشمانش داشت ولی آرام بود. اما اشرف فریاد می کشید و مرتب برادرش را می بوسید. سرودست و حتی پای شاه را می بوسید و می گفت من باید باتو بیایم. ما باهم به دنیا آمده و باید باهم برویم. شاه می گفت آرام باش. اشرف فریاد می کشید و موهای خود را می کشید که دکترها او را به اتاق دیگر بردند.

در ساعت ۱۰ صبح ۲۷ جولای ۱۹۷۹ شاه چشمهایش را باز کرد. فرح و اردشیر زاهدی و دکتر لوسا پیرنیا و جهان بینی و چندتن دیگر را دید. بعد شاه چشمانش را بست و برای همیشه خاموش شد.

انور سادات فوراً خود را به بیمارستان رسانید. اشک از چشمانش سرازیر بود. برنامه تشییع جنازه رسمی تهیه شد. در مراسم خیلی از شخصیت ها بودند ولی سلطان حسین پادشاه اردن غائب

بود که مثل برادر شاه به نظر می رسید. مطالبی که منتصری تهیه کرده بود با مخالفت خیلی ها از جمله اردشیر زاهدی روبرو شد ولی شهبانو مطالبی را که شاه در روزهای آخر گفته بود برای فرزندش رضا تهیه کرد و تشریفات برای فرزند شاه بطور کامل انجام شد. رضا در ۲۱ سالگی وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی برعهده گرفت.

احمد انصاری درباره دوران تبعید شاه چنین می نویسد:
در مراکش برای اولین بار شاه را پس از سقوط دیدم. شاه تنها و افسرده و غمگین بود. از آن یاران قدیم کمتر کسی در آنجا دیده می شد. سرانجام ضربه ای سنگین به روحیه شاه وارد آمد که آن هم عذرخواهی مؤدبانانه پادشاه مراکش بود که گفت کنفرانس اسلامی در پیش است و شما باید بروید و یک هواپیمای جمبوجت ۷۴۷ در اختیار گذاشت که شاه و همراهانش را به باهاماس ببرد.

در باهاماس هم بدیدار شاه رفتم. جز چند تن از افسران گارد محافظ مثل جهان بین - همراز - نویسی بعلاوه خدمه شخصی مثل امیلیا (زنی سیاه پوست از غنا) و الیاسی مستخدم خاص - شهبازی مأمور مخصوص و پورشجاع که کارهای شخصی شاه را انجام می داد کسی از درباریان آنجا نبود. کامبیزآتابای - دکتر لوسا پیرنیا - خانم فریده دیبا - لیلی امیرارجمند هم در آنجا بودند. اردشیرزاهدی مرتب تلفن می کرد.

در تمام مدتی که شاه در غربت بود باز هم نظم دائمی را رعایت می کرد. من و خانم لوسا پیرنیا پای ورق بازی شاه بودیم. کراراً درباره آن نطق معروف (من صدای انقلاب شمارا شنیدم) شاه شکایت داشت و گفت آن را به زور به دست من دادند و بدون آن که آن را قبلاً دیده باشم خواندم. بادوستان فرح روابط خوبی نداشت ولی در باهاماس از دکتر نهاوندی و دکتر حسین نصر خواست تا کتاب (پاسخ به تاریخ) را به فارسی و انگلیسی آماده کنند. شاه از فریدون جوادی خیلی ناراحت بود ولی او همه جا دیده می شد.

شاه در غربت اعتقادات مذهبی اش زیاد شده بود و می گفت همه چیز خواست خداست و واقعه ایران را تقدیر الهی می دانست. در آمریکا شنیدم که وضع مزاجی شاه در قاهره خیلی وخیم شده است. (آرماتو) از همکاران راکفلر که همه جا در غربت درکنار شاه قرار داشت گفت يك تیم پزشکی را آماده کرده که به قاهره بفرستد ولی فرح گفته با حضور پزشکان فرانسوی که به معالجه شاه مشغول هستند دیگر نیازی به اعزام تیم پزشکی آمریکائی نیست. او گفت ما تا بحال چند بار شاه را از مرگ نجات داده ایم ولی این بار کاری از ما ساخته نیست زیرا فرح می گوید پزشکان فرانسوی گفته اند اگر پزشکان آمریکائی بیایند ما قهر می کنیم و می رویم. بعدها این مسئله مطرح بود که پزشکان فرانسوی در معالجه شاه سستی کرده اند و خیلی ها مشکوک شدند که شاید آنها موجب مرگ شاه شده اند.

وقتی به قاهره رفتم درباره وصیت نامه شاه صحبت شد معلوم گردید وصیت نامه ای در کار نیست. فقط فرح دست و پا کرده بود که متنی تهیه گردد که دکتر منتصری و جواد معین زاده در تنظیم آن دخالت داشته اند که همان وصیت نامه سیاسی شاه می باشد و به جانشینی ولیعهد اشاره شده است. اقدام سادات در تجلیل از شاه نمونه ای از وفاداری است که در تاریخ محفوظ خواهد ماند.

هنوز معلوم نیست که ثروت شاه چقدر است. تا آنجائیکه اطلاع دارم وصیتنامه مالی اش نزد وکیل خانوادگی آنها (کتبه) در سوئیس موجود است. قسمتی از ثروت خود را به این شرح تقسیم کرده است: (فرح) ۲۰ درصد - رضا ۲۰ درصد - علیرضا ۲۰ درصد - فرحناز ۱۵ درصد - لیلا ۱۵ درصد - شهناز ۸ درصد - مهناز ۲ درصد

سهم شهناز کمتر از خواهرانش می باشد. شهناز می گوید ارث پدرش باید بر اساس قانون اسلام باشد و بهر صورت سهم او با خواهرانش برابر گردد. دعوا ادامه دارد که اردشیر زاهدی دنبال کار

را گرفته است. این مقدار هم که برای شهناز در نظر گرفته شده بر اثر فشار فرح برده است.

شاه وصیت نامه دیگری هم دارد که باید ۱۰ سال بعد از فوت او بقیه ثروتش تقسیم گردد و وراثت وقتی به ۳۰ سالگی می رسند می توانند از آن استفاده کنند. احتمالاً وصیت نامه دیگری هم هست که من بی اطلاعم.

احمد انصاری ثروت شاه را باافزودن بهره های چندسال اخیر حدود ۲۶ میلیارد دلار تخمین زده است که مطلعین آن را اغراق آمیز می دانند و نزدیکان خانواده پهلوی از ۱۰۰ تا ۱۲۰ میلیون دلار صحبت می کنند.

از تیمسارمعین زاده جریان تنظیم وصیت نامه را پرسیدم تأیید کرد که او و دکتر منتصری در تنظیم آن دخالت داشته اند و حتی می گفت شهبانو در آن روزها حالی نداشت که مارا به این کار تشویق کند خود اقدام کردیم و متن وصیتنامه راتهییه نموده پس از تأیید شهبانو و گروهی از مشاورین منتشر ساختیم.

متن وصینامه شاه چنین است:

در این هنگام که دور از خاک وطنم درچنگال این بیماری جانکاه آخرین روزهای زندگی خود را سپری می کنم بعنوان پادشاه ایران زمین این پیام را به ملت که در شوم ترین دوران تاریخی وطنش روزگارتیره ای را می گذراند می فرستم. همانند هرمسلمان معتقدی که در آستانه مرگ از وجدان پاک و صفای کامل روح برخوردار است خداوند بزرگ را به شهادت می طلبیم، از آن وقت که صرفاً بخاطر جلوگیری از خونریزی هموطنانم ناچار خاک ایران را ترک کردم آنی از سیه روزی تدریجی ملت و مخصوصاً اندوه رقت بار شهادت وطن پرستان با نام و گمنامی که سینه های فراخ خودرا در مقابل جوخه

های آتش جلادان قرار داده اند فارغ نبوده و با تاروپود وجودم این رنجهای روزافزون را احساس کرده ام و براین رهگذر از تقدیر خود رضایت دارم که دراین دوران آوارگی ضریح تازیانه سرنوشت، این رنج ملی را بروح و جسم رنجور من نیز کوفته است.

شگفت اتفاقی است، در همان لحظاتی که قلب من از حرکت می ایستد، قلوب افسران دلاور ارتش من نیز که در تکاپوی نجات وطن بوده اند پیاپی آماج گلوله های دشمنان وطن قرار می گیرند. من این تقارن را به پیوندناگسستگی که بین خودم و این ارتش که ناجوانمردانه دریستر يك دسیسه ضدملی و میهنی قرار گرفت، وجود دارد، تعبیر می کنم و برای این که چنین پیوندی جاودان بماند توصیه می کنم که بعد از نجات کشورم کالبدم در گورستان این شهیدان جان باخته وطن مدفون گردد.

من در این دقایق واپسین، شیرینی خاطرات افق ایران عزیز را که به آن عشق می ورزم در مقابل تلخی زهرآگین مرض جانسوز قرار داده ام. خاطره شالی زارهای کرانه های خزر و مرغزارهای میهن، خاطره قله های پربرف سبلان و سهند در آذربایجان، خاطره کوهستانهای سبز و خرم زاگرس کردستان و هامون های عربان بلوچستان، خاطره اروند رود خوزستان و هیرمند سیستان، خاطره دشت ارژن فارس، خاطره حاشیه های سوزان کویر خراسان و کرمان، خاطره شهرک ها و دهستان های ساحلی خلیج فارس، خاطره کوچ عشایر دلیر و فداکار و بطورکلی با اندیشه همه گوشه و کنار آن سرزمین مقدس و مردم پرتلاش و پرتوان آن چشم از جهان فرو می بندم. بیاد داشته باشیم که صفحات تاریخ وطن ما فراز و نشیب های فراوانی را در خود حفظ کرده است، ولی همچنان که حمله اسکندر، هجوم مغول، فتنه افغان و اشغال متعدد بیگانگان قادر نشدند مشعل فرهنگ و تمدن باستانی ایران را خاموش کنند مطمئن هستم که شعله های فروزان این تمدن و فرهنگ در پرتو انوار خیره کننده خود براین سیاهی اندوهبار چیره خواهد شد و يك رستاخیز

ملی افتخارات نسل حاضر را در تاریخ ایران ثبت خواهد کرد.
من سرنوشت کشور را به قانون اساسی می سپارم. این قانون
اساسی ودیعه گرانبهایی است که انقلاب مشروطیت به ملت ایران
ارزانی داشته است و بهمین جهت صیانت و احترام به اصول آن که
بنیان تمامیت ارضی و استقلال میهن ما است و همچنین شالوده
حاکمیت ملی متکی بر قومیت تاریخی و مبانی و اعتقادات مذهبی
مردم این سرزمین بر اساس آن استوار است بر همه آحاد کشور از
واجبات ملی است و پاسداری آن را به پسرم تأکید می کنم.
امیدوارم او که اینک در عنفوان جوانی است و جوهر وجودش مانند
هزاران جوان ایرانی دیگر سرشار از غرور ملی است با درک حقایق
این تجربه تلخ تاریخی که ملت ایران به بهای گزافی اندوخته است
پند زمانه را بیاموزد و فقط به اتکاء احدیت متعال و پشتیبانی
نیروی مردم و همگامی با آن پرچم مقدس سه رنگ ایران را در
اهتزاز و سرفراز نگاهدارد. ولیعهد نو جوان ایران را به ایزد توانا و
ملت بزرگ ایران می سپارم. این آخرین اراده من است.



منابع و مأخذ

- ۱ - پاسخ به تاریخ - محمدرضا شاه پهلوی
- ۲ - یکرنگی - دکتر شاپور بختیار - ترجمه مهشید امیرشاهی
- ۳ - حقایقی در باره بحران - ارتشبد قره باغی
- ۴ - آخرین تلاشها در آخرین روزها - دکتر ابراهیم یزدی
- ۵ - توطئه در ایران - سایروانس، برژینسکی - مترجم محمود مشرقی
- ۶ - انقلاب ایران در دو حرکت - مهندس مهدی بازرگان
- ۷ - تاریخ سیاسی معاصر ایران - سیدجلال مدنی
- ۸ - ماموریت در ایران - ویلیام سولیوان (به انگلیسی)
- ۹ - غرور و سقوط - سرآنتونی پارسون - ترجمه دکتر منوچهر راستین
- ۱۰ - چهره هائی در آینه - خاطرات اشرف پهلوی
- ۱۱ - زندگی ناشناخته شاه - امیر طاهری (به انگلیسی)
- ۱۲ - از کاخ شاه تا زندانهای انقلاب - احسان نراقی (به فرانسه)
- ۱۳ - من و خاندان پهلوی - احمدعلی انصاری - تنظیم کنندگان محمد برقی و حسین سرفراز
- ۱۴ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات فردوست - از انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
- ۱۵ - فرازهائی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک
- ۱۶ - اسناد منتشره از طرف سازمان نهضت آزادی ایران
- ۱۷ - سی و هفت سال - احمد سمیعی
- ۱۸ - سقوط شاهنشاهی - داود شوهر
- ۱۹ - ایران، روایتی که ناگفته ماند - حسنین هیکل - ترجمه

حمید احمدی

- ۲۰ - اسناد خانه سدان - اسماعیل رائین
- ۲۱ - ۳۷ سال خیانت برای ۳۷ روز صدارت - سیاوش بشیری
- ۲۲ - سی و هفت روز پس از سی و هفت سال - از انتشارات رادیو ایران
- ۲۳ - یادنامه بختیار - از انتشارات پیام ایران - منصور انوری
- ۲۴ - آخرین سفر شاه - ویلیام شوکراس - ترجمه هوشنگ مهدوی
- ۲۵ - شاه و من - یادداشت‌های امیراسدالله علم - دکتر عالیخانی
- ۲۶ - از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود
- ۲۷ - ایران، ابرقدرت قرن - یوسف مازندی
- ۲۸ - شاهد - منصور رفیع زاده - (به انگلیسی)
- ۲۹ - خاطرات نصرالله انتظام - از انتشارات سازمان اسناد ملی
- ۳۰ - خاطرات هامیلتون جردن (به انگلیسی)
- ۳۱ - ارتشید فردوست (خدمت یا خیانت) - سرهنگ عیسی پژمان
- ۳۲ - گشتی بر گذشته - تهمورس آدمیت
- ۳۳ - سقوط شاه و جان گروگانها - خاطرات برژینسکی - ترجمه دکتر منوچهر یزدان پناه
- ۳۴ - گروگانگیری در ایران - نوشته پیر سالینجر - ترجمه دکتر جعفر ثقة الاسلامی
- ۳۵ - گفتگو و مکاتبه نویسنده با بعضی از مقامات رژیم سابق
- ۳۶ - نقل مطالبی از مطبوعات فارسی و انگلیسی



دوستان گرامی و خوانندگان عزیز-خداحافظ

وقتی تصمیم به انتشار مطالبی درباره (عصر پهلوی) گرفتم و صحبت از انتشار ۱۱ جلد کتاب بود خیلی ها می گفتند این کار عملی نیست و ادعای بیهوده ای می باشد. راستش را بخواهید خودم هم باور نمی کردم که این توفیق با دوری از وطن و دسترسی نداشتن به اسناد و مدارك لازم نصیب نویسنده گردد.

بی نهایت خوشوقت هستم که سر انجام این کار مهم به آخر رسید و اکنون جلد چهاردهم کتاب هم در دست شماست و با افتخار این وظیفه کوچکی را که بر عهده گرفته بودم به پایان رساندم. صریحاً باید بگویم گرچه ظاهراً یکه و تنها بودم ولی حقیقت این است که خیلی از هموطنان بزرگوار در این کار مهم تاریخی مرا یاری کرده اند تا توانستم این بار سنگین را به مقصد برسانم.

در درجه اول باید از دوست و همکار عزیزم ستار لقائی و همسر شریفش تشکر کنم که چاپ و نشر کتابها را بر عهده گرفته و با تمام مشکلاتی که این کار داشت خم به ابرو نیاورده و بدون توجه به افزایش قیمت چاپ و کاغذ و دستمزد کارکنان صنعت چاپ با همان بهای روز اول کتابها را چاپ و حتی در امر توزیع نیز مرا یاری نموده اند.

بعداً از آن گروه از هموطنان بزرگوار ممنون هستم که تعدادی از کتابها را خریداری نموده و به اقصی نقاط جهان برای دوستان و بستگان خود فرستاده و یا آنهایی که از نقاط مختلف دنیا با ارسال بهای کتاب به تهیه آن همت گماشته و با یادآوری به هموطنان معظم همه را به شناسائی تاریخ عصر پهلوی و تهیه کتاب ترغیب نموده اند.

همچنین از همسر گرامی ام که نه تنها در تهیه و تنظیم و جمع آوری مطالب کتاب مرا یاری کرد بلکه گاهی هم تا پاسی بعد از نیمه شب به تصحیح مطالب کتاب پرداخت. ضمناً باید از حمایت پسر ارشدم دکتر کاوه الموتی قدرشناسی کنم که نه تنها مرا در انتشار کتابها تشویق می کرد بلکه زبان ناشی از این کار مهم فرهنگی را هم پذیرفت و کراراً یادآور شد که به علت زبان و ضرر نباید چاپ این کتابها را در نیمه راه متوقف ساخت بلکه باید بهر قیمتی است تاریخ گذشته وطن ما با بیطرفی کامل به اطلاع مردم شریف ایران برسد و جهانیان نیز از آن آگاه گردند.

نقش مهم موسسات فروش کتابهای فارسی را نیز نباید نادیده گرفت که با معرفی و شناسائی کتاب به خریداران خود موجب شدند که کتاب به آن حدی که چاپ می شود به فروش برسد.

همچنین باید از همکاران مطبوعاتی خود و نویسندگان بزرگواری که در معرفی کتاب همت گماشته تشکر کنم که بانشر مطالبی از کتاب مردم را در جریان وقایعی نهاده اند که در این عصر مهم تاریخی روی داده است.

بهرصورت با کوشش همه جانبه و تشویق هموطنان گرامی این توفیق حاصل شد که در روزهای دوری از وطن با تمام مشکلات این ۱۴ جلد کتاب منتشر گردد و هرکس بخواهد از وقایع تاریخ معاصر ایران آگاه شود به سهولت می تواند از این مجموعه استفاده کند.

به درگاه خدای بزرگ سپاسگزارم که این توفیق را نصیب نویسنده ساخت تا در ایامی که از وطن و کاشانه ام به دور افتاده و کار و برنامه ای نداشته در کوتاه مدت توانسته ام با صرف وقت فراوان و جمع آوری و تنظیم و تحریر مطالبی مورخین آینده را یاری کنم و ضمناً علاقمندان را از مطالب مهمی آگاه سازم که در کشور ما روی داده و اسناد و مدارک آن در زیر گرد و غبار آرشیو کتابخانه ام به فراموشی سپرده شده بود.

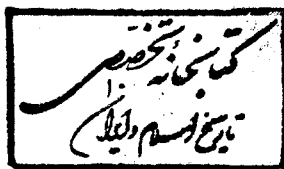
گرچه فعلاً انتشار کتابهای (ایران در عصر پهلوی) پایان یافته ولی برنامه مطالعه نویسنده و جمع آوری مطالب کماکان ادامه دارد و اگر عمری باقی بود و فرصتی به دست آمد و تصمیم به انتشار کتاب یا نشریه تازه ای گرفته شد آن قسمت از مقالات و خاطرات و اظهار نظر هائی که هموطنان معظم برایم ارسال داشته اند که متأسفانه توفیق حاصل نشد در جلدهای اخیر کتاب منتشر گردد به چاپ خواهد رسید.

نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است در پاسخ به تذکر بعضی از جوانان ایرانی است که خواستار قسمت هائی از کتاب به زبان های خارجی شده اند مخصوصاً آنهایی که به ایران خیلی علاقمند هستند ولی به علت وضع فعلی کشور و اقامت طولانی در خارج تسلط کامل به زبان فارسی ندارند باید یادآور شوم قسمت هائی از جلدهای اول و دوم کتاب (مربوط به زندگی رضاشاه) به انگلیسی ترجمه شده و برای چاپ آماده است که امیدوارم خیلی زود منتشر شود.

فعلاً همه شمارا به ذات مقدس احدیت می سپارم و آرزو دارم که روزی همه ما به سرزمین آریائی خود باز گردیم و در کنار همه

خواهران و برادران عزیز در راه آبادی سرزمین اجدادی خود و رفاه و
آسایش هموطنان فداکار و صبور خویش به کوشش و تلاش
صمیمانه ادامه دهیم. افتخار و سربلندی ایران آرزوی همه ماست.
خدا یار و یاورتان باشد.

مصطفی الموتی
مهر ماه ۱۳۷۱ - لندن



من خود را وقف ملت کرده ام. من چیزی را که می توانم با خود به
گور ببرم فقط يك پارچه سفید است. باید منتظر داوری تاریخ دربار
کارهای خود باشم.

محمدرضا شاه پهلوی

شاهان ایران در تبعید



احمدشاه قاجار در ۳۳ سالگی
در سال ۱۳۰۸ در پاریس درگذشت



محمد علیشاه قاجار در ۵۴ سالگی
در سال ۱۳۰۳ در اودسا فوت کرد



محمد رضا شاه پهلوی در ۶۱ سالگی
در سال ۱۳۵۹ در قاهره چشم
از جهان فرو بست



رضاشاه پهلوی در ۶۷ سالگی
در سال ۱۳۲۲ در ژوهانسبورگ
دنیا را ترک کرد